عزت الله سحابی
محسن نوربخش
حسین عادلی
مسعود روغنی زنجانی
مسعود نیلی
محمد علی نجفی

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

به کوشش: بهمن احمدی امویی

سیاسی
اقتصاد

گام نو

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

در گفت‌وگو با

عزت‌الله سحابی/ محسن نوربخش/ مسعود روغنی‌زنجانی

مسعود نیلی/ محمدعلی نجفی/ حسین عادلی

نویسنده: بهمن احمدی امویی

گام‌نو
تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سه‌راه طالقانی،
خیابان نیرو، شماره ۷/۱، تلفن: ۷۷۵۲۹۹۰۷

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران

در گفت‌وگو با سحابی، نوربخش، روغنی زنجانی، نیلی، نجفی، عادلی

نویسنده: بهمن احمدی امویی

● چاپ: ۱۳۸۵ تهران ● شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه ● قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان
● لیتوگرافی: خدمات فرهنگی صبا ● چاپ: غزال ● صحافی: منصوری
● طرح روی جلد: پارسا بهشتی
شابک: ۹-۲۲-۷۳۸۷-۹۶۴ ISBN 964-7387-22-9

نوربخش محسن، ۱۳۲۷ ـ
اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی / نویسنده بهمن احمد امویی. ـ تهران: گام‌نو، ۱۳۸۲.
۴۹۶ ص.
ISBN 964-7387-22-9
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ایران ـ ـ سیاست اقتصادی ـ ـ ۱۳۵۸ ـ . ۲. ایران ـ ـ اوضاع اقتصادی ـ ـ ۱۳۵۸. ۳. نوربخش، محسن، ۱۳۲۷ ـ ـ ـ مصاحبه‌ها. الف. احمدی امویی، بهمن، ۱۳۴۶ ـ . مصاحبه‌کننده. ب. عنوان.
HC۴۷۵/ن۸۷الف۱۷ ۳۳۰/۹۵۵
کتابخانه ملی ایران ۴۰۳۷۱ـ۸۱ م

فهرست مطالب

مقدمه

در یکی از روزهای پایانی سال ۱۳۷۸ کاظم شکوری دوست و همکار روزنامه‌نگارم به من گفت ای کاش با علاقه‌ای که به موشکافی مسائل اقتصادی داری، اقتصاد ۲۰ سال گذشته را در قالب یک کتاب به نقد بکشی. بعد هم با لبخندی گفت: اسم کتابت را هم بگذار ۲۰ سال انقلاب، ۲۰ سال اقتصاد.

پیشنهاد شکری موجب شد فکر تهیه کتابی که سیر حوادث اقتصاد سیاسی ایران را در خود نهفته داشته باشد، ذهنم را مشغول کند. دوران سخت و پرتلاطمی بود. هر روز در کشور یک اتفاق و حادثه جدید می‌افتاد و کار در روزنامه صبح امروز و خرداد، دیگر مجالی برای پرداختن و عملی کردن افکار نمی‌داد.

از زمان تعطیلی یک‌باره مطبوعات در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۹ تا بازگشایی مجدد نوروز در فروردین ۱۳۸۰، فرصتی بود برای اجراکردن خواسته‌ام. تهیه مقدمات، انتخاب شیوه انجام کار و کسانی که باید با آنها گفتگو می‌کردم مراحل اولیه کار بودند. فهرستی طولانی از افرادی که از ابتدای انقلاب در سال ۵۷ تا آن روز مصدر سیر حوادث اقتصاد ـ سیاسی ایران را در اختیار داشتند، تهیه کردم. خیلی طولانی شد. بسیاری از آنها در حاشیه قرار داشتند و تعداد اندکی در متن. افرادی بودند از وزارت اقتصاد و دارایی، ریاست بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی فعلی. همین طور میرحسین موسوی، نخست‌وزیر دوران هشت ساله ۶۰ تا ۶۸ و هاشمی‌رفسنجانی مرد همیشه حاضر همه صحنه‌ها قبل از ریاست جمهوری سال ۶۸ و تا سال‌ها پس از آن.

در نهایت فهرست را به رؤسای سازمان برنامه، از فردای پس از پیروزی انقلاب و همچنین محسن نوربخش چهره تأثیرگذار، کلیدی و همیشه حاضر همه دوران‌های پس از انقلاب از سال ۵۷ در پست وزارت و اقتصاد و دارایی و ریاست کل بانک مرکزی، حسین عادلی، رئیس کلِ حادثه‌ساز و خبرآفرین بانک مرکزی در سال ۶۸ تا ۷۳ و میرحسین

موسوی و هاشمی رفسنجانی تقلیل دادم. تصورم بر این بود که در قالب گفتگوهایی مفصل سیر حوادث و چگونگی شکل‌گیری تفکر اقتصادی را در بین مقامات جمهوری اسلامی به تصویر بکشم. نمونه‌ای از این نوع کار را پیش‌رو نداشتم و در بعضی مواقع نسبت به کار خود و شیوه ارائه آن تردید می‌کردم.

اگر چه بعدها کتاب‌هایی از این نوع در خصوص تاریخ شفاهی ایران (بویژه در زمینه اقتصاد ـ سیاسی) به بازار عرضه و موجب تشویق در ادامه راه شد.

در این کتاب که پیش‌رو دارید، تلاش کرده‌ام با پرسش‌هایی متعدد که گاه چندین مرتبه تکرار می‌شوند و نیز مواجهه پاسخ‌های افراد مختلف با یکدیگر، هر چه بیشتر به کنه و نوع و شیوه تصمیم‌گیری مقامات سیاسی ـ اقتصادی ایران پس از انقلاب دست پیدا کنم.

کتاب حاضر ماحصل حدود ۶۵ ساعت گفتگو است. گفتگوهایی که از سال ۱۳۷۹ آغاز و تا بهمن ماه سال ۱۳۸۱ ادامه داشتند. آنچه که در پیش‌روی شماست، داستان چگونگی تکنوکرات شدن افرادی است که بدون کوچک‌ترین تجربه اجرایی و مدیریتی، اداره امور کشور را پس از یک انقلاب پرتلاطم در دست گرفتند.

افرادی که به گفته محمدعلی نجفی، یکی از وزرای حاضر در چندین وزارتخانه، در ابتدای انقلاب حتی نام «کارتابل و پاراف کردن» را هنوز نشنیده بودند و نمی‌دانستند چه باید بکنند. تصمیم‌گیران سیاسی ـ اقتصادی‌ای که هر گونه برنامه‌ریزی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دخالت در کار خداوند و در نتیجه خلاف شرع مقدس اسلام می‌دانستند و نیروهایی که به طور فطری اقتصاد غرب و شرق را قبول نداشتند و می‌خواستند، اقتصاد اسلامی را جایگزین آن کنند. اقتصادی که مبنا و اصول آن هنوز برایشان ناشناخته بود و جز در یکی دو کتاب آن هم به صورت کلی، چیز دیگری دربارهٔ آن نمی‌دانستند.

امیدوارم در ادامه کار، جلد دوم کتاب را به گفتگو با مهندس میرحسین موسوی و اکبر هاشمی رفسنجانی اختصاص دهم. دو نفری که همانطور در این کتاب خواهید خواند، سرنخ بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها به آنها ختم شده است، به حق یا ناحق. اما این آن چیزی است که کارگزاران و یاران معتمد آنها گفته‌اند.

بهمن احمدی امویی ـ تهران بهمن ۱۳۸۱

مهندس عزت‌الله سحابی

پیرمرد ۷۳ ساله، مهندس عزت‌الله سحابی را در یک هفته پس از پایان چهلم مرحوم پدرش دکتر یدالله سحابی ملاقات کردم. تازه دو سه ماهی بود که از حدود یکسال زندان انفرادی و سخت آزاد شده بود.

قرار ما ساعت ۱۰ صبح در دفتر مجله توقیف شده ایران فردا در حوالی میدان هفت تیر بود. سر ساعت ۱۰ صبح مهندس را در حیاط مجتمعی که یکی از واحدهای آن متعلق به ایران فردا بود، دیدم.

علی‌رغم سن بالا و سختی‌های بسیاری که کشیده بود، از نظر ذهن و حافظه بسیار سرحال بود. تمام تاریخ‌ها، اسامی افراد و دستور جلسات سال‌های گذشته را به طور کامل به خاطر داشت. با شجاعت از تصمیم‌هایی که گرفته بود و یا سرمنشاء آنها بود دفاع می‌کرد و نسبت به بعضی از آن‌ها هم نادم و پشیمان.

از ساعت ۱۰ صبح تا چهار بعدازظهر، گفتگو طول کشید. بدون کمترین وقت تلف‌کردنی بحث را بالذت شروع کرد و فقط یکی دوبار برای آوردن چای از جایش بلند شد و صحبتش را قطع کرد.

● اجازه بدهید از زمان تدوین قانون اساسی و بحث‌هایی که در مورد آن به ویژه درخصوص اصول اقتصادی مطرح بود شروع کنیم. در آن زمان افراد متفاوتی با گرایش‌های مختلف و گاه متناقض دست‌اندرکار تدوین قانون اساسی شدند، مرحوم بازرگان و اطرافیانشان، بخشی از روحانیون و گروه شما و دیگران؛ تفکر اقتصادی هر یک از این گروه‌ها به چه سمتی بود؟

- در اوایل انقلاب، جو مبارزه و انقلاب و به اصطلاح امروز جو ایدئولوژیک حاکم بود. حداقل در بین مبارزان کمتر کسی به جنبه‌های کارشناسی واقعیت‌های اقتصادی - اجتماعی و عدد و رقم توجه داشت. در حوزه اقتصادی بیشتر دغدغه‌ها بر این متمرکز بود که چه خط اقتصادی انتخاب شود. آیا خط سرمایه‌داری انتخاب شود و یا خط ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی. تمام انقلابیون قبل از انقلاب به جز نهضت آزادی نظرشان گرایش اقتصادی تفکرات چپ بود. گروه‌های مارکسیستی و چپ‌های سنتی هم که جای خود داشتند. نیروهای مذهبی هم که طی ده سال قبل از انقلاب به صحنه آمده بودند، خواه مجاهدین خلق و خواه هفت گروهی که بعدها جمع شدند و مجاهدین انقلاب اسلامی نام گرفتند، از نظر اقتصادی چپ و حتی چپ رادیکال بودند. در میان روحانیون هم آن دسته از روحانیونی که‌در سطح رهبری انقلاب بودند و در سال ۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب از طرف امام به عنوان اعضای شورای انقلاب منصوب شده بودند، تفکر اقتصادی چپ داشتند. چهره‌های برجسته این شورا مرحوم بهشتی، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای مهدوی کنی، مرحوم باهنر و مرحوم طالقانی بودند. دو سه نفر شخصی هم حضور داشتند که در دوره اول آقای شیبانی و بنده بودیم و یکی دو نفر هم در دوره دوم به جمع آنها اضافه شدند. البته بعد از استعفای دولت موقت و تشکیل مجدد شورای انقلاب مرحوم بازرگان، آقای مهندس معین‌فر و دکتر حبیبی به این جمع آمده بودند. در دوره اول یعنی فاصله زمانی اوایل اردیبهشت سال ۵۸ تا آبان همان سال که دولت موقت استعفا داد؛ تغییری در شورای انقلاب صورت گرفت و دو سه نفر به آن اضافه شدند یکی از آنها هم مهندس احمد جلالی بود که اوایل انقلاب با مرحوم طالقانی در تلویزیون برنامه قرآن در صحنه را اجرا می‌کردند. همچنین آقای دکتر حبیب الله پیمان و مهندس موسوی هم بودند،البته دکتر پیمان و مهندس موسوی به

صورت فعال، جدی و مرتب در جلسات شورای انقلاب حضور نداشتند اما به هر حال اسمشان بود و در برخی جلسات جدی که تصمیمات مهمی در آنها گرفته می‌شد حاضر می‌شدند.اما عضوهای غیرروحانی و ثابت شورای انقلاب آقای شیبانی و بنده بودیم. البته قبل از آمدن امام و تشکیل دولت موقت یعنی در قبل از پیروزی انقلاب، آقای مهندس بازرگان، پدر من، آقای مهندس کتیرایی و آقای دکتر صدر حاج سید جوادی نیز عضو شورای انقلاب بودند.

پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت این چهار نفر از شورای انقلاب خارج شده و وارد دولت شدند. بنده هم از سال اول تشکیل شورای انقلاب حضور داشتم و.ابلاغ آن از طرف امام توسط مرحوم مطهری به من داده شد. اما در دوره‌ای که امام (ره) آمدند و دولت موقت تشکیل شد، من در خارج از کشور (فرانسه) بودم. و چون به دلیل انقلاب فرودگاه‌ها بسته شده بود با اولین پرواز بعد از ۲۲ بهمن یعنی در چهارم اسفند ماه سال ۵۷ وارد تهران شدم. آقای مهندس بازرگان به من تکلیف کردند که پست وزارت صنایع را بپذیرم. اما من چون چندین سال در زندان و دور از جامعه بودم، تمایل داشتم که در فضای غیراداری باشم و کمتر کار اجرایی انجام دهم. به همین دلیل در دور اول پست وزارت را نپذیرفتم و در شورای انقلاب تا شهریور سال ۱۳۵۸ ماندم. بعد از فوت مرحوم طالقانی دولت موقت در شرف تغییراتی بود و قصد داشت ترمیم‌هایی انجام دهد و وزارتخانه جدیدی به نام وزارت نفت تاسیس کند. در واقع ایجاد وزارت نفت جزء تصمیمات اولیه شان بود از این رو مهندس معین‌فر که در کابینه اول مهندس بازرگان رییس سازمان برنامه و وزیر مشاور بود، کاندیدای وزارت نفت شد. در بین دوستان آن زمان هم غیر از خود معین‌فر که از قدیم در سازمان برنامه حضور داشت، کمتر کسی بود که به امور اقتصادی و امور برنامه و بودجه آشنایی داشته باشد. من هم نه به صورت تخصصی و کارشناسی بلکه فی‌الجمله اطلاعات اقتصادی داشتم و چون دوستان و آقای معین‌فر هم می‌دانستند، بنده را به عنوان رییس سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد کردند، دولت موقت و آقای بازرگان هم قبول کردند. بنابراین بنده جایگزین آقای معین‌فر در سازمان برنامه شدم و ایشان به وزارت نفت رفتند. در واقع بنده از اول مهر ماه سال ۱۳۵۸ رییس سازمان برنامه و بودجه شدم.

● در اول انقلاب، یعنی یکی دو سالی که شورای انقلاب در قبل و بعد از انقلاب وجود داشت، آیا هیچ گاه بحث اقتصادی خاصی در آنجا صورت گرفت که باید به چه سمتی حرکت کرد؟ آیا صحبتی از جهت گیری اقتصادی بود که می‌خواهیم اقتصاد سرمایه داری داشته باشیم یا اقتصاد سوسیالیستی، یا ترکیبی از هر دو اینها و یا آنچه که بعدها به عنوان اقتصاد اسلامی مطرح شد. آیا هیچ گاه این بحث‌ها مطرح شده بود؟

ـ به صورت رسمی و اینکه در جلسات اول بحث جدی روی مسائل اقتصادی شود و در مورد آن تصمیم‌گیری کنند خیر. ولیکن هم در نهضت آزادی یعنی در رهبری آن و هم در شورای انقلاب به صورت غیررسمی صحبت‌های زیادی در این مورد صورت می‌گرفت. بین دولت موقت به خصوص شخص مهندس بازرگان و پدر بنده و روحانیون شورای انقلاب و ما یعنی من که جز نهضت آزادی بودم، بحث‌های زیادی انجام می‌شد.چون بنده هفت هشت سالی در زندان بودم و در یک فضای دیگری رشد کرده بودم اختلاف نظرهایی با بعضی آقایان داشتم. درابتدای انقلاب یعنی در مهر و آبان سال ۵۷ که هنوز انقلاب به پیروزی نرسیده بود، بنده و آقای طالقانی تازه از زندان آزاد شده بودیم. در رهبری نهضت آزادی مرحوم بازرگان، پدر بنده، آقای صدر حاج سید جوادی، آقای نزیه، مرحوم طالقانی، بنده و مهدی جعفری شرکت می‌کردیم و بحث مرامنامه و اساسنامه را داشتیم چرا که قصد داشتیم نهضت را دوباره فعال کرده و تجدید سازمان کنیم. در آن زمان بین بنده و مهندس بازرگان بحث زیاد بود. بنده به اقتصاد سوسیالیستی دولتی گرایش داشتم و مرحوم بازرگان به اقتصاد آزاد و به سرمایه داری، گرایش داشتند. آقای طالقانی هم معمولاً شنونده بودند و خودشان موضع خاصی نمی‌گرفتند و تنها قضاوت می‌کردند و معمولاً هم وسط ما را می‌گرفتند. البته این بحث‌ها منجر به تشکیل یک اساسنامه یا برنامه اقتصادی نشد چرا که حوادث انقلاب سرعت گرفته بود و همه فکرها معطوف به این جریان شد. زمانی که شورای انقلاب تشکیل شد، به خصوص بعد از تشکیل دولت موقت که بنده در شورای انقلاب عضویت داشتم و جلسات را مرتب برگزار می‌کردیم. روحیه مرحوم بهشتی، آقای محمد جواد باهنر، اردبیلی و هاشمی که حزب جمهوری اسلامی را هم تشکیل داده بودند از لحاظ اقتصادی متمایل به چپ سوسیالیسم بود.

اما دولت موقت بیشتر به اقتصاد آزاد گرایش داشت. البته باید گفت که این آقایان فقط سیاسی خالص بودند. در این میان تنها فرد دانشگاهی که کمی به مسائل اقتصادی و برنامه به صورت کارشناسی نگاه می‌کرد و کار قابل توجهی هم انجام می‌داد و در همان اوایل هم یک برنامه پنج ساله را تدوین کرد، سازمان برنامه و شخص معین‌فر بود. زمانی که دکتر معین‌فر رییس سازمان برنامه شد یک عده از نیروها و به اصطلاح ملی‌های سازمان برنامه از کادرهای خوب سازمان برنامه، و از افراد جبهه ملی و سوسیالیست‌ها بودند با معین‌فر کار می‌کردند تا اینکه برنامه پنج ساله اول را تدوین کردند.

● این برنامه در چه سالی تدوین شد؟

ـ در دوم شهریور سال ۱۳۵۸ یکسری جلساتی با عنوان سمینار که امروزه به آن همایش می‌گویند، در نخست‌وزیر آن زمان تشکیل شد که گردانندگان آن هم سازمان برنامه بود. این سمینار چندین روز به طول انجامید. هر روز یک پانل (موضوع خاص و کارگاه) داشت و در هر پانل نیز چند نفر از وزا، چند نفر از سازمان‌ها و شورای انقلاب و دولت موقت و کارشناسان سازمان برنامه شرکت می‌کردند. علاوه بر این یک عده از مردم و چهره‌های شناخته شده و سیاسیون آن روز، افرادی از ملت ایران و جبهه ملی نیز شرکت می‌کردند.

در این کارگاه‌ها و سمینار، مسئولان سازمان برنامه، برنامه پنج ساله خود را توضیح می‌دادند و انتقادات هم انجام می‌شد. درآن جا بنده شاهد بودم که برنامه پنج ساله‌ای که سازمان برنامه تدوین کرده بود چندان چپ گرایانه یا به قول خودشان انقلابی نبود، از آنجا که من در جلسات و مذاکرات و تدوین برنامه‌های بعدی چه آنها که در دوره مجلس اول آمد و چه آنهایی که بعد از دوره آقای هاشمی رفسنجانی صورت گرفت حضور داشتم، می‌توانم بگویم که این برنامه نسبت به تمام برنامه‌هایی که بعد از آن تدوین شد، کارشناسی‌شده‌تر و متواضعانه‌تر بود. یعنی بلندپروازی در آن نبود و ادعایی از قبیل رفع اختلاف طبقات و رسیدن به کجاها و با چه ارقامی در آن دیده نمی‌شد و بیشتر کارشناسی بود و هدف برنامه را هم این قرار داده بودند که در پایان برنامه پنج ساله اول، تمامی جمعیت ایران از حداقل زندگی

برخوردار شوند. حداقل زندگی را هم با قیمت ارزش پول و درآمدهای آن روز تعریف کرده بودند و آن برنامه این هدف را که در عرض پنج سال همه ایرانیان را به حداقل زندگی برساند تضمین می‌کرد. یعنی هیچ کس از حداقل پایین‌تر نباشد و حالا اگر کسی هم بالاتر بود، چندان مد نظر نبود.

● این حداقل را چطور تعریف کرده بودند؟

- برخورداری از ضروریات اصلی زندگی مانند خوراک، مسکن، آب، برق و بهداشت و برای هر کدام از اینها عدد و رقم داده بودند. یعنی برنامه بود و این برنامه به دلیل اینکه اولاً واقع‌بینانه و کارشناسانه بود و ثانیاً ادعاهای بلندپروازانه نکرده بود، به نظر من کاملاً متواضعانه و کارشناسی شده بود. لیکن عده‌ای در مقابل می‌گفتند این برنامه رادیکال و انقلابی نیست. یکی از کسانی که با خود بنده در این مورد درگیری داشت، حزب ملت ایران و مرحوم فروهر بود. خود ایشان وزیر کار هم بودند. همچنین یک عده از چپ‌های وزارت کار که از قدیم از حزب توده آن زمان به وزارت کار رفته بودند با این برنامه مخالفت می‌کردند. آنها هم در مقابل این برنامه موضع داشتند و انتقاد می‌کردند. حتی در یک جلسه در مورد اقتصاد کار و نیروی کار بحثی در گرفت، من به آنها گفتم بنده کارشناس اقتصاد نیستم ولیکن به دلیل علاقه‌ام در طول سال‌های قبل از انقلاب و زمان انقلاب و سال‌های زندان به مسائل اقتصادی توجه داشتم و آنها را تعقیب می‌کردم همه تئوری‌ها و مکاتب را خوانده بودم و همه اخبار اقتصادی و آمار را تعقیب می‌کردم و یافته‌هایی هم در ذهنم دارم و بر حسب اطلاعاتم معتقدم در ایران بهره‌وری نیروی کار بسیار پایین است .شاید در دنیا پایین‌ترین باشد. البته در آن زمان حتی آماری هم از کشورهای شمال افریقا داشتم مثل مراکش و وقتی ایران را با آنها مقایسه کردم متوجه شدم که ایران از همه آنها از نظر بهره‌وری نیروی کار عقب‌تر است. من به آن دوستان گفتم حقوق طبقه کارگر باید به صورتی باشد که بین حقوق و بهره‌وری تناسب برقرار باشد. یا تناسب کارآمدی نیروی کار با حقوق یامهارت‌ها با حقوق. ولی آنهایی که خیلی چپ اندیش بودند به خصوص آنها که مکتبی بودند فقط می‌گفتند حقوق کارگر. ما هم می‌گفتیم حقوق کارگر درست است. ما هم برای کارگر ارزش قائل هستیم چون همه کشور به

تولید بستگی دارد و تولید هم روی دوش طبقه کارگر است و در این تردیدی نیست. اما کارگر باید تولید کند و به تناسب تولید از مزایای آن بهره‌مند شود و در این زمینه می‌توان قوانین و ضوابطی را هم گذاشت. ولی نیروهای چپ فقط به دفاع از حقوق کارگر می‌پرداختند و عمدتاً شلوغ می‌کردند و توجهی به نظرات کارشناسی نداشتند. مثل همین شرایطی که امروز خانه کارگر دارد.

خانه کارگر به این توجه نمی‌کند که کارآمدی یا بهره‌وری نیروی کار ما قابل قیاس با کشورهای همسایه مثل هند، پاکستان و ترکیه نیست.من به آنها گفتم تأمین حقوق و زندگی و نیروی کار هم بر عهده جامعه است و جامعه باید به نیروی کار بالاترین امتیاز و تقدم را بدهد. ولی باید کار باشد. خلاصه چنین بحث‌هایی وجود داشت و آن برنامه سازمان برنامه در دولت تصویب شده بود لیکن در شورای انقلاب تصویب نشد. این بود که این برنامه به صورت غیررسمی باقی ماند. در شورای انقلاب هم نمی‌توانست تصویب شود چرا که روحانیون شورای انقلاب به خصوص مرحوم بهشتی اولاً خودشان دیدگاه چپ داشتند، ثانیاً نمی‌خواستند یک تزی یا موضعی را به طور جزمی اعلام کنند که مبادا بعدها مورد اتهاماتی قرار گیرند. چرا که آن زمان نگرانی از چپ‌ها خیلی زیاد بود و نمی‌خواستند که دولت جمهوری اسلامی به لحاظ مواضع و دیدگاهی که مطرح می‌کرد از نیروهای چپ مارکسیستی عقب باشد. آنهااز این بیم داشتند که اتهاماتی چون سرمایه‌داری یا اردوگاه امپریالیستی و کاپیتالیستی به جمهوری اسلامی زده شود. به همین جهت مواضع آنها مواضع چپی و گاه چپ افراطی بود. خاطرم هست دراواخر سال ۵۸ و بعد از اشغال سفارت امریکا، ایران را با محاصره اقتصادی تهدید کرده و آن را شروع کرده بودند. من آن زمان هم رییس سازمان برنامه و هم عضو شورای انقلاب بودم. شورای انقلاب هم بعد از استعفای دولت موقت تجدید سازمان کرده و به چهار کمیسیون تقسیم شده بود. یک جلسه عمومی هم داشت. در این کمیسیون‌ها به طور تخصصی به لوایح و قوانین ارجاعی دولت رسیدگی می‌شد. کمیسیون شماره یک مربوط به امور امنیتی و دفاعی بود که مرحوم بهشتی و آقای اردبیلی و هاشمی رفسنجانی عضو آن بودند. کمیسیون دوم مربوط به امور اجرایی دولت بود که به آن امور عمومی می‌گفتند و مسائل مربوط به قوه قضاییه و دادگستری زیر مجموعه آن بودند. مرحوم بهشتی جزء این کمیسیون

هم بودند. کمیسیون سوم مربوط به امور اجرایی و فنی بود. تمام کارهای وزارت راه و صنایع و نیرو و تمام کارهای فنی و اجرایی و لوایح و آیین‌نامه‌ها و مسائلی که این وزارتخانه‌ها داشتند را پیگیری می‌کرد. رییس این کمیسیون مرحوم بازرگان بودند. کمیسیون چهارم هم که به کمیسیون شماره دو معروف بود، کمیسیون مالی - اقتصادی بود و بنده رییس آن بودم.

● این کمیسیون‌ها بعد از استعفای دولت موقت ایجاد شدند؟

- بله. غیر از جلسات عمومی شورای انقلاب که تقریباًهفته‌ای سه شب از حدود ساعت هفت شب شروع می‌شد و تا ۱۲ شب ادامه داشت، این کمیسیون‌ها جلسات خاص خود را به طور جداگانه داشتند و تمام امور وزارتخانه‌ها، لوایح، آیین‌نامه‌ها و قراردادهای آنها را در این کمیسیون‌های تخصصی مورد رسیدگی قرار می‌دادیم. کمیسیون شماره دو هم به دلیل اینکه مربوط به امور مالی و اقتصادی بود بیشتر از دیگر کمیسیون‌ها درگیر کار بود. چرا که تقریباً تمام دستگاه‌های کشور اعم از نهادهای قدیمی، وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و دستگاه‌های جدید مثل سپاه پاسداران و جهاد سازندگی که به آنها نهادهای انقلابی می‌گفتند، با امور مالی و اقتصادی سر و کار داشتند و بودجه می‌خواستند. تمام این امور هم به کمیسیون شماره دو مربوط بود که بنده هم مسئول آن بودم. البته مرحوم بهشتی و بنی‌صدر هم عضو آن کمیسیون بودند ولی چون در کمیسیون‌های دیگر هم فعال بودند، کمتر برای این کمیسیون وقت می‌گذاشتند اما در جلسات اصلی شرکت می‌کردند و من به اتفاق یک یا دو نفر از وزرای کابینه، آن کمیسیون را تشکیل می‌داده و کار خود را انجام می‌دادیم. این کمیسیون دیدگاه چپ معتدل داشت چرا که گرایش خود بنده نیز چپ معتدل بود.

در اسفند ماه سال ۵۷ که دولت تازه تشکیل شده بود یکی از گرفتاری‌های بزرگ دولت، وزارت صنایع، وزارت کار و شورای انقلاب، مسائل کارگری بود. این مسائل فقط راجع به حقوق کارگر نبود، بلکه مربوط به خواست‌ها و شورش‌های کارگری بود. مدیران و سهامداران بسیاری از کارخانجات یا فرار کرده بودند یا پنهان شده بودند و می‌ترسیدند و جلو نمی‌آمدند. به همین دلیل این کارخانجات بی

سرپرست بوده و شوراهای کارگری بر آنها مسلط بودند. در این کارخانجات کارگران با مدیرانی که از طرف سهامداران یا دولت گذاشته شده بود، درگیری داشتند.

به عنوان مثال کارخانه ایرفو که مهندس قلی‌زاده در سال ۴۲ آن را تاسیس کرده بود و یک کارخانه ریخته گری چدن و فولاد بود و تقریباً تمام مبارزان آن روز از جمله مهندس بازرگان، شهید بهشتی، آقای اردبیلی، هاشمی رفسنجانی سهامدار، آن بودند دارای مشکلات شدید کارگری بود.

● این کارخانه قبل از انقلاب افتتاح شده بود و این آقایان هم از همان موقع سهامدار آن شدند؟

ـ بله. از سال ۱۳۴۲. زمانی که بنده در زندان بودم این شرکت توسط آقای قلی‌زاده که از شاگردان و علاقمندان مرحوم بازرگان بودند تاسیس شد و تمام مذهبی‌های مبارز آن روز در آن سهامدار بودند. مرحوم بازرگان، پدر بنده، آقای عالی نسب، باهنر، مرحوم رجایی هم سهامدار بودند و شرکتی متعلق به نیروها و پیشگامان انقلاب را ایجاد کردند. همان کارخانه در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و حتی ۶۰ دچار مشکلات تقسیم‌بندی کارگری بود. در این مشکلات حزب پیکار و نیروهای چپ مارکسیستی چندان فعال نبودند اما نیروهای چپ مذهبی بسیار فعال بودند، و کارگران را دسته بندی کرده بودند. مثلاً یک حزب سوسیالیست کارگران بود که در آنجا فعال بود و تحریکاتی در میان کارگران داشت، دست و پای مدیر کارخانه را که از طرف آقای قلی‌زاده تعیین شده بود به زور می‌گرفتند و به عنوان تهدید او را بالای کوره ذوب فلز می‌بردند، سپس می‌آوردند و از او اجازه می‌گرفتند که مثلاً پانصد تومان به حقوق کارگران اضافه شود. این روش در اکثر کارخانه‌ها به خصوص کارخانه‌هایی که در شهرک‌های صنعتی مثل شهر صنعتی البرز در قزوین یا شهر صنعتی کرج یا شهر صنعتی کاوه در ساوه بودند هم کم و بیش وجود داشت. اگر هم یک کارخانه یک امتیاز به کارگران می‌داد تمام کارخانه‌های دیگر منطقه حتی با زور هم شده بود آن امتیاز را می‌گرفتند. در واقع نوعی مسابقه امتیاز گرفتن بود آن هم فقط با زور و از طریق تسلط شوراهای کارگری بر مدیریت کارخانه‌ها. به همین دلیل دراواخر سال ۵۷ و اوایل سال ۵۸ این مسئله به عنوان یک مشکل بزرگ در دولت و شورای انقلاب

مطرح شد. چرا که با وجود این مشکل از یک طرف صنایع می‌خوابیدند و از طرف دیگر کارخانه‌ها تخلیه می‌شد. صاحبان صنایع همچنان با خریداران خود رابطه داشتند، خریداران پول اجناسی را که از کارخانه دریافت می‌کردند به سهامداران قبلی پرداخت می‌کردند و نه به مدیریت جدید. یعنی کارخانه کار می‌کرد و حقوق کارگران را می‌داد و محصول هم بیرون می‌آمد، اما پول این محصول به داخل کارخانه برنمی‌گشت. بنابراین نگرانی‌های زیادی در این زمینه وجود داشت، به همین دلیل به دستور آقای بازرگان، آقای احمدزاده که وزیر صنایع بودند شورایی به نام شورای حفاظت از صنایع را در اوایل فروردین سال ۵۸ تشکیل دادند که هفت عضو داشت. یکی از معاونان وزارت صنایع، یک نماینده وزارت کار که توسط آقای فروهر معرفی شده بود، آقای عالی نسب که فردی صنعتگر، مدیر و مورد علاقه همه بود و هم به شورای انقلاب و هم به دولت مشورت می‌داد و بنده که نماینده وزیر صنایع بودم و یک نفر دیگر از وزارت صنایع اعضای این کمیته بودیم. جلسات این شورا تقریباً هر روز تشکیل می‌شد. خود من بعد از ظهرها در شورای انقلاب بودم و صبح‌ها هم به این شورا می‌رفتم. این شورا درست مثل یک ستاد جنگی کار می‌کرد. چند تلفن روی میز بود که مرتباً زنگ می‌خورد و از شورش‌های کارگری و گروگانگیری مدیران و هیأت مدیره در تمام کارخانه‌های اطراف تهران و کل کشور خبر می‌داد. بنابراین در وضعیت بدی قرار داشتیم. اگر صنایع می‌خوابید تمام کشور می‌خوابید و پیامدهایی همچون عدم تولید، بیکاری کارگران،نقشه‌های سیاسی که در این فضا رشد می‌یافت و عدم امنیت کشور به وجود می‌آمد. تمام این مسائل در آنجا مطرح بود. به همین دلیل وزارت صنایع لایحه‌ای به نام لایحه مدیریت تهیه کرد. این لایحه از شورای انقلاب آمد و در آنجا هم سریعاً تصویب شد. قانون مدیریت می‌گفت دولت در کارخانه‌ها و موسسات تولیدی یا خدماتی مثل پیمانکاری‌ها، مهندسین مشاور و همه موسساتی که سابقه بخش خصوصی دارند و مسئله‌دار هستند، مدیر و هیأت مدیره‌ای تعیین کنند که اختیارات مجامع عمومی و قانونی را داشته باشند. جو و فضا این ضرورت را بر ما تحمیل کرد. زمانی که این لایحه تصویب شد بلافاصله اجرای آن آغاز شد و از طرف دولت برای موسسات خصوصی، تولیدی و خدماتی مثل مشاوران و پیمانکاران مدیر تعیین شد. تعیین

مدیر برای هر رشته بر عهده یک وزارتخانه بود، مثلاً برای پیمانکاران راه‌سازی وزارت راه، برای پیمانکاران ساختمانی وزارت مسکن و برای تمام مشاوران سازمان برنامه و بودجه، مدیر تعیین می‌کردند. بنابراین دولت عملاً درگیر اداره موسسات خصوصی، صنعتی و خدماتی شد.

● به صورت ناخواسته؟

ـ بله. به دلیل جبر زمان چنین اتفاقی افتاد. چون خود بنده که در آن زمان در شورای انقلاب و دولت موقت جزء کسانی بودم که گرایش چپ داشتم نیز بااین شرایط که همه کارها در دست دولت باشد موافق نبودم و تمایل داشتم که صنایع خصوصی آزاد باشند و رشد کنند. اما به دلیل جبر شرایط ناچار به این کار شدیم. چون از یک طرف صنعت در حال از بین رفتن بود و کارخانجات با حیله صاحبان قبلی خود در حال تخلیه بودند و از طرف دیگر هم شورش‌های کارگری وجود داشت و سنگ روی سنگ بند نمی‌شد و کارخانه‌ها عملاً تعطیل بودند. به هر حال قانون مدیریت تصویب شد و با این قانون صنایع و سازمان‌های خصوصی و پیمانکاری‌ها عملاً دولتی شدند. البته نه مالکیت آنها بلکه مدیریتشان و این بار سنگینی برای دولت شد و در همان یورش اول مدیریت و اداره ۶۰۰ کارخانه، از کارخانه‌های ۱۲ هزار کارگری گرفته مثل کفش ملی و ایران ناسیونال تا کارخانه‌های پنج کارگری و سه کارگری به گردن دولت افتاد. به همین جهت وضعیت بسیار دشواری ایجاد شده بود. در آن زمان بنده هم در سازمان برنامه و هم در کمیسیون شماره دو شورای انقلاب و هم در این جریان مسئولیت داشتم. بنابراین بسیار نگران بودم و خیلی به این مسئله فکر می‌کردم. به همین جهت تصمیم گرفتیم که این مسئله به صورت اساسی و پایه‌ای در شورای انقلاب طرح و حل شود. بنابراین طرحی در مورد اقتصاد و صنعت نوشتم که یک طرح عملی و ارجاعی بود و خیلی تئوریک نبود. تا دو سال قبل هم آن را در منزل داشتم که متاسفانه در بازداشت‌های اخیر که خانه را تخلیه کردند، آن را هم با خود بردند و در حال حاضر در اختیارم نیست. اما در این طرح چنین استدلال شده بود که سرمایه‌گذاری بخش تولید و صنعت باید خصوصی باشد. اما تا حدی هم نظارت دولت بر آن باشد و حدود سود موسسات خصوصی را با روشی مثل مالیات کنترل

کنیم.به گونه‌ای که اصل سودآوری سرمایه آنها در سال از ۱۶ درصد تجاوز نکند. از این ۱۶ درصد، شش درصد مربوط به کاهش ارزش پول و تورم بود و سودی برای سرمایه‌دار محسوب نمی‌شد و ۱۰ درصد دیگر آن هم سود سرمایه بود که البته این را با ترس و لرز در شورای انقلاب مطرح و توجیه کردیم که باید مشوقی برای مردم وجود داشته باشد تا اقدام به سرمایه‌گذاری صنعتی کنند.

● چرا با ترس و لرز بیان کردید آیا مخالفانی داشت؟

ـ بله. کسانی مثل مرحوم بهشتی چون تحت تأثیر جو آن زمان قرار گرفته بودند و نمی‌خواستند از آن روز عقب بمانند با این مسئله مخالفت می‌کردند.

● یعنی برای عقب نماندن از جو آن روز و مصون بودن از تهمت‌هایی که ممکن بود در آینده گفته شود، چنین موضعی را اتخاذکرده بودند؟

ـ بله. آن طرح را بنده با همکاری آقای عالی‌نسب بسیار محتاطانه تهیه کردیم اما سعی کردیم واقعیت‌ها را هم بیان کنیم. این طرح در شورای انقلاب ارائه شد. در عین ناباوری و بدون این که بحثی روی آن شود مورد موافقت قرار گرفت و بنده هم از پذیرفتن فوری آنها راضی نبودم چرا که می‌گفتم همانطور که امروز آن را راحت پذیرفتند یک روز هم ممکن است آن را راحت انکار کنند یا از آن دفاع نکنند.

در اسفند سال ۵۸ کارتر رسماً محاصره اقتصادی ایران را اعلام کرد. در ابتدا گفت ما کل اقتصاد ایران را تعطیل می‌کنیم. سپس اعلام کردند که فعلاً فقط محاصره می‌کنیم و در نهایت هم به ترک رابطه با ایران اقدام کرد. لذا در اواخر اسفندماه در شورای انقلاب این مسئله مطرح شد که باید کشور را از نظر اقتصادی در مقابل این محاصره بسیج کنیم. بنابراین کمیته بسیج توسط بنی‌صدر که رئیس‌جمهور شده بود تشکیل شد.

● کمیته بسیج را ایشان تشکیل داد؟

ـ خیر کمیته بسیج را تشکیل دادند و از همان ابتدا به سه کمیته تقسیم کردند. کمیته تبلیغاتی، کمیته سیاسی و نظامی و کمیته اقتصادی که بنده مسئول کمیته

اقتصادی بودم. تا اینجا همزمان چند مسئولیت دیگر هم داشتم. عضو شورای انقلاب، رییس سازمان برنامه و رییس کمیسیون شماره دو شورای انقلاب هم بودم. کمیته بسیج اقتصادی را در فروردین سال ۵۹ تشکیل دادیم و با سرعت شروع به کار کردیم.

● این همان ستادی بود که بعدها به نام ستاد بسیج اقتصادی ادامه پیدا کرد؟

ـ بله بعدها که آقای رجایی آمدند، آقای بهزاد نبوی در آنجا جانشین بنده شدند. اعضای بسیج اقتصادی، چند نفر از وزرا و چند نفر از کارشناسان سازمان برنامه بودند و به تناسب موضوعات مورد بحث از اعضای شورای انقلاب، آقای بنی‌صدر و بهشتی هم دعوت می‌شد. حجم کار این کمیته در ابتدا بسیار سنگین بود. اوایل سال ۵۹ بود و هنوز جنگ شروع نشده بود اما خطر محاصره اقتصادی وجود داشت. لذا ابتدا به تأمین نیازهای کشور پرداختیم. آمار مصرف یکساله تمام مواد غذایی را که در آن زمان وارد می‌شد را از وزارت بازرگانی گرفتیم و همه آنها را سفارش دادیم. خود بنده هم که در سازمان برنامه بودم، آنها را امضا می‌کردم بنابراین این کارها به سرعت انجام شد. یعنی در دو ماه اول سال ما تمام مایحتاج سال ۵۹ را تأمین کردیم و در شهریور ماه که جنگ شروع شد تمام مواد غذایی تهیه شده بود. در مرحله دوم کار، به دنبال یافتن راهی برای خودکفایی صنایع و تولیدات کشاورزی و صنعتی بودیم. اما در وضعیت محاصره اقتصادی در مورد صنایع یک مشکلی داشتیم و آن این بود که جامعه به طور کلی جو زده بود و این در شورای انقلاب هم انعکاس داشت. مثلاً وقتی از دکتر بهشتی دعوت کردیم تا به ستاد بسیج اقتصادی بیایند و در مورد صنایع صحبت کنیم، ایشان مطرح کردند که چون انقلاب ما متکی بر جوانان است و جوانان در آن زمان نوعاً چپ می‌اندیشیدند، بنابراین به مسئله توزیع ثروت اهمیت می‌دهند. پس نظام اقتصادی ما باید بین یک تا سه باشد. یعنی بالاترین درآمد سه و پایین‌ترین یک باشد.

● یعنی اختلاف بین پولدارترین و فقیرترین فرد حداقل دو باشد؟

ـ خیر. نسبت سه باشد که خود بنده به آقای بهشتی گفتم در چین که یک کشور

کمونیستی است و چهل سال هم سابقه کمونیستی دارد یک به شش اعلام کرده‌اند، ما چطور می‌توانیم بگوییم یک به سه. حتی اگر هیچ گونه فساد یا میراث خانوادگی هم نباشد، تفاوت میزان کار افراد یا میزان فکر آنها از سه درجه یک و دو و سه بالاتر است. اما ایشان می‌گفتند ما برای اینکه نیروی اصلی انقلاب یعنی جوانان را حفظ کنیم باید این کار را انجام دهیم. بنابراین این مسئله مورد اختلاف نظر بود و به نتیجه هم نرسید و معلق باقی ماند.

در هفتم خرداد سال ۵۹ که مجلس تشکیل شد، بنده از سازمان برنامه کنار رفتم و تا آخر تیر ۵۹ که مجلس برای شروع کار خود اعلام آمادگی کرد در شورای انقلاب بودم. البته در کمیسیون شماره دو هم عضویت داشتم. در واقع رییس آن بودم. بنده در مدت چند ماهه‌ای که در این کمیسیون فعالیت می‌کردم حدود صد و پنجاه مصوبه را گذراندم. به همین دلیل این کمیسیون معروف به فعال‌ترین کمیسیون شورای انقلاب بود.

● **این مصوبات در مورد چه مسائلی بود؟**

ـ به عنوان مثال یکی از مصوبات ملی کردن تجارت خارجی بود. ما می‌گفتیم که با قانون مدیریت و متعاقب آن قانون حفاظت صنایع، سرمایه‌گذاری صنعتی محدود شده است. در این صورت همه صاحبان سرمایه به طرف تجارت می‌روند چرا که در آنجا سود بیشتر از صنعت است و در اینصورت اولاً خودکفایی اقتصادی منتفی می‌شود، ثانیاً گرایش به تجارت ایجاد اشتغال نمی‌کند، و ما باید تجارت را هم مانند صنعت محدود کنیم تا بین این دو محدودیت عده‌ای به طرف صنعت بیایند. این بود که این مسئله همانطور باقی ماند. بعد هم بنده به مجلس رفتم، و جزء کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شدم و در همان کمیسیون بنده را به عنوان رییس کمیسیون انتخاب کردند. حدود دو سال رییس این کمیسیون بودم همچنین عضو کمیسیون صنایع هم بودم، در آنجا کشمکش‌های زیادی بود. بخشی طرفدار سرمایه‌داری و آزادی اقتصادی بودند که بیشتر صاحبان سرمایه طرفداران آنها بودند، بخشی هم طرفدار اقتصاد دولتی بودند. اما به طور کلی برآیند جو متمایل به دولتی شدن بود و در چنین جوی دیدیم که اگر تجارت را محدود نکنیم همه به سمت تجارت می‌روند

بنابراین باید تجارت را ملی می‌کردیم و بنده قانون ملی شدن تجارت خارجی را از کمیسیون شماره دو گذراندم.

● یعنی بر خلاف نظر بسیاری از آقایان عمل کردید؟

ـ بله.

● آنها معتقد بودند که تجارت باید آزاد باشد؟

ـ بله. البته آقای بهشتی و شورای انقلاب موافق بودند. اما شورای انقلاب دیگر عمرش تمام شده بود به هر حال ما تجارت خارجی را طی کردیم و وزارت بازرگانی هم مأمور اجرای آن شد. این وزارتخانه هم کلیه کالاهایی را که در تجارت خارجی مبادله می‌شد لیست و طبقه‌بندی کرد. ده رشته واردات بود که مراکز تهیه و توزیع را تشکیل می‌دادند. تهیه و توزیع کالاهای شیمیایی، کالا و منسوجات آهن و فولاد، فلزات، ماشین‌آلات، علوفه و مواد کشاورزی و سرپرستی هر یک از اینها نیز به وزارتخانه‌های مربوط داده شد. مرکز تهیه و توزیع کالاها یک هیأت مدیره داشت که ترکیبی از کارشناسان بخش خصوصی و تیپ‌های انقلابی بود. این مراکز تا سال ۶۸ و ۷۰ که آقای هاشمی آمدند و برنامه پنجساله اول جمهوری اسلامی تهیه شد همچنان فعال بودند. بعدها که تجارت آزاد شد، همچنان این مراکز فعال بودند اما فعالیت آنها بسیار کم شده بود. اما در دوره ۵۹ تا ۶۸ کل تجارت خارجی کشور را این مراکز انجام می‌دادند و همین مراکز یکی از منابع فساد و جمع‌آوری رانت شدند. چرا که بعد از اینکه ما از شورای انقلاب کنار رفتیم و دولت آقای موسوی روی کار آمد، وزارت بازرگانی مدتی در دست آقای آل‌اسحاق و عسگراولادی بود. آنها هم بچه‌های مؤتلفه و بازار را در مراکز تهیه و توزیع گذاشته بودند و اینها هم افکار خاص خود را داشتند. مبنی بر اینکه دولت فقط وظیفه خدمت دارد و نباید سودی ببرد لذا کالاها را با ارز دولتی وارد می‌کردند، یکی دو تومان روی آن می‌گذاشتند و آن را به بازار و تجار می‌دادند. تجار هم در بازار این کالاها را به قیمت بازار می‌فروختند. خود بنده چندین مورد را در بین پارچه‌فروشان، لوازم‌التحریر فروشان و غیره شاهد بودم که کالاها را با قیمت ارز هفت تومانی می گرفتند و با قیمت شانزده، هیجده، بیست و

بیست و هفت دلار در بازار می‌فروختند چرا که قیمت دلار سیر صعودی داشت. به این ترتیب رانت‌ها در آنجا جمع می‌شد. در مورد قانون حفاظت صنایع هم باید بگویم که در سال ۵۸ و بعد از اینکه قانون مدیریت تصویب و اجرا شد، دولت آقای بازرگان هم این قانون را به شورای انقلاب ارائه داد. ماده آخر این قانون دولت را موظف می‌کرد تا در طول دو ماه وضعیت مالکیت صنایع را مشخص کند. دولت آقای بازرگان هم بسیار جدی بود. بنابراین در اواخر تیرماه سال ۵۸ قانونی به نام حفاظت از صنایع را به شورای انقلاب ارائه داد. در این قانون گفته شده بود که برای حفاظت از قوانین موجود و تشویق سرمایه‌گذاری و رفع اشکالات و فسادهای احتمالی که در نظام صنعتی موجود کشور وجود دارد، صنایع کشور را به چهار دسته تقسیم کنیم. صنایع بند "الف"، صنایع بند "ب"، صنایع بند "ج" و صنایع بند "دال". صنایع بند "الف"، صنایعی بودند که به لحاظ ساختار و ماهیت‌شان نمی‌توانستند در کشورهای جهان سوم در دست بخش خصوصی باشند. مانند صنایع اسلحه‌سازی، فولاد، پتروشیمی، اتومبیل‌سازی. معنی بند الف این بود که این صنایع ملی شوند و نه اینکه مصادره شوند. یعنی از صاحبان صنایع خریداری شوند و به دولت تعلق پیدا کنند. بند "ب" مربوط به صاحبان و شرکاء آنها بود. کسانیکه سوابق سیاسی داشته و با دربار و خارج همکاری داشتند و در فسادهای مالی قبل از انقلاب شریک بودند، مشمول این بند می‌شدند و دولت گفته بود سهام این افراد در صنعت و معدن و کشاورزی و املاک باید به تملک دولت درآید. اما لایحه دولت نگفته بود که اینها مصادره شود. بنابراین شورای انقلاب این مسئله را به لایحه دولت اضافه کرد که سهام این افراد در هر جا که هست مشمول بند "ب" شده و مصادره می‌شوند.

● چه کسانی در شورای انقلاب این نظر را دادند؟

- مرحوم بهشتی و آقای هاشمی و از جمله خود بنده هم موافق بودیم. بنابراین رای آورد و در شورای انقلاب تصویب شد.

بند "ج"، صنایعی را تشکیل می‌داد که از آنها فسادی در سازمان صنایع ثبت نشده بود اما دچار مشکلات مالی یا ضعف مدیریت و یا ضعف مالی بودند و به جهت بدهی‌هایشان بدون کمک بانکی و وام بانکی نمی‌توانستند کار کنند. دسته‌ای از

صنایع هر چه فساد مالی‌شان بیشتر می‌شد وامشان هم بالاتر می‌رفت بنابراین در صنایعی که نسبت وام شان به سرمایه‌شان زیاد بود، بانک باید به اندازه طلبش در این موسسات سهیم شود.

بند "دال" کسانی بودند که مشمول بند "الف" و "ج" نمی‌شدند. یعنی کسانی که هیچ مسئله‌ای نداشتند. دولت هم از آنها حمایت قانونی می‌کرد تا به کارشان ادامه دهند. این قانون حفاظت صنایع بود. متعاقب آن مصوبه دیگری در شورای انقلاب وجود داشت که طی آن اسامی ۵۲ خانواده را که در صنایع قبل از انقلاب صاحب نام بودند مثل خانواده لاجوردی را به عنوان مشمولین بند "ب"، اعلام کرد. آقای بازرگان در مصاحبه‌ای در رادیو و تلویزیون این اسامی را اعلام کردند که جنجال زیادی را هم ایجاد کرد. اما شورای انقلاب پشت آن ایستاده بود و دولت هم می‌گفت این بند را ما پیشنهاد کرده‌ایم. اما اسامی این خانواده‌ها را شورای انقلاب تعیین کرد. البته نه به طور مستقیم بلکه کمیته‌ای تشکیل شد که وزیر بازرگانی وقت دکتر صدر حاج سید جوادی، وزیر نفت آقای معین‌فر، وزیر صنایع آقای احمدزاده، بنده به عنوان سازمان برنامه، آقای عالی‌نسب و مهندس کتیرایی وزیر مسکن، عضو این کمیته بودند.این کمیته نام ۵۲ خانواده را تعیین کردند که اکثر آنها هم به درستی انتخاب شدند. اما در مورد دو نفر اشتباه شده بود به این دلیل که وزارت صنایع عمداً اطلاعات غلط در مورد این افراد به کمیسیون داد. یکی از آنها آقای علی هاشترخانی بود که دو سال پیش فوت کرد. ایشان در صنایع قند بودند و در شروع انقلاب، امام خمینی (ره) سرپرستی کل اموال هژبر یزدانی را به عهده ایشان گذاشته بود. در آن زمان شایعه شده بود ایشان اموال هژبر را می‌برد. همچنین می‌گفتند ایشان اوراق قرضه شاه را ارزان خریده و به قیمت گران با دولت حساب کرده است. به هر حال ایشان به ناحق شامل بند "ب" شد. محمد تقی برخوردار هم همین طور. ایشان صاحب صنایع مشهور ایران بود و کارهایش از تمام صاحبان صنایع درست‌تر بود.صنایع پارس و چندین کارخانه بزرگ را داشت و حدود پنج هزار کارگر و کارمند و مهندس برایش کار می‌کردند. شیوهٔ مدیریتش در صنایع معروف بود. تمام صنایع ایشان مانند اصول کارخانجات امروزی ژاپن سازماندهی شده و خیلی محکم و منسجم بود. تنها کسانی که من از اینکه موافقت کرده بودم مشمول بند "ب" شوند و از آن پشیمان شدم این دو نفر بودند. بقیه

مستحق آن بودند. چرا که سوءاستفاده‌های زیادی داشتند و اموال زیادی را برده بودند و با دربار روابط خاص داشتند. سازمان صنایع ملی که طرح بنده بود نیز از تصویب کمیسیون گذشت. این قانون به تبعیت از زمان دکتر مصدق بود که سازمان صنایع ملی تشکیل شد و خدماتی به صنعت ایران کرد.

● هدف از تشکیل آن چه بود؟

ـ هدف از تشکیل آن اجرای قانون حفاظت صنایع بود. یعنی اداره و مدیریت کسانی که مشمول بند "الف"، "ب" یا "ج" می‌شوند. در واقع هدف آن اجرای این قانون و حفاظت از سهام و استیفای حقوق دولت بود. قانون سازمان صنایع ملی را هم از کمیسیون شورای عالی گذراندیم و تصویب کردیم. بعدها معلوم شد برخی صنایع که مستحق بودند مشمول بند "ب" نشده‌اند و یا این که مالکیت برخی از آنها باید پس داده شود.

کمیسیونی هم به نام کمیسیون ماده دو متمم قانون حفاظت از صنایع تشکیل شد که فعالیت این کمیسیون تا سال ۶۹ ادامه داشت و گویا هنوز هم ادامه دارد. اما فعالیت آن کمتر شده است. بسیاری از صنایعی که شامل بند «ج» بودند یا به موجب قانون مدیریت، دولت برای آنها مدیر تعیین کرده بود، توسط سازمان صنایع ملی ضبط شده بود و پس داده نمی‌شد. مشکلات کارگری و مالی آنها برطرف شده بود و باید آنها را برمی‌گرداندند، اما این کار را نمی‌کردند. بنابراین آن کمیسیون در این مورد رأی می‌داد، اعضا شامل یک حاکم شرع، یک نماینده مجلس، نماینده وزیر صنایع و نماینده دادستان کل کشور بود و کمیسیون معتبری بود. خیلی هم قدرت و نفوذ داشت. بنده تا زمانی که نماینده مجلس بودم به پیشنهاد آقای هاشمی و تصویب مجلس به عنوان نماینده مجلس در این کمیسیون عضویت داشتم. بعد از دور اول مجلس که دیگر بنده در مجلس نبودم به عنوان نماینده وزیر صنایع در این کمیسیون بودم تا سال ۶۹ که بازداشت شدم از آن کمیسیون هم بیرون آمدم.در این کمیسیون آقای نیّری حاکم شرع بودند. آقای رحیم باطنی که از بچه‌های خط امام و دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود به عنوان نماینده دادستان کل کشور بود. آقای شیخ حسین هاشمیان هم نماینده مجلس در آن کمیسیون بودند و آقای

شالچیان که از اعضای سازمان برنامه بود و با بـنده هـم مسـئله داشت، از طـرف رئـیس‌جمهور در ایـن کـمیسیون حـاضر بـودند. آن زمـان هـم آقـای خـامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند. از این میان تنها این یک نفر راست بازاری بود و بقیه این طور نبودند. حتی آقای اردبیلی که رییس قوه قضاییه و شورای عالی قضایی بودند به آقای نیری سفارش کرده بودند که چون به مسائل مـالی و اقـتصادی کـار خـانجات وارد نیستید هر چه فلانی (یعنی بنده) گفتند شما قبول کنید چرا که آدم امـینی است و حرف درست می‌زند. این بود که ما در آن کمیسیون تعدادی از صنایع را برگرداندیم و یکی دو تا را جدیدا مشمول بند "ب" کردیم که یکی از آنها کارخانه ارج بود. صاحبان این کارخانه با وجود اینکه بهایی بودند اما چون کارخانه تمیزی بود و مطابق اصول صنعتی کار می‌کرد در قانون حفاظت شامل بند "ب" نشده بود ولی در این کمیسیون به دلیل بهایی بود نشان مشمول بند "ب" شدند. چند نفر دیگر هم بودند که آدم‌های فاسدی بودند و شامل بند «ب» شدند. می‌توان گفت این کمیسیون نسبتاً درست کار کرد، چرا که ما تجربه پیدا کرده بودیم و دیگر بدون داشتن مدارک مستند کسانی را بی‌جهت مشمول بند "ب" نمی‌کردیم.

به هر جهت قانون حفاظت از صنایع و قانون مدیریت موجب شـد صـنایع و اقتصاد کشور و حتی تجارت خارجی کشور در دوره اول که تا فوت امام (ره) یعنی در سال ۶۸و روی کار آمدن آقای هاشمی رفسنجانی و ارائه برنامه پنجساله اول ادامه داشت، دولتی شوند.

● شما گفتید هم در ستاد بسیج اقتصادی و هم در شورای انقلاب حـضور داشتید و در عین حال رییس سازمان برنامه هم بودید. آیا این به نوعی تداخل مسئولیت ایجاد نمی‌کرد. چون بسیاری از کارهای اقتصادی که سازمان باید انجام می‌داد به ستاد بسیج اقتصادی منتقل شده بود، به نظر می‌رسد شما با توجه به اینکه مسئولیت هر دو را داشتید به نوعی وظایف سازمان برنامه را به آنجا منتقل کرده بودید؟

ـ بله. البته سازمان برنامه واقعاً مسئول آن کارها نـبود. چـون انـجام چـنین فعالیت‌هایی در قانون سازمان برنامه نبود. در برنامه سوم قبل از انقلاب قانون برنامه

و بودجه را تغییر دادند. یعنی از سال ۴۶ به بعد بودجه را از وزارت دارایی گرفتند و به سازمان برنامه آوردند و این سازمان به سازمان برنامه و بودجه تبدیل شد. سازمان برنامه طبق آن قانون مسئولیت نظارت بر طرح‌هایی که دستگاه‌های اجرایی تهیه می‌کنند رابرعهده داشت و باید این طرح‌ها را تصویب می‌کرد. سازمان برنامه هم در این کار بسیار جدی بود، یعنی موافقتنامه طرح‌ها مانند موافقت اصولی که بخش خصوصی از وزارت صنایع می‌گیرد، توجیه فنی ـ اقتصادی، بررسی بازار، مقایسه قیمت تمام شده با قیمت خارجی و صرفه‌جویی ارزی طرح را به طور کامل بررسی می‌کرد. سازمان برنامه در بررسی‌های خود تمام اینها را از آنها می‌خواست، همچنین آنها مسئولیت نظارت و مدیریت بر طرح‌ها را هم برعهده داشتند. در درون هر طرح هم ده‌ها و صدها پروژه وجود داشت. مثلاً طرح راه‌سازی تهران به شمال در درون خود ده‌ها پروژه را دارد. پروژه‌هایی از قبیل خرید زمین‌های اطراف از صاحبان آن و ایجاد دستگاه‌های توریستی در کارهای ساختمانی که بسته به وسعت هر طرح سازمان برنامه برآن نظارت می‌کرد. اما بر پروژه‌ها نظارت نداشت. نظارت بر پروژه مربوط به دستگاه اجرایی بود.البته نظارت آن هم زیر نظر سازمان برنامه و با مقررات سازمان برنامه بود. به عنوان مثال ضوابط انتخاب مهندسین مشاور و ارجاع کار به مهندسین مشاور. یا صلاحیت پیمانکاران و درجه‌بندی آنها را سازمان برنامه می‌داد و دستگاه‌های اجرایی هم اجرا می‌کردند. سازمان برنامه یک ابزار اعمال برنامه هم داشت که کمیته تخصیص بودجه بود. بودجه هر طرح در مجلس تصویب می‌شد اما همه بودجه به آن دستگاه اجرایی داده نمی‌شد. بلکه دستگاه اجرایی هر سه ماه یکبار گزارش پیشرفت کار را می‌داد و به تناسب پیشرفت کار، کمیسیون تخصیص، تخصیص بودجه و اعتبار جدید برای سه ماه بعد به دستگاه اجرایی می‌داد. یعنی باز سازمان برنامه در اینجا هم نظارت خود را داشت. موافقتنامه طرح را هم سازمان برنامه و دستگاه اجرایی امضا می‌کردند. یعنی وزیر مربوطه با رییس سازمان برنامه آنها را امضا می‌کردند و کاملاً قانونی بود. اما این مسئله موجب نوعی درگیری بین سازمان برنامه و دستگاه اجرایی می‌شد. دستگاه‌های اجرایی سه نوع هستند. دستگاه‌های نسبتاً گردن کلفت و قوی که خود درآمدهایی دارند و زیاد نیازمند درآمد دولت نیستند. دستگاه‌های ضعیف یا مطیع و تابع مقررات که در میان دستگاه‌های

ما وزارت صنایع بیشتر از همه تابع تصمیم سازمان برنامه بود. وزارت کشاورزی هم تا حدودی تابع بود. اما دو دستگاه اصلاً تابع سازمان برنامه نمی‌شدند و با آنها درگیری داشتیم، وزارت نفت و نیرو. چون وزارت نیرو از پول آب وبرق و دیگر خدماتی که به مردم می‌داد درآمد داشت، تمایلی نداشت که سازمان برنامه در کار آنها دخالت کند.

بنده در ده ماهی که در سازمان برنامه بودم نسبت به اجرائیات کشور یک دنیا تجربه پیدا کردم. قبلاً فقط تئوری مکاتب اقتصادی را خوانده بودم ولی اجرائیات را ندیده بودم. چون خودم در هیچ کار اجرایی نبودم. اما در این ده ماهه از آنجایی که سازمان برنامه مرکز کل اطلاعات اقتصادی کشور بود تجارب زیادی کسب کردم. مثلاً در مورد راهی که ده سال پیش پروژه آن تصویب شده و شروع به اجرا شده بود و وزارت راه هم مسئول آن بود، اطلاعات راجع به آن در سازمان برنامه بسیار بیشتر از خود دستگاه اجرایی بود. به این علت در کمیسیون‌هایی که تشکیل می‌شد اختلافات و دعواها و چالش‌هایی بروز می‌کرد و همیشه هم کارشناسان سازمان برنامه برتر بودند و بر موضوع اشراف داشتند. لذا در شورای انقلاب شکایت از این بود که برخی وزرا هستند که مافوق وزیراند. یعنی خودشان مثل یک نخست‌وزیر عمل می‌کنند و وزیران دیگر مجبورند از آنها تبعیت کنند و شکایتشان هم از من بود. چون هم معین‌فر که قبل از من بود و هم بنده که از شهریور سال ۵۸ روی کار آمدم با قدرت عمل می‌کردیم و با دستگاه‌های اجرایی راه نمی‌آمدیم. مثلاً وزارت آموزش و پرورش مسائل زیادی داشت. بودجه کم داشت و بودجه می‌خواست. ما جلسات متعددی در این زمینه در سازمان برنامه داشتیم. شهید رجایی هم بودند.

کارشناسان ما و کارشناسان آنها هم بودند و بحث و دعوا بود. من خیلی با وزارت آموزش و پرورش راه آمدم. اما همیشه تحت کنترل بود و تلف کردن پول و ریخت و پاش انجام نمی‌گرفت. وزارت صنایع هم با ما راه می‌آمد. اما با وزارت نیرو و نفت مشکل داشتیم. آنها با صراحت می‌گفتند کارشناسان سازمان برنامه حق ندارند در کار ما نظر دهند. ما کارشناس نفت و گاز هستیم نه آنها. ولیکن ما جلوی آنها را می‌گرفتیم. بعد از رفتن بنده مدتی آقای خیّر بود و بعد هم آقای بانکی آمد که ایشان کاملاً در برابر وزارتخانه‌ها کوتاه آمد و اختیار را در دست خودشان داد. سازمان برنامه

تبدیل به یک صندوق شد که هرگاه دستگاهی هر میزان اعتبار یا بودجه می‌خواست به آنها داده می‌شد. به اصطلاح حفاظت و کنترل و حفظ خط برنامه کاملاً از کنترل سازمان برنامه خارج شد. اما زمان معین‌فر و بنده این کار در حال تثبیت شدن بود. معین‌فر خیلی افراط کاری کرد اما من قدری تعدیل کردم واقعاً معین‌فر و بنده سازمان برنامه را در جایگاه واقعی خودش نشاندیم. در دو سال اول انقلاب تنها ما این کارها را می‌کردیم چرا که آقایان شورای انقلاب مثل بهشتی که بیشتر از همه هم به امور اقتصادی آشنا بود (البته از نظر تئوریک و نه اجرایی صاحب نظر بودند) به قدری سرگرم امور سیاسی و مسائل حکومت بودند که اعتنایی به امور اجرایی و اقتصادی نداشتند.

بنابراین هر چه من می‌گفتم سریع می‌پذیرفتند. هر طرح اقتصادی را که من دادم راحت قبول کردند. طرح ملی شدن بانک‌ها که آقای معین‌فر آورد در یک جلسه تصویب شد البته آن زمان من هنوز در دولت نبودم و در شورای انقلاب بودم.

● اساس طرح ملی شدن بانک‌ها چه بود؟

ـ اساس این طرح این بود که چون بانک در گردش اقتصادی کشور بسیار حساس و حیاتی است و در وابستگی مالی کشور به خارج نقش اساسی دارد، نحوه اداره کردن آن هم با بهره و ربا است، پس باید در اختیار دولت باشد. چرا که اگر برای بهره و ربا بتوان توجیهی پیدا کرد تنها اگر در دست دولت اسلامی باشد توجیه دارد. چون دولت یکسری هزینه‌های خدماتی برای جامعه انجام می‌دهد پس می‌توان از این طریق این بهره را توجیه کرد. بنابراین بر این اساس گفتند بانک‌ها ملی شود. این قانون از طرف دولت آقای بازرگان ارائه شد و در دولت ایشان کسانی مثل معین‌فر، کتیرایی، طاهری و دکتر اسلامی که وزیر پست و تلگراف بود، طرفدار آن طرح بودند. کسانی مثل رییس بانک مرکزی آن زمان دکتر مولوی که آدم باسواد و فهمیده‌ای بود و خود مهندس بازرگان مخالف آن بودند. آنها می‌گفتند اول شما مدیریت بانک‌ها و مالکیت آنها را دولتی کنید و بگذارید یک دوره بگذرد و بانک‌ها تصفیه حساب شوند، سپس این کار را انجام دهید. البته این حرف آنها درست بود و ما آن زمان اشتباه می‌کردیم و متوجه عمق اشتباهات خود نبودیم. بنی‌صدر هم از

ملی شدن بانک‌ها خیلی حمایت می‌کرد و وقتی دولت موقت این طرح را ارائه داد بنی‌صدر یکسری مدارک آورد که قبل از دولت من این حرف را زده‌ام. در هر صورت این افتخار چه نصیب دولت موقت باشد و چه بنی‌صدر کار درستی نبود. یک سال بعد از ملی شدن بانک‌ها مجمع عمومی بانک‌ها تشکیل شد که در این مجمع چند وزیر حضور داشتند. من هم به عنوان رییس سازمان برنامه و وزیر مشاور در آن جلسه بودم. گزارشی از حسابرسی تمام بانک‌ها در آن زمان ارائه دادند. دو سه تا از این بانک‌ها ورشکسته بودند. یعنی دولت به سبب ورشکستگی یا می‌توانست اینها را جمع کند و یا ضبطشان کند و نیازی به ملی کردن آنها نبود. اما وقتی ملی شدند بدهی‌های آن بانک‌ها به گردن دولت افتاد. در آن گزارش آمده بود که درهمان سال اول دولت باید ۱۳ میلیارد تومان زیان بانک‌ها را تحمل کند. چون برخی بانک‌ها ورشکسته بودند و با سپرده‌های مردم کار می‌کردند اما آنها از این سپرده‌ها بذل و بخشش کرده بودند. خودشان یک سرمایه اولیه داشتند که یک دهم یا یک پنجاهم این سپرده‌ها هم نبود و اگر تمام سرمایه بانک هم داده می‌شد، نمی‌توانستند زیان این بدهی‌ها را تحمل کنند. مثلاً بانکی به نام تعاونی روستایی بود که متعلق به برادران رشیدیان بود. رشیدیان عامل انگلیس و اینتلجنس سرویس در جریان ۲۸ مرداد بود. در دوران شاه به او میدان داده شده بود و صاحب این بانک بود. این یکی از بانک‌های ورشکسته‌ای بود که با ملی شدن بانک‌ها بدهی‌های آن بر اساس یک اشتباه و ناخواسته به گردن دولت افتاد.

بنابراین کسانی که معتقد بودند اول مدیریت را ملی کنیم حرفشان درست بود. چرا که اگر مدیریت را دولتی می‌کردیم بدهی‌های بانک‌های ورشکسته را از محل سرمایه صاحبان سهام آن به سپرده‌گذاران می‌دادیم و بقیه را هم از سایر اموال صاحبان سهام تأمین می‌کردیم و به دولت هزینه‌ای تحمیل نمی‌شد و سپس هم بانک را منحل می‌کردیم. اما وقتی ملی شد بدهی و طلب آنها به گردن دولت افتاد. چند سال بعد ما متوجه شدیم حرف مولوی درست بود و اول باید مدیریت بانک‌ها ملی می‌شد. او آدم کارشناسی بود. آقای بازرگان هم خودش مبتکر این فکر نبود ولی حرف مولوی را قبول داشت و از آن دفاع می‌کرد. خلاصه این که با سه قانون ملی شدن بانک‌ها، قانون حفاظت صنایع و قانون ملی شدن تجارت خارجی، اقتصاد

کشور دولتی شد.

● مهمترین محور بحث‌هایی که در شورای انقلاب دولت بود می‌شد چه بودند. البته غیر از این مواردی که گفتید در واقع می‌خواهم در این رابطه بیشتر توضیح دهید؟

ـ جلسه زیاد داشتیم. در دفتر آقای بازرگان که نخست‌وزیر بودند جلسات متعددی داشتیم. آقای بازرگان هم بر حسب روحیه دموکراتیکی که داشتند در هر جلسه‌ای اصحاب هر فکری را دعوت می‌کرد. مثلاً بنده، آقای عالی نسب و چند نفر هم از جناح راست را با هم دعوت می‌کرد، یکی از آنها حاج نوید بود. آنها نظر می‌دادند، ما هم نظر می‌دادیم. خود آقای بازرگان هم نظر می‌داد. اینطور هم نبود که بگوییم مهندس بازرگان راست‌گرا است. ایشان حرف حساب را نگاه می‌کرد. در مورد یک مسئله حرف ما را قبول داشت و در مورد مسئله‌ای دیگر حرف آنها را قبول داشت. در جایی هم خودش صاحب نظر بود.

● آیا بحث اقتصاد اسلامی تا آن زمان مطرح شده بود؟

ـ خیر به هیچ وجه اسمی از اقتصاد اسلامی در آن جلسات نبود.

● مرحوم بهشتی یا آقای هاشمی هم این بحث را مطرح نکردند؟

ـ اصلاً. یک قانون اقتصادی دیگر آمد که مربوط به سازمان برنامه و بنده نبود و مهندس کتیرایی وزیر مسکن سال ۵۸ که مرحوم مطهری هنوز حیات داشتند آن را به شورای انقلاب آوردند. با عنوان قانون "ملی شدن زمین‌های شهری" که قانون بسیار خوبی بود و کاملاً کارشناسی شده بود. استدلالشان هم این بود که مشکل مسکن در تمام شهرهای بزرگ و صنعتی دنیا تنها از این طریق که زمین شهری در اختیار دولت قرار گرفته، حل شده است. در غیر این صورت قیمت زمین‌های شهری همانند نردبان و پله پله بالا می‌رود و اقتصاد را تعطیل می‌کند. درست مثل امروز، تمام سرمایه‌ها متوجه زمین و ساختمان است. مسائل زمین و ساختمان بسیار پیچیده است. برج‌هایی که می‌سازند متری ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزارتومان ساخته می‌شود،

اما آن را متری یک میلیون به بالا می‌فروشند.

در حال حاضر سود ساختمان‌سازی حداقل صددرصد است و هیچ صنعتی چنین سودی ندارد. به هر صورت اگر زمین دولتی نباشد به همین وضعیت تبدیل می‌شود. آقای مهندس کتیرایی آدم چپی نبود و نیست. نمی‌گویم راست اما یک آدم منطقی است. ایشان این لایحه را به شورای انقلاب ارائه داد. و همه از آن استقبال کردند. غیر از سه نفر یکی مرحوم مطهری که زود قانع شد، یکی آقای مهدوی کنی که هیچ وقت قانع نشد و مخالفت می‌کرد و دیگری آقای هاشمی رفسنجانی. اما به هر حال رأی آورد و تصویب شد و سازمان زمین شهری تشکیل شد. پس از این بود که تا سال ۶۰ برای اولین بار در طول تاریخ پنجاه ساله ایران قیمت زمین به صفر نزدیک شد. قیمت‌ها پایین آمدند و تا دو سه سال بعد از انقلاب هم همین طور بود. در حالی که ما در هیچ زمینه‌ای چنین موقعیتی نداشتیم. اما زمین‌داران و ملک‌داران کشور بر علیه این قانون بسیج شدند و در خانه علما را از پاشنه درآوردند که این قانون خلاف شرع است. بعدها هم که شورای نگهبان تشکیل شد این مسئله را تأیید کردند و جنجال به پا شد. نزد امام رفتند و مسئله ضرورت را مطرح کردند و امام (ره) برای تشخیص ضرورت، شورای تشخیص مصلحت را تشکیل دادند. در واقع یکی از کارهای خوب سال ۵۸ و ۵۹ همین ملی شدن زمین‌های شهری بود اما نتیجه آن و نوع اجرای آن نامناسب بود.

● بحث‌های مربوط به وزارت نفت چه بود، چون قبلاً شرکت ملی نفت بود. چه مسائلی منجر به تشکیل وزارت نفت شد؟

ـ نفت مسئله مهمی بود و بزرگ‌ترین منبع درآمد ارزی و حتی درآمد ریالی کشور بود. در تحلیل بودجه‌ها می‌دیدم که همواره سهم نفت در درآمدهای دولت از پنجاه، شصت درصد هم بالاتر است. مالیات‌ها و سایر درآمدهای دولت در برابر نفت هیچ بود. این یک طرف قضیه بود. در طرف دیگر هم این بود که نفت فقط امور استخراج و اکتشاف نبود که فقط برعهده شرکت ملی نفت باشد. بلکه بحث‌های اقتصادی و سیاسی فراوانی داشت. مثلاً اُپک یک جریان سیاسی است. مسئول نفت هم در آن زمان وزارت دارایی بود و اموال شرکت ملی نفت متعلق به این وزارتخانه

بود. به همین دلیل این مسئله کاملاً منطقی نبود، تمام کشورهای نفتی و حتی کشورهای غیرنفتی وزارت نفت داشتند. بنابراین وزارت تشکیل شد و از وزارت دارایی مستقل و تمام اموری که مربوط به اقتصاد و سیاست نفتی و حتی تکنولوژی آن بود به وزارت نفت منتقل شد. تنها کسی هم که در آن زمان در این زمینه صاحب نظر بود آقای معین‌فر بود که آقای بازرگان او را به عنوان نخستین وزیر نفت ایران انتخاب کردند.

● طرح ایشان بود که وزارت نفت ایجاد شود یا خیر؟

ـ خیر. خود دولت به این نتیجه رسیده بود. در اول انقلاب آقای نزیه رییس شرکت ملی نفت شد. ایشان یک عده از کارشناسان قدیمی وزارت نفت را که می‌گفتند طاغوتی هستند، به عنوان هیأت مدیره دور خود جمع کرد و با آنها مشورت می‌کرد. لذا ایشان خیلی مسئله داشت. مثلاً شوراهای کارگری آبادان که صد هزار کارگر و کارمند داشت دائم اعتصاب داشتند. ایشان هم به آن جا می‌رفت و برای ساکت کردن آنها دائم بذل و بخشش می‌کرد و امتیاز می‌داد. در سال ۵۸ که ایشان حدود شش ماه در این پست بودند. ۱۵۰۰ تومان بی‌جهت به حقوق کارکنان نفت اضافه شد و این یک تبعیض نسبت به سایر کارکنان دولت بود. همچنین ایشان در یکی از اعتصاب‌ها سخنرانی کرد و یک روز درآمد نفت را به خوزستان بخشیده بود. او اجازه قانونی برای این کار نداشت ولی چون قول داده بودند دولت هم مجبور بود آن را انجام دهد. این بود که در هیأت دولت تصمیم گرفته شد برای پوشاندن مسائل فنی این مسئله یک روز درآمد نفت را برای عمران و آبادانی به همه استان‌ها تخصیص دهند. بنابراین تخصیص یک روز درآمد نفت تصویب شد و کمیته‌های امداد امام برای اجرا یا مصرف این بودجه در همه استان‌ها شکل گرفتند.

ایشان کارهایی از این قبیل انجام می‌داد. در حالی که این کار سیاسی و بذل و بخشش از بودجه دولت بود و ربطی به نفت نداشت. بنابراین این مسئله در دولت مطرح شد که نفت تنها یک امر فنی نیست، بلکه جنبه‌های سیاسی دارد و از آنجایی که سهم نفت در کل اقتصاد کشور بسیار بالاست و دولت وابسته به نفت است، باید فکر اساسی برای آن شود. فکر آن در دولت پیدا شد و کاندیدای آن هم معین‌فر بود.

چرا که معین‌فر بر خلاف نزیه آدمی بسیار سخت‌گیر و در صرفه‌جویی از هزینه‌ها کاملاً جدی بود. بنابراین به این دلایل وزارت نفت تشکیل شد.

● بحث دیگری که در آن زمان مطرح بود، درگیری‌های بنی‌صدر با برخی از اعضای شورای انقلاب و بعدها اعضای دولت، در مورد جهت‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی کشور بود. آن اختلاف نظرها از کجا ناشی می‌شد؟

ـ ماهیت اختلاف نظرها عمدتاً سیاسی و رقابتی بود و بنی‌صدر از سال‌های ۳۹ و ۴۰ در درون نیروهای ملی ـ مصدقی ضمناً مذهبی و مسلمان قبل از انقلاب که امروز به آنها ملی ـ مذهبی می‌گویند، چهره‌ای معروف بود و جزء سران حرکت دانشجویی دانشگاه بود. در دوره امینی او بسیار فعال بود. از سال ۴۲ به اروپا رفت و در آنجا مدتی جبهه ملی سوم را تشکیل داد. همچنین او با نهضت آزادی، جامعه سوسیالیست خلیل ملکی و حزب ملت ایران به رهبری فروهر همکاری داشت و بعدها هم جلو آمد و مستقل شد. ضمناً او تنها کسی بود که از همان سال ۴۰ عنوان می‌کرد که هدف من این است که رئیس‌جمهور ایران شوم.

● علناً این را می‌گفتند؟

ـ بله. در بحث‌های خصوصی مطرح می‌کرد و برای این کار برنامه داشت. ایشان همواره جزء جناح مذهبی ـ ملیون و مبارزین بود. بدین جهت با دکتر یزدی، مرحوم قطب‌زاده و حبیبی بود تا زمانی که جریان نهضت امام خمینی اوج گرفت. او هم مثل همه بچه مذهبی‌های دانشگاه از این نهضت استقبال کرد و سعی کرد با امام نزدیکی و همکاری داشته باشد. چون امام در تبعید و خارج از کشور بودند و بنی‌صدر هم خارج از کشور بود، رابطه‌اش باامام جدی‌تر شد و جزء نزدیکان امام بود. در دوره‌ای که امام در پاریس بودند مشاوران دسته اول او بنی‌صدر، حبیبی، قطب‌زاده و یزدی بودند. بعدها بود که علمای دیگری هم به آنها پیوستند. زمانی که انقلاب پیروز شد و بنی‌صدر به ایران آمد، عضو شورای انقلاب شد. تمام فعالیت‌هایش متوجه انتخاب ریاست جمهوری بود. این بود که در شورای انقلاب هم مواضع اش کج دار و مریز بود. با دولت موقت مخالف بود و با آقای بازرگان رقابت و مخالفت جدی

داشت. در آن دوره به شدت از حزب جمهوری و روحانیت و امام دفاع می‌کرد و تا زمان انتخابات ریاست جمهوری طرف روحانیت بود.

● برای تضعیف مهندس بازرگان و برای این که در انتخابات ریاست جمهوری رقیب‌شان نباشد، آیا درست است؟

ـ بله.او در زمان انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات زیادی کرد که به نظر بنده در برخی مواقع تبلیغاتش مخرب هم بود. قانون‌بهره و ربا را به صورت خیلی سطحی حل کرد. در مورد کتاب اقتصاد توحیدی‌اش تمام اقتصاددانان و کسانی که فهم اقتصادی دارند، معتقدند که ایراداتی دارد و آن چه که او در این کتاب گفته اصلاً اقتصاد نیست بلکه یک ایدئولوژی خودپرداخته است. نه مذهبی است و نه غیرمذهبی. به هر حال چون هدف بنی‌صدر ریاست جمهوری بود در انتخابات هم به خوبی کار تبلیغاتی کرد و انتخاب شد. به محض اینکه انتخاب شد یک‌باره ورق برگشت و بنی‌صدر از حزب جمهوری و روحانیون به سمت نیروهای ملی و اپوزیسیون تغییر روش داد. به طوری که دفتر ریاست جمهوری بنی‌صدر مرکز نیروهای مخالف یعنی اپوزیسیون شده بود. چه ملی‌ها و چه مجاهدین. حتی رییس دفتر بنی‌صدر عضو مجاهدین خلق بود. حزب جمهوری هم رقیب بنی‌صدر و با او بسیار مخالف بود. درگیری‌های زیادی با هم داشتند. درگیری‌ها هم مشخصاً بین آقای بهشتی و بنی‌صدر بود. بنی‌صدر هم کوتاه نمی‌آمد و تمام امور مملکتی را تابع درگیری خودش با حزب جمهوری و روحانیون کرده بود. البته برخی روحانیون که جزء حزب جمهوری نبودند طرفدار بنی‌صدر بودند و با او رابطه داشتند. ولیکن مبارزه با حزب جمهوری جزء خط مقدم اقدامات بنی‌صدر بود.

● دیدگاه اقتصادی او هم به همراه دیدگاه سیاسی‌اش تغییر کرده بود؟

ـ بعد ازاین که رئیس‌جمهور شد دیدگاه اقتصادی‌اش متمایل به اقتصاد آزاد شد. اما تا قبل از آن دیدگاه چپ داشت.

● گویا مسائلی در مورد اقتصاد اسلامی مطرح کرده بودند؟

ـ بله و کتابی به نام اقتصاد توحیدی دارد که کاملاً از دیدگاه چپ است. کارشناسان اقتصادی ایرادات زیادی به آن کتاب گرفته‌اند.این کتاب در فضای ایدئولوژی دیگری است. آن زمان این کتاب هم مثل بقیه کتاب‌هابود. به هر حال بنی‌صدر بعد از انتخابات ریاست جمهوری به دستور امام رییس شورای انقلاب شد. سران حزب جمهوری هم جزء شورای انقلاب بودند. بنابراین تمام جلسات شورای انقلاب به درگیری بین آنها تبدیل شده بود و باور کنید در آن زمان بنده، معین فر، حبیبی و آقای بازرگان کاملاً بی‌طرف بودیم نه طرف بنی‌صدر بودیم و نه حزب جمهوری. این درگیری‌ها ادامه داشت تا زمان انتخابات مجلس که ما به مجلس رفتیم و چون دیگر شورای انقلاب فعال نبود، بنی‌صدر با مجلس درگیری پیدا کرد. دورهٔ اول مجلس هم فضای بسیار بدی داشت و به دلیل همین درگیری‌ها کشور تا سه ماه نخست‌وزیر نداشت. چرا که مجلس آقای رجایی را کاندیدای نخست‌وزیر کرده بود و بنی‌صدر با او مخالف بود. تا این که به هر حال به طریقی تسلیم شد. لذا از زمانی که مرحوم رجایی شروع به کار کرد بین او و بنی‌صدر درگیری‌ها ادامه داشت. کتابی هم در این زمینه است به نام مکاتبات رجایی و بنی‌صدر. بنی‌صدر علیه رجایی تبلیغات زیادی می‌کرد با این که او نخست‌وزیر بود و رئیس‌جمهور ولی بر علیه او تبلیغ می‌کرد. اما با همه اینها مسیر بنی‌صدر بسیار فراتر بود. البته به مسائلی چون نهضت ملی، انقلاب، عدم انحصار و مقابله با انحصارطلبی توجه داشت، اما هدفش بسیار فراتر از این مسائل بود و حفظ خودش و جناح خودش اهمیت بسیار بیشتری برای او داشت. زمانی هم که جنگ آغاز شد به جنوب رفت و دفتر ریاست جمهوری را هم به دزفول و در یک زیرزمین منتقل کرد و فرماندهی کل قوا را به عهده داشت. چهار ستاد هم داشتیم. ستاد کل مشترک، ستاد هوایی، زمینی و دریایی که بنی‌صدر هم با آنها جلسات و شوراهای نظامی تشکیل می‌داد و هم به امور ریاست جمهوری می‌پرداخت و هر کسی هم کاری در این زمینه با او داشت به آنجا مراجعه می‌کرد. ما هم به آنجا می‌رفتیم و با وجود این که بنی‌صدر در آنجا مشغول بود اما هر روز در روزنامه انقلاب اسلامی مقاله داشت. در مقالاتش هم بی‌پرده به افراد مختلف حمله می‌کرد و گاهی هم به امام انتقاداتی می‌کرد. این بود که اختلافات بسیار زیاد شد. از آن طرف جنگ بود و مملکت در حال توقف و همه نگران و ناراحت بودند.

حتی عده‌ای هم واسطه شده بودند تا این اختلاف فروکش کند. در نهایت مجلس هیاتی را به دستور امام تشکیل داد تا یک عده افراد بی‌طرف اختلافات بنی‌صدر ومجلس را به هرنوع حل کنند. مهندس بازرگان هم جزء آن هیأت بود. آقای بازرگان دو بار برای ما تعریف کردند که در یکی از جلساتی که نزد امام رفته بودند تا گزارش کار خود را بدهند از بنی‌صدر و بهشتی هم خواسته بودند که بیایند. چرا که مطالبی در مورد هر دو اینها داشتند که باید خودشان هم دفاع می‌کردند. آقای بازرگان می‌گفتند آنها حرف هایشان را زدند ما هم حرف هایمان را زدیم و چند ساعتی جلسه طول کشید. در پایان جلسه وقتی همه خداحافظی کردند امام از من خواستند که بمانم. وقتی همه رفتند و تنها شدیم البته خاطرم نیست احمد آقا هم بودند یا نه، امام به من گفتند شما کمی بنی‌صدر را نصیحت کنید او حرف شما را می‌پذیرد. اما حرف من را نمی‌پذیرد. من می‌دانم در این اختلافات آنها عمل می‌کنند و او (بنی صدر) فقط حرف می‌زند. در واقع خود امام هم تا آن روزی که بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا کنار گذاشت، یعنی در فروردین سال ۶۰ هنوز قصد داشت بنی‌صدر را حفظ کند ولی بنی‌صدر همچنان در نوشته‌های خود به همه می‌تازید. حتی معین‌فر که خودش آدم بسیار تندی است می‌گفت او حتماً بی‌کله شده، با چه دل و جراتی این مطالب را می‌نویسد. به هر صورت کار به آنجا رسید که از رئیس‌جمهور رفع صلاحیت شد.

● گویا شما میزگردی با آقای بنی صدر و چند نفر دیگر داشتید که در طرف مقابل آن هم آقایان نوربخش و بهزاد نبودی بودند. در آن میزگرد در مورد این که شیوه استقراض از بانک مرکزی درست است یا نه بحث داشتید. این میزگرد هیچ گاه از تلویزیون پخش نشد چرا که چند روز قبل از زمانی بود که بنی‌صدر از کشور رفت. منشا آن بحث‌ها چه بود؟

ـ بنده هم در شورای انقلاب و هم زمانی که به مجلس رفتم، طرفدار کاهش هزینه‌های دولت بودم و اعتقادم بر این بود که می‌توان به سادگی جلوی برخی ریخت و پاش‌ها را گرفت و تا حدود پنجاه درصد هزینه‌های دولت را پایین آورد. با استقراض از بانک هم مخالف بودم. چون خود کارشناسان بانک مرکزی اطلاعات کارشناسی به ما داده بودند که هر استقراضی که دولت از بانک مرکزی می‌کند حداقل

به ازای بیست درصد از آن مبلغ را بانک باید اسکناس چاپ کند. یعنی مجموع سپرده‌ها و پس‌اندازهایی که نزد بانک مرکزی یا بانک‌های دیگر بود کفاف وام‌های دولت را نمی‌داد. یعنی اگر همه آنها را به وام دولت اختصاص می‌دادند، به کارهای دیگری که بانک‌ها باید انجام دهند مثل وام به مردم و سرمایه‌گذاران نمی‌رسیدند. این بود که ما مخالف این مسئله بودیم. چرا که وقتی هر سال بیست درصد از کل بودجه کشور یا بخشی از آن که به صورت وام است، اسکناس چاپ شد این امر موجب کاهش ارزش پول و تورم می‌شود. سال بعد هم مجبور هستند پول بیشتری چاپ کنند به این دلیل بنده شخصاً طرفدار محدودیت هزینه‌های ارزی و ریالی دولت بودم. وقتی هم بودجه سال ۶۰ در فروردین ماه همان سال به مجلس آورده شد، خیلی از نیروهای ملی یا اپوزیسیون داخل مجلس در مخالفت با آن بودجه صحبت کردند. ولیکن بنده از آن دفاع کردم و گفتم آقایان نمی‌دانند مشکلات دولت چیست؟ اما ما چون در کمیسیون برنامه و بودجه هستیم مشکلات دولت را می‌دانیم. خود ما هم با کاهش بودجه دولت موافق هستیم ولیکن نمی‌توانیم یکباره این بودجه را در مجلس حذف کنیم. اول باید به صورت قانونی یا با نظارت مجلس از برخی ریخت و پاش‌ها جلوگیری شود، سپس بودجه را به طور مناسب کاهش دهیم. در کمیسیون برنامه و بودجه بر سر بودجه سال ۶۰ با آقای رجایی اختلاف داشتیم. بنده با توجه به شرایط جنگی که در آن قرار داشتیم و این که کل هزینه ارزی کشور ۱۲ میلیارد دلار برآورد شده بود، می‌گفتم ما باید سقف تولید نفت را در جایی متوقف کنیم که ۱۲ میلیارد دلار را تأمین کند. ضمن این که باید جوابگوی مصرف داخلی کشور هم باشد. با قیمت آن روز یک میلیون و دویست هزار بشکه در روز می‌شد. در حالی که دولت موافق ۲/۵ میلیون بشکه بود.

● تا پیش از انقلاب شش میلیون بشکه در روز تولید داشتیم؟

ـ ۶ میلیون بشکه در روز برای زمان شاه بود. بعد از پیروزی انقلاب به صفر رسید و سپس در سه میلیون ایستاد که دو میلیون را صادر می‌کردند و یک میلیون هم مصرف داخلی بود. ما روی خط خودمان ایستاده بودیم. من رییس کمیسیون برنامه و بودجه بودم. در کمیسیون هم آقای معین‌فر، خلخالی، و آقای نجف‌آبادی و الویری از

حرف ما تبعیت می‌کردند و بدین ترتیب بودجه سال ۶۰ تا مرداد ماه در کمیسیون مانده بود و همه نگران بودند. بالاخره چون بنده با آقای رجایی رفیق بودیم و حسن ظنی بین ما برقرار بود، با هم توافق کردیم و آقای رجایی قبول کردند تا بودجه روی یک میلیون و دویست هزار بشکه بسته شود. لذا بودجه سال ۶۰ بدین ترتیب گذشت.

یادم می‌آید که آقای هاشمی و هیأت رئیسه مجلس خیلی اظهار خوشحالی و رضایت می‌کردند. آن زمان هنوز ما زیاد مطرود نبودیم و همه از این که رییس کمیسیون برنامه و بودجه با دولت به توافق رسیدند، خوشحال بودند. بودجه سال ۶۱ هم بر اساس بودجه سال ۶۰ به مجلس آمد ولی درآمدهای نفتی دولت را به ۲/۵ میلیون بشکه در روز بالا برده بودند. بنده و عده‌ای دیگر از اعضای کمیسیون برنامه و بودجه مخالف آن بودیم. لذا جنجالی در مجلس ایجاد شد مبنی بر این که اینها ضدانقلاب هستند. به دلیل این که در شرایط جنگ قرار داریم اگر کالا در جامعه نباشد مردم ناراضی می‌شوند. پس باید به میزان زیادی نفت صادر کنیم و در جامعه کالا بریزیم تا قیمت‌ها بالا نرود و مردم ناراضی نشوند و از انقلاب برنگردند. بنابراین کسانی که می‌گویند صادرات نفت را کاهش دهیم قصد ناراضی کردن مردم را دارند. به این ترتیب یک جو درست کردند. در جلسه کمیسیون برنامه و بودجه هم که در یکی از سالن‌های بالای مجلس بود ۱۵ نفر از اعضای کمیسیون و ۲۰ نفر از اعضای دولت در آن شرکت می‌کردند. اطراف سالن هم صندلی‌هایی قرار داشت که بچه‌های حزب‌اللهی مجلس روی آن می‌نشستند و در آن جلسه با تکبیر و صلوات مانع بررسی کارشناسی می‌شدند. این بود که در نهایت روی جوی که آنها درست کردند کمیسیون با صادرات ۲/۵ میلیون بشکه در روز موافقت کرد و البته بنده رأی مخالف دادم و گفتم این اول وابستگی به نفت است. چرا که در حال حاضر که در شرایط جنگی هستیم به دلیل آمادگی مردم به فداکاری ومقاومت و صرفه جویی می‌توانیم اقتصاد را از وابستگی برهانیم.به خصوص که امام هم هستند و مردم حرف ایشان را گوش می‌دهند. اما آنها با این عنوان که باید کالا به جامعه تزریق کرده تا مردم را راضی کنیم، نگذاشتند. در حالی که ما می‌گفتیم مگر رضایت مردم را با شکم می‌توان به دست آورد. باید از طریق سیاسی رضایت مردم را جلب کرد. به هر حال بحث‌های زیادی بود و در نهایت هم تحت این اتهام کمیسیون ۲/۵ میلیون بشکه را پذیرفت و

در مجلس هم تصویب شد. البته در جلسه‌ای که این موضوع در مجلس تصویب شد من حضور پیدا نکردم. در حالی که رییس کمیسیون برنامه و بودجه بودم و باید برای دفاع حاضر می‌شدم که اکثریت نمایندگان مجلس هم چشمشان به من بود و در زمینه مسائل اقتصادی به هر چه که بنده می‌گفتم رأی می‌دادند. این را خودشان بارها به من گفته بودند که حرف رییس سازمان برنامه را قبول نداشتند اما حرف من را قبول داشتند. به هر حال ما آن روز به مجلس نرفتیم و از رادیو می‌شنیدم که آقای هاشمی می‌گفت فلانی کجاست؟ بفرستید دنبالش. خلاصه آن قدر تلفن کردند تا مجبور شدم بروم و یک دفاع آبکی کردم و آن قانون با ۲/۵ میلیون بشکه صادرات روزانه نفت تصویب شد. این از اختلافات اساسی ما با دولت و مجلس آن روز بود. بدین جهت در سال ۶۱ که انتخابات مجدد کمیسیون‌ها انجام گرفت بنده از کمیسیون برنامه و بودجه انصراف دادم و به کمیسیون صنایع رفتم. من در آن زمان نمی‌خواستم بحث‌ها زیاد سیاسی شود و چندان از نظر سیاسی با دولت مخالفت نمی‌کردم. ولی در مورد مسائل مالی و اقتصادی و بودجه اختلافات عمیقی داشتیم. به همین دلیل از کمیسیون برنامه و بودجه انصراف دادم.

● بحث دیگری که مطرح است و اهمیت زیادی هم دارد بحث نوشتن قانون اساسی و اصل ۱۴۳ و ۱۴۴ در مورد اقتصاد ایران است. شما هم حتماً در جریان آن قرار داشتید. این بحث‌ها به چه شکل بود. چه کسی آن را پیشنهاد داد و چطور تهیه و نوشته شدند؟

ـ برای توضیح این مسئله باید جریان مجلس خبرگان را بگویم. بنده به عنوان کاندیدای چندگروه از جمله حزب جمهوری اسلامی بعد از اخذ رأی نماینده تهران در مجلس خبرگان شدم. قانون اساسی هم چند مرحله را طی کرد تا تصویب شد. یک مرحله آن زمانی بود که امام در پاریس بودند و به آقای حسن حبیبی مأموریت دادند تا طرح قانون اساسی را تهیه کند. حبیبی هم با همکاری دکتر ناصر کاتوزیان، آقای صدر حاج‌سیدجوادی و مرحوم فتح‌الله‌خان بنی‌صدر (برادر ابوالحسن بنی‌صدر که از قضات قدیمی دادگستری بود) طرح اولیه قانون اساسی را نوشتند.

● این قبل از پیروزی انقلاب بود؟

ـ در همان ایام بود. یعنی در اسفندماه که حبیبی به ایران آمده بود و با اینها تماس داشت این طرح را نوشته بودند. حبیبی خودش می‌گفت این قانون اساسی را به امام نشان داده و ایشان هم موافق آن است. در این طرح، قانونی وجود داشت که تمام اصول دموکراسی امروزه در آن بود. مثل حقوق ملت و تفکیک قوا. اسمی هم از ولایت فقیه در آن نبود. اما ایده شورای نگهبان در آن مطرح شده بود. دلیل آن هم این بود که آقای حبیبی سال‌ها در فرانسه بودند و الگوی دموکراسی فرانسه در ذهنشان بود. شورای نگهبان هم از اختراعات دوگل بود که در جمهوری پنجم آن را مطرح کرده بود. بنابراین می‌توان گفت قانون اساسی اول تحت تاثیر جمهوری پنجم فرانسه نوشته شد و این قانون موقت امری بود بین حبیبی و امام (ره). بعد به دولت موقت آمد و دولت موقت آن را در شورای طرح‌های انقلاب که پدر بنده رییس آن بود مطرح کرد و حدود یک ماه روی آن کار کردند. صاحبنظرانی همچون دکتر سنجابی، از طرف حزب ملت ایران، دکتر صحت از طرف حزب مردم ایران، و یکی دو حقوقدان دیگر بر روی آن کار کردند. پدر بنده به من هم گفته بود و من هم حضور داشتم. در آنجا طرح اولیه قانون اساسی که توسط حبیبی نوشته شده بود کمی تعدیل شد. چرا که حبیبی در آن قانون اساسی اختیارات رئیس‌جمهور را خیلی بالا برده بود. درست مانند دوگل، و در مقابل نخست‌وزیر را خیلی ضعیف کرده بود. در حالی که درعمل نخست‌وزیر مسئول اجرایی و هیأت دولت بود و باید به مجلس پاسخ می‌گفت. در کمیسیون هیأت دولت که پدر بنده ریاست آن را به عهده داشت اختیارات نخست‌وزیر را بالاتر بردند و اختیارات‌رئیس‌جمهور را پایین‌تر آوردند تا تعادلی برقرار شود. این تنها تغییر عمده‌ای بود که در متن اولیه قانون اساسی ایجا شد. سپس این قانون به عنوان لایحه دولت به شورای انقلاب آمد و یک ماه و نیم کار متمرکز روی آن انجام شد. مرحوم بهشتی از آن حمایت می‌کردند. بنی‌صدر و آقای طالقانی هم بودند. اما آن زمان آقای مطهری شهید شده بودند. چون الگوی آن قانون از فرانسه گرفته شده بود بنابراین در مجموع روح لیبرال دموکراسی بر آن حاکم بود. اما در شورای انقلاب، به تعبیر بنده، آن را سوسیال دموکراسی کردند. تغییراتی هم در زمینه مسائل اقتصادی در آن داده شد که بند اول آن هم این بود که منشا مالکیت کار است.

این حرف در آن زمان جنجال زیادی ایجاد کرد.

مسأله بعد تقسیم اقتصاد کشور به سه بخش خصوصی، دولتی و تعاونی بود و بعد هم اصل ۴۴ که رسیدگی به ثروت‌های بادآورده بود. تمام این تغییرات با نظر دکتر بهشتی بود و البته آقای الویری و باهنر هم موافق بودند. تنها مخالف آن آقای مهدوی‌کنی بود. مخالفت ایشان هم به این صورت نبود که جلوی آنها بایستد بلکه تنها اظهارنظر می‌کرد. آقای طالقانی هم بالنسبه موافق بودند. تغییرات عمده‌ای هم در زمینه مسائل غیراقتصادی ایجاد شد که باز هم با اصرار مرحوم بهشتی بود. شرایط انتخاب رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر که هر ایرانی مسلمانی می‌تواند رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر شود یکی از آنها بود. شرط شیعه یا مرد بودن را ذکر نکرده بودند. آقای بهشتی عمداً بر روی این تأکید می‌کردند که چه مانعی دارد اگر زن شایسته‌ای وجود دارد بتواند رئیس‌جمهور شود. ایشان می‌گفتند ما در اسلام مدارکی داریم که بر اساس آنها زن هم می‌تواند قاضی شود اما در فرهنگ شیعه این را منسوخ کرده‌اند. مرحوم دکتر بهشتی فرد بسیار روشنفکری بود. دیگر این بود که پنج فقیه و شش حقوقدان برای شورای نگهبان تعیین کردند که این مورد باز به اصرار مرحوم بهشتی اعمال شد. اصلاحاتی از این قبیل صورت گرفت که همه آنها در خاطرم نیست. در قانون پیشنهادی دولت تنها چنین اصلاحاتی صورت گرفت و در کل قانون اساسی که شورای انقلاب در طول یک ماه و نیم بررسی و تصویب کرده بود اسمی از ولایت فقیه برده نشده بود. این قانون تنقیح شد و در آخر هم شورای انقلاب آن را به مرحوم بهشتی واگذار کرد تا انشاء مواد پیشنهادی و اصلاحات صورت گرفته را منسجم کند. سپس یک نسخه از این قانون، برای امام (ره) فرستاده شد. پس از چند روز از دفتر امام به شورای انقلاب تلفن کردند و گفتند یکی دو نفر از آقایان به اینجا بیایند چرا که امام نظراتی در مورد قانون اساسی دارند. همزمان با این به دستور خود امام این قانون برای مراجع آن زمان یعنی آقای شریعتمداری، مرعشی و گلپایگانی هم فرستاده شد و آنها هم خیلی زود آن را برگرداندند و هیچ کدام هم نگفتند چرا اسمی از ولایت فقیه در آن نیست. حتی با وجود این که آقای گلپایگانی موافق ولایت فقیهی امام خمینی بودند اما نگفته بودند چرا در این قانون این مسئله مطرح نشده است. شورای انقلاب برای شنیدن نظرات امام، آقای بهشتی و بنی‌صدر

را مأمور کردند که نزد امام بروند و توضیحات لازم را به ایشان بدهند تا اگر ایشان قانع نشد با نظرات امام برگردند. آنها هم یک روز در آنجا بودند و با امام بحث کردند و سپس نسخه‌ای را که به امام داده شده بود با خود آوردند. ایشان در حاشیه قانون اساسی شش ایراد گرفته بود که ایرادات آن بیشتر در مورد مسئله زن و شرط رجلیت نداشتن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر بود. یک ایراد هم در مورد اقلیت‌های مذهبی و استان‌های سنی نشین گرفته شد. در آن قانون آمده بود که در استان‌هایی که سنّی‌نشین هستند و برادران اهل تسنن در آن اکثریت دارند، دادگاه‌ها و مقررات شرعی باید با فقه اهل تسنن اداره شوند که امام با این مسئله مخالفت کرده بودند. در هر حال امام در هیچکدام از این شش ایراد نگفته بودند چرا اصل ولایت فقیه مطرح نشده است. با این که امام خودش واضع تئوری ولایت فقیه بود اما هیچ ایرادی در این مورد نگرفته بودند. لذا در شورای انقلاب هم کسانی مثل بهشتی و اردبیلی که از شاگردان دست اول امام بودند و نزدیک‌ترین افراد به ایشان محسوب می‌شدند هیچ حرفی راجع به ولایت فقیه مطرح نکردند، این طور نبود که ما چون جزء آنها نبودیم بگوییم ولایت فقیه نباشد، بلکه خود آقایان هم حرفی در این مورد مطرح نمی‌کردند. به هر حال از آن شش ایراد سه مورد را توضیح داده بودند و امام قانع شده بودند و در سه مورد سه ایراد دیگر گرفته بودند تا مجلسی که برای تصویب قانون اساسی تشکیل می‌شود تکلیف آن را تعیین کند. پس از آن این مسئله مطرح شد که چگونه این قانون اساسی را از تصویب مردم بگذرانیم. دو نظریه در این رابطه وجود داشت. یکی را بنده و یکی را هم بنی‌صدر و طرفداران او مطرح کردند. آقای بازرگان که نخست‌وزیر بودند و پدر بنده که همکار ایشان بودند و برای جلسات قانونی بیشتر به شورای انقلاب می‌آمدند هم طرفدار طرح بنی‌صدر بودند. طرح دوم مبتنی بر تشکیل مجلس مؤسسان بود. دلیل آن هم این بود که آقای بازرگان می‌گفتند چون امام در حکمی که برای من صادر کرده است انجام ده کار را نوشته‌اند که آخرین آن هم تشکیل مجلس موسسان است. پس به این ترتیب ما به مردم وعده داده‌ایم که مجلس موسسان خواهیم داشت لذا این مجلس باید تشکیل شود. در طرحی هم که ما داشتیم استدلال بنده این بود که دو کشور در جلوی چشم ما است، پاکستان و الجزایر که با تشکیل مجلس موسسان ۱۵ سال بعد از انقلاب، توانستند قانون

اساسیشان را تصویب کنند و گفتم این رویه معمول کشورهایی است که تحت اسارت بوده‌اند. وقتی ملتی تازه آزاد می‌شود صاحبنظران و سخنگویان آن حرف‌های زیادی برای مطرح کردن دارند، در این حالت مجلس موسسان تریبونی می‌شود که همه می‌خواهند از طریق آن حرف‌های خود را بزنند. در حالیکه پایه‌های انقلاب در شرایط فعلی لرزان است و هنوز رسمیت نیافته و قانونی نشده و خطرات زیادی هم برای آن وجود دارد. در آن زمان توطئه‌ها هم زیاد بود. بنابراین مسائل، بنده مطرح کردم که مصلحت نیست مجلس موسسان تشکیل دهیم بلکه همین قانونی که در اختیار دولت موقت است و به توصیه آقای حبیبی امام هم آن را دیده‌اند و ایرادات آن را گفته‌اند و شورای انقلاب هم آن را تنقیح کرده و در جامعه تکثیر کنیم. دو ماه هم فرصت بگذاریم تا مردم، صاحبنظران، حقوقدانان و گروه‌های سیاسی نظرات خود را در مورد آن به شورای انقلاب بدهند. پس امام کمیته‌ای را تعیین کنند تا نظرات مردم را دسته‌بندی و بررسی کنند و مواد لازم را در قانون اساسی لحاظ کنند. در واقع به صورت کلی به رفراندوم برود نه به صورت ماده‌ای. آن چه که باعث شد من این مسئله را مطرح کنم این بود که خود بنده با وجود این که در آن زمان در شورای انقلاب، مجلس خبرگان، سازمان برنامه و حتی نزد امام که می‌رفتم کراوات می‌زدم و من کراواتی به اصطلاح روشنفکر از ترس روشنفکرها این مسئله را مطرح کرده بودم. چرا که می‌دانستم روشنفکران ما فقط اهل حرف هستند و اگر تریبون به دست آورند داد سخن می‌دهند. یکی سخن می‌گوید، دیگری مخالف آن حرف می‌زند و دوباره درباره یک جمله داد سخن می‌دهند و همین موضوع سبب می‌شود که تصویب یک قانون پانزده سال به طول بینجامد. بنابراین بنده از ترس روشنفکران با تشکیل مجلس موسسان مخالفت می‌کردم. اما پدر بنده و مهندس بازرگان با آن موافق بودند و می‌گفتند چون وعده دادیم باید به آن عمل کنیم. بحث خیلی داغ شده بود. جلسه ما در منزل آقای اردبیلی بود. همه اعضای شورای انقلاب نبودند معین‌فر و حبیبی هم نبودند. اما آقای موسوی حضور داشت. آقای بنی صدر، طالقانی و اردبیلی طرفدار تشکیل مجلس مؤسسان بودند و در حزب جمهوری به جز آقای اردبیلی، همه یعنی آقای بهشتی، هاشمی رفسنجانی و باهنر از طرح من دفاع می‌کردند. بحث هم بالا گرفته بود و پدر من خیلی متأثر و ناراحت شده بود. آقای هاشمی به پدر من گفت:

آقای دکتر، این قدر روی مجلس موسسان تاکید نکنید. بر حسب تجربه‌ای که در یکسال اخیر به دست آورده‌ایم، مطمئن هستم اگر مجلس مؤسسان تشکیل شود، حدود هفتاد، هشتاد درصد آن روحانی خواهند بود و مجلسی با این ترکیب یک قانون اساسی ارتجاعی به شما تحویل می‌دهد. طوری که شما از پشیمانی انگشت خود را گاز خواهید گرفت. این حرف را آقای هاشمی خطاب به پدر بنده گفتند و ادامه دادند اگر این طور نشود، ما می‌توانیم خیلی زود این قضیه را جمع کنیم. خلاصه در آن جلسه به توافق نرسیدیم و قرار بر این شد که نزد امام برویم. یک روز به اتفاق هیأت دولت با معاونان و همه اعضای شورای انقلاب نزد امام رفتیم. در آن جا هم بحث مفصل شد. همه حرف‌هایشان را گفتند. من هم نظرم را مطرح کردم. آقای طالقانی پیشنهاد کردند به جای مجلس مؤسسان پانصد نفری، یک مجلس مؤسسان از صاحبنظران و خبرگان به طور مختصر تشکیل دهیم. مثلاً بگوییم هر یک میلیون، دو نفر یا هر پانصد هزار نفر یک نفر را به عنوان نماینده انتخاب کنند و آن افراد حقوقدان هم باشند، تا این قانون را بررسی کنند و آن طور که فلانی می‌گوید پانزده سال طول نکشد و دو سه ماهه مسأله حل شود. امام و دیگران این پیشنهاد را پذیرفتند و تصویب شد و مجلس خبرگان تشکیل شد. در واقع همان حرفی که هاشمی زده بود تحقق پیدا کرد و هفتاد هشتاد درصد این مجلس روحانی شدند. چرا که جو آن زمان بر خلاف حالا روحانی‌زده بود. البته ما از خیلی فعالیت‌های پشت پرده هنوز خبر نداشتیم. به هر حال وقتی پیشنهاد آقای طالقانی تصویب شد. دولت مأمور شد تا آیین‌نامه آن را تهیه کرده و انتخابات را اجرا کند و متعاقباً هم پذیرفته شد که قانون اساسی را که امام دیده‌اند به تیراژ زیاد پخش کنند.

زمانی که این قانون پخش شد یعنی در تیرماه یا اوایل مرداد سال ۵۸ آقای منتظری یک سخنرانی کردند مبنی بر این که این قانون اساسی ولایت فقیه ندارد، در حالی که مردم به دنبال ولایت فقیه و روحانیت انقلاب کرده‌اند. من بریده آن روزنامه‌ای را که صحبت‌های ایشان در آن بود را داشتم که همراه دیگر اسنادم پس از بازداشت ماموران با خود بردند. تقریباً همه اعضای دولت موقت از این سخنان آقای منتظری ترش کرده بودند. لذا ما این حرف‌ها را ندیده گرفتیم. مجلس خبرگان تشکیل شد و بعد از یکی دو جلسه که مجلس رسمیت یافت و هیأت مدیره آن تعیین

شد و آقای منتظری رییس و آقای بهشتی نایب رییس شدند. در همان‌جا بود که سخنرانی مبنی بر این که دولت موقت چه صلاحیتی دارد که برای ما قانون اساسی بنویسید ما خودمان می‌توانیم قانون اساسی بنویسیم را ایراد کردند.

● **چه کسی این سخنرانی را کرد؟**

ـ آقای حسن آیت. البته اولین سخنرانی را آیت ا... صدوقی از یزد انجام دادند و مطرح کردند که قانون اساسی باید بر اساس ولایت فقیه باشد و این که می‌گویند ولایت فقیه به استبداد منتهی می‌شود درست نیست. در کتاب گزارش مجلس بررسی نهایی قانون اساسی متن کامل این سخنرانی‌ها موجود است. اول آقای صدوقی صحبت کرد و متعاقب آن آقای آیت و بعد آقای جلال الدین فارسی، رشیدیان و کیاوش که هر کدام هم در مدح ولایت فقیه صحبت کردند و گفتند ما این قانون اساسی را کنار می‌گذاریم و خودمان یک قانون اساسی جدید می‌نویسیم. در همان جلسه مطرح کردند که نظر و رأی کلی می‌گیریم. بنده بلند شدم و صحبت کردم که اسم این مجلس، مجلس بررسی نهایی قانون اساسی است. شما آن را بررسی کنید سپس رد یا اصلاح کنید. اما ابتدا بررسی کنید. نمی‌شود که به طور کلی آن را رد کنید. به هر حال روی این قانون کار شده است و تمام آن را دیده‌اند. اما حرف ما را نپذیرفتند و با یک نشست و برخاست کل آن قانون اساسی رد شد. در جلسه بعدی اصل ولایت فقیه مطرح شد. اصل یک و دو و سه را مطرح کردند که اتفاقاً در اصل سه آقای گل‌زاده غفوری بلند شدند و بسیار خوب صحبت کردند و دوازده ماده در آن آمده که پیشنهاد ایشان بوده و پیشنهاد مترقی و خوبی هم بود. این سه اصل تصویب شد. اصل چهارم قانون ولایت فقیه بود که در آنجا دیگر کسی جرات مخالفت نداشت. بنده هم فی الجمله صحبتی کردم. در حالی که آقای شیخ جعفر سبحانی کنار من نشسته بود و من را راهنمایی می‌کرد که چه بگویم و چه نگویم، اما خودش مخالفت نمی‌کرد. یا آقای انگجی مخالف بود اما مخالفت خود را مطرح نمی‌کرد. خلاصه با یک نشست و برخاست اصل چهار قانون اساسی تصویب شد. لذا از آن به بعد گفتند قانون اساسی را تدوین کنیم و مجلس را به ده کمیسیون تقسیم کردند و هر کمیسیون مخصوص یکی از بخش‌های قانون اساسی شد که بنده عضو

کمیسیون شماره پنج که مخصوص قوه مجریه بود شدم. در کمیسیون قوه مجریه ما باید نقش ولایت فقیه را در قوه مجریه اعمال می‌کردیم.

● اصول اقتصادی هم در همین کمیسیون بود؟

ـ خیر. کمیسیون اقتصادی جدا بود. اعضاء کمیسیون شماره پنج آقای حاج مرتضی حائری اخوی مرحوم مهدی حائری بودند که سابقه ایشان را داشتیم. مرجع بودند و مجلسی و ضمناً پدر خانم حاج آقا مصطفی و مورد اطمینان امام بودند. با آقای طالقانی و مطهری هم رفاقت داشتند. هرگاه آقای طالقانی به قم می‌رفت به منزل ایشان می‌رفت. بالنسبه آدم روشنی بود. البته آقای مطهری یکبار درد دلی با من کردند. در قبل از انقلاب و قبل از سال ۵۰ که من بازداشت شدم، آقای مطهری می‌گفتند مرجعیت بلای جان علمای ما است. همین که کاندیدا می‌شوند یا اسمشان در جایی می‌آید یکباره دست از همه کار می‌کشند و محافظه‌کار می‌شوند و دست به تر و خشک نمی‌زنند و ایشان همین حاج مرتضی را مثال زدند و گفتند ایشان از فقهای معروف قم و پسر عبدالکریم و آدم بسیار روشنی بود اما حالا محتاط شده است. از دیگر اعضاء کمیسیون شیخ محمد کرمی نماینده اهواز و خوزستان در مجلس خبرگان بودند که آن زمان تلویزیون او را زیاد نشان می‌داد. سر تراشیده‌ای داشت و خیلی حرف می‌زد و لهجه عربی داشت. همچنین آقای شیخ جواد تهرانی معروف به هاشترخانی که در حد فقیه و مرجعت بود اما لباس روحانی نمی‌پوشید. آدم معروفی بود و بسیار هم با تقوا و افتاده بود. دیگری آقای طاهری گرگانی بود که الان در جناح راست در مقابل آقای نورمفیدی امام جمعه گرگان قرار دارد. همچنین آقای طالقانی و دو نفر هم شخصی هم بودند که دکتر حمید یا احمد نوربخش پسر مرحوم سید کمال نوربخش که دانشیار دانشکده فنی بود و بنده. در جلسه کمیسیون طبق آیین نامه انتخابات صورت گرفت و آقای طالقانی رییس کمیسیون و بنده هم دبیر کمیسیون شدم. در آن کمیسیون غیر از آقای طاهری گرگانی هر شش نفر دیگر مخالف ولایت فقیه بودیم. بنابراین نمی‌توانستیم برای ولایت فقیه، نقشی در قوه مجریه قائل شویم. آقای گرگانی هم یک نفره حریف بقیه نمی‌شد چرا که آنها شأن اسلامی‌شان بالاتر بود. بنابراین آیت ا... مشکینی را از خارج کمیسیون به جلسات ما

آوردند تا از نقش ولایت فقیه در قوه مجریه دفاع کنند. اتفاقاً آقایان روحانی هیچ حرفی نمی‌زدند و طرف صحبت ایشان فقط بنده بودم. من با آقای مشکینی بحث می‌کردم که این اشکالات به وجود خواهد آمد و این اشکالات مهم است اما ایشان زیر بار نمی‌رفت و این مسئله همچنان باقی مانده بود. دو یا سه بار کمیسیون شماره پنج جلسه تشکیل داد که در روز ۲۸ مرداد مجلس خبرگان تشکیل شد و ۱۹ شهریور هم آقای طالقانی فوت کردند. من یک‌باره احساس تنهایی کردم. نگران و مضطرب شده بودم که چه کنم. از یک طرف تکلیف انسانی و شرعی و اخلاقی و علمی‌ام مطرح بود و از طرف دیگر این مسئله مطرح بود که چگونه در این جو کاملاً یکسو حرفی بزنم. چرا که خود روحانیونی که مخالف اصل ولایت فقیه بودند صدایشان در نمی‌آمد. در یک چنین وضعیتی من آدم عادی چه می‌توانستم بگویم. خلاصه نگران بودم تا این که مراسم هفت آقای طالقانی در پارک خزانه که حالا ترمینال جنوب شده برگزار شد. جمعیت زیادی آمده بود. در آنجا برای من هم سخنرانی گذاشتند. من هم این مسئله را مطرح کردم که چون آقای منتظری رییس مجلس خبرگان موضوعی را که در مجلس مطرح است در بیرون از مجلس مطرح کرده‌اند، من هم به خودم اجازه می‌دهم در بیرون مجلس نظرم را بدهم، در آن مراسم من راجع به ولایت فقیه صحبت کردم و گفتم که مصلحت نیست چرا که کشور را دو قطبی می‌کند و تعارض ایجاد می‌شود. در کشور هیچگاه اقتدار به وجود نخواهد آمد. فردا که به مجلس خبرگان رفتم دیدم جو بسیار بدی است. روحانیون من را چپ چپ نگاه می‌کردند. همین شیخ علی تهرانی که بعدها به رادیو بغداد رفت، سوابق من را می‌دانست و تا پیش از آن خیلی به من احترام می‌گذاشت اما وقتی من آن سخنرانی را کردم هر زمان من را می‌دید، به من پشت می‌کرد. آقای خز علی هم گفت من با شما حرف‌هایی دارم. مرحوم بهشتی هم در کریدور ایستاده بود و با یک عده از جوانان صحبت می‌کرد. وقتی من از کنار آنها عبور کردم آقای بهشتی آنها را رها کرد و سراغ من آمد. با آن قد بلند و رشیدی که داشت دست در گردن من انداخت و من را بوسید و گفت بهتر است این درد دل‌ها را فعلاً در سینه نگه دارید. هیچ کس شاهد نبود به جز خدا که مرحوم بهشتی عین این جمله را به من گفتند. ولی خود آقای بهشتی رهبری قرار دادن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی را

در مجلس به عهده داشت. چون آقای منتظری مریض بودند و نمی‌آمدند لذا آقای بهشتی مجلس را اداره می‌کردند. این بود که من بعد از آن جلسه خیلی سرد شدم و دیگر به مجلس خبرگان نرفتم و در کمیسیون شماره پنج هم اصلاً حضور پیدا نکردم. دو سه بار خود آقای منتظری تلفن کرده و به خانم بنده گفته بودند می‌دانیم ایشان با این جریان مخالف است ولی در مجلس باشد بهتر است. ولی من دیگر دل و دماغ رفتن نداشتم. به این جهت از اواخر شهریور و اوایل مهر به مجلس خبرگان نرفتم. همان زمان هم موضوع ریاست سازمان برنامه مطرح شد و من هم این را بهانه قرار دادم که چون باید به سازمان برنامه بروم، فرصت ندارم به مجلس بیایم و دیگر در جلسات شرکت نکردم.

● در بخش‌هایی که اصول اقتصادی را بررسی می‌کردند هم حضور نداشتید؟

ـ در بخش‌های اقتصادی هم نبودم. فقط قبل از جریان فوت آقای طالقانی در جلسه‌ای که راجع به بیمه بود بنده صحبتی پشت تریبون کردم و دیگر نه در مجلس صحبتی کردم و نه در آن شرکت کردم. در روز آخر هم که تمام نمایندگان جمع شدند تا قانون اساسی تدوین شده را امضا کنند حضور نداشتم که آن هم ثبت شده است. در مجلس اول هم آقای کیاوش و رشیدی همیشه این نیش را به ما می‌زدند که آنهایی که قانون اساسی را امضاء نکردند.

یکی دو روز قبل از تشکیل مجلس در ۲۰ مرداد یک روز را اعلام کردند تا آنهایی که انتخاب شده‌اند در قم به دیدن امام بروند و ایشان رهنمودهایشان را بگویند. بنده هم رفتم. همه ۷۵ نفر عضو مجلس خبرگان در یک اتاق کوچک کیپ هم روی زمین نشسته بودیم. هوا هم بسیار گرم بود. دوربین فیلمبرداری هم به سقف بود. چون علما حضور داشتند، من انتهای اتاق نشسته بودم و حرف هم نمی‌زدم. یک عده نزدیک امام حلقه زده بودند و با ایشان حرف می‌زدند که آقای حاج شیخ مرتضی حائری بیشتر از همه حرف می‌زد و می‌گفت هرچه اسلام گفته باید به آن عمل کنیم. امام هم می‌گفت بله. اگر شما نوار آن جلسه را از رادیو و تلویزیون بگیرید و گوش بدهید می‌بینید که اسمی از ولایت فقیه در آن جلسه نیامده است. دقیقاً چهار پنج روز

قبل از تشکیل مجلس خبرگان بود. این بود که من احساس کردم قصد دارند ولایت فقیه را با جبر تحمیل کنند. لذا من هم دیگر به مجلس خبرگان نرفتم و در سازمان برنامه بودم. بعد هم نماینده ویژه هیأت دولت در کردستان شدم. پنج روز در کردستان بودم و ده روز در تهران. در شورای انقلاب و کمیسیون شماره دو هم بودم و دیگر فرصت نمی‌کردم به مجلس خبرگان بروم. درنهایت قانون اساسی تصویب شد. رفراندوم شد وگرفتند و من هم شرکت نکردم تا این که در انتخابات مجلس در سال ۵۹ که من به کمیسیون برنامه و بودجه مجلس رفتم. حسن آیت هم به این کمیسیون آمد. در این کمیسیون ۱۵ نفر بودیم. بنده به عنوان رییس انتخاب شدم. آقای معین‌فر و آیت هم نایب رییس شدند. از همان زمان با آقای آیت آشنایی پیدا کردم. قبل از تشکیل مجلس خبرگان یعنی در مرداد و شهریور سال ۵۸، یک اتاق پر از پیشنهادات و انتقادات و توصیه در مورد قانون اساسی بود، ما هم فرصت نمی‌کردیم تمام آنها را بررسی کنیم. آقای اردبیلی در یکی از جلسات شورای انقلاب به بنده گفتند در بین تمام نظراتی که آمده نظریه حزب زحمتکشان را حتما بخوان. حرف‌های تازه‌ای دارند. در ابتدای آن جزوه امضای رییس شورای مرکزی حزب زحمتکشان یعنی دکتر مظفر بقایی آمده بود. ایشان ادعا کرده بود قانون اساسی‌ای که دولت تهیه کرده است (در حالی که دولت آنها را تهیه نکرده بود و دولت فقط آن را از آقای حبیبی گرفت و تنقیح کرد و شورای انقلاب هم یک ماه و نیم روی آن کار کرده و امام هم دیده بودند. اتفاقاً در مجلس خبرگان هم می‌گفتند که قانون اساسی را دولت مطرح کرده و دولت هم صلاحیتی برای این کار ندارد.) همان قانون اساسی مشروطیت است. فقط عنوان سلطنت و شاه را از آن برداشته‌اند و لفظ جمهوری و رئیس‌جمهور را جایگزین آن کرده‌اند. بعد هم حقوق ملت را در این دو قانون با هم مقایسه کرده و ادعا کرده بود همان قوای ثلاثه مجریه، مقننه و قضائیه که در این جا آمده در آن هم بوده است و تفاوتی با هم ندارند. در واقع قصد سرکوب کردن این قانون را داشت. همچنین گفته بود در متمم قانون اساسی مشروطه یک حق وتو برای روحانیت قائل شده بودند تا بتواند قوانین مصوب مجلس را رد کند در حالی که در اینجا این حق وتو را در اختیار شورای نگهبان قرار داده‌اند. که در آن جا هم فقها فقط پنج نفر هستند و در اقلیت‌اند. در حالی که این بار مردم به دنبال

روحانیت و فقها قیام و انقلاب کرده‌اند، پس باید برای روحانیت جایگاه خاصی در قانون اساسی قائل شویم. زمانی که ما در تابستان سال ۵۹ در کمیسیون برنامه و بودجه با آیت همراه شدیم، خود آیت برای بنده و معین‌فر تعریف کرد که زمانی که پیش‌نویس ولایت فقیه منتشر شد و دیدیم اصل ولایت فقیه در آن نیست همراه آقای دکتر اصرافیلیان نزد آقای منتظری رفتیم.

● آقای اصرافیلیان چه کاره بودند؟

ـ رییس دانشگاه علم و صنعت و عضو حزب زحمتکشان بودند. گفت ما به آقای منتظری گفتیم مردم برای چه قیام کردند. ایشان گفت برای روحانیت. گفتیم چه می‌خواستند. گفت ولایت فقیه. گفتیم پس چرا در این قانون حرفی از ولایت فقیه گفته نشده است. ایشان هم گفتند بله درست است. اتفاقاً مصاحبه آقای منتظری هم بعد از ملاقات با اینها بود. وقتی آیت خودش اعتراف کرد که او دنبال ولایت فقیه رفته من به یاد آن نقد حزب زحمتکشان و مظفر بقایی افتادم. این سند موجود است و قابل انکار هم نیست. به هر حال مشخص شد که مسئله ولایت فقیه که واضع آن تئوری امام بود و بخش غالب شورای انقلاب، آقای بهشتی، اردبیلی، باهنر و مهدوی کنی و هاشمی که از شاگردان دسته اول امام بودند، هیچ کدام مصلحت ندانستند تا آن را در قانون اساسی مطرح کنند، توسط بقایی و آیت مطرح شد و در نهایت به عنوان یک اصل در قانون اساسی به ثبت رسید. به هر ترتیب مشخص شد که مسئله ولایت فقیه را آقای بقایی که آیت هم شاگرد اوست ابتکار کرده‌اند. به دیدن آقای منتظری رفته‌اند و به این طریق جوسازی کرده‌اند. در آن زمان حزب زحمتکشان در درون انقلاب افتاد در حالی که اعتقادی به روحانیت و ولایت فقیه نداشتند. چرا که آقای بقایی بعد از این که چنین کاری را کرد یعنی در آذرماه سال ۵۸، در جلسه‌ای در شورای مرکزی حزب زحمتکشان سخنرانی‌ای کرد که بعدها به عنوان وصیت‌نامه او معروف شد. همان زمان نوار این سخنرانی را برای من آوردند. سه نوار بود. ایشان در آنجا بیان کرده بود که روحانیت قادر به اداره مملکت نیست و اینها هیچ توانایی ندارند. اتفاقاً دو نفر از روحانیونی را که مردم از آنها رضایت داشتند یعنی آقای منتظری و طالقانی را مثال زده بود که آقای طالقانی

بیست سال پیش می‌گفت با کمونیست‌ها لاس نزنید... اما خودش دائماً کمونیست‌ها است و یا این که گفت از طرف دولت و شورای انقلاب یک هیأت ویژه به کردستان رفته و مذاکره کرده است اما آقای منتظری علی‌رغم حرف‌های آنها در تریبون نماز جمعه به کردها حمله می‌کند. او گفته بود اینها هیچ چیز نمی‌فهمند و اصول سیاست را نمی‌دانند. تمام بدبختی‌های مملکت زیر سر روحانیت است و عهدنامه ننگین ترکمنچای را روحانیت به گردن ایران انداخت. البته بعدها این سخنرانی بقایی را آقای میثمی تنظیم کردند و تحت عنوان "افول یک مبارز" منتشر کردند. در آن زمان ما متعجب بودیم که چطور کسی که سه ماه پیش ادعا کرده چرا در قانون اساسی جایگاهی برای روحانیت قائل نشده‌اند، در اینجا و سه ماه بعد همه بدبختی‌های کشور را ناشی از روحانیت می‌داند. در محافل دوستان قدیمی و ملی مذهبی‌ها در مورد این گردش صد و هشتاد درجه‌ای ایشان صحبت می‌کردیم. تلقی و تحلیل ما هم این بود که او یک کار سیاسی انجام داده است. بقایی فردی بود که زمانی که در سال ۴۱ در دادگاه نظامی محاکمه می‌شد گفت من تاکنون دو بار سلطنت را نجات دادم در ۹ اسفند و ۲۸ مرداد و این را محمدرضا شاه هم می‌داند. در سال ۵۶ که در اثر دخالت‌های کارتر و حقوق بشر فضای ایران باز شد و احزاب راه افتادند حزب زحمتکشان هم تشکیل شد اما به صورت علنی کار نمی‌کردند. بنابراین بقایی فردی وفادار به سلطنت بود و می‌توان گفت طرح ولایت فقیه از جانب او یک تجدید حیات مجدد سلطنت بود. چون در جو انقلابی آن زمان کسی نمی‌توانست اسم سلطنت را بیاورد، بنابراین او به این فکر افتاد که اسم ولایت فقیه را بیاورد و چون به اعتقاد او روحانیت هم نمی‌توانستند کشور را اداره کنند به همان دلایلی که در وصیت‌نامه گفته بود، بنابراین ولایت فقیه با اختیارات سلطنت بی جانشین می‌ماند و خودش تبدیل به سلطنت دیگری می‌شود که در آن روحانیت نیست و کس دیگری می‌آید. او با این حیله قصد داشت قانون اساسی مشروطیت و سلطنت را حفظ کند. به هر حال تلقی ما از این جریان این بود. در سال ۶۹ که بازداشت شدم. حسین شریعتمداری مدیر مسئول کیهان بازجوی من بود. بازجویی من تمام شده بود و یکی دو ماه هم گذشته بود که یکباره ایشان من را احضار کردند. با چشم بسته به اتاق بازجویی رفتیم. ایشان گفت جریان این که گفته‌ای ولایت فقیه کار امریکاست

چیست؟ من گفتم بنده چنین حرفی نزده‌ام. گفت موضوع آیت و بقایی چیست؟ من هم آن تحلیلی را که به آن رسیده بودیم تعریف کردم. خود شریعتمداری در تأیید صحبت‌های من حرف‌های زیادی زد. در آن زمان آیت رابطه‌اش با بقایی را انکار می‌کرد و می‌گفت من با بقایی بوده‌ام اما دو سه سالی است که با او قهر هستم. اما شریعتمداری می‌گفت دروغ می‌گوید او چنان مرید بقایی بود که حتی اصلاح سرش را هم مانند بقایی انجام می‌داد. یعنی تا این حد شیفته بقایی بود. آن زمان من نامه‌های آیت را ندیده بودم بعدها در آن کتابی که منتشر شد آنها را دیدم و فهمیدم چقدر به بقایی ارادت داشته است. اما خودش رابطه با حزب زحمتکشان را پنهان می‌کرد. شریعتمداری گفت تحلیل شما از گردش ۱۸۰ درجه‌ای بقایی در سه ماه بعد چیست؟ گفتم ما عقیده داشتیم او یک رند سیاسی بوده است. او این مسئله را مطرح کرده تا ما را یعنی تیپ روشنفکران مذهبی را که زیر بار ولایت فقیه نمی‌رفتند از صحنه کنار بزند. مثل قماربازها که یک‌باره ورقی را رو می‌کنند و همه را کنار می‌زنند. به این ترتیب فقط خودش می‌ماند و سپس به طریقی سلطنت را بازمی‌گرداند. شریعتمداری گفت شما سیاسی‌ها می‌خواهید همه کارها را تحلیل کنید و اطلاعات لازم را ندارید. گفتم آن اطلاعات چیست؟ گفت در این فاصله سه ماهه، ارتشبد اویسی دوبار به بقایی تلفن کرده است، و گفته ما می‌خواهیم در ایران عملیاتی انجام دهیم و کاندیدای ما برای این عملیات شما هستید. بنابراین باید خودتان را آماده کنید. بعد نامه‌ای را به من نشان داد که خیلی عجیب بود و روی امضای آن هم دست گذاشت و گفت این خط کیست؟ گفتم نمی‌شناسم. گفت نامه را بخوان. در نامه نوشته بود «جناب دکتر بقایی شما می‌دانید که من در ایران بیش از همه به شما احترام و اعتماد دارم. اینها چند روز قبل از کاخ‌های سایه و سفید من را احضار کرده‌اند و نظر من را در مورد ایران خواسته‌اند و من گفته‌ام تنها کسی که امروز می‌تواند سکاندار این کشتی طوفانزده شود دکتر مظفر بقایی است. آنها به من گفتند ما فرصت برای مطالعه می‌خواهیم و بعد از یک هفته به من پاسخ دادند OK (که انگلیسی نوشته شده بود) و یک OK غلیظ هم گفتند بنابراین دکتر بقایی شما خود را آماده کنید.» آن زمان من فقط این نامه را خواندم و نفهمیدم از جانب چه کسی است. اما سال‌ها بعد در کتابی که منتشر شد عین این نامه را دیدم با امضا احمد احرار. این فرد قبل از

انقلاب در روزنامه اطلاعات مقالات انتقادی می‌نوشت و اتفاقاً من از مقالاتش خوشم می‌آمد و آن زمان آنها را می خواندم و یک علاقه غیابی به ایشان پیدا کرده بودم. خلاصه این که بقایی به توصیه امریکایی‌ها و یا با مشورت با آنها طرح ولایت فقیه را داده بود. البته امام و آقای منتظری همه ولایت فقیه را قبول داشتند ما هم فکر آن نبودیم به هر حال یک نظریه فقهی است اما با این که در قانون اساسی مملکت حاکم شود مخالف بودیم.

● زمانی که شما وارد سازمان برنامه شدید، یعنی در ابتدای انقلاب نیروهای حزب‌اللهی هر اداره و سازمان و وزارتخانه‌ای یکسری شوراهای اسلامی درست کرده بودند که با تعدادی از وزرا درگیری داشتند و به گونه‌ای اعضاء هیات دولت آنها را تأیید نمی‌کردند. آیا شما هم در سازمان برنامه چنین مشکلاتی داشتید. چون بعد از شما که آقای خیّر به سازمان برنامه آمدند به جرم امریکایی بودن و غیرمذهبی بودن سازمان برنامه را تعطیل کردند. در زمان ریاست شما جو سازمان برنامه چگونه بود؟

ـ بنده در سال ۵۸ و بخشی از سال ۵۹ در سازمان برنامه بودم و در این مدت به خوبی حس کردم که سازمان برنامه مورد بغض و کینه است.از سوی چند جناح حساسیت‌هایی نسبت به سازمان وجود داشت. زمانی که قرار شد به سازمان برنامه بروم غیر از دکتر اقتصاد که داماد مرحوم طالقانی و رییس دفتر سازمان برنامه در اراک بود کس دیگری را در این سازمان نمی‌شناختم. ایشان هم با من همکاری نکرد و هیچ اطلاعاتی به بنده نداد. بنابراین تمام همکاران بعدی من را خود آقای معین‌فر به من معرفی کردند. کارشناسانی که با خود ایشان هم همکاری می‌کردند. آقای صباحی، آرین پور، هوشنگ شهیدی، احمد اشرف و مصطفی مهاجرانی از آن جمله‌اند. این‌ها کارشناسانی دلسوخته و ضدوابستگی بودند که تمام هوش و تلاش آنها به دنبال این بود تا ایران از نظر اقتصادی و اجتماعی از وابستگی خارج شود. تئوری‌شان هم این بود که عقب‌ماندگی و وابستگی دو روی یک سکه هستند اگر می‌خواهیم وابستگی نداشته باشیم باید عقب‌ماندگی اقتصادی ـ اجتماعی را از بین ببریم. خود من هم سال‌ها قبل به این نتیجه رسیده بودم ولی در آن جا این مسئله را

به صورت تفصیلی دریافتم و می‌توانم بگویم که بنده در سازمان برنامه مسائل فراوانی را آموختم که تا قبل از آن نمی‌دانستم. جایگاه بنده در سازمان برنامه کاملاً پذیرفته شده بود. یعنی کارشناسان و مدیران گروه‌های سازمان برنامه برای من احترام قائل بودند و من هم در آنجا حکومت استبدادی ایجاد نکرده بودم. بلکه در تمام کارها با آنها مشورت می‌کردم. بنده هم با وجود این که کارشناس اقتصادی و عضو سازمان برنامه نبودم اما به علت بینش سیاسی‌ام مطالعاتی در زمینه وابستگی اقتصادی انجام داده بودم. نظریه وابستگی را مطالعه کرده بودم. با گروه‌های چپ بحث‌های فراوانی داشتم. در جلساتی که در سازمان برنامه تشکیل می‌شد بنده هم حرف‌هایی داشتم و آنها هم چون می‌دیدند من در جریان مسائل هستم من را قبول داشتند و به حرف‌هایم توجه می‌کردند. گاهی آنها را نقد می‌کردند گاهی هم می‌پذیرفتند. در مجموع ریاست بنده را پذیرفته بودند و از آن استقبال می‌کردند و با من همکاری داشتند. کارشناسانی بودند که واقعاً کار انجام می‌دادند. یک‌بار بنده ساعت ۱۱ شب از شورای انقلاب برمی‌گشتم. سازمان برنامه هم نزدیک منزل ما بود. به دفترم رفتم تا پرونده‌ها را به خانه ببرم و مطالعه و امضا کنم. دیدم چراغ اتاق آقای قائم صباحی که معاون اول بنده بود هنوز روشن است و ایشان دارند کار انجام می‌دهند. یا آقای بشیری‌نژاد که کارهای بسیار مهمی انجام داد. واقعاً سازمان برنامه یک اداره صددرصد علمی بود. البته طاغوتی‌ها هم در آن بودند اما کنار گذاشته شده بودند. حتی برخی از آنها را خود بنده بازنشسته کردم. اما به هر حال سازمان برنامه از جانب چند جناح مورد کینه بود. یکی جناح چپ وابسته نه چپ‌های آزاد؛ مثل حزب توده که تبلیغات زیادی علیه سازمان برنامه می‌کردند. یکی هم جناح راست، تیپ‌هایی چون حسن آیت که سازمان را به عنوان مظهر طاغوت که از زمان قبل از انقلاب باقی مانده معرفی می‌کردند. بدین جهت روحانیون هم دیدگاه بدی نسبت به سازمان برنامه پیدا کردند. در آن زمان هم شکایت‌های زیادی مبنی بر بی‌حجابی زن‌ها در سازمان‌های مختلف و از جمله سازمان برنامه بود، هیاتی را برای تحقیق در مورد این مسئله تشکیل دادند. آقای اشراقی داماد امام رییس آن بود. به اولین سازمانی هم که آنها مراجعه کردند سازمان برنامه بود و دقیقاً هم در روزی که بنده در سازمان نبودم به آنجا آمدند و گزارش‌های مفصلی در مورد بی‌حجابی زن‌ها در این

سازمان تهیه کردند. یک نسخه از آن را هم روی میز اتاق بنده گذاشته بودند. بنابراین بغض و کینه نسبت به سازمان برنامه زیاد بود. در مجلس هم متوجه شدم که نیروهای چپ هم علیه سازمان برنامه هستند و وابستگی زمان شاه را در قالب سازمان برنامه مجسم می‌کنند. البته در سازمان برنامه کسانی مثل شاپور راسخ و مجیدی بودند که طرفدار وابستگی و آمریکا بودند ولی همه کارشناسان آن این گونه نبودند و بدنه سازمان کاملاً ملی. اما یک سری آدم ملی و کارشناس و تکنوکرات. برنامه پنج ساله اول که در شهریور سال ۵۸ توسط سازمان برنامه تهیه شد یک برنامه علمی و عملی و در حد توان اجرایی کشور و بسیار متواضعانه بود. ادعای تسخیر زمین و محو مستکبران را هم نکرده بود. تنها گفته بود دولت و مردم ایران را به حداقل معیشت می‌رسانیم. اما افراد زیادی بر علیه این سازمان بودند. البته تا زمانی که بنده در شورای انقلاب بودم به دلیل اعتمادی که آقای بهشتی و هاشمی به من داشتند از بنده حمایت می‌کردند. آن زمان هم درگیری‌های زیادی بر سر بودجه بود و همه از ما بودجه می‌خواستند. وزیر مسکن در سال ۵۸، بر سر بودجه با ما بحث زیادی داشت. ما طرح‌هایی به آنها واگذار کرده بودیم و او می‌گفت باید بودجه ما را زیاد کنید. ما هم می‌گفتیم شما ابتدا مقررات و ضابطه‌ای را در هزینه‌های مالی‌تان اعمال کنید و آیین‌نامه‌ای در این مورد تنظیم کنید. سپس ما به اندازه قدرت جذبی که دارید به شما کار و بودجه می‌دهیم. اما او می‌گفت پس فعلاً یک میلیارد بدهید. یعنی در ۲۲ سال پیش یک میلیارد تومان برای آنها مثل یک تومان بود. آنها فکر می‌کردند ما نفتی هستیم و درآمد بی‌نهایت شاه به تصرف ما درآمده پس می‌توانیم بدون نظارت و کنترل آنها را خرج کنیم. در واقع آن زمان چنین روحیه‌ای حاکم بود. یا مثلاً بودجه کل قوه قضاییه در سال ۵۸ حدود ۶۵ میلیون تومان بود. در بهار سال ۵۹ هم ما ضمن این که ستاد بسیج را داشتیم، به طور جداگانه یک بودجه اضطراری را در سازمان برنامه تعیین کردیم که در شورای انقلاب هم تصویب شد. این بودجه مخصوص زمان جنگ و محاصره اقتصادی بود که بسیاری از هزینه‌ها را حذف می‌کرد. همان زمان نهادهای مختلف مثل جهاد سازندگی و یا آقای امامی کاشانی از ما بودجه می خواستند. ایشان لیستی در مورد بودجه سازمان تبلیغات اسلامی تهیه کرده بود و نوشته بودند چاپخانه و ماشین می‌خواهیم و همین طور ده هزار مبلغ به

روستاها و شهرستان‌هاباید ارسال کنیم که همه اینها نیاز به بودجه دارد. ما هم گفتیم ده هزار مبلغ بی‌مورد است چرا که هر سال در ماه رمضان و محرم خیلی از روحانیون به روستاها و شهرستان‌ها و حتی خارج از کشور سفر می‌کنند و خود به خود چنین مساله‌ای حل می‌شود. خود مردم از آنها دعوت می‌کنند و خرجشان را هم می‌دهند. پس ما چرا باید برای آنها بودجه بگذاریم. شما می‌خواهید حقوق آنها را گردن دولت بیاندازید. یا به ایشان گفتیم چاپخانه‌های سازمان برنامه از بیکاری تعطیل است شما هر چه که می‌خواهید بدهید آنجا برایتان چاپ کنند. ولی ایشان زیر بار نمی‌رفت و ششصد میلیون تومان بودجه می‌خواست. من هم نمی‌دانستم چه کار کنم. طرح ایشان را به شورای انقلاب بردم. آقای هاشمی رفسنجانی از من حمایت کرد و گفت شما می‌گویید چقدر حقشان است. گفتم حداکثر ۱۵۰ میلیون تومان. گفت همان را بنویس. در هر صورت منظورم این است که آن زمان اعتمادی به ما داشتند و آن چه را که می‌گفتیم قبول داشتند. اما بعدها وضع تغییر کرد و نسبت به سازمان برنامه بدبین شدند. مثلاً وقتی من همین بودجه را رد کردم آقای امامی کاشانی مخالف ما شد و آقای اشراقی سازمان برنامه را طاغوتی‌ترین اداره یا سمبل طاغوت معرفی کردند. اما من بعدها در خیلی از موارد دیدم که سازمان برنامه راه درست استقلال اقتصادی را می‌خواهد برود، اما عواملی مخالف آن بودند و با بهانه‌هایی مثل ظواهر و لباس و حجاب مانع انجام کار آنها می‌شدند. به هر حال در سال‌های ۵۸و ۵۹ زنان بی‌حجاب در همه اداره‌ها و در سازمان برنامه هم بودند اما آن زمان مخالف سازمان برنامه بود.

در آن زمان تلقی من این بود که برنامه برای یک کشور مثل تقوا برای یک فرد است. تقوا یعنی شما اهدافی دارید که به خاطر آن ضوابط و حد و مرزها و ترمزهایی برای خودتان می‌گذارید و از برخی خطوط‌ها تجاوز نمی‌کنید و خطوط را در قالب مرزهایی نگه می‌دارید تا به آن اهداف برسید. این تعریف اسلامی تقوا است که به نظر من در سطح اجتماعی مفهوم آن یعنی داشتن برنامه. بنده معتقدم اگر کشوری می‌خواهد ترقی کند و به تعالی برسد باید برنامه داشته باشد. باید در اجتماع تقوا داشته باشد. اگر کشوری برنامه نداشته باشد پیشرفتی نخواهد داشت.

دکتر محسن نوربخش

محسن نوربخش [1] تنها اقتصاددان حزب‌اللهی جمهوری اسلامی است. بقیه یا حزب‌اللهی‌اند و اقتصاد را نمی‌فهمند و یا اقتصاد را می‌فهمند و معیارهای موردنظر جمهوری اسلامی را ندارند. بسیاری موقعیت او را در بانک مرکزی، همانند موقعیت بی‌بدیل یاسر عرفات دولت خودگران فلسطین می‌دانند. مخالفان داخلی و خارجی بسیاری دارد، اما چون جانشین برای او متصوب نیستند، به ریاستش تن می‌دهند.

شش جلسه گفتگو با نوربخش ۱۰ ماه طول کشید. از اسفند ماه سال ۱۳۸۰ تا آذرماه ۱۳۸۱. در تمام طول مصاحبه‌ها، وی به پاسخ‌های کوتاه و مختصر اکتفا می‌کرد. به نظر می‌رسید می‌خواهد همه چیز را با اغماض پاسخ دهد. در بعضی از مواقع تلاش کردم با استفاده از گفته‌های دیگران او را وادار به پاسخ‌های صریح‌تری کنم، اما او فقط لبخندی می‌زد و باز همان پاسخ‌های سرد و کوتاه. وقتی از او پرسیدم راز ماندگاری‌اش و کار کردن با هر نوع تفکر و هر گروه سیاسی چیست؟ با خنده پاسخ داد: «من برای کارهای خود تئوری و نظریه دارم و آن را با منطق جلو می‌برم».

اما منتقدانش راز ماندگاری او را انعطاف‌پذیری ماهرانه سیاسی‌اش می‌دانند.

۱- در ابتدای سال ۱۳۸۲ و به هنگام چاپ این کتاب ایشان طی یک حادثه قلبی درگذشتند.

● آقای دکتر برای شروع اجازه دهید به سالها قبل برگردیم، حتی قبل از سال ۶۰ که شما در سن ۳۰ سالگی به عنوان رئیس کل بانک مرکزی منصوب شدید. به زمان تحصیل در دانشگاه ملی و همینطور دانشگاه کالیفرنیا که اقتصاد سرمایه‌داری مطالعه می‌کردید و در آن زمینه تخصص گرفتید. آن روزها چه دیدی از اقتصاد در ذهن شما بود؟ زمان ابتدای انقلاب جو غالب در زمینه سیاسی چپ بود و در زمینه اقتصادی نگرش،اقتصاد دولتی بود.

ـ در ابتدای انقلاب با تحولات مربوط به نظام دانشگاهی و انقلاب فرهنگی و تغییرات در سیستم آموزش دانشگاه مواجه شدیم. یکی از زمینه‌های اصلی تغییر و تحول در حوزه‌های علوم انسانی، اقتصاد، علوم اجتماعی و بویژه در حوزه اقتصادی بود. در آن زمان بحث اصلی این بود که با توجه به انقلاب اسلامی و پیروزی زود هنگام، اداره امور اقتصادی کشور چگونه باید باشد. ما تصور می‌کردیم که انقلاب اسلامی فرصتی برای پیاده کردن تئوری‌های اقتصاد اسلامی در اختیار ما گذاشته است، بحث این بود که آیا ما در این زمینه تئوری‌های مشخصی داریم یا خیر. آیا از لحاظ تئوریک به اندازه کافی حرفی برای گفتن داریم یا خیر. این‌ها بحث‌های اصلی‌ای بود که ذهن مسئولان را به خود جلب کرده بود.

بنابراین در دانشگاه چالش بین نیروهای چپ و گروه‌های مارکسیستی و اسلامی به وجود آمده بود و روز به روز هم گرم‌تر و پردامنه‌تر می‌شد. آن موقع با تعدادی از همکاران گروهی را تشکیل دادیم که بعدها با کمیته‌ای به رهبری شهید بهشتی به طور نظام‌مند به بررسی جنبه‌های مختلف اقتصادی پرداختیم. مباحث اقتصاد اسلامی را در جلسات همین کمیته شروع کردیم. شیوه کار هم به این صورت بود که فقط به بحث صرف تئوریک نمی‌پرداختیم، چرا که نیروهای اسلامی ابزارهای حکومت را در کنترل خود گرفته بودند و لازم بود که از حوزه تئوریک خارج شویم و به جنبه‌های کاربردی اقتصاد اسلامی بپردازیم. در واقع، در آن مقطع مشغله اصلی و ذهنی ما این نوع مباحث و چالش‌ها بود.

● یعنی هم به دنبال تدوین و کشف تئوری‌های اقتصاد اسلامی بودید و هم شیوه‌های کاربردی آنها را تجویز می‌کردید؟

ـ دقیقاً.

● آقای دکتر قبل از این که به ادامه بحث بپردازیم، می‌خواهم بدانم شما چگونه وارد سیستم انقلاب اسلامی شدید به گونه‌ای که در رأس مسئولان اقتصادی آن قرار گرفتید؟ در آنجا چه دوستانی داشتید و چگونه فعالیت می‌کردید؟

ـ هسته اصلی فعالیت ما، در قالب انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کالیفرنیا خلاصه می‌شد. در آن زمان تعدادی از افرادی که بعدها مسئولیت‌هایی در جمهوری اسلامی به عهده گرفتند، در آنجا تحصیل می‌کردند. از کسانی که می‌توانم یاد ببرم: آقایان محمد هاشمی، محمد خان، نوبری، ایروانی که در لس‌آنجلس بودند، محمد واعظی و...

● تقریباً همه به تحصیل در رشته اقتصاد مشغول بودید؟

ـ خیر، بعضی از آقایان در رشته‌های مهندسی و مدیریت تحصیل می‌کردند. در آن زمان کشمکشی بین انجمن اسلامی کالیفرنیا و جبهه ملی سوم به رهبری بنی‌صدر به وجود آمده بود. البته بعدها روشن شد که آنها رقابتی هم با نهضت آزادی داشتند.از نهضت آزادی دکتر یزدی در آنجا فعالیت می‌کرد. هر کدام از این گروه‌ها در صدد بودند که انجمن اسلامی را به حیات خلوت و حیطه نفوذ تبدیل کنند. ولی ما ازاین شانس برخوردار بودیم که مسائل مربوط به مبارزات وچالش‌های پیش از انقلاب را فقط از این دو گروه نگیریم، بلکه ارتباط مستقیمی با حضرت امام خمینی (ره) داشتیم. این ارتباط از طریق آقای هاشمی رفسنجانی و تعدادی دیگر از روحانیون انجام می‌شد. در نتیجه ما موضع مستقلی نسبت به این دو گروه داشتیم.

● اختلافات بر سر چه چیزهایی بود؟

ـ اختلافات بر سر حیطه نفوذ و نحوه استفاده این دو گروه از انجمن اسلامی به عنوان یک ابزار بود. انجمن اسلامی نمی‌خواست که دربست در اختیار یکی از آنها قرار بگیرد و تلاش داشت مستقل عمل کند. آنها هم به دنبال این بودند که هر چه بیشتر ما را به سمت خود بکشند، آنها به دنبال یارگیری بودند.

● اختلافات موجود عمدتاً بر روی مسائل سیاسی و نحوه مبارزه دور می‌زد و هیچ ارتباطی با مسائل عینی نداشت. آیا درست است؟

ـ آن موقع مسائل سیاسی همه چیز را تحت تاثیر قرار داده بود. البته در بحث‌های تئوریک یکسری مسائل مطرح می‌شد ولی چون تحولات سیاسی داخل کشور سرعت زیادی داشت مجالی برای پرداختن به مسائل جانبی دیگری وجود نداشت.

● آیا هرگز پیش‌بینی می‌شد که به زودی با پیروزی انقلاب اسلامی مواجه شوید؛ پس برای مواجه با آن شرایط باید خود را به تئوری‌های اقتصاد اسلامی مجهزمی کردید، آیا بر روی این مسائل بحث می‌شد. لازم بود که یک نظام اقتصادی برای آن تعریف شود، شما هم اقتصاد خوانده بودید و همینطور دیگر آقایان، آیا چنین کاری انجام دادید؟

ـ کسی پیروزی انقلاب را با آن سرعت و شتاب پیش‌بینی نمی‌کرد. بنابراین به دنبال تئوری‌های قابل استفاده و کاربردی برای آماده کردن خود و نیروها برای اداره کشور نبودیم. بیشتر از زاویه تئوری و علاقه‌های شخصی به برخی از جنبه‌های اقتصاد اسلامی می‌پرداختیم. ولی به صورت جدی خیر، اینگونه نبود.

● بحث‌های تئوری و آنهایی راکه از روی علاقه انجام می‌دادید چه بودند؟

ـ مسأله مالکیت در اسلام خیلی مهم بود. مالکیت زیر بنای اقتصاد است. در مکاتب اقتصادی چپ مالکیت مورد نقد جدی قرار گرفته بود. بنابراین بیشترین مباحث و علاقه ما بر روی مالکیت و میزان حدود و ثغور آن بود. همینطور نحوه فعالیت بخش خصوصی و این که حیطه آن تا چه حدی باید باشد.

● در این دو مورد خاص به چه نتایجی رسیدید؟

ـ ما در مباحث خود بیش از همه از کتاب "اقتصاد ما" مرحوم صدر و فتاوی حضرت امام استفاده می‌کردیم. البته برخی گروه‌های افراطی هم بودند که مالکیت را

کاملاً نفی می‌کردند. در سازمان مجاهدین خلق تغییر و تحولاتی در سال‌های ۵۳و ۵۴ به وجود آمده بود که گرایش به مارکسیسم داشت. بنابراین ایده‌های افراطی در بخشی از فعالین و سمپات‌های آنها وجود داشت که عمدتاً در ایالت‌های دیگر آمریکا بودند.

اما مباحث انجمن اسلامی کالیفرنیا چارچوب خاص خود را داشت و مبتنی بر بحث‌های کتاب "اقتصاد ما" بود.

● بعد از ورود به ایران، پس از انقلاب چگونه وارد ساختار حکومت شدید؟

- من قبل از انقلاب با مرحوم شهید بهشتی آشنا بودم. در سفرهایی که از آمریکا به ایران می‌آمدم جلساتی با ایشان داشتم، کتاب‌هایی را که می‌خواستند برای ایشان تهیه می‌کردم، گاهی اوقات هم کتاب‌هایی را به خارج ارسال می‌کردند که این کار توسط من صورت می‌گرفت. بنابراین پس از انقلاب و بعد از بازگشت از آمریکا، من در جلسات شهید بهشتی که با هدف بررسی مسائل اقتصادی انجام می‌شد، شرکت کردم. ایشان در آن زمان عضو شورای انقلاب بودند. دکتر نمازی هم در آن جلسات حضور داشتند. این جلسات در سال‌های ۵۸و ۵۹ برگزار شد. ایشان در مباحث علمی آشنایی بیشتری از من داشتند. من تئوری کار کرده بودمو در آن زمان عضو هیأت علمی دانشگاه ملی (شهید بهشتی) بودم.

وقتی که دولت شهید رجایی در مهرماه سال ۵۹ تشکیل شد، ایشان در حال بررسی فهرست کابینه پیشنهادی خود بودند. من در فهرست به عنوان وزیر امور اقتصادی و دارایی معرفی شده بودم. معرفی هم توسط شهید بهشتی صورت گرفته بود. تا آن زمان هنوز با شهید رجایی از نزدیک برخورد نکرده بودم. مرحوم شهید رجایی مصاحبه و جلسه‌ای را با مجموعه‌ای از اعضای معرفی شده گذاشته بودند. جلسه‌ای که با من داشتند در ساختمان قدیمی وزارت آموزش و پرورش برگزار شد. آنجا اولین دیدار و آشنایی من با ایشان بود. شهید رجایی پرسش‌های متعددی در مورد سابقه تحصیلات و برداشت من از مسائل اقتصادی مطرح کردند و من پاسخ دادم. در پایان جلسه ایشان گفتند که علاقمند هستند با من به عنوان همکار کار کنند.برای من در آن شرایط قبول مسئولیت خیلی سخت بود.

تا آن زمان من تجربه هیچ کار اجرایی نداشتم. اما احساس مسئولیتی که در ابتدای انقلاب برای همه‌وجود داشت، در من نیز بود، آن زمان احساس می‌شد که اگر قرار بر انجام کاری است و مسئولیتی به کسی پیشنهاد می‌شود، باید تا آنجایی که امکان دارد، فرد همکاری لازم را به عمل آورد. من هم با این احساس وظیفه، پذیرفتم.

شهید رجایی براساس روال معمول اسامی کابینه را پس از رسیدن به جمع بندی نهایی به رییس جمهوری که در آن زمان بنی‌صدر بود، ارائه کردند. آقای بنی‌صدر من را پیش از انقلاب و از انجمن اسلامی دانشگاه کالیفرنیا می‌شناخت. چون در آن زمان نقش ما محدود کردن حیطه نفوذ سازمان سیاسی وی بود، خیلی مورد علاقه ایشان نبودم.

حتی در ارزیابی‌ای که آقای بنی‌صدر از من داشتند و بعدها از اسناد و مدارک دفتر ایشان به دست آمد،اظهار کرده بود: "فلانی جوان زرنگی است ولی با توجه به سابقه آشنایی با بهشتی، مناسب نیست."به هر حال ایشان من را به عنوان وزیر نپذیرفت. البته ایشان سه نفر را نپذیرفت. مهندس موسوی به عنوان وزیر امورخارجه، بهزاد نبوی به عنوان وزیر مشاور و من را به عنوان وزیر اقتصادی و دارایی.

پس از چند روز جلسه‌ای گذاشته شد که در واقع نوعی میانجی‌گیری و آشتی دادن بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور بود. روحانیت مبارز آن را ترتیب داده بود. از طرف روحانیت مبارز آیت‌الله انواری و آیت‌الله یزدی حضور داشتند. جلسه در دفتر آقای بنی‌صدر برگزار شد. شهید رجایی و ما سه نفر هم حضور داشتیم. قرار شد که آقای بنی‌صدر دلایل عدم موافقت خود را با پست‌های پیشنهادی برای ما سه نفر عنوان کنند. در مورد آقای موسوی وی گفت که ایشان فرد بداخلاق و ناسازگاری است، به ویژه با مقالات و گزارش‌هایی که در روزنامه جمهوری اسلامی ایران می‌نویسند، به هیچ وجه موافق ایشان نیستم. آقای نبوی هم چون عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند، مورد بی‌مهری قرار گرفتند. در مورد من هم چیز خاصی نگفت، فقط اظهار کرد، مخالفم. ایشان نگران آقای علیرضا نوبری بود که در آن زمان رییس کل بانک مرکزی بود. من قبلاً با آقای نوبری آشنا بودم و می‌دانستم

که ایشان به دنبال در اختیار داشتن سیستم بانکی است. نتیجه آن جلسه این شد که آقای بنی‌صدر بهزاد نبوی را پذیرفت و با من و مهندس موسوی مخالفت کرد. شهید رجایی هم حکم سرپرست وزارت اقتصاد و دارایی را برای من نوشتند و من از مهر ۵۹ تا پس از چند ماه که آقای دکتر نمازی به عنوان وزیر معرفی شدند، من در این سمت بودم. پس از آمدن ایشان من قائم مقام شدم و در پایان خرداد سال ۶۰ به عنوان رییس کل بانک مرکزی معرفی شدم.

اولین جلسه هیأت دولت در ساختمان قدیمی وزارت آموزش و پرورش برگزار شد. آن جلسه مصادف با نخستین حملات عراق به ایران بود.

بلافاصله پس از اعلام وضعیت قرمز، همه اعضای هیأت دولت به زیرزمین قدیمی و معمولی آن منتقل شدند. همه ما در آن زمان کم تجربه بودیم و فکر می‌کردیم این زیرزمین ایمن است. پس از آن نخستین جلسه مشترک هیأت دولت با شورای عالی دفاع در ساختمان ستاد مشترک ارتش برگزار شد.

آن موقع وظیفه شورای عالی دفاع تنظیم امور جنگی بود. در آن جلسه مرحوم شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله خامنه‌ای و اعضای هیأت دولت حضور داشتند. در آنجا دو بحث اصلی مطرح شد که یکی از آن دو بحث برای مدت ۱۰ سال جهت‌گیری اقتصاد کشور را شکل داد. محافظت از تاسیسات زیر بنایی و فیزیکی مثل پالایشگاه‌ها نخستین مسأله بود. بحث دوم که توسط شهید بهشتی مطرح شد، چگونگی تأمین ارزاق عمومی و ایجاد حداقل معیشت عموم مردم بود. پیش‌بینی در آن زمان این بود که ممکن است جنگ طول بکشد و یکسری مشکلات را پیش خواهد آورد. در همانجا به عده‌ای از حاضران مأموریت داده شد تا نحوه تأمین و توزیع کالاهای اساسی را پی‌ریزی کنند. در واقع نطفه ستاد بسیج اقتصادی در آن جلسه و با این تصمیم بسته شد. از همانجا بود که نظام سهمیه‌بندی مشخص و تصمیم گرفته شد که این نظام اجرا شود. آقای بهزاد نبوی هم به عنوان رییس آن انتخاب شدند.

● آقای دکتر شما به موارد زیادی اشاره کردید و خیلی با سرعت پیش رفتید. لازم است که یک مقداری آهسته‌تر پیش برویم و موارد گفته شده را بیشتر

بشکافیم. به برگزاری یکسری جلسات با هدایت شهید بهشتی و با حضور دکتر نمازی در ابتدای انقلاب اشاره کردید، در آن جلسات بر روی چه مسائلی صحبت شد و به چه نتایجی رسیدید؟

ـ تعدادی از دانشگاهیان و اساتید در آن جلسات حضور داشتند که به موضوعات مختلفی می‌پرداختند. دکتر جاسبی هم دبیر این جلسات بودند. حجت‌الاسلام دعاگو هم در این جمع بودند. ما به دنبال یکسری مسائل کاربردی اقتصادی بودیم. البته مسائل تئوریک را نیز بررسی می‌کردیم. به عنوان مثال روی تورم و ریشه‌های آن، اشتغال و تأمین کار برای جوانان و مشکلات تأمین بودجه برای استانداری‌ها برای ایجاد اشتغال موقت بحث می‌کردیم. البته بعضی از این جمع بندی‌ها منتشر شد.

● **اما جو غالب نگاه به اقتصاد سرمایه‌داری بود. چرا که مشترکات اقتصاد اسلامی با آن مقدماتی که گفتید با نظام سرمایه‌داری بیش از اقتصاد سوسیالیستی بود.**

ـ بله. اما به یک نکته باید توجه کرد. با توجه به حضور و فعالیت نیروها و گروه‌های چپ در جامعه و دانشگاه‌ها، مجموعه مطالبی که بحث می‌شد هم در شورای انقلاب و هم در جریان تدوین قانون اساسی، تحت تاثیر این ایده‌ها بود. هر چند سعی می‌شد نفی شوند، اما این کار مشکل بود. در بعضی از بخش‌ها و زمینه‌ها حاصل عکس‌العمل نسبت به رژیم سابق و سرمایه‌داری حامی آن رژیم بود. مثلا ایده‌های اولیه اصل ۴۳ و ۴۴ که به تقسیم‌بندی بخش‌های اقتصادی می‌پردازد، در عمل و در شرایط فعلی کنار گذاشته شده است. مثلاً در عملیات بانکداری آن زمان تصور می‌شد که به هیچ وجه نباید بخش خصوصی وارد عمل شود، اما در حال حاضر این ایده کنار گذاشته شده است. چرا که بحث سیاستگذاری و حاکمیتی در اختیار دولت است ولی تصدی‌گری نباید فقط در اختیار دولت باشد. بنابراین در آن زمان نیروهای چپ و تفکر آنها تاثیر خودش را بر جای گذاشت.

● **برخورد شما چقدر اثر داشت. بالاخره شما اقتصاد و سرمایه داری خوانده**

بودید. آیا دچار تناقض نشدید؟

ـ من در دوره دانشگاه یکی دو تا کرس با اساتیدی که اقتصاد مارکسیستی گذاشته بودند، گذراندم و از نظر علمی بر من ثابت شده بود که نظام اقتصادی چپ نادرست است. اما بحث عدالت اجتماعی موردی بود که درباره آن حرفی برای گفتن داشتیم. ما به دنبال تلفیق این دو با هم بودیم.

البته در آن زمان یکسری افراطی‌گری‌هایی از طرف نیروهای راست صورت می‌گرفت که هر نوع اقدام و عمل دولت را حتی در سیاست گذاری در امر پول و بانک نفی می‌کردند و استدلال می‌کردند که چون در نظام دینی ما در این مورد حکمی وجود ندارد، پس دولت هم نباید در آن دخالت کند. ما با این هم مخالف بودیم. در نتیجه من از این زاویه که دولت باید به طور جدی در اقتصاد دخالت کند، دفاع می‌کردم، البته در مقابل نظر راست‌ها.

از طرف دیگر در مقابل استدلال چپ‌ها که دولت باید حجم تصدی‌گری خود را تا نفی بخش خصوصی گسترش بدهد نیز می‌ایستادم. در آن مجموعه ممکن بود که یکسری افراد بر اساس تجربه به چنین نتایجی می‌رسیدند. اما من در اقتصاد تخصص داشتم و مجبور بودم که با هر دو گروه به چالش بپردازم.

● ولی در نهایت وجه چپ و دیدگاه چپ غالب شد؟

ـ از همان ابتدا گروه‌های سیاسی موجود به چپ و راست تقسیم شدند که منشاء این تقسیم بندی مسائل صرف و عمیق اقتصادی نبود. بلکه حیطه اختیارات دولت بود که آن گروه‌ها را به چپ و راست تقسیم می‌کرد. من در آن مقطع معتقد به اختیارات دولت در اقتصاد بودم. الآن هم هستم. عده‌ای تصور می‌کردند که دولت نباید در مسائل مختلف دخالت کند. مثلا همین ستاد بسیج اقتصادی که در زمان جنگ ایجاد شده بود، یک ضرورت بود. الآن هم می‌گویم که اگر در شرایط اضطراری قرار بگیریم، نمی‌توان گردش امور را به بازار سپرد. حتماً باید دولت دخالت کند. نیروهای راست این دخالت را نفی می‌کردند و می‌گفتند دولت حق چنین کاری را ندارد. مباحث آنها تا آنجایی بالا گرفت که حضرت امام (ره) بحث احکام اولیه و ثانویه را مطرح کردند. آنها مخالف قیمت‌گذاری بودند. پس چالش آن زمان که بین

نیروهای سیاسی وجود داشت به اقتصاد بازار و یا اقتصاد سوسیالیستی ارتباط نداشت. بلکه بحث اصلی بر روی حیطه اختیارات و تصدی گری دولت بود. مسأله این بود که دولت اختیار دارد یا ندارد. حالا این که دولت این اختیارات را در کجا به کار بگیرد یا نگیرد، بحث تخصصی و اصلی و عمیق بود که الآن اگر نیروهای چپ افراطی‌گری کنند و بگویند دولت باید در همه امور دخالت کند، من به شدت با آنها مخالفت خواهم کرد. کما این که در آن با راست‌هاکه معتقد به عدم دخالت دولت بودند، مخالف بودم. ضرورت زمان را باید در نظر گرفت. در آن زمان ضرورت ایجاب می‌کرد دولت قیمت گذاری کند و کوپن صادر کند، چرا که منابع محدود بود. در شرایط محدویت منابع نمی‌توان گفت باید اقتصاد یک اقتصاد باز باشد و بگذاریم بازار همه چیز را کنترل کند.

در آن زمان من مدافع این ایده بودم که دولت واجد شرایط و اختیارات لازم است و نمی‌توان آن را محدود کرد. اما این که‌این اختیارات باید تا کجاها گسترش یابد، بحث مرحله بعدی است که باید تعریف شود.

● در واقع ضرورت زمان و گرایش سیاسی منجر به تجدیدنظر در مطالعات و تخصص اقتصادی شما شد تا این که تلفیقی بین اقتصاد سرمایه‌داری و چپ و یا دولتی ایجاد شود؟

ـ خیر. در واقع من از میان دو اختلاف سیاسی که یکی از آنها به دنبال محدودیت دخالت دولت بود و دیگری هیچ محدودیتی برای آن قائل نبود، مدافع داشتن اختیارات گسترده دولت بودم. ولی باآن جنبه آن، که دولت باید تا کوچکترین واحد اجتماع و خانواده دخالت کند، مخالف بودم. به عنوان مثال در سال ۶۲ که حضرت امام فرمان حذف تمامی قوانین خلاف اسلامی را صادر کردند، در آن زمان ما لایحه عملیات بانکی بدون ربا به با سرعت طرح کردیم. بخشی از این لایحه به سیاست‌های پولی مربوط می‌شد. در آنجا گفته شده بود که بانک مرکزی می‌تواند از این ابزارها برای سیاست‌گذاری استفاده کند. پس از تصویب در دولت، آقای احمد توکلی که وزیر کار و امور اجتماعی بودند به شدت با آن مخالفت کردند. ایشان معتقد به عدم دخالت دولت بودند. مرحوم منیرالدین حسینی هم از این ایده دفاع می‌کردند.

در جلسه فوق العاده‌ای که در سازمان برنامه گذاشته شده بود، آقای توکلی استدلال کرد، این اقدام یک انحراف است و دولت حق سیاستگذاری ندارد.

بنابراین بخش لایحه باید حذف شود و بدون آن به مجلس ارائه شود. اما من به شدت با ایشان مخالفت کردم. بنابراین مخالفت من حد و مرز دارد. معتقدم دولت حق سیاستگذاری دارد ولی نباید تمام زندگی مردم را تحت تاثیر قرار دهد. حتی در مخالفت با کسانی که معتقد به دولتی بودن همه بانک‌ها هستند و بودند، من خودم مبتکر لایحه فعالیت بخش خصوصی در زمینه بانکداری بودم. با شورای نگهبان هم جلسه گذاشتیم و آنها را مجاب کردیم که بپذیرند فعالیت بخش خصوصی در زمینه بانکداری اشکالی ندارد.

بنابراین بحث دو قسمت است. دولت باید سیاستگذاری کند ضمن این که حیطه عمل آن نباید موجب خرد شدن بخش خصوصی شود. من در بخش اول با چپ‌ها موافقم و در بخش دوم با راست‌ها.

دکتر نوربخش جلسه دوم

● در ابتدای انقلاب شما و آقای روغنی زنجانی و آقای علی ماجدی پیش از این که دارای سمت‌های رسمی باشید، نظرات اقتصادی آقای بنی‌صدر را در مراحل مختلف نقد می‌کردید. می‌خواهم برگردیم به آن دوران و این که آیا اختلافی که با بنی‌صدر داشتید به همان داستانی که در مورد انجمن اسلامی کالیفرنیا گفتید بر می‌گشت یا خیر، بحث‌های دیگری هم از لحاظ تئوری و اقتصادی مطرح بود و یا احتمالاً بر اساس یک برنامه سیاسی دست به چنین اقداماتی می‌زدید؟

ـ اختلاف ما با آقای بنی‌صدر بیشتر اقتصادی بود. البته بر سر مسائل سیاسی در انجمن اسلامی کالیفرنیا و همچنین دیدگاه هایی که جبهه ملی سوم و طرفداران آن از یک طرف و نهضت آزادی و طرفداران آن از طرف دیگر داشتند و استقلالی که ما برای انجمن قائل بودیم، نیز اختلاف داشتیم. اما پس از این که به ایران آمدیم بحث مستقر شدن در مشاغل مختلف مطرح بود. آقای بنی‌صدر رشته‌شان اقتصاد نبود و اقداماتی که در زمان مسئولیت خودشان در مسئولیت‌های مختلف انجام دادند، مشکلات اجرایی فراوانی را برای اقتصاد کشور ایجاد کرد. که البته برخی از آن تصمیمات نیز بیشتر انگیزه سیاسی داشت تا انگیزه اقتصادی. مثلاً ایشان زمانی که

وزیر دارایی بودند تمام وام‌های مسکن را تحت عنوان اسلامی کردن بانک‌ها چهار درصدی کردند. این موضوع هزینه هنگفتی را بر بانک‌ها تحمیل کرده بود. یا با تحت عنوان قرار دادن بانک‌های صادرات به نام بانک‌های استان نظام یکپارچگی بانک‌ها را متلاشی کرد و موجب شد بانک‌ها با زیان هنگفتی روبرو شوند. زمانی که در نیمه دوم سال ۵۹ شهید رجایی نخست‌وزیر دولت شدند، به علت کاهش صادرات نفت که ناشی از جریانات جنگ بود، دولت با کسری بودجه مواجه شد. در نتیجه برای تأمین نیازهای دولت باید یک اصلاحیه به مجلس می‌رفت که آقای بنی‌صدر و کسانی که در مجلس از ایشان حمایت می‌کردند به شدت با این مسأله مخالف بودند. در واقع بحث ما نیز با ایشان در زمینه‌های اقتصادی بیشتر از این جهت بود. چرا که آن زمان از نظر اجرایی هیچ راه دیگری برای تأمین بودجه دولت وجود نداشت و ما ناچار بودیم از کسری بودجه استفاده کنیم که با مخالفت شدید بنی‌صدر مواجه شد، بدون این که راه حلی ارائه دهد. مضافاً این که در همان زمان یکسری هزینه‌های سربار ناشی از جنگ نیز ایجاد شده بود. در واقع ایشان دیدگاه روشنی در ارتباط با مسائل اقتصادی نداشتند. او عنوانی را مطرح کرده بود بنام "پنج اصل" و معتقد بود چه در زمینه فلسفی و چه در زمینه اقتصادی این پنج اصل وجود دارد و عمل می‌کنند. آقای بنی‌صدر این پنج اصل را در مقابل آن روشی که در فلسفه مارکسیسم وجود دارد که شامل تز و آنتی تز و سنتز است مطرح کرده بود و آن را در قالب پنج اصلی که در اسلام مطرح است بیان کرده بود و آنها را به عنوان روش شناخت اقتصاد معرفی و مطرح کردند که البته از جهت مسائل اقتصادی روش علمی نبود. اختلاف ما با ایشان نیز در همین زمینه بود.

● در بخش اسلامی کردن بانک‌ها غیر از سود چهار درصدی کار دیگری صورت نداده بودند؟

ـ خیر. در واقع نکته جالب این موضوع در این بود که رابطه بانک و تسهیلات گیرنده یا رابطه بانک و سپرده گذار همان رابطه وام بود و به همین علت در قالب قیود اسلامی نبود و ایشان فقط نرخ را چهار درصد کرده بود که خود آن هم جای بحث داشت.

● پس بحث اسلامی کردن بانک‌ها از همان زمان شروع شد؟

ـ خیر. بحث اقتصاد اسلامی از سال ۵۷ مطرح بود و این بحث از همان ابتدا در جلساتی که شهید بهشتی در قالب مطالعات اقتصادی گذاشته بودند مطرح می‌شد. که در آن زمان بنده و آقای دکتر حسین نمازی و تعداد دیگری از دوستان نیز در آن کمیته حضور داشتیم. زمانی که قانون اساسی تصویب شد در فصلی که مربوط به فعالیت‌های اقتصادی بود، این دیدگاه مبنای تفکر و بررسی قرار گرفت که ما اصولی را در اقتصاد بگذاریم که مبتنی بر اقتصاد اسلامی باشد. لذا بر اساس این مطلب نیز بحث بانک و بانکداری اسلامی مطرح شد.

● شما در تدوین فصول اقتصادی قانون اساسی به عنوان مشاور نقشی هم داشتید؟

ـ خیر.

● با توجه به ارتباطاتی که با شهید بهشتی و دیگران داشتید احتمالاً مورد مشورت قرار می‌گرفتید. آیا این طور نبود؟

ـ برای تدوین قانون اساسی یک دبیرخانه وجود داشت که دوستان دیگری در آن فعال بودند و من ارتباط مستقیمی با آنها نداشتم.

● یعنی در جریان بانکداری اسلامی هم نبودید؟

ـ خیر

● برگردیم به اختلاف شما با بنی صدر! از آنجایی که مخالفت با آقای بنی‌صدر از جانب شما و آقای روغنی زنجانی و آقای ماجدی بود این مسئله تداعی می‌شود که در پشت سر آن یک برنامه حزبی و سیاسی وجود داشته است. با توجه به مسائل سیاسی که در ابتدای انقلاب بود و بعدها هم در دسته‌بندی‌های سیاسی شاهد آن بودیم، آیا به وجود آمدن این اختلافات ارتباطی با این مسائل نداشت؟

ـ خیر. ارتباطی با بحث‌های سیاسی نداشت. البته به خاطر دارم میز گردی در تلویزیون ضبط شد که پخش نشد. چون با آخرین روزهایی که بنی‌صدر فرار کرد همراه بود. بحث میزگرد در مورد بودجه بود که آقای بنی صدر، معین فر و مهندس سحابی یکطرف آن بودند و دکتر بانکی به عنوان رییس سازمان برنامه، آقای بهزاد نبوی به عنوان وزیر مشاور و بنده هم به عنوان رییس کل بانک مرکزی در یکطرف دیگر بودیم. این جناح‌بندی ممکن است آن مسائل سیاسی را هم که وجود داشت تداعی کند. یعنی در کنار مباحث اقتصادی مباحث سیاسی هم به عنوان یک واقعیت وجود داشت. ولی صرف‌نظر از دیدگاه‌های سیاسی، در رابطه با دانش و توان حل مسائل اقتصادی در قالب آن چه که در آقای بنی‌صدر مطرح می‌کرد بحث جدی و اساسی وجود داشت.

● موضوع آن میزگرد چه بود؟

ـ موضوع آن بیانیه الجزایر بود و همینطور مسائل بودجه کشور. در واقع بحث این بود که آیا تصمیمی که ما درباره بیانیه الجزایر گرفته‌ایم صحیح بوده یا خیر.

● نتیجه آن چه شد؟

ـ میزگرد ضبط شد، اما پخش نشد. بنابراین جمعبندی هم نشد چون هر دو طرف نظرات خودشان را دادند و رفتند.

● آیا از مباحثی که در میزگرد مطرح شد چیزی را به خاطر دارید؟

ـ بحث کسری بودجه بود و این که آیا شرایط اقتضا می‌کند دولت از کسری بودجه استفاده کند یا خیر. بحث دیگر این بود که ابتدا باید ببینیم چه روش‌هایی وجود دارد و بعد با در نظر گرفتن هزینه هر کدام از این روش‌ها و امکانات بهترین آنها را انتخاب کنیم. یکی از روشها این بود که بودجه را کاهش دهیم که این امر با توجه به جنگ به هیچ روی امکانپذیر نبود. روش دیگر این بود که درآمدها افزایش پیدا کند که آن هم عملی نبود. چرا که فروش نفت ما با تهدید روبرو بود و این امکان نیز وجود نداشت. در نهایت هم مسئله استقراض مطرح شد.

● در آن زمان دولت غیر از نفت و مالیات چه منبع درآمد دیگری داشت؟
ـ منبع درآمد دولت بیشتر از نفت و مالیات بود البته یک سری درآمدها هم وجود داشت که همان درآمدهای ناشی از انحصار مالکیت مثل دخانیات بود. ولی نفت و مالیات دو منبع اصلی درآمدهای دولت را تشکیل می‌دادند.

● زمانی که با این محدودیت‌ها مواجه شدید و هیچ ابزاری هم برای افزایش درآمد دولت به ویژه در زمان جنگ در اختیار نداشتید، چه راه حل دیگری برای شما وجود داشت؟
ـ راه حل دیگری که آن زمان مطرح شد بحث استقراض بود که البته این هم یکی از هزینه‌های جنگ بود که بر اقتصاد ما تحمیل شد. باید به این نکته توجه کرد که تا پیش از انقلاب روند سیاست‌ها به یک شکل بود و بعد از انقلاب به شکل دیگری درآمد که هر دو اینها به نوعی باعث تشدید عدم تعادل اقتصادی در اقتصاد کشور شد. قبل از انقلاب دولت سعی می‌کرد از طریق استقراض از خارج نیازهای خود را تأمین کند یعنی با وامی که از خارج می‌گرفت دو کار انجام می‌داد. ابتدا متعادل کردن بودجه مدنظر قرار داشت و هدف دوم این بود که با ارزی که به دست می‌آورد مسئله کسری تراز پرداخت‌هایش را هم جبران کند. یعنی تراز پرداخت‌ها را هم متعادل می‌کرد. به همین خاطر قبل از انقلاب تنها یک نرخ ارز وجود داشت و دولت نرخ دلار را تثبیت کرده بود. اما در بعد از انقلاب دیگر امکان استفاده از تسهیلات خارجی برای کشور فراهم نبود.

● بصورت وام یا به صورت سرمایه‌گذاری خارجی؟
ـ به طور کلی. بنابراین تعادل بودجه باید به روش دیگری تأمین می‌شد و روشی که انتخاب شد استقراض از بانک مرکزی بود که تا سال ۶۷ نیز ادامه داشت. در مقطعی که دولت سیاست‌های مالی‌اش را از طریق کسر بودجه تنظیم می‌کرد، اثرات این امر در بخش پولی هم ظاهر شد و با مسائلی چون افزایش نقدینگی، نرخ تورم و غیره مواجه شدیم. لذا سیاست‌های مالی در چنین تغییری تعادل خودش را

حفظ کرده بود و پیش می‌رفت و از آنجایی که نیازهای دولت را از طریق استقراض داخلی تأمین می‌کردیم در نتیجه نقدینگی افزایش پیدا می‌کرد. چون پایه پولی افزایش پیدا می‌کرد. با افزایش نقدینگی نیز فشاری بر روی قیمت‌ها ایجاد می‌شد و در نتیجه قیمت‌ها هم به طور طبیعی بالا می‌رفتند. از سوی دیگر چون ارز را به قیمت هفت تومان تصویب کرده بودیم در نتیجه همین عدم تعادل‌ها شاهد دو گانگی در نرخ ارز شدیم چرا که از خارج وام نگرفته بودیم تا قیمت دلار را در یک سطح نگه داریم، بلکه از بانک مرکزی وام گرفته بودیم که این امر خود بالا رفتن قیمت‌ها را دامن زده بود. بنابراین در بازار ارز سیستم چندگانگی نرخ ارز حاکم شد و به تبع آن در سایر بازارها هم این پدیده رسوخ کرد. یعنی در بازار کالا هم یک کالایی داشتیم که با ارز هفت تومان تأمین شده بود و یک کالایی هم بود که با نرخ بازار آزاد تأمین می‌شد و یا این که برای پیکان تولیدی دو قیمت وجود داشت. یکی قیمتی که کارخانه بود و یکی قیمتی که در بازار وجود داشت. همین طور برای تراکتور و دیگر کالاها.

در اینجا بود که سر منشاء سیستم ارزی چند نرخی گذاشته شد و یک نوع انحراف در اقتصاد کشور به وجود آمد. این جریان ادامه پیدا می‌کند تا زمانی که بحث تک نرخی شدن ارز مطرح شد. اما متاسفانه با شکست مواجه می‌شود. بنابراین مبحث نرخ ارز چنین مسیری را در سیستم اقتصادی کشور طی کرده که در آن مقطع متاثر از سیاست‌های مالی بود.

● در آن زمان آقای بنی‌صدر مخالف بودند که کسری بودجه از این طریق تامین شود؟

ـ بله آقای بنی‌صدر مخالف بودند که کسری بودجه را از طریق استقراض از سیستم بانکی تأمین کنیم.

● پیشنهاد ایشان برای این کار چه بود؟

ـ راه ایشان این بود که صرفه جویی کنید آن هم از طریق کاهش هزینه‌ها. ولی نه تنها هزینه‌ها کاهش پیدا نمی‌کرد بلکه به علت جنگ هزینه‌های اضافی هم

ایجاد شده بود، بنابراین پیشنهاد صرفه جویی عملاً قابل اجرا نبود.

● مسئله‌ای که در اینجا مطرح است این است که شما از یک طرف همگام با دولت بودید برای تامین هزینه‌های جنگ و از طرف دیگر به عنوان رئیس کل بانک مرکزی لازم بود با این شیوه که به طور مستمر تا سال ۶۷ ادامه داشت و آن مسائل ارزی و پولی که خودتان گفتید برای اقتصاد کشور ایجاد کرد مخالفت می‌کردید. این نیز سیاسی کاری شما را تداعی می‌کند، شمااین را چطور توجیه می‌کنید؟ آیا می‌خواستید با شرایط سخت کشور همکاری کنید و آن جنبه استقلال بانک مرکزی را در نظر نمی‌گرفتید و یا این که تحت تاثیر خواسته‌های دولت مجبور به این کار می‌شدید؟

ـ این قضیه دو جنبه دارد و اگر دقت کنید ظرافتی را در آن می‌بینید. ما در قبل از انقلاب هم با کسر بودجه روبرو بودیم که نحوه تأمین آن وام خارجی بود. پس از انقلاب امکان وام خارجی دیگر وجود نداشت. بنابراین یا باید از هزینه‌ها می‌زدیم یا یک منبع دیگری پیدا می‌کردیم. در آن موقع به اندازه کافی به هزینه‌های جاری فشار آمده بود و افزایش پیدا کرده بود. هزینه‌های عمرانی هم به شدت افت داشت. بطوریکه میزان کارهای عمرانی بسیار کاهش یافت.

پس از این به بعد برای دولت امکان اقدام دیگری نبود. بنابراین می‌رسیم به این که چه راه حل دیگری وجود داشت. آیا مثلاً می‌توانستیم درآمد دیگری برای دولت پیدا کنیم که البته در آن شرایط امکان‌پذیر نبود. بنابراین از دید عملی به عنوان مسئول اداره امور کشور با چنین پدیده‌ای روبرو بودیم. از آن طرف هم بحث استقلال بانک مرکزی مطرح بود. بله من می‌توانستم بگویم من حافظ حجم پول کشور هستم. بنابراین به من مربوط نیست هر کاری که می‌خواهید بکنید. در حالی که چنین چیزی به صورت مطلق عملی نبود. چون به هر حال هزینه‌های دفاعی و جنگی یک واقعیت غیر قابل انکار بود که سایه خودش را بر اقتصاد کشور انداخته بود. اما می‌شد به این صورت گفت که ما با کاهش درآمدهای نفت روبرو هستیم بنابراین می‌پذیریم که استقراض صورت گیرد اما حد و حدود آن را باید مشخص کنیم. به طوری که به اقتصاد کلان کشور لطمه نزند. موضع بانک مرکزی در آن زمان هم

همین بود که ما ناچاریم مسئله کسر بودجه و نحوه تأمین آن را بپذیریم. اما نباید اجازه داد از یک عددی بیشتر شود و آن را محدود کنیم. اگر با چنین دیدی نگاه شود شاید حفظ استقلال بانک مرکزی با این تصمیم در تعارض نباشد. چرا که صرفاً محدود کردن و بستن چارچوب‌ها مطرح بود و این که اگر از این روش استفاده می‌شود از یک حد مشخصی تجاوز نکند. من در این زمینه بحث واقع گرا بودن را مبنا قرار می‌دهم تا این که آیا یک دید سیاسی خاصی مطرح بوده باشد.

در واقع طبیعت کار به گونه‌ای بوده که بانک مرکزی را به این تصمیم رسانده بود تا به این شکل از آن دفاع کند.

● به عنوان رئیس بانک مرکزی حدی که برای تامین کسری بودجه از بانک مرکزی در نظر گرفته بودید چقدر بود؟ یعنی تا چه حد حاضر بودید اجازه انتشار اسکناس در بانک مرکزی را بدهید؟

ـ در بررسی‌های ما این امر بر اساس میانگین نرخ تورمی بود که پیش‌بینی می‌شد و تعیین می‌کرد که نقدینگی باید چقدر افزایش پیدا کند. بنابراین به این طریق مشخص می‌شد که پایه پولی چقدر می‌تواند افزایش پیدا کند. در واقع مطلوب ما این بود که کسری بودجه از سه درصد G.N.P هر سال بیشتر نشود ولی در اجرا بیشتر می‌شد.

● چقدر بیشتر می‌شد؟

ـ در حال حاضر ارقام در اختیار ندارم. ولی اگر به آمار سالهای شصت و شصت و یک مراجعه کنید می‌توانید ببینید که رقم واقعی آن چقدر بود.

● آیا این افزایش گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد یا این که معمول بود؟

ـ گاهی اتفاق می‌افتاد و معمولی نبود.

● اخذ استقراض توسط مجلس انجام می‌شد یا مجوز آن از مراجع دیگری هم گرفته می‌شد؟

- خیر. تمام آن‌ها از طریق مجلس بود که در قالب لوایح بودجه یا متمم مصوب می‌شد.

● زمانی که شما به عنوان رئیس کل بانک مرکزی انتخاب شدید وضعیت بانک مرکزی هم از جهت کارشناسانی که آنجا بودند و هم از جهت وضعیت ارزی کشور چگونه بود؟

- من تقریباً در اواخر خرداد سال ۶۰ وارد بانک مرکزی شدم. ورود من مواجه بود با سی‌ام خرداد که جریانات منافقین در آن روز پیش آمد و پس از آن هم فرار بنی‌صدر بود و به دنبال آن فرار علیرضا نوبری رییس کل بانک مرکزی. در واقع من وارد اتاقی شدم که کسی در آنجا نبود تا به من خوش آمد بگوید و وضعیت را برای من تشریح کند. دفتر کار در خیابان فردوسی بود. من وارد اتاق شدم. پشت میز رفتم کشو را که باز کردم چند فشنگ در آن دیدم. همچنین در سقف هم جای یک گلوله دیده می‌شد که علت آن مشخص نبود. چون در آن زمان عملیات مسلحانه منافقین نیز شروع شده بود. به هر حال در آن زمان رییس بانک مرکزی سابق نبود که کار را به من تحویل دهد. تنها یک معاون ارزی بود و از آنجایی که او هم از دوستان نزدیک آقای نوبری بود یا گرفتار شده بود یا این که فرار کرده بود در نتیجه من خودم باید از مدیران و سایر معاونین مطالب را تحویل می‌گرفتم و تنظیم می‌کردم. خوشبختانه جامعه کارکنان بانک مرکزی بسیار همراهی نشان دادند و من این را به عنوان یک شهادت می‌گویم کارکنان بانک مرکزی از یک دیسیپلین و نظم خاصی برخوردار بودند و در نتیجه همکاری آنها در مسلط شدن من بر اوضاع بسیار موثر بود. در آن زمان با دو پدیده روبرو بودیم که بسیارها را تهدید می‌کرد. یکی این که درآمدهای نفتی به شدت کاهش پیدا کرده بود. چرا که ما نمی‌توانستیم بیش از یک و نیم میلیون بشکه صادر کنیم و مشکل دیگر هم مسئله ذخایر ارزی کشور بود که در چارچوب بحث تسخیر سفارت آمریکا بلوکه شده بود. در واقع من به مکانی رفتم که از همان ابتدا شرایط آن بحرانی بود. مدتها هم طول کشید تا بیانیه الجزایر نهایی شد و توانست شکل نهایی به خود بگیرد. ولی باز فشارهای ناشی از آن بر ما سنگینی می‌کرد. به ویژه که جنگ هم شروع شده بود. روی هم رفته فشار زیادی بر بانک

مرکزی بود.

● وضعیت خزانه کشور چگونه بود؟

ـ خزانه هم با کسری روبرو بود. بحث استقراض از همان موقع مطرح شده بود البته از سال‌های قبل از آن هم مطرح بود. به هر حال کسری خزانه به عنوان یک امر مستمر وجود داشت.

● وضعیت دارایی‌های ایران در داخل و خارج از کشور چگونه بود؟

ـ سپرده‌های ما در بانک‌های امریکایی بلوکه شده بود. از مسائل دیگری که در آن زمان با آن مواجه بودیم کاهش شدید درآمدهای ارزی، افزایش تعهدات کشور و تنظیم این دو با هم بود که وقت و انرژی زیادی از ما گرفت.

● با توجه به وجود فشارهای شدید اقتصادی که به آن اشاره کردید، آیا این می‌توانست عاملی برای تسریع در حل بحران‌ها گروگانها در الجزایر شود و آیا شما به عنوان یک مسئول اقتصادی در این باره نظر و دیدگاهی داشتید یا خیر؟

ـ در این مورد به خصوص بیشتر انگیزه‌های سیاسی و تعجیل برای حل آن به دلیل تحولاتی که در جامعه آمریکا در حال رخ دادن بود،وجود داشت با توجه به این که دوران ریاست جمهوری کارتر رو به پایان بود و رییس جمهور جدیدی بر روی کار می‌آمد. دبیرخانه شورای امنیت کشور عجله داشت که این قضیه هرچه زودتر خاتمه پیدا کند. چون مشخص نبود رییس جمهور جدید با توجه به این که از طرف مردم انتخاب شده بود چه عکس العملی در این زمینه از خود نشان دهد. همچنین امکان استفاده سیاسی از گروگانهای آمریکایی هم به سرانجام خودش رسیده بود و نگهداشتن آنها دیگر مفید به فایده نبود.

● بله. اما منظور من این است که کم‌کم تاثیرات منفی این قضیه بر اقتصاد ایران به‌وسیله همان بلوکه شدن دارایی‌های ایران و محدود شدن روابط اقتصادی با خیلی از کشورهای جهان خود را نشان می‌داد و همانند رژیم قبل امکان بهره

بردن از سرمایه‌ها و وام‌های خارجی را نداشتید. آیا این امر به تصمیمی که یکی دو سال قبل گرفته شده بود و سفارت آمریکا توسط دانشجویان تسخیر شده بود ارتباطی نداشت و حالا به دنبال این بودند تا هر چه زودتر آن را حل کنند؟

ـ به هر حال فشارهای مالی خود را نشان داده بود و به عنوان یک کاتالیزور برای این که آن تصمیم سیاسی زودتر اتخاذ شود، عمل می‌کرد.

● با اساسنامه و نحوه کار بانک مرکزی از نظر ساختاری مشکلی نداشتید؟

ـ خیر. هنوز هم فکر می‌کنم قانون پولی سال ۱۳۵۱ جزء یکی از قانون‌های مادر است و بحثی هم در این زمینه نداشتیم که در قانون پولی و بانکی تغییری ایجاد کنیم.

● در آن زمان مواجه با راه اندازی انجمن اسلامی در تمام وزارتخانه‌ها مانند سازمان برنامه بودیم. در یکی از مراجعی که انجمن اسلامی بسیار قوی عمل می‌کرد بانک مرکزی بود. این انجمن بعدها در سرنوشت روسای بانک مرکزی و تغییر آنها نقش اساسی بازی کرد. شما چه مشکلاتی با آنها داشتید؟

ـ زمان شهید رجایی این انجمن همراهی بسیاری با ما می‌کرد. نیروهای آن هم در جاهای مختلف مشغول به کار بودند. ولی بعد از حوادث هشت شهریور سال ۶۰ و تغییر فضای سیاسی کشور که کابینه‌های جدید شکل گرفت، کم‌کم اصطکاک‌هایی بوجود آمد که بیشتر ناشی از این بود که انجمن اسلامی قصد دخالت در اموری را داشت که جزء وظایف آنها نبود.

● این اصطکاک‌ها بر روی چه مسائلی بود؟

ـ بیشتر در زمینه انتصاب افراد بود. بیشتر انجمن‌ها انتظار داشتند در زمینه انتصاب مدیران و مسئولان مورد مشورت قرار گیرند و توصیه‌های آنها مبنای کار باشد که این با اصول مدیریت در تضاد بود و قابل قبول هم نبود.

● رابطه و عملکرد شما درباره آنها چگونه بود؟

ـ مفصل توضیح می‌دهم. در آن مقطع عملکرد انجمن‌های اسلامی به حرکت‌های انجمن ها که در زمان شهید رجایی در وزارتخانه‌های مختلف شکل گرفته بودند، بر می‌گشت. منشاء حرکت این انجمن‌ها نیز بیشتر در ارتباط با آن فضای دو گانه‌ای بود که بین بنی‌صدر و شهید رجایی ایجاد شده بود انجمن‌ها نوعاً از شهید رجایی حمایت می‌کردند. این فضا ادامه داشت تا زمانی که آن قائله‌ها خوابید. اما پس از آن برای انجمن‌های اسلامی یک توقعی ایجاد شد که مدیران یا باید از بین افراد انجمن‌ها باشند و یا اگر از خارج از انجمن هستند، باید آنها را طرف مشورت قرار دهیم. ما هم با این مخالف بودیم که مدیران فقط باید بچه‌های انجمن اسلامی باشند. در حالی که اداره سازمان با افراد و نیروهای مختلفی روبرو است و نمی‌توان همه چیز را در اختیار یک گروه گذاشت. منشاء اختلاف این بود که در نهایت نیز منجر به برخی اصطکاک‌ها و اختلافات گسترده دیگر شد.

● سرمنشاء اختلافات تنها در همین مورد بود؟

ـ بله. بیشتر در زمینه انتصاب‌ها بود. در واقع در محتوای کاری چیزی وجود نداشت که موجب اختلاف شود.

● گویا بحثی را هم در مورد خود شما مطرح می‌کردند که منجر به روی کار آمدن آقای ایروانی شد و آن این بود که چون شما تحصیلکرده غرب هستید چندان با شرایط نوین انقلاب همراه نیستید. در این مورد بیشتر توضیح دهید.

ـ آنها بولتنی داشتند که به مراکز مختلف و مراجع ارائه می‌کردند. در تحلیل‌هایشان هم بیشتر بحث انتصاب‌ها مطرح بود. یعنی به نتیجه کار اهمیت نمی‌دادند که مثلاً چون نوربخش چنین کاری را انجام می‌دهد، ما می‌گوییم نباشد. آنها به چنین مسئله‌ای نمی‌پرداختند. بلکه بیشتر در مسیر این بودند که در این تشکل تعدادشان باید به این میزان باشد یا مثلا در این مکان مدیران باید با ما باشند و فلان مدیر قسمت و یا بخش باید از نیروهای انجمن باشد. چنین تقسیم بندی‌هایی را مطرح می‌کردند که متناسب با ساختار مدیریتی بانک نبود.

● این انجمن‌ها از نظر سیاسی به کجا وابسته بودند با توجه به این که قدرت نفوذ و تصمیم‌گیریشان هم بالا بود؟

ـ این انجمن‌ها زیر نظر ستاد امر به معروف و نهی از منکر کار می‌کردند که آنها را سازماندهی می‌کردند ولیکن تاکید آنها بیشتر بر این بود که افراد سالم و بدون دخالت در مدیریت، این تشکل‌ها را تشکیل دهند. اما در عمل ملاحظه کردیم که از این حرکت سوء استفاده شد.

● رؤسای انجمن اسلامی در بانک مرکزی چه کسانی بودند؟

ـ یک هیأت اجرایی چند نفره داشتند که در حال حاضر اسم همه آنها در خاطرم نیست.

● در آن زمان چه بحث‌هایی در جلسات هیات دولت مطرح می‌شد. شما طبیعتاً به عنوان رئیس کل بانک مرکزی در آن جلسات حضور پیدا می‌کردید. بحث‌های سیاسی و اقتصادی که مطرح می‌شد مهمترین موضوعاتی که مدنظر قرار می‌گرفت چه بود؟

ـ در ابتدا مهمترین بحثی که مطرح می‌شد بازنگری در مقررات بود به خصوص قانون محاسبات، چون اولاً، اکثر وزراء و کارشناسان در رده‌های مختلف، جدید بودند و به زیر و بم قانون آشنایی نداشتند. ضمن این که به طور کلی این روحیه هم وجود داشت تا آنجا که ممکن است کار را تصویب کنیم و پیش ببریم. یعنی به همه اعتماد داشته باشیم تا کار روان‌تر شود. لذا در جلسات هیأت دولت یکی از مباحث اقتصادی که بسیار به آن پرداخته شد بازنگری در مقررات دیوان محاسبات بود. برای این منظور هم یک لایحه تنظیم شد و به مجلس رفت. یک بحث هم در مورد ستاد بسیج اقتصادی بود. چون ستاد بسیج اقتصادی تشکیل شده بود تا عدم تعادل‌های بازار کالا را در مورد شکر، گندم و... تنظیم کند. بنابراین بخشی از بحث دولت به مبحث تصمیمات ستاد اقتصادی اختصاص داشت.

● آیا ستاد اقتصادی که در نخست وزیری بود در حیطه بانک مرکزی هم

دخالتی می‌کرد؟

ـ خیر. فقط در بحث توزیع کوپن‌ها از سیستم بانکی هم استفاده می‌کردند.

● با دکتر روغنی زنجانی که صحبت می‌کردم ایشان فرمودند ستاد اقتصادی که در نخست وزیری تشکیل شده بود کارهای بسیاری به موازات فعالیت سازمان برنامه انجام می‌داد و به همین دلیل باعث تضعیف سازمان برنامه شده بود. بسیاری از اقدامات و اختیارات این سازمان را گرفته و به آنجا منتقل کرده بودند. حتی بسیاری از وزارتخانه‌ها توان اجرایی‌شان را برای تسهیل کارها به آنجا منتقل کردند. پرسش من این است که آیا چنین شرایطی نیز برای بانک مرکزی بوجود آمده بود؟

ـ خیر

● یعنی شما هیچکدام از کارهای خود را برای تسهیل در انجام امور به آن ستاد منتقل نکرده بودید؟

ـ خیر. چون کار ما کار تجاری نبود که متاثر از آنها باشد.

● آن ستاد اقتصادی تصمیم‌گیری‌های کلانی هم انجام می‌داد. آیا هیچ نهادی را موازی با کار شما به وجود نیاورد؟

ـ خیر.

● شما مشکلاتی با دکتر نمازی داشتید. در ابتدا که شما را معرفی کردند موافقت و همراهی با هم داشتید، اما کم‌کم و در یکی دو سال بعد مسئله اختلاف دیدگاه شما با ایشان را مطرح کردند. می‌خواهم بدانم روابطتان با ایشان چگونه بود؟

ـ در ابتدا روابط من و دکتر نمازی بسیار حسنه بود و اختلاف دیدگاهی نیز وجود نداشت. علت آن را هم می‌توان فضای حاکم بر آن زمان دانست. چرا که شرایط جنگ اجازه این مانور را نمی‌داد که تئوری‌های مختلف بیان شود و چالش بین آنها درک شود. کما این که بیشتر تصمیمات نیز در کمیسیون ستاد بسیج اقتصادی گرفته

می‌شد که در آنجا هم خود ما یا نمایندگان ما و همین طور وزارت دارایی حضور داشتند و اختلافی در این زمینه‌ها نبود.

● یعنی از سال ۶۰ تا ۶۴ هیچ مشکلی از نظر دیدگاه اقتصادی و نوع کار با هم نداشتید؟

ـ خیر.

● چه شرایطی باعث رفتن آقای نمازی شد؟

ـ ایشان رأی اعتماد مجدد نیاوردند.

● چه مسئله‌ای بین شما و آقای ایروانی وجود داشت. چرا وقتی آقای ایروانی به عنوان وزیر اقتصادی و دارایی سر کار آمدند یکی از مهمترین اقداماتشان این بود که شما را به عنوان رئیس کل بانک مرکزی تغییر دهند. اختلاف شما با ایشان از کجا ناشی می‌شد؟

ـ در کابینه جدیدی که بعد از چهار سال توسط آقای موسوی معرفی شد چند نفر رأی نیاوردند. از جمله آقای نمازی، آقای مصطفی هاشمی که آن زمان وزیر صنایع بودند و آقای نجفی که وزیر آموزش و پرورش بودند. در نتیجه نیاز به معرفی یک وزیر جدید پیش آمد که بحث معرفی من مطرح شد. در آن زمان هم شرایط بانک مرکزی بسیار حساس بود. در اوج جنگ قرار داشتیم، مسئله ذخایر ارزی و حفظ صیانت کشور مطرح بود. بنابراین باید کسی در این قسمت امور را فرماندهی می‌کرد که آن شرایط را خوب درک کند. بنابراین دولت و آقای موسوی به نفع خودشان نمی‌دیدند که من را از بانک مرکزی تغییر دهند. بنابراین بنده در بانک مرکزی ماندم. حتی پیشنهاد وزارت اقتصاد و دارایی نیز به من داده شد که نپذیرفتم. چرا که ترجیح می‌دادم اگر کار اجرایی انجام می‌دهم در همین قسمت باشم. بعد از من بود که آقای ایروانی معرفی شدند و رأی هم آوردند. آقای ایروانی کارمند بانک ملت و جزء انجمن اسلامی بانک ملت و شورای هماهنگی انجمن‌های اسلامی بانک‌ها بودند. بین بنده به عنوان رییس کل بانک مرکزی و انجمن اسلامی هم

اختلاف دیدگاهی وجود داشت. بنابراین وقتی ایشان به وزارت اقتصاد و دارایی آمد اصلاً چنین بحثی نبود که قصد دارند رییس بانک مرکزی را تغییر دهند. کما اینکه در ابتدا هم چنین کاری را نکردند. لیکن تشکلی به نام شورای هماهنگی انجمن اسلامی وجود داشت که نمی‌خواست من رییس کل بانک مرکزی باشم. اما در هر حال من رییس بانک بودم و جناب مهندس موسوی نخست‌وزیر نیز از این امر دفاع می‌کردند. بنابراین نطفه این مباحث در آنجا بسته شد. در سال ۶۴ من به خاطر بیماری قلبم نیاز به عمل جراحی پیدا کردم و حدود یک ماه از جریانات اجرایی دور بودم؛ اعضاء انجمن اسلامی بانک و همچنین وزارت اقتصاد و دارایی در این یک ماه سعی کردند مواضع مختلفی بگیرند. از جمله در رابطه با بانک ملی؛ چرا که دوره ریاست آقای عزیزی تمام شده بود و آن‌ها قصد داشتند یکی از اعضاء خودشان را جایگزین ایشان کنند. دوره بنده هم که تمام شد، بحث انتخاب رییس کل جدید را پیش کشیدند. در آن زمان هم مجمع عمومی بانک‌ها باید این مسئله را تأیید می‌کرد که مخالف بودند.

● مجمع عمومی بانک‌ها رأی دادند که شما همچنان رئیس کل بانک مرکزی باقی بمانید؟

ـ بله. آنها مخالف رفتن بنده بودند. آقای ایروانی هم که اوضاع را این طور دید تهدید کرد که با این شرایط ایشان نمی‌مانند و یک روز کیف و وسایلشان را برداشتند و رفتند.

● جلسه هیات دولت را ترک کردند؟

ـ خیر. به طور کلی وزارت دارایی را ترک کردند و به هیچ کس هم اطلاع نداده بودند که در کجا هستند. فقط گفته بودند تا زمانی که تکلیف بانک مرکزی مشخص نشود بر نمی‌گردند. ایشان حتی به تلفن‌ها هم پاسخ نمی‌دادند. از آنجایی هم که این مسئله چندین بار در مجمع عمومی بانک‌ها مطرح شده بود و آنها نپذیرفته بودند، آقای مهندس موسوی برای این که مسئله حل شود آن را به امام (ره) ارجاع کردند. ایشان هم موضوع را به سران سه قوه ارجاع داد تا راه حلی برای آن پیدا کنند. در

جلسه سران سه قوه آنها رفتن آقای ایروانی و معرفی فرد جدیدی را با توجه به آن فضای تنگی که در رابطه با مسائل جنگ و مشکلاتی را که برای دولت ایجاد کرده بود صلاح ندانستند و به ماندن آقای ایروانی رأی دادند. این هم بدین معنا بود که ایشان می‌تواند هر کسی را به عنوان رییس کل بانک مرکزی انتخاب کند. لذا رییس جدید بانک مرکزی معرفی شد؛ آقای مجید قاسمی که در همان یکماهی که من در خارج کشور بودم و جانشین آقای عزیزی در بانک ملی شده بود، برای ریاست کل بانک مرکزی انتخاب شد.

● بنابراین اختلاف شما با آقای ایروانی به اختلاف دیدگاه‌ها مربوط نمی‌شد و فقط به اختلافی که با انجمن اسلامی داشتید بر می‌گشت؟

ـ بله. همین طور است.

● گفته می‌شود که آقای ایروانی نسبت به شما دیدگاه چپ گرایانه‌تری به اقتصاد داشتند آیا همین طور بود؟

ـ بله. البته ایشان نسبت به بنده نگاه چپ‌تری به اقتصاد داشتند. اما در مباحث اجرایی هیچ گاه موضوعی پیش نیامد که چون ایشان دیدگاه چپ داشتند و بنده دیدگاه دیگری اختلافی بروز کند، در واقع بیشتر همان بحث دیدگاه انجمن اسلامی و بنده مطرح بود.

● در آن سال‌ها موضع‌گیری‌های سیاسی ـ اقتصادی و مرزبندی‌ها تا حد زیادی مشخص شده بود. به طوری که بعدها نیروهای چپ و راست از دل آن بیرون آمدند. در واقع دیگر دوران ابتدای انقلاب که مرزبندی‌ها مشخص نبود، گذشته بود. شما و آقای ایروانی در این تقسیم بندی‌های سیاسی چه وضعیتی داشتید و به کدام جناح‌ها و گروهها گرایش پیدا کرده بودید؟

ـ تا زمانی که بنی‌صدر در ایران بود و گروه‌های دیگر در تضاد با ایشان بودند دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی این گروه‌ها مانند مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی و روحانیت مبارز هنوز مشخص نبود.

● البته روحانیت مبارز از بنی‌صدر حمایت می‌کردند.

ـ در آن زمان بله. منظور من این است که این مسئله سبب شده بود تا سایر موضوعاتی که می‌توانست مبنای اختلاف باشد خود را نشان ندهد. زمانی که موضوع بنی‌صدر حل شد اختلاف نظرها خود را نشان داد. این اصطلاح چپ و راست را هم که از آن استفاده می‌کنیم در واقع به همان معنای مورد استفاده در خارج نیست. گاهی اوقات ما یک موضع‌گیری را می‌بینم که خیلی راست است اما از ناحیه جناح چپ است. بنابراین تعریف دقیق چپ و راست مهم است. در آن زمان یک دیدگاه افراطی وجود داشت مبنی بر این که دولت هیچ کاره است بنابراین اعمال هر گونه سیاستی از طرف دولت باید متوقف شود که بعد از این بحث چنین نتیجه‌گیری می‌شد که احکام ثانویه‌ای که دولت بنابر اضطرار در آنها دخالت می‌کرد هم خلاف شرع و اسلام است که مرحوم حسینی، آقای نصرالدین نوری که به حاج سید منیر معروف بود، جزء پایه گذاران این فکر در حوزه علمیه بودند. این جریان نمایندگان خود را در هیأت دولت داشت. حبیب‌الله عسگر اولادی به عنوان وزیر بازرگانی و احمد توکلی به عنوان وزیرکار.

ما در شورای اقتصاد مباحثی در مورد سیاستگذاری دولت داشتیم. حتی در مورد برنامه اول بعد از انقلاب که آقای دکتر بانکی تدوین کرد و به شورای اقتصاد آورد، بحث شدیدی شکل گرفت که اصلاً دولت چه کاره است که برنامه‌ریزی می‌کند. دولت با چه حقی می‌خواهد برنامه‌ریزی کند. این حق دولت نیست. بنابراین برنامه‌ریزی و سیاستگذاری توسط دولت را حذف کردند. مثلا در لایحه حذف ربا مبحثی داشتیم تحت عنوان سیاست‌های پولی و ابزارهایی که بانک مرکزی برای اعمال سیاست‌های پولی در اختیار دارد. آنها از این مسئله ایراد می‌گرفتند که بر چه اساسی دولت و به نیابت از دولت، بانک مرکزی باید در این امر سیاستگذاری کند. آنها بر این باور بودند که هر کس دندان دهد، نان هم دهد. پس نیازی به برنامه‌ریزی و دخالت در کار خدا نیست.

بنابراین، این دیدگاه افراطی وجود داشت که دولت را منفعل، بدون ابزار و عدم حق مداخله معرفی می‌کرد. دیدگاه دیگری که وجود داشت این بود که دولت باید

سیاستگذاری‌دخالت کند. بخصوص در شرایط اضطراری که بحث جنگ هم مطرح بود. بنده، آقای بهزاد نبوی و یکسری از دوستان از این دیدگاه حمایت می‌کردیم و حق دخالت دولت را به رسمیت می‌شناختیم. غیر از اختلاف بین ما و گروهی که قائل به دخالت دولت نبود، تضادی هم بین دیدگاه‌های خود ما وجود داشت که دخالت دولت را تا چه حد قائل هستیم. بنابراین در این مقطع دو دیدگاه وجود داشت یکی دیدگاه چپ و یا هر نام دیگری که به آن بدهیم، به این معنا که برای دولت حقی قائل هستیم که در اقتصاد حرفی برای گفتن داشته باشد و دیدگاه دیگر که می‌گوید برای دولت حقی قائل نیستیم که بخواهد در اقتصاد انشاء رأی کند. این مبحثی بود که در آنجا مطرح بود و می‌توان گفت که آقای ایروانی هم در این گروه چپ‌ها قرار می‌گرفت. همین طور آقای بهزاد نبوی، مصطفی هاشمی و روغنی زنجانی، بعد که دیدگاه عدم مداخله رد شد بین خود ما هم این مسئله مطرح شد که دخالت دولت باید تا چه حد باشد که در اینجا هم بین تعدادی از دوستان دیدگاه‌های مختلفی مطرح شد. در این رابطه، این مسئله را که اگر شرایط اضطراری باشد دولت حق دخالت دارد را بنده هم قبول دارم. اما اگر شرایط عادی باشد دولت فقط در حد بیان استانداردها و نظارت بر اجرای آن حق دخالت دارد. که در اینجا بنده با آقای ایروانی دو دیدگاه متفاوت داشتیم و ایشان حق بیشتری برای دولت قائل بودند. البته منظورم این نیست که من بگویم دولت حقی ندارد، بلکه ایشان بر این باور بودند که دولت در برخی کارها دخالت کند و خودش امور را در دست گیرد. ولی بنده چنین اعتقادی نداشتم. بخصوص اگر شرایط اضطراری نباشد. چرا که هر جا دولت دخالت کرده و شرایط را در دست گرفته، نتیجه آن هزینه برای کشور بوده است.

● نظر آقای میرحسین موسوی به کدام یک از این دیدگاه‌ها نزدیکتر بود؟

- خیلی دشوار است که الآن در مورد آن مقطع بگویم. چون باید دنبال آن سال‌هایی باشم که ببینم ایشان در هر مسئله چه موضع‌گیری داشتند. اما الآن از دیدگاه آقای مهندس موسوی اینطور می‌فهمم که بیشتر به طیف موافق دخالت دولت نزدیک بودند.

نوربخش ـ جلسه سوم

● شما در سال ۶۷ کاندیدای مجلس شدید و به مجلس سوم راه پیدا کردید. چطور بعد از دو سال جدایی از دولت و فعالیت‌های اجرایی چنین تصمیمی گرفتید و چه گروه‌هایی در این امر از شما حمایت کردند؟

ـ در سال ۶۵ که مأموریت بنده در بانک مرکزی خاتمه پیدا کرد،به عنوان عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی مشغول به کار شدم و تصمیم هم بر این بود که از این به بعد تنها به کارهای آکادمیک بپردازم تا زمانی که انتخابات دوره سوم مجلس پیش آمد. در آن زمان گروه‌های سیاسی فعال روحانیون مبارز و روحانیت مبارز بودند که هر دو این گروه‌ها به بنده پیشنهاد دادند تا در فهرست آنها قرار گیرم. من در ابتدا از ورود به مجلس استنکاف داشتم چرا که فکر می‌کردم با روحیه من سازگار نیست. اما اصرار دوستان و خواست مشترک همه گروه‌ها مرا قانع کرد که شاید بتوانم در مجلس، به خصوص در کمیته برنامه و بودجه مفید واقع شوم. از آنجایی که این کار را تضاد با کار آکادمیک هم نمی‌دیدم و فکر می‌کردم می‌توانم همزمان به هر دو کار بپردازم، قبول کردم و نام بنده به عنوان نماینده تهران جزء کاندیداها قرار گرفت و در انتخابات آنزمان که دو مرحله‌ای بود من جزء پنج نفر اول بودم که رأی آوردم و وارد مجلس سوم شدم.

● با توجه به اختلافاتی که در آن زمان بین شما و بخشی از دولت در زمینه دیدگاه‌های اقتصادی و گرایشات سیاسی وجود داشت، آیا به این دلیل تصمیم به بازگشت مجدد گرفتید که فکر می‌کردید وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه در آستانه تحول قرار دارد و یا فقط به دلیل اصرار گروه‌های سیاسی بود که کاندید شدید؟

ـ در آن زمان گرایشات اقتصادی تحت‌الشعاع گرایشات سیاسی قرار داشت و گرایشات سیاسی پررنگ‌تر بودند. با توجه به این که مجلس قادر به تاثیرگذاری بر تصمیمات اقتصادی بود، این موضوع بیش از هر مسئله دیگری مرا تشویق به حضور در مجلس می‌کرد. در واقع تصور من بر این بود که با عضویت در کمیته برنامه و بودجه بتوانم در بودجه‌های سالانه یا برنامه‌های آتی تاثیرگذار باشم. چرا که تا آن

زمان هنوز برنامه‌ای تدوین نشده بود و بعد از شکل‌گیری مجلس سوم بود که فکر تدوین برنامه هم شکل گرفت. این امر هم نیاز به حمایت و آگاهی قوی مجلس برای همراهی دولت در تدوین برنامه داشت و در واقع این عوامل انگیزه‌های قوی برای حضور من در مجلس بودند و این که بتوانم تفکر حاکمیت برنامه و حرکت بر اساس برنامه و موضوعات جدید اقتصادی را از طریق مجلس پیگیری کنم.

● آیا به صورت گروهی به چنین نتیجه‌ای رسیدید یا شخص شما به این نتیجه رسیدید که با راه‌یابی به مجلس می‌توانید سر منشاء این تحولات باشید؟

ـ اگر توجه کنید قبل از این مرحله و در مجلس دوم ما به عنوان گروهی از دولت اطلاعیه‌ای در انتخابات مجلس دادیم و اظهار نظر کردیم. در واقع گروهی بودیم متشکل از دوستانی که در این موضوعات با هم مشورت می‌کردیم و به این نتیجه رسیدیم که حضور بنده در مجلس می‌تواند مفید واقع شود.

● این گروه از چه کسانی تشکیل شده بود؟

ـ تقریباً تمام کسانی که امروز در جمع کارگزاران حضور دارند.

● یعنی این افراد شامل تمام مجموعه فعلی کارگزاران می‌شدند؟

ـ بله. البته آن زمان آقای بهزاد نبوی و آقای سلامتی هم جزء این مجموعه بودند و ما جلسات متعددی در درون دولت مهندس موسوی داشتیم.

● برداشت من از صحبت‌های شما این است که در جلساتی که برگزار می‌شد این احتمال مطرح شد که به زودی برنامه‌ای به مجلس می‌آید که ممکن است بر گرایش اقتصادی دولت تاثیرگذار باشد.

ـ ببینید ما یک حزب نبودیم که بگوییم برنامه‌ریزی کرده بودیم که چه کسی در کجا قرار بگیرد. در آن زمان فعالیت‌های سیاسی تنها به این صورت بود که جلساتی بین دوستانی که احساس می‌شد همفکری بیشتری با یکدیگر دارند تشکیل می‌شد و آنها با یکدیگر مشورت می‌کردند. این مشورت‌ها هم جنبه اجبار نداشت. یعنی

دستور حزبی نبود. اما یک نظر مشورتی بود که نوعاً به آن توجه می‌شد. چرا که در این نظرات حب و بغض خاصی وجود نداشت و از روی نیت خاصی هم بیان نمی‌شد. بلکه بر اساس صلاح و مصلحت بود. در آنجا بود که اصرار برای حضور در مجلس مطرح شد. کما این که علاوه بر بنده آقای الویری هم بودند که ایشان هم به مجلس آمدند و رییس کمیسیون برنامه و بودجه شدند. روی هم رفته در آن موقع این تصور وجود داشت که حضور یک جمع آشنا به مفاهیم برنامه و مفاهیم جدید اقتصادی در مجلس می‌تواند موثر باشد.

● در آن مقطع دو ساله‌ای که شما از دولت جدا شده بودید چه گرایشات اقتصادی وجود داشت؟

ـ آن مقطع به سال ۶۵ برمی‌گردد. سال ۶۵ نیز اوج جنگ با عراق بود و زیربناهای اقتصادی کشور به شدت آسیب دیده بودند. منابع اقتصادی کشور نظیر ذخایر ارزی هم به شدت کاهش یافته بود. درآمدهای جاری کشور به دلیل وجود موشک‌های "اگزوسه" عراق در معرض تهدید و قطع شدن قرار داشت. بنابراین در آن شرایط دیدگاه‌های اقتصادی مبنی بر این که کشور با سیستم اقتصاد باز یا سیستم اقتصاد حکومتی اداره شود، وجود نداشت، بلکه حفظ و بقای اقتصاد کشور به عنوان یک اصل مطرح بود. به همین دلیل در آن مقطع اختلاف دیدگاه‌های اقتصادی کمتر به چشم می‌خورد. ما هم در آن مقطع تنها به این مسئله می‌اندیشیدیم که از چه طریقی می‌توان با حداقل منابع نیازهای کشور را تأمین کرد.

● آیا تا سال ۶۷ نیز این حالت وجود داشت و تغییری ایجاد نشده بود؟

ـ خیر. همچنان این حالت وجود داشت. به طور مثال در کمیسیون برنامه و بودجه بحث تخصیص ارز مطرح می‌شد که چگونه منابع محدود را به نیازهای مختلف تقسیم کنیم. در واقع تا بعد از قطعنامه ۵۹۸ و مسئله آتش‌بس و دوره بازسازی که یکباره مباحث اقتصادی شکوفا شد و وضعیت جدیدی به وجود آمد،این روند ادامه داشت.

● زمانی که شما وارد کمیسیون برنامه و بودجه شدید با چه مسائلی مهمی مواجه بودید، آیا تنها بحث حفظ وضع موجود اقتصاد کشور مطرح بود؟

- خیر. چون در آن زمان جنگ به اوج خود رسیده بود. این بحث مطرح بود که ما چه حمایت و کمک اقتصادی برای اداره امور کشور و تأمین نیازهای آن می‌توانیم داشته باشیم. ورود بنده به کمیسیون برنامه و بودجه نیز بیشتر به این دلیل بود که با توجه به تجربه و شناختی که در تخصیص منابع داشتم، بتوانم اقدامات مفیدی برای استفاده حداکثر از این منابع انجام دهم.

● چه اقداماتی می‌توانستید در این زمینه صورت دهید؟

- حقیقت امر این بود که فضای زیادی برای مانور وجود نداشت. کسر بودجه تقریباً به رقمی معادل کل درآمدها رسیده بود. صحنه بسیار سختی بود. در همان مقطع نیز گزارش سازمان برنامه و وزارت دارایی مبنی بر این که از جهت اقتصادی تداوم کار دشوار خواهد بود، خدمت امام و سایر بزرگان رسید که منجر به اخذ تصمیماتی شد. در واقع امکان مانور زیادی وجود نداشت و تلاش ما هم بر این بود که بتوانیم راه حلی برای کسری بودجه پیدا کنیم.

● آیا اقدامی هم صورت گرفت؟

- خیر. چرا که امکان آن وجود نداشت و دست ما کاملاً بسته بود.

● شما به عنوان عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس از نظر گرایش و دیدگاه اقتصادی و کارشناسانه مغایرتی در این امر نمی‌دیدید که کسر بودجه مرتبا از طریق انتشار اسکناس جبران شود؟

- بله. این مسئله باعث نگرانی بود. البته کسری هم به این صورت بود که در زمان تصویب بودجه براساس پیش‌بینی درآمد نفت و به صورت متعادل تنظیم می‌شد. اما در شش ماهه دوم سال دولت اعلام می‌کرد که به علت افت قیمت نفت یا عدم امکان صدور، درآمد نفت حاصل نشده و میزانی از درآمدها تحقق پیدا نکرده است. به همین دلیل این کمبود را از طریق استقراض از بانک مرکزی جبران می‌کرد.

در این مورد هم بحث‌های زیادی صورت می‌گرفت. برای بخشی از هزینه‌ها دولت از طریق اخذ مجوزهای خاص اقدام می‌کرد و بخشی هم که به مجلس می‌آمد اجبارهایی بود که مجلس جز این که علی‌رغم باورهای اقتصای‌اش اقدام به تصویب و اجرای آنها کند، راه دیگری نداشت.

● دولت مجوزهای خاص را از چه مراجعی دریافت می‌کرد؟

ـ بخشی از مجوزهای خاص را که در ارتباط با هزینه‌های پیش‌بینی نشده جنگ بود از امام می‌گرفتند.

● آیا شما از محتوای گزارشی که از طرف سازمان برنامه و وزارت اقتصاد و دارایی تقدیم بنیانگذار جمهوری اسلامی شده بود، اطلاع دارید؟

ـ خیر. من به طور دقیق در جریان آن قرار نداشتم.

● مگر شما رئیس کمیسیون برنامه و بودجه نبودید؟

ـ خیر. بنده عضو کمیسیون برنامه و بودجه بودم. در آن زمان سازمان برنامه، گزارشی تهیه کرده بود و در آن پیش‌بینی شده بود که با توجه به تجربه چند سال گذشته اگر این روند ادامه پیدا کند ما با چه وضعیتی مواجه خواهیم شد. به طور مثال در بخش‌های پولی و مالی مانند کسر بودجه، تولید ناخالص داخلی، رشد نقدینگی و نرخ تورم پیش‌بینی‌هایی انجام شده بود. همین طور در بخش واقعی اقتصاد و این که به چقدر انرژی و به چه میزان پالایشگاه نیاز داریم و نیاز به برق چقدر خواهد بود و کمبود آن چقدر است. به چه میزان سرمایه‌گذاری نیاز است و پیش‌بینی‌هایی از این قبیل در آن گزارش صورت گرفته بود. به طور کلی گزارش بسیار تکان دهنده‌ای بود. به این معنا که نشان می‌داد ما سال به سال با کسر بودجه‌های بیشتری مواجه هستیم. در نتیجه از یک طرف با رشد نقدینگی و تورم و از طرف دیگر با عدم رشد تولید ناخالص داخلی و در نتیجه کاهش درآمد ملی کشور و به تبع آن کاهش درآمد سرانه روبرو بودیم.

حتی برای حفظ وضع موجود در شرایطی که گاهی با سه ساعت خاموشی در

روز مواجه بودیم، مشکل داشتیم. در ارتباط با نیازهای سوخت نیز با واردات بنزین روبرو بودیم که براساس قیمت‌های آن مقطع پیش‌بینی شده بود و باید حدود ۱۲ میلیارد دلار به ظرفیت نیروگاه‌سازی و حدود هشت میلیارد دلار به پالایشگاه‌سازی اختصاص یابد. در واقع به ۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیاز داشتیم که چنین حجم سرمایه‌گذاری موجود نبود. از طرف دیگر امکان رشد تولید ناخالص داخلی نیز ممکن نبود. بنابراین نتیجه این گزارش این بود که ما با افول روز به روز امکانات تولیدی کشور و تشدید عدم تعادل‌های اقتصادی و حالت انفجارآمیز و غیرقابل کنترل ناهنجاری‌های اقتصادی روبرو هستیم.

این گزارش که نسبتاً هم جامع بود مبنای نامه‌ای قرار گرفت که خدمت حضرت امام رسید. در واقع یک مسئله دیگر به هزینه‌های جنگی اضافه شده بود و آن این بود که از نظر اقتصادی و مالی امکاناتی برای تدارک و پشتیبانی جنگ نبود.

● ایده تهیه این گزارش مربوط به دولت بود یا مجلس؟

ـ من اطلاع دقیقی ندارم چرا که در آن مقطع در مجلس بودم و مطمئناً مجلس در جریان تهیه چنین گزارشی نبود. اما فکر می‌کنم از آنجایی که دولت در مراحل تأمین نیازهای کشور هر روز با مشکلات بیشتری مواجه می‌شد، چنین ماموریتی را به وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان برنامه محول کرده بود.

● در واقع اگر چنین گزارشی توسط دولت تهیه نمی‌شد روند جنگ همچنان ادامه پیدا می‌کرد؟

ـ خیر. من فکر می‌کنم اگرچه این گزارش وضعیت را تئوریزه کرده و نشان داده بود. اما خود کشور نیز محدودیت‌ها را لمس کرده بود و متوجه شرایط ناهنجار اقتصادی و عدم امکان تأمین نیازهای جبهه بود. لذا اگر چنین گزارشی نیز تهیه نمی‌شد باز هم کشور به سمت یک تصمیم‌گیری جدی در این زمینه پیش می‌رفت.

● در آن زمان جو مجلس در ارتباط با ادامه جنگ چگونه بود؟

ـ در آن زمان آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا و

رییس مجلس مسئولیت اداره جبهه‌ها را بر عهده داشتند. مجلس نیز، گروهی از نماینده‌ها که در اصطلاح به آنها عقلای مجلس می‌گفتند، را تشکیل داده بود تا آنها بر روی موضوعات مختلف با یکدیگر مشورت کرده و با آقای هاشمی نیز مشورت کنند. آنها هم نگرانی‌های خود را مبنی بر این که ادامه وضعیت جنگ بیش از این مدت مقدور نیست، منعکس می‌کردند. در واقع حضور ومشارکت نمایندگان در این امر بدین صورت بود.

● اعضای این گروه چه کسانی بودند؟ آیا شما هم جزء آنها بودید؟

ـ بله. بنده بودم آقای دری نجف آبادی، الویری، جهانگیری و تعداد دیگری از نمایندگان آن مقطع که نام آنها را فراموش کرده‌ام، عضو این کمیته بودند.

● علاوه بر مباحث اقتصادی، آیا در زمینه بحث‌های نظامی اطلاعاتی که در این مورد از مجلس کسب می‌کردید به آقای هاشمی نیز مشاوره می‌دادید؟

ـ خیر. بنده حضور و اطلاعات کافی در زمینه نظامی نداشتم. اما نمایندگانی بودند که در این مورد کمک بیشتری می‌کردند. کما این که دکتر حسن روحانی که نایب رییس مجلس بودند، در مسائل نظامی و بخصوص در زمینه نیروی هوایی به آقای هاشمی کمک می‌کردند.

● بعد از پذیرش قطعنامه، ایده تهیه برنامه اول توسعه در دولت و سازمان برنامه ایجاد شد. در صحبت‌هایی که من با دیگر همکاران و دوستان شما داشتم، معتقد بودند که چون دولت به برنامه‌ریزی دولتی گرایش داشت، بنابراین با آنچه که بعدها در قالب برنامه اول اعمال شد، یعنی سیاست تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی، کاهش یا حذف یارانه‌ها، واقعی کردن قیمت‌ها و تک نرخی کردن ارز موافق نبود. در نتیجه به تدریج افرادی که در دولت موافق با این امر بودند از دولت فاصله گرفته و به مجلس و شخص آقای هاشمی رفسنجانی نزدیک‌تر شدند. من می‌خواهم واقعیت‌هایی راکه در این زمینه عنوان نشده است بیان کنید. با توجه به این که گفته می‌شود زمانی که آقای رفسنجانی بـه دولت آمـدند و پست وزارت

اقتصاد و دارایی را به شما پیشنهاد دادند، شرطی را با عنوان اعتقاد به سیاست تعدیل برای شما قرار داده بودند و گویا در توجه و اعتقاد شما به سیاست تعدیل تردید داشتند. می‌خواهم به آن مقطع برگردیم و توضیحاتی را در این مورد و همچنین در مورد چگونگی همکاری بین کمیسیون برنامه و بودجه و سازمان برنامه در شکل‌گیری برنامه بیان کنید؟

ـ اولاً این ادبیات اقتصادی و مفاهیم تعدیل و تثبیت هنوز در آن زمان در بدنه کارشناسی کشور و مجلس مصطلح نشده بود. همچنین بعد از پذیرش قطعنامه تحولات خاصی در بخش اقتصادی روی داد. یکی از آنها نوسان شدید نرخ ارز بود که در آن زمان پیش‌بینی می‌شد مجدداً بالا برود. همین طور بخشی از هزینه‌ها که در ارتباط با تدارک جنگ بود از بودجه حذف و البته در مقابل یکسری نیازهای جدید نیز مطرح می‌شد. مانند چگونگی سرمایه‌گذاری در بخش انرژی. تا آن زمان بحث استفاده از تسهیلات خارجی فقط در قالب یوزانس مطرح بود که در سال‌های آخر جنگ نیز به یوزانس دو ساله و سه ساله رسیده بود. در واقع نحوه نگرش به سرمایه‌گذاری و استفاده از امکانات خارجی جزء یکی از بحث برانگیزترین موضوعاتی بود که در مجلس مطرح شد و قبل از این که لایحه دولت به مجلس بیاید جلسات متعددی در مجلس برپا شد که آقای هاشمی رفسنجانی هم به عنوان رییس مجلس در آن شرکت می‌کردند. از آنجایی که اولین برنامه جمهوری اسلامی هم بود بحث‌هایی همچون فرهنگ برنامه‌نویسی و این که به چه مسائلی پرداخته شود مطرح بود. کما این که اگر در برنامه اول دقت کنید متوجه تفاوت‌هایی که با برنامه دوم و سوم دارد، می‌شوید. به هرحال در کار مشترک دولت و مجلس اهداف و خط مشی‌ها مشخص شد. شیوه تحقق بخشی از این اهداف هم به بنده واگذار شد. به طور مثال در ارتباط با تعلیم و تربیت و گسترش علوم و فنون چه اقداماتی انجام دهیم و یا در رابطه با ایجاد رشد اقتصادی و افزایش تولید سرانه چه باید کرد، مسائلی بود که بنده باید پیگیری می‌کردم. تمام اینها با همفکری دوستان در مجلس و دولت و تقسیم‌کاری که صورت گرفته بود تهیه شد. به عبارت دیگر برنامه اول کار مشترکی بین مجلس و دولت بود. چند خط فکر اصلی در این برنامه منظور شده بود که توصیه می‌شد به آنها توجه شود. یکی مسئله استفاده از منابع خارجی بود که بحث‌های

بسیار طولانی در مورد آن انجام شد. حتی یک جلسه غیرعلنی با حضور تمام اعضاء دولت و نمایندگان مجلس برای بررسی این موضوع برگزار شد. آقای مهندس موسوی هم در جلسه حضور داشتند. بحث‌های بسیار مفصلی در ارتباط با استفاده از امکانات خارجی صورت گرفت و نهایت مجلس به این جمع‌بندی رسید که اگر می‌خواهیم در داخل کشور بازسازی صورت گیرد و این سرمایه‌ها برگردد باید اجازه استفاده از منابع خارجی را بدهیم که البته دولت با آن مخالف بود.

● نظرات عمده چه بودند و چه دلایلی را برای مخالفت و موافقت خود بیان می‌کردند؟

ـ من فکر می‌کنم این مسئله بیشتر برمی‌گشت به این که نظر غالب ادامه روند قدیم بود. یعنی ادامه بودجه‌های سالانه با همان روند گذشته. در حالی که کارشناسان و مدیرانی بودند که اعتقاد داشتند باید از این پوسته بیرون بیاییم. در واقع سازمان برنامه به دلیل حضور آقای نیلی و روغنی زنجانی چنین گرایشی داشت. اما در مقابل در وزارت دارایی و بانک مرکزی گرایشات دیگری مطرح بود.

● نظراتشان چه بود؟

ـ خیلی مشکل است که بعد از گذشت این همه سال بخواهم رفرنس مشخصی را تعیین کنم، چرا که ابتدا باید به مجموعه مکاتبات و نوشته‌های آن زمان رجوع کنم. اما می‌توان گفت که دو طرز تفکر بسیار بارز وجود داشت.

یک طرز تفکر این بود که ما با توجه به اتمام جنگ و تحولات بین‌المللی، باید وارد سیستم بین‌المللی شده، از امکانات آنها استفاده کرده و مراودات بین‌المللی‌مان را افزایش دهیم و به مقولاتی چون صادرات غیرنفتی، استفاده از امکانات خارجی و جذب سرمایه خارجی به طور جدی توجه کنیم. این امر نیز مستلزم یک نگرش جدید به اقتصاد بود. دیدگاه‌هایی همچون خصوصی‌سازی و کوچک کردن حجم دولت که ما در اواسط کار به برنامه اول اضافه کردیم نتیجه این تغییر نگرش بود. طرز تفکر دیگر هم این بود که ساختار دولت به همان صورت قبل باقی بماند. یعنی به جای اختصاص منابع به جنگ آنها را در سرمایه‌گذاری تغییر جهت دهیم و همان

پوسته بسته را حفظ کنیم. این دو طرز تفکر در آن زمان کاملاً مشهود بود.

● طرفداران این دو شیوه طرز تفکر چه کسانی بودند؟

ـ نمی‌توان به طور مشخص بیان کرد که این طرز تفکر از جانب حزب روحانیون مبارز بود یا روحانیت مبارز و یا حزب جمهوری اسلامی.

● چه افرادی طرفدار آن بودند؟

ـ در مرحله تدوین برنامه آقای محمدجواد ایروانی در وزارت اقتصاد و دارایی بودند. ایشان طرز فکر گسترش ارتباط و استفاده از امکانات خارج را صحیح نمی‌دانستند. آقای قاسمی هم که در بانک مرکزی حضور داشتند موافق چنین تفکری بودند. در واقع در وزارت اقتصاد و دارایی و بانک مرکزی تفکر تمرکزگرا حاکم بود. کما این که در حال حاضر هم نمودهایی از این تفکر را در صحبت‌های این افراد مشاهده می‌کنید. در مقابل، سازمان مدیریت و مجلس طرفدار آن تفکر باز بودند. در مجلس کسانی مثل آقای الویری، بنده، آقای دری نجف‌آبادی، آقای عبدالعلی‌زاده و آقای جهانگیری طرفدار این تفکر بودیم. کما این که آقای هاشمی رفسنجانی هم به شدت از آن حمایت می‌کردند. من به خاطر دارم در جلسه غیرعلنی که در ارتباط با بررسی مقوله استفاده از امکانات خارجی بود ما یک بحث سه ساعته داشتیم و علی‌رغم طولانی بودن جلسه آقای هاشمی رفسنجانی خودشان مسئولیت جلسه را به عهده گرفتند که واقعاً جزء یکی از جلسات تاریخی مجلس سوم بود. مباحث بسیار گسترده‌ای در این جلسه مطرح شد و جمع‌بندی آن این بود که استفاده از امکانات خارجی اشکالی ندارد. اما زمانی که در قانون برنامه اول به بحث استفاده از امکانات خارجی رسیدیم، هنوز برخی از نمایندگان به شدت با آن مخالف بودند.

در یکی از شب‌هایی که جلسه مجلس تا ساعت یازده شب ادامه داشت و بحث تبصره‌های برنامه و بودجه و استفاده از تسهیلات خارجی مطرح بود، درگیری لفظی شدیدی بین من و یکی از نمایندگان پیش آمد. بنده این بحث را مطرح کرده بودم که اگر هدف بازسازی سرمایه‌های کشور است ما ناچار به استفاده از امکانات خارجی هستیم در غیر این صورت هیچ گاه نمی‌توانیم سرعت رشد خود را به حد مطلوب

برسانیم. بنابراین این امکانات محدود را هم صرف هزینه‌های جاری می‌کنیم چرا که هزینه‌های جاری قابل اغماض نیستند. بنابراین سرمایه‌گذاری انجام نخواهد شد و زمانی می‌رسد که همین چراغ‌های مجلس نیز که در حال حاضر روشن هستند رو به خاموشی خواهد رفت. عده‌ای از نمایندگان شدیداً به این صحبت‌ها حمله کردند و آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رییس مجلس در حمایت از نظر من صحبت کردند.در نهایت برای اولین بار فصلی در قانون برنامه اول با عنوان استفاده از امکانات خارجی گشوده شد که تا برنامه سوم توسعه ادامه داشت.

● آقای میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر به کدامیک از این نظرات گرایش داشتند؟

ـ تصور من این است که ایشان معتقد به گرایش تمرکزگرا و نقش قوی تر دولت و حفظ جایگاه آن در اقتصاد و تصمیم‌گیری‌ها با همان روند قبلی بودند. این را در طول مدت مسئولیت‌شان بالاجبار در کل کشور تحمیل کرده بودند. از این جهت که منابع محدود بود باید هم چنین می‌شد. اما بعد از خاتمه جنگ و شروع دوره جدید این امکان به وجود آمد تا این الگو را به عنوان یک روش اختیاری انتخاب کنیم که در این مرحله هم من فکر می‌کنم اعتقاد ایشان به سمت گرایش دولتی بود.

● در واقع می‌توان گفت در دولت شکافی به وجود آمده بود، بخشی به مجلس گرایش داشتند و بخشی با آن مخالف بودند؟

ـ بله. هم در دولت و هم در مجلس دو نگرش به مسائل اقتصادی وجود داشت که با پیشرفت زمان مراحل بلوغ خود را طی می‌کرد. به طوری که در حال حاضر هم بین کارشناسان و اعضاء هیأت علمی دو نوع نگرش حاکم است.

● از چه زمانی این را حس کردید که بخشی از دولت که به دنبال تدوین برنامه اول توسعه بود، به دلیل عدم تمایل دولت به این امر کاملا از آن جدا شده و به مجلس گرایش پیدا کرده است.

ـ برنامه اول توسعه در شهریور سال ۶۸ یعنی همزمان با خاتمه کار دولت

مهندس موسوی و آغاز کار دولت آقای رفسنجانی تصویب شد. بنابراین پروسه تبدیل این دیدگاه به دیدگاه جدید در قالب تغییر و تبدیل دو دولت انجام شده یعنی بعد از این که آقای هاشمی مسئولیت دولت را به عهده گرفتند، بنده به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی، آقای عادلی رییس کل بانک مرکزی و آقای روغنی زنجانی هم به عنوان مدیر سازمان برنامه و بودجه برگزیده شدیم. بنابراین این نوع نگرش به عنوان روش کار مورد اجماع همه قرار داشت.

● گویا بعد از تدوین برنامه اول، آقای میرحسین موسوی علاقه چندانی به ارائه این برنامه به مجلس برای بحث و تصویب نداشتند چراکه با بخشی از مفاد آن مخالف بودند. بنابراین کمی تعلل کردند تا این زمان طی شود و تصویب و اجرای این برنامه را به عهده دولت دیگر بگذارند و خودشان نقشی در آن نداشته باشند. آیا این موضوع صحت دارد؟

ـ از آنجایی که در آن زمان بنده در دولت و سازمان مدیریت حضور نداشتم نمی‌توانم قضاوت روشنی در اینباره داشته باشم. اما قبل از ورود این لایحه به مجلس جلسات متعددی با حضور اعضاء سازمان برنامه در مجلس برگزار شد که طی آن در مورد خطوط برنامه و نحوه تدوین آن بحث‌های زیادی صورت می‌گرفت. در واقع اصرار مجلس برای قطعی کردن هر چه سریع‌تر این برنامه کاملاً مشهود بود. اما در عمل تدوین نهایی برنامه بعد از تصویب بودجه سال ۶۸ صورت گرفت که در مورد عمدی یا غیرعمدی بودن این تاخیرها بنده به دلیل عدم حضورم در دولت نمی‌توانم قضاوتی داشته باشم. اما پروسه عملی آن به این صورت بود که برنامه پس از تصویب بودجه سال ۶۸ و از شهریورماه برای اجرا، ابلاغ شد که همزمان با روی کار آمدن دولت جدید بود.

● یکی از مباحثی که بعدها محل اختلاف بین دولت آقای هاشمی و مجلس و سازمان برنامه شده بود، بحث بدهی‌های خارجی بود. در قالب این بحث آیا شما در کمیسیون برنامه و بودجه مسئله یوزانس را منتفی کردید یا نادیده گرفته شده بود؟

- درآمدهای دولت ۶۸ ملیارد تومان بود که ۱۷ میلیارد تومان آن را برای صادرات غیرنفتی در نظر گرفته بودیم و بقیه آن را به استفاده از تسهیلات خارجی اختصاص داده بودیم. در نتیجه در برنامه مسئله‌ای به نام یوزانس در نظر گرفته نشده بود. چرا که یوزانس همان استقراض نقدی محسوب می‌شد بنابراین آنچه را که ما در نظر گرفته بودیم فاینانس بود.

● اعتبارات و تسهیلات برنامه اول حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بود؟

- بله. کل آن ۱۲۰ میلیارد دلار بود که ۲۷ میلیارد دلار جزء استفاده از منابع غیرنفتی بود و در برنامه ذکر شده بود که ما قبلا در بودجه‌های سالانه این را نداشتیم. اینها ارز نقد و به صوت فاینانس بود و به هیچ وجه قصد استفاده از تسهیلات و یوزانس را نداشتیم.

● پس در واقع یوزانس را منتفی کردید؟

- بله.

● آیا این مسئله صحت دارد که بعد از روی کار آمدن دولت آقای هاشمی‌رفسنجانی ایشان برای پذیرفتن شما به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی شرط اعتقاد به سیاست تعدیل را قرار داده بودند؟

- خیر. در دوره‌ای که آقای هاشمی رفسنجانی رییس مجلس و بنده هم در کمیسیون برنامه و بودجه بودم و در مباحث اقتصادی که در مجلس مطرح می‌شد و همین طور در مباحث بودجه من نقش فعالی داشتم و نظرات خود را در قالب استدلال‌هایی که به ذهنم می‌رسید بیان می‌کردم اینها موجب شده بود آقای هاشمی شناخت بیشتری نسبت به من پیدا کنند. کما این که اگر موضوعی به مجلس می‌آمد که جنبه اقتصادی داشت ایشان این مسئله را به بنده هم ارجاع می‌دادند تا آن را بررسی کرده و نظر خود را به ایشان بدهم. به همین دلیل ایشان در تنظیم کابینه‌شان بنده را برای پست وزارت اقتصاد و دارایی در نظر گرفتند. در گفتگوهایی هم که با ایشان داشتیم شرطی مطرح نبود چرا که هنوز برنامه تدوین نشده بود و

تقریباً همزمان با هم بود. تنها مسئله‌ای که ایشان مطرح کردند این بود که ما نیاز به یک بازسازی قوی در کشور داریم که باید امکانات آن را فراهم کنیم. بنابراین در مورد منابع فکر کن. که ما نیز به دلیل این که بسیاری از کارخانجات و فعالیت‌های تولیدی متوقف شده بود یک کمیته تولید با مسئولیت خود من تشکیل دادیم که کار آن راه‌اندازی این کارخانه‌ها بود. همچنین در آن زمان به دنبال راه حلی برای افزایش درآمدهای کشور بودیم که ساده‌ترین راه استفاده از درآمدهای نفت بود ولیکن امکانات صدور ما بسیار کاهش یافته و به یک میلیون و دویست هزار بشکه رسیده بود. به همین دلیل تیمی متشکل از بنده، رییس کل بانک مرکزی و آقای آقازاده وزیر نفت مأمور رسیدگی به این امر شد.

ما به جنوب رفتیم و از تمام حوزه‌های نفتی بازدید کرده و به برنامه‌ای رسیدیم مبنی بر این که ۳۵۰ میلیون دلار خارج از بودجه، نفت در اختیار وزارت نفت قرار داده شود تا بتواند ظرفیت صدور خود را به سرعت به دو میلیون بشکه برساند. اینها از جمله اقداماتی بود که در راستای ایجاد درآمد برای کشور و افزایش توان ساخت و بازسازی کشور انجام دادیم. آقای هاشمی هم دقیقاً هم همین توقع را از ما داشتند و خواهان تحرک بیشتری در این مقطع بودند. انصافا هم در دو سال اول برنامه حرکت‌های بسیار خوبی صورت گرفت.

● زمانی که شما به عنوان وزیر دارایی به مجلس معرفی شدید آیا با مخالفتی هم مواجه شدید و اگر این طور بود این مخالفت‌ها از جانب چه گروهی بود. جناحی که امروزه به راست معروف شده است یا جناح چپ؟

ـ من رأی بالایی نیاوردم. این نشان‌دهنده این بود که عده‌ای با بنده مخالف هستند. این جمع هم شامل افرادی بودند که در مباحثی که در جلسات غیرعلنی مجلس مطرح می‌شد از جمله بحث بودجه و غیره، با افکار من آشنا شده بودند.

● آیا این مخالفان عمدتا از چپ‌های سنتی قدیم بودند؟

ـ بله. آنها با بنده مخالف بودند و مسلما هم رأی ندادند.

● ممکن است چند تن از مهمترین افراد آنها را نام ببرید؟

ـ در حال حاضر نام فرد خاصی را به خاطر نمی‌آورم.

● آیا کسانی که بعدها به جناح راست معروف شدند نیز مخالف شما بودند؟

ـ جناح راست در دور دوم با بنده مخالفت کرد.

● منظور من از نظر جهت‌گیری‌های سیاسی است؟

ـ خیر. در آن زمان از طرف آنها مخالفتی صورت نگرفت.

● به نظر می‌رسد در زمانی که شما به دولت رفتید اهتمام ویژه‌ای به خصوص از جانب آقای هاشمی در مورد منزوی کردن گروه‌های چپ مخالف و پیوند بیشتر با راست سنتی که بعدها معروف به جناح راست شد وجود داشت. آیا شما هم این مسئله را در برخوردها مشاهده می‌کردید؟ چرا که به اثبات رسیده است که چنین گرایشی برای تضعیف نیروهای چپ به دلیل جهت‌گیری‌ها و مخالفت‌شان با برنامه اول توسعه وجود داشت؟

ـ هر چه زمان پیش می‌رفت این گروه‌بندی‌ها و مرزبندی‌ها نیز مشخص‌تر می‌شد. چپ سنتی در زمینه برنامه‌های اقتصادی مخالفت‌هایی با دولت داشت. البته این را عرض کنم که مجلس سوم در تصویب بودجه و برنامه اول همراهی بسیاری از خود نشان داد و ما بودجه‌ها و برنامه اول توسعه را از مجلس سوم داریم.

● علی‌رغم این که اکثریت مجلس هم با چپ‌ها بود؟

ـ بله. دقیقا. در انتخابات بعدی رقابت‌های سیاسی به یک مرحله حاد رسید. به طوری که شورای نگهبان تعداد قابل توجهی از این نیروها را رد صلاحیت کرد. حال سؤال شما در چه مورد است؟

● آیا شما در هیات دولت تعمدی برای به حاشیه بردن چپ‌ها مشاهده می‌کردید؟

ـ خیر. چرا که اگر در کابینه اول آقای هاشمی دقت کنید، ملاحظه می‌کنید

افرادی مانند دکتر مصطفی معین، آقای عبدالله نوری و آقای خاتمی هم حضور داشتند. در واقع روحیه آقای هاشمی این طور بود که با همه گروه‌ها کار می‌کردند و بنده به هیچ وجه احساس نکردم که گرایشی در دولت برای به حاشیه بردن چپ‌ها وجود داشته باشد.

● زمانی که شما وزیر اقتصاد و دارایی بودید ذخایر ارزی کشور و وضعیت اقتصادی چگونه بود؟

ـ ما حدود ۱۲ میلیارد دلار تعهد ارزی داشتیم. در حالی که ذخایر ارزی کشور حدود یک میلیارد و دویست میلیون دلار بود.

تعهدات ما هم نوعاً کوتاه‌مدت و در قالب یوزانس بود که سر رسید شده بودند. نیازها هم که الی ماشاءالله بسیار زیاد بود. به خصوص که جنگ هم به اتمام رسیده بود و دیگر نمی‌توانستیم به بهانه جنگ از مردم بخواهیم که مصرف نکنند. همچنین سرمایه‌گذاری‌ها باید حتما صورت می‌گرفت. لذا من در آن شرایط با این پارادوکس مواجه بودم که از یک طرف نیازهای فراوانی وجود داشت و از طرف دیگر خزانه هم خالی بود. بنابراین ما دو کار انجام دادیم، استفاده از منابع خارجی و افزایش درآمدهای دولت، که در زمینه افزایش درآمدهای دولت مبلغ سیصد میلیون دلاری که به وزارت نفت واگذار شد تحرکاتی را ایجاد کرد و تا حدی باعث بهبود وضعیت شد. در ارتباط با استفاده از منابع خارجی هم، بحث تماس با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای اولین بار به صورت رسمی مطرح شد و ما توانستیم از این طریق اقتصاد خود را بشناسانیم که امکاناتی هم در قالب وام برای زلزله منجیل به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار گرفتیم. این اولین وامی بود که دولت جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب از بانک جهانی گرفت. به طور کلی این مجموعه شرایط و امکانات وضعیت خاص و ویژه‌ای را پیش روی ما قرار داده بود.

● ابتدا دریافت وام‌های خارجی را از بانک جهانی شروع کردید یا کشورهای دیگر و به سراغ کدام کشورها رفتید؟

ـ ما از دو روش استفاده کردیم، یکی به صورت دو جانبه با کشورها، که آلمان

اولین کشوری بود که با آن وارد صحبت جدی شدیم. مبنی بر این که تحت پوشش بیمه آلمان بتوانیم خریدهای مدت‌دار انجام دهیم. تا قبل از این چنین فرهنگی وجود نداشت. چرا که در بعد از انقلاب و زمان جنگ چنین وام‌هایی به ما داده نمی‌شد و برای اولین بار در آنجا مسئله فایننانس و استفاده از بیمه‌های دولتی مطرح شد و ما این روش را با همه کشورها شروع کردیم. روش دوم هم دریافت وام برای انجام پروژه‌های خاص، از بانک جهانی بود که در قالب نیروگاه‌ها، بخش کشاورزی و کشت صنعت‌ها و خانه‌های بهداشت ما توانستیم تسهیلاتی را از بانک جهانی دریافت کنیم.

● آیا دولت‌هایی که با آنها صحبت می‌کردید شرایط خاصی هم داشتند؟

ـ خیر.

● به هر حال آنها باید برای واگذاری اعتبار شرایط و تضمینی را تعیین می‌کردند؟

ـ اولین شرط آنها این بود که شناخت بیشتری نسبت به اقتصاد ما پیدا کنند. در مورد تضمین هم، تضمین سازمان برنامه و وزارت اقتصاد و دارایی را می‌خواستند که در اختیارشان قرار می‌گرفت. در این مورد مشکلی وجود نداشت. بیشتر در بخش شناساندن اقتصاد خود به آنها و جلب اعتماد آنها برای دریافت تسهیلات با مشکل مواجه بودیم و انجام آن زمان زیادی را می‌طلبید. در واقع برای این که تحت این پوشش بتوانیم با بانک‌های آنها مذاکره کرده و از خطوط اعتباری آنها استفاده کنیم نیاز به جلب اعتماد بیشتری داشتیم. در همان زمان وزیر اقتصاد آلمان سفری به ایران انجام داد که انعکاس وسیعی در سطح بین‌المللی داشت و ایشان برای اولین بار اعلام کرد که حاضر است بدون هیچ محدودیتی اعتباراتی را که ایران خواستار آن است در اختیارش قرار دهد. به دنبال این بقیه کشورها هم برای ارائه تسهیلات جلو آمدند.

● آیا صحت دارد که آقای هاشمی طی صحبتهایی روند تلاش برای استفاده

از بدهی‌های خارجی را بسیار کند اعلام کرده بودند و همه وزرا و مشاورین را به تلاش بیشتر در این جهت فراخوانده بودند؟

ـ خیر. بنده به خاطر نمی‌آورم که ایشان گفته باشند از منابع خارجی در جهت خاصی استفاده کنید.

● غیر از شما آیا افراد دیگری هم از هیات دولت برای استفاده از امکانات خارجی وارد مذاکره می‌شدند؟

ـ در این زمینه تقسیم کار وجود داشت. مثلا کمیسیون مشترک برخی کشورها مانند آلمان و روسیه با بنده و برخی دیگر از کشورها با بقیه آقایان وزراء بود. هر وزیری بحث استفاده از تسهیلات اعتباری را با همتای خود مطرح می‌کرد. بعد از آن وزارت دارایی قرارداد ضمانتنامه با آنها انعقاد و بر اساس این قرارداد بانک مرکزی با بانک‌های عامل قرارداد امضاء می‌کرد. در واقع بخشهای مختلف بر اساس تقسیم کاری که صورت گرفته بود عمل می‌کردند.

● چطور شد که آقای محمد حسین عادلی را بعنوان رئیس کل بانک مرکزی پیشنهاد دادید؟ با توجه به این که ایشان سابقه‌ای هم در این قبیل کارها نداشتند و فقط سفیر ایران در ژاپن بودند؟

ـ مبنای آشنایی بنده با آقای عادلی به ژاپن و سمینار بازسازی جنگ که با همکاری ژاپن برای استفاده از تجربیات آنها در زمینه بازسازی بعد از جنگ دوم بین المللی برگزار شده بود، برمی‌گردد. البته از قبل هم آشنایی مختصری با ایشان داشتم ولی در آنجا شناخت بیشتری از ایشان پیدا کردم و متوجه شدم که در زمینه‌های بین المللی و چانه‌زنی تحرک بسیار خوبی دارند. در آن زمان هم سیاست‌های آقای قاسمی در بانک مرکزی با دولت همخوانی نداشت و آقای رییس جمهور هم این سیاست‌ها را نمی‌پسندیدند. لذا یک اجماعی برای انتخاب فرد دیگری که هماهنگ با دولت باشد، وجود داشت.

افرادی هم مانند دکتر عادلی، آقای کاظم‌پور اردبیلی و چند نفر دیگر که اسامی آنها را به خاطر ندارم مطرح بودند. اما در مشورتهایی که خود آقای هاشمی انجام

دادند و بررسی‌هایی که مجموعه دولت به عمل آورد، آقای عادلی از مقبولیت بیشتری برای ریاست بانک مرکزی برخوردار بودند. که بعد هم بنده پیشنهاد دادم و دولت تصویب کرد.

● با توجه به این که در آن زمان در شرایط ویژه‌ای قرار داشتیم که نیازمند به وجود فردی آشنا به امور و مسائل بانکی بود و ایشان هم سابقه کار بانکی نداشتند، آیا کسی انتقادی به انتخاب ایشان نداشت؟

ـ خیر. کسی در این زمینه انتقاد و نظر خاصی را بیان نکرد.

● شما فکر می‌کردید ایشان می‌توانند به خوبی عهده دار ریاست بانک مرکزی باشند؟

ـ از آنجایی که بنده ایشان را در مذاکرات بین‌المللی بسیار قوی می‌دیدم مطمئن بودم ایشان در کارشان موفق خواهند بود.

● یعنی شما به‌دلیل این که در شرایطی قرار داشتیم که برای انجام مذاکرات بین‌المللی به یک فرد قوی و مسلط نیاز بود، نسبت به ایشان نظر مثبت داشتید؟

ـ بله. در آن زمان باید افرادی در صحنه حضور پیدا می‌کردند که این پوسته بسته را باز کرده و ما را به دنیای خارج معرفی می‌کردند. آقای عادلی هم در زمینه روابط بین‌المللی بسیار قوی بودند و به خوبی از عهده شکستن آن پوسته برمی‌آمدند کمااین که چنین هم شد.

● همچنان در مباحث مربوط برنامه اول هستیم. در این زمینه بسیاری از کارشناسان معتقدند که این برنامه چندان واقع‌بینانه نبود و بر اساس بلندپروازی‌هایی بود که شاید شرایط جنگ موجب آن شده بود. همچنین نظراتی وجود دارد مبنی بر این که آقای هاشمی اعمال نفوذهایی در مورد اهداف برنامه داشتند، همچنین پروژه‌های فراوانی که عمدتاً در قالب برنامه اول کلنگ احداث

آنها زده شد و پس از گذشت ۱۰ یا ۱۲ سال کشور هنوز هم درگیر مشکلات راه‌اندازی و افتتاح آنهاست. حتی برخی از این پروژه‌ها مانند طرح توسعه نیشکر خوزستان، آلومینیوم المهدی در بندر عباس و فولاد اسفراین چنان عظیم بود که هنوز به نیمه راه هم نرسیده‌اند. با توجه به این که شما در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس بودید چطور شد که مسیر حوادث و تصمیم‌گیری‌ها به چنین جایی رسید، آیا هرگز شما و دیگر اعضای کمیسیون مجلس در خصوص این مباحث نظراتی داشتید؟

- من نمی‌توانم در مورد یک پروژه خاص اظهار نظر کنم چرا که در سازمان برنامه حضور نداشتم تا مطلع شوم که این طرح‌ها جزء برنامه بودند یا خیر.

هر چند که طرح توسعه نیشکر را مجلس تصویب کرده و مصوبه آن هم وجود دارد اما می‌توانم ارزیابی خودم را از اقلام کلان برنامه بیان کنم. به اعتقاد من برنامه اول از نظر درآمدها بسیار غیرواقعی بود. چرا که در آنجا پیش‌بینی شده بود متوسط قیمت نفت به رقم حدود بیست دلار خواهد رسید. در سال ۶۷و ۶۸ یعنی در جریان برنامه اول، به دلیل تنش بین عراق و کویت قیمت نفت بالاتر رفته بود. اما این امر کوتاه‌مدت بود و تقاضای واقعی برای نفت تغییر نکرده بود. اما در میان برنامه ریزان در سازمان برنامه این مسئله باعث ایجاد یک نگرش مثبت نسبت به قیمت نفت شد. آنها فکر می‌کردند که میانگین بیست دلار برای هر بشکه تحقق پیدا خواهد کرد. به همین دلیل میزان درآمدهایی که در این مورد پیش‌بینی شده بود بالاتر از حد واقعی آن بود. پیش‌بینی دیگری که تحقق پیدا نکرد و موجب صدماتی به اصل برنامه شد، بحث صادرات غیرنفتی و میزان آن بود که آن هم شامل رقم بلند پروازانه‌ای حدود هفده میلیارد دلار برای پنج سال برنامه بود. این رقم با توجه به ظرفیت‌های خالی که در کشور بود و همچنین تشنگی تقاضایی که در داخل وجود داشت، اما امکان صادراتی فراهم نمی‌شد، بسیار غیرواقعی بود. این امر موجب شد افق برنامه به ویژه در قسمت ارزی بسیار بالا نوشته شود. علاوه بر این یکسری خطوط اعتباری و یا روش‌های جدیدی برای تأمین مالی پروژه‌های بزرگ ارائه شده بود که منابع بلندمدتی نبود. به عنوان مثال گشایش اعتبار تعهدی. به این معنا که

می‌گفتند یک نیروگاه پنج ساله ساخته می‌شود و مثلا دو میلیون دلار هزینه می‌برد. برای آن گشایش اعتبار می‌کنیم. در نتیجه هزینه آن الان پرداخت نمی‌شود، بلکه الان در حد آن مقداری که پرداخت می‌شود، منظور می‌گردد.

اما این مسئله تعهدات فشرده‌ای را برای کشور ایجاد می‌کرد. مجموعه این مسائل مبانی تنظیم درآمدهای برنامه اول بود. اولین مسئله‌ای هم که شکست در این زمینه را موجب شد، بحث قیمت نفت و درآمدهای نفتی بود که متاسفانه در پایان برنامه حدود بیست میلیارد دلار عدم تحقق داشت. دوم، صادرات غیرنفتی بود. سوم، عدم تناسب منابع به کار رفته با پروژه‌ها بود. پروژه‌ها بلندمدت و منابع تأمین مالی آنها کوتاه‌مدت بود. البته باید این نکته را هم در نظر بگیریم که این اولین تجربه ما بود و این بسیار خوب است. یعنی ما باید امر برنامه‌ریزی را در کشور مثبت تلقی کرده و از آن استقبال کنیم. اما ارزیابی من از برنامه این است که متاسفانه پیش‌بینی‌ها غیرواقع‌بینانه بود و در نتیجه ما را با مشکل مواجه کرد.

● آیا از ابتدا غیر واقعی بودن اهداف و پیش‌بینی‌های برنامه برای شما یا دیگر دولتمردان مشخص بود، یا بعد از به نتیجه نرسیدن برنامه به این تحلیل رسیدید؟

ـ خیر. آنچه گفتم تحلیل بنده بود. چرا که هر کس مسئول بخش خودش است. در آن زمان هم وزارت نفت و هم سازمان برنامه بر اساس تحلیل‌هایشان پیش‌بینی بیست دلار برای هر بشکه را کرده بودند. طبیعی است در شرایطی که قیمت نفت هر بشکه ۳۴ دلار بود ما نمی‌توانستیم پافشاری کنیم مبنی بر این که قیمت نفت در برنامه ۱۵ دلار باشد. در آن صورت از ما می‌خواستند تحلیل و استدلالی برای نظر خودمان بیان کنیم. لذا یک نظر استدلالی ارائه شد و کمیسیون برنامه و بودجه هم آن را پذیرفت.

● آیا در بحث‌هایی که در هیات دولت صورت می‌گرفت در این مورد هم صحبتی شده بود؟

ـ بنده در آن زمان در دولت حضور نداشتم و در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس

بودم. دولت لایحه‌ای را آورد و سپس کار مشترکی روی روش‌های اجرایی برنامه صورت گرفت و ضمیمه‌ای پیدا کرد که البته به مجلس نیامد و فقط اهداف و خط مشی‌ها به مجلس آمد و تصویب شد. آن ضمیمه ارقام کلان از جمله مسئله نفت و بحث‌هایی که قبلا در دولت صورت گرفته بود و ارقامی را که تعیین کرده بودند، در برداشت. اما زمانی که به کمیسیون برنامه و بودجه آمد مورد چالش قرار نگرفت.

● بعد از روی کار آمدن دولت آقای هاشمی شما جزء هیات دولت بودید، با توجه به حضورتان در شورای اقتصاد و شورای عالی بانک‌ها، آیا هرگز در هیات دولت بحثی هم مبنی بر این که امکان تحقق این درآمدها وجود ندارد صورت گرفت و آیا شک و شبهه‌ای در این مورد وجود داشت؟

ـ خیر. چرا که سال ۶۹ و ۷۰ دو سال بسیار خوبی برای ما بود و ما از نیمه دوم سال ۷۰ بود که با مشکل مواجه شدیم. از آنجایی که ارقام رشد اقتصادی به دلیل وجود ظرفیت‌های خالی و ظرفیت سازی که صورت می‌گرفت به سرعت در حال افزایش بود و قیمت نفت هم بعدها دچار افت شد، ما شرایط را خوب احساس می‌کردیم. در برنامه هم پیش‌بینی شده بود که دو سال اول تراز منفی و سه سال بعد تراز مثبت باشد.

بنابراین زمانی که ما با منفی بودن تراز مواجه شدیم چون طبق برنامه بود، آن را پذیرفتیم. اما سه سال تراز مثبت تحقق پیدا نکرد. چرا که بعد از گذشت دو سال دچار بدهی‌های انباشته شدیم.

● مسئله اختصاص منابع کوتاه مدت به پروژه‌های بلند مدت هیچ گاه مورد اعتراض قرا نگرفت. با توجه به این که شما گفتید زمانی که در مجلس بودید بحث استفاده از یوزانس‌ها را طرح کرده بودید و از طرف دیگر تسهیلات و اعتبارات میان‌مدت و بلندمدت هم مورد استفاده قرار می‌گرفت. آیا در این مورد اختلافی بین اعضای دولت وجود داشت؟

ـ مسئله استفاده از اعتبارات بلندمدت مورد تأیید همه اعضای دولت قرار داشت. اما اجرای این فکر زمان زیادی می‌برد چرا که کشورهای خارجی باید

می‌پذیرفتند که این اعتبارات را در اختیار ما قرار دهند. لازمه این امر هم این بود که آنها از نظر روابط سیاسی و سیاست‌های اقتصادی که اتخاذ کرده بودیم با ما همسان و هم‌نظر باشند و این موضوعی نبود که به سرعت عملی شود. پس به سال دوم برنامه موکول شد. در سال اول برنامه هم پروژه‌ها را داشتیم. مثلا وزارت نفت بحث پالایشگاه‌ها و وزارت نیرو بحث نیروگاه‌ها را داشت. از آنجایی که منابع بلندمدت نداشتیم بحث ایجاد تعهد مطرح شد که نه یوزانس است و نه فایناس. بلکه به این معنا بود که مثلا یک نیروگاه یک میلیارد دلاری پنج ساله ساخته می‌شود و پرداخت آن هم پنج سال زمان می‌برد. بنابراین همه یک میلیارد دلار را به حساب تخصیص ارز نگذارید که سال اول ظرفیت را پر کنید بلکه مثلاً صد تای آن را بگذارید. اما تعهدی که ما کرده بودیم برای یک میلیارد بود و لازمه آن هم این بود که ما در سال دوم آنچه را که از محل این یک میلیارد دلار باید پرداخت می‌کردیم از درآمدهایمان کم کنیم و برای باقیمانده آن تعهد ایجاد کنیم. اما این نظم به هم خورد. بانک مرکزی نتوانست گردش نقدینگی‌اش را خوب تنظیم کند. در نتیجه انباشتگی اعتبارات کوتاه‌مدت ما را با مشکل مواجه کرد. فرض کنید برای یک نیروگاه گشایش اعتبار کرده‌ایم، نمی‌توانیم آن را متوقف کنیم. قابل تجدید نظر هم نیست. بنابراین هزینه‌ها شکل گرفته اما درآمدها شکل نگرفته است. در واقع شاید ما در سال اول و دوم متوجه شده بودیم که آنچه طبق برنامه بود عملی نشده است اما کاری هم نمی‌توانستیم انجام دهیم چرا که وقتی تعهد شده باید پرداخت را انجام داد. بنابراین در نیمه برنامه امکان تجدیدنظر نبود و هزینه‌ها دیگر تعهد شده بود.

● چرا این نظم به هم خورد؟

ـ من این را به حساب اولین تجربه کشور می‌گذارم. به عنوان مثال ما در حال حاضر با توجه به اطلاعات و داده‌هایی که تنظیم کرده‌ایم دقیقاً می‌دانیم چه قسطی و چه پرداختی در چه تاریخی، انجام شود باید در آن زمان به دلیل اولین تجربه و این که برنامه‌ریزی جدیدی در حال راه اندازی در کشور بود همه در شور و حال این امر قرار داشتند و هزینه‌ها به همان صورتی که عرض کردم شکل گرفت. اما آمادگی برای ثبت و ضبط آنها وجود نداشت. در نتیجه ما با بحران مواجه شدیم. البته باید

انصاف را رعایت کرده و بگوییم که بانک مرکزی هشدارهایی می‌داد و نگران بود. اما در مجموعه شوراهای تصمیم‌گیری مثل شورای اقتصاد و هیأت دولت نگرانی بانک مرکزی این طور تلقی می‌شد که بانک مرکزی همشیه می‌گوید "نه". حتی امروز هم معروف است که دستگاه بانکی کشور استعداد خِست دارد و می‌گوید "نه".

لذا عمق مطلب به خوبی شکافته نشد و بانک مرکزی نتوانست این پیام را با عدد و رقم و با ارائه یک تصویر روشن منتقل کند. به اضافه این که این منابع با کمبود مواجه شده بود و ما با مشکل نقدینگی روبرو بودیم. آن زمان مرتباً پیشنهاداهایی می‌شد مبنی بر این که یکسری افراد قصد دارند وام‌های بلندمدت به ما بدهند و این یک خوش باوری ایجاد کرده بود که می‌توان مشکل نقدینگی را با وام پنجساله‌ای که خواهیم گرفت حل کنیم. این هم برمی‌گشت به همان کم تجربگی ما و غافل از این که هیچگاه کسی چنین وامی را در اختیار ما نمی‌گذارد. چرا که نحوه ورود به بازار سرمایه الگوی خاص خودش را دارد. مانند همین اوراق قرضه بین‌المللی که ما منتشر کرده‌ایم. بنابراین این فشردگی دائما بیشتر می‌شد. اخبار خوشی هم دائما به گوش می‌رسید که کسی وامی را پیشنهاد کرده است یا کشوری گفته است ما حاضر به کمک هستیم در نتیجه تصمیم ریشه‌ای بر پایه توقف هزینه‌ها یا مذاکره جدی با کسانی که برای آنها گشایش اعتبار کرده بودیم، گرفته نمی‌شد. در نتیجه این تأخیر در تصمیم‌گیری برای راه علاج قضیه، موجب فشردگی و بحران بیشتر می‌شد.

● شما به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی از نظر ساختاری باید احاطه‌ای هم بر بانک مرکزی می‌داشتید. آیا در آن زمان بانک مرکزی این اطلاعات را به طور شفاف در اختیار شما قرار نداده بود. البته نه از جهت این که خودشان اطلاعات داشتند و نمی‌دادند. بلکه از این جهت که گفتید پیام را خوب منتقل نکرده بودند. به هر حال این مسئله‌ای بود که می‌توانست در شورای اقتصاد و هیات دولت مورد بحث جدی قرار گیرد؟

ـ عدم توانایی بانک در پرداخت‌ها به صورت جدی هرگز منتقل نشده بود. همانطور که عرض کردم، علت آن هم این بود که گمان می‌کردند با یکسری منابع جدیدی که تزریق می‌شود می‌توانند از این بحران عبور کنند. یعنی احساس می‌شد

منحنی پرداخت‌های ما در ابتدا یک انباشتگی دارد اما بعد در سراشیبی می‌افتد. در حالی که این طور نبود. چرا که تعهدات جدیدی صورت می‌گرفت که سراشیبی را بالاتر می‌برد و لذا من با صراحت می‌توانم بگویم که این مسئله خوب منتقل نشده بود.

● در آن زمان با موسساتی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارتباطاتی برقرار شده بود. چرا از تجربیات آنها استفاده نکردید؟ آیا هنوز این امر به شما منتقل نشده بود که داشتن یک مدیریت منابع و مصارف ضروری است؟

ـ خیر. در مذاکراتی که با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول داشتیم بحثی در زمینه مدیریت ذخایر صورت نگرفته بود. چرا که این پروژه‌ای بود که ما بعدها اتخاذ کردیم و در آن مقطع بانک مرکزی هنوز پروژه‌ای در این زمینه نداشت.

● آیا مدیریت ذخایر فراموش شده بود یا این که ضرورت زمان این را ایجاب می‌کرد؟

ـ در آن زمان در زمینه مدیریت گردش نقدینگی، کار چندانی صورت نگرفته بود.

● آیا این مسئله به اشتباه در انتخاب رئیس کل بانک مرکزی بر نمی‌گشت. با توجه به این که ایشان تجربه بانکی هم نداشتند و همانطور که گفتید تنها توان چانه زنی بالایی از خود نشان داده بودند؟

ـ من فکر می‌کنم ارزیابی ما از افراد باید به صورت یک مجموعه باشد.

● من قصد ایجاد تخطئه ندارم؟

ـ خیر. منظور من این است که افراد در برخی زمینه‌ها توانایی خوبی دارند و در برخی دیگر از زمینه‌ها توانایی‌های لازم را ندارند. خود بنده هم مشمول این تعریف هستم و مطمئنا از برخی توانایی‌ها برخوردار نیستم. بنابراین به نظر من چندان صحیح نیست که به طور کلی بگوئیم ایشان برای این پست مفید نبودند. همچنین

رییس بانک مرکزی باید کسی باشد که از تهور لازم برای اتخاذ سیاست‌های جدید برخوردار باشد و بتواند حرکتی در سیستم بانکی به وجود آورد. من فکر می‌کنم از این جهت انتخاب آقای عادلی انتخاب درستی بوده است و این از نکات مثبت ایشان است.

لیکن مبحث تراز پرداخت‌ها و تنظیم گردش نقدینگی جزء یکی از نیازهایی بود که کشور تجربه لازم در مورد آن را نداشت و یا اگر تجربه‌ای هم بود، پیامی ارسال نمی‌شد و این مسئله را نمی‌توان به عنوان اشتباه در انتخاب تلقی کرد.

● در تحلیل‌های روزنامه‌ها بحث‌های زیادی در زمینه عملکرد آقای حسین عادلی رئیس کل بانک مرکزی وقت و عدم انضباط مالی که شما بـه آن اشـاره کردید، شده است و بسیاری از منتقدان این مسئله را به آقای هاشمی رفسنجانی هم مربوط می‌دانند. آیا در هیات دولت بحث‌هایی مبنی بر پیشروی در برنامه‌ها و مشارکت بیشتر در کارها صورت می‌گرفت؟

ـ این امر توسط بخش‌ها صورت می‌گرفت نه این که رییس دولت بخواهد فشاری را وارد کند. فرض کنید بنده در بخش مخابرات از برنامه‌ای که هست فراتر حرکت می‌کنم یا در بخش فولاد یک برنامه‌ای هست که فراتر از آن عمل می‌کنم. لذا اگر کسی فراتر از برنامه حرکت کند و امکانات آن را هم خودش فراهم کند، رییس دولت هیچگاه مانع کار او نمی‌شود. چون علاوه بر اینکه موفق شده است برنامه را اجرا کند. فراتر از آن هم عمل کرده است. پس این تصمیم رییس دولت نبود که فراتر از برنامه حرکت کند بلکه اعضاء دولت بودند که هر کدام با هدف خدمات بیشتر اعلام می‌کردند که می‌توانند قدم‌های سریع تری در این زمینه بردارند اما اینها در کلان با یکدیگر قفل نمی‌شد و ایجاد اشکال می‌کرد. این هم برمی گشت به ساختار تصمیم گیری در مسائل اقتصادی کشور در کشورهای دیگر دستگاه‌های ستادی تصمیم‌گیر نهایی هستند و دستگاه‌های اجرایی طبق برنامه کارشان را انجام می‌دهند. اما در کشور ما تصمیمات مشاعی است که این به قانون اساسی کشور برمی‌گردد. به عنوان مثال دولت بدون دخالت سازمان برنامه و بانک مرکزی بودجه را تصویب می‌کند. بانک مرکزی و سازمان برنامه در هیأت دولت حق رأی ندارند. این بودجه به مجلس

می‌رود و تبدیل به لایحه می‌شود. حال اگر کسانی فراتر از ظرفیت‌هایی عمل کنند که از نظر فنی بخش ستادی معتقد است کشور توانایی آن را ندارد، چه کسی مسئول است، مسلما مجموعه دولت لذا چنین مکانیسمی در کشور ما حاکم است.البته در حال حاضر هم چنین خطری برای کشور وجود دارد. خوشبختانه با توجه به تجربه قبلی الان ملاحظات بیشتری انجام می‌گیرد. ولی در آن زمان تصور بر این بود که خطر جنگ تمام شده است و دوران بازسازی است. پس برخی دستگاه‌ها می‌توانند سریع تر حرکت کنند و لذا مانعی برای آنها ایجاد نمی‌شد و همین امر عدم تعادل‌هایی را در اقتصاد ایجاد کرد.

● **بحث راه‌اندازی پروژه‌های بزرگ مانند طرح توسعه نیشکر، طرح مترو تهران یا فولاد اصفهان که در هیات دولت مطرح بود و علاقه خاصی هم برای اجرای آن وجود داشت، در واقع یک حالت بزرگ‌نمایی داشت و بسیاری از کارشناسان با آن مخالف بودند. حتی سازمان برنامه در مورد توسعه نیشکر گزارش مخالف داده بود و معتقد بود با این شیوه و حجم، انجام چنین کاری میسر نیست. اما آقای هاشمی رفسنجانی و نزدیکان ایشان در دولت معتقد به انجام این پروژه‌ها بودند. در این زمینه چه بحث هایی صورت می‌گرفت؟**

طرح نیشکر در مجلس تصویب شد و به عنوان یک بند هم به قانون برنامه اول اضافه شد. جریان آن هم برمی‌گردد به اینکه در زمان تنظیم برنامه‌ها برای فاینانس صنایع ۷/۵ میلیارد دلار در نظر گرفته شده بود. اما در بخش کشاورزی سرمایه گذاری چشم‌گیری نبود. بنابراین در کمیسیون کشاورزی مجلس و وزارت کشاورزی آن زمان این بحث مطرح شد که یک کار عمده سرمایه گذاری را در بخش کشاورزی تعریف کنند. لذا بحث نیشکر مطرح و در مجلس تصویب شد و حدود ۱/۵ تا ۲ میلیارد دلار بودجه برای آن در نظر گرفته شد. بعد هم طبق همان روال پرداخت ها صورت گرفت. بنابراین به دولت برنمی‌گردد. بحث مترو هم در زمان مهندس موسوی شروع و قرار شد به آن تسهیلات داده شود و بانک‌ها هم در اواخر دوره من بود که پرداخت‌ها را آغاز کردند و در واقع پروژه با پول بانک‌ها پیش می‌رفت و شاید در برنامه اول و بیشتر در برنامه دوم بود که استفاده از تسهیلات خارجی برای قسمت قطارها اضافه شد.

بنابراین این پروژه هم از قبل شروع شده بود. در مورد فولاد اسفراین هم الان حضور ذهن ندارم که جزء طرح‌ها بوده است یا نه. اما به هر حال می‌خواهم در مورد این مسئله بگویم که شما اشاره کردید طرح‌های بزرگ با اصرار و پافشاری رییس جمهور وقت صورت می‌گرفت، در همان زمان طرح‌های بزرگی در برنامه وجود داشت، ما چندین نیروگاه داشتیم که باید ساخته می‌شد پالایشگاه بندرعباس را داشتیم و چندین مجتمع پتروشیمی، که همه طرح‌های عظیمی بود و نیازی نبود که یک کار اضافه‌تری انجام شود. در واقع منظورم این است که این مسائل عامل بحران نبود بلکه ساختار برنامه و قسمت درآمدهای آن بود که باعث ایجاد مشکل شد. اصلاً پروژه خاصی راه‌اندازی نشد که فشار آن موجب مواجهه با بحران شود.

● از چه زمانی بانک مرکزی یقین پیدا کرد که در مدیریت منابع و دیگر مسائل دچار مشکل شده است؟

- از اواخر سال ۷۱ و بطور مشخص اوایل سال ۷۲.

● چطور متوجه این مشکلات شدند؟

گزارشاتی می‌رسید مبنی بر اینکه فلان L. C (گشایش اعتبار) یک ماه است پولش پرداخت نشده است یا پول فلان L.C سه ماه است پرداخت نشده است. در آن زمان هم بانک مرکزی اینطور پیش‌بینی کرده بود چرا که (L.C)های سر رسید شده می‌آمد، از این طرف هم درآمد نفت می‌آمد. که باید برای نیاز بانک‌ها پرداخت می‌شد. اما درآمد یک میلیارد دلار بود و نیاز پرداخت یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار. بنابراین تصمیم گرفته بودند آن L.C که اول آمده را بدهند بقیه را یک تنفس سه ماهه بدهند. در ابتدا مشتریان قبول می‌کردند چرا که فکر می‌کردند پرداخت صورت می‌گیرد و با سه ماه تاخیر، بهره آن را هم می‌گیرند. اما کم کم این انباشتگی بیشتر شد، یعنی سه ماه تأخیر به چهار، پنج و شش ماه تبدیل شد و مشکل جدیدی ایجاد گردید و آن اینکه L.C جدید سیستم بانکی را کسی نمی‌پذیرفت. فرض کنید بانک ملی برای کالاهای اساسی مثل دارو گشایش اعتبار می‌کرد، مشتری تأییدیه می‌خواست. لذا باید به سیستم بانک‌های بین‌المللی رجوع می‌کردند که آنها هم

نرخ‌های کلانی برای تأیید کردن می‌گرفتند. یا اینکه بانک تنها خریدی را اجازه می‌داد که یوزانس یکساله یا دو ساله داشته باشد. یک عده‌ای بودند که می‌خواستند به هر طریقی شده ورق وارد کنند. ولی پرفرم هایشان (تقاضاهایشان) نقدی بود و به دنبال این بودند که در بازار خرید نسیه‌ای بگیرند. لذا ریسک ایران و در واقع نرخ بهره برای ایران حدود ده تا پانزده درصد بالا رفت و این انعکاس بین المللی پیدا کرد. در آن زمان بود که مشکل به شدت بروز پیدا کرد. بطوری که بانک مرکزی مجبور شده بود برای خریدهای ضروری کانال جدیدی باز کند، بنام «خرید نقدی با پوشش بانک مرکزی» که از پرداخت آن مطمئن باشند که این به عنوان یک L.C طلایی محسوب می‌شد. اما بقیه همچنان لاینحل بود. به این صورت سیستم بانکی ایران اعتبار خود را از دست داد و علاوه براین فشاری هم از جانب برخی اعضای دولت وارد شد مبنی بر اینکه یک عده هستند که الان پول نقد می‌دهند و کالا می‌آورند بنابراین اگر شما نمی‌توانید پرداخت کنید، اجازه بدهید که واردات آنها بدون انتقال ارز ادامه پیدا کند. وقتی این روند مجاز شد اثر آن این بود که فروشنده‌ها می‌گفتند اگر پول را اینجا بیاورید من کالا را می‌دهم و این بی‌اعتباری سیستم بانکی را تشدید کرد.

این فشارها مشکل نقدینگی بانک را بیشتر می‌کرد. نرخ ارز را هم بیشتر بالا می‌برد و همه اینها دست به دست هم داد تا در سال ۷۲ تصمیم تک نرخی کردن ارز اتخاذ شود. که به نظر من در آن مقطع تصمیم درستی نبود چرا که کشور با عقب‌افتادگی در پرداخت‌ها و عدم آمادگی تکنیکی در داخل بانک مرکزی و عدم اعتبار بین‌المللی مواجه بود. اعلام تک نرخی شدن ارز باعث شد نظم سابق تخصیص کنار گذاشته شود و در مورد برخی کالاها مثل کالای اساسی که قبلا بودجه‌بندی مشخصی داشت گفته شد خودشان بیاورند و به نرخ شناور خریداری کنند و چون نمی‌توانستند خرید کنند با کمبودهایی مثل شکر و دارو مواجه شدیم. در نتیجه بحران ارزی تبدیل به بحران کالایی شد. ما تا قبل از آن تأخیر در گشایش L.C و مشکلاتی در زمینه نقدینگی بانک مرکزی داشتیم اما با این کار این مسئله به بازار کالا هم منتقل شد. ما با کمبود کالا مواجه بودیم لذا یکدفعه بنیاد اعلام می‌کرد داوطلب است شکر یا روغن بخرد و بیاورد و این مسائل فضا را به سمتی برد که ما با افزایش شدید قیمت ارز مواجه شدیم که این به دلیل همان بحث واردات

بدون انتقال ارز بود و در واقع بحث عدم پرداخت تفاوت نرخ ارز بابت L.C هایی که قبلا باز شده بود. در نتیجه باعث ایجاد حساب ذخیره و افزایش نقدینگی شدید و در نهایت یک بحران و بی‌ثباتی شد. مانند وضعیتی که در حال حاضر در برزیل و آرژانتین وجود دارد.

● من با آقایان سازمان برنامه در مورد عدم آمادگی کشور برای اعلام سیاست یکسان سازی نرخ ارز صحبت می‌کردم و آنها معتقد بودند که ما مخالف این مسئله بودیم و می‌گفتند تصمیمی که در مورد یکسان‌سازی نرخ ارز گرفته شد تنها تصمیم بخشی از دولت بود و ما یکدفعه این مسئله را از رادیو شنیدیم. آقای نیلی گفته‌اند که به عنوان معاون اقتصادی سازمان برنامه اعلام این کار را از رادیو شنیده‌اند و شدیداً با آن مخالف بودند، شما هم گفتید شرایط برای چنین کاری مساعد نبود پس این تصمیم از جانب چه کسی گرفته شد؟

ما در آن مقطع به دو نرخ رسیده بودیم یکی نرخ آزاد که در بازار وجود داشت و حدود صد و سی تومان بود و یکی هم نرخ رقابتی که حدود شصت تومان بود، الان من دقیقاً به خاطر ندارم و باید به سابقه و مدارک آن زمان رجوع کنم که ببینم آیا این تصمیم مبنی بر اینکه وسط این دو نرخ را بگیرند بود یا خیر، مثلا اگر صد و بیست تومان مبنایی بود که می‌شد روی آن بحث کرد و ارز را یک نرخی کنیم نمی‌دانم در مجلس گرفته شد یا در دولت. فروش پنج هزار دلاری و اعلام شناور کردن نرخ ارز همزمان گویا از اردیبهشت سال ۱۳۷۲ شروع شد. این تصمیمات همه در یک زمان بود. شاید هم زودتر از اردیبهشت ماه بود. چرا که در مجلس این آمادگی به وجود آمده بود که نرخ را شناور یعنی یک نرخی کنند و کمیته‌ای به نام کمیته ارزی وجود داشت که به آن کمیته ماده سه می‌گفتند. آنجا برای اینکه بتوانند ارز را یک نرخی کنند بحث فروش پنج هزار دلاری را پیشنهاد کردند و این کمیته مبنای این تصمیم در دولت و مجلس بود.

●شما هم به عنوان رئیس اقتصاد و دارایی جزءآن کمیته بودید؟

بله. البته من با پنج هزار دلار مخالف بودم

●با تک نرخی کردن ارز هم مخالف بودید ؟

شاید با این مسئله مخالف نبودم چرا که برای انجام این کار اعـلام آمـادگی می‌شد.

●استدلال‌تان برای موافقت با این مسئله چه بود؟

من بیشتر به دستگاه تخصصی این جریان که بانک مرکزی بود متکی بودم.

●یعنی به بانک مرکزی برای انجام این کار اعتماد داشتید؟

بله، بانک اعلام می‌کرد که توانایی آنرا دارد و من هم معتقدم رابـطه وزارت دارایی و بانک مرکزی باید بر این مبنا باشد که از تصمیمات فردی کـه در بـانک مرکزی قرار دارد تا زمانیکه شما قبولش دارید حمایت کند. در آن زمان هم بـانک مرکزی آمادگی اجرا داشت و ما هم به تصمیم بانک متکی بودیم.

● پس چرا گفتید اجرای آن در آن شرایط درست نبود؟

چون به اعتقاد من ارزیابی بانک مرکزی اشتباه بود.

●در آن مقطع اشتباهات بانک مرکزی مشخص نبود؟

خیر. چرا که هنوز بحران بدهی‌ها خودش را نشان نداده بود وبنابراین تصور بر این بود که بانک مرکزی می‌تواند این جریان را مدیریت کند و به خوبی از آن عبور کند. از نظر تئوریک هم یکسان‌سازی نرخ ارز تقاضا را برای ارز کاهش می‌دهد و اگر بتوانید نقدینگی را مهار کنید این به عبور از بحران ارزی کمک می‌کند. اما از آنجا که طراحی روش یکسان سازی نرخ ارز جامع نبود و از آنجایی که مشکل بحران ارزی و بدهی‌ها بسیار بزرگ‌تر از آنچه بود که نمود پیدا کرده بود، موجب شد که پروژه یکسان سازی با شکست مواجه شود.

●این طراحی توسط چه کسی صورت گرفته بود؟

بانک مرکزی.

●مهمترین اشتباهات این طراحی چه بود؟

عدم طراحی نظام و مکانیسم مبادلات ارزی کما اینکه در حال حاضر ملاحظه می‌کنید ما در سال جاری (interbank opration) داریم. بر اساس این سیستم ما نفر آخر هستیم. هر کس صادر می‌کند یا درآمدی دارد، آنرا به بانک می‌فروشد و بانک‌ها با هم مبادلات را انجام می‌دهند و هر کس که کم داشته باشد به سراغ بانک مرکزی می‌آید. در واقع ایستگاه‌هایی برای انجام معاملات ارزی ایجاد شده است. بانک مرکزی هم در نظارتی که دارد کمبود و کسری آن را جبران می‌کند. اول اینکه چنین مکانیسمی متاسفانه در آن زمان وجود نداشت. دوم اینکه اطلاعات آماری دقیقی در مورد بحث تعهدات و نحوه اجرا نداشتیم. سوم، منابع ارزی خوبی هم وجود نداشت و چهارم، سیاست‌های پولی و مالی قوی برای حمایت از این مکانیسم نبود. حتی سیاست مالی برعکس بود و موجب بی‌ثباتی بیشتر در بخش پول می‌شد. مجموعه این عوامل موجب شد سیستم دچار بحران و عدم کارایی شود.

●شما در آن زمان نسبت به این طرح چنین نظراتی نداشتید؟

خیر، چرا که مسئله بدهی‌ها و حساب ذخیره هنوز ایجاد نشده بود و من هم دیگر رفته بودم. چون من هم تا قبل از شهریور ۱۳۷۲ بودم. در واقع به این مسئله توجه کنید که ما در سال ۷۲ مصوبه‌ای را در دولت تصویب کردیم که در آن مشخص کرده بودیم چند درصد از درآمد نفت با نرخ شناور باشد و چند درصد بابت بدهی‌های گذشته با دلار هفت تومان باشد. درست مانند مکانیسم‌هایی که امسال هست و دو و نیم میلیارد دلار برای آن نوشته‌اند، این مصوبه زمانی که دولت در کسری منابع افتاد به این صورت شد که نسبت آن شصت و چهار به سی و شش بود. بعد هشتاد به بیست شد. بعد نود به ده شد و بعد هم اینطور شد که صددرصد تا قیمت شناور بیاید. یعنی حساب ذخیره را باز کردند و این حساب که باز شد بدهی‌ها ایجاد شد و این یعنی تزلزل مالی. اما تا شهریور سال ۷۲ این حساب باز نشده بود. عدم تعادل مالی که ایجاد شد نقدینگی به شدت افزایش پیدا کرد. بدنبال آن هم تورم و نرخ ارز بالا رفت و عدم انضباط مالی وپولی تشدید شد. به اضافه اینکه اطلاعات منسجم و

مشخصی در مورد بدهی‌ها وجود نداشت. علاوه بر این نظام مبادلات ارزی از طریق اینتر بلکه هم اداره نشده بود. در سال ۷۲ که این تصمیمات اتخاذ شد انضباط مالی آن وجود داشت چون آن مصوبه کمک می‌کرد. البته انضباط پولی هم بود. تصویری هم که از نظر تعهدات ارائه شده بود، قابل مدیریت بود. بنابراین زمانی که متولی قضیه می‌گفت من توان پیاده کردن این جریان را دارم ما هم قاعدتاً از این برنامه چون یک نوع اصلاح اقتصادی بود حمایت می‌کردیم.

●نظر شخص آقای هاشمی رفسنجانی در این مورد چه بود؟

ایشان موافق تک نرخی شدن ارز بودند.

●بر اساس این صحبت‌هایی که گفتید آیا مشاوران نظر مخالفی به ایشان نمی‌دادند، مبنی بر اینکه شرایط فعلی برای انجام چنین کاری مساعد نیست؟

خیر من فکر می‌کنم سازمان برنامه هم در آن زمان موافق این جریان بود.

●اما خود آقای نیلی و روغنی زنجانی اظهار می‌کردند که مخالف این کار بودند؟

من باید مکاتبات آن زمان را مطالعه کنم تا بتوانم در این مورد نظر بدهم.

● آنها معتقد بودند که اختلاف سازمان برنامه با بانک مرکزی و وزارت دارایی از همان زمان شروع شد به طوری که این اواخر حرف‌های متفاوتی زده می‌شد؟

معمولا وقتی شرایط سخت می‌شود این حالت بوجود می‌آید. حالا دور از جان کسانی که من این مثال را می‌زنم، اما در سر بالایی وقتی که به اسب فشار می‌آورند، همدیگر را گاز می‌گیرند. ما هم وقتی وارد شرایط سخت می‌شویم به دشنام دادن و ایراد گرفتن از یکدیگر می‌پردازیم. من می‌توانم به اسناد معتبرتری رجوع کنم اما فکر می‌کنم سازمان برنامه جزء موافقان و مشوقان این کار بود. چرا که مخالف اصلی این کار باید خود بانک مرکزی باشد. من در سال ۱۳۸۱ چهار بند در تبصره قرار دادم

و اعلام کردم اگر این کارها را انجام بدهند من سوئیچ یکسان‌سازی نرخ ارز را می‌زنم. از یکسال قبل هم یک تیم را مأمور کردم تا روی مکانیسم‌های اجرایی این جریان کار کنند. اینکار را با کشورهای دیگر که تجربیاتی داشتند در میان گذاشتم. لذا به اعتقاد من بانک مرکزی محور ارزی است و گمان نمی‌کنم آقای عادلی ناراحت شوند. اگر من بگویم که ایشان بیشترین مسئولیت را در این زمینه داشتند و اگر کشور آمادگی داشت اجازه می‌دادند این کار جلو برود و اگر آمادگی نداشت محکم می‌ایستادند و مانع این کار می‌شدند. اما خود بانک از همه جهت برای انجام اینکار اعلام آمادگی می‌کرد. قاعدتاً بقیه هم مشوق این کار بودند. چرا که وقتی یک نوع انحراف و عدم تعادل اقتصادی هست این کار می‌تواند نوعی اصلاح اقتصادی باشد. اما به شرطی که پیش‌بینی‌ها درست باشد و بتوان به نتیجه رسید. در حال حاضر هم بنده در بودجه سال ۸۱ این هشدار را داده‌ام و باز هم می‌دهم که دولت به هیچ وجه نباید کسری بودجه پیدا کند چون در آن صورت ما دچار مشکل خواهیم شد. در واقع برای این که سیاست‌ها بتواند به نتیجه برسد، بحث انضباط پولی و مالی اساس و پایه کار است.

● آیا بی‌اعتباری ایران در مسائل بین‌المللی به شرایط جامعه و ساختار سیاسی حاکم بر آن هم مربوط می‌شد. چون کشورهایی مانند ترکیه، برزیل و آرژانتین بودند که در اوج بدهی قرار داشتند وامکان پرداخت هم نداشتند، اما ایران به دلیل درآمدهای نفتی توان پرداختی بالاتری نسبت به آنها داشت. اما چرا موسسات بین‌المللی با آنها کنار می‌آمدند و با ایران خیر؟

ـ این وجه دوم این جریان است.

● پس اگر در بحث بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول موردی بوده است بگویید.

ـ پس به این مسئله می‌رسیم که چه عواملی باعث بروز مشکل بدهی‌ها شد و آیا این بدهی‌ها واقعاً یک مسئله لاینحل بود و لازم بود در ابعاد آن بزرگ‌نمایی شود. به نظر من نه، در واقع این بزرگ‌نمایی برمی‌گردد به مسئله مناسبات سیاسی ما در

آن مقطع. برنامه اول ما در شرایطی شروع شد که بوش رییس جمهور مهمترین کشوری که با ما مشکل داشت در مراسم سوگند خود در پله‌های کنگره کاخ سفید گفت، "حسن نیت، حسن نیت می‌آورد" و این یک پروسه مدارا با ایران بود. این موضوع به دوره کلینتون ختم می‌شود. او در آنجا بحث تحریم ایران و تحریم ثانوی را مطرح می‌کند. یعنی روابط سیاسی ما پرتنش‌تر شده و فشارهای سیاسی تشدید شده بود و لذا اگر ابعاد مشکل بدهی ما در حد پنجاه بود به دلیل وجود این مشکلات ابعاد آن به صد می‌رسید. کما این که ملاحظه می‌کنید کشوری مثل ترکیه که هیچ نوع منابعی ندارد و بدهی انباشته‌ای حدود صد میلیارد دارد، یکباره منابع جهانی به سمت آن می‌رود و سعی می‌کند از این بحران عبور کند. در مورد ما جهت عکس بود. یعنی بیمه‌های ما هم قطع شد و فشارها شدت پیدا کرد. درمذاکراتی که برای زمانبندی مجدد بدهی‌هایمان صورت می‌گرفت، سخت‌گیری بیشتری اعمال می‌شد. لذا در این قسمت بحث مناسبات سیاسی ما اساس اصلی کار است.

● آیا برای رفع این معضل صحبت خاصی در هیات دولت شد؟

ـ از آنجایی که آمریکایی‌ها مبتکر ایجاد این نوع تنش در روابط بودند در نتیجه نه تنها فضایی برای کاهش تنش وجود نداشت بلکه می‌توانست ابعاد بیشتری هم پیدا کند. بنابراین به هیچ وجه در دولت بحثی در این زمینه صورت نگرفت.

● در صحبت هایی که با مقامات بین‌المللی داشتید به این مسئله هم اشاره می‌کردند؟

ـ بله. به عنوان مثال بانک جهانی به دلیل فشارهای آمریکا مدتی اعتباردهی به ما را قطع کرد و صریحاً اعلام می‌کردند که باید روابط خود را با آمریکا تنظیم کنیم چرا که اگر فشار باشد آنها مانع ما خواهند شد.

● گویا در هیات دولت بحث بهبود وضعیت تعهدات بین‌المللی هم مطرح شد و دو نظر متفاوت داده شد، یک عده می‌گفتند یا باید رشد اقتصادی را کم کنیم و یا از منابع خارجی کمتر استفاده کنیم و یک عده معتقد به توسعه سریع‌تر و حفظ

رشد اقتصادی بالا بودند. همان‌ها نیز استدلال داشتند که حدود ۲۰ میلیارد دلار بدهی کشور در برابر تولید ناخالص داخلی که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار است چیزی نیست، پس می‌توان همچنان از خارج وام و تعهد گرفت؟ آیا نظر تیم اقتصادی دولت مبتنی بر این بود که ما به رشد اقتصادی بالا نیاز داریم یا این‌که معتقد بودند باید همین روش را ادامه دهیم؟

ـ در اینجا ما وارد برنامه دوم می‌شویم. برنامه دوم در سال ۷۳ تدوین شد و در ابتدای تدوین برنامه تصور این بود که ما می‌توانیم همان رشدی که در برنامه اول داشتیم یعنی هفت درصد را داشته باشیم. ولی با جدی‌تر شدن مشکلات نظر قالب بر این شد که برنامه باید تغییر پیدا کند. علاوه بر این با سیاست‌های جدید تثبیتی در سال ۷۳ هم مواجه شدیم. لذا در برنامه دوم همه این اعتقاد را پیدا کردند که باید ترمز رشد اقتصادی را کشید. کما این‌که برنامه هم بر اساس میانگین رشد پنج درصد تنظیم شد.

● یعنی تا آن زمان همه معتقد بودند باید با روند رشد اقتصادی بالا پیش رفت؟

ـ بله. اگر هم چنین مشکلاتی نبود، همان روند پیش می‌رفت ولی زمانی که این مشکلات پیش آمد دوره یکساله تنفس را به دنبال داشت و لازم شد که با احتیاط بیشتری حرکت کنیم. در واقع آن افق خوشبینانه، دیگر از بین رفت.

● در مورد مخالفت‌های جناح راست صحبت کنید. این جناح یکی دو سال با دولت آقای هاشمی همراهی داشتند اما یکباره مخالفت‌های آنها شروع شد و نوک پیکان حملاتشان هم به سمت شما به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی و آقای عادلی رئیس کل بانک مرکزی و آقای روغنی زنجانی و تیم همراهشان در سازمان برنامه بود. اگر جنبه اقتصاد سیاسی این اختلاف را در نظر بگیریم گویا آنها معتقد به وجود نابهنجاری‌های اقتصادی بودند و مسائلی را در مورد نرخ ارز و عدالت اجتماعی مطرح می‌کردند. این اختلافات از چه مقطعی شروع شد و منشاء آن‌که به ویژه در بحث استیضاح شما نمود زیادی داشت، از کجا بود؟

ـ ما دو انتخابات، یعنی انتخابات مجلس و ریاست جمهوری را داشتیم. دوره اول آقای هاشمی که تمام شد، جناح راست در رابطه با تداوم همکاری‌اش با آقای هاشمی و دولت، افق روشنی را نمی‌دید چرا که دوره آقای هاشمی تمام می‌شد و باید می‌رفتند. بنابراین جناح راست باید مبنای جدیدی را برای خود طراحی می‌کرد .لذا از مقطع دوره دوم با آقای هاشمی مخالفت‌ها شروع شد. در مخالفت با آقای هاشمی روی مسائل سیاسی که نمی‌توانستند مانور دهند. به هر حال مخالفت هم یک موضوعی می‌خواهد کما این که الان در دوره آقای خاتمی مباحث سیاسی ـ فرهنگی مبناست. چون در زمینه اقتصادی اصلاحات اقتصادی صورت گرفته است و اکثر مسائلی که به آن پرداخته‌ایم جزء اهداف برنامه سوم بوده است و این برنامه هم در مجلس تصویب شده که اکثریت آن را جناح راست تشکیل می‌داده است. بنابراین در اینجا نمی‌توانند بگویند مثلا تک نرخی شدن ارز بد است. لذا سراغ مباحث سیاسی می‌روند. اما در آن زمان برعکس بود، درمباحث سیاسی هم نمی‌توانستند به آقای هاشمی حمله کنند. در نتیجه با توجه به مشکلات اقتصادی پیش آمده که برای مردم هم قابل لمس بود به راحتی در مورد این مسائل بحث می‌کردند. مسائلی چون عقب افتادن تعهدات کشور یا نرخ تورم بسیار بالایی که در سال ۷۴ با آن روبرو بودیم از آن جمله‌اند.

وقتی هم این حملات شکل اقتصادی به خود می‌گرفت، سراغ ستاد اقتصادی می‌آمدند. با رییس سازمان برنامه که نمی‌توانستند کاری کنند، رییس بانک مرکزی هم که از این مسائل مصون است. لذا وزیر دارایی محور تمامی حملات قرار می‌گیرد. البته در مشورتی که مجلسی‌ها با آقای رییس جمهور کرده بودند به ایشان اطمینان داده بودند که بنده رأی خواهم آورد. به همین دلیل هم آقای هاشمی در زمان معرفی و دفاع از کابینه چندان نگران موقعیت بنده نبودند، تا بخواهند در دفاعیات خود وزن بیشتری را به من اختصاص دهند. بلکه بیشتر نگران وزرای دیگر بودند. این در حالی بود که یک ائتلاف نا نوشته‌ای پشت پرده صورت گرفته بود که نتیجه آن عدم رأی آوردن بنده بود که البته به نظر من طبیعی بود اما نمی‌توانم بگویم قابل انتظار بود.

● یعنی خود شما انتظار این مسئله را نداشتید؟

ـ خیر. با توجه به اطمینانی که به آقای هاشمی داده بودند نحوه تنظیم مباحث به صورتی بود که فرصت بحث چندانی برای من نماند. تنها در حد دو سه دقیقه از بنده خواستند مطالبی را بیان کنم. اگر من محور بحث قرار می‌گرفتم و در مخالفت با من صحبت می‌شد من هم متقابلا فرصت پیدا می‌کردم تا توضیحات و مطالب مربوطه را بیان کنم.

● عمده مخالفت‌شان بر همین اساس بود؟

ـ در مجلس بحثی روی این مسئله صورت نگرفت. فقط در حد دو دقیقه گفتند شما هم بیایید خود را معرفی کنید و در واقع به نوعی یک تصمیم پنهانی صورت گرفته بود.

● عکس العمل آقای هاشمی در مواجهه با وضعیت پیش آمده چه بود؟

برای ایشان بسیار غیرقابل‌انتظار بود. زمانی که مجلس تمام شد و به دفتر کارم آمدم در حال استراحت بودم که این خبر از رادیو اعلام شد. بلافاصله از دفتر آقای هاشمی تماس گرفتند که من سریعا به آنجا بروم. وقتی به آنجا رفتم ایشان پرسیدند چرا این طور شد. گفتم: من هم مثل شما بی‌خبر هستم که ایشان گفتند: من تصور نمی‌کردم این طور شود. کار بسیار ناجوانمردانه‌ای بود و من تصمیم گرفته‌ام تو را معاون رییس جمهور کنم چرا که حضور تو درکابینه ضروری است. بنده در ابتدا گفتم این تصمیم ممکن است برای شما خوب نباشد، چون یک عکس‌العمل در مقابل مجلس است. اما ایشان گفتند که از جهت بازتاب بین‌المللی و داخلی این طور تشخیص می‌دهند که من هم گفتم هر طور شما تشخیص بدهید و ایشان همان روز این حکم را صادر کردند که مجلس هم از این مسئله بسیار ناراحت شد. حتی برخی از دوستان جناح راست از آقای هاشمی گله کرده بودند که با این کار خود به مجلس بی‌محلی کرده‌اید.

به هر حال من از این پس معاون رییس جمهور بودم تا زمانی که به عنوان رییس بانک مرکزی انتخاب شدم.

● آیا شما بحثی هم با دوستان جناح راست داشتید که مشخص کند عمق اختلاف آنها با شما در چه بود؟

ـ خیر. من فکر می‌کنم این اختلاف بیشتر در حد مناسبات عادی نماینده مجلس و وزیر دارایی بود. حالا در مورد جناح چپ کاملاً مشخص بود که شاید به دلیل مخالفت با سیاست‌های اقتصادی با بنده میانه خوبی نداشتند، اما جناح راست در جنبه سیاست گذاری‌ها اعلام مخالفتی نمی‌کرد. به همین دلیل هم این طور برآورد نمی‌شد که نظر خاصی نسبت به بنده داشته باشند.

● در کابینه دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی که شما با عدم رأی مجلس مواجه شدید احتمالا با حمایت آقای هاشمی به عنوان رئیس بانک مرکزی انتخاب شدید و آقای محمدخان وزیر اقتصاد و دارایی نیز با آن موافقت کردند. با توجه به مخالفت مجلس با شما و انتخاب آقای محمدخان که تقریبا در راستای سیاست‌های مورد توجه مجلس و جناح راست بود، چگونه شما به عنوان رئیس بانک مرکزی انتخاب شدید. آیا مخالفتی وجود نداشت؟

ـ اجازه دهید کمی به عقب‌تر برگردیم. لیست وزرای کابینه دوم آقای هاشمی بر اساس رایزنی‌هایی که با مجلس انجام شد، تهیه شده بود. در رابطه با وزارت دارایی هم آقای هاشمی با مجلس مشورت کرده بودند و برداشت ایشان این بود که در مورد من توافق شده است و رأی لازم را خواهم آورد. در حالیکه فکر می‌کنم بین گروه‌های مختلف سیاسی موجود در مجلس یک تفاهم نانوشته‌ای در رابطه با وزارت دارایی صورت گرفته بود، مبنی بر این که در صحن علنی مخالفت زیادی نشود تا فرصتی برای دفاع وزیر پیشنهادی نباشد؛ اما رأی هم داده نشود و همین طور هم شد. لذا هنگامی که زمان‌ها را بین وزرا تقسیم می‌کردند تا از خود دفاع کنند، به بنده تنها سه یا چهار دقیقه زمان داده شد که من تنها توانستم خود و برنامه‌ها را معرفی کنم و در عمل بر اساس این تفاهمی که برخی گروه‌های سیاسی داخل مجلس انجام داده بودند، تعداد رأی لازم به بنده داده نشد. این مسئله برای آقای هاشمی بسیار غیر منتظره بود. لذا فورا در بعدازظهر همان روز مرا به دفتر ریاست جمهوری

فراخواندند و گفتند من تصمیم دارم حکم معاون رییس جمهور را به شما بدهم تا شما همچنان در کابینه حضور داشته باشید. من پاسخ دادم از آنجایی که این انتخاب ممکن است یک نوع مقابله با مجلس تلقی شود و برای دولت شما مشکلاتی ایجاد کند من راضی به این کار نیستم. اما ایشان نپذیرفتند. بیشتر هم به این دلیل که انعکاس این خبر در خارج از کشور، به عنوان شکست سیاست‌های اقتصادی آقای هاشمی تلقی می‌شد. لذا ایشان حکم معاون رییس جمهور را برای بنده صادر کردند. من مدت یکسال از نیمه اول سال ۷۲ تا نیمه اول سال ۷۳ سمت معاون رییس جمهور را بر عهده داشتم. در شهریور سال ۷۳ که دوره دکتر عادلی خاتمه پیدا می‌کرد، بحث انتخاب رییس جدید بانک مرکزی مطرح شد. به خصوص که در نیمه دوم سال ۷۲ و سال ۷۳ اوج مشکلات بانک مرکزی بود. این مشکلات در دو قسمت بود: یک قسمت تدارک امور جاریه کشور و خرید کالاهای مورد نیاز و قسمت دوم هم بازپرداخت تعهداتی که قبلا صورت گرفته بود. یعنی گشایش اعتبار شده بود، اما به علت عدم پرداخت بدهی‌ها روی هم انباشته شده بودند. یک روز آقای هاشمی مرا خواستند و گفتند، طی مشورت‌های صورت گرفته ما به این نتیجه رسیده‌ایم که برای ریاست بانک مرکزی کسی مناسب‌تر از شما وجود ندارد. بنده هم کاملاً به این مسئله واقف بودم که مشکلات موجود در بانک مرکزی، بسیار دشوار است و مباحثی وجود دارد که برای اولین بار در تاریخ اقتصادی کشور مطرح می‌شود. لذا از جهت عقلی شاید بهتر بود که پاسخ منفی می‌دادم. چون مجلس به بنده رأی نداده و دوره اجرایی کار من به اتمام رسیده بود.

اما با توجه به احساس مسئولیتی که به اتمام کارها و نظرات خود داشتم و این که فکر می‌کردم با انتخاب یک تیم در بانک مرکزی و همکاری دیگر وزرا می‌توانم معضلی را که برای دولت پیش آمده از سر باز کنم، این مسئولیت را پذیرفتم. آقای محمدخان هم از آنجایی که سابقه دوستی قبلی با بنده داشتند متمایل به همکاری با بنده بودند و از آن بسیار استقبال کردند. لذا از جهت وزیر اقتصاد و دارایی مشکلی وجود نداشت. مجلس هم این مسئله را از منظر وزیر اقتصاد و دارایی نمی‌دید، بلکه آن را یک تصمیم کلی کشور تلقی می‌کرد و مخالفتی با آن نداشت.

● در شرایطی که مجلس تمایلی به حضور شما به عنوان وزیـر اقـتصاد و دارایی نداشت و آقای هاشمی هم در تقابل با رأی مجلس شما را به عنوان معاون خود برگزیدند، طبیعتاً این مسئله می‌توانست بازتاب منفی در گروه‌های سیاسی موجود ایجاد کند؟

ـ بله. صد در صد. حتی برخی از عناصر سیاسی صریحاً می‌گفتند کسی را که ما به عنوان وزیر قبول نداریم چرا به عنوان رییس بانک مرکزی انتخاب کرده‌اید. البته این موضع‌گیری در چارچوب همان رقابت‌های سیاسی قرار می‌گرفت. اما ایـنها از قدرت رأی لازم که بتواند برای دولت مشکلی ایجاد کند برخوردارنبودند، بلکه ایـن افراطیون خطوط سیاسی بودند که این مسائل را مطرح می‌کردند.

● آیا عمده مخالفت آنها به دلیل نتایج منفی ناشی از سیاست‌های تثبیت بود؟

ـ خیر. بلکه برعکس آن بود. برخی از آنها به تعدیل ایراد می‌گرفتند و معتقد بودند که اگر نوربخش بیاید همان سیاست‌ها ادامه پیدا می‌کند. به اضافه این کـه یکسری مسائل شخصی هم وجود داشت که در کنار این مباحث سیاسی به عنوان رقابت‌های سیاسی مطرح و به این مطلب افزوده می‌شد.

● یعنی جناح راست و گـروه‌های مـخالف آقـای هـاشمی از آنـجایی کـه می‌دانستند در دور دوم آقای هاشمی در انتخابات نخواهند بود از سـالها قـبل زمینه‌چینی کرده بودند تا انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری را در دست گیرند. آیا این مسئله بیشتر به بخش سیاسی قضیه برنمی‌گشت کـه کـم‌کم نـیروهای طرفدار آقای هاشمی و سیاست تعدیل کنار گذاشته شوند کما این که از هـمان زمان هم قدم‌هایی در این زمینه برداشته بودند.

ـ بله. درست است. حرکت آنها در راستای حذف نیروهایی بود که به اعـتقاد خودشان می‌توانستند در دولت موثر باشند. حالا یا در مذاکراتی که انجام می‌دهند یا در عدم رأی دادن و بعد هم در مقابله‌ای که می‌کنند. در رابطه با بنده هم تصور من این است که آنها علاقمند به حضور بنده در صحنه اجرایی کشور آن هم در نـقطه

مهمی مانند بانک مرکزی نبودند. اما ابعاد مشکلات به گونه‌ای بود که رییس جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی و بقیه اعضاء دولت باید کسی را انتخاب می‌کردند که ظرفیت حل این مشکلات را داشته باشد. در غیر این صورت آن بحران می‌توانست تمامی بخش‌های اجرایی و حتی کل کشور را با مسائل لاینحلی روبرو کند. به ویژه این که در سیاست بین‌المللی هم همراهی با ما وجود نداشت. لذا آقای هاشمی با پافشاری زیاد و مصرانه اعلام کردند که انتخاب ما نوربخش است و ایشان باید ریاست بانک مرکزی را برعهده بگیرد. آنها هم بعدها فراموش کردند.

● در مدت زمانی که معاون ریاست جمهوری بودید و با توجه به این که قرار بر این بود که سیاست تعدیل اجرا نشود و برنامه دوم هم که در تقابل با اهداف برنامه اول بود با یکسال تاخیر و در سال ۷۳ به اجرا گذاشته شد؛ وضعیت اقتصادی دولت چگونه بود و چه بحث‌هایی صورت می‌گرفت. با توجه به این که نیروهای جدیدتری وارد دولت شده بودند آیا تفاوتی در سیاست‌ها دیده نمی‌شد؟

ـ اجازه بدهید کمی دقیق‌تر این را بشکافم. ما در سال ۷۲ بحث تک نرخی شدن ارز را شروع کردیم و در مصوبه مجلس هم آمد. لازمه تک‌نرخی شدن ارز دقت در تنظیم سیاست‌های مالی بود. زمانی که بنده در وزارت دارایی بودم یکی از پیشنهادهایی که مبنای کار قرارداشت و باید ادامه پیدا می‌کرد، این بود که تمام درآمد نفت دریافتی با قیمت ۱۷۵ تومان در اختیار دولت قرار نگیرد، که با حساب ذخیره روبرو شویم. بلکه ۴۲ درصد آن با دلار هفت تومان باشد و صرف بازپرداخت تعهدات هفت تومانی شود و ۵۸ درصد آن با دلار ۱۷۵ تومان باشد. ما این سیاست مالی را به صورت تنظیم شده داشتیم. دقیقاً مشابه یکی از فروضی است که در بودجه سال ۸۱ آمده است که مجلس به دولت تاکید کرده در قالب تک‌نرخی شدن نرخ ارز نباید بدهی دولت به بانک مرکزی افزایش یابد و به همین دلیل است که دولت ۲/۵ میلیارد دلار برای پرداخت به بانک مرکزی کنار گذاشته است. در آن سال هم ما این مسئله را در چارچوب این که چه بخشی به ارز ۱۷۵ تومانی و چه بخشی به ارز هفت تومانی تبدیل و دسترسی داشته باشد، درنظر گرفته بودیم. اما در طول سال ۷۲ با توجه به مشکلات مالی و عدم تحقق درآمدها که ناشی از کاهش قیمت نفت بود، این

نسبت ۴۲ درصد مرتباً کاهش پیدا کرده به طوری که در اسفندماه به این نتیجه رسیدند که صددرصد ۱۷۵ تومان را به دولت بدهند. لذا یک بدهی انباشته‌ای نزد بانک مرکزی برای دولت ایجاد شد و نقدینگی عظیمی به وجود آمد که آثار آن را در سال ۷۳ مشاهده کردیم. ما در سال ۷۳ با دو مشکل مواجه بودیم. یکی بحث معوقه‌ها که امکانات درآمدی اجازه بازپرداخت آن را نمی‌داد و دیگر این که به دلیل عدم تعادل بودجه و افزایش نقدینگی فشار تورمی روی قیمت کالاهای مختلف از جمله کالاهای اساسی بسیار زیاد بود. در نیمه دوم سال ۷۳ فشار تورمی که با انباشتگی نقدینگی همراه شده بود و همینطور عدم امکان عرضه کالا به دلیل کمبود، موجب افزایش روزانه قیمت کالا و ارز شد. اینجا دیگر بحث سیاست‌های تعدیل نبود. لذا آقای هاشمی تقاضا کردند که بانک مرکزی، وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه و تعدادی دیگر از همکاران دولت برای خروج از این بحران یک برنامه اصلاحی تنظیم کنند. آنچه که تحت عنوان سیاست‌های تثبیت در سال ۷۳ارائه شد مبتنی بر این ملاحظات بود که ما نرخ ارز را برای عدد ثابت ۳۰۰ تومان تثبیت کردیم. البته پیشنهاد اولیه این بود که این نرخ ثابت ارز سالانه تعریف شود و هر سال تغییر کند. اما متاسفانه دولت جرات این کار را پیدا نکرد و این حالت تثبیت را ادامه داد و ما دوباره با عدم تعادل هایی در اقتصاد روبرو شدیم. در واقع بحث معرفی یک نرخ تثبیت شده ارزی برای یک سال مانند لنگری بود که ما در دریای طوفانی اقتصاد می‌انداختیم تا سایر نرخ‌ها را هم تثبیت کند. در سال ۷۴ ما با تورم حدود ۵۰ درصد روبرو شدیم که در سال ۷۵ و ۷۶ این نرخ تورم کاهش پیدا کرد. لذا مجموعه سیاست‌های پیشنهادی پایان سال ۷۳ و ابتدای سال ۷۴، با چنین ملاحظاتی همراه بود و بسیاری از آنها هم در تقابل با سیاست‌های تعدیل اقتصادی بود اما چاره‌ای نبود.

● آقای محمد خان که جایگزین شما در وزارت اقتصاد و دارایی شده بودند تا چه حد با سیاست‌های قبلی مخالف بودند. چون ظاهرا مجلس به این دلیل به شما رأی نداده بود که پیرو سیاست‌های تعدیل بودید و همانطور که گفتید آقای هاشمی هم به سیاست‌های تعدیل اعتقاد داشتند. این درگیری‌ها و چالش‌ها در

دولت را چگونه حل و فصل کردید؟

ـ در آن زمان در شورای اقتصاد کمیته‌ای به نام تنظیم بازار ایجاد شده بود که خود آقای رییس جمهور رییس آن بودند. تصمیماتی که در این جا گرفته می‌شد تقریباً با نوعی تفاهم همراه بود و من فکر می‌کنم آقای محمد خان هم با اکثر سیاست‌های برنامه اول به استثناء نرخ ارز موافق بودند. یعنی معتقد بودند که نرخ ارز باید ثابت باشد اما در سایر زمینه‌ها از انعطاف لازم برخوردار بودند. به گونه‌ای که آقای هاشمی به عنوان مدیر دولت احساس مخالفت و مقاومتی در اجرا و توصیه سیاست‌ها در بخش وزارت دارایی نمی‌کرد تا بگوییم انتخاب آقای محمدخان موجب چرخشی در سیاست‌ها شد.

مجموعه‌ای از تصمیم‌ها هم که در سال ۷۳ و ۷۴ اتخاذ شد. یک انتخاب جمعی بود و لازم بود از جهت نرخ ارز کمی از حرارت آن ماشین داغ بکاهیم.

● یعنی علی‌رغم خواسته تمام گروه‌های سیاسی و فشار مجلس برای جلوگیری از سیاست تعدیل، تیم اقتصادی دولت و به ویژه شخص رئیس جمهور نظرشان این بود که همچنان سیاست‌های تعدیل را اجرا کنند اما با ایجاد یک وقفه و جلوگیری از اثرات منفی آن.

ـ بله دقیقاً همین طور است.

● زمانی که شما در سال ۷۳ به بانک مرکزی رفتید، وضعیت بانک مرکزی از نظر بدهی‌ها و تعهدات چگونه بود؟

ـ در آن زمان تعهدات ما رقمی حدود ۳۴ میلیارد دلار بود. ذخایر ارزی ما حدود ۱/۵تا ۲ میلیارد دلار و بدهی معوقه نیز حدود ۲۰ میلیارد دلار بود. لذا تنها کاری که در آن زمان می‌توانستیم انجام دهیم این بود که L.C هایی (اعتبارات اسنادی) که خود بانک مرکزی باز کرده بود را به موقع پرداخت کنیم، تا چهره بانک مرکزی در صحنه بین المللی مخدوش نشود. اما هر کدام از بانک‌های دیگر با انباشتگی از L.C هایی که سررسید شده بود و باید پرداخت می‌شد مواجه بودند.

آنها به فروشنده گفته بودند صبر کن تا ارز بیاید. لذا در ابتدا یک رویه

نانوشته‌ای جاری شده بود مبنی بر این که L.Cها به تدریج تا ۶ ماه پرداخت می‌شود. یعنی هر کسی که امروز L.Cاش سررسید می‌شد و باید پولش را می‌گرفت، می‌دانست که حدود شش ماه دیگر پول به دستش می‌رسد. در ابتداچون آمار و ارقام تعهدات کامل نبود و تصویر روشنی که ما امروز داریم وجود نداشت، این گونه تصور می‌شد که با یکسری اقدامات کوتاه‌مدت مواجه هستیم. مثل همینکه بگوییم هر L.C که سررسید می‌شود را با ۶ ماه تأخیر پرداخت می‌کنیم و ما می‌توانیم از این گردنه عبور کنیم. بنده وقتی که به بانک مرکزی آمدم و همان زمانی هم که در ریاست جمهوری بودم در بررسی‌ها به این نتیجه رسیدم که با این کارها نمی‌توان قضیه را حل کرد. چون حجم درآمدی که به ما اختصاص پیدا می‌کند بسیار کمتر از تقاضای پرداخت دلاری است که هر روز به بانک مرکزی می‌آید. لذا بحث مذاکره با کشورهای طلب کار و زمان‌بندی مجدد بازپرداخت‌ها به عنوان یکی از مسائل اساسی در دستور کار بانک مرکزی و کمیته‌های مربوطه قرار گرفت.

● این مذاکرات را چگونه انجام دادید. به هر حال فشارهای سیاسی تحت تاثیر نوع رابطه ایران با غرب و به ویژه آمریکا وجود داشت که بر روی وضعیت بدهی‌های ایران و این که آن‌ها به راحتی حاضر نبودند از آن‌ها استقبال کنند، اثر داشت. شما در این مذاکرات چه مسائلی را مطرح می‌کردید و چگونه موافقت آنها را جلب می‌کردید تا این استمهال ایجاد شود. با توجه به این که آنها معتقد بودند ایران در سیاست‌های تعدیل خود هم وقفه ایجاد کرده است؟

ـ این مذاکرات برای ما جدید بود. ما تا به حال تجربه این که بدهی‌مان به تأخیر بیافتد و با شرکت و یا بانک مربوطه مذاکره کنیم را نداشتیم. لذا ما با مذاکراتی که داشتیم و تجربیاتی که سعی کردیم از دیگران کسب کنیم، توانستیم در این زمینه آشنایی بیشتری پیدا کنیم و به یک چارچوب و پیشنهاد مشخص برسیم. نکته دوم این که آمریکایی‌ها در ابتدا فشار می‌آوردند که مذاکرات ما با طلبکارها به صورت جمعی باشد و با طلبکاران در یک قالب کلی صحبت شود. ما هم قبول کردیم. تصور می‌کردیم شاید این برای ما هم بهتر باشد. اما بعد که وارد مذاکره شدیم، دیدیم که آنها دائم کار را بلوکه می‌کنند و شاید هم قصدشان این بود که این کار به تأخیر افتد.

در نتیجه ما اعلام کردیم که مذاکره به صورت کلکتیو (جمعی) نمی‌خواهیم بلکه با هر کشور جداگانه مذاکره می‌کنیم. اولین مذاکره هم با آلمان صورت گرفت و خوشبختانه به توافق خوبی هم رسیدیم. به همین صورت با فرانسه و ژاپن هم این شیوه را تکرار کردیم. بعد این نوع مذاکره و توافق باب شد که همه می‌توانند در قالب این پکیج و مجموعه با ما تفاهم داشته باشند و پول خود را دریافت کنند. این یک موفقیت برای ما بود که بتوانیم خارج از آن مناسبات سیاسی فرصتی برای تنظیم امور در داخل کشور خود داشته باشیم.

● **زمانی که با بانک مرکزی کشورهای ژاپن و فرانسه و آلمان وارد مذاکره می‌شدید، عمده‌ترین دلیل مخالفت آنها که به راحتی حاضر به پذیرش استمهال نبودند چه بود؟ آیا به راحتی می‌گفتند که به دلیل عدم وجود یک رابطه مناسب با آمریکا و غرب است؟**

ـ مذاکرات ما بر حسب کشور با آژانس‌های مختلف صورت می‌گرفت، مثلا در ایتالیا و آلمان که بیمه دولتی آنها ساچه و هرمس بود، بدهی‌های ما را پوشش دادند. در نتیجه بانک آنها طلب کار فروشنده شده بود و ما با آنها روبرو بودیم. آنها در مذاکرات به بحث سیاست‌ها نمی‌پرداختند چرا که ما وام جدیدی از آن‌ها نمی‌خواستیم، بلکه خواسته ما این بود که یک جدول جدیدی را با ما طرح کنند تا بتوانیم بدهی‌مان را به آنها پرداخت کنیم. لذا وارد مقوله سیاست‌ها و این که آیا این عقب گردی هست یا نه و در آینده چه می‌شود، نمی‌شدند.

● **پس بحث وام جدید نبود. فقط به دنبال استمهال بودید؟**

ـ بله.

● **فکر می‌کردید تنها از طریق استمهال می‌توانید نظم جدیدی را ایجاد کنید؟**

ـ بله.

● سیاستمداران و کارشناسان راز ماندگاری شما در بانک مرکزی را در این می‌دانند که در کار کردن با همه افراد و گروه‌های سیاسی انعطاف زیادی از خود نشان می‌دهید. نظر خودتان در این مورد چیست؟ آیا دلیل ماندگاری شما در تمام این سال‌ها همین ویژگی بوده است؟

ـ شما باید صاحب یک نظر باشید و این نظر از پشتوانه علمی برخوردار باشد تا بتوانید آن را خیلی روشن بیان کنید و بر اساس نظریه علمی که خوب و روشن بیان شده است بقیه را همراه کنید و سیاست‌هایتان را پیش ببرید. بنابراین راز ماندگاری من در این است.

نه این که نوربخش خود را با بقیه تنظیم می‌کند. بلکه نظراتی که مبتنی بر اصول علمی است بیان می‌شود و بقیه هم منصف هستند و این نظرات را می‌پذیرند و خود را با آن هماهنگ می‌کنند. اجازه بدهید یک مثال بزنم. سیاست تک‌نرخی شدن ارز را در نظر بگیرید. گروه‌های راست، از آنجایی که دو نرخی بودن موجب ایجاد رانت می‌شود با آن مخالف هستند. گروه‌های چپ و اصلاح طلب هم چون این سیاست را یک قدم اصلاحی در جهت عدم تعادل‌ها در اقتصاد و شفاف‌سازی در رابطه با دنیای خارج می‌دانند، از آن استقبال می‌کنند. بنابراین وقتی شما این سیاست را در قالبی بگذارید که گروه‌های سیاسی حرفی برای گفتن نداشته باشند، دیگر مخالفتی صورت نمی‌گیرد. این یک بیان علمی و مستدل است. لذا همه گروه‌ها آن را می‌پذیرند و با آن همراهی می‌کنند. همچنین خصوصی‌سازی و انضباط مالی که من روی آن تاکید دارم و وجود بانک خصوصی به همین صورت است. در واقع خود افراد مولفه‌های سیاستی را شناسایی می‌کنند. در حال حاضر همه گروه‌ها با استفاده از منابع خارجی موافقند. یک زمان گروه‌های چپ با آن مخالف بودند. اما امروزه عقلای گروه‌های چپ هم می‌دانند که این یک امکان برای کشور است. چرا که استفاده صحیح و عقلانی از آن موجب افزایش رشد اقتصادی کشور می‌شود. لذا آنها هم همراهی می‌کنند و پیشنهاد استفاده از این امکان را می‌دهند.

● پس براساس نظریه‌ای که گفتید کسی که ریاست بانک مرکزی را بر عهده دارد نباید وابستگی گروهی و سیاسی داشته باشد؟

ـ خیر. وابستگی حزبی و گروهی ربطی به این شغل ندارد.

● پس می‌تواند عضو حزب هم باشد؟

ـ بله. و البته می‌تواند عضو هم نباشد.

● به نظر شما کدام حالت مطلوب‌تر است؟

ـ بستگی به احزاب موجود و اعتقاداتی که فرد از آنها برخوردار است دارد.

● بر اساس نظریه‌ای که گفتید آیا مطلوب‌تر است که رئیس بانک مرکزی عضو حزب سیاسی باشد یا نه؟

ـ بنده بین ریاست بانک مرکزی را بر عهده داشتن و عضو حزب سیاسی بودن هیچ نوع ارتباطی قائل نیستم تا بگویم، اگر می‌خواهیم رییس موفقی در بانک مرکزی داشته باشیم نباید عضو هیچ حزب سیاسی باشد. یا برعکس باید عضو حزب سیاسی باشد. ریاست بانک مرکزی یک مقوله جداگانه است و عضویت در حزب هم یک مقوله دیگر، رئیسی می‌تواند در بانک مرکزی موفق باشد که یک نظریه داشته باشد و نظریه‌اش از پشتوانه علمی برخوردار باشد و در مباحثی که مطرح می‌شود نظر کارشناسی خود را بر اساس آن نظریه بیان کند، نه بر پایه نظریه گروهی و سیاسی. من همواره این رویه را در کار اجرایی خود تمرین کرده‌ام و به آن اعتقاد دارم.

● بعد از آن اتفاقات و هنگام انتخابات مجلس پنجم، به تدریج بین گروه‌های سیاسی، گروهی به نام کارگزاران سازندگی به وجود آمد. نحوه شکل‌گیری کارگزاران و مباحثی راکه در آن زمان صورت گرفت چه بود؟

ـ در زمان انتخابات مجلس پنجم روحیه حاکم بر کشور این بود که یکسری افراد شناخته شده‌ای که شورای نگهبان آنها را قبول دارد به صحنه می‌آیند و یکسری افرادی که به صورت سنتی همیشه رأی می‌دهند، به آنها رأی خواهند داد. بنابراین فضای حاکم بر انتخابات فضای سردی بود که می‌توانست بر تعداد شرکت‌کنندگان و مسائل دیگر تاثیر داشته باشد. لذا یک فرجه‌ای ایجاد شد و کشور

به این نتیجه رسید که باید این فضا را بشکند و شرایط رقابتی به وجود آورد. ما با تعدادی از دوستانی که در دولت بحث تحرک سیاسی بیشتر را دنبال می‌کردیم، احساس کردیم فضا برای چنین حرکتی آماده است تا غیر از اصحاب سنتی موجود آن زمان که در یک طرف، جامعه مدرسین و در طرف دیگر روحانیت مبارز و روحانیون مبارز بودند کسان دیگری هم امکان حضور در صحنه را داشته باشند.

ما سعی کردیم تا در این میان یک صدای سوم شویم و از برخی کاندیداها اعلام حمایت کنیم. یکسری ویژگی نیز برای خودمان تنظیم کردیم که محور اصلی آن سازندگی بود. در نتیجه تعداد قابل توجهی از وزرا و معاونان رئیس‌جمهور و رییس بانک مرکزی در این قالب اعلام موجودیت کردند. اما بعد اعلام شد که به دلیل مصالح سیاسی وزراء نباید بین این افراد باشند. لذا به ۶ نفر تبدیل شدند. آقای کرباسچی، آقای مصطفی هاشمی، محمد هاشمی، بنده و دو نفر دیگر.

● گفتید کشور به این نتیجه رسید که باید فضا شکسته شود. آیا آقای هاشمی این مسئله را مطرح کردند که کشور به این نتیجه رسیده است؟

ـ من اینطور شنیده‌ام که در جلسه روحانیت مبارز بحثی شده بود مبنی بر این که یک لیست تلفیقی ارائه شود و نام برخی از نمایندگان گروه دیگر را هم در لیست بگذارند. مثل آقای عبدالله نوری. اما روحانیت مبارز نپذیرفته بود و ظاهراً در آنجا آقای هاشمی گفته بودند اگر شما نپذیرید آنها یک لیست مستقل می‌دهند و روحانیت مبارز هم چون فکر نمی‌کرد لیست ما موفقیتی داشته باشد، چرا که فضا در اختیار آنها بود، با این اطمینان که نتیجه همان خواهد شد که آنها می‌خواهند، گفته بودند مسئله‌ای نیست بقیه هم یک لیست بدهند. و در اینجا بود که این فضا و امکان به ما داده شد که روی یک لیست فکر کنیم. در واقع آن تعامل بین گروه‌ها که یک لیست مشترک چند وجهه داده شود به نتیجه نرسید. در نتیجه فرصت ایجاد یکسری احزاب مستقل به وجود آمد. از جمله کارگزاران و آن زمان که ما هم در انتخابات شرکت کردیم هیچ گروه سیاسی دیگری شرکت نکرده بودند و زمانی که ما نتیجه مثبت گرفتیم گروه‌های دیگر هم احساس کردند که جامعه آماده است. لذا به صحنه آمدند.

● در شکل‌گیری کارگزاران سازندگی، آقای هاشمی چه نقشی داشتند؟
ـ مطمئنا حمایت ایشان بسیار موثر بود.

● آیا ایشان خواستند که این حزب ایجاد شود یا فقط از آن حمایت کردند؟ این که در آن جلسه گفته بودند آن‌ها مـی‌روند یک لیست جـداگـانه مـی‌دهند، منظورشان این بوده که ما می‌رویم و جدا می‌شویم یا چیز دیگری بود؟
ـ من فکر نمی‌کنم بتوانیم به این معنا تعبیر کنیم که ایشان قصدشان این بود که این حزب را ایجاد کنند اما از جریان‌های به وجود آمده حمایت می‌کردند. ما نیز زمانی که احساس کردیم از حمایت آقای هاشمی برخوردار هستیم با اطمینان و قوت بیشتری حرکت کردیم. چون ما از مجلس سوم یک تجربه داشتیم. در آن زمان هم تعدادی از وزرا و رییس بانک مرکزی لیست جداگانه‌ای دادند که شدیداً مورد حمله قرار گرفت و حتی شکایتی شد مبنی بر این که اینها از فرصت شـغلی خـود سـوء استفاده کرده‌اند و درگیری‌های بسیاری را برای ما ایجاد کردند لذا این بار هم این نگرانی وجود داشت. کما این که ما در اجرا با مشکلات بسیاری هم مواجه شدیم. می‌خواستیم بازرس بگذاریم، هیأت نظارت بر انتخابات ایجاد مسئله می‌کرد و کارت آنها را نمی‌داد. چنین مسائلی زیاد پیش آمد اما در نهایت با دوراندیشی که شده بود مبنی براین که تبدیل به دعوا و چالش نشود اما در عین حال اصرار و پافشاری بر پیشرفت کار صورت گیرد، این مشکلات برطرف شد. البته در کنار این حمایت آقای هاشمی هم وجود داشت.

● آیا اگر حمایت نمی‌کردند این جریان شکل می‌گرفت؟
ـ به نظر من اگر حمایت ایشان نبود شکل نمی‌گرفت.

● گفتید قرار بر این بود که وزرا هم باشند. اما مخالفت شد. این مخالفت از سوی چه کسی بود؟
ـ این بحثی بود که در خود دولت پیش آمد که شاید حضور وزرا به صلاح نباشد.

چون وزرا باید از این مجلس رأی می‌گرفتند لذا ایـن شـبهه را ایـجاد مـی‌کرد کـه می‌خواهند وکیل‌الدوله بسازند. بنابراین وزرا شرکت نکردند و همان شش نفری که به عنوان پایه گذاران کارگزاران هستند حضور داشتند.

● اما حمایت‌های وزرا بود؟

ـ بله.

● آیا در سال ۷۶ که آقای خاتمی رئیس جمهور شدند شما برای تشکیل کابینه‌شان مورد مشورت قرار گرفتید؟

ـ در بخش ستادی با بنده مشورت شد.

● این مشورت‌ها در چه محوری بود؟ آیا همچنان اعتقاد بر این بود که شما در بانک مرکزی بمانید یا نه؟

ـ توصیه خود بنده به آقای خاتمی این بود که اجازه بدهند من در بانک مرکزی بمانم. به دلیل این که کار نیمه تمامی بود که باید تمام می‌شد. در رابطه با تشکیل بخش ستادی با من مشورت شد. آن زمان دکتر نمازی برای وزارت دارایی مطرح بودند، که من هم ایشان را تأیید کردم. چون سابقه همکاری قبلی با هم داشـتیم. برای سازمان مدیریت هم آقای نجفی را پیشنهاد کـردیم کـه آقـای خـاتمی هـم پذیرفتند. بعد هم جلسات مشترکی با خـود آقـای خـاتمی بـرای ایـجاد تـفاهم و هماهنگی گذاشته بودیم.

● با توجه به این که قرار بود گروه جدیدی دولت را در اختیار بگیرد که پیشینه اقتصادی‌شان نشان می‌داد تا حد زیادی مخالف سیاست‌های تعدیل هسـتند و شما هم در بانک مرکزی شرایطی را فراهم کرده بودید که سیاست‌های تعدیل دوباره اجرا شود و رئیس جمهور هم دیدگاه اقتصادی مشخصی نداشتند، شـما چگونه این تضادها را برای خود توجیه می‌کردید که همچنان بمانید؟

ـ اجازه بدهید این طور عرض کنم. در سازمان مدیریت آقای نجفی بودند که

معاون اقتصادی ایشان دکتر نیلی بود که به خوبی با این سیاست‌ها آشنا بودند. در وزارت اقتصاد و دارایی هم دکتر نمازی بودند. اینها محورهای بخش ستادی بودند. در همان سال ۷۸ آقای دکتر نجفی مأمور تدوین برنامه سوم شد. در این برنامه هم تمام سیاست‌های تعدیل منظور شده بود، بحث خصوصی‌سازی، کوچک کردن حجم دولت و بازنگری در وظایف دولت و بخش‌هایی که مربوط به سیاست‌های پولی و ارزی بود. در واقع خود ما در تدوین برنامه سوم دست‌اندرکار بودیم. بنابراین هیچ نگرانی مبنی بر خروج از مجموعه آن سیاست‌ها وجود نداشت و با مقاومتی هم روبرو نشدیم. اگر هم سؤالی بود، در یکی دو جلسه بحث می‌شد.

● آقای نمازی هیچ اعتراضی نداشتند؟

ـ خیر. حداقل در مرحله تدوین و ارائه این برنامه هیچ مخالفت تعیین‌کننده‌ای از جانب ایشان که مانع کار شود ارائه نشد.

● آیا توسط مشاوران اقتصادی رئیس جمهور مخالفتی صورت نگرفت؟

ـ خیر. البته زمانی که این مباحث در اجرا در می‌آید، بحث‌های زیادی روی آن می‌شود. موافقان و مخالفانی دارد. اما موتور برنامه و حرکت آن بسیار منسجم و تعیین کننده بود.

دکتر مسعود روغنی‌زنجانی

مسعود روغنی زنجانی ابتدا حاضر به گفتگو نبود. از سال ۱۳۷۴ که از ریاست سازمان برنامه و بودجه استعفا داده بود هیچ گفتگویی نداشت. وقتی به او گفتم برای ثبت در تاریخ است و در این مسیر با آقایان میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی نیز گفتگو خواهم داشت، پذیرفت.

در پاسخ هر سؤال با اکراه جواب می‌داد، اما هر چه جلوتر می‌رفتیم راحت‌تر مسائل را بیان می‌کرد. بعضی مواقع به یکباره سخنانش را قطع می‌کرد و می‌گفت: دیگر بس است، بقیه ماجرا را باید برای کتاب خاطرات خودم بگذارم و یا این که فعلاً بیش از این نباید در این‌باره صحبت کرد، خطرناک است و...

● پس ازپیروزی انقلاب نیروها و افراد جدیدی مصادر امور کشور را بدست گرفتند که تا آن موقع کاملاً ناشناخته بودند. شما هم از همان ابتدا با آنها بودید و خوب آنها را می‌شناسید. آیا آنها پیش از انقلاب تفکر اقتصادی ومطالعات خاص اقتصادی داشتند؟

ـ منظور چه کسانی است.

● کسانی‌که بعدها تصمیم گیران اصلی روند اقتصادی ـ سیاسی کشور شدند؟ آیا دارای تحصیلات آکادمیک اقتصادی بودند یا این که در یک فرایند مبتنی بر آزمون خطا، ذهن اقتصادی آنها شکل گرفت؟

اگر بخواهم به این سؤال شما بپردازم، باید گفت که کالبد شکافی قانون اساسی در حوزه اقتصاد واقتصاد سیاسی می‌تواند پاسخ این سؤال را بدهد که دست‌اندرکاران با چه تفکر و دیدگاهی به قانون اساسی وبه حوزه اقتصاد نگاه کردند. در مقطع انقلاب واکنشی منفی نسبت به نظام شاهنشاهی که آن هم تحت حمایت آمریکا و سیستم غرب بود، به نظام آزاد اقتصادی وجود داشت.

آن موقع تصور بر این بود که باید تمام چالش‌های کشور در بخش اقتصاد را در این زاویه مورد نقد قرار داد. اگر مشکل اختلاف طبقاتی، فقر وعدم کارایی وجود دارد همه اینها ناشی از نظام اقتصادی است که آمریکا یا تحصیلکرده‌های تحت حمایت آمریکا و نظام سیاسی آمریکا در ایران پیاده کرده‌اند و این کاملاً طبیعی بود. اما به نظر می‌رسید بدون کلاسه کردن و بدون داشتن یک تئوری مشخص برای پیاده کردن آن خواسته‌ها، شعار سیاسی در حوزه اقتصاد مطرح شده بود. قانون اساسی در شرایطی در حال تدوین بود که نیروهای غیرمذهبی فعال بودند. آنها دارای دیدگاه‌های مشخصی در حوزه‌های مختلف ازجمله اقتصاد بودند. اما مردم و رهبران مذهبی هنوز نمی‌دانستند چه مواضع اقتصادی باید داشته باشند. طبیعی بود که تحت فشار جوسازی گروه‌های چپ قرار گرفتند. بخصوص که در همسایگی ما شوروی قرار داشت که مخالف نظام سرمایه‌داری بود و پیروزی انقلاب را یک قدم به سوی پیروزی خودشان می‌دانستند و خود این عامل هم فضا را به نحوی تحت تاثیر قرار می‌داد و یک نوع چپ‌روی را در همه حوزه‌ها از جمله حوزه اقتصاد تقویت

می‌کرد. یعنی هم در عرصه داخل و هم در عرصه بین‌المللی جوی حاکم بود که در مقابل نظام سرمایه‌داری قرار می‌گرفت.اما عناصری را که در صف اول انقلاب بودند و در تدوین قانون اساسی نقش داشتند را می‌توان به دودسته تقسیم کرد. یک دسته روحانیون بودند و یک دسته هم تحصیلکرده‌های غرب. روحانیون هم عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شدند. یک دسته که دسته غالب بود، نوعاً برداشتی از اقتصاد اسلامی داشتند که یک برداشت چپ گرایانه بود و تحت تاثیر برخی کتب و نشریات وکتاب‌هایی که تا آن موقع چاپ شده بود، قرار داشت. مثل کتاب اقتصاد (ما) مرحوم صدر. چپ‌روی به دلیل جهت‌گیری‌های انقلاب که به نفع نیروهای مستضعف در همه حوزه‌ها وارد عمل می شد در این حوزه هم به شدت غلیظ بود. اما یک دسته دیگر از روحانیون که در آن مقطع در اقلیت بودند برداشتی غیر ازاین داشتند. تحصیلکرده‌ها هم اگر می‌خواستند در مورد اقتصاد اسلامی اظهار نظر کنند از چار چوب همین تفسیرهایی که تا آن مقطع به صورت ادبیات منتشرشده بود خارج نمی‌شدند وبه طور غیر مستقیم تحت تاثیر همان افکار و ایده‌ها بودند. بنابراین تدوین کنندگان قانون اساسی هم از دوجهت تحت تاثیر فضای چپ گرایانه و فضای اقتصاد چپ قرار داشتند. اوّل فضای نظام بین‌المللی بود. جهت‌گیری انقلاب طوری بود که در مقابل نظام سرمایه‌داری قرار داشت و تحت تاثیر فضاسازی نیروهای طرفدار نظام شوروی بود. مسأله دوّم هر موضوعی بود که تا قبل از انقلاب در داخل شکل گرفته بود. تا قبل از انقلاب بچه‌های مذهبی یک‌نوع برداشت چپ گرایانه داشتند. نه فقط در اقتصاد بلکه در حوزه‌های دیگر هم‌این‌گونه بود. طبیعی بود که آن شرایط در حال و هوای قانون اساسی خود را نشان دهد. اما چون شعارها بر روی استقلال کشور و عدم وابستگی به چپ و راست بود و ازطرف دیگر هنوز چارچوب مشخصی از اقتصاد اسلامی شکل نگرفته بود، به صورت یکسری اصول کلی مطرح شد. در واقع بدون اینکه تجربه عملی در این مورد داشته باشیم چنین اصول اقتصادی در قانون اساسی نوشته شد. اگر هم تجربه‌ای وجود داشت، تجربه دنیای چپ بود.باید اعتراف کرد که در آن مقطع ما هیچ‌گونه تئوری منسجم و مشخصی حداقل در زمینه اقتصاد در ذهن نداشتیم. اما به تدریج در یک فرایند زمانی و بر اساس تجربه به سمت یک تئوری مشخص حرکت کردیم. مصادیق این را هم

می‌توان در مصوبه‌های اصلاحی مجلس و شورای نگهبان دید که نسبت به ابتدای انقلاب تغییر و تحول اساسی دارند. در حقیقت ضرورت اداره اقتصادی سیاسی کشور و واقعیت‌های آن خود را بر آن تفکر اولیه که نادرست هم بود، تحمیل کرد.

● یعنی آن موقع دست اندرکاران اقتصاد و سیاست اداره کشور بطور تجربی و عملی واقعیت‌های جامعه را لمس نکرده بودند؟

نه تنها اینها بلکه هیچ‌کدام از نیروهای انقلاب تجربه عملی در اداره حوزه اقتصادی نداشتند علاوه بر این در حوزه تئوریک هم مشکل اساسی داشتیم. نظام سرمایه‌داری که دارای مبانی تئوریک است در یک‌میدانی برای تست این تئوری‌ها قرار گرفت و دائم رفت و برگشت تئوری با واقعیت وجود داشت تا این تئوری‌ها شکل گرفتند. نظام کمونیستی هم به همین ترتیب بود. اما نظام اقتصاد اسلامی که تحت این عنوان قانون اساسی ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ تدوین شد، هیچگونه رفت و برگشتی با واقعیت‌های خارجی نه به لحاظ تجربی و نه به لحاظ آدم‌هایی که طراح و مجری این نظریات بودند، نداشت. در نتیجه کاملاً عاریه‌ای و کاملاً مستقل از فضای اداری و اجرایی و واقعی کشور بود.

● در واقع ایده‌آلیستی بود؟

تقریباً همین است، آن نظام طراحی شده برگرفته ازبرخی مسائل سرمایه‌داری، برخی تئوری‌های سوسیالیستی و بخشی هم از برداشت‌های مذهبی بود. در واقع ملغمه‌ای از این مجموعه متضاد بود.

● شما در ابتدای بحث گفتید با توجه به اینکه رژیم گذشته وابسته به امپریالیسم امریکا و نظام غرب بود، در نتیجه و تحت تاثیر آن، جوفکری حاکم بر مسؤلان سیاسی و اقتصادی کشور در آغاز انقلاب متمایل به چپ و تا حدودی چپ بین‌المللی بود. حال این سوال به ذهن می‌آید که اگر رژیم شاه وابسته به چپ بین‌المللی بود آیا مخالفان آن به سمت فضای بین‌المللی غرب می‌رفتند؟

اگر نظام جهانی وتقسیم بندی قدرت در حوزه‌های مختلف را در آن زمان

بررسی کنید، ملاحظه می‌کنید جنبش‌ها عمدتاً ضد نظام سرمایه‌داری بودند. بنابراین نمی‌توان این نظریه و فرض شما را بررسی کرد. تمام ادبیاتی که روشنفکران در حوزه ادبیات سیاست و اقتصاد ارائه می‌دادند در نقد نظام سرمایه‌داری و به نوعی دفاع از نظام سوسیالیستی که نظام طبقاتی سرمایه‌داری را رد می‌کرد، بود.طبیعی بود مثل همه جنبش‌ها انقلاب اسلامی ایران هم تحت تاثیر ادبیات چپ بین‌المللی قرار گیرد.نمی‌توان آن را نفی کرد. حالا شما می‌گویید آیا معکوس آن امکان داشت؟ باید آن را بررسی کرد.در تمام جنبش‌های اجتماعی ـ سیاسی آن سال‌ها، فقط یکی دو جنبش نظیر جریان چکسلواکی و پراک ۱۹۶۸ به‌وقوع پیوست که تا حدودی بر ضد نظام چپ بین‌الملل و شوروی سابق بود. ضمن اینکه آنها هم به دنبال ایجاد یک نظام سوسیالیسم ـ بازار بودند.نه بازار صرف که ضد چپ بین‌الملل بود. که البته سر کوب هم شد. اما به صورت ذهنی می‌توان به این پرسش شما تا حدودی جواب مثبت داد. طبیعی است مردمی که از این نظام خسته شده‌اند ،به نقطه مقابل آن روی می‌آورند.

● در بخشی دیگر از صحبت‌هایتان به وجود دو گرایش اقتصادی در میان روحانیون اشاره کردید. یکی گرایش و تفسیر متمایل به اقتصاد چپ بود که تحت تاثیر کتاب "اقتصاد ما" مرحوم صدر بود و گرایش دوم را مخالف این جریان ذکر کردید. اگر امکان دارد توضیح بیشتری در خصوص گرایش دوم بدهید؟

ـ آنها گرایشی بودند که تقریباً حوزه اقتصاد اسلامی را در حوزه اقتصاد سنتی آن تفسیر می‌کردند که البته این تفکر را در دوره اجرایی نظام جمهوری اسلامی هم دیدیم. اختلاف بین جناح‌های چپ و راست تحت عنوان جناح بازاری‌ها و تفکر چپی در دوره مهندس موسوی به خوبی خود را نشان داد. در آن مقطع آنها معتقد به گسترش نامحدود بخش خصوصی بودند. به نحوی که می‌گفتند بخش خصوصی می‌تواند مالکیت نفت را نیز در اختیار داشته باشد. در واقع می‌توان بر خلاف آن حرکت تندی که در ابتدای انقلاب منجر به ملی کردن تمام صنایع و بانک‌ها شد آن را در نظر گرفت.

● چرا تحصیلکرده‌های غرب که به آنها اشاره کردید و گفتید از رهبران انقلاب بودند، سیاست زده شدند و به طرف چپ بین‌الملل گرایش پیدا کردند. آیا آنها هم هیچ مبنای تئوریک برای کارهای خود نداشتند؟

ـ زمانی که ما قبل از انقلاب در دانشگاه درس می‌خواندیم تحصیل کرده‌هایی که از آمریکا و اروپا می‌آمدند، دو دسته بودند. یک دسته ضمن این که تئوری‌های اقتصاد سرمایه‌داری و بازار آزاد را درس می‌دادند اما اعتقاد به نظام سوسیالیستی داشتند و از آن دفاع می‌کردند و طبیعی بود که بخش عمده فارغ‌التحصیلان دانشگاهها نیز تحت تاثیر حوزه سیاسی قرار گرفتند. به نظر من، تجربه لازم برای اداره کشور به حد کافی وجود نداشت.

● پس در واقع در آن شرایط دید تئوریک و تجربی در حوزه اقتصاد سیاسی کشور وجود نداشت و تحصیلکرده‌های غرب هم که اقتصاد خوانده بودند تحت تاثیر جو سیاسی قرار گرفتند. یعنی در واقع در اول انقلاب کشور، فاقد یک مرکز مشخص اقتصادی بود؟

● منظور از مرکز چیست؟

● یک چیزی مثل سازمان برنامه که اگرچه ظاهراً وجود داشت ولی با صحبت‌های شما نتیجه می‌گیریم که کاملاً از نیروهای کارشناس خالی شده بود.

ـ در آن مقطع ظاهر کل نظام مدیریتی کشور حفظ شده بود اما سران آن نظام رفته بودند. شاید منظور شما تئوری‌پردازان باشد. بدنه کارشناسی بود. اما در یک نظام سیاسی این سازندگان تصمیم نیستند که تصمیم می‌گیرند. بلکه تصمیم گیرندگان هستند که تصمیم می‌گیرند. کسانی که اوایل انقلاب نسبت به ارزش‌ها و راه حل‌های رژیم گذشته حساسیت داشتند از دید آنها راه حل‌های موجود قابل قبول نبود. چون آن راه حل‌ها مربوط به نظام شاهنشاهی گذشته بود. پس قابل قبول نبودند. ممکن بود آن راه حل‌ها نظام جدید را به نقطه‌ای برساند که رژیم شاه رسیده بود. پس باید نفی می‌شدند. این به مفهوم این نیست که بدنه کارشناسی ایده نداشت. خیر. آنها در برخی حوزه‌ها ایده‌های خوبی هم داشتند. اما این نظام سیاسی

است که باید تصمیم بگیرد. آدم‌هایی با طرز تفکر جدید که سکان رژیم تازه را در اختیار داشتند باید تصمیم می‌گرفتند. آنها هم تحت تاثیر فضای بین‌المللی و همینطور برداشت‌های چپ گرایانه از اقتصاد بودند.

● یعنی نظام سیاسی جدید خیلی به فضای کارشناسی به جای مانده از رژیم سابق وقعی نمی‌گذاشت و آنها را قبول نداشت؟

ـ بله. بنده اعتقاد دارم در ابتدای انقلاب به فضای کارشناسی، حداقل در حوزه اقتصاد توجه نمی‌شد. مسأله هم قابل فهم است. ارزش‌های انقلاب در حوزه اقتصاد سیاسی با رژیم گذشته کاملاً متفاوت و گاه در تضاد بود بنابراین تا حدودی طبیعی بود که بدنه کارشناسی مهجور شود.

● به همین دلیل بودکه وقتی آقای خیّر رییس سازمان برنامه و بودجه شد، سازمان را تعطیل کرد تا نیروهای تازه‌ای برای ضرورت‌های انقلاب پرورش دهد؟

ـ دقیقاً. نگاه یک نگاه بدبینانه به بدنه کارشناسی بود. کارشناسان را عاری از جهت‌گیری‌های نظام ارزشی قبلی نمی‌دانستند. می‌گفتند اینها تحت تاثیر همان نظام هستند، لذا باید این‌ها به نحوی از این فرآیند تصمیم‌گیری کنار روند و آنهایی که مثل ما فکر می‌کنند کار کارشناسی انجام دهند.

● به نظر می‌رسد که خود شما هم تحت تاثیر آن شرایط و حساسیت‌های روزهای نخست انقلاب بودید. چرا که وقتی مهندس موسوی تصمیم گرفتند در سال ۶۳ شما را به عنوان رییس سازمان برنامه و بودجه معرفی کنند، به نمایندگان مجلس گفتند که به شما اطمینان کافی دارند و یک فرد حزب اللهی را برای اداره سازمان برنامه معرفی می‌کنند. ضمن اینکه خود شما هم به آن حرف‌ها اعتقاد داشتید و گفتید که نیروهای حزب اللهی را در این سازمان تقویت خواهید کرد. این نشان می‌دهد که خود شما هم معتقد بودید که حداقل بخشی از کارشناسان سازمان برنامه همگام با مسائل و ارزش های انقلاب نیستند. آیا

درست است؟

ـ طبیعی بود. در آن موقع تفکر کل نظام این بود که در نظام اداری کشور نیروی‌های خودی را تقویت کنند. نه تنها در سازمان برنامه بلکه در تمامی ادارات و سازمان‌ها. اما این بحث که حزب اللهی‌ها را در موقعیت‌های خاص قرار دهیم و تقویت کنیم دو مفهوم دارد. یکی این که حزب اللهی آن‌کسی است که به نظام سیاسی کشور معتقد باشد و یکی هم این که فرد حزب اللهی باید صاحب تخصص باشد. در واقع فن سالار هم باشد.اگر یادتان باشد در آن زمان و سال‌های پس از آن درگیری بین دو تفکر و انتخاب و گزینش نیروهای مکتبی و متخصص بود. در بسیاری مواقع این مسئله به نفع مکتبیون تمام می‌شد. البته در آن مقاطع خیلی به تخصص توجه نمی‌شد. علت اصلی آن هم این بود که نظام جدید در مرحله اول برای استقرار و ثبات خودش تلاش می‌کرد که در پست‌های حساس، نیروها در درجه اول مکتبی باشند و بعد متخصص. در واقع وابستگی به ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی نظام جدید بر همه چیز برتری داشت و دیگر ویژگی‌ها را تحت تاثیر قرار داده بود. اقداماتی هم که برای انجام کودتا صورت گرفت این نظریه را تشدید می‌کرد. حتی انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها هم از این زاویه قابل تحلیل است. اساتیدی که درس می‌دادند، اگر چه دارای تخصص بودند اما مطالبی را به دانشجویان نسل جوان القا می‌کردند که موجب می‌شد در آینده، نسل تحصیلکرده و متخصص مقابل نظام سیاسی موجود قرار گیرد. در نتیجه به عنوان یک عامل پیشگیری تلاش شد تا کسانی را که وفادار به نظام سیاسی بودند در دانشگاه‌ها تقویت کنند. من هم معتقد بودم که هر نظام سیاسی باید طرفداران خود را گرد آورد و آنها را در پست‌های حساس بگمارد و تقویت کند. اما این به این مفهوم نبود که به طورکامل نیروهای متخصص را کنار بگذاریم.بالاخره برای گردش امور به آنهااحتیاج داشتیم. ضمن این که به این مفهوم هم نبود که حزب اللهی متخصص وجود نداشت. زاویه دفاع من از تقویت نیروهای حزب‌اللهی از اینجا نشات می‌گرفت. من اعتقاد داشتم حزب‌اللهی متخصص هم وجود دارد فقط باید آنها را پیدا کرد. در فرآیند انتخاب مدیران و معاونان خود نیز این را نشان دادم. البته یافتن نیروهای حزب اللهی که در زمینه اقتصاد دارای تخصص باشند، خیلی مشکل بود. با توجه به این که دانشگاه‌ها

هم تعطیل شده بودند. بنابراین مجبور بودیم به نیروهای موجود اکتفا کنیم. شاید اگر در آن مقطع فارغ التحصیلان زیادی در زمینه اقتصاد داشتیم، من برای این پست انتخاب نمی‌شدم و فرد بهتری انتخاب می‌شد.

● چطور شد آقای مهندس موسوی شما را انتخاب کردند؟ آیا به دلیل مسائل و گرایشات سیاسی خاصی بود یا این که ایشان می‌دانستند شما در زمینه اقتصاد دارای تخصص هستید و شما هم به اقتصاد دولتی گرایش دارید. حداقل در آن مقطع؟

ـ در آن مقطع من معاون آموزشی امور بازرگانی مجتمع دانشگاهی علوم بازرگانی در همین دانشگاه علامه طباطبایی بودم. رشته من هم اقتصاد بود و دوستانی که با آقای موسویی کار می‌کردند، دوستان من هم بودند. در واقع یک سری دوست مشترک داشتیم که بنده را به ایشان معرفی کردند. من خودم ارتباط خاصی با مهندس موسوی نداشتم. ایشان با بررسی‌هایی که انجام دادند، مرا برای این پست انتخاب کردند، همان طور که گفتم پیش از انقلاب همه ما تحت تاثیر یک برداشت خاص از مذهب بودیم که یک برداشت چپ روانه بود.

طبیعی بود که از همین زاویه هم به اقتصاد نگاه می‌کردیم. پس در این قسمت دیدگاه‌های مهندس موسوی و من مشترک بود. ضمن این که اقتصاد هم خوانده بودم که به عنوان یک تخصص در حوزه اقتصادی به آن ویژگی اضافه می‌شد. یک روز ایشان مرا به حضور پذیرفت و گفت می‌خواهم شما به من در مسائل اقتصادی مشاوره بدهید. من گفتم که تازه در مقطع فوق‌لیسانس فارغ‌التحصیل شده‌ام و برای این کار باید تلاش زیادی برای شناخت اقتصاد ایران انجام داد. ایشان گفتند شما کارتان را با گزارش‌های تحلیلی که در نخست وزیری و یکسری جاهای دیگر تهیه می‌شود، شروع کنید. من هم کارم را آغاز کردم. اگرچه در زمان دانشجویی یکسری درس در مورد اقتصاد ایران با نمرات بسیار خوبی گذرانده بودم، اما کار کردن درآن مقطع با مهندس موسوی شناخت بسیار عمیق‌تر و عملی‌تری نسبت به اقتصاد ایران به من داد. چون تا پیش از این تجربه هیچ کار عملی واجرایی را نداشتم، این دوره خیلی موثر و مفید بود. در واقع من کارم را به عنوان مشاور با مهندس موسوی شروع

کردم.

● چه مدت به ایشان مشاوره می‌دادید؟

ـ یک سال به ایشان مشورت دادم، ضمن این که نماینده ایشان در کمیسیون شورای اقتصاد هم بودم. شورای اقتصاد کمیسیونی داشت که معاونان و اعضای شورای اقتصاد و از جمله نخست‌وزیر قبل از این که مسأله در دستور کار قرار بگیرد آن را بررسی و مطالعه می‌کردند و به جمع‌بندی نهایی می‌رسیدند. به نحوی که وقتی آن مسأله در دستور کار قرار می‌گرفت، بحث‌های حاشیه‌ای دیگر مطرح نمی‌شد و نیاز به توجیه و دلیل آوردن نبود. چرا که قبلا این کار در کمیسیون انجام شده بود. من یک سال نماینده مهندس موسوی در کمیسیون شورای اقتصاد بودم. در واقع از این طریق من به حوزه اقتصاد ایران و نظام تصمیم‌گیری کشور وارد شدم.

● چه بحث‌هایی درکمیسیون اقتصادی شورای اقتصاد و هیات دولت مطرح می‌شد؟

ـ مهمترین مساله، بحث قیمت‌ها و واردات کالاهای اساسی بود. البته بودجه هم جای خودش را داشت. در واقع بحث‌ها بیشتر بر روی قیمت کالاها و خدمات و شیوه اداره کوپنی اقتصاد و کنترل قیمت‌ها و توزیع آنها بود. در این گونه مدیریت‌ها هر کالایی می‌توانست بحران‌زا باشد و مشکلی را برای مردم و دولت فراهم کند. البته بحث مناقصه‌ها و خریدهای دولت هم مطرح بود.

● آیا این سیستم کنترل کوپنی تولید کالاها و خدمات و توزیع آنها به صورت تجربی به دست آمده بود و یا این که از تجربه کشورهای دیگر به صورت اعزام کارشناس استفاده شده بود؟

ـ تا آنجایی که من یادم است و از زمانی که من وارد سیستم شدم، خیر. چنین چیزی نبود. البته ستاد بسیج اقتصادی که به‌عنوان شورای اقتصاد عمل می‌کرد هم‌وجود داشت که فقط به‌مسائل کوپن و موضوعاتی از این دست می‌پرداخت. کوپن به‌طور مستقیم در شورای اقتصاد مطرح نمی‌شد. ستاد خودش را داشت که زیرنظر آقای

بهزاد نبوی کار می‌کرد تا آن‌جایی که می‌دانم هیچ کارشناسی برای درک این سیستم به کشورهای بلوک شرق فرستاده نشد. سیستم کنترل قیمت و توزیع کوپنی کالاها موضوعی نبود که خود ما از عهده آن بر نیاییم. البته یکسری مطالب مکتوب و ترجمه شده در این مورد وجود داشت که مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

مثلاً در خصوص تدوین سیاست تجارت خارجی من جزء کسانی بودم که ادبیات مورد نیاز آن را تهیه کردم. از تجربه یکسری کشورها مثل یوگسلاوی برای این کار استفاده شد.

● در هیات دولت چه بحث‌های اقتصادی‌ای مطرح می‌شد؟ چون شما مشاور نخست وزیر هم بودید؟

ـ در آن مقطع.

● بله.

ـ در آن مقطع من در دولت شرکت نمی‌کردم.

● مشاوران اقتصادی ایشان چه کسانی بودند؟

ـ عالی نسب، شریف زادگان و من.

● بیشترین تاثیر را در این گروه مشاوران، چه کسی بر مهندس موسوی داشت؟

ـ آقای عالی نسب بود.

● آیا ایشان تجربه تئوریک اقتصادی و اجرایی داشتند؟

ـ ایشان آدم مسن و قابل اعتمادی بودند که صاحب تجربه هم بود. به اصطلاح سن در این مورد خیلی نقش داشت. به هر حال ایشان آدمی بود که فعالیت اقتصادی عملی داشت. البته در حوزه فرد و بنگاه داری و در حوزه کلان تجربه‌ای نداشتند. تا حدودی هم در خارج کشور تحصیلکرده بودند. اما از همه مهمتر دیدگاه چپ روانه

ایشان نسبت به اقتصاد بود که بسیار اثر داشت. افراد خیلی زیادی داشتیم که صاحب صنعت و بازرگان و با تجربه بودند. ولی اگر این‌ها را وارد عرصه مشاوره می‌کردیم معلوم نبود که چه گرایشی داشتند. اما ایشان هیچگونه تضادی بین نیروهای چپ و نگاه چپ روانه و تجربه علمی و اجرایی و بنگاه داری خود احساس نمی‌کردند.

● دید شما نسبت به ایشان چطور بود؟

ـ ما با دیدن ایشان به یاد انگلس می‌افتادیم. انگلس هم یک سرمایه دار بود اما به کارل ماکس کمک می‌کرد. در واقع ممکن است دیدگاه اجتماعی خود فرد با حوزه فعالیت فردی و اقتصادی اش متناقض باشد. من این طور تفسیر می‌کردم که آقای عالی نسب فردی است که آرمان‌های اجتماعی و انسانی دارد به گونه‌ای که حاضر است تمام امکانات و منافع خصوصی اش را برای آنها صرف و هزینه کند. البته شیوه اداره کوپنی اقتصاد با منطق اقتصاد خود ایشان سازگاری نداشت. در آن جا قیمت‌ها طبیعی است و کنترل قیمت‌ها معنی ندارد، ضمن این که آزادی انتخاب در مواد اولیه، آزادی انتخاب مشتری و آزادی تجارت وجود دارد. ایشان هم به خوبی این را می‌دانست. اما شیوه عمل اقتصاد چپ روانه همه این‌ها را نفی می‌کرد و آقای عالی نسب هم به خوبی به آن آگاهی داشت.

● پس آقای عالی نسب ارشدترین مشاور اقتصادی آقای موسوی بود؟

ـ بله می‌توانیم این تعبیر را بکنیم.

● چقدر روی گرایش‌های اقتصادی ایشان تاثیر داشتند؟ تا چه میزان به صورت عملی در پیاده کردن این شیوه اقتصاد دولتی موثر بودند. ایشان به عنوان مشاور چه مسائلی را مطرح می‌کردند؟

ـ من به این اعتراف می‌کنم که مهم‌تر از مشاور، تفکر آقای موسوی بود. این‌فکر بود که مشاوران را انتخاب می‌کرد و هر کسی که نسبت به این تفکر خودش را نزدیک‌تر می‌دید، طبیعی بود که بیشتر مورد پذیرش قرار می‌گرفت. آقای موسوی دیدگاه خود را و روش‌های عملی و دیدگاه‌های اقتصادی خود را در بیشتر

پیشنهادهای آقای عالی نسب می‌دید. در واقع خودشان دیدگاهی داشتند و به دنبال روش‌های عملی آنها بود. یک سری فروضی در ذهنش بود ولی احساس می‌کرد تجربه‌های عملی لازم برای اجرای آنها ندارد. برای همین به آقای عالی نسب مراجعه می‌کرد. البته سوابق، سن و تجربه و اعتماد هم‌پارامترهای دیگری بودند که وجود داشت.

● غیر از بحث قیمت گذاری، کوپن و توزیع کالاها و خدمات مهمترین بحث هایی که آن زمان در محافل تصمیم‌گیری کشور مطرح بود چه بودند؟

ـ ظرف آن یکسال را می‌گویید؟

● بله در آن یکسالی که شما هنوز وارد سازمان برنامه نشده بودید که مستقیماً در جلسات هیات دولت حضور پیدا کنید. شنیده‌ام دکتر بانکی رییس آن زمان سازمان برنامه برخی از اساتید مثل دکتر طبیبیان و مشایخی را به هیات دولت می‌بردند و در آن جا برای اعضای هیات دولت یکسری مسائل را مطرح می‌کردند. اگر امکان دارد شما بیشتر به این مساله بپردازید؟

ـ سال ۱۳۶۱ ماشین برنامه ریزی کشور مجدداً راه افتاد. برنامه ریزی توسط دکتر بانکی و به مدیریت ایشان و توسط چند نفر از متخصصان اقتصادی که متعهد بودند و باور به نظام سیاسی جدید داشتند شروع شد که همین آقایان مشایخی و طبیبیان بودند. برنامه اول را نگاه کنید، می‌بیند که در آن مقطع این دوستان کم کم آثار مبانی تئوریک و علمی اقتصاد را طرح کرده بودند.

● آن برنامه سال ۶۱؟

ـ بله اولین برنامه و نه اولین برنامه‌ای که مصوب شد. اولین برنامه‌ای که طرح شد در سال ۶۱ با واکنش حوزه‌های تصمیم‌گیری روبرو شد. تحت عناوین مختلف که بلند پروازانه است و در شرایط جنگی این برنامه‌ها را نمی‌توان اجرا کرد. گاهی هم تحت این عنوان که با مبانی اقتصاد اسلامی و شرع سازگاری ندارد نقد و در نهایت کنار گذاشته شد. دو نفر از علما حوزه را هم از قم آورده بودند تا برنامه را نقد کنند. بند

به بند برنامه را می‌خواندند و تأیید می‌کردند که آیا با مبانی شرع موافق است یا مخالف. در واقع آن برنامه در دو حوزه نقد می‌شد. یکی در حوزه اقتصاد و یکی هم در حوزه شرع. به نظر من در وهله اول حوزه شرع بر سایر مسایل غالب شد. آنها معتقد بودند این برنامه اسلامی نیست و این‌ها (منظور افراد تدوین‌کننده برنامه) همه از آمریکا آمده‌اند و خارج رفته هستند.

بحث دیگری که منجر به کنار گذاشتن آن برنامه در سال ۶۱ شد این بود که در شرایط جنگ این برنامه قابل اجرا نیست و شرایط هم قابل پیش بینی نمی‌باشد. تا حدی هم مجلس به این‌نظر رسید. آن موقع اعضای هیأت دولت به دو دسته تقسیم می‌شدند. یک دسته یا جناح به تعبیر امروزی‌ها محافظه کار یا راست بودند که نمایندگان آنها آقای توکلی در وزارت کار و آقای عسگراولادی در وزارت بازرگانی که مخالف شدید برنامه بودند. دسته دوم همه کسانی بودند که از این برنامه حمایت می‌کردند. مثل آقای بهزاد نبوی. راست‌ها از زاویه شرع و مذهب شروع به نقد و نفی آن برنامه کردند. آقای توکلی مسأله اجیر کردن نیروی کار را مطرح کرد و با استناد به یک سری مباحث فقهی و شرعی خواهان یکسری ادله خاص در روابط کارگر و کارفرما بود. دیگران هم معتقد بودند که در اسلام برنامه ریزی نداریم و برنامه ریزی مخالف مشیت الهی است و به نوعی دخل و تصرف در امور خداوندی است. از درون مجلس هم دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آن برنامه وجود داشت. کما این که نسبت به قیمت‌گذاری و سیستم کوپنی هم اختلاف نظر وجود داشت. اما مبانی تئوری مشخص وجود نداشت.

آنها مبانی تئوری برای تفسیر این مباحث نداشتند و فقط می‌گفتند شرع این را می‌گوید و باید رعایت کنیم. بحثی که پیش از این عنوان کردم و گفتم روحانیون دو دسته شده بودند و یکسری از آنها برداشت خاصی از مذهب ارائه دادند که آن را به حوزه‌های سیاسی و اقتصادی نیز کشیدند ناظر بر این مسائل است. آنها یک طیف بودند که نظرات متفاوت و گاه متضادی داشتند. مسائل را از زاویه شرع بررسی می‌کردند و چون مبانی تئوریک شرعی برای اقتصادکه قابل اتکا باشد، هنوز وجود نداشت نحوه بیان مخالفت‌هایشان از طریق ابزارهای سیاسی پیش می‌رفت. اما چون جنگ بود و جنگ و شرایط جنگی بر همه چیز اولویت داشت، منطق چپ

قوی‌تر عمل می‌کرد و مخالفان خیلی توانایی مانور نداشتند. تجربه تاریخی جهان نیز نشان می‌دهد در شرایط جنگی، دولت‌ها با گرایش چپ حاکم می‌شوند. در انگلستان هم کوپن سهمیه بندی را در جنگ جهانی دوم می‌بینیم. کوپن و نظام کنترلی فقط مختص کمونیست‌ها نیست. طبیعی بود که در فضای جنگ و عدم اطمینان نمی‌توانستیم بحث سیستم باز اقتصادی را مطرح کنیم. چون متغیرهای کلان اقتصادی، جنگ و متغیرهای سیاست خارجی ما به هیچ وجه فضای امنی را برای سرمایه، کار، متخصص، کارخانه و بازرگان ایجاد نمی‌کردند. طبیعی بود تمام ریسک‌ها باید متوجه دولت باشد و دولت این ریسک‌ها را بپذیرد تا کشور را مثل یک خانواده بزرگ اداره کند.

● پس بخش عمده‌ای از چپ‌های امروزی در سال ۶۱ موافق برنامه‌ریزی بودند؟

ـ بله و آن برنامه هم تصویب شد و از دولت عبور کرد.

● مشکل در مجلس بود؟

ـ بله. که مسکوت هم ماند.

● شنیده‌ام در آن زمان آقای رفسنجانی هم به نوعی به اقتصاد دولتی گرایش داشتند. آیا این هم به دلیل شرایط بین‌المللی و ضرورت‌های روز بود؟

ـ اگر بخواهیم از نظر روانشناسی و سایکولوژی آقای هاشمی را بررسی کنیم، باید بگوییم که ایشان یک فرد بسیار امیدوار، خوش‌بین و عمل‌گراست. ایشان معتقد بودند که در شرایط جنگی می‌توان اقتصاد را به خوبی و با برنامه‌ریزی اداره کرد. در این مورد بدبین نبودند ولی نتوانستند از عهده مخالفان در مجلس برآیند.

● یعنی آن موقع راست‌ها در مجلس قوی‌تر بودند؟

ـ واقعیت این است که فقط مسأله راست نبود. کسانی هم می‌گفتند این برنامه جاه‌طلبانه است. وقتی صحبت از چپ دولتی می‌شود به این مفهوم نبود که آنها یک انسجام کامل داشتند و هیچ کاری را بدون هماهنگی خوبی انجام نمی‌دادند. در خارج

از دولت چپ همان حرف‌هایی را می‌زد که جناح راست می‌زد. من یادم هست حتی مشاور آقای موسوی، آقای شریف زادگان هم مخالف این برنامه بود. به هر حال آنها لابی‌های خود و مخالفت خودشان را داشتند. در نتیجه چالش مجلس فقط بین چپ و راست نبود و تمام متغیرهای برنامه از قبیل درآمد نفت، نرخ تورم، مصرف، بیکاری و سرمایه‌گذاری را از زوایای مختلف نقد می‌کردند. هر کسی چند نفر را به دور خود جمع کرده بود و نظر خودش را پیش می‌برد. علاوه بر این که معتقد بودند برنامه بلندپروازانه و جاه‌طلبانه‌ای است، به دلیل این که نگاه بدبینانه به متخصصان داشتند آن را مسکوت گذاشتند.

متخصصان هم فضایی را برای توجیه کار و شیوه عمل خود نمی‌دیدند. فضا به هیچ وجه قادر به تحمل آنها و اندیشه‌هایشان نبود. بنابراین آنها فکر می‌کردند به زودی جنگ تمام خواهد شد و بعد از جنگ شرایط برای دفاع از برنامه بهتر خواهد شد. پس برنامه مسکوت ماند.

● یعنی در سال‌های ۶۰ و ۶۱ پس از یک دوره فترت، نطفه‌ای در سازمان برنامه در حال شکل‌گیری بود که به سمت اقتصاد مدرن گرایش داشت. حتی بچه‌های حزب اللهی نیز در حال آشنایی با آن رویکرد بودند؟

ـ بله. اما هم فضای ناشی از جنگ و هم دیدگاه‌هایی که برنامه را نقد می‌کرد منجر به مسکوت ماندن آن فعالیت‌ها شد.

● آیا سازمان برنامه متهم به این نمی‌شد که گرایش به اقتصاد مدرن غربی دارد؟

ـ بله. متهم می‌شد.

● برخوردها با آن چطور بود؟

ـ نتیجه‌اش این شد که خیلی از دوستان از جمله آقای بانکی از سازمان برنامه رفتند. واقعاً فضا بدبینانه بود. متاسفانه یکی از آفت‌های انقلاب این است که به جای این که مسائل را به صورت واقعی و عینی تحلیل کند، به همه چیز از دید توطئه نگاه

می‌کند.

● غیر از چالش بین مجلس و دولت آیا مراکز تصمیم‌گیری دیگری هم بودند که در مسائل اقتصاد سیاسی کشور اثر گذار باشند؟

ـ تا آنجایی که به یاد دارم، می‌دانم که حوزه علمیه در این موارد خیلی موضع می‌گرفت.

● دیدگاه اقتصادی حوزه دیدگاه اقتصاد سنتی بازار بود؟

ـ سنتی بود.

● به دلیل تعاملاتی که بازار داشت؟

ـ بله. به نظر من در حوزه‌ها یک برداشت منسجم نسبت به اقتصاد وجود ندارد عمدتاً و دفعتاً به صورت یک جریان خود را نشان می‌دهد. روحانیت به سادگی و به عنوان اسلام و دین به کسی تاییدیه نمی‌دهد. مگر این که احساس کند کار درستی انجام می‌دهد. ولی اگر احساس کند یک اقدامی و یا فردی در تعارض با دین و برداشت آنها از دین قرار دارد، به هیچ وجه به او تاییدیه نمی‌دهد. این برای خود من ثابت شده است. به هر میزان حرف شما منطقی باشد اما اگر با برداشت حوزه در خصوص دین در تعارض باشد روحانیون به هیچ وجه زیر بار تأیید نمی‌روند. به ویژه این که روحانیون به طور سنتی نسبت به تحصیلکرده‌ها و متخصصان موضع دارند.

● شما زمانی برای ریاست سازمان برنامه و بودجه به مجلس معرفی شدید که همان طور که خودتان گفتید نیروهای متخصص زیادی تحت تاثیر فشارهای سیاسی مختلف و نگاه بدبینانه، از سازمان رفتند. آیا معرفی شما و رای اعتماد مجلس به شما برای این بود که شما راه آنها را ادامه ندهید و برنامه‌های آنها را اجرا نکنید؟

ـ برنامه‌ای تصویب نشده بود که اجرا شود.

● منظور روندی است که آنها در سازمان برنامه داشتند؟

ـ فرض بر این بود که من یک ابتکار و دید جدید ارائه می‌دهم.

● خودتان هم گفته بودید که می‌خواهید یک دید جدید ارائه دهید یا فقط این انتظار از شما وجود داشت؟

ـ من هیچ دید و نظری را اعلام نکردم.

● اما آنها انتظار داشتند؟

ـ بله. انتظار داشتند که ما کمی غلیظ‌تر از آقای بانکی عمل کنیم و به تفکر آقای موسوی نزدیک‌تر باشیم.

● این را خود آقای موسوی به شما گفتند یا افراد دیگری مطرح کردند؟

ـ کسی به من چیزی نگفت.

● پس برداشت خودتان این بود؟

ـ برداشت عمومی این بود. هیچ وقت کسی به من نگفت چطوری فکر کنم. اما وقتی فکری ارائه می‌شد واکنش نشان می‌دادند.

● وقتی شما وارد سازمان برنامه شدید وضعیت آنجا از لحاظ کارشناسی و فنی چگونه بود؟

ـ پیروزی انقلاب هجوم به نیروی تکنوکرات، بوروکرات و کارشناسی را در پی داشت. آنها یا تصفیه شدند و یا ترک پست کردند. این اقدامات در سازمان برنامه و با توجه به ویژگی‌های آن به ویژه در دوران آقای خیّر شدیدتر بود. در آن زمان همه فکر می‌کردند که تمام برنامه‌های دوران شاه را این سازمان طراحی و اجرا کرده است. بنابراین هر چه بدبختی است زیر سر این سازمان است. برخی مراکز نیز اهمیت آن را درک کرده بودند اما نسبت به نیروهای آن بدبین بودند. آنها معتقد بودند در این سازمان و با این اهمیت، باید آدم‌های وفادار به نظام سیاسی جدید تقویت شوند. در واقع هجوم آقای خیّر به سازمان برنامه بروز و ظهور این دیدگاه بود که تکنوکرات‌ها

به درد نظام جمهوری اسلامی نمی‌خورند. چرا که این سازمان یکی از موانع پیش روی انقلاب و وز ارتخانه‌هاست. وزراء نیز احساس می‌کردند سازمان برنامه، در حال کنترل و نظارت بر چگونگی هزینه‌ها و درآمدهاست. آنها از چنین چیزی خوششان نمی‌آمد. می‌خواستند کار و فعالیت کنند. اما چارچوب موجود را قبول نداشتند. برای همین در تلاش برای تضعیف سازمان بودند. البته پس از آقای خیّر، آقای بانکی تلاش کرد تا سازمان را بازسازی و نیروهای قابل اعتماد را جلب کند. این مسأله موجب شد که مقامات و انجمن اسلامی سازمان برنامه نسبت به خود آقای بانکی هم بدبین شوند. البته درگیری بین وزرا و اعضای انجمن اسلامی وز ارتخانه‌ها در آن زمان زیاد بود. اما این درگیری‌ها در سازمان برنامه از همه جا بیشتر بود. آقای بانکی هم انجمن اسلامی را منحل کرد و دیگر در آن سازمان انجمن اسلامی پا نگرفت.

● وضعیت فکری و روحی کارشناسان سازمان برنامه چطور بود. بالاخره آنها در فضای دیگری تربیت شده بودند و به مفاهیم اقتصاد مدرن خو گرفته بودند. اما به یک‌باره با یک نظام سیاسی جدید مواجه شدند که نه فضای پیشین را قبول دارد و نه آموزه‌های آنها را می‌پسندد. حتی نفی هم می‌کند. احتمالاً درگیر چالش‌های شدید روحی شده بودند. که یا باید از آن سازمان می‌رفتند و یا باید خودشان را تغییر می‌دادند؟

ـ واقعیت این است که کارشناسان ارشد این سازمان، در حوزه اقتصاد و نه حوزه بودجه ریزی، سازمان را ترک کرده بودند. برنامه‌ریزان و طراحان برنامه و مدل اقتصادی، همه رفته بودند. آنهایی هم که مانده بودند دو دسته بودند؛ یک دسته به نظام جدید اعتقادی نداشتند و اگر به آنها میدان داده می‌شد جلو می‌آمدند و کار خودشان را انجام می‌دادند. که البته میدان هم داده نمی‌شد. پس آنها ساکت بودند و کاری نمی‌کردند. دسته دوم هم کسانی بودند که تحت تاثیر انقلاب و بر اساس شرایط روز عمل می‌کردند. حتی در زمان آقای بانکی، تعدادی از این کارشناسان با ایشان درگیر شده بودند که تفکر شما سرمایه‌داری است و غلط می‌باشد. اما همه اینها بستگی به عملکرد رییس سازمان داشت و اگر رییس مطابق میل آنها رفتار نمی‌کرد از سازمان می‌رفتند. این شد که سازمان برنامه از نیروی کارشناسی خالی

شد.

● مهمترین هدف و ماموریت شما در سازمان برنامه چه بود؟

ـ من در آن مقطع وظیفه سازمان را، طراحی برنامه‌های توسعه‌ای کشور می‌دانستم. اما به این نتیجه هم رسیده بودم که در آن زمان و آن شرایط نمی‌توان کاری را پیش برد. خود من از جمله کسانی بودم که باور داشتم در شرایط جنگی نمی‌توان برنامه توسعه‌ای داشت. اما با این همه ماشین برنامه‌ریزی را تعطیل نکرده بودم.نخستین کاری هم که انجام دادیم، اصلاح برنامه‌ای بود که جناب دکتر بانکی و دوستانشان ارائه کرده بودند و مسکوت مانده بود. بدون این که آن را به بیرون از سازمان منتقل کنیم و یا این که بر روی آن مانور دهیم. مجلس بر روی آن برنامه مسکوت مانده یکسری اصول را طراحی کرده بود که باید برنامه توسعه‌ای در شرایط جنگ چنین باشد. اما آن محورها عملی نبودند. ما بدون توجه به آن محورها و بدون چالش با بیرون، ماشین برنامه ریزی سازمان را حفظ کردیم و به بیرون درز ندادیم.

الان اصلاح آن برنامه در چهار جلد به عنوان اسناد سازمان وجود دارد. من فقط می‌خواستم این فضا حفظ شود. چون معتقد به کار و تفکر آقای بانکی و دوستانشان بودم و فکر می‌کردم با حفظ ماشین برنامه‌ریزی سازمان نیروهای متخصص دوباره جمع خواهند شد. به موازات این کار من طرح آمایش سرزمین را با غلظت بیشتری ادامه دادم. این طرح پیش از انقلاب شروع شده بود. بین ترکیب جمعیت و فعالیت‌ها یک نوع ناهمگونی به وجود آمده بود و از نظر قومی، امنیتی، اقتصادی و تبعیضاتی قابل بررسی بود. پس ما نیاز به یک طرح آمایش سرزمین داشتیم تا توازنی بین جمعیت و فعالیت‌ها ایجاد کند.

این اقدام یکی از کارهای مهم دوره فعالیت من در سازمان برنامه بود. به طوری که در آن دوره شورای امنیت ملی آمایش خوزستان، آمایش ایلام، کردستان و باختران را تصویب کرد. ما در آن مقطع یک کار مهم دیگر هم انجام دادیم. فکر کردیم که یک برنامه ولو کوتاه‌مدت را برای مهار بحران‌های ناشی از جنگ ارائه دهیم. نتیجه این تلاش‌ها تهیه برنامه‌ای تحت عنوان "برنامه شرایط نوین اقتصادی در سال ۱۳۶۵" بود. البته در سال ۱۳۶۶ هم برنامه بحران نوشته شد که

هیچ گاه چاپ نشد. یک برنامه کاملاً محرمانه بود که اگر آمریکا به ایران حمله کند، چه باید کرد. هدف این بود که در یک چنین شرایطی (حمله آمریکا) چگونه معیشت مردم را تنظیم، تأمین و اداره کنیم. در آن شرایط ما متوجه مهار بحران‌هاو به حداقل رساندن آسیب‌ها به حوزه‌های معیشتی مردم و اقتصاد ایران بودیم. طبیعی بود که در آن شرایط امکان طراحی برنامه‌های بلندمدت استراتژیک وجود نداشت. منابع کافی در اختیار نداشتیم و نمی‌توانستیم بحث توسعه را مطرح کنیم. باید کشور را طوری اداره می‌کردیم که شیرازه آن از هم نپاشد. نتیجه هم این شد که آن دو برنامه تدوین شود که یکی منتشر شد و یکی هم هیچ‌گاه منتشر نشد و به صورت سند موجود است.

● برنامه مهار بحران‌هابعد از جنگ منتشر شد؟

ـ نه برنامه شرایط نوین که دو ساله بود منتشر شد. سال اول آن اجرا شد که شرایط بدتر شد و مجبور شدیم دوباره یک نظام برنامه ریزی با یک شرایط اضطراری تهیه کنیم. وزرا از صبح تا شب می‌نشستند تا برنامه مهار بحران را تدوین کنند. شرایط در سال ۶۶ بدتر شده بود. اگر در سال ۶۷ آتش بس را نمی‌پذیرفتیم وضعیت به مراتب بدتر می‌شد. ما در حال تهیه برنامه مهار بحران بودیم. اما بحران‌ها هر لحظه بیشتر و شدیدتر می‌شدند.

● برنامه شرایط نوین اقتصادی سال ۶۵ بر اساس چه مشخصات و ویژگی هایی تدوین شده بود؟

مهمترین بحث آن درآمدهای ارزی کشور و تأمین مواد غذایی، حداقل مواد اولیه برای واحدهای صنعتی و جلوگیری از بیکاری ناشی از تعطیلی آن واحدها بود. درآمدهای نفتی به شدت سقوط کرده بود. ارز در اختیار دولت به حداقل خودش رسیده بود و کالاهای اساسی و مصرفی مردم هم همه از خارج وارد می‌شد. مواد اولیه هم همین طور. الان ما صنعت پتروشیمی و فولاد داریم. اما آن موقع همه اینها از خارج وارد می‌شد. تمام اقتصاد کشور در حال خوابیدن بود. بحث‌ها این بود که چه کار کنیم تا هم منابع ارزی کشور افزایش یابد و هم از این منابع ارزی حداقل، چگونه استفاده کنیم. وضعیت به حدی بغرنج بود که در آن زمان مجبور به کوپنی کردن لوازم

بهداشتی و شوینده‌ها مثل صابون و شامپو شده بودیم. در وزارت بهداشت بحث شده بود بسیاری از بیماری‌هایی که بر اساس مدارک سازمان بهداشت جهانی در ایران از بین رفته، به دلیل کمبود مواد و لوازم بهداشتی در حال شیوع هستند، این موضوع یکی از نگرانی‌های دولت بود. چگونگی تأمین گندم، روغن و نیازهای اولیه کارخانه‌ها از دغدغه‌های مهم بود. ما به دنبال راهی برای به کار انداختن سرمایه‌های مردم و توسعه صادرات بودیم.

● بیان چنین بحث‌ها و تهیه چنین برنامه‌هایی، احتمالاً در چالش با گرایش‌های اقتصاد بازار و سنتی و اقتصاد مدرن قرار می‌گرفت. احتمالاً این گرایش‌ها نیز در حال پر رنگ‌تر شدن نیز بودند. در سطح دولت با این چالش‌ها چگونه برخورد می‌شد؟

ـ یادم می‌آید که کم کم در هیأت دولت مطرح می‌شد دولت به تنهایی نمی‌تواند این چرخ عظیم اقتصادی را بچرخاند. تمام مجموعه کشور را، خانواده دولت تصور کنید که دولت به عنوان پدر برای آنها نان تهیه و بین آنها توزیع می‌کرد درحالی که باید این بچه‌ها خودشان نان در می‌آوردند. این بحث که به مردم میدان دهید به طور بسیار ظریف و دقیقی در حال شکل گرفتن بود. یادم هست وقتی که قیمت ارز مطرح شد در دولت قبول کردند که در خصوص نرخ ارز حاصل از صادرات کمی بازتر عمل شود. وقتی می‌خواهید صادرات را توسعه دهید و قیمت ارز را کنترل می‌کنید و آن را پایین‌تر از ارزش بازار نگه می‌دارید صادرکننده انگیزه‌ای برای صادرات ندارد. کشور در بحران بود و باید شرایطی فراهم می‌شد تا صادرکنندگان به دنبال انگیزه‌های بیشتری برای صادرات باشند. عقل سیاسی و حکومت‌داری نیز حکم می‌کرد که باید انگیزه افراد را برای کسب سود بیشتر کرد. این بود که یواش یواش منطق بازار آزاد و مکانیزم قیمت‌ها خود را نشان می‌داد. پذیرش این حداقل‌های اقتصاد آزاد به مفهوم این نیست که همه اعضای دولت به این باورها رسیده بودند. خیر، از روی ناچاری تن به آن دادند. دلیل آن نیز مخالفت بسیاری از آنها با برخی از مفاد برنامه اول توسعه است. در واقع از این جا بود که احساس شد سازمان برنامه و بودجه دوباره در حال طرح بحث و مباحثی است که قرار نبود تکرار کند. ما هم به این نتیجه رسیده بودیم

که راه حل‌های هشت نه ساله سنتی گذشته پاسخگو نیست و ما را از بحران نجات نمی‌دهد. سازمان برنامه به عنوان این بازوی کارشناسی دولت ناچار بود که این حرف‌ها را بزند و این هیأت دولت بود که باید تصمیم می‌گرفت.

● وزرای وابسته به جناح راست، چرا مخالف اقتصاد دولتی بودند؟

ـ آنها تحت تأثیر تفکر و برداشتی که از اقتصاد اسلامی داشتند، بودند.

● اما آنها بیشترین سود مالی خود راکه بعدها در مناسبات سیاسی بسیار به کارشان آمد، از همین دوره مهندس موسوی کسب کرده بودند. سیستم توزیع سنتی کالاها در اختیار آنها بود و دولت هم چاره‌ای جز کنار آمدن با آن سیستم توزیع سنتی نداشت. برای همین کوپن و مایحتاج مردم را عمدتاً از طریق آنها توزیع می‌کرد. چطور آنها بیشترین سود را می‌بردند و در عین حال مخالفت هم می‌کردند؟

ـ من در مورد یک فرد نمی‌توانم حرف بزنم. در مورد یک جریان صحبت می‌کنم. مثلاً آقای مرتضی نبوی به عنوان وزیر پست و تلگراف یا احمد توکلی به عنوان وزیر کار اصلاً در کار تجارت نبودند.

● بله اینها به یک جریان وابسته‌اند؟

ـ بله. بحث من روی یک جریان است. یک جریانی که به طور سنتی در بازار بوده و به طور سنتی به دین معتقد است و یک جریانی که تجربه بازارش را با برداشت‌های فقهی از دین تطبیق داده است. آن نوع برداشت فقهی و این جریان سنتی بازار عمدتاً با سیستم قیمت گذاری مخالف بود. البته من این را بگویم که به دلیل سیستم کنترل قیمت، آدم‌های متدینی که معتقد بودند باید مقررات دولت و بازوی کارشناسی آن را به لحاظ شرعی رعایت کرد، آسیب دیدند. در نتیجه یک نسل جدید در بازار شکل گرفت که اصلاً اعتقادی به اینها نداشتند. در اواخر دوره آقای موسوی ملاحظه می‌شد آدم‌های بازاری متدین و پایبند آسیب دیده‌اند. البته نه همه آنها.

بنابراین این گروه جدید و یا بازرگان‌هایی که اصلاً به لحاظ شرعی مقید نبودند، یک دفعه بالا آمدند. حتی می‌بینیم در این دوره و در دوره بعد هم همینطور افرادی که

زمانی تاجر، صنعتگر و بازرگان بودند و از ایران رفته بودند، در فرایند واردات به ایران به شدت پولدار شدند. ضمن این که فکر می‌کردند به نظام هم وابستگی ندارند. در واقع کوپن موجب جابجایی طبقاتی بسیاری از افراد و گروه‌ها شد. افراد نوکیسه و آدم‌های تازه به دوران رسیده محصول این دوره و دوره بعدی هستند.

با این همه گروه مخالف دولت که در دولت هم نماینده داشت به دلیل نوع برداشتی که از اسلام و سنت دارد تا همین لحظه(دوران خاتمی) هم به روش‌های مختلف مخالفت خود را کرده است. البته معنایش هم این نیست که تمام گفته‌های آنها منطق تئوریک داشته باشد. گاهی اوقات این افراد و برداشت‌هایشان قابل فهم و درک نیست. احساس می‌شود تفکرات و خواسته‌های آنها متعلق به دوره برده‌داری است. آنها اصلاً درکی از اقتصاد آزاد و مدرن ندارند و نداشتند. تفسیری که آنها از اقتصاد آزاد می‌دهند با آن چه که اقتصاد مدرن از اقتصاد آزاد می‌دهد و همین طور تفسیر آنها از نقش دولت، به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. آنها فقط می‌گفتند کوپن و کنترل قیمت نباشد. اما چه چیزی جایگزین آن شود، حرفی برای گفتن نداشتند.

● گفتید وقتی نظرات سازمان برنامه را در هیات دولت منعکس می‌کردید، کم‌کم احساس کردید مخالفت‌هایی از داخل دولت و از بیرون علیه سازمان برنامه در حال شکل‌گیری است. آنها می‌گفتند ما زنجانی را آنجا فرستادیم که این حرف‌ها زده نشود. اما خودشان هم دارند همان حرف‌ها را می‌زنند. من فکر می‌کنم شما احتمالاً دنبال جایی می‌گشتید که حرف‌هایتان را بهتر درک کنند. بنابراین کم کم به سمت مجلس و به سمت آقای هاشمی رفسنجانی گرایش پیدا کردید. درست است؟

ـ ابتدا این را بگویم آقای هاشمی آدم باهوش و بسیار زیرکی است. زمانی هم که برنامه اول در حال شکل گرفتن بود، ایشان منطقش را قبول داشتند. آقای هاشمی قبل از انقلاب بیزینس من (تاجر) بودند و آدمی است که با منطق اقتصاد آزاد آشنا است. ولی اگر شرایط به هم بریزد خود را به سرعت با شرایط تطبیق می‌دهد، اما منطق خودش را فراموش نمی‌کند. بعضی‌ها هم هستند که اصلاً آن منطق را قبول ندارند. مثلاً آقای موسوی اصلاً آن منطق را قبول ندارد. ولی آقای هاشمی آن منطق را قبول دارد. ضمناً شرایط دوره جنگ طوری بود که باید از آقای موسوی

حمایت می‌کرد و تا آخر دوره ایشان هم از او حمایت کرد. بنابراین در تحلیل شرایط آقای هاشمی باید این دو مسئله را در نظر بگیرید. آقای هاشمی کم‌کم با دیدگاه‌های ما آشنا شدند. جزوات و گزارش‌های سازمان برنامه را به دقت می‌خواندند. به خصوص در پایان جنگ تحلیل‌های من خیلی در ایشان اثر داشت. مقام رهبری آن موقع رئیس‌جمهور بودند. در پایان جنگ و شروع دوره جدید هم این طور نبود که آقای هاشمی بگویند آقای موسوی از همین فردا خداحافظ. آقای هاشمی و آقای موسوی با هم کار می‌کردند. در واقع حامی بزرگ آقای موسوی در مقابله با جناح راست خود آقای هاشمی بود. منطقی فکر می‌کرد و می‌گفت ما این آقا را سرکار آورده‌ایم و باید حمایتش کنیم. به لحاظ اصول مدیریتی ایشان این طور فکر می‌کرد. ممکن است با آقای موسوی هم مخالفت‌هایی داشت اما از ایشان حمایت می‌کرد. مثلاً یادم است ایشان طرح مترو را ارائه داد. من خودم شخصاً با مترو مخالف بودم و می‌گفتم مترو توجیه ندارد. می‌گفتم اگر می‌خواهید یارانه دهید و دولت ضررهای آن را بپردازد، آن یک بحث دیگر است. اما اگر بگویید توجیه دارد، خیر توجیه ندارد. آقای هاشمی از مجلس آمد به هیأت دولت، همه وزرا نظرات خودشان را درباره‌ی آن توضیح دادند وقتی من هم توضیح دادم که با این قیمت، این میزان مسافر و این هزینه‌ها و این میزان درآمد توجیه ندارد، گفت «سازمان برنامه همه‌اش مخالف پروژه‌هاست و همیشه منفی حرف می‌زند.» بنابراین در آنجا که می‌خواست یک پروژه را پیش ببرد حتی با من هم مخالفت می‌کرد. یواش یواش من احساس کردم در بسیاری از دیدگاه‌ها با آقای هاشمی زمینه‌های مشترک داریم. اما وقتی ایده‌های خودم را به مهندس موسوی ارائه می‌دادم ایشان کم کم احساس می‌کرد که راه حل‌هایی را که می‌دهم با دیدگاهی که در ذهن او بود سازگاری ندارد. کم کم احساس می‌کرد این برنامه دیگر برنامه ناشی از دیدگاه ایشان نیست. ولی این بدین معنی نبود که آقای موسوی نسبت به من بی اعتماد بود. اما دیدگاه‌هایمان از سال‌های ۶۶ و ۶۷ کم کم از هم فاصله گرفت. به موازات این، بخشی از وزرا هم از آقای موسوی فاصله گرفتند. فاصله نه این که دعوای شخصی داشته باشند بلکه فاصله فکری. آقای عالی‌نسب هم انتقاداتی داشتند و آقای وهاجی که آن موقع وزیر بازرگانی بود هم ساز مخالفت می‌زد. آقای وهاجی خودش نیروی آقای موسوی تلقی

می‌شد ولی دیدگاه‌هایی را در مورد بازرگانی خارجی عرضه می‌کرد که به هیچ وجه قابل قبول و پذیرش دولت آقای موسوی نبود.

آقای وهاجی یکسری جلساتی با جناب آقای خامنه‌ای که رئیس‌جمهور بودند گذاشتند. کم کم در دولت آقای موسوی برخی وزرا باآقای خامنه‌ای کار می‌کردند از جمله آقای وهاجی. مصوباتی در آن جا می‌گرفتند که هرگز مورد پذیرش آقای موسوی نبود. آقای موسوی هم به عنوان رییس دولت احساس می‌کرد کسان دیگری به جای ایشان تصمیم می‌گیرند. یکسری درگیری‌هایی هم به وجود آمد. اینها نشان می‌داد که تفکر اقتصاد دولتی با تجربه ۱۰ و ۱۲ ساله باید نقد جدی شود. در واقع عدول و عبور از سیاست‌های گذشته در حال شکل‌گیری بود. عرصه برای ورود یک تفکر جدید در حال آماده شدن بود. طبیعی بود که سازمان برنامه و من به عنوان رییس آن از پیشتازان و ارائه دهندگان آن فضای جدید باشیم. به همین دلیل هم بود که پیش نویس برنامه اول را به شورای اقتصاد ارائه کردم. تفکر آن برنامه هم همان تفکر باز کردن فضای اقتصادی و خروج از سیستم متمرکز دولتی و میدان دادن به‌بخش خصوصی و سرمایه‌های خصوصی و تجارت آزاد بود. یادم است بحث‌های مربوط به پیش‌نویس برنامه زمان زیادی طول کشید، یک روز آقای مهندس موسوی گفت: این مسائل که شما مطرح کردید، همان چیزهایی است که بانک جهانی می‌گوید. ایشان فکر می‌کردند، ما نسخه‌های بانک جهانی را پیاده خواهیم کرد. اما وقتی این مسائل و نوع تفکر ما در پیش نویس برنامه اول به آگاهی آقای هاشمی رفسنجانی رسید، متوجه شدیم که ما سازگاری بیشتری با ایشان داریم تا آقای موسوی. اما هرگز این طور نبوده که ما مستقیماً با ایشان کار کنیم. خیر.

● به یک تعامل هم رسیدید؟

ـ بله به تعامل رسیدیم.

● پس در اواخر دوران آقای موسوی واقعیت‌های اقتصادی جامعه و ضرورت‌های اجتماعی، مدیران ارشد نظام را در مقابل مسائلی قرار می‌داد که

ادامه روند گذشته منجر به نابودی و افزایش بحران‌هامی‌شد. آقای موسوی هم حاضر نبودند از ایده‌های خود دست بردارند. این شد که عده‌ای تصمیم گرفتند راه جدیدی را در پیش بگیرند. برای همین یک عده به طرف آقای هاشمی رفسنجانی رفتند و یک عده هم به طرف آقای خامنه‌ای. آیا در آن زمان شیرازه دولت در حال از هم پاشیدگی بود؟

ـ البته این اواخر دولت آقای موسوی بود. ما صلح را پذیرفته بودیم و قانون اساسی هم اصلاح شده بود. پست نخست وزیری هم حذف شد. آقای موسوی اصلاً به دنبال این نبودند که باید نخست‌وزیر ادامه داشته باشد. تصمیم نظام بر این شده بود که نخست‌وزیر حذف شود. آقای هاشمی هم قرار بود به میدان بیاید. در نتیجه آقای موسوی کنار می‌رفت و خود به خود به ایده جدید میدان داده می‌شد.

● گفتید آقای عالی نسب هم کم کم در حال جدا شدن از آقای موسوی بود؟

ـ نه جدا نمی‌شدند.

● اما یک ساز مخالفی می‌زدند؟

ـ من نمی‌خواهم این را تعبیر بکنم. این را باید از آقای عالی نسب بپرسید. ایشان آن موقع‌ها می‌گفت که می‌شود کارهایی کرد که تحول جدی در اقتصاد ایجاد کند. البته آقای موسوی دیگر در آن زمان خیلی تلاش و سعی نمی‌کردند و فقط به دنبال این بود که دولت را جمع و جور کند و به جانشین خود تحویل دهد. ولی اگر می‌خواست بماند، برنامه اول را به این شکل نمی‌پذیرفتند. اما ایشان روند تدوین برنامه را به گونه‌ای هدایت کرد تا برنامه برای رفتن به هیأت دولت نهایی شود. قبل از ارائه برنامه به دولت، یک کمیسیون مشترک مجلس و دولت به ریاست آقای هاشمی به بررسی آن پرداخت. آقای هاشمی قصد وارد شدن به میدان ریاست جمهوری را داشتند. بنابراین خیلی تلاش می‌کردند.

پس از در اختیار گرفتن دولت دوباره برنامه را در دولت مرور کردند و با تغییر یک سری عدد و رقم آن را به مجلس فرستادند. چون خودشان قبلا در جریان تدوین و بررسی آن بودند، خیلی وقت برای آن صرف نشد. فقط در چند جلسه هیأت وزیران

آن را مرور کرد و یکسری اصلاح و چند تبصره به آن اضافه کرد و تحویل مجلس داد.

● در واقع آقای موسوی در آن یک‌سال آخر بیشتر روزمرگی می‌کردند؟

ـ به دنبال جمع کردن دولت و تحویل دادن آن بودند.

● قبل از این که وارد این مرحله شویم یک بحثی است که خیلی مهم است و آن برنامه بحران است که گفتید در سال ۶۶ تدوین شد. در این مرحله جنگ وارد فاز جدید شده بود. شهرها مورد هجوم عراقی‌ها قرار گرفته بودند و هزینه‌های دولت به دلیل گسترش جنگ به شدت افزایش یافته بود. قیمت نفت هم رو به کاهش بود. آن برنامه بحران که تدوین شد، چاپ هم نشد، محورهای اصلی آن چه بودند؟

ـ در این برنامه بحث این نبود که متغیرهای اقتصادی چه هستند و در چه شرایطی عمل می‌کنند. ما فقط به دنبال تأمین خورد و خوراک و معیشت مردم بودیم. هدف اصلی این بود. بقیه منابع را هم باید صرف جنگ و نیازهای آن می‌کردیم. بحث سرمایه گذاری، واردات، صادرات و توسعه کاملاً بی‌معنا بود. منابع به دو قسمت تقسیم شده بودند. یک قسمت برای خورد و خوراک و زنده ماندن مردم و یک قسمت هم برای اداره جنگ.

● این برنامه را چطور طراحی کرده بودند؟

ـ خوب نشستیم منابع را بررسی کردیم.

● منظورم شیوه عمل آن است. چگونه قرار بود اجرا شود؟

ـ برای همه دستگاه‌های اجرایی دستورالعمل مشخص تدوین شد. حمل و نقل باید چه کار کند، بنادر چگونه و وزارت صنایع و کارخانجات چه تولید کنند. وزارت بازرگانی چه چیزهایی وارد کند و چطور آنها را توزیع کند. بودجه باید دقیقاً به چه مواردی تخصیص داده شود و طرح‌های عمرانی چطور باید بخوابند، از جمله مسائلی بودند که در آن برنامه تدوین شده بود.

● چه مسائلی پیش آمد که آن را هم کنار گذاشتید؟

ـ برای این که نظام به مرحله‌ای رسیده بود که جنگ را باید تمام می‌کرد. در حالی که فرض آن برنامه بر این بود که جنگ تداوم پیدا کند.

● بر فرض تداوم جنگ قرار بود برنامه بحران شکل بگیرد و ادامه پیدا کند؟

ـ بله. اما وقتی وارد سال ۶۶ شدیم، متوجه شدیم با این برنامه هم ادامه جنگ امکان‌پذیر نیست. مسئولان به این نتیجه رسیدند که دیگر هیچ سازگاری بین منابع و ادامه جنگ وجود ندارد. چون جنگ منابع می‌خواهد. حالا بحث حوزه‌های دیگر جنگ را کاری ندارم. منظورم حوزه‌های دیگر عقبه جنگ، مثل حوزه روانی، مردم و حوزه‌های فرهنگی، انگیزه‌ها و حوزه سیاسی جنگ و عوامل بین‌المللی و تاثیرگذار غیر از جنگ است. جنگ شیمیایی تلفات ایرانی‌ها را زیاد کرده بود و به این نتیجه رسیدند که ادامه وضعیت موجود امکان‌پذیر نیست. پس خود به خود آن مسأله نیز منتفی می‌شد.

● مسئله دیگری در همین رابطه مطرح است. گویا فردی از سوی سازمان برنامه خدمت حضرت امام (ره) رسید و گزارشی داده بود که گفته می‌شود این گزارش تاثیر زیادی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایشان داشت. آن گزارش چه بود و نحوه ارائه آن چطور بود؟

ـ من یک نامه‌ای را در سال ۱۳۶۵ به صورت دستی برای آقای موسوی نوشتم و در آن استدلال کردم که نمی‌توانیم جنگ را ادامه دهیم. آن چه الان می‌توانم به شما بگویم این است که من استدلال کرده بودم ما دو راه حل در پیش رو داریم. یا جنگ را تمام کنیم و نظام را حفظ کنیم و یا این که جنگ را با اهدافی که تعریف کرده‌ایم ادامه دهیم که نتیجه آن فروپاشی نظام و قهرمانانه کنار رفتن است. ولی معلوم نیست که قهرمانانه باشد. این نامه را آقای موسوی به آقای هاشمی رفسنجانی هم نشان دادند، ایشان در آن زمان فرمانده جنگ بودند.

● یک رونوشت هم برای آقای هاشمی داده بودید؟

ـ خیر. آقای موسوی آن را به ایشان نشان داده بود. من با دست نوشته بودم. در یک مقطع آقای موسوی قصد استعفا داشت که من هم به دنبال ایشان استعفا دادم. اما امام (ره) خیلی عصبانی شدند.

● چه سالی بود؟

ـ اگر درست یادم باشد سال ۶۶ بود. امام عصبانی شد که به چه حقی استعفا داده‌اید. من باید نظر دهم. من برای آقای موسوی نامه نوشتم که در این شرایط اصلاً نمی‌شود کار کرد. ما یک چیزهایی می‌گوییم. آقایان در نظام چیز دیگری می‌گویند و عمل می‌کنند. وقتی من نمی‌توانم کار کنم بروم بهتر است. وقتی آقایان حرف آدم را گوش نمی‌دهند یعنی من موثر نیستم. پس باید بروم. آقای موسوی به من تلفن زد که آیا هنوز روی استعفای خود هستید. گفتم هستم. در آن استعفایی که آقای موسوی به امام دادند اشاره‌ای هم به استعفای من شده بود. اینها همه مقدمه‌ای بود که من کم کم نسبت به ادامه جنگ موضع بگیرم. البته این موضوع به عنوان اپوزیسیون مطرح نبود. بلکه به عنوان تحلیل واقعیت‌های موجود به آن رسیده بودم که ادامه جنگ نتیجه ندارد، جز این که تلفات بیشتری بدهیم. در نتیجه عقب ماندگی‌های کشور تشدید می‌شود و نارضایتی مردم گسترش می‌یابد. در حالی که نظام باید تا جایی که می‌تواند رضایت مردم را بالا ببرد نه این که نارضایتی را افزایش دهد.

با ادامه جنگ سیستم نارضایتی مردم را حداکثر می‌کند، این مساله حتی مشروعیت خود نظام را زیر سؤال می‌برد. من همه اینها را در آن نامه نوشتم. امام (ره) با عصبانیت استعفای آقای موسوی را نپذیرفتند و ما برگشتیم به سراغ داستان‌های خودمان. تا این که یک روز مهندس موسوی که از نظرات من به خوبی آگاه بود، از من خواست آن مسائل را طی نامه‌ای برای حضرت امام بنویسم. من هیچ وقت در مدیریتم به دنبال نامه پراکنی به این و آن نبودم. فقط رئیسم را در جریان کارها قرار می‌دادم. آن موقع رییس مهندس موسوی بود. هر حمله‌ای طراحی می‌شد، از سازمان برنامه منابع مالی آن را می‌خواستند. آنها از ما می‌خواستند منابع

مالی مورد نیازشان را تأمین کنیم تا آنها با این تعداد لشکر آماده، این مواضع را از دشمن بگیرند. ما تمام تدارکات آنها را انجام می‌دادیم. اما نتایج پس از حمله به هیچ وجه با قول‌هایی که فرماندهان جنگ داده بودند هماهنگی نداشت. با این حساب من متوجه شدم ماشین جنگی ما دیگر کارایی ندارد. این‌ها را از روی برنامه، منابع و نتایج آن حملات به دست آورده بودیم. من تمام این گزارش‌ها را به طور مرتب به آقای موسوی می‌دادم. یک روز آقای موسوی تلفن کرد که آیا شما آن مسائل اقتصادی را که درباره جنگ برای من نوشتید، می‌توانید برای امام هم بنویسید؟ گفتم چرا نمی‌توانم. گفت هر چه که فکر می‌کنی بنویس. گفتم می‌نویسم. اما مسائلی پیش نیاورد. گفت نه صحبت شده و خود امام خواسته‌اند.

● در سال ۶۷؟

ـ بله. من هم سریع نظراتم را درباره مسائل اقتصادی و جنگ نوشتم. ما یکسری متغیرهای اقتصادی را مد نظر قرار داده بودیم و استدلال کردیم در صورت ادامه جنگ چه اتفاقاتی برای آن متغیرها می‌افتد. کسری بودجه، تورم، بیکاری و سطح رفاه عمومی از جمله این متغیرها بودند. آنها را برای یک فرایند ده ساله در صورت تداوم جنگ مطرح کردیم و گفتیم حکومت توان تحمل وضعیت بحرانی این شاخص‌ها را ندارد. در یک دفترچه محرمانه آن را تهیه کردم و به آقای موسوی دادم. البته بعدها برخی‌ها به ما آسیب‌هایی وارد کردند.

● نحوه ارائه‌اش به چه صورتی بود؟

ـ من رسماً ارائه ندادم. فقط این‌ها را کتبی نوشتم. ولی روزی که قرار شد قطعنامه پذیرفته شود ما در دفتر آقای خامنه‌ای جمع شدیم. روسای سه قوه و فرماندهان ارتش و سپاه هم بودند. مرحوم حاج احمد آقا هم بود. امام جمعه‌های کلیدی کشور هم حضور داشتند. آقای مهدوی کنی هم بود. گزارش من و وزیر اقتصاد دارایی ارائه شد و ضبط هم شد.

● در آنجا نظر آقایان چه بود؟

ـ همه در جهت تمام شدن جنگ صحبت می‌کردند.

● آن جلسه که گفتید چه زمانی بود؟

ـ هنوز رسماً پذیرش قطعنامه اعلام نشده بود. می‌خواستند ابتدا به صورت رسمی مسئولان کشور اعلام نظر کنند. آقای محسن رضایی هم اعلام نظر کرد که از نظر نظامی ما نمی‌توانیم به جنگ ادامه دهیم. رییس ستاد مشترک ارتش نیز همین طور. یادم است آقای رضایی گفتند ما برای ادامه جنگ به بمب اتمی نیاز داریم. در واقع ما از روش خودمان و نظامیان هم از روش خودشان به این نتیجه رسیدند که ادامه جنگ بی فایده است.

● در یک بحثی که مطرح کردید این بود که برای شروع عملیات‌های جنگی از سازمان برنامه می‌خواستند که منابعی را تخصیص دهد تا آنها جنگ را به پایان برسانند؟

ـ پایان نه. سرنوشت آن عوض شود و مسلط‌تر شویم.

● این نشان می‌دهد که یک سری اعمال نفوذهایی سیاسی بر نحوه تخصیص منابع و برنامه‌ریزی کشور وجود داشت. البته آن زمان جنگ بود ولی پس از آن نیز به شیوه‌های دیگر ادامه پیدا کرد؟

ـ تا پایان جنگ اولویت اصلی در اداره نظام جنگ بود.

● یعنی اول جنگ بود بعد چیزهای دیگر؟

ـ اول جنگ بود. در پروسه تنظیم بودجه، فرماندهی جنگ اهدافی را تهیه می‌کرد و بر اساس آنها نیازهای واحدهای خود را بیان می‌کردند. ما هم در سازمان برنامه چک و چانه می‌زدیم و می‌بردیم در بودجه. در آن جا هم تصویب می‌شد. اما در وسط سال یک دفعه در عملکردهای عملیاتی فرماندهان ایده‌های جدیدی شکل می‌گرفت که با آن منابعی که ما داده‌بودیم همخوانی نداشت. ما باید منابع جدیدتری به آنها اختصاص می‌دادیم. طبیعی بود که تحت این عنوان که اگر این منابع را ندهید

سرنوشت جنگ ممکن است معکوس شود، ما چاره‌ای نداشتیم و باید می‌پذیرفتیم. فرماندهان جنگ آقای هاشمی را توجیه می‌کردند و ایشان از آقای موسوی می‌خواست آقای موسوی هم از ما. تنها کاری که می‌کردیم این بود که اعداد و ارقام خواسته شده را منطقی کنیم. اما اصل آن را نمی‌توانستیم زیر سؤال ببریم. این در وظیفه ما نبود. ضمن این که آنها تاییدیه حضرت امام (ره) را هم می‌گرفتند. در واقع هر تغییر استراتژیکی در حوزه جنگی یکسری بار مالی ایجاد می‌کرد که نظام مالی و اداری کشور باید آن را تأمین می‌کرد.

● **از وزارتخانه‌های دیگر می‌گرفتید و به آنها می‌دادید؟**

ـ نه این شیوه خاص خودش را داشت. اگر می‌توانستیم از طریق جابجایی در منابع انجام دهیم این کار را می‌کردیم. اگر نمی‌شد که معمولاً نمی‌شد، مجبور به استقراض از بانک مرکزی می‌شدیم.

● **یعنی عمدتاً به سراغ بانک مرکزی می‌رفتید؟**

ـ بله. گاهی هم از طریق فروش ارز به قیمت بالاتر منابع مالی را تأمین می‌کردیم. اما این کار خیلی محدود بود. بیشتر به صورت استقراض از بانک مرکزی عمل می‌کردیم.

● **این بحث نمی‌شد که استقراض از بانک مرکزی ممکن است باعث افزایش نقدینگی و تورم شود؟**

ـ همه این‌ها توضیح داده می‌شد. ولی می‌گفتند ما بین افزایش قیمت و سرنوشت جنگ، سرنوشت جنگ را اهمیت می‌دهیم. مردم حاضرند افزایش تورم را بپذیرند و نه شکست در جنگ و ذلت را.

● **در واقع آن کسری بودجه ۵۳ درصدی سال ۶۷ بیشتر ناشی از این بود؟**

ـ طبیعی بود. درآمد سقوط کرده بود و از آن طرف هزینه‌ها افزایش یافته بود.

● دوباره به روزهای دولت آقای موسوی برمی گردم. آیا آقای عالی نسب تحصیلات اقتصادی داشتند. چگونه توجه ایشان به مسائل اقتصادی جلب شد و چگونه با روحانیت گره خوردند؟ این پرسش را به دلیل اهمیت نقش ایشان در هشت ساله دوره آقای مهندس موسوی مطرح می‌کنم؟

ـ من زمانی با آقای عالی نسب آشنا شدم که به عنوان مشاور وارد دولت آقای موسوی شدم و از گذشته و سابقه ایشان اطلاع خاصی ندارم. فقط می‌دانم که ایشان فردی بود با تحصیلات فنی که بخشی از این تحصیلات را در آلمان انجام داده بودند و به بعضی از نظرات اقتصادی عالمان اقتصاد از قبیل ریکاردو آشنا بود. این را چرا می‌گویم، چون مرتباً در صحبت‌هایشان از ریکاردو نام می‌برد. از آلفرد مارشال هم اسم می‌برد. شاید با نام بردن از این افراد می‌خواست به ما بفهماند که با مفاهیم اقتصادی در سطح بالایی آشنایی دارد. ضمناً کارخانه دار هم بودند. و از همین زاویه بود که می‌گفت به عنوان کسی که سرمایه گذار ملی است می‌توانیم سرمایه گذاری ملی را تقویت کنیم و می‌توانیم بر روی پای خودمان بایستیم. یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که به شدت نسبت به بازار موضع داشت. البته بازاری که مبنای ارزش افزوده و افزایش ثروت آن بر اساس تجارت است. وی بیشتر به صنعت و تولید تکیه داشت و تقویت تولید را محور کار خود قرار داده بود. به همین علت در اظهار نظرات خود سعی می‌کرد که جناح مقابل که همان بازار بود، را مورد حمله قرار دهد. یا با پیشنهادهایی که آنها ارائه می‌کردند به شدت مخالفت می‌کرد و در مقابل آنها مردم را قرار می‌داد و می‌گفت که این کاری را که این‌ها می‌کنند این است که اجناس را به ده برابر قیمت به مردم بفروشند. در آن شرایط وظیفه ما انجام کارهای مطالعاتی و تحقیقاتی بود و خیلی برای ما مهم نبود که پیشنهادی را که ارائه می‌دهیم مورد قبول کدامیک از جریانات سیاسی قرار می‌گیرد. مسأله مهم برای ما در آن زمان مشخص شدن راه حل مسائل و مشکلات بود. ما بر این باور بودیم که بهترین‌راه، روش علمی است که در نهایت به نفع مردم است.

یکی دیگر از ویژگی‌های آقای عالی نسب این بود که در جلسات متعددی که برگزار می‌شد سعی می‌کرد، افراد را به دور خود جمع کند و آنها را با خود همراه سازد. ابتدا تصور می‌کرد که ما هم عضو تیم ایشان هستیم. اما پس از مدتی نظرات ما زاویه

پیدا کرد. اما من بر خلاف ایشان به دنبال زمینه سازی و میدان دادن به نیروهای متخصص وکاردان بودم. اما یواش یواش بر من روشن شد که بسیاری از این آقایان و از جمله آقای عالی نسب به دنبال حل مسائل از طریق معادلات و معاملات سیاسی هستند که با راه حل‌های علمی فاصله بسیار زیادی دارند. ایشان معمولاً یک عده و گروهی را در اطراف خود داشتند که به شدت با ایشان همخوانی می‌کرد. آقای ستاری فر و آقا فرشاد مومنی از جمله آن افراد هستند. در واقع این‌ها عضو تیم ایشان بودند. البته آقای بهزاد نبوی به ایشان احترام بسیار می‌گذاشت اما در بسیاری موارد با هم اختلاف نظر داشتند.

البته به دلیل سن زیادی که داشتند مورد احترام روسای قوای سه گانه و اعضای هیأت دولت هم بودند. آقای موسوی سوابق گذشته ایشان را بسیار خوب توصیف می‌کردند و آقای عالی نسب هم در مقابل هجمه‌هایی که به وی می‌شد، به شدت ایستادگی و مقاومت می‌کرد. در واقع آقای عالی نسب ضربه‌گیر مهندس موسوی بودند.

اما از لحاظ فکری و جایگاه طبقاتی آقای عالی نسب فردی بود که گرایشات صنعتی و تولیدی داشت و به شدت با تجارت و صاحبان تجارت نیز مخالف بود. آدم بسیار متدین و دیندار و پایبند به شرع بودند اما زندگی واقعی ایشان با آرمان‌های اجتماعی‌اش در تضاد بود. اگر هم نظرات ایشان مورد توجه آقای مهندس موسوی قرار می‌گرفت به دو دلیل مشخص بود. اول این که، خود مهندس موسوی در زمینه مباحث اقتصادی ضعیف بودند و به لحاظ فلسفی توانایی انجام تفکر اقتصادی نداشتند. دلیل دوم هم این بود که جو غالب دولت و مجلس چپ بود و به دنبال فردی می‌گشتند که نقطه نظرات آنها را حداقل در حیطه و حوزه اقتصادی تعیین کند. در واقع آقای عالی نسب به دلیل تجربه اجرایی که در بخش خرد اقتصاد داشتند، انتخاب شدند که روش‌های اجرایی اقتصاد اسلامی چپ گرایانه را ترسیم و اجرا کنند.

● شنیده‌ام که نفوذ کلام ایشان بر آقای مهندس موسوی به حدی بود که حتی اگر ایشان در میانه‌های بحث‌های کارشناسی و اقتصادی وارد جلسه می‌شدند با این وجود آخرین حرفی که زده می‌شد و معمولاً مورد قبول آقای

موسوی هم قرار می‌گرفت، حرف و نظر آقای عالی نسب بود آیا درست است؟

ـ البته این به نحوه اداره جلسه بر می‌گشت. در اداره جلسات وقتی همه حرف می‌زدند آقای موسوی می‌گفتند که آقای عالی نسب اظهار نظر نکردند. و وقتی هم آقای عالی نسب اظهار نظر می‌کرد محور راه حل‌ها بر روی نظرات ایشان می‌چرخید. البته ممکن بود که از پنج و یا ده نکته‌ای که می‌گفتند، فقط سه تای آنها مورد توجه قرار می‌گرفت. اما این حرف ایشان بود کـه درنـهایت سـرنوشت اظـهار نـظرهای کارشناسی را رقم می‌زد. آن موقع محور تمام گفت و گوها و راه حل‌ها کنترل قیمت کالاها، خدمات و ارز بود. استدلال آقای عالی‌نسب هم این بود که نارضایتی مردم در حال افزایش است و فاصله بین خط فقر و سطح دستمزدها هر روز بالاتر می‌رود. پس باید کنترل قیمت‌ها صورت بگیرد. استدلال‌های ایشـان عـمدتاً اجـتماعی و عاطفی بود و کمتر از واقعیت‌های اقتصادی نشات می‌گرفت. البته این استدلال‌های احساسی و عاطفی بود که نقطه نظرات کارشناسی را تحت تاثیر قرار می‌داد.

معمولاً آقای موسوی هم به راه حل‌ها و نظرات سازمان برنامه به دیده تردید نگاه می‌کرد. ایشان بر این باور بود که همچنان در بدنه دستگاه اجرایی نظام افراد و کسانی هستند که نظرات و دیدگاه‌هایشان بر خلاف منافع و مصالح نظام است. وی به تکنوکرات های بدنه دولت باور و اعتقادی نداشت. برای همین بود که به‌ازای هر وزیر دو یا سه مشاور از طرف ایشان درجلسات نخست‌وزیر و هیأت دولت حضور به هم می‌رساندند. این یکی از بزرگ‌ترین نقاط ضعف مهندس موسوی بود. وزرا هم معمولاً بر این باور بودند که گویا نیروهای نخست‌وزیر به موازات آنها کار می‌کنند. این موضوع همیشه محل مناقشه و درگیری بود. دلیل عمده این هم بدبینی آقای‌موسوی بود. در حالی که بدنه کارشناسی و اجرایی کشور اگر راه حل‌ها و اظهار نظری را ارائه می‌کرد، صرفاً در جهت منافع ملی کشور بود و اگر هم خطا و اشتباهی از او سر می‌زد ناشی از کمبود اطلاعات و نیروهای متخصص بود. امـا نـخست‌وزیر چـنین دیـد و نگاهی نداشت. برای رفع این نقیصه خود به شیوه‌ها و عملکردهای دیگری پـناه می‌برد تا در پروسه تصمیم نهایی، به صورت استقرار سازمانی عمل کنند. یعنی در یک فرایند سازمانی صورت مسئله به خوبی پخته و نتایج به ایشـان تـحویل داده می‌شد تا ایشان تصمیم نهایی را بگیرد. در این نوع مدیریت فرد تجلی پیدا می‌کند.

نگاه تردیدآمیز بود و به فرایندهای تصمیم‌گیری جنبه فردی می‌داد. این موضوع باعث شده بود تا موضع افرادی چون آقای عالی نسب که به ایشان نزدیک‌تر بودند چه در جلسات شورای اقتصاد و چه در جلسات هیأت دولت، تقویت شود.

● قرار دادن دو یا سه مشاور در راستا و به موازات هر وزیر در نخست وزیری هیچ گاه مورد اعتراض جدی قرار گرفت و اصولاً آیا محل مناقشه وزیران و معاونان و مشاوران بود؟

ـ دقیقاً. بله مثلاً در تصمیم‌هایی که در شورای عالی کشاورزی گرفته می‌شد، وزیر جهاد، وزیر کشاورزی و وزیر نیرو و تعدادی از معاونانشان حضور پیدا می‌کردند. دبیرخانه این شورا نیز در نخست‌وزیری بود. وقتی آقای مهندس موسوی وارد جلسه می‌شدند، تعدادی از مشاورانشان نیز به همراه ایشان وارد می‌شدند. مشاور کشاورزی ایشان آقای شریف زادگان بود. البته این مسأله ناشی از نظام سیاسی پس از انقلاب بود. وزیر در یک فرایند بسیار پیچیده و پس از عبور از فیلترهای متعدد و گزینش‌های بسیار سخت مورد اتفاق نظر گروه‌ها و افراد قرار می‌گرفت و در نهایت به تأیید مجلس نیز می‌رسید. اما وقتی بر مسند کار می‌نشست، در مقابل این وزیر یک سری نهادهای غیررسمی تقویت می‌شدند؛ مثل انجمن‌های اسلامی وزارتخانه‌ها و نهادهای غیر شفاف دیگر.

وزیر در این جا چاره‌ای ندارد که یا با این مراکز قدرت کنار بیاید و یا در صدد کاهش حیطه نفوذ آنها باشد که منجر به این می‌شد تا در فرایند تصمیم‌گیری با آنها درگیر شود و چالش به وجود آید. گاهی این چالش‌ها منجر به استعفای وزیر و گاه منجر به انحلال انجمن اسلامی می‌شد. با کنار رفتن وزیر طبیعی بود که یواش یواش برخی از اعضای انجمن‌های اسلامی در رأس هرم قدرت قرار بگیرند. اعضای این انجمن‌ها غیر از چند ماه و یکی دو سال ابتدای انقلاب که افراد تحصیلکرده و متخصص بودند، عمدتاً نیروهایی بودند که تخصص بسیار پایینی داشتند اما به لحاظ عاطفی به شدت احساسی بودند و قضاوت‌هایشان سطحی بود. در واقع در یک فرایندی نیروهای متخصص از انجمن‌های اسلامی کنار رفتند و یا کنار گذاشته شدند. ضمن این که به مرور که آنها از نیروهای متخصص و کارشناس خالی

می‌شدند حیطه نفوذشان را گسترده‌تر و عمیق‌تر نیز کردند. آنها ارتباطات غیررسمی و زیادی را با نهادهای بیرون از وزارتخانه‌ها بدون اطلاع وزیر، برقرار می‌کردند. وقتی هم با وزیر در می‌افتادند، او را به شدت و از همه سو، داخل و بیرون وزارتخانه مورد حمله قرار می‌دادند. جالب این بود که این انجمن‌ها در نخست‌وزیری نیز پایگاه قوی داشتند. به شدت هم مورد حمایت نخست‌وزیر بودند. مشاوران نخست‌وزیر که حکم وزیر در سایه را داشتند، یکی از پناهگاه‌های انجمن‌های اسلامی وزارتخانه‌ها بودند. در واقع از طریق انجمن‌های اسلامی تصمیم‌گیری‌های معاونان وزرا و خط و ربطشان و ونوع تفکرشان به نخست‌وزیر اطلاع داده. می‌شد که معمولاً این اطلاعات غلط و از روی غرض بود. وجود فضای بدبینی نیز مسائل را تشدید می‌کرد. به جای حل ریشه‌ای مسائل عمدتاً تلاش بر این بود که بین وزیر و نهادهای غیررسمی قدرت در وزارتخانه‌ها بالانس و تعادل ایجاد شود. به دلیل این که تصور بر این بود که این نهادهای غیررسمی قدرت در روزی به کار خواهند آمد و مشکلات اجتماعی کشور را حل خواهند کرد، بنابراین سعی می‌شد مورد بی‌مهری قرار نگیرند. در این جا این را هم اضافه می‌کنم این برخوردها و بها دادن‌های بی مورد به انجمن‌های اسلامی و گسترش حیطه دخالت آنها در عملکرد وزیر، معاونان وکادر اداری وزارتخانه، موجب تخلیه شدن و سر خوردگی نیروهای اداری و مدیریتی کشور شد.

در حالی که یک رئیس‌جمهور و یک نخست‌وزیر که خود وزرا را انتخاب و به مجلس معرفی کرده است، باید بتواند و این توانایی را داشته باشد که با وزرا کار کند. اگر آنها را قبول ندارد برکنارشان کند، نه این که برای آنها بپا بگذارد. سازمان برنامه و بودجه هم داستان خود را دارد. یکی دیگر از ویژگی‌های آقای مهندس موسوی این بود که بهای چندانی به نهادسازی در تصمیم‌گیری‌ها نمی‌داد. این مسئله منجر به بروز بحران‌های متعددی شد.

● یعنی ایشان در یک گروه متمرکز از دوستان و نزدیکان خود اقدام به تصمیم‌گیری می‌کرد؟

ـ بله. دیدگاه ایشان این گونه اقتضا می‌کرد. البته الان هم همین طور است و

این نقیصه ربطی هم به دولت ندارد. در همه جا کم و بیش وجود دارد و این یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های جمهوری اسلامی است. البته وجود چنین نقیصه‌ای در ابتدای انقلاب و تشکیل نظام سیاسی جدید توجیه‌پذیر بود اما تداوم آن یک اشتباه بود که متاسفانه اجرا شد و همچنان هم می‌شود. در ابتدا تئوری مرحوم بهشتی و برخی دیگر از دوستان این بود که بدنه دستگاه دولت نه قابل اعتماد است و نه توانایی همگامی با شرایط انقلاب و نظام سیاسی جدید را دارد.

ایشان معتقد بودند که باید نهادهای موازی به موازات دستگاه‌ها و نهادهای موجود ایجاد کرد و بچه‌های انقلابی را در قالب این نهادها سازماندهی کنیم. از این طریق هم نهادهای جدید کم کم اقتدار خود را نشان می‌دهند و حیطه نفوذ خود را گسترش می‌دهند و همه نهادهای سنتی را که به دیده تردید به آنها نگریسته می‌شد، مهار می‌کردند. در واقع تصمیم نظام بر این بود که به نهادهای انقلابی تکیه کند بدون این که قدرت و توان آن را داشته باشد که نهادهای سنتی را حذف کند و یا جایگزین‌سازی کند. سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، کمیته امداد، بنیاد شهید، بنیاد پانزده خرداد و وزارتخانه سپاه از جمله این نهادهای موازی با نهادهای سنتی هستند. جهاد سازندگی تعریف واقعی چندپیشه‌گری بود. تقریباًدر همه حوزه‌ها کار می‌کرد و از خود کارایی‌نشان می‌داد به گونه‌ای که گاهی اوقات احساس می‌شد با این تئوری و انگیزه می‌تواند جایگزین وزارت کشاورزی و بخش عمده‌ای از وزارت نیرو،آموزش و پرورش و بهداشت شود. بارها شاهد بودم که دو وزیر دولت بر سر یک موضوع مجبور به چالش و درگیری بودند. مشاورگذاری به جای نهادسازی، عملکرد و نتیجه‌ای جز چالش و درگیری ندارد.

● یک مساله دیگری که در رابطه با شخصیت روحی آقای موسوی وجود دارد و من از شما که سال‌ها با ایشان همکاری نزدیک داشته‌اید، صحت آن را جویا می‌شوم.این است که شنیده‌ام روحیه و گرایش غالب شخصی مهندس موسوی به هنر و فلسفه است و عمدتاً کارشناسان سازمان برنامه را به این توصیه می‌کرد که خود را زیاد درگیر آمار و ارقام خشک نکنند و قدری هم مولوی و حافظ بخوانند؟ آیا این صحت دارد؟

ـ من با جرات و صراحت می‌گویم که مهندس موسوی انسانی شریف، با ایمان و دین‌دار و وطن‌دوست است و از این لحاظ در هیأت دولت سرآمد بودند. اما این را هم اضافه می‌کنم که عاشق‌تر بودن فرد دلیل بر درست عمل کردن او نیست. ایشان برای اجرای روش‌های اجرایی علاقمندی‌های خود تئوری مشخصی نداشتند. دلیل آن را هم باید در فضای ذهنی، تخصصی و تجربه‌های زندگی فرد جستجو کرد. تخصص مهندس موسوی و تحصیلات دانشگاهی ایشان در زمینه هنر، معماری و شهرسازی است. از لحاظ فلسفی هم به فلسفه چپ علاقه وافر داشته و دارند. به شدت هم تحت تاثیر دیدگاه‌های دکتر علی شریعتی قرار داشتند. اما نوع عملکرد و نگاه سازمان برنامه با این مقولات سازگاری ندارد. آنها باید برای هر روش اجرایی و نقطه نظر خود، استدلال قابل قبول ارائه دهند. در تمامی حوزه‌ها باید متغیرهایی را مورد توجه قرار دهند که در نهایت در متغیرهای کمی خلاصه شوند.

خلاصه کردن کیفیت‌ها در کمیت‌های قابل بحث و بررسی یکی از ویژگی‌های کارشناسان سازمان برنامه است. تعیین ماهیت فرهنگی، یک کشور و مقایسه آن در قالب تیراژ روزنامه‌ها، کتاب‌ها، مدارس و باشگاه‌های ورزشی و فرهنگی، تعیین و مقایسه سطح رفاه عمومی اجتماعی و اقتصادی یک کشور با جامعه دیگر، همه مفاهیم و متغیرهایی هستند که در نهایت باید به صورت کمی درآیند تا به خوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. وقتی ما آمار فعالیت‌های فرهنگی و فکری جامعه را به آقای مهندس موسوی ارائه می‌دادیم، ایشان همیشه یادآوری می‌کردند که چقدر به عدد و رقم و ریاضیات توجه می‌کنید. بهتر است سری هم به کتاب‌های مولوی و حافظ و عارفان دیگر بزنید و این قدر خشک به مسائل توجه نکنید. یا مثلاً می‌گفتند سعی کنید به ایثار نهفته شده در عمل یک شهید هم توجه داشته باشید. به خوبی به یاد دارم که وقتی در شورای اقتصاد به مسائل نقدینگی می‌پرداختیم که افزایش نقدینگی منجر به بالا رفتن تورم و افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری می‌شود و در نتیجه مردم از سرمایه‌گذاری منصرف می‌شوند و تقاضا کاهش می‌یابد. اما آقای مهندس موسوی در پاسخ به نظرات ما می‌گفتند شما در محاسبات خود ضریب ایثار را اعمال نکردید، شما باید توجه داشته باشید که مردم حاضر به ایثار و تلاش و از خود گذشتگی هستند.

طبیعی است که ایشان نخست‌وزیر بودند و ما به راحتی نمی‌توانستیم بگوییم که شعر حافظ و مولوی و ایثار چه ربطی به این مسائل دارد. ما هر چه استدلال می‌کردیم که جنگ چنین آثاری دارد، ایشان پاسخ می‌دادند هر آثار منفی که دارد داشته باشد، مهم این است که مردم ایثار می‌کنند. ویژگی‌های شخصیتی مهندس موسوی این گونه بود و ما باید با آن کنار می‌آمدیم. یک بار هم به همراه دکتر نیلی که معاون اقتصادی سازمان برنامه بود، خدمت ایشان رفتیم و گزارشی از وضعیت اقتصادی کشور ارائه دادیم. پس از پایان گزارش ایشان از من خواست که چند دقیقه‌ای بیشتر بمانم. اما دکتر نیلی رفتند. مهندس موسوی به من گفت که به دکتر نیلی سفارش کنید این قدر به کمیّات اهمیت ندهد و ایشان را تشویق کنید یک مقدار هم به عرفان روی بیاورند، ادبیات ما بسیار غنی است و مباحث اخلاقی و عشق و ایثار را باید از آن استخراج کرد. ایشان باید بیشتر از این زاویه به مسائل نگاه کنند. یک‌بار هم در اواخر سال ۱۳۶۶ بود که برای ارائه گزارش وضعیت اقتصادی کشور نزد ایشان بودم. وضعیت اقتصادی به هیچ وجه رضایت‌بخش نبود و احساس خطر می‌کردم. ایشان هم شدیداً احساس خطر می‌کرد. یک مداد در دست ایشان بود، به مداد آن‌قدر فشار آورد تا شکست. به من گفت این مداد آستانه تحمل مشخصی دارد و فشار بیش از حد موجب شکستن آن می‌شود. شما هم باید دقیقاً بدانید آستانه تحمل نظام و لحظه فروپاشی آن کجاست. به نظر ایشان لحظه فروپاشی نظام موقعی است که باید احساس خطر کرد و به همین راحتی نباید شرایط را یاس‌آور نشان داد. توجهی هم به اعداد و ارقام نمی‌کردند، عاطفی بود و احساسی عمل می‌کرد.

منظور ایشان از آن صحبت‌ها این بود که هنوز می‌توان با این شرایط ادامه داد. در حالی که وقتی یک ساختمان شروع به ریختن می‌کند، ابتدا ترک می‌خورد و سپس فرو می‌ریزد. ساکنان آن خانه هم باید در همان زمانی که ترک‌ها را می‌بینند به فکر چاره باشند نه در هنگام فرو ریختن. اما پس از آن که در سال ۶۷ شرایط اقتصادی را در آن نامه برای ایشان نوشتم، خود آقای موسوی هم به بغرنج بودن شرایط پی برد. به نظر من ما می‌توانستیم در سال ۶۵ و ۶۶ به این امر واقف شویم که متاسفانه نشد. معمولاً باید مسئولان یک کشور زودتر از مردم سیگنال‌های شرایط خوب یا بد اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی را بگیرند. اما در ایران این مردم هستند که

زودتر از مسئولان آن سیگنال‌ها را می‌گیرند و پس از مدتی مسئولان کشور هم به تبع آنها متوجه می‌شوند. گاهی هم اصلاً متوجه نمی‌شوند.

●گفتید که در سال ۱۳۶۵ نامه‌ای در خصوص وضعیت بد اقتصادی کشور و خطرناک بودن چشم انداز آینده نظام در صورت تداوم جنگ برای مهندس موسوی نوشتید. عکس‌العمل ایشان در خصوص استدلال‌های شما چه بود. به ویژه این که احتمالاً نامه شما از نخستین مستندات تاریخی در نقد ادامه جنگ در نزد مسئولان نظام است؟

ـ نامه‌ای نوشتم و در آن استدلال‌های خود را بازگو کردم و بعد استعفا دادم. من دو بار استعفا دادم. آقای مهندس موسوی به من تلفن زد و گفت چرا می‌خواهید استعفا بدهید؟ گفتم آقای مهندس از دست من کاری بر نمی‌آید ما نمی‌توانیم جنگ را بیش از این ادامه بدهیم. برای این کار هم دو راه حل بیشتر نداریم. آن را با امام (ره) و یا با روسای قوای سه گانه در میان بگذارید. یا راه امام حسین (ع) را در پیش بگیرید و کاری هم به ماندن و نماندن حکومت و نظام نداشته باشید و آن را هم علناً اعلام کنیم و بگویید بر اساس هدف و اصولی که داریم جنگ را ادامه می‌دهیم، حتی به قیمت از بین رفتن نظام. شاید مردم نخواهند ما تا این میزان جلو برویم. اگر هم خواستیم که نظام را حفظ کنیم باید در سیاست‌های جنگی کشور تجدید نظر کنیم. این آن چیزهایی بود که من با صراحت با آقای مهندس موسوی به عنوان نخست‌وزیر در میان گذاشتم. فکر می‌کنم ایشان هم در باطن با من موافق بودند. این موضوع مسال‌های است که هنوز برای من حل نشده است. دلایل آن را هم در شرایط بهتری می‌توان بیان کرد. معمولاً مسئولان عالی رتبه کشور به صورت خصوصی در مورد ضرورت ادامه یا پایان جنگ صحبت می‌کردند. همه وزرا نیز عین همین صحبت را با هم داشتند. تقریباً اکثر آنها نسبت به ادامه جنگ انتقادهای جدی داشتند. اما در جلسات رسمی هیأت دولت وقتی صحبت از جنگ به میان می‌آمد، همه به نحوی به ادامه جنگ رای می‌دادند و با شور و شوق متفق‌القول می‌شدند که باید جنگ را با شدت ادامه داد. آیه‌های قرآن و حدیث‌های معصومان و شعرهای حماسی را نیز چاشنی سخنان خود می‌کردند. یک اتاقی در پشت محل برگزاری

جلسات هیأت دولت بود که وزرا، برای تماس با دفتر و یا منازلشان و یا رفع خستگی و کشیدن سیگار و نوشیدن چای به آنجا می‌رفتند. معمولاً وقتی خبر و یا گزارشی از وضعیت جنگ ارائه می‌شد وزرا نظرات واقعی‌شان را در آن اتاق به خوبی بیان می‌کردند و به صورت خودمانی مخالف ادامه جنگ بودند. اما وقتی ده متری از آن اتاق دور می‌شدند و وارد محل برگزاری جلسات دولت می‌شدند، بر ضرورت تداوم جنگ سخن می‌گفتند. من واقعاً در این جا نمی‌توانم قضاوت خودم را در این مورد بیان کنم. در حالی که در آن شرایط و با موقعیتی که معاونان و وزرا داشتند، باید به صورت شفاف به تجزیه و تحلیل مسائل و تصمیم‌گیری‌های نظام می‌پرداختیم که متاسفانه چنین نشد.

البته در مجلس هم همین طور بود، تمام نطق‌های پیش از دستور نمایندگان در دفاع از ادامه جنگ بود. اما وقتی با تک تک نمایندگان به صحبت می‌نشستی که با این همه حمله وضعیت مناطق جنگی امیدوار کننده نیست، وضعیت مادی این گونه است، شرایط خرید اسلحه این گونه است، وضع آموزش نظامی نیروها نیز چنین است و تجهیزات کافی وجود ندارد آن نماینده هم ضرورت ادامه جنگ را به نقد می‌کشید و مخالفت می‌کرد. البته عین این پدیده در شرایط فعلی و در تمامی حوزه‌ها وجود دارد. نمی‌دانم آیا این جزیی از روان‌شناسی جامعه ایران است که افراد هیچ وقت با صراحت حرف‌ها و نظرات خود را نمی‌زنند یا چیز دیگری است. این مسأله موجب می‌شود که مسئولان نظام سیاسی کشور هم فریب بخورند. چرا که هیچ گاه در معرض اطلاعات شفاف ودقیق قرار نمی‌گیرند. آقای موسوی هم با نظرات ما موافق بود ولی هیچ وقت بطورصریح چنین بحثی را در دولت مطرح نکردند. ایشان محتوای آن نامه را هم با آقای هاشمی رفسنجانی که جانشین فرمانده کل قوا بود، در میان گذاشت. گویا آقای هاشمی هم با محتوای آن نامه موافق بودند.بعدها آقای موسوی از صراحت و به تعبیر خودشان از شجاعت من تقدیر و تشکر کرد. فکر می‌کنم همه درگیر خود سانسوری بودند.

● یعنی خود سانسوری وزرا نسبت به نخست وزیر و خود سانسوری نخست‌وزیر نسبت به آقای هاشمی در مساله جنگ و خود سانسوری آقای

هاشمی به مقامات بالاتر؟

ـ من نمی‌توانم درباره آقای هاشمی به امام (ره) توضیح دهم، چون حضور نداشتم، ولی آقای موسوی نمی‌توانست به صورت رسمی نظر مخالف دولت خود را درباره جنگ عنوان کند. البته تا آن جایی که می‌دانم، ایشان معمولاً واقعیت‌های موجود در نتایج گزارش‌های وزراء و سازمان برنامه را به بالاتر منعکس می‌کرد. بارها احساس کردم که مهندس موسوی مسائل موجود و انتقادات مربوط به ادامه جنگ را با روسای سه گانه در میان می‌گذارد و عنوان می‌کرد که دولت برای تأمین خواسته‌های فرماندهان نظامی سپاه و ارتش و و بودجه هنگفت جنگ با مشکل اساسی روبرو است. دولت و نظامیان بارها درگیر شده بودند و دولت هم متهم می‌شد که قصد همراهی با جنگ را ندارد و در این راه کارشکنی می‌کند. اما این واقعیت نداشت. دولت کاملاً مظلوم بود. وزارت نیرو، راه و ترابری، بهداشت، دفاع، ارتش، دانشگاه‌ها و سازمان برنامه و بانک مرکزی همه در خدمت جنگ بودند. وزارت صنایع خط تولید بسیاری از کالاها را به سمت صنایع نظامی تغییر داده بود. اقتصاد کشور فلج و زمین‌گیر شده بود. از یک دولت بیش از این نمی‌توان انتظار همراهی داشت. اما برخی‌ها قادر به درک چنین مسائلی نبودند. سرمایه‌گذاری صورت نمی‌گرفت. شرایط به گونه‌ای بود که هر کس به دنبال شرایطی برای انتقال و مخفی کردن سرمایه‌های خود بود. انباشت سرمایه شکل نمی‌گرفت. با این همه دولت تحت حمله و تهاجم نظامیان قرار گرفته بود. در مقطعی شعار نظامی کردن دولت را سر می‌دادند. اما چون دولتی‌ها و دست‌اندرکاران اقتصاد کشور بیش از آنها با واقعیت‌ها درگیر بودند و ضرورت گردن نهادن به واقعیت‌ها را زودتر درک کردند، شرایط به گونه‌ای تغییر کرد که نظامیان دولتی شدند. برای همین بود که وقتی هم قرار شد ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. ما دولتیان غیر نظامی بودیم که رفتیم و ستاد این کار را اداره کردیم. آقای بهزاد نبوی اگر اشتباه نکنم، رییس ستاد شدند و من جانشین آقای هاشمی که ایشان هم جانشین فرمانده کل قوا بودند.

● جناب دکتر، پیش از آن که سیر وقایع را به این سرعت طی کنیم، لازم است پیش از پرداختن به وقایع اقتصاد سیاسی سال‌های ۶۷ و ۶۸ و پس از آن،

یکی دو مورد دیگر که ذهن مرا مشغول کرده، تجزیه و تحلیل کنیم. یکی از آنها تقابل دولت با نهادهای موازی بود. ستاد بسیج اقتصادی و ستاد طرح‌های انقلاب دو نمونه از آن نهادها هستند که در نخست وزیری مستقر بودند. هیأت دولت با آنها چه برخوردی داشت؟

ـ این دو نهاد نیز از همان تفکری ناشی می‌شدند که معتقد بودند نهادهای سنتی پیش از انقلاب توان پاسخگویی به نیازهای انقلاب را ندارند. ستاد بسیج اقتصادی با وظایف گسترده و متنوعی تشکیل و تقویت شده بود. موضوع فعالیتش به گونه‌ای بود که در حیطه وظایف چندین وزارتخانه می‌گنجید. بنابراین چون وزیر بازرگانی نمی‌توانست به عنوان متولی آن برکار دیگر وزارتخانه نیز نظارت کند، یک ستاد و مدیریت مشخص و جدید برای آن تعریف شد. ابتدا مدتی آقای بهزاد نبوی سرپرستی آن را بر عهده داشتند و بعد از مدتی آقای میرزاده معاون اجرایی نخست‌وزیر ریاست آن را بر عهده گرفتند. شرح وظایف آن ستاد هم فقط به چگونگی توزیع کوپن ختم نمی‌شد. مباحث قیمت‌گذاری و سیاست‌گذاری از شورای عالی اقتصاد گرفته شد و در اختیار ستاد بسیج اقتصادی کشور قرار گرفت. البته فقط در حوزه کالاهای اساسی، مهمترین دلیل تقویت این نهادهای موازی نیز همان طوری که گفتم عدم اعتماد به نهادهای سنتی و نیاز به ابزارهایی برای پیشبرد کارها و دستور العمل‌های خارج از روال قانونی موجود بود. بارها اتفاق افتاد که نخست‌وزیر با این سیستم بوروکراسی و قانونی نهادهای سنتی قادر به پیش برد رأی و نظر خود نبود. بنابراین آن نهادهای موازی بستری بودند برای اعمال نفوذ و پیش بردن برنامه‌ها. ضمن این که نباید فراموش کنیم این نهادهای موازی هم رسمی بودند و هم قانونی. این یک دیدگاه مدیریتی برای اداره وزارتخانه‌های به جا مانده از رژیم سابق بود. در واقع این نهادهای موازی با وظایف و اعتبار و نفوذ ویژه، وزارتخانه‌ها را به میادینی که می‌خواستند هُل می‌دادند. طبیعی بود که کار کردن در این یک چنین شرایطی بدون چالش و درگیری صرف هزینه‌های زیادی نیست. بارها وزرا در هیأت دولت از این نهادها و شیوه برخورد آنها گله می‌کردند که چرا از طریق نهادهای قانونی کارها پیش نمی‌رود. حتی برای اعتراض به جلسه هیأت دولت هم نمی‌آمدند. در این رابطه نامه‌های بسیاری بین وزارتخانه‌ها و نخست‌وزیر رد و بدل شده بود.

آقای وهاجی وزیر بازرگانی کسی بود که شاید بیشترین درگیری و نامه نگاری درباره این نهادها را با نخست‌وزیر داشتند. ستاد طرح‌های دهه اول انقلاب هم همین طور بود. این ستاد با توجه به شرایط بسیار بد اقتصادی، تولید سیمان، آهن‌آلات، ماشین‌آلات و قطعات یدکی و بسیاری از کالاها را به دقت مورد نظارت و کنترل خود داشت. تمام تلاش آنها این بود که تمام این منابع را به سمت طرح‌های مورد نظر خودشان سوق دهند. طرح‌های آنها در اولویت قرار داشت و این موجب شد که بسیاری از طرح‌های عمرانی متوقف شوند و سازمان برنامه نیز بارها موظف به تخصیص منابع و امکانات مورد نیاز آنها شد. پیش از این که من به سازمان برنامه بیایم، حتی توزیع سیمان و میلگرد برای طرح‌های عمرانی یکی از وظایف روزمره سازمان برنامه شده بود. من به شدت با آن مخالفت کردم و تمام این فعالیت‌ها را مانع شدم کار سازمان برنامه که نباید تخصیص میلگرد و سیمان باشد. آنها کارهای متعددی را به سازمان برنامه محول می‌کردند تا سازمان برنامه از عهده آنها برنیاید و تضعیف شود.

وقتی هم که سازمان برنامه از معاونت نخست‌وزیر به وزارتخانه تبدیل شد، مهندس موسوی احساس کرد که سازمان برنامه از ایشان گرفته شده است. بنابراین سعی کرد تا نهادی به موازات سازمان برنامه را در نخست‌وزیر تاسیس کند. برای این به موازات شورای اقتصاد و دبیرخانه شورای اقتصاد، ستاد بسیج اقتصادی را تقویت می‌کرد. ستاد طرح‌های دهه اول انقلاب نیز که ظاهراً برای راه اندازی یک سری طرح‌های عمرانی تاسیس شده بود، چنین کارکردی داشت. یک احتمال دیگر هم وجود دارد. نظر مهندس موسوی این بود که تعداد زیادی از وزرا به ایشان تحمیل شده و مورد توجه خاص ایشان نیست. بنابراین با تقویت نهادهای موازی عملکرد آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد و به نوعی با این شیوه در وزارتخانه‌های تحمیلی اعمال نفوذ می‌کرد. این باعث می‌شد که در عمل ایشان به نحوی این را جبران کند و در آن حوزه اختیارات تام داشته باشد. می‌آمدند و این موازی‌کاری‌ها را صورت می‌دادند.البته در آن موقع هم اثر داشت. به نظر من با اصول مدیریت نوین اداره نمی‌شد.

● فکر می‌کنم تقویت و ایجاد نهادهای موازی زمینه‌ای شد تا بعدها کارکرد این نهادهای موازی به بخش‌های فرهنگی و سیاسی و سیاست خارجی نیز گسترش یابد و در سال‌های بعد به عنوان یک معضل خودنمایی کند. در واقع نطفه قدرت‌های در سایه از آن سال‌ها و با آن طرز تفکر بدبینانه‌بسته شد؟

ـ بله. در واقع مشکل جمهوری اسلامی راه اندازی و تقویت نهادهای غیررسمی و موازی است که بخشی از نظام هم پشت سر آنها قرار دارد و آنها را هدایت می‌کند. واقعاً این یک پرسش اساسی است که چرا چنین است؟ مثلاً الان بحث شکل‌گیری نهادهای موازی با وزارت اطلاعات وجود دارد. و این یک دغدغه مهم است. چرا وظیفه‌ای را که به‌طور قانونی یک وزارتخانه باید انجام دهد، به وسیله یک نهاد دیگر پیگیری می‌کنند؟ واقعیت این است که این معضل ناشی از نوع بینش و تفکر به نظام و نهادهای رسمی کشور است. یکی از مشکلات عدیده‌ای که در حال حاضر نظام اجتماعی ـ سیاسی ایران با آن روبرو است همین مسأله است. هر وزیری و یا رییس سازمانی که در محل کار خودش مستقر می‌شود، احساس می‌کند میدانی برای تصمیم‌گیری ندارد و به حدی عوامل و قدرتهای بیرونی و نهادهای غیررسمی او را احاطه کرده و تحت تاثیر قرار داده‌اند که راه انتخابی برای او وجود ندارد. در واقع یک مدیر و وزیر با اختیارات و امکانات بسیار محدود کار می‌کند. خوب طبیعی است بعضی‌ها با این شرایط کنار می‌آیند و برخی‌ها هم به کنار می‌روند. به نظر من یکی از عواملی که موجب شده توان دولت و نظام در مهار بحران‌هابه شدت کاهش پیدا کند و اقتدار و فرایند تصمیم‌گیری آن را با مشکل مواجه کند، همین مسأله است. بارها اتفاق افتاده که دولت تصمیمات درستی می‌گیرد، اما نمی‌تواند آنها را اجرا کند. این موجب می‌شود تا منابع تلف شوند و عقب ماندگی‌ها تشدید و یاس و ناامیدی در نیروهای کیفی مدیریت دوچندان شود. این موضوع حتی مشروعیت نظام را خدشه‌پذیر می‌کند. چرا که نقطه تماس حکومت و مردم دستگاه‌های اجرایی هستند. وقتی این سیستم‌ها پاسخگوی نیازهای مردم نیستند، مردم شروع به ارزیابی توان مدیریتی نظامی می‌کنند. مبنای مشروعیت یک نظام کارایی آن است. همه این‌ها یک تحلیل مشخص دارد.

● آن تحلیل مشخص چیست؟

ـ این جا جای بیان آن نیست.

● یک مساله مهم دیگری که به آن سال‌ها مربوط می‌شود بحث سیاست جمعیتی نظام است. در واقع پیگیری مستمر آن سیاست که غیراصولی بودن آن الان دیگر مشخص شده است، منجر به بوجود آمدن مسائل و مشکلاتی است که جامعه در حال حاضر با آنها روبروست. بیکاری، توزیع نامناسب، هرم سنی جامعه، مشکلات بهداشتی، آموزشی همه ناشی از اجرای آن سیاست است. گویا بسیاری از مقامات نظام در آن زمان معتقد به سیاست پیشگیری و کنترل جمعیت نبودند و آن را مخالف دین اسلام می‌دانستند. منشا چنین مباحثی چه بود و چه عواملی باعث پیگیری آن سیاست شد؟

ـ در ابتدای انقلاب جو بدبینی نسبت به سیاست‌های اجتماعی ـ سیاسی، و اقتصادی رژیم پهلوی اجازه نمی‌داد که برخی از سیاست‌های درست نظام پهلوی نیز به خوبی مورد تجریه و تحلیل قرار بگیرد. فکر می‌کردیم هر چه از نظام گذشته به ارث رسیده، باطل، استعماری و ظالمانه است. یکی از این سیاست‌هانیز سیاست جمعیتی بود. این مسأله از سوی روحانیون مطرح شد و به سیاست‌های اجرایی و تصمیم‌گیری‌های حوزه اقتصادی دولت نیز سرایت کرد. چون جهت‌گیری‌های دولت حمایت از مستضعفان بود، دستورالعمل‌های اجرایی نیز ظاهراً در این راستا بود. امتیازاتی چون اعطای وام و تسهیلات بانکی و زمین و توزیع کوپن ارزاق مصرفی بر اساس ملاک جمعیت بود. ظاهر قضیه نیز حمایت از خانواده‌های پرجمعیت بود. اما در باطن منجر به تشویق افزایش جمعیت شد. دیدگاه مذهبی برخی از آقایان این بود که امت محمدی باید تکثیر شود. حال چه میزان این برداشت با متون دینی سازگاری دارد، من نمی‌دانم و نمی‌توانم از این زاویه آن را نقد کنم. اما به عنوان فردی که در حوزه اقتصاد و اقتصاد ایران تخصص دارم اظهار نظر می‌کنم. واقعیت این است که تکثیر جمعیت انسانی تابع شرایط اقتصادی و اجتماعی است. عمدتاً هم مربوط به دوره‌ای است که میزان مرگ و میر زیاد بوده و سطح بهداشت به شدت نازل بوده است و عوامل انسانی در کشاورزی نقشی اساسی داشته است. اما در

جامعه‌ای که توسعه صنعتی و رشد تکنولوژی حرف اول را می‌زند، نیروی انسانی به عنوان یکی از عوامل تولید آزاد می‌شود و بیشتر ذهن و مغز انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین خود به خود رشد جمعیت به موازات افزایش سطح بهداشت و رفاه اجتماعی کاهش می‌یابد و ابزارهای کنترل جمعیت در اختیار زنان و مردان قرار می‌گیرد. اما بی توجهی به این شرایط و مسائل و آگاه نبودن به مسئولان کشور نسبت به عواقب آن سیاست جمعیتی منجر به اجرای یکسری سیاست‌های اجرایی شد که در نهایت موجب افزایش جمعیت شد. اما اصل قضیه این بود که مااصلاً اصول کشورداری را نمی‌دانستیم. آن موقع همه صحبت‌ها این بود که سیاست کنترل جمعیت و سیاست فرزند کمتر زندگی بهتر، یک سیاست یهودی است تا به این ترتیب نسل مسلمانان کاهش یابد. برای این گفته خود نیز سندی ارائه نمی‌دادند. پس از دو سه سال این سیاست آثار اقتصادی خود را نشان داد. سالانه یکصد میلیون دلار شیر خشک وارد می‌شد. در واقع به اندازه هزینه راه‌اندازی چند کارخانه تولید شیرخشک، فقط شیر خشک وارد می‌کردیم. تأمین پوشاک مدارس، بهداشت و کلاس‌های آموزش بچه‌های تازه متولد شده، مسائل بعدی بودند.در مقاطعی حتی دولت نمی‌توانست کلاس‌های آموزشی مورد نیاز را تأمین کند، چه برسد به معلم و وسایل کمک آموزشی دیگر. ما در سازمان برنامه به موازات گزارش‌ها و تحقیقات اقتصادی خود، گزاش‌های مستمر و مداومی در زمینه مسائل جمعیتی به نخست‌وزیر ارائه می‌دادیم. در آن جا تحلیل شده بود با ادامه این روند، آثار منفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و امنیتی متعددی عارض خواهد شد. این نسل جوان و بیکار نسلی است که حتی ممکن است با خود نظام در تعارض قرار بگیرد. در سال ۱۳۶۶ گرچه ما هنوز به ابعاد عمیق و نگران کننده آن سیاست جمعیتی پی نبرده بودیم، اما نرخ رشد ۳/۵ درصدی کاملاً نگران کننده بود. کشور شاهد مهاجرت میلیونی افغان‌ها و کردهای عراق نیز بود و این مسائل را تشدید می‌کرد.

در آن سال (سال ۱۳۶۶) من پیشنهاد برگزاری سمیناری برای پرداختن به موضوع جمعیت و سیاست جمعیتی را دادم و مهندس موسوی نیز با این پیشنهاد موافقت کرد. انصافاً ایشان هم در مقام نخست‌وزیر و هم به دلایل علمی و منطقی از این پیشنهاد به شدت حمایت کردند و قرار شد آن سمینار در مشهد برگزار شود. مقام

رهبری که در آن موقع رئیس‌جمهور بودند نیز از این پیشنهاد استقبال کردند، اما گفتند باید نظر امام را نیز جویا شد. آن سمینار با پیام مهندس موسوی نخست‌وزیر افتتاح شد و متاسفانه از مقامات دولتی فقط وزیر بهداشت و درمان دکتر مرندی در آن سمینار حضور یافتند.در این سمینار در غالب گزارش‌هایی هشدار داده شد که روند افزایش جمعیت نگران کننده است. کتابی نیز که حاوی مقالات آن سمینار بود چاپ شد. دکتر مرندی وزیر بهداشت نیز طی نامه‌ها و ملاقات‌هایی با حضرت امام (ره) مسأله را پیگیری کردند. سرانجام امام (ره) طی حکمی به ایشان اجازه استفاده از شیوه‌های مختلف برای کنترل جمعیت را دادند. این هم یکی از شاهکارهای حضرت امام بود. هیچ کس حاضر نبود در برابر این سیاست که توسط برخی از روحانیون نیز حمایت می‌شد، مقاومت کند، فقط امام دخالت کردند و فتوا دادند و خدا می‌داند اگر ایشان چنین کاری نمی‌کردند، وضعیت به چه شکلی بود خدا می‌داند. متاسفانه از پیگیری این سیاست، فقط خانواده‌های متوسط شهری و روستایی و فقرا ضربه دیدند. چرا که آنهایی که مرفه بودند تاثیر چندانی در نرخ موالید خود ندادند.

● یک مساله دیگر هم بحث کسری بودجه و تامین آن از بانک مرکزی از طریق انتشار پول و در نتیجه افزایش تورم است. این شیوه به یک جریان رایج تبدیل شده بود. در آن دوره بحث‌هایی که در این باره می‌شد چه مسائلی بودند و آیا اصولاً مخالفتی با این کار صورت نمی‌گرفت؟

ـ وقتی که ما در سازمان برنامه و بودجه، بودجه‌های سالانه را می‌بستیم، در عمل عقب ماندگی‌های ناشی از جنگ و ضرورت تأمین منابع اداری و ارزی فراتر از بودجه، موجب تصویب چیزی فراتر از نظر سازمان برنامه در مجلس می‌شد. نیازهای نیروهای مسلح نیز معمولاً از طریق دولت و نخست‌وزیر به سازمان برنامه و بودجه اطلاع داده می‌شد. این مورد هم معمولاً جزء مواردی بود که موجب درگیری سازمان برنامه با نیروهای مسلح می‌شد. جنگ هدف استراتژیک نظام بود و باید همه در خدمت آن هدف می‌بودیم و این کاملاً طبیعی بود. معمولاً وقتی فرماندهی جنگ اعلام می‌کرد که برای تأمین مالی فلان حمله نیاز به مقادیر متنابهی ارز و ریال است، ما با فرض انجام این حمله محاسبات ریالی و ارزی مورد نیاز را انجام

می‌دادیم و منابع مورد نیاز را تخصیص می‌دادیم. البته به همراه آن ارزیابی‌ها، نقطه نظرات خود را نیز ضمیمه می‌کردیم. اسناد آنها هم در سازمان برنامه موجود است. البته به صورت محرمانه طبقه‌بندی شده‌اند. ما هم هر چه اعلام می‌کردیم دولت و بودجه کسری دارد، پاسخ می‌شنیدیم که شما کارهای خود را انجام بدهید ما تاییدیه این کار را از روسای سه قوه می‌گیریم. در جلسات روسای سه قوه با حضور نخست‌وزیر و رییس سازمان برنامه و فرماندهان ارتش و سپاه بحث‌های کلیدی و مهم صورت می‌گرفت و دستور العمل‌های لازم گرفته می‌شد. آنجایی هم که لازم بود از طریق نفوذ حضرت امام (ره) استفاده می‌کردند. معمولاً در آن جلسات و همچنین بارها با تاییدیه حضرت امام (ره) استقراض از بانک مرکزی میسر می‌شد. البته این مسأله فقط به مسائل و نیازهای جنگ مربوط نبود. بلکه برای نهادهایی چون بنیاد مهاجران جنگی، بنیاد شهید و... نیز استفاده می‌شد. این روش خارج از حیطه نظام تصمیم‌گیری دولت و مجلس صورت می‌گرفت.

● آقای دکتر یکی دیگر از مباحث مورد توجه در آن سال‌ها، اختلاف دکتر نوربخش رییس کل بانک مرکزی و دکتر ایروانی وزیر اقتصاد و دارایی است که سرانجام منجر به استعفای دکتر نوربخش و رفتن ایشان به دانشگاه شهید بهشتی شد. به نظر می‌رسد این اختلافات سر منشا گرایش‌هایی است که بعدها حداقل در زمینه اقتصاد سیاسی با آن روبرو شدیم. منشا این اختلافات از چه چیزهایی ناشی می‌شد؟

ـ قبلاً آقای نوربخش رییس بانک مرکزی و وزیر اقتصاد و دارایی جناب آقای نمازی بودند. وقتی آقای نمازی کنار رفتند، آقای موسوی، آقای ایروانی را انتخاب کردند. ایشان دیدگاه اقتصادی چپ داشتند و به این هم مشهور بودند. در واقع در نشستی بین روسای سه قوه و نخست وزیر، آقای ایروانی به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی معرفی شد. آن موقع برای این که اختلافی پیش نیاید این شیوه مرسوم بود. البته تاییدیه مجلس را هم گرفتند تا مشکلی پیش نیاید. پس از انتخاب، آقای ایروانی، تلاش وافری را آغاز کردند تا دکتر نوربخش را عوض کنند، اما نتوانستند. برای این کار لازم بود که مجمع بانک‌ها تشکیل شود، با تأیید این مجمع و تأیید

وزارت اقتصاد و دارایی و تصویب دولت، رییس کل بانک مرکزی تغییر می‌کند. اعضای مجمع بانک‌ها نیز وزیر بازرگانی، کشاورزی، صنایع سنگین و معادن و فلزات و رییس سازمان برنامه و بودجه و وزیر اقتصاد و دارایی هستند. رییس این مجمع نیز وزیر اقتصادی و دارایی است. البته در آن زمان وزیر کار نیز در جلسات مجمع حضور می‌یافت. در آن موقع تقریباً تمام اعضای مجمع بانک‌ها با تغییر دکتر نوربخش مخالف بودند. وقتی آقای ایروانی با این مخالفت روبرو شد به عنوان قهر، دولت را ترک کرد و چند جلسه به دولت نیامد.

● استدلال دکتر ایروانی برای مخالفت با دکتر نوربخش چه بود؟

ـ ببینید مثلاً من به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی با کسی که با من هماهنگ باشد کار می‌کنم. من حق دارم با آن کسی که با من هماهنگ باشد کار کنم. این حداقل خواست یک وزیر است.

● یعنی استدلال ایشان فقط بحث هماهنگی بود؟

ـ بله. آقای موسوی هم مایل بودند که ایشان عوض شود. البته می‌خواستند که این دو را آشتی بدهند. ولی وقتی پافشاری آقای ایروانی را دیدند دیگر مخالفت نکردند. چون آقای ایروانی تا حد استعفا پیش رفتند که اگر من نمی‌توانم رییس بانک مرکزی را خودم انتخاب کنم پس می‌روم. در پی این کارها از وزارتخانه بیرون رفتند و به جلسات هیأت دولت هم نیامد. حتی به تلفن هیچ کس هم جواب نمی‌داد. اما استدلال ما این بود که آقای نوربخش در کارشان فرد مسلط و پخته‌ای هستند. بالاخره در همان موقع هم از همان سیاست‌های اجرایی پشتیبانی می‌کردند. اختلاف موجود در دولت توسط آقای موسوی طی نامه‌ای به روسای سه قوه اطلاع داده شد و روسای سه قوه هم آن را با امام مطرح کردند و امام گفتند که این موضوع در روسای سه قوه مطرح و تصمیم‌گیری و اجرا شود. روسای سه قوه بر مبنای این که وزیر اقتصاد حق دارد با کسی که می‌خواهد هماهنگ باشد کار کند، رأی به تغییر آقای نوربخش و آمدن آقای قاسمی دادند. البته آقای قاسمی توسط مجمع بانک‌ها انتخاب شد.

از این زمان به بعد بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی در مقابل نقطه نظرات سازمان برنامه و بودجه قرار گرفتند. ما در سازمان برنامه با آقای نوربخش در بانک مرکزی بیشتر احساس هماهنگی می‌کردیم. اما با این تغییرات، شرایط به ضرر تاثیرگذاری نظرات سازمان برنامه و بودجه تغییر یافت. در واقع سازمان برنامه در دولت ایزوله شد. در این زمان در دولت دو گروه ایجاد شده بود، یک گروه انجمن اسلامی دولت بودند که آقای محتشمی وزیر کشور، دکتر فرهادی وزیر بهداشت و درمان و رییس کل بانک مرکزی آقای قاسمی و دکتر ایروانی وزیر اقتصاد و دارایی اعضای آن بودند و در مقابل ما هم انجمن اسلامی تشکیل داده بودیم. اعضای این انجمن هم من و آقایان بهزاد نبوی، آیت اللهی، جعفری، تقوی‌زاده، شافعی و زارع بودند. معمولاً هم پیش از برگزاری جلسات هیأت دولت یکسری هماهنگی با هم می‌کردیم.

● پس در حقیقت زمینه شکل‌گیری آن موضوع، اختلاف بین آقای نوربخش و آقای ایروانی بود؟

ـ بله ،این موضوع منشا آن بود.

● و بعد هم این گروه دوم کم کم به طرف مجلس گرایش پیدا کرد که در نهایت منجر به اتفاقات سال ۶۷ می‌شود؟

ـ بله. البته آقای بهزاد نبوی گرچه چپی هستند ولی فردی معقول و اهل سازمان‌دهی بود که آن هم داستان خود را دارد. تقریباًاز همین زمان بود که یکسری تهمت‌ها و پرونده‌سازی‌ها نیز برای اعضای گروه دوم ایجاد شد. مثلاً به خود من تهمت انتقاد به حکم امام (ره) نسبت به سلمان رشدی را زدند که داستان خود را دارد.

● چه مسائلی موجب شد تا در فرایند بازنگری قانون اساسی در سال ۶۷، وزارت برنامه را به سطح معاون رییس جمهور تغییر دهند؟ آیا این تضعیف یا تقویت کار سازمان برنامه و بودجه بود؟

ـ ابتدا به عبارت تضعیف سازمان برنامه بپردازم. به نظر من چنین چیزی نیست. این در واقع ارتقا سطح سازمان برنامه بوده است. تا پیش از انقلاب رییس سازمان برنامه، وزیر مشاور بود و پس از اصلاح قانون اساسی در سال ۶۷ در واقع ما به سمت ارتقا جایگاه پیشین سازمان حرکت کردیم. معاون رئیس‌جمهور بهترین جایگاه برای سازمان برنامه و بودجه است. چرا که بر اساس قانون اساسی برنامه‌های توسعه‌ای و سیاست‌های کلی نظام توسط رئیس‌جمهور ارائه می‌شود و در غالب آن برنامه، وزرای خود را نیز معرفی می‌کند و از مجلس رأی اعتماد می‌گیرد. پس برنامه اداره کشور توسط رئیس‌جمهور است. بازویی که بتواند برنامه‌های توسعه کشور را برای رئیس‌جمهور طراحی کند، مکانی جز سازمان برنامه نیست. در صورتی که وزارت برنامه و بودجه، یک وزارتخانه‌ای است در ردیف و هم اهمیت سایر وزارتخانه‌ها و رئیس‌جمهور به عنوان طراح و مجری برنامه‌های توسعه نمی‌تواند بر آن اعمال نظر و فشار کند. در واقع در سازمان برنامه باید افراد و نیروهای مورد نظر رییس جمهوری در رأس کار باشند تا تفکرات توسعه‌ای او را به پیش ببرند. در غیر این صورت رئیس‌جمهور بازوی طراحی و تفکر مدیریتی خود را از دست می‌دهد و به هیچ کدام از اهداف برنامه‌ها نائل نمی‌شود. توانایی معاون رئیس‌جمهور با یک وزیر به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. یک وزیر علاوه بر رییس جمهوری در مقابل مجلس هم پاسخگو است و یکسری ملاحظات سیاسی ـ اجتماعی او را وا می‌دارد که محافظه کاری کند و به قول معروف سعی کند که همه گروه‌های سیاسی و مراکز قدرت را از خود راضی نگه دارد. اما یک معاون رئیس‌جمهور فقط با رییس جمهوری کار می‌کند به دلیل نزدیکی شخصی و فکری که با او دارد فقط ملاحظات ریاست جمهوری را مد نظر قرار می‌دهد. معاون رییس جمهوری، سایه رئیس‌جمهور است. من تجربه هر دو سمت را داشته‌ام. وقتی وزیر بودم، در حقیقت وزیر مجلسیان بودم تا نخست وزیر. بخشی از نگاه و توجهاتم متوجه مجلس بود و بخشی از آن متوجه کابینه. برخوردی هم که با من می‌شد، برخورد با یک وزیر بود. اما وقتی معاون رئیس‌جمهور شدم برخورد مجلس و نگاه اعضای کابینه با من همچون نگاه به رییس جمهوری بود. در حالت دوم من چندان پاسخگو نبودم. توضیح دهنده و بیان کننده نقطه نظرات دولت بودم ولی پاسخ دهنده به سوالات مجلس نبودم. وزرا هم که

در کابینه یا در جلسات خصوصی با من صحبت می‌کردند این احساس را داشتند که من نقطه نظرات آقای هاشمی رفسنجانی رییس جمهوری را مطرح و پیگیری می‌کنم. این موضوع تصمیم‌گیری را راحت‌تر می‌کرد. نکته سومی که به اهمّیت آن می‌افزاید این بود که در طراحی برنامه‌های توسعه و بودجه کشور فقط کافی است با رییس جمهوری هماهنگ باشید و نظر او را جلب کنید. در این صورت برابر با قانون اساسی، نفر دوم مملکت که همان رییس جمهوری است را با خود همراه داشتم. هر جا آقای هاشمی نفوذکلام داشت من هم در آن جا نفوذ داشتم. در واقع معاون رییس جمهوری یا وزیر مشاور در پیش از انقلاب بالاترین و بهترین جایگاه سازمان برنامه و بودجه است.

● چه مسائلی موجب شد تا به تعبیر شما سازمان برنامه را ارتقا موقعیت و مقام بدهند؟

- برای پاسخ به این پرسش باید به ابتدای انقلاب و تبدیل وزیر مشاور در امور برنامه‌ریزی به وزیر برنامه و بودجه برگردیم. سازمان برنامه محلی است که در آن جا منابع کشور تخصیص می‌یابد و گروه‌های ذی نفوذ سیاسی ـ اجتماعی با شیوه تخصیص این سازمان منتفع و یا متضرر می‌شوند. بنابراین در یک نظام تصمیم‌گیری سیاسی همه گروه‌ها و افراد نسبت به عملکرد آن حساس می‌شوند. مهمترین رکن تصمیم‌گیری نظام سیاسی پس از انقلاب هم مجلس بود که بیشترین حساسیت را از خود نشان می‌داد. به ویژه اگر با دولت هم مخالف باشد. در آن جا صحبت و بحث بر سر این بود که یک سازمانی با این وسعت و حیطه نفوذ و حساسیت‌هایی که دارد نباید فراتر از یک وزیر و وزارتخانه باشد.

وزارت خانه‌ها در ایران با توجه به گستردگی و نفوذ اجرایی که در جامعه دارند از اهمیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متفاوتی هم برخوردارند. بنابراین تغییر نوع نگاه رییس سازمان برنامه و بودجه به هر یک از این وزارتخانه‌ها می‌تواند آنها را با مشکلات عدیده‌ای روبرو کند و یا فرصت‌های مناسبی را برای افزایش و ارتقا توانایی‌های آنها فراهم کند. کافی است که رییس سازمان برنامه نظر خاصی نسبت به یک وزیر و وزارتخانه تحت امر او داشته باشد. در این حالت مسائل کاملاً

متفاوت می‌شود. این اقدام در موفقیت یا عدم موفقیت آن وزیر حداکثر اثر را دارد. درگیری‌ها و مجادلات سیاسی، تقسیم بندی گروه‌های سیاسی و استمرار و تقویت یک گروه و رفتن و به حاشیه راندن یک گروه دیگر و برگزاری انتخابات نیز بر اهمیت نقش رییس سازمان برنامه و بودجه می‌افزاید. به موازات طرح این مسائل و مباحث و اختلاف نظر مجلس با نخست‌وزیر و هیأت دولت، شورای نگهبان سطح سازمان برنامه را از وزارت مشاور به وزیر سازمان برنامه کاهش داد. البته در آن مقطع خود مقامات سازمان برنامه خیلی بی‌میل نبودند که به وزارتخانه تبدیل شوند تا به قول خودشان پاسخگوی مجلس هم باشند.

در واقع اختلاف نظر نخست‌وزیر و مجلس یک مسأله حقوقی را پیش آورد که با تفسیر شورای نگهبان آن اتفاق افتاد و اختلاف نظر موجود فروکش کرد. البته من این را به صراحت می‌گویم که در مدتی که من به عنوان وزیر برنامه و بودجه بودم، مجلس خیلی نتوانست از این موقعیت منتفع شود. البته یکی دو بار در صحن علنی مجلس پرسش‌هایی را با من مطرح کردند ولی پاسخ مناسب را دریافت کردند و آنها را به لوایح تصویبی خودشان ارجاع دادم. مثلاً نماینده کرمانشاه پرسیده بود که در تقسیم بندی و تخصیص منابع به مناطق محروم، سهم کرمانشاه کمتر شده است و من در جواب گفتم: این تصمیم را خودتان در مجلس گرفتید چرا از من می‌پرسید. البته کاهش سطح آن منجر به تضعیف نقش موثر سازمان برنامه در داخل دستگاه‌های دولتی شد. طبیعت کار سازمان برنامه تخصیص منابع است و این موضوع منجر به درگیری می‌شود. اما اگر من سایه رییس دولت باشم بهتر می‌توانم در فرایند چانه‌زنی عمل کنم. اما وقتی رییس دولت احساس کند که با من فاصله گرفته و من بیشتر توجه‌ام به مجلس است تا کابینه او، سعی می‌کند همان برخوردی را که با دیگر وزرا دارد با من هم داشته باشد. ایجاد نهادهای موازی و ستادهای مختلف که همان کار سازمان برنامه را می‌کردند، یکی از آن کارها بود که در نهایت منجر به تضعیف جایگاه سازمان برنامه شد. ستاد بسیج اقتصادی و ستاد طرح‌های دهه اول انقلاب که مهندس هاشمی‌طبا ریاست آن را بر عهده داشتند دو نمونه از این ستادها و نهادهای موازی بودند. در واقع اختیارات و وظایف وزارت برنامه و بودجه به نخست‌وزیر منتقل شد. این اختلاف نظرهای بین دولت یواش یواش به

مجلس نیز رسید. در نتیجه تعدادی از اعضای کمیسیون برنامه و بودجه به ویژه آقای عبدالله نوری که آن موقع رییس این کمیسیون بودند به این فکر رسیدند که رییس سازمان برنامه و بودجه باید متفاوت از وزرا باشد. بنابراین در فرایند تدوین و اصلاح قانون اساسی آن را جزیی از تشکیلات ریاست جمهوری در نظر گرفتند.

● پیشنهاد شخص خاصی بود؟

ـ یک فرایند بود. اما البته از اشخاص متفاوتی از جمله ما که در سازمان برنامه و بودجه بودیم نیز نظر خواستند. خود سازمان برنامه هم یکی از پیشنهاد دهندگان آن بود.

● شما اشاره به اهمیت سازمان برنامه در تخصیص منابع و امکانات و حساسیت زیاد گروه‌های سیاسی برای منتفع شدن از آن کردید. با توجه به این که پنج سال وزیر برنامه و بودجه بودید تا سال ۶۸. آیا هیچ اعمال فشاری برای تخصیص منابع به شما و سازمان برنامه صورت می‌گرفت. و اصولاً شما با این مسائل چگونه برخورد می‌کردید؟

ـ من به جرات می‌گویم که در فرایند تصمیم‌گیری‌های کلان و برنامه‌های توسعه‌ای کشور سازمان برنامه در پس از انقلاب خیلی به حاشیه رانده شد. البته این به این مفهوم هم نیست که تصمیم‌گیری و مراحل اجرایی بسیاری از پروژه‌های بزرگ و کلیدی کشور که دارای بار مالی فراوانی بودند همه در سازمان برنامه و بودجه گرفته می‌شد. مثلاً در زمان جنگ چون مهمترین مسأله ما جنگ بود تصمیمات بسیار زیادی برای تدارکات و لجستیک نیروهای نظامی گرفته می‌شد که بار مالی فراوانی داشت و فقط به ما اطلاع می‌دادند که باید منابع مورد نیاز آنها را تأمین کنید. ما هم نمی‌توانستیم مخالفت کنیم. تازه مخالفت ما هم اثری نداشت چرا که محورهای آن را از مراکز دیگری دریافت می‌کردند. اما پس از جنگ کمتر پیش آمده که سازمان برنامه درجریان یک تصمیم‌گیری که دارای بار مالی است، قرار نداشته باشد و فقط از سازمان بخواهند که منابع مالی مورد نیاز آن تصمیم و پروژه خاص را مشخص کند. پروژه راه‌اندازی متروی تهران یکی از آن موارد خاص است. پیش از

انقلاب مراحل طراحی و مطالعاتی آن شروع شده بود و در نیمه کار به واسطه وجود انقلاب رها شده بود. ما مجدداً آن را بررسی کردیم و نظر کارشناسان ما بر این بود که علاوه بر این که ضرورت آن نفی نمی‌شود، اما زیان‌ده خواهد بود و توجیه اقتصادی ندارد. من هم از همین موضوع در هیأت دولت صحبت کردم. آقای هاشمی رفسنجانی در آن زمان رییس مجلس بودند و اصرار زیادی بر اجرای پروژه متروی تهران داشتند. ایشان یک روز به هیأت دولت آمدند و به پرسش‌های وزرا در این مورد پاسخ دادند. وقتی هم با نظر منفی سازمان برنامه روبرو شدند گفتند: شماها همیشه می‌خواهید جلوی کارها را بگیرید و آنها را نفی کنید. حرف و نظر شما بی‌خود است و دولت هم به راه‌اندازی متروی تهران رای داد. الان هم کاملاً مشخص شده که پس از سال‌ها با این ساختار متروی تهران زیان‌ده است و بار مالی بسیاری بر روی دولت و دستگاه‌ها دارد.

● آیا غیر از مورد مترو، موارد دیگری هم بود که شما به عنوان سازمان برنامه مخالف آن بوده باشید، اما در نهایت مجبور به تخصیص منابع برای آن شوید؟

ـ بله. و البته وجود چنین مواردی طبیعی است. ما در آن زمان گزارشی در خصوص وضعیت بیمارستان‌هایی که ساخته می‌شوند به دولت و مجلس ارائه دادیم. بسیاری از بیمارستان‌هایی که ساخته می‌شدند مکانیابی مناسبی نداشتند.شرایطی پیش آمده بود که منابع مالی برای انجام این طرح‌های گسترده بیمارستانی نداشتیم و اگر آنها را می‌ساختیم پول برای تجهیز آنها نداشتیم. اگر تجهیز می‌کردیم، نیرو و کادر بیمارستانی برای کار در آنجا نداشتیم، نیروها را هم که تأمین می‌کردیم بیمار متناسب با آن بیمارستان در آن منطقه وجود نداشت. بخشی از راه‌اندازی این پروژه‌های بیمارستانی منوط به دولت بود و بخشی از آن متوجه مجلس. بسیاری از آنها فاقد مطالعات اولیه و توجیه پذیری اقتصادی بودند. نماینده‌های مناطق مختلف که در کمیسیون‌های مختلف بودند، با هم صحبت می‌کردند و با جمع کردن چند امضا ضرورت راه اندازی آن پروژه‌ها را بیان می‌کردند. یکی در زمینه آموزش و پرورش مشکل داشت، یکی در زمینه بهداشت، یکی در زمینه صنعت و... و ما هم هرچه

توضیح می‌دادیم که ظرفیت مالی، فیزیکی و پیمانکاری و کمبود مصالح ساختمانی در کشور اجازه شروع پروژه‌های جدید را نمی‌دهد، فایده نمی‌کرد. این مسائل موجب تورم و عدم تعادل‌هایی در اقتصاد منطقه‌ای و ملی کشور می‌شد ولی کسی توجه نمی‌کرد. البته نمایندگان در صحبت‌هایشان با ما ابراز همدردی می‌کردند و حرف‌های ما را قبول می‌کردند اما در عمل اصرار داشتند که طرح کار مورد نظرشان را در ردیف طرح‌های مطالعاتی قرار دهیم، حالا پولی هم به آن اختصاص ندادیم، ندادیم. اگر یک طرح و پروژه وارد ردیف مطالعاتی شود تا پایان اجرای آن باید هر ساله از دولت بودجه بگیرد. نمایندگان هم این را می‌دانستند. فراکسیون‌های مجلس در این موارد نقش مهمی دارند. نمایندگان حتی به این هم اکتفا نمی‌کردند. پیش از این که لایحه بودجه سنواتی به مجلس تقدیم شود، آنها با وزرای مربوطه لابی خود را انجام می‌دادند و با در دست داشتن یک یادداشت کتبی از فلان وزیر درخواست‌های خود را برای راه اندازی یک پروژه جدید به ما ارائه می‌دادند تا ما آن را در برنامه بگنجانیم. ما هم البته تا آنجایی که توان داشتیم طرح‌ها و پروژه‌ها را بررسی و آنها را تأیید یا رد می‌کردیم. در صورت رد آن طرح، نماینده مورد نظر موضوع را رها نمی‌کرد و به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد. سال اول نه، سال دوم نه، سال سوم نه ولی در سال چهارم که سال حساسی برای دوباره انتخاب شدن است هر جوری بود نظر خود را تحمیل می‌کردند. در واقع گنجاندن طرح‌ها و پروژه‌های مورد نظر نماینده، مهمترین و بزرگ‌ترین و تعیین کننده‌ترین کار آن در طی چهار سال دوره نمایندگی است. چرا که از این طریق است که او می‌تواند وفاداری خود را به حوزه انتخابیه و موکلین خود ثابت کند. ما از این نوع مشکلات در نظام تصمیم‌گیری کشور فراوان داریم. راه اندازی فرودگاه‌های غیر قابل توجیه یکی دیگر از این اقدامات است. واقعیت این است که بین توانایی مالی و اجرایی و پروژه‌های موجود عدم تناسب وجود دارد. ولی هیچ کس حاضر نیست ورودی‌ها را ببندد. نماینده بعدی که می‌آید، به دنبال پروژه جدید است. پروژه‌های نیمه تمام قبلی همه توسط فرد دیگری که پیش از او نماینده بوده شروع شده‌اند و به اسم او تمام می‌شود. بنابراین نماینده جدید هم باید چیزی برای عرضه به موکلین خود داشته باشد. به نظر می‌رسد که این فرایند نیز پایان‌پذیر نیست. او استدلال می‌کند که من قبول دارم عدم

تعادل وجود دارد ولی عقل سیاسی حکم می‌کند که نماینده حداقل یکسری پروژه و طرح جدید را شروع کند تا از نظر سیاسی زیر پای خودش را خالی نکند. او به فکر چهار سال بعدی است و کاری به سرنوشت کشور ندارد. از طرف دیگر برای دولت هم همین وضعیت وجود دارد. دولت جدیدی با وزرای جدید بر سر کار آمده‌اند، آنها هم باید نشان بدهند که با دولت پیشین و وزرای پیشین متفاوت هستند و حداقل از آنها کمتر نیستند، باید تعدادی پروژه و طرح بزرگ راه‌اندازی کنند. بالاخره آنها شعارها و برنامه‌هایی داشته‌اند و باید بخشی از آن را جامه عمل بپوشانند. در این شرایط سازمان برنامه با چالش‌ها و درگیری‌های بسیاری روبرو می‌شود. الان در کشور جاده‌هایی کشیده شده که ظاهراً برای جریان یک ترافیک سنگین طراحی شده‌اند اما به ندرت ماشین از آنها عبور می‌کند. قطعاً وقتی چنین آشفتگی و پراکندگی در نظام تصمیم‌گیری برای اجرای پروژه‌های عمرانی وجود دارد، شما می‌توانید تصور کنید این پیچیدگی در سطوح کلان‌تر به چه میزان گسترده شده است. وجود چنین پدیده‌ای را باید در رفتار تک تک عناصر نظام تصمیم گیری کشور مشاهده کرد که البته سازمان برنامه هم یکی از آن عناصر است. خارج از جریان لابی‌های گروه‌ها و افراد برای چانه زنی در تخصیص منابع، باید این پدیده را از یک زاویه دیگر نیز بررسی کرد. پس از انقلاب و با روی کار آمدن یک نظام سیاسی جدید که داعیه حمایت از مستضعفان و محرومان را داشت، تقریباً همه ارکان نظام تصمیم‌گیری دولت، مجلس و دیگر مراکز، فرصت‌های جدیدی را برای به اجرا گذاشتن شعارهای خود در پیش رو می‌دیدند. برای همین است که فکر می‌کردند برای رهایی کشور از گرفتاری‌هایی چون فقر، عقب‌ماندگی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی باید پروژه‌های جدید راه‌اندازی شود.

مثلاً این به هیچ وجه قابل قبول نیست که ما بگوییم دومین کشور دارنده گاز طبیعی در جهان هستیم ولی در شهرهای ما مردم در سرما زندگی کنند و یا این که افزایش مصرف سوخت‌های فسیلی منجر به بالا رفتن میزان آلودگی‌های هوای تهران است، پس باید در مصرف گاز سرعت بخشید. بنابراین زاویه دید سیاسی، اجتماعی و این که یک ضرورت تاریخی فرصت در اختیار دولتمردان نظام سیاسی جمهوری اسلامی قرار داده، به کمک آن لابی‌های پرقدرت و نفوذهای سیاسی

می‌آید و منجر به شکل‌گیری چنین پدیده‌ای می‌شود. اشتیاق و انگیزه‌های کارهای جدید چنان زیاد بوده است که بین توانایی‌ها و ظرفیت‌ها و خواست‌ها فاصله‌های بسیار زیادی را ایجاد کرده که منجر به بحران طرح‌های نیمه تمام و بالا رفتن طول عمر راه‌اندازی طرح‌ها و پروژه‌ها در ایران شده است.

یکی از مسائل عمده‌ای که منجر به بحران در رژیم سابق شده بود، جدای ویژگی‌های خاص آن نظام سیاسی، افراط در اجرای یک سری طرح‌های توسعه بود. در واقع به جای رشد منطقی و مستمر به یک رشد شتابان و خارج از ظرفیت و توان فرهنگی و ذهنی و فیزیکی دامن زدند که بسیای از مشکلات سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی را موجب شد. عمیق‌تر کردن بحران دولت ـ ملت، خلق فاصله‌های طبقاتی، و ایجاد یک طبقه نوظهور سنت‌شکن نتایج آن رشد شتابان و خارج از ظرفیت جامعه بودند. برای مشخص کردن چنین جریان‌های توسعه‌ای این وظیفه دستگاه‌های ستادی است که این بحران‌ها را تشخیص دهد. سازمان برنامه یکی از مراکز ستادی است که دارای چنین وظیفه‌ای می‌باشد. از نظر ما در سازمان برنامه ما نیاز به یک رشد شتابان نداریم. اگر چه عقب افتاده هستیم و فرصت زیادی در اختیار نداریم، اما یک رشد مطمئن و مناسب و مستمر بهتر است از یک رشد شتابان که نتیجه آن سقوط است.

● یک پرسش دارم که البته در جای دیگری براساس زمان که پیش می‌رویم مطرح خواهم کرد، اما چون ارتباط با این بحث دارد، در این جا نیز آن را مطرح می‌کنم. پس از جنگ، دولت چه توجیهی برای نهضت کلنگ زنی خود داشت؟

ـ پس از جنگ غیر از آن بحث عقب افتادگی تاریخی که گفتم، موضوع خرابی‌های ناشی از جنگ نیز به آن افزوده شده بود. بسیاری از روستاها و شهرها فاقد امکانات زیربنایی، مدارس، آب آشامیدنی و گاز طبیعی بودند. در زمان رژیم سابق یکسری از زیربناها مثل بنادر و پالایشگاه‌ها مثل پالایشگاه آبادان درست شده بود. اما در طول جنگ بخشی از آنها را از دست دادیم. ضمن این که از نظر روحی و روانی مردم در تمام سال‌های جنگ به بسیاری از خواسته‌های طبیعی خود

مهار زده بودند و اجازه ظهور آنها را نداده بودند. اما در زمان دولت جدید و پایان یافتن جنگ، دیگر هیچ توجیهی برای سرپوش گذاشتن بر آن خواسته‌ها وجود نداشت. آن موقع به دلیل جنگ و وجود یک دشمن خارجی مردم حتی نیازهای عادی خود را مطرح نمی‌کردند. اما برای دولت جدید چنین فضایی وجود نداشت و طبیعی بود که باید به این نیازها به سرعت پاسخ می‌داد. بارها هم همه مقامات گفته بودند که پس از جنگ شرایط متفاوت خواهد بود. آنها در مصاحبه‌های خود مرتباً می‌گفتند چون جنگ است نمی‌توانیم خوب کار کنیم. مردم سطح مصرف خود را کاهش دادند. عروس و دامادها زندگی مشترکشان را با نیازهای خفته‌ای آغاز کرده بودند و حالا پس از جنگ زمان پاسخگویی به آن نیازهای خفته بود. از سوی دیگر تعداد بسیار زیادی از نیروی آماده کار کشور در جبهه‌های جنگ بودند و حالا نیاز به کار داشتند. پس از انقلاب فرهنگی و گشایش مجدد دانشگاه‌ها در سال ۶۲-۶۳ نخستین فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها نیز وارد بازار کار می‌شدند. دولت جدید باید همه این شرایط را درک می‌کرد و در عین حال چون با شعارهای جدیدی وارد عرصه شده بود، باید به سرعت به آنها پاسخ می‌گفت. در طول دوران جنگ کارخانجات با ظرفیت‌های بسیار پایین و ماشین‌آلات فرسوده کار می‌کردند. بخش صنعت در دوران جنگ کاملاً فرسوده شده بود و بسیاری از کارخانه‌ها خط تولید خود را به کالاها و نیازهای جنگی تغییر داده بودند و حالا مجدداً باید به دوران‌پیش از جنگ بازگردند. همه این‌ها نیاز به سرمایه گذاری‌های سنگین داشتند. ار لحاظ فضای بین‌المللی نیز ما وارد عرصه جدیدی می‌شدیم و لازم بود تا توانایی خود را در این فضای جدید به جهانیان بشناسانیم. در طول جنگ ایران و عراق در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای کشورهایی که به صورت سنتی رقیب ایران بودند، عرصه فعالیت و حیطه نفوذ سیاسی ـ اقتصادی خود را به حدی گسترش داده بودند که پس از جنگ فضایی برای ایران نمانده بود.عربستان سعودی و ترکیه دو کشوری بودند که حالا دیگر به قول معروف برای ایران شاخ و شانه می‌کشیدند. هر ایرانی تحصیل کرده، روشنفکر، بازرگان، تاجر و دانشجو که به یکی از این کشورها می‌رفت، به وضوح فاصله‌های بسیار این دو کشور را با ایران حس می‌کرد و تاسف می‌خورد. تا پیش از انقلاب هم ترک‌ها و هم

عرب‌ها در همه حوزه‌ها از ما عقب بودند. اما حالا شرایط واژگونه شده بود. همه این مسائل دولت جدید را به چالش می‌طلبیدند و ماندن در میدان را سخت و دشوار می‌کرد.

شعار ما در آن مقطع این بود که ما یک دولت جنگ طلب نیستیم و به دنبال سازندگی کشور جنگ‌زده خود هستیم و لازم بود تا این شعار را با دنیا در میان بگذاریم. در واقع ما برای سرمایه گذاری‌های کلان نیاز به همراهی کشورهای خارج و ایجاد شرایطی برای دریافت وام و اعتبار از مجامع بین‌المللی داشتیم. با همه این پدیده‌ها و مسائل بود که برنامه نخست توسعه را شروع به اجرا کردیم. لازم بود که با سرعت حرکت کنیم. در عین حال حفظ تعادل‌های عمومی و متغیرهای کلان اقتصادی و نرخ رشد اقتصادی را مد نظر داشتیم و برای ما مهم بود که از آن تخطّی نکنیم. بازسازی مناطق جنگی جنوب و غرب کشور در اولویت قرار داشتند. ما به دنبال این بودیم که توانایی مدیریت اجرایی خود را به جهانیان نشان دهیم. از این طریق می‌توانستیم بحران‌های محلی و منطقه‌ای ناشی از بیکاری و مهاجرت را مانع شویم. البته بسیاری از پروژه‌ها هم در یک چنین شرایطی خارج از برنامه‌ها و نظارت سازمان برنامه شروع شدند. تصمیم‌گیری و فرایند تصمیم‌سازی در ایران در یک سیکل بسیار پیچیده انجام می‌شود، یکی از اعضای این حلقه نیز سازمان برنامه و بودجه است. این فرایند بنابه طبیعت و مهم بودن یا نبودن آن تصمیم، دستگاه و مراکزی که در ساختن آن تصمیم مشارکت می‌کنند و همچنین نفوذ عناصر سیاسی، پیچیدگی پیدا می‌کند. البته در مسیر برنامه‌های توسعه نقش سازمان برنامه کلیدی و محوری بوده و همچنان نیز همین طور است. مثلاً در همین طرح توسعه نیشکر خوزستان سازمان برنامه با اجرای آن به این شکل مخالف بود. ما هم می‌دانستیم که با وجود امکانات آبی و زمین حاصلخیز خوزستان محل مناسبی برای توسعه کشت نیشکر است. به ویژه این که تجربه آن را هم داشتیم. بنابراین به جای واردات سالانه چند صد میلیون دلار شکر بهتر است شرایط را برای کاشت نیشکر در خوزستان فراهم کنیم. اما از طرف دیگر راه‌اندازی هفت واحد تولید شکر و نزدیک به ۲۲ واحد تولیدی جانبی و آماده کردن هزار هکتار زمین برای این کار پروژه و طرحی است بلند پروازانه که مشکلات زیادی در مراحل اجرایی خواهد داشت. تکنولوژی و

امکانات سخت‌افزاری آن را به یکباره نمی‌توانیم تهیه کنیم. این موضوع موجب اختلاف نظر دولت و سازمان برنامه شده بود و این مسائل در کارهای کارشناسی که اتفاق می‌افتد خیلی طبیعی است.

● در پیگیری سیر حوادث سیاسی، اقتصادی به مرحله‌ای رسیده‌ایم که زمان اجرای برنامه اول توسعه است. یکی از مهمترین ایراداتی که به این برنامه گرفته شده همزمانی آن با بسیاری از سیاست‌های اجرایی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که اتفاقاً در این برنامه نیز مشترک هستند. آیا در طراحی این برنامه هیچ رایزنی با مقامات این دو نهاد بین‌المللی شده بود؟

ـ وقتی برنامه پنج ساله اول را طراحی می‌کردیم آقای هاشمی با من درباره برنامه بحث کردند. البته برنامه پیش از آن آماده شده بود ولی وقتی دولت آقای هاشمی برسر کار آمد، برنامه را دوباره در دولت به بحث گذاشتیم و یکسری سؤال با دیدگاه‌های جدید توسط وزرا مطرح شد و اصلاحاتی نیز در آن به عمل آوردیم و در مجلس هم اعلام کردیم که چنین اصلاحاتی انجام گرفته است. برای این دوباره در هیأت دولت طرح شد که وزرای جدید که در جریان برنامه نبودند، کاملاً آگاه شوند که تعهد به انجام چه برنامه‌ای می‌دهند. تا آن جایی هم که به یاد داریم هیچ گونه ارتباط و مکاتبه‌ای بین سازمان برنامه و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول وجود نداشت. ضمن این که به لحاظ سازمانی وزارت اقتصادی و دارایی طرف حساب و مکاتبه با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است. و اگر قرار باشد کسی در این رابطه متهم باشد، آنها باید باشند نه سازمان برنامه. من کسانی را که برای کار به سازمان برنامه دعوت کردم، افرادی تکنوکرات بودند. از نظر من تکنوکرات کسی است که دانش فنی انجام کار محوله را به خوبی می‌داند. اداره سازمان برنامه یک کار تکنیکی و تخصصی است و وجود این افراد در آن لازم و ضروری است. آنها باید با فکر کار کنند. فکر موجب ارتقا کیفیت محصولات نهایی می‌شود و این عامل تولیدی، چیزی است که در ایران زیاد به آن بها داده نشده است. ما نباید منتظر بمانیم تا مطلبی به ذهن رئیس‌جمهور بیاید و او از ما بخواهد جوانب آن را بررسی کنیم. برای یک چنین کاری این همه دستگاه عریض و طویل نیاز نیست. ما باید زودتر از ایشان

مسائل را درک می‌کردیم و پس از بررسی عمیق و شکافتن همه جوانب آن، نتایج را به رئیس‌جمهور ارائه می‌دادیم. افرادی که من دعوت کرده بودم، آدم‌هایی بودند که اقتصاددان بودند نه اقتصاد خوانده. روی کار آمدن خانم تاچر در انگلستان انقلابی را در این کشور در پی داشت آن انقلاب تغییر نوع نگاه غالب سنتی محافظه کاران و طرح اقتصاد باز بود. فروپاشی شوروی نیز این جریان را تقویت کرده بود.

فروپاشی نظام کمونیستی شوروی، شکست بزرگی در بسیاری از تئوری‌های سیاسی، اقتصادی بود. این تاثیرگذاری به حدی شدید بود که حزب کارگر و سوسیالیسم انگلیس و اروپا شروع به طرح دیدگاه‌های جدیدی در زمینه اقتصاد کردند. آنها لیبرالیسم اقتصادی را قبول کردند. ما هم وقتی طراحی و اجرای برنامه اول را شروع کردیم مصادف بود با چنین جو و جریانی در اروپا. نیروهایی که من به کار دعوت کرده بودم با تئوری‌های مدرن اقتصادی آشنا بودند و شرایط نوین جهانی را هم درک می‌کردند. به ویژه که اقتصاد ایران را همه به خوبی می‌شناختند. بر این اساس برنامه را تدوین کردیم. البته همچنان نگاه سنتی به برنامه که محصول دوران جنگ بود در آن دیده می‌شد. تمام مدیران و وزرای جدید افرادی بودند که در دوره مهندس موسوی پرورش یافته بودند و گرایش سنتی به برنامه و اقتصاد چپ داشتند.

اما با این همه همان طور که بارها گفتم زاویه نگاه سازمان برنامه کاملاً متفاوت با بانک مرکزی و اقتصاد و دارایی شده بود. به ویژه در سال‌های ۶۵ تا ۶۸ که بانک مرکزی یک جریان چپ سنتی اقتصادی را یدک می‌کشید. تمام تجربه‌ها نشان می‌داد که اجرای سیاست‌های گذشته نه تنها مسائل را حل نمی‌کند، بلکه بحران‌ها را تشدید می‌کند. در حوزه تورم، اشتغال، تکنولوژی، صادرات و واردات جواب منفی گرفته بودیم. لازم بود که مکانیزم بازار و تئوری قیمت‌ها را می‌پذیرفتیم.

● برخی از ویژگی‌های برنامه اول اجرای سیاست خصوصی‌سازی و واگذاری سهام کارخانه‌های دولتی و حذف یارانه‌ها بود. آیا گروه‌های سیاسی کشور مخالفت و یا اظهار نظری که در جهت نقد آن باشد، ابراز کردند؟

ـ فرایند نظام برنامه‌ریزی نشان دهنده میزان و درجه مشارکت گروه‌های

مختلف و ذی‌نفوذ و ذی‌نفع در تدوین برنامه برای اداره کشور است. ما طراحی برنامه را از سال ۶۷ شروع کردیم. دولت نماینده قشر عظیمی از مردم و گروه‌های سیاسی بود و می‌دانستیم که جنگ در حال پایان یافتن است. در واقع حاکم سیاسی کشور در آن مقطع طراحی و تدوین برنامه پنج ساله اول توسعه پس از انقلاب را بر عهده گرفت. ضمن این که بلافاصله پس از پذیرش آتش‌بس در جنگ ستاد بازسازی به دستور حضرت امام (ره) شروع شد. احساس عمومی مسئولان این بود که اگر شرایطی ایجاد شود که امام (ره) در قید حیات نباشند، جامعه و نظام سیاسی کشور با چالش‌های مختلفی روبرو خواهد شد و درگیری‌ها و مشکلات افزایش خواهد یافت. بنابراین در همه کارها تسریع می‌شد. برنامه اول توسعه را جناح غالب چپ مجلس تصویب کرد.

البته طی کردن آن مسیر بدون چالش و درگیری و دردسر نبود. در زمان آقای هاشمی اصلاحاتی در آن به عمل آمده بود. دولت تازه گرایش به اقتصاد مدرن، بخش خصوصی و بازار داشت. لازم بود که این گرایش به نوعی در برنامه خود را نشان بدهد. بالاخره هر کدام از این گرایش‌ها جریان سیاسی هوادار خود را در پشت سر داشتند و آن را در نظام برنامه ریزی کشور نفوذ می‌دادند. جالب این که همان نمایندگان جناح چپ مجلس دریافت وام و تسهیلات بین‌المللی را که یکی از ویژگی‌های برنامه اول بود را تصویب کردند. که البته بعدها نسبت به آن انتقادات شدیدی شد. این موضوع هم برمی‌گردد به ساختار اجتماعی و سیاسی کشور ایران. خلاء وجود حزب و نهادهای اجتماعی در یک جامعه‌ای مثل ایران، موجب می‌شود تا افراد، مسئولان و نمایندگان مجلس هر گونه که می‌خواهند اظهار نظر کنند. حتی اگر به یک گرایش و گروه سیاسی خاصی وصل باشند و آن اظهار نظر و تصمیم با نظرات حزب و گروه مورد نظر مخالف باشد. احزاب و نهادهای اجتماعی باید اعضای خودشان را تغذیه فکری کنند تا تصمیم‌گیری‌ها با ماهیت حزب و گرایش‌هایش متفاوت نباشد.

یکی از این افراد وابسته به جناح چپ در گفت‌وگویی که با من داشت، گفت: شما سر ما کلاه گذاشتید. ما عمق تصمیم‌هایی را که گرفته بودیم نمی‌دانستیم و شما نیز برای ما توضیح ندادید. به ویژه در خصوص همین مورد اخیر دریافت وام و

تسهیلات از خارج کشور. آنها انتقادات زیادی داشته و دارند. در حالی که فراموش می‌کنند خود آنها به آن رأی مثبت دادند. حالا منافع گروه و گرایش خاص سیاسی خود را مد نظر نداشتند و یا نمی‌دانستند که این منافع در چه چیزی است مسال‌های است که ربطی به سازمان برنامه و تدوین کننده برنامه نداشت. کسی که در جایگاهی نشسته و نمی‌داند رأی و نظری که می‌دهد چه عواقبی دارد به خلا حزبی جامعه برمی‌گردد. البته بعدها هم جریان راست، علیه این مورد موضع گرفت. که چند عامل وجود داشت که من در این جا فقط به دو عامل آن اشاره می‌کنم. عدم تجربه و شناخت موضوع دریافت وام و تسهیلات خارجی و همچنین بحث مدیریت کلان آن تسهیلات دو عاملی بودند که موجب شد تا جناح راست نیز به آنها انتقاد کند. واقعیت این است که تازگی بحث و بی‌تجربه بودن مدیران و کارشناسان به حدی بود که خود ما هم به عمق موضوع و بازتاب‌هایی که ممکن است داشته باشد، فکر نمی‌کردیم. دستگاه‌های دولتی همان طور که گفتم از کارشناسان اجرایی و مدیریت کلان، تخلیه شده بودند و آن دستگاه‌ها دچار شکست تاریخی و خلا تاریخی بودند. ما در یک فضای خاصی که فقط به جنگ سرویس می‌داد رشد کرده و پرورش یافته بودیم و با هیچ تجربه عملی و علمی که بتواند دستگاه را دچار انباشت نیروهای کارشناسی آگاه و کاردان کند، مواجه نبودیم. ما در دوران جدید پس از جنگ به دنبال اجرای یک نظام اقتصاد سیاسی جدید بودیم که با فضای آن بیگانه بودیم و شناخت نداشتیم. مدیریت ارز در بازار آزاد مدرن غیر از مدیریت ارز به صورت سهمیه بندی است. این‌ها دو مکانیزم و دو طبیعت متفاوت هستند و هر کدام نیروها و کارشناسان خود را لازم دارند. خود انتقال از سیستم اقتصاد وابسته دولتی به یک اقتصاد مدرن و آزاد پیچیدگی‌ها و مشکلات بسیار دارد که به سان تولد یک نوزاد نیاز به ماما و دایه متخصص دارد. هر کدام نیز ابزارها و روش‌ها و سیستم‌های اطلاعاتی و نهادهای مورد نیاز خود را می‌خواهند و کسانی که بتوانند با آنها کار کنند. ما در آن مقطع در حال وارد شدن به یک فضای جدید بودیم بدون این که نیروهای کارشناسی که بتوانند با آن ابزارها و روش‌ها کار کنند را در اختیار داشته باشیم. برای وارد شدن به بازار آزاد نیاز به مدیریت ارزی داشتیم. صرافانی که در این بازار مشغول بودند در دوره جنگ و کنترل قیمت‌ها یا از بین رفته بودند و یا نقش خود را از دست داده بودند. در واقع ما

بازارساز نداشتیم و باید آنها را ایجاد می‌کردیم. بازارسازهایی که بتوانند حرفه‌ای عمل کنند. تا پیش از آن موقع دولت به دنبال کنترل قیمت‌های متعدد رسمی ارز و حفظ ثبات در قیمت ارز و در نهایت ثبات در قیمت یکسری از کالاهای اساسی و ضروری بود. اگر چه رشد بی‌رویه نقدینگی و استقراض از بانک‌ها در آن سال‌ها به صورت یک رسم معمول سالانه تبدیل شده بود و بسیاری از پروژه‌ها با مشکلات مدیریتی و نقدینگی مواجه بودند، اما همه هَم و تلاش دولت کنترل تورم بود. همین موضوع نیز در دولت آقای هاشمی مورد توجه و اهمیت ویژه قرار گرفت و بسیاری از برنامه‌های آن دولت را تحت تاثیر خود قرار داد. در واقع آن سال‌ها نیز ما شاهد رشد نقدینگی، ضعف مدیریت در پروژه‌ها و عدم انضباط مالی بودیم که موجب شد حلقه یاران آقای هاشمی رفته رفته کمتر شوند به نحوی که در دور دوم ریاست جمهوری جناح راست و دوستان دیرینشان تبدیل به اپوزیسیون شدند. وی در دوره اول توانسته بود با کمک و حمایت جناح راست، چپ‌ها را منزوی و خانه‌نشین کند. غیر از مسأله نقدینگی مسائل دیگری نیز محل مناقشه بود. واگذای سهام کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی یکی دیگر از چالش‌های بزرگ دولت هاشمی رفسنجانی با مخالفان و دوستانش بود به گونه‌ای که وزرا از خصوصی‌سازی در حیطه کار خود منصرف شدند و عملا به حال خود رها شد. این مسئله موجب این تصور غلط و نادرست شد که خصوصی‌سازی و مردم‌گرایی در حوزه اقتصاد راه بی‌نتیجه‌ای است.

البته پیش‌زمینه‌های بسیاری از آن اقداماتی که قرار بود در قالب برنامه اول توسعه به اجرا گذاشته شوند، در جامعه وجود نداشت و یا ضعیف بود و دولت خودش باید برای ایجاد آن پیش‌زمینه‌ها و فرهنگ لازم آن تلاش هم می‌کرد. مثلاً در بحث خصوصی‌سازی ما فاقد یک بخش خصوصی کاردان و لایق و با توان بالای مالی بودیم. سازمان بورس هم که از پس از انقلاب عملاً تعطیل بود و تنها در سال ۶۸ بود که با یک ساختار بسیار ضعیف و مدیریت لرزان و بدون تجربه شروع به کار کرد. قرار بود اکثر واگذاری‌ها نیز از طریق آن یا به صورت مزایده و یا مذاکره صورت بگیرد. البته معنای این حرفم این نیست که سرمایه، وقت، توانایی و مدیریت مردم در حوزه اقتصاد کار نمی‌کرد، بلکه آن سرمایه‌ها و توان مدیریت به بخش مسکن، واسطه‌گری، تجارت و بخش کشاورزی خلاصه می‌شدند. بحث این است که ما

بخش خصوصی صنعتی نداشتیم. البته ایرانی‌هایی که از کشور مهاجرت کرده بودند و در نقاط مختلف دنیا پراکنده شده بودند، از این توانایی برخوردار بودند و امیدواری‌هایی نیز وجود داشت که وارد عرصه فولاد، سیمان و اتومبیل‌سازی در داخل کشور شوند. مذاکراتی هم صورت گرفت که بنابه دلایلی که جای گفتنش اینجا نیست، این پروژه نیز شکست خورد. اما باید پرسید بالاخره ما باید خصوصی‌سازی را شروع می‌کردیم یا خیر. اگر جواب مثبت است حال باید پرسید چه امکانی برای این کار داشتیم؟

بورس توانایی لازم و کافی نداشت و ما باید آن‌را تقویت می‌کردیم. البته در شورای اقتصاد ما برای خصوصی‌سازی سه روش را پیشنهاد کرده بودیم. مذاکره و مزایده دو روش دیگر بودند. واقعیت این است که اگر آن روز شروع نمی‌کردیم، الان وضعیت بورس به این شکل نبود.

● به نظر می‌رسد که رشد نقدینگی و دریافت وام و تسهیلات از خارج کشور، عمدتاً تخطی از اهداف برنامه اول بود. گویا در این دو مورد خاص اختلاف نظرهایی بین دولت و مشخصاً آقای هاشمی رفسنجانی و سازمان برنامه بروز کرده بود. آیا این مساله صحت دارد؟

ـ اختلاف نظر در این مورد به سال ۱۳۶۸ بر می‌گردد. آن موقع ۵ نوع ارز با قیمت‌های متفاوت داشتیم و ۱۳۱ قلم کالا با ارز رقابتی وارد می‌شد. ارز هفت تومانی هم به طور رسمی عرضه می‌شد. ارز رقابتی و ترجیحی به ۳۵ تومان، ارز صادراتی ۴۲/۵ تومانی، ارز ۸۰ تومانی و ارز بازار آزاد که به قیمت ۱۳۰ تومان بود. قرار بر این بود که در آن موقع چهار میلیارد دلار در طول یک برنامه پنج ساله به کارخانجات و واحدهای تولیدی اختصاص داده شود. قرار هم بود که طبق برنامه اول در سال پایان برنامه یعنی در سال ۱۳۷۲، نزدیک به ۲/۳ میلیارد دلار نیز صادرات غیرنفتی داشته باشیم. آقای هاشمی رفسنجانی گفتند مگر برنامه راه اندازی تولید و اختصاص و هزینه کردن این چهار میلیارد دلار در واحدهای تولیدی و کارخانجات نیست. پس برای این کار باید نسبت به یکسان سازی نرخ ارز و کاهش تنوع در نرخ ارز اقدام کرد. نرخ ارز ۸۰ تومانی نیز از

آنجا ناشی می‌شود. استدلال دولت این بود که با تعیین نرخ ارز رسمی از هفت تومان به ۸۰ تومان نرخ ارز بازار آزاد نیز عکس‌العمل نشان خواهد داد و یواش یواش پایین خواهد آمد. هدف این بود که نرخ بازار آزاد شکسته شود. اما نرخ بازار آزاد هیچ عکس‌العمل مثبتی از خود نشان نداد و در حد همان ۱۳۰ تومان باقی ماند.

قصد دولت این بود که پس از آن نرخ ارز رسمی را از ۸۰ تومان به ۷۰ و ۶۰ تومان کاهش دهد. در این جا اختلاف ما با شورای اقتصاد و دولت شروع شد. چرا که این موضوع خلاف تئوری بازار بود. اگر نرخ ارز از ۱۳۰ تومان پایین‌تر نمی‌آید، پس حتماً کشش لازم را دارد که در این سطح باقی مانده است. هر چه هم دولت قیمت ارز رسمی را برای پایین آوردن قیمت ارز بازار آزاد، کاهش دهد، فاصله افزایش می‌یابد و تقاضای موثر برای نرخ ارز رسمی دولت را بالا می‌برد و موجب می‌شود که یک سری رانت‌های خاص به افراد و گروه‌های ذی نفوذ داده شود. اما بر خلاف نظر سازمان برنامه، دولت نظر خود را پیش برد و عملاً در این مورد سازمان برنامه به کنار گذاشته شد. در مورد وام و تسهیلات خارجی نیز تصور بر این بود که با اجرای مفاد برنامه و یکسری تسهیلات خاص برای صادرات، در پایان برنامه قادر خواهیم شد تا وام و بهره آن وام‌ها را از ارز حاصل از صادرات پرداخت کنیم. این موضوع موجب شکل‌گیری پدیده دریافت وام از خارج از کشور شد. ما در سازمان برنامه با این موضوع و با آن شدت و حجم مخالف بودیم. البته تعداد دیگری از وزرا نیز مخالف بودند، اما آقای هاشمی بر روی این موضوع خیلی تاکید داشتند و گفتند اگر شما این کار را نکنید من خودم وارد میدان خواهم شد و وام‌های مورد نظر را از خارج تهیه می‌کنم.

● گفتید که آقای هاشمی رفسنجانی تاکید زیادی بر استفاده از وام‌های خارجی داشتند و حتی در صورت مخالفت برخی از اعضای کابینه مثل سازمان برنامه وبانک مرکزی، گفت که خودم شخصاً وارد عمل خواهم شد. آیا ایشان پیش از آن رایزنی‌هایی هم برای اجرای این کار انجام داده بودند و یا این که فقط این حرف را بر اساس چالش فی مابین بیان کردند؟

ـ ایشان این حرف را به صورت جدی بیان کردند. البته من نمی‌دانم که آیا بر

اساس برنامه از پیش تعیین شده چنین چیزی را عنوان کردند یا این که صرفاً به دلیل مخالفت ما بود. البته نباید فراموش کرد که در تمام جلسات شورای اقتصاد، هدف دولت آقای هاشمی را راه اندازی واحدهای تولیدی و کارخانجات، تأمین قطعات یدکی و مواد اولیه مورد نیاز آنها اعلام کرده بود و باید هر چه سریع‌تر این کار انجام می‌شد. واحدهای تولیدی نیاز به بازسازی و مواد اولیه داشتند. به همین دلیل آقای هاشمی خارج از چارچوب شورای اقتصادی کمیته‌ای به نام کمیته تولید ایجاد کردند تا سریع‌تر و خارج از مقررات بوروکراسی موجود به مسائل آنها بپردازند. اعضای آن نیز برخی از وزرا به ویژه وزرای صنعتی، رییس کل بانک مرکزی و وزیر اقتصاد و دارایی بودند. آن موقع واحدهای تولیدی بیشترین مشکل را با بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی داشتند. از طرف دیگر نیاز شدیدی هم به ریال و ارز داشتند. آقای هاشمی در آن جا تاکید کردند که برای راه اندازی مجدد و بازسازی واحدهای تولیدی، مدتی به طور مستقیم در غالب کمیته تولید مسائل واحدهای تولیدی را مد نظر قرار خواهند داد.

پس از این که شرایط برای فعالیت واحدهای تولیدی آسان‌تر شد، این کمیته در سال ۱۳۷۱ منحل شد. البته مسائل و مشکلات بسیار زیاد بود. بانک مرکزی در بسیاری مواقع گشایش اعتبار لازم برای واحدها انجام نمی‌داد و دستگاه‌های اجرایی از بوروکراسی به شدت رنج می‌بردند. بانک مرکزی هم گوشش بدهکار این درخواست‌ها نبود. در کمیته تولید تلاش می‌شد که به این مسائل رسیدگی شود. تا این که در یکی از جلسات این کمیته آقای عادلی رییس کل بانک مرکزی از فشارهای بسیار زیاد اداری و روانی واحدهای تولیدی و صنعتی بر بانک مرکزی سخن گفت و اینکه بانک به شدت دچار مشکل است. گویا در همین جلسه بود که وزیر صنایع به شدت پاسخ ایشان را می‌دهد که شما قصد همکاری ندارید تا مسائل حل شود و آقای هاشمی رفسنجانی نیز با عصبانیت به رییس بانک مرکزی، آقای عادلی می‌گویند اگر شما نمی‌خواهید این مسائل را حل کنید خودم وارد عمل خواهم شد. افراد و واسطه‌هایی که به دنبال جوش دادن معامله دریافت وام برای ایران از موسسات بین‌المللی بودند نیز وقتی فضا را مساعد دیدند به هر کس که می‌توانستند مراجعه کردند. در واقع غیر از بانک مرکزی تقریباً همه وارد میدان چانه زنی برای

گرفتن وام و عقد قرارداد شدند. در سال ۷۱ بود که آقای هاشمی رفسنجانی به من دستور دادند با یکسری از واسطه‌ها وارد مرحله چانه زنی شوم. در واقع ایشان دست همه را باز گذاشته بودند چرا که معتقد بودند فرصت‌ها از بین می‌رود.

● آن افرادی که شما با آنها وارد مذاکره شدید از چه کشورها و موسساتی بودند؟

ـ از دبی و امارات متحده عربی بودند. البته آنها واسطه بودند.

● خودشان تقاضای دیدار و مذاکره داشتند؟

ـ بله. در مرحله مذاکره این اتفاقات می‌افتد. وقتی به خارج سفر می‌کردیم و می‌دیدند که دولت ایران از مجلس مجوز استفاده از سرمایه‌های خارجی را گرفته و دولت نیز تلاش زیادی برای استفاده از این فرصت‌ها دارد،واسطه‌ها تلاش می‌کردند که هر جور شده یک قراردادی با طرف ایرانی منعقد کنند تا آنها پورسانت خود را بگیرند. البته در این رابطه یکسری دغدغه‌هایی نیز وجود داشت. پس از روی کار آمدن دولت جدید مناسبات سیاسی و اقتصادی گسترش یافته بود و دولت‌های اروپایی و ژاپن تمایل زیادی برای عقد قرار داد با ایران از خود نشان می‌دادند. پس از این که بسیجی از نیروها و امکانات برای استفاده از فرمت‌های بین‌المللی با تاکید آقای هاشمی رفسنجانی به وجود آمد و تبدیل به یک جریان فعال و پویا شد، بانک مرکزی وارد عمل شد و هدایت مذاکرات و نحوه دریافت آنها را به دست گرفت. البته برای یکسری از وام‌ها و اعتبارات خارجی آقای هاشمی مجوزهایی را نیز از مقام رهبری دریافت کردند تا در کارها تسریع شود.

● اختلاف سازمان برنامه و بودجه با دولت و بانک مرکزی در خصوص استفاده از منابع خارجی بر روی چه مسائلی بود؟ گویا استفاده از وام‌های خارجی بیش از آن چیزی بود که در برنامه آمده بود. علاوه بر این اختلافی نیز در خصوص استفاده از یوزانس وجود داشت. آیا این مساله درست است؟

ـ بله. در شورای اقتصاد بارها به آقای عادلی رییس کل بانک مرکزی در

استفاده از منابع ارزی و تسریع در اختصاص آنها به واحدهای تولیدی و کارخانجات فشار وارد می‌شد. البته من قصد دفاع از عملکرد ایشان را ندارم ولی بیان واقعیت‌ها برای پی بردن به کنه مسائل اهمیت دارد. ایشان استدلال می‌کرد که برای دریافت وام‌ها و اعتبارات بین‌المللی بلندمدت با نرخ بهره اندک باید فرایند پیچیده و طولانی مذاکره با واسطه‌ها و صراف‌های بین‌المللی طی شود. کمیته تولید و واحدهای تولیدی نیز فشارهای بسیاری وارد می‌کردند، ضمن این که دولت نیز خودش به دنبال سرعت بخشیدن به فعالیت‌ها بود.بنابراین چاره‌ای جز استفاده از یک وام و اعتبار بین‌المللی به صورت کوتاه‌مدت و با نرخ بهره بالا وجود نداشت. اگر چه نرخ بهره آن گران بود ولی چاره‌ای جز این وجود نداشت.

● این امر تخطی از برنامه محسوب نمی‌شد؟

ـ از نظر قانونی بله. تخطی محسوب می‌شد.

● و شما به عنوان مسئول اجرای برنامه پنج ساله توسعه اول هیچ اقدامی انجام ندادید؟

ـ من وظیفه داشتم به رئیس‌جمهور گزارش بدهم. این گزارش‌ها را هم مرتباً ارائه می‌دادم. اما مشکلی که در این رابطه وجود داشت، این بود که در نظام بانکی و شبکه بانکی کشور اطلاعات درست و مشخصی در خصوص ارز، میزان آن، ترکیب آن ارزها و چگونگی مصرف آنها در اختیار نبود. بنابراین گزارش‌هایی که ما تهیه می‌کردیم، راضی کننده و بازتاب دهنده اصل قضیه نبود. این را خود ما هم می‌دانستیم و کاری نمی‌توانستیم انجام دهیم. ما اگر می‌دانستیم که میزان تعهدات ارزی کشور چقدر است و چه میزان آن بلندمدت و کوتاه‌مدت و یا یوزانس است، بهتر می‌توانستیم مدیریت منابع ارزی کشور را انجام دهیم. با استفاده از جداولی که بانک مرکزی به ما ارائه می‌داد گزارش مورد نظر رییس جمهوری را تهیه می‌کردیم، در این گزارش‌ها نقص‌های فراوانی وجود داشت. البته پس از مدتی آنها تلاش کردند که نواقص موجود را رفع کنند. اما زمان زیادی صرف اصلاح آن جداول شد. به نظر می‌رسید که برخی‌ها نیز در تهیه این جداول اخلال می‌کردند. در آن گزارش‌های

هفتگی و ماهانه خود، به رییس جمهوی پیشنهاد می‌دادیم که سیستم بانک مرکزی کشور باید شفاف‌تر عمل کند. اما وقتی در سال ۷۲و ۷۳ بالاخره بانک مرکزی شبکه اطلاع رسانی خود را شفاف‌تر و جداول مورد نیاز را تهیه کرد، مشخص شد تعهدات بیش از ظرفیت و توان پرداختی کشور است و کاملاً از برنامه عدول شده است. آن موقع نیز ما در حال تدوین و طراحی برنامه پنج ساله دوم کشور بودیم. حالا می‌توانستیم ورودی و خروجی تعهدات کشور را دقیقاً محاسبه کنیم و برنامه زمان بندی مشخصی را برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی ایران که در حال نشان دادن خود بود تهیه کنیم. به خاطر دارم در جلسه‌ای که به همین منظور در سعدآباد برگزار شده بود، آقای هاشمی رفسنجانی به شدت از بانک مرکزی و شبکه بانکی کشور گله کردند و از این که آنها اطلاعات مورد نیاز را به روز در اختیار نداشتند ابراز تاسف کردند. میزان گشایش‌های اعتباری انجام شده توسط بانک ملی، سپه، تجارت و صادرات، نامشخص بود و اختلال زیادی را در مدیریت منابع ارزی کشور ایجاد کرده بود و به سیاست‌های اجرایی برنامه آسیب‌های جدی وارد کرد. مخالفان چپ و راست کابینه نیز از این زاویه به دولت حمله می‌کردند که ما تعمداً در حال افزایش تعهدات بین‌المللی هستیم تا بحران در کشور ایجاد کنیم. آنها نیز از این زاویه شروع به دسیسه چینی بر ضد ما کردند.

● آیا هیچ پیش آمد که آقای هاشمی رفسنجانی در خصوص عدم شفافیت شبکه بانکی پیگیری هایی را انجام دهند؟

ـ بله. ایشان به بانک مرکزی دستورهای متعددی می‌دادند و همین امر باعث شد که بانک مرکزی این مسائل را دنبال کند. کم کم وجود چنین مشکلی به بیرون از سیستم نشت کرده بود و در مطبوعات مطالبی در این خصوص منتشر می‌شد. دولت درصدد بود که جلوتر از دیگران از ابعاد قضیه و دلایل آن سر در آورد و برای این کار تلاش‌های زیادی نیز انجام داد.

● شما در سازمان برنامه چه کار می‌کردید و این مسائل را چطور بررسی می‌کردید؟

ـ در سازمان برنامه ما جلسات طولانی و متعددی برگزار می‌کردیم و در آنها همواره نگرانی خود را از وضعیت تعهدات ارزی کشور بیان می‌کردیم اما معمولاً آقایان بانک مرکزی می‌گفتند که از این بابت نباید نگرانی وجود داشته باشد. اما بعدها مشخص شد که آنها هم اطلاع درستی از مسائل نداشتند. سازمان برنامه در دو زمینه با بانک مرکزی اختلاف نظر و چالش داشت. نخست مدیریت منابع ارزی کشور بود و مسأله بعد به بحث حساب ذخیره تعهدات کشور بر می‌گشت. ایجاد حساب ذخیره تعهدات ارزی نیز داستان خودش را دارد. وقتی قیمت ارز در بازار آزاد ۱۳۰ تومان بود دولت به دنبال این بود تا قیمت بازار آزاد ارز را کاهش دهد. اما مشکل این بود که واقعاً مشخص نبود قیمت واقعی ارز چیست؟ این بود که حساب ذخیره تعهدات ارزی ایجاد شد. آقای هاشمی در یک جلسه‌ای گفتند که به نظر ایشان قیمت واقعی ارز ۳۰ تومان است و ما باید با اجرای سیاست‌هایی نرخ بازار آزاد را به این طرف سوق دهیم. برخی دیگر نیز می‌گفتند ۲۰ تومان است. خلاصه این که هر کسی یک نرخی را مشخص می‌کرد طنز تلخی بود. در واقع در حالی که ما به دنبال آزاد سازی قیمت ارز بودیم، هنوز از وجود تفکر تعیین قیمت رنج می‌بردیم. البته بخشی از این بحث جنبه سیاسی داشت. دولت قصد داشت که نشان دهد توانسته نرخ تورم و ارز را کنترل کرده و حتی آن را به شدت کاهش دهد.

موضوع دیگر این بود که آیا باید آن نرخ ۷۰، ۶۰، ۸۰و یا ۱۷۵ تومان باشد. بحث آن در دولت مطرح و برای آن تصمیم گرفته شد. به نظر من این تصمیم‌گیری به فرایند اصلاح برنامه آسیب زد. سازمان برنامه معتقد بود که باید به نرخ روز محاسبه شود. یعنی اینکه اگر برای فرد و یا شرکتی با ۸۰ تومان گشایش اعتبار شده حالا که نرخ ارز به ۱۷۵ تومان افزایش یافته است او باید با این نرخ بدهی‌های خود را به دولت بپردازد. یک بحث دیگری که در آن موقع نیز به موازات بحث حساب ذخیره‌ی تعهدات ارزی رواج پیدا کرد، این بود که چرا با این همه ارزی که به واحدهای تولیدی اختصاص داده شده است، تولید بسیاری از کالاها در جامعه افزایش نیافته است و این در حالی بود که با احتساب اختلاف قیمت نرخ ارز دریافتی و نرخ ارز بازار آزاد، آنها حدود سه برابر سود می‌بردند. برخی از گزارش‌ها نیز حاکی از این بود که واحدهای تولیدی عمداً میزان عرضه کالاهای خود را به جامعه کاهش

داده‌اند بنابراین به نظر سازمان برنامه آنها هیچ مشکلی برای بازپرداخت بدهی‌های خود به نرخ روز نداشتند. آیا از آنهایی که با نرخ ۸۰و یا ۷۰ تومان گشایش اعتبار کرده بودند حالا می‌توانیم به نرخ روز دریافت کنیم یا خیر و آیا اصولاً این موضوع از نظر اسلامی درست است یا خیر. ما در سازمان برنامه به شدت با این گونه استدلال‌ها مخالف بودیم. چرا که نرخ روز قیمت قطعی نبود و اختلاف قیمت ۸۰ تومان تا ۱۷۵ نیز متوجه‌گروه خاصی از جامعه می‌شد و نه همه مردم. بنابراین باید دریافت می‌شد. اما آقای عادلی رییس کل بانک مرکزی پیشنهادی را به دولت ارائه داد که بعدها نیز تصویب شد. بر اساس این مصوبه ما به التفاوت قیمت ۸۰ تومان تا ۱۷۵ تومان را بانک مرکزی به عنوان بدهی دولت به آن بانک منظور می‌کرد و با افراد و شرکت‌ها بر اساس نرخ ۸۰ تومان گشایش اعتبارهای پیشین تسویه شد. آن‌هم جزء مواردی بود که با سیاست‌های تعدیل اقتصادی همخوانی نداشت. قرار ما این بود که دولت میزان تصدی‌گری و فعالیت‌هایش را کاهش دهد، نه این که گسترش هم بدهد و بر حجم بدهی‌های آن افزوده شود. حتی به فرض این که اجرای این مصوبه با سیاست‌های تعدیل اقتصادی مغایرت نداشت بانک مرکزی نباید آن را پیشنهاد می‌کرد. بانک مرکزی به عنوان مسئول نظام بانکی و پولی کشور باید روند قیمت‌های ریال و ارز را به خوبی درک و محاسبه می‌کرد و میزان تورم در نرخ ارز را اعلام می‌کرد تا بر اساس آن نرخ تورم، قیمت واقعی اخذ می‌شد. البته وزرا ترجیح می‌دادند که این کار صورت بگیرد که گرفت، چرا که آنان نیز به مسائل به صورت کلان توجه نمی‌کردند و فقط به بخش‌های زیر نظر خود توجه داشتند. آنها به دنبال نشان دادن توان و کارایی در حوزه مدیریت تحت امر خود بودند. این وظیفه بانک مرکزی بود که سیاست‌های کلان اقتصادی ـ سیاسی کشور را مد نظر تصمیمات و پیشنهادهای خود قرار دهد. البته دیگران نیز باید به این امر توجه داشته باشند.اما این مسأله یکی از نقاط ضعف مدیریت کلان کشور است که به همه چیز به صورت بخشی نگاه می‌کنند. این مصوبه در واقع امتیازی بود که به دیگر وزرا داده شده بود. به این ترتیب بود که چالش موجود نیز به مجلس کشید و مخالفت‌ها با عملکردهای دولت تشدید شد. در مجلس نمایندگان تصویب کردند که این ما به التفاوت بر اساس نرخ روز گرفته شود. اما بسیاری ندادند و دولت هم قادر به دریافت آن نبود. این امر بر پایه

پولی کشور اثر گذاشت و بدهی‌های دولت را افزایش داد. نرخ ارز نیز به ۹۰۰ تومان و حتی به نزدیک ۱۰۰۰ تومان رسید.

البته ما سعی کردیم که عواقب اجرای این سیاست‌هارا برای آقای هاشمی رفسنجانی توضیح بدهیم. در جلساتی نیز این کار را کردیم.

● آیا آقای هاشمی رفسنجانی توجهی به نظرات شما نشان دادند؟

ـ خیر.

● گویا در مورد وام‌های خارجی و نحوه هزینه کردن آنها نیز بین سازمان برنامه و دولت آقای هاشمی رفسنجانی اختلاف نظر وجود داشت. بحث این اختلاف از کجا ناشی شده بود؟

ـ وجود اختلاف بر روی نحوه مدیریت تسهیلات، اعتبارات، وام میان‌مدت و کوتاه‌مدت بود اما در مورد تسهیلات بلندمدت اختلاف نظر نداشتیم. با توجه به شرایط اقتصادی کل کشور و وضعیت واحدهای تولیدی و کارخانجات ما نمی‌توانستیم خیلی به فکر سرمایه گذاری‌های بلندمدت باشیم. وام کوتاه‌مدت نیز که به شیوه یوزانس دریافت می‌شد بسیار گران بود. اما چاره‌ای نبود. در نتیجه اشتباهات ما این اتفاقات پیش آمد.

● تخطی‌هایی نیز از برنامه اول صورت گرفته بود. مثلاً قرار بود در پایان سال ۷۲ که آخرین سال اجرای برنامه اول بود، میزان رشد تولید کالاهای مصرفی ۴ درصد باشد و کالاهای سرمایه‌ای ۲۴ درصد، اما این دو کاملا برعکس شدند و کالاهای مصرفی ۲۴ درصد و کالاهای سرمایه‌ای ۴ درصد رشد داشتند. وزرا نیز در بسیاری زمینه‌ها خود را جلوتر از برنامه می‌دانستند و به عنوان یک افتخار از آن یاد می‌کردند. در حالی که هم عقب افتادن از برنامه تخطی است و هم جلو افتادن. سازمان برنامه چه نظراتی در این خصوص داشت؟

ـ در برنامه اول و در بخش صنعت محور امور بر رشد تولیدات صنعتی بود. تفکر این بود که تا امکان دارد واحدهایی را در بخش صنعت مستقر کنیم و

ماشین آلات و سرمایه را برای آن واحدها فراهم کنیم. برای راه اندازی بخش صنعت تولیدات کشور باید در چند جبهه کار می‌کردیم، تهیه مواد اولیه، تجهیزات و کالاهای واسطه‌ای، ایجاد واحدهای صنعتی جدید و تأمین نیازهای روزانه مردم و کارخانجات. مردم نیاز به کالاهای مصرفی، یخچال، تلویزیون و لوازم خانه داشتند. تولید این گونه وسایل در طول سال‌های جنگ به شدت کاهش یافته بود و نیاز به سرمایه‌گذاری بسیار زیادی داشتند. البته بخشی از این نیازها از طریق قاچاق تأمین می‌شد. در زمان آقای موسوی نیز قاچاق قطع نشده بود و در دوره آقای هاشمی این امر گسترش هم پیدا کرد. نگرانی‌های مردم رفع شده و میل به خرید کالا که برای چند سال نهفته بود، مجدداً در میان قشرهای مختلف بیدار شد. به ویژه این که از مناطق آزاد تازه تاسیس نیز می‌توانستند آنها را تأمین کنند.

دولت هم باید نیازهای کوتاه مدت، میان‌مدت و بلندمدت جامعه را با هم پیش می‌گرفت، کوچک‌ترین تاخیری در هر کدام از این‌ها عواقب زیانبار اجتماعی - سیاسی و اقتصادی داشت. ضمن این که دولت به وضعیت خود در افکار عمومی نیز توجه داشت. برای همین است که سرمایه گذاری‌هایی که در برنامه اول بر روی صنایعی چون صنعت پتروشیمی صورت گرفت در برنامه دوم به بار نشستند. آنها نیاز به تکنولوژی عظیم و پیشرفته داشتند، انتخاب تکنولوژی و مشخص شدن طرف مقابل برای تأمین اعتبار مورد نیاز و عبور از پیچ و خم‌های بوروکراسی موجود سال‌ها وقت برد تا این که آنها در برنامه دوم ثمر دادند. برای همین است که در برنامه اول رشد کالاهای مصرفی خلاف پیش‌بینی‌های برنامه بود. پر کردن سیکل مصرف کوتاه مدت، میان‌مدت و بلندمدت مردم و واحدهای تولیدی کاری بود بسیار شاق و سنگین، ما در همه این زمینه‌ها نیاز داشتیم و می‌خواستیم تحت عنوان سیاست جایگزینی واردات که ریشه‌هایش از دوران هشت ساله آقای موسوی مانده بود، همه را در داخل تولید کنیم. اگر چه این اقدام با سیاست تعدیل اقتصادی و سیاست مزیت نسبی همخوانی نداشت، پیگیری شد. مثلاً یکی از این طرح‌ها که با سیاست تعدیل اقتصادی در تضاد بود و فقط بر اساس تفکر جایگزین واردات اجرا شد، طرح فولاد اسفراین در خراسان است، آقای نورزاده نماینده اسفراین در مجلس بودند، ایشان فشار بسیار زیادی به آقای هاشمی وارد کردند که این طرح در اینجا نهایی شود

سازمان برنامه با آن مخالف بود و اگر چه تصمیم نهایی در مورد آن گرفته شد، اما هنوز هم پس از این همه سال به بهره برداری نرسیده است. مسأله دیگر بحث تولید خودرو در داخل بود. در شورای اقتصاد در سال ۶۹ این بحث مطرح شد و وزرا بر این اعتقاد بودند که ما برای گسترش توان تولید خودرو کشور با یک شرکت بزرگ اروپایی و یا ژاپنی شریک شویم و عضوی از یک کنسرسیوم بین‌المللی شویم. چرا که در دنیای امروز اتومبیل کالایی است با تکنولوژی بسیار پیشرفته و به زودی اتومبیل‌های هوشمند نیز وارد بازارهای جهانی خواهند شد. ما برای حضور داشتن در چنین بازاری نیاز به همکاری بسیار گسترده با یک شرکت بین‌المللی داریم. نه توان تولید آن را داریم و نه سرمایه لازم را و نه تکنولوژی آن را. ضمن این که قادر به رقابت با این شرکت‌ها و بازاریابی مناسب هم نیستیم. بنابراین در یک چنین شرایطی صحبت کردن از خودرو ملی، یک حرف اشتباه است.

در آن موقع نظر تمام اعضای شورای اقتصاد این بود که نباید در زمینه تولید خودور در داخل به سرمایه و توان داخلی اکتفا کرد و باید با یک شرکت اروپایی و یا ژاپنی شریک شد. ساختار ایران‌خودرو به عنوان بزرگ‌ترین شرکت تولید کننده خودرو در ایران نیز قادر به ادامه حیات در چنان شرایطی نبود. یکسری گفت‌وگوها و مذاکراتی نیز با برخی شرکت‌های خارجی صورت گرفت. اما نتیجه نداد. طبیعی هم بود چرا که مذاکره‌کنندگان به دنبال واسطه گری بودند. اما این دید شورای اقتصاد مورد توجه قرار نگرفت و آنها به سراغ تقویت قطعه سازی و صنایع خودروسازی کشور رفتند. اما واقعیت این است که داشتن خودروی ملی یک سیاست معطوف به سیاست جایگزین واردات است که ما می‌خواستیم آن را پشت سر بگذاریم و سیاست توسعه صادرات را در قالب سیاست تعدیل اقتصادی پی بگیریم. اما اگر چه دولت جدیدی بر سر کار آمده بود که به دنبال پی افکندن ساختار جدیدی بود اما مدیران و کارشناسان این دولت جدید، وابسته به تفکر دولت سابق بودند، آنها در طول ۱۰ـ۱۲ سال به آن تفکر خو کرده و ساختار و چگونگی کارکردن در آن را به خوبی فرا گرفته بودند، بنابراین نفوذ سیاست‌های جدید به لایه‌های پایین زمان‌بر و پرهزینه بود. اما گذشت زمان ثابت کرد سیاست‌های تدوین شده در برنامه اول کاملاً درست بوده است. به طور خلاصه در

جواب این انتقاد به برنامه اول می‌گویم که بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه نیروگاه‌ها، پتروشیمی، فولاد و صنایع سنگین و زیربنایی در برنامه اول صورت گرفت و در طول برنامه دوم به نتیجه رسیدند.

● چه مسائلی پیش آمد تا علی رغم نظر شورای اقتصاد مبنی بر عدم سرمایه‌گذاری در زمینه خودروسازی، سرمایه گذاری‌های زیادی روی ایجاد صنعت خودرو و تولید خودروی ملی صورت بگیرد؟

ـ سرمایه گذاری‌های انجام شده بر روی صنعت خودرو عمدتاً به طرف خودروسازی سوق پیدا کرد. البته ممکن است که ایران در قطعه‌سازی مزیت نسبی داشته باشد نه در اتومبیل‌سازی. توان طراحی اتومبیل کاری است که هنوز از صنعت ایران برنمی‌آید. چه برسد به آن سال‌ها. آن روزها بیشترین میزان تقاضای موثر اتومبیل که پیش بینی شد، توسط سازمان برنامه انجام شده بود و حدود ۱۳۰ هزار دستگاه برآورد می‌شد. در بازاری که تولیدات جهانی آن سالانه حدود ۱۵ میلیون دستگاه است، یک صنعت با ۱۳۰ هزار دستگاه به هیچ وجه قابل توجیه نیست. در حال حاضر هم بر روی تولید ۵۰۰ هزار دستگاه در سال بحث و گفتگو است و بعید است که بتوانند آن‌را برآورده کنند. آن موقع و در سال ۶۹ بحث بر این محور بود که در آینده نزدیکی کشورهایی چون ترکیه، پاکستان و عراق این توانایی را دارند تا با شرکت‌های خارجی شریک شوند و بتوانند بازار منطقه را در اختیار خود بگیرند.

بنابراین سرمایه گذاری در صنعت قطعه‌سازی، موردی است که می‌تواند ایران را با بازارهای جهانی خودور مرتبط کند. اما بحث این که ما بخواهیم یک خودروی ملی داشته باشیم و در این زمینه خودکفا باشیم، یک بحث انحرافی و بسیار خطرناک است. البته صاحبان این صنعت و مدیران پرنفوذ آن از این بحث حمایت کردند و بدون توجه به جهت‌گیری صنعت کشور به دنبال استراتژی منسوخ شده جایگزینی واردات و تولید خودروی ملی بودند و هستند. برای همین است که هر زمانی دیواره‌های تعرفه واردات کوتاه می‌شود، غوغایی از سوی اینها در کشور راه می‌افتد. قدرت و موج این غوغا به حدی است که کسی از خود نمی‌پرسد چرا یک جمعیت ۶۵ میلیونی باید قربانی منافع گروهی از خودروسازان شوند که با احتساب سهامدارانشان

کمتر از دو درصد جامعه ایران را تشکیل نمی‌دهند. جالب این‌که این گروه پرنفوذ منافع خود را به عنوان پی‌گیری منافع ملی به خورد مردم نیز می‌دهند.

حمایت بدون قید و شرط و بدون سقف و زمان از یک صنعت فریبی بیش نیست.فریبی که استقلال و اقتصاد کشور را تهدید می‌کند. همین اقدام موجب شد که اقتصاد را از پویایی و شکوفایی بیاندازد. اقتصاد ما را وابسته‌تر کرده و رفاه عمومی را نیز پایین آورده است.نظر ما در سازمان برنامه این بود که اگر می‌خواهیم از صنعت خودرو حمایت شود باید زمان و میزان آن حمایت نیز معلوم و مشخص باشد. من هرگز در دولت جمهوری اسلامی قرارداد و حمایت از یک صنعت را ندیده‌ام که دارای سقف زمانی و هزینه باشد. این دولت، دولت ۶۰ میلیون نفر است، دولت یک عده گروه فشار و پر نفوذ نیست. دولت باید پاسخگوی مصرف کننده باشد، این دولت خود را در دیگر عرصه‌ها قادر و حاضر به پاسخگویی می‌داند اما در عرصه اقتصاد کوچک‌ترین اقدامی انجام نمی‌دهد. توزیع به موقع چهار پنج تکه کالا که پاسخگویی نیست. پایین بودن کیفیت یک کالا در وهله اول به چگونگی تنظیم سیاستهای دولت برمی‌گردد.

● خصوصی‌سازی یکی دیگر از اهداف برنامه اول بود. چرا به این میزان در این مورد عجله شد و در نهایت نتوانستید به خوبی آن را اجرا کنید؟

ـ گروه‌های مختلف کارشناسی برای مشخص شدن شرایط، نحوه و ویژگی‌های خصوصی‌سازی به یک سری از کشورها سفر کردند و تجربیات آنها را مورد توجه قرار دادند. این افراد در قالب روش‌های مختلف بحث خصوصی‌سازی را مطرح کرده بودند. این موضوع نیز در شورای اقتصاد طرح شد و در نهایت منجر به آیین نامه‌ای شد که باید خصوصی‌سازی بر اساس آن انجام شود. هیچ وقت بحث این نبود که شش ماه و یا یکساله ما خصوصی‌سازی را انجام خواهیم داد.

● اما تلقی مردم و کارشناسان از گفته‌های دست‌اندرکاران و مسئولان این بود که بسیار زودتر از آن چه در برنامه آمده چنین کاری صورت خواهد گرفت؟

ـ بله. این تصور وجود داشت که زودتر از برنامه پیش بینی شده شورای اقتصاد

این‌کار صورت بگیرد. وزرای صنعتی و دیگر وزرایی که در این جلسات حضور می‌یافتند برای انجام آن شور و شوق بسیاری از خود نشان می‌دادند. استدلالشان هم این بود که هر چه زودتر به هدف افزایش تولید و کارایی برسیم. البته آقایان تا حدودی موانع موجود را بررسی کرده بودند ولی چون هنوز در این رابطه هیچگونه کار عملی صورت نگرفته، چشم انداز آینده بسیار خوش بینانه بود. ما فکر نمی‌کردیم در این رابطه مواجه با یکسری بازتاب‌های اجتماعی ـ سیاسی شویم. موانع واقعی نهفته بودند و هنوز خود را نشان نداده بودند.

● این موانع چه بودند؟

ـ در آیین نامه مربوط به خصوصی‌سازی سه روش برای واگذاری واحدها و کارخانجات دولتی پیشنهاد شده بود. بورس، مزایده و مذاکره. شورای اقتصاد این اجازه را داده بود و تصویب هم شده بود. برای تعیین ارزش‌های سهام یک واحد نیز فرمول‌هایی را مشخص کرده بودند تا بر اساس آن فرمول‌ها ارزش واقعی آنها برای واگذاری مشخص شود. بورس تهران هنوز مانند الان فعال نبود. ضمن این که شرایط ورود شرکت‌ها به آن نیز سخت بود و شرکت‌ها هم باید حسابرسی می‌شدند. اما شرکت‌های دولتی به لحاظ حسابرسی عقب بودند. البته آنهایی که از این نظر مشکلی نداشتند از طریق بورس واگذار شدند. برخی از آنها نیز به حدی زیان‌ده بودند که بورس حتی در صورت حسابرسی حاضر به پذیرش آنها نبود. ابتدا قرار شد که در کنار بورس تهران یک بورس فرعی درست کنند که شرایط پذیرش برای آن آسان‌تر باشد و آنها را از این طریق واگذار کنیم که چنین چیزی نیز اتفاق نیفتاد. اما روش مزایده یک داستان دیگری داشت. در آن آیین‌نامه کمیته‌ای را برای پذیرش و واگذای از طریق مزایده تعیین کرده بودند. آن تعداد از واحدهایی نیز که از این طریق قابل واگذاری نبودند به روش سوم که مذاکره بود، واگذار می‌شدند. همین روش بود که زمینه شکل‌گیری بسیاری از حمله‌ها را به خصوصی‌سازی و برنامه اول فراهم کرد. در آیین‌نامه واگذاری مشخص شده بود که ابتدا سهم کارگران واحدها را کنار بگذاریم تا با جنبش‌های اجتماعی و کارگری برای واگذاری روبرو نشویم. برای این کار نیز از قانون سازمان گسترش مالکیت واحدهای تولیدی استفاده شد. سپس قرار شد که

مابقی سهام را به مدیران شرکت‌ها بدهیم. اما هیچ کدام از این مدیران توان مالی خرید سهام واحدهای تحت مدیریت خود را نداشتند. بنابراین مقرر شد با توجه به امتیازها و تجربیات مدیریتی آن مدیران، سهام واگذار شده به صورت قطعی و با شرایط متعادل‌تری به آنها واگذار شود. در این مورد مسائلی مطرح شده و وجود داشته که نمی‌توان در اینجا بیان کرد. در اینجا اتفاقی که افتاد این بود که واگذاری و یا خصوصی‌سازی با آسان‌گیری توام شد. نظام اجتماعی ایران به گونه‌ای است که بلافاصله یکسری گزارش‌های خاص به مراجع و مسئولان رده بالای تصمیم‌گیری کشور فرستاده می‌شود. تفکری به دنبال این گزارش های به وجود آمد که گویا عده‌ای به دنبال غارت و چپاول کشور هستند و این افراد روابط فردی و خصوصی خود را به سیاست خصوصی‌سازی وارد کرده‌اند. قرار بود خصوصی‌سازی با سرعت مناسب و زیادی به پیش برود که این موج اجتماعی مانع از ادامه آن شد.

بلافاصله پس از موج اجتماعی و نارضایتی‌های ایجاد شده نسبت به اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، جریان راست از خود واکنش نشان داد و طرح عظیم کوپنی کردن فروش کارخانجات و واحدهای دولتی را ارائه داد. طراح و پی‌گیر این طرح نیز آقای علی‌نقی خاموشی رییس اتاق بازرگانی بود. این اتفاق در ابتدای شروع به کار دولت دوم آقای هاشمی افتاد. نظر این‌ها این بود که به همه مردم ایران کوپن بدهیم و کوپن را در بورس عرضه کنیم. بنابراین دیگر نیازی به مزایده و مذاکره نیست. گروه‌های سیاسی هر کدام شروع به ارائه راه حل در این مورد کردند. محافظه‌کاران و جناح راست نیز علی رغم این که در فرایند خصوصی‌سازی بسیار ذی نفع بودند، شروع به انتقاد از دولت کردند. آنها به دنبال بهره برداری سیاسی از این موقعیت و تضعیف آقای هاشمی بودند وگرنه آنها از خصوصی‌سازی بیشترین سود را بردند.

● آیا در دولت این بحث وجود داشت که چنین عکس‌العمل‌هایی غلط است و یک سری بازتاب‌های اجتماعی پیدا خواهد کرد. آیا این شیوه غلط نبود؟

ـ بله. در ابتدا و از گوشه و کنار یکسری بازتاب‌هایی به وجود آمده بود اما خیلی به آنها بها داده نمی‌شد. فرض بر این بود که در مورد خصوصی‌سازی چنین بحث‌هایی طبیعی است. اما وقتی این موضوع در کانون‌های سیاسی خارج از دولت

عاملی شد برای تسویه حساب سیاسی با آقای هاشمی مسأله دیگر متفاوت شد و فشار از همه سو بر دولت فزونی گرفت. اما ما در سازمان برنامه معتقد بودیم که کار خصوصی‌سازی نباید متوقف شود، بلکه باید آن موضوع مجدداً در شورای اقتصاد مطرح شود و نواقص کار پس از ارزیابی رفع شود. اما آن چه که در عمل به وقوع پیوست، مسکوت گذاشتن بحث خصوصی‌سازی در دولت و وزارتخانه‌ها بود.

در واقع وزرا پس از مواجه شدن با برخوردهای غیر اصولی که با آنها می‌شد، ترجیح دادند از خیر خصوصی‌سازی بگذرند و خود را درگیر مسائل بسیار زیاد دیگری که منتظر آنهاست نکنند. به ویژه دو وزارتخانه صنایع و معادن که بیشترین حجم واگذاری‌ها قرار بود در آنجا انجام شود، بالاترین فشارها و تهدیدها را تحمل می‌کردند. در جلسات هیأت دولت معمولاً وزرای این دو وزارتخانه از تحت فشار بودن مدیران و معاونان خود و دستگیر کردن آنها در خیابان و محل کارخانه به شدت ابراز تاسف می‌کردند. آنها می‌گفتند با این شرایط نمی‌توان کار کرد. محلوجی، وزیر معادن و فلزات بسیار مورد تهدید و فشار بود. وی بنای ساختمان وزارت معادن و فلزات را با استفاده از گرانبهاترین سنگ‌های معدنی ایران تزئین کرده بود و آن را به صورت یک نمایشگاه از توانایی‌های سنگ ایران تبدیل کرده بود. بنابراین به شدت مورد مواخذه و تهدید بود. برای واگذاری شرکت‌های تحت پوشش آن وزارتخانه پرونده‌های سنگین حقوقی و قضایی درست کردند که همچنان هم ادامه دارند. همه این مسائل موجب شد در دوره دوم دولت آقای هاشمی بحث خصوصی‌سازی کاملاً مسکوت بماند. وزرا به آقای هاشمی گفتند شما اگر می‌خواهید و می‌توانید خودتان این کار را انجام دهید و اگر نمی‌توانید آن را مسکوت بگذارید.

● از چه زمانی و به چه دلایلی سازمان برنامه و بودجه دیگر مورد عنایت آقای هاشمی و دولت ایشان قرار نداشت؟ خود شما گفتید در بسیاری از مواقع دیگر توجهی به نظرات سازمان برنامه و بودجه نمی‌شد و آقای هاشمی بیشتر تمایل به آقای عادلی در بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی داشتند؟ علاوه بر این معمولاً یکسری تصمیم‌های اقتصادی نیز گرفته می‌شد که شما به عنوان رییس سازمان برنامه در جریان آن نبودید؟

ـ برای پاسخ به این پرسش شما من نحوه انجام کار در نظام برنامه ریزی کشور را بیان می‌کنم و بعد خود شما در مورد آن هر قضاوتی دارید، انجام بدهید. فکر می‌کنید یک دستگاه و سازمانی چون سازمان برنامه و بودجه در یک نظام تصمیم‌گیری تا چه میزان حق وتو دارد. ضمن این که باید یادتان هم باشد که سازمان برنامه در این نظام حق وتو ندارد. می‌تواند حرف خودش را بزند اما در هیأت دولت حق رأی ندارد. این رئیس‌جمهور است که مسئولیت برنامه و بودجه را در اختیار دارد و او نیز باید پاسخگو باشد نه رییس سازمان برنامه. سازمان برنامه فقط در دو جا حق رأی دارد، شورای اقتصاد و شورای عالی امنیت ملی. در مراکز دیگری که حضور دارد به عنوان یک مرکز تخصص و اندیشه حضور دارد و آن جا فقط اظهار نظر می‌کند. آقای هاشمی فرد اهل فکر و اندیشه‌ای هستند. در یک مقطع ما بر این باور بودیم که پایین آوردن قیمت ارز در بازار آزاد دولت را با مشکل مواجه خواهد کرد. چرا که دولت مشکل کمبود ذخیره ارز دارد و به دلیل فشار تقاضا نمی‌تواند تا آخر تحمل کند. بنابراین باید در حاشیه بازار آزاد قیمت ارز رسمی را مشخص کرد. اما آقای هاشمی با این فکر سازمان برنامه مخالفت کردند و ارز را ۸۰ تومان و سپس ۶۰ تومان تعیین کردند.

از لحاظ تئوری احتمالاً آقای هاشمی هم می‌دانستند که جواب منفی خواهند گرفت اما از منظر یک رئیس‌جمهور ایشان تحلیل‌های سیاسی خود را داشتند که در نهایت آن تحلیل‌های سیاسی فائق شدند. آن زمان مواجه با افزایش قیمت‌ها و تورم شدید بودیم. اپوزیسیون و جناح راست، دولت آقای هاشمی را به شدت مورد حمله و فشار قرار داده بود. نظر ایشان این بود که آنها در حال ناامید کردن مردم نسبت به سیاست‌های دولتش هستند. بنابراین در این شرایط نمی‌توانیم تن به کاری بدهیم که باز هم قیمت‌ها را افزایش دهد. علی رغم این که معتقد به آزاد سازی هستم، باید فعلاً مانع آن شد و برای انجام این کار نیز ستادی را تشکیل دادند. در این ستاد آقای عادلی رییس کل بانک مرکزی و آقای نوربخش وزیر اقتصادی و دارایی، تفاهم بیشتری با هم داشتند. نظر آقای نوربخش این بود که ما نباید یک دفعه خود را به حاشیه برانیم، بلکه باید به تدریج این کار را انجام دهیم. در آن زمان یک ارز صادراتی ۴۰/۵ تومانی وجود داشت که آقای نوربخش معتقد بود نباید آن را رقابتی

کنیم. چرا که به بازار و قیمت‌ها شوک وارد می‌کند. اما در عین حال معتقد بود که باید بازار آزاد ارز یک نرخی شود که البته باید به‌تدریج آن را انجام داد. اما آقای هاشمی بر اساس نظر خود،نرخ ارز رسمی را از ۸۰ تومان کاهش دادند. سازمان برنامه از اواخر دولت آقای هاشمی کنار گذاشته شد و به نظراتش زیاد توجه نمی‌شد. البته ما آن موقع برنامه دوم را تدوین کرده بودیم و به مجلس فرستاده بودیم. مجلس چهارم بود. کمیسیون برنامه و بودجه مجلس نیز تازه تشکیل شده بود. ما یک کمیسیون مشورتی با آنها تشکیل دادیم و برای آنها توضیح دادیم که سازمان برنامه به چه چیزی می‌اندیشد. ما انتقادات خود را به برنامه اول نیز برای آنها توضیح دادیم. در خصوص نقدینگی و بازار ارز به آنها گفتیم که بحث نقدینگی بسیار مهم است و نباید نقدینگی را رشد می‌دادیم. همین طور در مورد نرخ ارز نیز به آنها توضیح دادیم که نرخ ارز را نمی‌توان به صورت مصنوعی پایین آورد. باید عواملی را که موجب بی‌ثباتی نرخ ارز در بازار می‌شود را کنترل و مدیریت کرد و به آنها گفتیم که اگر به دنبال راه اندازی اقتصاد کشور هستیم باید با اصلاح مواد و اشکالات برنامه اول، برنامه دوم را پیاده کنیم. اگر چه بازتاب‌های اجتماعی نیز به دنبال دارد. اما بعدها در ذهن برخی از آقایان این طور جا افتاد که سازمان برنامه و بودجه طرحی را تدوین و پیشنهاد می‌کند تا جامعه را با بحران‌های اجتماعی و سیاسی روبرو کند. این تلقی نیز سر منشاء مشکلات سازمان برنامه با بخش دیگری از حاکمیت بود. من در مجلس این استدلال را کردم که اگر شما به دنبال اجرای یک سیاست مشخص هستید باید منتظر یک سری عواقب اجتماعی ـ سیاسی قادر به پرداخت هزینه‌های تصمیم‌های خود نیز باشید. مثلاً دولت کره سیاست‌های خود را به صورت علنی اعلام می‌کندو به شدت نیز آن را پیگیری می‌کند، وقتی هم با واکنش‌های کارگران و دانشجویان روبرو می‌شود، پلیس را برای سرکوب آنها به خیابان‌ها می‌فرستد. اگر قرار باشد بخواهیم چنین واکنش‌هایی را شاهد نباشیم، هرگز سیاست‌هاو تصمیم‌هایی را که مد نظر داریم، اجرا نخواهیم کرد. موکول کردن اجرای آنها نیز به فردا، به جز تأخیر و ضرر اقتصادی کشور چیزی عاید دولتمردان نخواهد کرد. چرا که هر زمان بخواهید آنها را اجرا کنید، مواجه با یک سری نارضایتی‌ها خواهید بود. ممکن است در حال حاضر منافع کوتاه‌مدت دولت و حاکمیت را تأمین کند ولی در

بلندمدت آنها را با چالش‌ها و بحران‌های جدی روبرو می‌کند و آن زمان آرزو می‌کنید، ای کاش زودتر سیاست‌های مورد نظر را اجرا می‌کردید. من برای نمایندگان مجلس توضیح دادم برای اجرای سیاست‌های برنامه اول و برنامه دوم باید در سیاست‌های خارجی کشور اصلاحاتی را به وجود آورد. ما نمی‌توانیم در چندین جبهه بجنگیم. ما باید به دنبال ارتباط با دنیای خارج و رفع سو تفاهمات باشیم. این کار هزینه‌های تولید را کاهش خواهد داد. ریسک سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی را در ایران کاهش می‌دهد و اقبال برای سرمایه‌گذای را بالا خواهد برد. برای ارتباط با دنیای خارج نیز باید تجارت، واردات و صادرات و قوانین و مقررات مربوط به آن تسهیل و آسان باشد. دیپلماسی خارجی ایران باید به دنبال رفع تشنج با دنیای خارج باشد. اما آقایان این طور برداشت کردند که سازمان برنامه به دنبال اجرای یکسری برنامه‌های خاص است که برای اجرای آنها به دولت توصیه می‌کند با مردم برخورد کند و اعتراضات آنها را سرکوب کند و در سیاست خارجی نیز به دنبال صلح جهانی و حل شدن در دهکده جهانی و در نتیجه رابطه با آمریکا است.

نتیجه این برداشت‌ها این شد که سازمان برنامه به دنبال استحاله نظام است و موضع این سازمان منجر به این می‌شود که دیگر لایه‌های نظام را در شرایطی قرار دهد تا آنها را نیز به دنبال خود بکشد. از آن موقع به بعد ما در سازمان برنامه این احساس را داشتیم که تحت فشار و کنترل هستیم. پس از این کمیسیون جلسه‌ای نیز با کمیسیون تلفیق برنامه و بودجه مجلس داشتیم. در آن موقع آقای باهنر و عسگراولادی رهبری این کمیسیون را بر عهده داشتند. بنا به درخواست آنها، آقای هاشمی هم حضور داشتند. رییس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس آقای دری نجف‌آبادی نیز در آن جلسه بود. در آن جلسه مطرح شد که سازمان برنامه دارای چنین ایده‌هایی است. آثار منفی اجرای آن سیاست‌هانیز در حضور آقای هاشمی مطرح شد و انتقادات شدیدی نیز به سازمان برنامه، بانک مرکزی و وزارت اقتصادی و دارایی صورت گرفت. گفته می‌شد که عین همین تحلیل‌ها را نیز برای مقام رهبری مطرح کرده بودند. آنها نوک پیکان حملات خود به آقای هاشمی را به سمت سازمان برنامه و بودجه نشانه رفتند. در حالی که واقعیت این بود که اگر آقای هاشمی تصمیمی را می‌گرفت اجرا می‌کرد و خیلی مقید به نظرات سازمان برنامه نبود. من در

آن جلسه گفتم که معتقد به اقتصاد بازار، خصوصی سازی، تجارت آزاد و دولت حداقل هستم. علاوه بر این برای اجرای این سیاست‌ها باید در سیاست خارجی اقدام به تنش‌زدایی کرد. آقای عسگر اولادی در جواب گفت: پس معلوم است که سازمان برنامه به دنبال صلح کامل است. من هم گفتم: اگر می‌خواهید برنامه توسعه را برای رشد اقتصادی کشور اجرا کنید، نیازمند به تجارت خارجی باز و روان، سیاست خارجی فعال و پیگیری تنش‌زدایی بین‌المللی هستیم.

● آیا آقای هاشمی در آن جلسه و پس از آن از شما دفاع کردند؟

ـ بله. آقای هاشمی در آن جلسه نه تنها به من حمله نکردند بلکه گفتند سیاستهای اجرایی منطبق بر برنامه و قانون بوده است. پس بنابراین بهتر است قبل از طرح مسائل منفی حاصل از اجرای برنامه در مجلس در این جلسه خودمان مسائل موجود را اصلاح کنیم. آقای هاشمی اعتقاد به تنش‌زدایی داشت. اما نتوانسته بود از عهده اجرای آن برآید. بسیاری از دولت‌های اروپایی که در ابتدای دولت ایشان، قصد گسترش همکاری‌ها را داشتند و در عمل نیز گام‌هایی برداشته بودند، منصرف شدند و شرایط به گونه‌ای شد که در اواخر دولت ایشان، تقریباً تمامی سفرای اروپایی از ایران رفته بودند. اولین نشانه‌های کنار گذاشتن سازمان برنامه در دولت آقای هاشمی تاسیس ستاد تنظیم بازار بود. مفهوم این ستاد چرخش در سیاست‌های اقتصاد مدرن و آزاد و حرکت به سمت کنترل‌های بیشتر بود.

فرض بر این بود که افزایش قوانین و مقررات و کنترل‌های بیشتر امکان جلوگیری از اعتراضات سیاسی ـ اجتماعی را در بردارد. تاسیس ستاد تنظیم بازار از بعضی کانون‌های قدرت به آقای هاشمی رفسنجانی دیکته شده بود. دیکته به مفهوم وادار کردن خیر، بلکه مصرانه از وی خواستند که این را انجام دهد و ایشان نیز انجام دادند. یواش یواش اپوزیسیون سیاست‌های اقتصادی آقای هاشمی که در نهادهای پرقدرت و پرنفوذ دیگری بودند وارد میدان شدند و عرصه را بر ایشان تنگ کردند. در واقع ستاد تنظیم بازار دست پخت آنهاست. شکافتن ابعاد آن نیاز به زمان بهتری دارد. من هم چون مخالف وجود چنین نهادهایی در عرصه اقتصاد ایران بودم و با افزایش کنترل‌ها نیز مخالفم، ترجیح دادم درآن ستاد نباشم و خودم را به حاشیه

کشاندم. با راه اندازی این ستاد و کنار گذاشتن سازمان برنامه، شورای اقتصاد نیز، تاثیر و نفوذ خود را در تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی - سیاسی کشور از دست داد.

وضعیت نگران کننده شده بود. کشور نیاز مبرم به اجرای سیاست‌های اصولی و حرکت به سمت اقتصاد مدرن داشت. با این اتفاقات مجدداً در این حرکت تأخیر ایجاد شده بود و هزینه‌های بسیاری را بر اقتصاد کشور بر جای می‌گذاشت. البته این مسائل موجب شد که آقای هاشمی به طور موقت از ادامه نظرات و انتقادات خود منصرف شوند، اما ایشان به دنبال زمانی برای اجرای برنامه‌های اقتصادی خود بودند. من وقتی به نقطه نظرات آقای هاشمی نگاه می‌کنم، می‌بینم که از لحاظ اصولی ما خیلی تفاوتی با هم نداشتیم. در روش‌های اجرایی با هم اختلاف نظرهای اساسی داشتیم. مثلاً وقتی ما صحبت از نقدینگی می‌کردیم و استدلال می‌آوردیم که سطح عمومی قیمت‌ها تحت تاثیر نقدینگی قرار دارد، ایشان در جواب می‌گفت این حرفها باد هواست و در عمل نتیجه نمی‌دهد. اگر پول ریخته شود، تولید راه می‌افتد و بانک‌ها باید پول در جامعه تزریق کنند. می‌خواهم این را بگویم که گر چه ایشان فهم تئوریک و علمی از اقتصاد نداشتند، اما فهم و شعور عمل اقتصادی را دارند. آقای هاشمی به خصوصی‌سازی، تجارت آزاد، بانک و بیمه خصوصی و روابط آزاد کارگر و کارفرما اعتقاد دارند. البته به تقویت یک نظام تأمین اجتماعی فراگیر برای گروه‌های آسیب‌پذیر جامعه نیز معتقد است. در عین حال فراموش نکنیم که بیش از همه این‌ها آقای هاشمی یک سیاستمدار است و سیاستمدار برای حفظ موقعیت و اعتبار خویش گاهی بر اصول و اعتقادات خود پا می‌گذارد. انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، عواملی هستند که یک سیاستمدار همواره باید به پیروزی در آنها فکر کند و آقای هاشمی از این امر مستثنی نیست. رسیدن به اقتصاد آزاد و مدرن یک راه پرفراز و نشیب و طولانی است و نمی‌توان فقط دل خوش به آینده‌ای دور داشت. سیاستمداران لازم دارند تا اهداف کوتاه‌مدت و رسیدن به آنها را به رخ مردم بکشند.

مخدوش کردن چهره و بازنگشتن به صحنه مورد توجه هیچ سیاستمداری نیست. باید در همان ۴ سال و ۸ سالی که سرکار است، نتیجه کارهای خود را ببیند.آقای هاشمی رفسنجانی دور اول ریاست جمهوری خود را با چالش با جناح چپ و مخدوش کردن چهره ایشان توسط آن جناح شروع کرد. البته انتقاداتی را که

جناح چپ به لحاظ اقتصادی به ایشان داشت، بعدها و با روی کار آمدن دولت آقای خاتمی، پی گرفتند و این مایه خوشحالی است. اما ای کاش گروه‌های سیاسی حداقل در حوزه اقتصادی اتفاق نظر داشتند و از این زاویه تا این حد به یکدیگر حمله نمی‌کردند. اما متاسفانه آنها به هم حمله می‌کنند ولی وقتی خودشان بر سر کار می‌آیند، همان راه و روش دولت قبلی را پی می‌گیرند. به نظر من آقای هاشمی از جمله نادر افرادی است که این مسائل را درک می‌کند.

● آیا اختلاف نظر دولت فقط به سازمان برنامه محدود شد و آیا دیگر نهادهای اقتصادی مثل بانک مرکزی و وزارت امور اقتصادی و دارایی را نیز در بر می‌گرفت؟

- اپوزیسیون علاوه بر سازمان برنامه، هدفش کنار گذاشتن آقای نوربخش و آقای عادلی بود. جریان محافظه کار برای نجات خود و آقای هاشمی به ما حمله کردند. اولین هدف آنها، هم آقای نوربخش بود. بعد نوبت به من رسید و سپس آقای عادلی. آقای نوربخش را در مجلس استیضاح کردند و از طریق محافل سیاسی به آقای هاشمی فشار وارد کردند تا من و آقای عادلی را نیز بر کنار کنند. احساس می‌کردم که آقای هاشمی تحت کنترل‌ها و فشارهای زیادی است. ماندن من بر ریاست سازمان برنامه فقط منجر به بالا بردن تنش‌ها و افزایش بحران برای آقای هاشمی می‌شد. ضمن این که وقتی تاثیرگذار نبودم، ترجیح دادم، کنار بروم. البته آقای نوربخش طبیعتاً آدم محافظه کار و انعطاف‌پذیری است. راز ماندگاری طولانی مدت ایشان را نیز باید در همین مسأله جستجو کرد. اما با این همه ایشان را هم استیضاح کردند.

من در مراحل تدوین برنامه دوم با آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور هماهنگ بودم و نحوه پیشبرد کارها و اقدامات را با وی در میان می‌گذاشتم. اما در یک مرحله‌ای با این معضل مواجه شدیم که توسط برخی افراد در کانون‌های دیگر قدرت، موضوع برنامه دوم جمع شد و مانع از اجرای آن شدند. در حالی که من با آقای هاشمی هماهنگ بودم و بر این باور بودم که ایشان هم مسائل را با رهبری در میان می‌گذارند. من مسئول هماهنگی با رهبری نبودم بلکه این وظیفه آقای هاشمی بود

و سپس ایشان هماهنگی لازم را به ما ابلاغ می‌کردند. علاوه بر این یکسری جلسات متعددی نیز در خصوص مسائل برنامه دوم خدمت مقام رهبری داشتیم. ایشان یکسری دستورالعمل‌ها و محورهایی را به دولت ابلاغ کردند و بر اساس آن محورها ما مجدداً به برنامه دوم نگاه کردیم و یکسری اصلاحات را به عمل آوردیم. از دید ما خوشبختانه محورهای ابلاغی مقام رهبری تعارضات زیادی با برنامه دوم نداشت، اما جناح راست مجلس چهارم در غالب یکسری سخنرانی پیش از دستور و مصاحبه‌های مطبوعاتی جریان را به گونه‌ای جلو بردند که گویا نظر مقام رهبری، مخالفت‌های زیادی با برنامه دارد. در واقع آنها شروع به تسویه حساب با آقای هاشمی کردند.

● قبل از این که برنامه دوم را ارائه بدهید با مقام رهبری هماهنگی داشتید؟

ـ بله. مقام رهبری نیز نظارت داشتند و در قالب نظام تأمین اجتماعی برنامه را ارائه داده بودیم، بر اساس دستور آقای هاشمی توزیع کوپن و تخصیص اعتبارات مربوط به آن را نیز ادامه دادیم. در حالی که باید در پایان برنامه اول، توزیع کوپن خاتمه می‌یافت. روی هم رفته فشارها بر سازمان برنامه زیاد بود. یک‌بار در مجلس علیه ما اعلامیه پخش شد. بارها مورد تهدیدهایی واقع شدم که هرگز مشخص نشد از جانب چه کسانی است. هر روز برای معاونان من مشکلی پیش می‌آمد. آنها را می‌گرفتند، می‌بردند، اذیت می‌کردند و در مکان‌های نامعلوم رها می‌کردند.

● فشارها تا چه حدی بود؟

ـ در سطح بالا، یکسری از معاونان و مدیران کل سازمان برنامه ترجیح دادند مهاجرت کنند. گرچه ما نامه می‌نوشتیم و آقای هاشمی دستورهای لازم را می‌داد اما هرگز نتیجه‌ای حاصل نشد.

● در جلساتی که با مقام رهبری داشتید در مورد چه مسائلی صحبت می‌کردید؟

ـ سیاست‌های کلی برنامه پنجساله دوم، روندی داشت که لازم بود نظرات خود

را بیان کنیم. من و دکتر طبیبیان در آن جلسات حضور می‌یافتیم. از این که مشکلات را چطور می‌بینیم و چه راه حل‌هایی برای آنها داریم، صحبت می‌شد ما نقطه نظرات خودمان را در مورد سیاست خارجی نیز توضیح دادیم. در واقع از ما خواسته شد و ما تشریح کردیم. اولویت‌هایی نیز که باید در برنامه‌های پنج ساله مورد توجه باشد ذکر کردیم.

● آیا آقای هاشمی هرگز از شما خواستند که کنار بروید؟

ـ هیچ وقت آقای هاشمی به من نگفت برو. طوری هم رفتار نمی‌کرد که احساس کنم باید بروم. البته می‌فهمیدم ایشان در روابطش یکسری مشکلات دارد که نمی‌تواند آنها را به ما منتقل کنند. ما با هم همفکر بودیم و تعارض نداشتیم. من وقتی متوجه شدم آقای هاشمی مجبور شده بسیاری از کارها و برنامه هایش را متوقف کند، چاره‌ای نداشتم، جز این که خود را کنار بکشم. اخلاق سیاسی ایجاب می‌کرد که من پست ریاست سازمان برنامه را ترک کنم. به ایجاد کنترل‌های بیشتر بر قوانین و مقررات اقتصادی هم اعتقادی نداشتم، پس لازم شد آقای میرزاده که به این مسائل اعتقاد و توجه داشت به جای من بنشیند.

دکتر مسعود نیلی

مسعود نیلی را یکشنبه‌ها در دفتر کارش در دانشکده اقتصاد و مدیریت دانشگاه صنعتی شریف ملاقات می‌کردم. پیش از این مصاحبه‌ای با او داشتم که در روزنامه ایران چاپ شده بود. او از این بابت گله داشت و می‌گفت باید در روزنامه نوروز که قولش را به او داده بودم چاپ می‌شد. گرچه من چنین قولی نداده بودم.

مصاحبه‌ها در یک فضای بی‌اعتمادی شروع شد اما هر چه جلوتر رفتیم اعتماد متقابل به وجود آمد. نیلی کارشناس بسیار حساسی است. اصرار داشت هر جمله و کلمه‌ای که می‌گوید دقیقاً آورده شود. پس از پایان کار، برای بهتر ارائه شدن مطالب تمام متن را بازبینی کرد.

● به عنوان نخستین سؤال، می‌خواهم بدانم که چطور شد شما وارد برنامه‌ریزی اقتصادی کشور شدید. آن هم در سطح بالای تصمیم‌گیری اقتصادی سیاسی آن؟

ـ در فاصله سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ بر اساس علائق شخصی و ارزیابی‌ای که از ضرورت‌ها و نیازهای کشور داشتم از زمینه تحصیلی اصلی‌ام که مهندسی ساختمان بود جدا شدم و در یک دوره کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی در دانشگاه صنعتی اصفهان شرکت کردم. این دوره در زمان ریاست دکتر بانکی در سازمان برنامه راه‌اندازی شده بود در واقع این دوره با پشتیبانی مؤثر ایشان و سازمان برنامه شکل گرفته بود.

به طوری که برخی از مدیران و کارشناسان سازمان برنامه هم در کنار دانشجویانی که کنکور داده بودند در آن دوره شرکت داشتند. این اولین ورود رسمی من به صورت نظری در مباحث اقتصادی و برنامه‌ریزی اقتصادی بود. از آنجایی که علاقه فراوانی به این نوع مسائل داشتم درس‌ها را هم با جدیت زیادی دنبال می‌کردم. به طوری که در تمام طول آن دوره دانشجوی ممتاز و رتبه اول بودم.

● این چه سالی بود؟

ـ سال ۱۳۶۲ بود. گویا این اولین دوره کارشناسی ارشد بعد از انقلاب فرهنگی بود. علت اصلی آن هم پشتیبانی سازمان برنامه و بودجه بود. در این فاصله مدیریت سازمان تغییر کرد و آقای روغنی زنجانی مسئولیت سازمان را بر عهده گرفتند. از آنجایی که برخی از کارشناسان و مدیران سازمان برنامه همان دوره که ما بودیم شرکت می‌کردند و مدرسین آنجا از جمله کسانی بودند که در سازمان برنامه کار می‌کردند، (از جمله آقای دکتر مشایخی و دکتر طبیبیان که در فاصله سال‌های ۶۰و ۶۱ تا اوایل ۶۲ در سازمان برنامه کار کرده بودند و در واقع برنامه ۶۲ تا ۶۶ را این گروه تهیه کرده بودند)، یک ارتباط نزدیک بین این مجموعه با مدیریت سازمان برنامه برقرار بود و بر همین اساس و با توجه به این که من عملکرد تحصیلی خوبی داشتم و اصلاً هدف راه‌اندازی این دوره هم استفاده از کسانی بود که در آنجا تحصیل می‌کردند، من را به سازمان برنامه معرفی کرده بودند. البته من در ترم پاییزی سال

تحصیلی ۶۵-۶۴ یعنی از مهر تا دی ماه را مشغول تدریس در دانشگاه صنعتی اصفهان بودم. البته در طول این فاصله سفرهایی به صورت پروازی به تهران داشتم و کم و بیش با سازمان برنامه آشنا شده بودم. اما از دی ماه به بعد بر اساس پیگیری‌ها و مذاکرات و در واقع دعوت جدی و رسمی که از جانب آقای روغنی زنجانی مبنی بر حضور من در سازمان برنامه و بودجه، صورت گرفت، من به این سازمان آمدم. این اولین و شاید مهمترین عامل پیوستن من به سازمان بود. عامل دوم این بود که من سابقه آشنایی مربوط به سال ۵۹ با آقای ستاری‌فر داشتم. ما مدتی در ستاد واگذاری زمین با هم همکار بودیم. تعداد زیادی از دوستان هم آنجا کار می‌کردند. دوستان مشترک زیادی داشتیم. البته ما بعدها اختلاف‌نظر زیادی با هم پیدا کردیم. اما در آن مقطع هنوز دیدگاه‌های روشنی در این زمینه‌ها وجود نداشت. بنابراین تصور می‌کنم چون ایشان در آن زمان در کادر اولیه آقای روغنی‌زنجانی حضور داشتند و معاون امور اجتماعی سازمان برنامه بودند، حمایت‌هایی از من مبنی بر این که به سازمان برنامه منتقل و در آنجا فعالیت داشته باشم انجام دادند.

● قرار بود به عنون معاون اقتصادی سازمان برنامه فعالیت کنید؟

ـ البته در ابتدا صحبت بر این بود که من به عنوان معاون اقتصادی سازمان شروع به کار کنم. اما در صحبت‌هایی که با آقای روغنی‌زنجانی داشتیم، و با توجه به تمایل خودم و از آنجایی که برای نخستین بار وارد آن سازمان می‌شدم، ترجیح دادم که تسلط کارشناسی به موضوعات پیدا کنم. البته آقای روغنی زنجانی هم بعداً همین پیشنهاد را دادند. برخلاف آقای ستاری‌فر که نظرشان این بود که من معاون اقتصادی سازمان برنامه باشم. اما در نهایت به این نتیجه رسیدیم که حتی به جای پذیرفتن مدیریت دفتر اقتصاد کلان چند ماهی قبل از آن کارشناس دفتر اقتصاد کلان باشم. همین امر باعث شد که یک مسیر طبیعی در مورد من در سازمان برنامه طی شود و به جای این که یکباره در یک سمت مدیریتی بالا قرار بگیرم، این مسیر را از کارشناسی به مدیریت دفتر و بعد معاونت اقتصادی سازمان طی کردم. به اعتقاد خودم اگر من این مسیر را طی نمی‌کردم شاید آن نتایجی که از کارم گرفتم،

نمی‌توانستم کسب کنم و همانند بسیاری از مدیران در یک سمت مدیریتی صرف باقی خواهم ماند.

● وقتی شما وارد سازمان برنامه شدید وضعیت برنامه‌ریزی کشور و سازمان برنامه چگونه بود؟

ـ به نظر می‌رسد مسألهٔ ضرورت تدوین یک برنامه پنج ساله را، سازمان برنامه و بودجه وقت در سال ۱۳۶۰ در دولت مطرح کرده بود.

این که کشور باید دارای یک برنامه باشد تا بتواند اولویت‌ها را تعیین کند و سرمایه‌گذاری‌ها را جهت دهد و اهداف مشخصی را در سطح کلان و در سطح بخشهای مختلف دنبال کند یکی از ضرورت‌ها بود. بر همین اساس در آن زمان مجموعه‌هایی با محوریت سازمان برنامه و بودجه شکل گرفته بودند تا این موضوع را دنبال کنند. البته کاملاً مطمئن نیستم که این فعالیت از سال ۵۹ شروع شد یا سال ۶۰ اما به نظرم این مسأله در زمان دولت مهندس موسوی بیشتر سازماندهی شد و شکل گرفت. تحلیل من این است که این کار از ابتدا با دو چالش اصلی روبرو بوده است و در کنار مسائل فنی مربوط به برنامه‌ریزی سه عاملی را تشکیل دادند که در عدم موفقیت برنامه‌ای که تدوین شد نقش داشتند. چالش اول مربوط به چگونگی اتصال برنامه‌ریزی‌های اجرایی به مباحث ایدئولوژیک و مباحث اعتقادی بود. با توجه به این که در آن زمان نگاه به مسائل این گونه بود که بخشی از دنیا، دنیای سرمایه‌داری بود که تفکر خاص خود را داشت و بخش دیگر از دنیا، دنیای کمونیست بود که آن هم تفکرات خاص خود را داشت، در ایران یک تفکر جدید متولد شد که می‌خواست شالودهٔ اجرایی کشور را طراحی کند و از آنجایی که اساس این تفکر با دو مکتب دیگرِ اداره کشورها متفاوت بود، لذا باید در تمام شئون سیاست‌های اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی کشور، نگاه‌های جدیدی منطبق با مبانی اعتقادی انقلاب اسلامی شکل گیرد. به همین دلیل در همان مقطع شروع کارهای برنامه‌های اول، گروهی از حوزه علمیه قم به سازمان برنامه و بودجه معرفی کردند تا در کنار کارشناسان سازمان برنامه به این مسئله بپردازند. اما این موضوع در نهایت به یک نتیجه همگرایی نرسید و علی‌رغم این که کسانی که از حوزه علمیه قم در این فعالیت

شرکت می‌کردند، به طور مستمر در این مجموعه حضور داشتند اما در نهایت به یک نقطه‌نظر مشترک نرسیدند. آن گروه هم نظرات خود را در مورد عدم حصول به یک جمع‌بندی مشترک طی نامه‌ای اعلام کرده بودند.

● این نامه به کجا نوشته شده بود؟

ـ من در این مورد مطمئن نیستم. این را باید از آقای دکتر مشایخی و دکتر طبیبیان که خودشان در این قضیه دخیل بودند سؤال کنید. اما فکر می‌کنم نامه را به همان جایی که از آن طرف منصوب شده بودند، نوشته بودند. اما به هر حال اظهار کرده بودند که این برنامه را تأیید نمی‌کنند. این موضوع چالش بسیار بزرگی بود. چرا که برنامه به لحاظ ارزشی و اعتقادی ضربه بزرگی خورد. چالش دوم این بود که سازمان برنامه به عنوان دستگاه متولی امر برنامه‌ریزی کشور، سازمان مورد اعتمادی تلقی نمی‌شد. وجه کاملاً بارز این مسئله را در تعطیلی این سازمان در زمان مدیریت آقای خیر مشاهده می‌کنیم. وقتی که یک سازمان را به کلی تعطیل می‌کنند فرض بر این است که وجود این سازمان مضراتی دارد که نبود آن از بودنش بهتر است. این نشان دهنده یک نوع عدم اعتماد است. این نوع نگاه ناشی از این تحلیل بود که حرکت‌هایی که در رژیم گذشته صورت می‌گرفته است توسط سازمان برنامه و بودجه طراحی شده است. بنابراین ممکن است در هر فعالیت سیاست‌گذاری که سازمان برنامه نقش اصلی آن را بر عهده داشته باشد، همچنان همان جهت‌گیری‌ها توسط کارشناسان سازمان مستقر باشد. هر چند که ما بعدها در خاطرات رؤسای سازمان برنامه قبل از انقلاب به کرات این را مشاهده کردیم که آنها هم ظاهراً با مشکلاتی مواجه بودند و تصمیماتی که مدیریت سیاسی اتخاذ می‌کرده است به نوعی فعالیت‌های کارشناسی سازمان را دور می‌زده است، اما به هر صورت سازمان برنامه چوب این برداشت را می‌خورد و چون خواه‌ناخواه این سازمان باید برنامه را تهدید می‌کرد فکر می‌کنم این دو عامل نقش بسیار مهمی را در عدم پذیرش مصوبات برنامه اول توسط مجلس داشته است. چرا که مجلس می‌خواست برنامه‌ای را تصویب کند که با معیارهای خودش منطبق باشد و تصورش بر این بود که این برنامه با آن معیارها منطبق نیست. البته من عامل سومی را هم در کنار این دو عامل

ذکر می‌کنم و آن این که این اولین تجربه تدوین یک برنامه پنج ساله در جمهوری اسلامی بود و طبیعتاً اولین تمرین و تجربه از نواقص خاص خود هم برخوردار است. شاید یکی از مسائلی هم که در کنار آن دو عامل اول (البته به صورت خیلی ضعیف‌تر) در عدم تصویب برنامه نقش داشت این بود که سازمان برنامه مجلدات متعددی را تقدیم مجلس کرده بود که طبیعتاً تصویب آن مجموعه مجلدات توسط مجلس عملی نبود. در واقع شکل تنظیم برنامه اول دچار مشکل بود و اگر آن دو مشکل اول وجود نداشت و مجلس می‌خواست برنامه را تصویب کند باز با چنین مشکلی مواجه می‌شد. هر چند که اصلاً به این قسمت نرسیدند.

● وضعیت سازمان برنامه در ابتدای انقلاب چگونه بود؟

ـ مقطعی که من وارد سازمان برنامه شدم مقطعی بود که مشکلات برنامه اولی که به عنوان لایحه برنامه سال‌های ۶۶-۶۲ در سال ۶۱ تقدیم مجلس شده بود به دلیل همان دو چالشی که در ابتدا عرض کردم وجود داشت. به اضافه یک دلیل دیگری که به نحوه تنظیم خود برنامه برمی‌گشت. برنامه به صورت مجلدات متعددی بود که نحوه تصویب آن چندان مشخص نبود. چون می‌بایستی به شکل قانون در مجلس به تصویب می‌رسید اما در نهایت آن برنامه در مجلس تصویب نشد. بر اساس قانون برنامه و بودجه و قانون اساسی پیش از انقلاب، کمیسیون‌های مجلس می‌توانستند برخی اختیارات را از مجلس بگیرند و مصوباتی داشته باشند به نحوی که آن مصوبات تبدیل به قانون شود. قانون برنامه و بودجه هم اجازه تصویب بخشی از برنامه‌های پنجساله را به کمیسیون‌های مجلس می‌داد و بنابراین آن قانون برنامه و بودجه و نیز قانون‌اساسی پیش از انقلاب، مشکل نحوه بررسی برنامه‌های پنجساله را به این شکل حل می‌کردند و تنها یک بخش بسیار مختصر که نقش بودجه‌های پنجساله را ایفا می‌کرد، در صحن علنی مجلس به تصویب می‌رسید که یک سند کمتر از پنج صفحه را به خود اختصاص می‌داد. اگر به آن اسناد مراجعه کنید، مشاهده می‌شود که فقط تخصیص منابع بودجه پنجساله را به خود اختصاص می‌دهد و مابقی به کمیسیون‌های مجلس داده می‌شود و آنها هم آنها را تصویب می‌کردند و شکل قانون به خود می‌گرفت. بعد از انقلاب این مسأله پیش آمد که بر اساس قانون اساسی، کمیسیون‌های مجلس اجازه قانونگذاری نداشتند و این از اختیارات صحن علنی مجلس بود که می‌توانست هر مسئله‌ای را به قانون تبدیل کند. در عمل هم بررسی تمامی مجموعه ده جلدی برنامه اول سال ۶۲-۶۶ که مطالب متعددی را دربرداشت در صحن علنی مجلس غیرممکن بود. این جنبه فنی بود به اضافه آن که دو جنبه سیاسی و اعتقادی هم وجود داشت که اصولاً باعث شده بود مجلس نگاهی توأم با تردید به دولت و سندی که ارائه کرده بود داشته باشد که خود مانع تصویب آن می‌شد. البته چگونگی تدوین آن برنامه در یک فضای کاملاً آرمانی پیش‌بینی شده بود. نظام برنامه‌ریزی آن برنامه، از روستاها شروع می‌شد و شوراهایی در روستاها تشکیل می‌شدند بعد از این‌ها به بخش‌ها می‌آمد و سپس

استانها، در نهایت به مرکز. قرار بود با چنین رویکردی آن برنامه تدوین و اجرا شود. در آن زمان به نظر می‌رسید همه چیز وقتی صحیح است که مستقیما" از متن جامعه گرفته شود. بنابراین سعی شده بود نظام برنامه‌ریزی به طور کامل ریشه در کوچکترین اجزاء هسته‌های اجتماعی و سیاسی کشور داشته باشد، در حالی که همین حالا و پس از گذشت ۲۲ سال از انقلاب مشاهده می‌کنیم در مسئله شوراها با چه مشکلاتی مواجه هستیم. حالا تصور کنید در سال ۱۳۶۰ یا ۶۱ چنین نظامی می‌خواست کار کند. از یک طرف پیشنهادها از پایین‌ترین سطوح جغرافیایی باید جمع می‌شد و از یک طرف از وزارتخانه‌ها و سپس تبدیل به بخش‌های مختلف و بعد تلفیق آنها انجام می‌شد. البته این امر در عمل نتوانست تحقق یابد. در هر صورت این برنامه توسط مجلس به تصویب نرسید، و به یک کمیسیون ویژه ارجاع داده شد. بر اساس اصل ۸۵ قانون اساسی قبل از اصلاح سال ۶۸ آن، مجلس اجازه داشت کمیسیون ویژه‌ای را برای مسائل خاصی که تشخیص می‌داد تشکیل دهد. مجلس شورای اسلامی هم در آن مقطع کمیسیون ویژه‌ای برای بررسی و تدوین برنامه اول تشکیل داده بود. این کمیسیون از سال ۱۳۶۲ کار خود را با مشارکت وزارت برنامه و بودجه وقت، با هدف نگارش جدید برنامه شروع کرد. پیش فرضی که کمیسیون ویژه برای خودش قائل شده بود این بود که می‌باید طرحی نو خارج از آن کاری که قبلاً صورت گرفته در انداخت و چارچوبی را از ابتدا طراحی کرد. بنابراین این کار با راندمان پایین و کند پیش رفت. و در نهایت در سال ۶۴ پیش نویسی که توسط کمیته ویژه با همکاری وزارت برنامه و بودجه به عنوان کلیات برنامه اول توسعه اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی تهیه گردید، در صحن علنی مجلس مطرح شد و کلیات آن برنامه به تصویب رسید. آن سند را خوب است که در مجموعه اسناد مربوط به برنامه‌ریزی کشور بیاورید. آن سند، سندی است کلی و خیلی نزدیک به قانون اساسی. یعنی اهداف بسیار بلندمدت در آن مطرح و اشاره به نظام‌سازی‌هایی در کشور شده بود. مثلاً نظام آمار و اطلاعات در کشور شکل بگیرد و یا نظام برنامه‌ریزی ایجاد شود و غیره.

تصور در آن زمان این بود که کشور ما وقتی می‌تواند برنامه بنویسد که نظام برنامه‌ریزی خود را اصلاح کند. بنابراین و با این ذهنیت برای برنامه اول این کلیات

را تدوین کرده بودند که مجموعه‌ای از زیر بناسازی‌ها برای تدوین برنامه‌های پنجساله بود. در هر صورت آن کلیات در زمستان سال ۶۴ در مجلس به تصویب رسید و از دولت خواسته شد، در عرض سه ماه لایحه برنامه را در چارچوب این کلیات تدوین و همراه با کمیّات و اعداد و ارقام و تخصیص منابع و غیره به مجلس ارائه کند. معنای چنین رویکردی این بود که دولت باید در اردیبهشت یا خرداد سال ۶۵ لایحه برنامه را در چارچوب این مصوبه به مجلس ارائه می‌داد. در همانزمان که این مباحث در ستاد برنامه سازمان برنامه و بودجه مطرح شد، بعد از یک دوره از سال ۶۲ و ۶۳ که با افزایش قیمت نفت همراه بود، بتدریج از نیمه دوم سال ۶۴ شاهد کاهش قیمت نفت بودیم و تقریباً در زمستان سال ۶۴ روشن شده بود که قیمت نفت در یک مسیر نزولی حرکت می‌کند. بنابراین فروضی که در لایحه بودجه سال ۶۴ برای قیمت نفت در بودجه سال ۶۵ در نظر گرفته شده بود بسیار خوشبینانه به نظر می‌رسید. دولت خیلی زود متوجه شد که با توجه به جنگ تحمیلی و مسائل حول و حوش آن و تخصیص منابعی که برای آن لازم بود، اداره اقتصاد کشور با منابع کمی که در سال ۶۵ وجود خواهد داشت بسیار مشکل خواهد بود. مقدمات این کار هم در سازمان برنامه شروع شده بود. کاری بود که من مسئولیت آن را داشتم. در واقع اولین مسئولیتی بود که من در سازمان برنامه داشتم و بنا شد گزارشی تهیه کنیم که نشان دهد کشور چگونه با کاهش درآمدهای ارزیِ ناشی از پایین آمدن قیمت نفت چطور به الگویی از تخصیص منابع برسد.

● کارشناسان سازمان برنامه وضعیت شان در آن شرایط به چه شکلی بود و چطور می‌توانستند در این وضعیت کار کنند؟

ـ برخی معتقدند هر کس در هر محیط که کار می‌کند مجموعه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی پیدا می‌کند که سنخیت زیادی با کاری که انجام می‌دهد دارد. در حرفه‌های مختلف هم همین طور است. کارشناسان سازمان برنامه هم به تبع نوع کاری که دارند یک شخصیت خاص، با ویژگی‌های خاص دارند. این ویژگی‌ها به گونه‌ای است که الان که یک نسل در سازمان برنامه در حال جابه جایی است و نسل بعدی در سطوح مدیریتی و کارشناسی آن مستقر شده و کار می‌کند به لحاظ

شخصیتی و حرفه‌ای تفاوت زیادی با هم ندارند. چون نوع کاری که آنها انجام می‌دهند ماهیت کارشناسی دارد. یعنی تمرین ذهنی سازمان، یک تمرین کاملاً کارشناسی است. بررسی مسائل کشور از روی اعداد و ارقام و واقعیت‌هایی که وجود دارد و مقایسه آن چه قرار بود انجام شود با آن چه در عمل اتفاق افتاده و تحلیل علل بروز مغایرت‌ها از این ویژگی‌هاست. اینها مسائلی منطقی است که در سازمان برنامه و بر اساس ماهیت آن شکل گرفته و کارشناسان سازمان هم هر روز آنها را تمرین می‌کنند. بنابراین برای این کارشناس طبیعتاً آن نوع چالش‌هایی که پس از انقلاب پیش آمده بود، چالش‌های بسیار جدی تلقی می‌شد. آنها یکباره بعد از انقلاب با تفکراتی مواجه شدند که معتقد بود برنامه‌ریزی خلاف توکل و اراده خداوندی است و عده‌ای دیگر هم معتقد بودند که سازمان برنامه امریکایی است. بنابراین آنها دچار تعارض شدید شده بودند. به خاطر این که از یک طرف احساس می‌کردند مقدرات کشور را نمی‌توان رها کرد و به مسائل روزمره سپرد ـ حداقل افق زمانی که در فرهنگ سازمان برنامه به آینده می‌توانید نگاه کنید یک سال است. از این نمی‌توانید افق آینده‌نگری را کوتاه‌تر کنید و این مسئولیت رسمی سازمان بود که می‌بایست انجام می‌داد و بعد از آن هم برنامه بود ـ بنابراین این نوع نگاه به سازمان طبیعتاً یک چالش شخصیتی را برای کارشناسان سازمان که یک نوع چالش نظری بود ایجاد کرده بود. کارشناسان احساس می‌کردند پیش از این در منزلت‌های بالاتری قرار داشتند و حالا کاری که انجام می‌دادند در یک منزلت پایین‌تری قرار گرفته است و به مطالبی که ارائه می‌کنند با دیده تردید نگریسته می‌شود. طبیعتاً آنها دچار یک چالش شخصیتی شدند. به نظر من بزرگ‌ترین هزینه‌ای که این نوع چالش شخصیتی به دلیل وجود آن تعارض ایجاد کرد، پایین آوردن راندمان کاری این دستگاه بود. زیرا، وقتی چنین حالتی پیش می‌آید طبیعتاً کارشناسان سعی می‌کنند خود را به حاشیه امن احتیاط گرایی سوق دهند. و از طرح مباحثی که ممکن است طرح نو و متفاوت از برداشت‌های غالب آن زمان تلقی شود دوری کنند. این موجب شد دستگاهی که وظیفه اصلی آن ارائه طرح‌های جدید در مسائل اداره کشور بود به حاشیه رانده شود. این شاید مهمترین مسئله‌ای بود که ایجاد شد. من فکر می‌کنم سازمان برنامه تقریباً تا سال ۶۷ و ۶۸ که مجدداً افکار نویی با شهامت از داخل آن

مطرح شد و چالش‌های اجتماعی ـ سیاسی خاص خود را هم در پی داشت، برای بیش از ده سال در رخوت و سکون قرار گرفت. خلاصه، این نبود که توان فکری در این سازمان وجود نداشت بلکه ناشی از این بود که این شبهه وجود داشت که ممکن است با دیده شک به نظرات آنها نگاه شود و برداشت‌های دیگری از این مباحث گرفته شود. به نظر من مهمترین هزینه‌ای که برای کشور به وجود آمد همین مسئله بود و یک نوع لطمه اجتناب‌ناپذیری به دلیل شرایط خاص انقلاب به عملکرد سازمان وارد شد.

● گفتید طرح یکسان سازی نرخ ارز سال ۶۴ تهیه شد برای این که در سال ۶۵ اجرا شود. این طرح توسط چه کسانی ارائه شد؟

ـ این مسئله در مجلس مطرح شد. آن موقع آقای هاشمی رییس مجلس بوند. در کمیسیون برنامه و بودجه کسانی بودند که مدافع یکسان سازی نرخ ارز بودند. در خود دولت هم این مسئله به شکل چالشی مطرح بود. فکر می‌کنم آن موقع آقای الویری هم معاون پارلمانی سازمان برنامه بودند. در هر حال این ذهنیت در برخی نمایندگان وجود داشت که نرخ ارز یک نرخ غیرواقعی است و مسائلی چون چند نرخی بودن و فساد اداری ناشی از آن به این شیوه غیر قابل حل است. آن زمان هم فاصله بین نرخ رسمی که ۷ تومان بود و نرخ بازار آزاد رقم زیادی نبود. این ایده مطرح شد که از سال ۶۵ یکسان سازی نرخ ارز را شروع کنیم. توجه داشته باشید تا قبل از اواسط سال ۱۳۶۵ که هم با کاهش شدید قیمت نفت مواجه شدیم و هم جنگ شهرها شروع شد، فضای جنگی در کشور فضای قالبی نبود. چون هم قیمت نفت بالا بود و هم جنگ در مرزها جریان داشت، البته در مرکز کشور فضای جنگی چندانی نبود. به همین دلیل هنوز طرح‌های مهم اقتصادی مطرح می‌شد که یکی همین مسئله بود. البته این طرح هم یک طرح مطالعه شده و تدوین شده نبود بلکه ایده‌ای بود که می‌خواستند آن را در بودجه سال ۶۵ به اجرا بگذارند و دولت به دنبال اجرای آن برود.

● قرار شد که دولت یک بررسی مقدماتی روی آن انجام دهد و نظرش را

بدهد؟

ـ آن چه دولت به این عنوان مطرح کرد بیشتر حربه‌ای بود برای این که این کار انجام نشود نه این که بخواهد یک گزارش کارشناسی بدهد. آن موقع دولت و نظر اصلی مهندس موسوی که نخست‌وزیر بودند مخالف تغییر نرخ ارز بود و آن را به عنوان کاهش ارزش پول ملی تلقی می‌کردند. در آن مقطع شاید این طور تصور شده بود که اگر دولت مخالفت کند ممکن است مجلس از موضع این که دولت مخالف است به این مسئله رأی دهد. بنابراین دولت در آنجا استدلال‌هایی مطرح کرد که لازم است این کار مبتنی بر گزارش کارشناسی باشد. البته واقعاً هم لازم بود همین طور باشد. در نتیجه گفتند هر گاه بخواهد تصمیمی در این مورد گرفته شود باید طرحی به صورت مکتوب وجود داشته باشد و مجلس هم این نظر را پذیرفت. این مسئله همواره به عنوان چالش کارشناسی از آن زمان تا سال ۶۸ مطرح و ادامه داشت.

● دید مقامات نسبت به اقتصاد در آن زمان چگونه بود. آیا واقعاً بحث‌هایی که در هیات دولت از نظر اقتصادی به صورت معمول باید در جریان باشد، آن زمان هم مطرح بود؟

ـ من یک اعتقادی دارم که به لحاظ کارشناسی هم قابل اثبات است و صرفاً یک عقیده شخصی نیست. آن این است که ما به لحاظ ذهنیت اقتصادی در طی چالش‌هایی که از نیمه دوم دهه چهل و دهه پنجاه شمسی شروع و به پیروزی انقلاب ختم شد با ایدئولوژی مارکسیسم تعاملاتی داشتیم. عمدتاً مراکز دانشگاهی با این چالش مواجه بودند و یک نوع رقابت تنگاتنگ در محافل کارشناسی و دانشگاهی بین روشنفکران مذهبی و انواع شاخه‌های مارکسیستی که در دانشگاه بودند وجود داشت. یکی از چالش‌هایی که وجود داشت، این بود که مارکسیسم از بعد اجتماعی ـ سیاسی دین را افیون توده‌ها می‌دانست که این جمله متکی به بیانی از مارکس بود و گفته می‌شد بر اساس تلقی که از مسیحیت در قرون وسطی شکل گرفته بود دین به عنوان یک ترمز در تحولات اجتماعی عمل می‌کند. از نظر اقتصادی هم خودشان را در عرصه جهانی پرچمدار عدالت اجتماعی می‌دانستند.

تحولات سیاسی جهانی هم در آن مقطع و اصولاً توزیع قدرت در سطح دنیا به گونه‌ای بود که جهان به دو بخش تقسیم شده بود. یک بخش جهان سرمایه‌داری و یک بخش جهان کمونیسم.

جهان سرمایه‌داری به عنوان جهانی که اصولاً رشد و توسعه خود را از طریق استثمار در کشورهای در حال توسعه به دست آورده بود شناخته می‌شد و در آن مقاطع به دلیل این که بر خلاف وضعیت موجود، سهم مواد اولیه در قیمت تمام شده خیلی بالا بود ـ در حالی که در حال حاضر سهم تکنولوژی خیلی بالاست ـ مواد اولیه هم عمدتاً مواد اولیه معدنی و مواد اولیه منابع طبیعی بود که به لحاظ توزیع جغرافیایی بیشتر آن در کشورهای در حال توسعه وجود داشت. کشورهای سرمایه‌داری به دلیل این که اقتصاد آنها هنوز آن قدر بزرگ نشده بود که خود را در سطح دنیا مطرح کنند مثل آن چه که الان هست، عمدتاً درجهت پاسخگویی به جمعیت خود اقتصاد داخلی خود را فعال می‌کردند و در مسیری حرکت می‌کردند که کالاهای تولید شده را به قیمت ارزان‌تر به مصرف کننده بومی خود عرضه کنند. در نتیجه به لحاظ سیاسی و نظامی ترغیب می‌شدند که هر چه بیشتر تسلط کشورهای سرمایه‌داری را بر منابع طبیعی و معدنی دنیا گسترش دهند و این امکان را ایجاد می‌کردند. کشورهای کمونیستی هم در نقطه مقابل آن ایستاده بودند و به نوعی پرچمدار حمایت از مستضعفان شده بودند. به لحاظ نحوه اداره امور داخلی اقتصاد خودشان هم شعار برابری و توزیع یکسان درآمدها را می‌دادند که این هم در یک جامعه‌ای که توزیع نابرابر درآمد و امکانات در آن به شدت وجود دارد و فقر به طور جدی مطرح است حامی زیادی خواهد داشت و هم در میان عموم مردم و هم در قشر روشنفکر که با یک برخورد احساسی به نظرش می‌رسد مهمترین مسئله موجود همین است و باید حل شود. مشاهده می‌کنید بتدریج از نیمه دوم دهه چهل در ادبیات دینی ما و متون روشنفکری مذهبی ما مسئله تضادهای طبقاتی و فلسفه تاریخ که به نوعی مرتبط با فلسفه تاریخ مارکسیسم بود مطرح شد. مسئله مالکیت و نفی مالکیت فردی که در مارکسیسم به عنوان نفی مالکیت بر ابزار تولید برای جلوگیری از شکل‌گیری سرمایه‌داری و امکان ایجاد یک برابری در جامعه مطرح می‌شد، در ایران هم طرفدارانی داشت. این‌ها یک نوع ما به ازایی در فرهنگ دینی

ما و در گروهی از روشنفکران داشت. از سال ۵۳ که قیمت نفت افزایش یافت، منابع درآمدی کشور زیاد شد و یک باره درآمدهای ارزی کشور ۵ برابر شد. در نتیجه میزان واردات کشور افزایش پیدا کرد و بودجه دولت به شدت گسترش یافت و از طرف دیگر حجم نقدینگی زیاد و تورم شدیدی ایجاد شد. با توجه به گسترش واردات به منظور توسعه صنعت، مهاجرت از روستا به شهر تقویت شد. افزایش قابل توجه بودجه دولت که عمدتاً در شهرها هزینه می‌شد منجر به توسعه شهرهای بزرگ شد و همچنین بروز تورم در مقیاس بزرگ‌تر، توزیع درآمد را نابرابرتر کرد. بنابراین روشنفکر دهه پنجاه مواجه با جامعه‌ای شد که در آن روستاها تخلیه و کشاورزی تخریب می‌شود، صنعت وابسته در حال شکل‌گیری است و شهرها گسترش می‌یابد و توزیع درآمد نابرابر می‌شود. در بیرون از مرزهای خودش هم قطبی را می‌دید که آن هم به دنبال استثمار و بهره‌کشی از این کشورها بود. ضمن این که جایی را می‌دید که به لحاظ اقتصادی حرفهای قابل قبولی می‌زد، اما به لحاظ اعتقادی حاضر نبود آن را بپذیرد. در نتیجه به نوعی به دنبال تلفیق مناسبی از این مجموعه می‌گشت. به عبارت دیگر به دنبال یک تصویری بود که ضمن این که اصول اعتقادی و مذهبی آن را حفظ می‌کند به لحاظ اجتماعی سیاسی بتواند جامعه‌ای را ایجاد کند که در آن اولاً تحرکات و مبارزات اجتماعی ـ سیاسی تعریف شده باشد و ثانیاً یک نظام اقتصادی را به تصویر بکشد که در آن مساوات و برابری و توزیع یکسان درآمد وجود داشته باشد. و این هم حاصل نمی‌شد مگر این که امور در اختیار دولتی باشد که آن دولت در نظام کمونیستی تعریف شده بود. در یک مرحله دولت مالکیت‌ها را در اختیار می‌گیرد و در فاز انتهایی است که دیکتاتوری پرولتاریا شکل می‌گرفت و قشر کارگر حاکم می‌شود. بنابراین همه به دنبال این بودند که تصویری ترسیم شود که در آن دولتی با اختیارات زیاد وجود داشته باشد که بتواند از قدرت لازم برخوردار باشد تا منابع کشور را در دست بگیرد و آنها را عادلانه توزیع کند. زمینهٔ دیگری که در جامعهٔ ما در آن مقطع وجود داشت این بود که بخش خصوصی صنعتی در کشور ایجاد شده بود که در مراحل اولیه تشکیل خود به سر می‌برد. اما به دلیل این که نظام سیاسی ما در قبل از انقلاب یک نظام متمرکز و دیکتاتوری بود و نظام دیکتاتوری هم در تعارض با بخش خصوصی مستقل است، این تعارض را این طور حل کرده بودند که

آنها بخش خصوصی وابسته به خود را ایجاد کرده بودند. از سوی دیگر وقتی بخش خصوصی می‌خواست بر اساس قابلیت‌های خود رشد کند، ناچار بود سهمی را هم برای مسئولان سیاسی آن زمان قائل شود و این هم چیزی نبود که از چشم مردم و روشنفکران پنهان بماند. بنابر تلقیی که از بخش خصوصی در آن سال‌ها در کشور وجود داشت، آنها یا فئودال‌های قبل از اصلاحات ارضی بودند که کاملاً زورگو و متجاوز به حقوق مردم در سطح روستاها بودند یا یک بخش خصوصی صنعتی که وابستگی به نظام سیاسی درونی و بیرونی حاکم در کشورهای غربی داشت. بنابراین ضدیتی با کشورهای غربی از یک سو، و با جامعهٔ صنعتی و بخش خصوصی صنعت ایران از سوی دیگر، شکل گرفته بود و تبدیل به یک عنصر ثابت از ذهنیت انقلابی شده بود. از یک طرف مشاهدات درونی در تعارض با بخش خصوصی و کشورهای غربی و از طرفی اتفاقاتی هم که می‌افتاد، علائم مثبتی می‌داد که این نوع اداره امور می‌تواند عدالت را در جامعه برقرار کند. برآیند این‌ها ذهنیت دولتمدار کاملاً مطلق است. دولتی که اختیارات بسیار زیاد داشته باشد و بتواند منابع را به طور مستقل و مستقیم تخصیص دهد. در آن شرایط این ذهنیت به لحاظ اعتقادی هم تقویت می‌شد. چون خیلی‌ها ماخذی را از متون اعتقادی و دین اراده کردن که مالکیت شخصی را رد می‌کرد و برخی از مباحث را که جنبه‌های اعتقادی، رفتاری و فردی داشت را به مسائل مربوط به اداره کشور تعمیم می‌دادند. از جمله این‌ها مسئله مالکیت بود. مثلاً تفسیر آنها از آیه من‌لله ما فی السموات و ما فی الارض این بود که هر آن چه در زمین و آسمان‌هاست در مالکیت خداوند است و هیچ کس نمی‌تواند مستقلاً مالکیتی داشته باشد و مالکیت نوع بشر بر منابع اعتباری است بدین معنی که قابل گرفتن و پس دادن است و خود به خود دارای اصالت نیست. در حقیقت مالکیت به عنوان ریشه اصلی آن چه به عنوان موتور توسعه شناخته می‌شد، بر اساس برداشت‌هایی که آن زمان مطرح بود نفی شد. این تفکر تقریباً تفکری بود که در برداشت‌های آن زمان حاکم بود. در اداره کشور و در حوزه اقتصاد آنها به وجود دولت صالحی باور داشتند که اختیارات کامل، داشته باشد و منابع را در اختیار بگیرد و آن را به نحو مطلوب و مناسب، آن طور که خود صلاح می‌داند در جهت منافع محرومان توزیع کند. به این نکته هم اشاره کنم که اقتصادهایی که منابع زیرزمینی

ندارند ناچارند واقعیت‌های موجود را در نظام تصمیم‌گیری خود بپذیرند. اما وقتی یک منبع سهل‌الوصولی وجود داشته باشد دولتیان و مردم بدون درک واقعیت‌های یک اقتصاد جهانی، براحتی اقدام به خرج درآمدهای حاصل از نفت می‌کنند بدون این که سختی انباشت سرمایه را برای اقتصادی که فاقد این منبع است، درک کنند. ما الان قضاوت‌هایی در مورد ترکیه، پاکستان، مصر و کشورهای دیگر می‌کنیم که آن قضاوت‌ها از موضع یک کشور نفتی انجام می‌شود و نه از موضع کشوری که منابع ندارد. این نقش ناخودآگاهی است که نفت در ذهن همه ما ایفا می‌کند آن زمان هم اصلی‌ترین مسئله‌ای که هر حکومتی در ابتدا تاسیس با آن مواجه است برای دولتیان ایران مطرح نبود. چگونگی انباشت سرمایه برای رشد و توسعه اقتصادی در کشور ما مطرح نبود و از نگاه آنها یک مسأله حل شده بود. بنابراین اگر به مجموعه اظهارنظرها و متونی که در آن مقطع وجود دارد مراجعه کنید می‌بینید آن نظرات فقط ناظر به توزیع است نه ناظر به تولید. چون تولید را داده شده تلقی می‌کنند، آن به دلیل وجود نفت است. می‌گویند منبع وجود دارد ما فقط باید نگران این باشیم که درست توزیع شود. در نتیجه معتقدند این منبع باید به نیازمندترین افراد داده شود، بنابراین در بعد توزیع هم صرفاً یکسان توزیع شدن مطرح است و نه بازده و بهره‌وری عوامل و ارتباط برقرار کردن بین بهره‌وری و تخصیص منابع. بنابراین مجموعه عوامل یعنی وجود نفت، وجود بخش خصوصی وابسته، وجود یک تفکر شکل گرفته در دنیای بیرون با شعار عدالت جویی توزیع نابرابر درآمد در داخل کشور، وجود کشورهای پیشرفته صنعتی با دید امپریالیسم و نگاهی که از بیرون داشتند همه در راستای هم یک هم‌گرایی فکری ایجاد کرده بود که باید دولتی در داخل با اختیارات کامل شکل بگیرد. ویژگی بیرونی آن هم باید این باشد که رسالت اصلی خود را قطع وابستگی به کشورهای خارج تلقی کند. این‌ها شکل دهنده دو مؤلفه اصلی و فکری سیاستگذاران اقتصادی ما در ابتدای پیروزی انقلاب بود که در بعد بیرونی به شکل شعار خودکفایی و در درون با شعار عدالت اجتماعی خود را نشان داد.

● آیا این مسائل که گفتید در تمام جریانات سیاسی موجود آن زمان مشترک بود؟ یعنی آیا راست و چپی که الان وجود دارد و آن زمان هم بود، چنین تفکری

داشتند؟

ـ این تفکر در بعد بیرونی کاملاً مشترک بود. هر دو گروه مسئله خودکفایی و قطع وابستگی به دنیای خارج را مد نظر داشتند. البته تصویر عملی که از این قطع وابستگی ترسیم می‌شد تولید همه آن چه که از خارج وارد می‌شود بود و این طور ترسیم می‌شد تا کشور به روزی برسد که نیازی به واردات از دنیای خارج نداشته باشد. آنها معتقد بودند دولت باید منابع را در جهتی سوق دهد که هر آن چه که از خارج وارد می‌شود در داخل تولید شود. ضمن این که هدف از تولید هم این نبود که کالای تولید شده در داخل بتواند با کالای خارجی رقابت کند بلکه فقط اجمالاً خصوصیات کلی آن کالا را داشته باشد کافی است. و باید قبول کنیم که آن کالا را مصرف کنیم. مستقل از این که کالای خارجی کیفیت بهتری دارد، ارزان‌تر است یا زیبایی بیشتری دارد. همین که آن کالا در داخل می‌توانست ویژگی‌های کارکردی محصول خارجی را داشته باشد پذیرفته می‌شد. به همین دلیل چیزی به نام مُهر عدم ساخت در داخل درست شده بود تا اگر مشاهده شد محصولی در داخل تولید می‌شود و می‌تواند کارکرد محصول وارداتی را داشته باشد. اجازه ورود محصول خارجی داده نشود. بنابراین در بعد بیرونی این اتفاق نظر وجود داشت. در بعد درونی هم وجوه اشتراک بسیاری بین دو گروه برقرار بود. اما در یک نقطه بین دو گروه تفاوتی وجود داشت که منجر به شکل‌گیری دو نوع تفکر اقتصادی از ابتدای انقلاب شد و آن به نقش دولت در داخل اقتصاد برمی‌گشت. جناح چپ معتقد به دخالت بیشتر دولت در تخصیص و توزیع منابع در مراحل مختلف بودند. به عنوان یکی از اختیاراتی که دولت در آن زمان علاوه بر حوزه‌های قوه مجریه در اختیار داشت، استفاده از برخی اختیارات ویژه قوه قضاییه با مجوز امام خمینی بود. بخشی از قوهٔ قضاییه در قالب تعزیرات وارد قوه مجریه شد تا دولت بتواند در بعضی موارد خودش قضاوت کند و به اجرا بگذارد. در مقابل جناح دیگری بودند که به عنوان جناح سنتی یا بازار مطرح می‌شدند. آنها تأکید داشتند باید دخالت دولت در اقتصاد کمتر باشد و بخش خصوصی باید در اقتصاد فعال شود. ذکر این نکته هم بسیار ضروری است که بعد از پیروزی انقلاب تحولی به لحاظ بخش خصوصی درکشور ایجاد شده بود. یعنی بخش خصوصی صنعتی وابسته به رژیم گذشته همراه با سقوط رژیم متلاشی

بود. سرمایه‌های آنها مصادره و از کشور فرار کرده بودند. دولت این مجموعه را در اختیار گرفته بود و چیزی به نام بخش خصوصی مدرن وجود نداشت. جز بخش خصوصی سنتی که به نوعی در درون مجموعه نظام پس از انقلاب قرار داشت و خود را جایگزین مناسبی برای بخش خصوصی قبلی می‌دانست. بنابراین آن بخش خصوصی سنتی که در سال‌های اولیه انقلاب مدافع شکل‌گیری بخش خصوصی بود، مدافع شکل‌گیری یک اقتصاد مدرن رقابتی نبود. بلکه می‌خواست منافع نفت به جای اینکه در دولت بچرخد به آن بخش اختصاص یابد و آن بخش بتواند نقش بیشتری ایفا کند. گرایش‌های آن گروه بیشتر گرایش‌های تجاری، بازرگانی بود و نه گرایش‌های صنعتی و امروزی. چراکه لازمه گرایش مدرن و صنعتی پیوند خوردن با دنیای بیرون است و آنها در تعارض با دنیای بیرون بودند. بنابراین چالشی در سطح جامعه مطرح بود که هر دو به تخصیص متمرکز منابع اعتقاد داشتند. یکی آن را در اختیار دولت می‌دید و گروه دیگر می‌گفتند این منابع باید به بخش خصوصی منتقل شود. بنابراین چالش اصلی بین دو گروه سیاسی جامعه ما به چالش اقتصادی مربوط به نحوه دخالت دولت در عرصه اقتصاد تبدیل شد. گروهی از هر دو جناح در مجلس و در دولت و در بیرون دولت حضور داشتند. این برخورد و چالش اصلی‌ترین مشخصه رقابت‌های سیاسی در آن مقطع بود.

● تا اینجای بحث شما از چگونگی شکل‌گیری تفکر اقتصادی چپ و اقتصاد دولتی در بین انقلابیون صحبت کردید، همچنین گفتید که در ابتدای انقلاب مدیران ارشد نظام چه روحانی و چه غیر روحانی، به نوعی دارای گرایش‌های اقتصادی ـ سیاسی چپ و راست بودند. می‌خواهم بدانم ویژگی‌های این دو جناح چه بود و آیا اصولا این افراد در آن زمان دارای یک الگوی منسجم اقتصادی که مبتنی بر مطالعات خاص باشد، بودند یا خیر؟

ـ در مقطع پیروزی انقلاب این رویکرد فکری و محتوایی وجود داشت که هر چه در دنیا و در عرصه سیاست گذاری وجود دارد و مورد استفاده قرار می‌گیرد، مبتنی بر دانشی است که منشاء آن بلوک سرمایه‌داری است و چون روحیه موجود آن زمان این بود که ما در تضاد با نظام سرمایه‌داری قرار داریم، بنابراین آن یافته‌ها به علاوه

کسانی که آنها را تأیید می‌کردند غیرخودی تشخیص داده مـی‌شدند. آن چـه هـم جایگزین آن شد طبیعتاً جایگزینی علمی و ثابت شده نبود. بـلکه یک جـایگزین آرمانی بود که در فضای ذهنی تصویر شده از شرایط ایده‌آل پس از انقلاب به وجود آمده بود. ویژگی اقتصادی این تفکر ایده‌آل بر محور عدالت اجتماعی و چگونگی بهره‌مندی محرومان جامعه از مواهب موجود، بود. و از بعد خارجی هم اعتقاد این بود که چون ما پیش از این در یک نظامی که وابستگی زیادی به دنیای خارج داشته است زندگی می‌کردیم، پس مشخصه اصلی آن دنیایی که می‌خواهیم بسازیم، باید استقلال باشد. مشخصه اصلی استقلال هم این است که ما بتوانیم هر آن چه را که نیاز داریم در داخل کشور بسازیم. همانطور که گفتم این خواست آرمانی بر خاسته از روحیه ملتی بود که حکومت گذشته را با ویژگی‌هایی که داشته بود نفی کرده و بـه دنبال تحقق یک جامعه مطلوب با مولفه‌های خاص خود بود. ویژگی‌های آن مدینه فاضله بعد از انقلاب تماما ذهنی بود و تا پیش از آن در جایی پیاده نشده بود. ضمن این که فضای موجود در رژیم گذشته و توان و ظرفیت فکـری و عـلمی نـیروهای انقلابی به گونه‌ای نبود که مولفه‌های حکومت ایده آل و مدینه فاضله خود را که برای ایجاد آن مبارزه می‌کردند، به طور جدی مورد مطالعه دقیق و بررسی عـلمی قـرار دهند. در نتیجه، آن چه که در سال‌های اولیه انقلاب در بعد اقـتصادی بـه عـنوان جناح‌های چپ و راست در کشور شکل‌گرفته در واقع برگرفته از خواسته‌های آرمانی و ذهنی نیروهای فعال در عرصه سیاسی بود.

● پس، از صحبت‌های شما می‌توان این طور برداشت کرد کـه در مـقطع پیروزی انـقلاب هـر دو جـناح چپ و راست کشـور از نـظر الگـوی اقـتصادی خالی‌الذهن بودند و آن چه را تجویز می‌کردند بیشتر تحت تاثیر احساسات موجود در سطح جامعه بود؟

ـ البته ما متونی را در سال‌های قبل از انقلاب به شکل متون مدون در مباحث مربوط به اقتصاد داشتیم مثل کتاب‌های "اقتصاد ما" مرحـوم صـدر و "مـالکیت در اسلام" مرحوم طالقانی و کتابی از مرحوم مطهری و مجموعه‌ای از سـخنرانـی‌ها و میزگردها. در واقع به جرات می‌توان گـفت بـضاعت فکـری نـیروهای انـقلابی بـا

مشخصه مذهبی در آن مقطع به این مسائل محدود می‌شد. البته در این میزگردها و سخنرانی‌ها عمدتاً موضوع بهره‌کشی انسان از انسان و یا موضوع ربا و نرخ بهره مطرح می‌شد. بخش دیگری از متون نیز، به نقد و تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری و یا اقتصاد مبتنی بر کمونیسم می‌پرداختند. در این سلسله درس‌ها و در آن کتاب‌ها به برخی از مولفه‌های اقتصاد و نظام اسلامی به صورت کلی و خیلی مبهم اشاره شده بود. بیشتر محتوای این دروس به ایدئولوژی اسلامی و انقلابی مربوط بود و بحث اقتصاد خیلی جای مهمی را در اذهان اشغال نکرده بود. در واقع جو غالب بحث‌ها در سال‌های قبل از انقلاب مباحث ایدئولوژیک بود و به مسائل اجرایی بهای زیادی داده نمی‌شد. بنابراین کاملاً طبیعی بود که کار و مطالعه اساسی و زیر بنایی بر روی مسائلی چون اقتصاد صورت نگیرد. افرادی هم که بعدها در رأس کارهای مهم اجرایی کشور قرار گرفتند، معمولاً کسانی بودند که تا پیش از آن زمان تجربه کار عملی و اجرایی نداشتند.

پس به طور طبیعی در ابتدای انقلاب مجموعه مکتوب و مدونی که بتواند چارچوب تفکر اجرایی برای کشور تعیین کند وجود نداشت. بنابراین با گذشت زمان در قالب‌های آرمانی و بعضاً سلیقه‌ای دو تفکر در حوزه اقتصاد شکل گرفت که عامل تفکیک جناح‌های سیاسی از هم شد.

● دقیقاً چه زمانی را می‌توان مشخص کرد که طی آن گرایشات چپ و راست نمود و بروز پیدا کردند؟ در واقع می‌خواهم بدانم با توجه به پایگاه اجتماعی و اقتصادی این دو جریان، آیا زمانی را می‌توان مشخص کرد که در آن مقطع، دو گروه چپ و راست راه خود را از یکدیگر جدا کردند. منظورم از راه خود، تفکر و نگرشی است که به عنوان نسخه برای آینده کشور نوشته می‌شود؟

ـ البته این دو نوع رویکرد به مسائل اقتصادی از ابتدا وجود داشت. ولی در دو سال اول انقلاب به دلیل این که نظام به شکل رسمی مستقر نشده بود و سیاست‌های مورد نظر دو گروه نمود و بروز روشنی پیدا نکرده بود، تفاوت‌های بین این دو نوع رویکرد هم کمتر آشکار شده بود به تدریج از سال ۱۳۶۰ که دولت آقای مهندس موسوی مستقر شد، در ترکیب دولت ایشان افرادی از هر دو جناح حضور

داشتند. رویکرد آقای موسوی در مباحث اقتصادی به عنوان چپ تلقی می شد به تدریج تفاوت رویکردها در مباحث بین اعضای دولت و مجلس شکل گرفت. در واقع می‌توان گفت از سال ۱۳۶۰ به بعد، به تدریج این دو نوع رویکرد خود را نشان دادند و کم کم گروه‌های همفکر و هم سو همدیگر را پیدا کردند.

● پس تفاوت بین دیدگاه‌ها از سال ۶۰ و با بیرون رفتن جناح‌های غیرخودی شروع به شکل گرفتن کرد؟

ـ بله و اگر بخواهیم بگوییم که در عرصه سیاسی از چه زمانی این تفاوت‌ها در حال شکل‌گیری بود، شاید بتوان گفت که سال ۶۰ سرمنشاء این اختلاف‌های بعدی بود.

● گفته می‌شود که در آن زمان آقای هاشمی رفسنجانی و آقای نوربخش که بعدها از پرچمداران سیاست تعدیل اقتصادی و اقتصاد بازار شدند، از طرفداران جدی اقتصاد دولتی بودند. آیا این گفته صحت دارد؟

ـ در آن زمان آقای هاشمی رفسنجانی در مجلس، به عنوان رییس مجلس حضور داشتند. این را هم اضافه کنم که در آن مقطع و شرایط آن روز غیر از افراد وابسته به جناح راست و بازار که اقتصاد آزاد سنتی و وجود یک بخش سنتی وابسته به بازار سنتی را ترویج و تبلیغ می‌کردند، کسی نبود که به طور جدی حرفی غیر از حاکمیت اقتصاد دولتی داشته باشد. هر چند نوع نگاه آقایان روغنی زنجانی در رأس سازمان برنامه و آقای نوربخش به عنوان رییس کل بانک مرکزی نسبت به اقتصاد مدرن‌تر و جلوتر از کسانی چون آقای بهزاد نبوی به عنوان یکی از چهره‌های کلیدی کابینه آقای موسوی بود، اما در آن سال‌ها و حتی تا سال‌های بعد شاهد بروز عقیده و تفکر اقتصاد مدرن رقابتی نبودیم. در واقع آنان نیز از طرفداران و طراحان آن سیستم اقتصاد دولتی بودند. در مورد آقای هاشمی رفسنجانی هم من اطلاعات دقیقی ندارم. ولی می‌دانم که ایشان در مورد نرخ ارز رویکردشان درجهت اصلاح و واقعی کردن قیمت ارز بود که در قالب بحث‌های بودجه سال ۶۵ در سال ۶۴ خود را نشان داد. وقتی برای بودجه سال ۶۵ پیشنهاد تک نرخی شدن ارز مطرح شد، این پیشنهاد

مورد حمایت آقای رفسنجانی بود.

● در سال ۶۴ شما وارد سیستم سازمان برنامه شدید و یکی از نخستین وظایف شما تهیه یک گزارش مهم اقتصادی بود؛ آن گزارش چه بود؟

ـ هدف آن گزارش این بود که روی منابع ارزی و ریالی کشور متمرکز شود و مشخص شود که تخصیص منابع با توجه به محدودیت شدید درآمدی که کشور در آن زمان با آن مواجه بود به چه صورتی باید باشد. مأموریت بنده و گروهی که کار می‌کردند این بود که گزارشی تهیه کنیم تا در آن گزارش شیوه تخصصی منابع کشور که پیش‌بینی می‌شد از سال ۶۵رو به کاهش بگذارد، تهیه شود. هدف ما تخصیص بهینه این منابع اندک به آن نیازهای جنگی و غیرجنگی بود. در ابتدا قرار بود که آن گزارش، یک برنامه دو ساله عملکرد دستگاه اجرایی باشد. ما در چارچوب یک طرح اولیه، در اردیبهشت ۶۵ طرحی را به شورای اقتصاد پیشنهاد دادیم. شورای اقتصاد نیز بحث‌های مفصل و طولانی خود را بر اساس پیش‌بینی درآمد ارزی ۱۰ میلیارد دلاری برای آن سال و چگونگی تخصیص این منابع آغاز کرد. بر اساس آن دولت، گروهی از وزراء را مأمور تهیه پیش‌نویس برنامه‌ای براساس آن گزارش ارسالی ما کرد. مسئولیت آن گروه با سازمان برنامه و بودجه بود که آقای زنجانی در رأس آن قرار داشت. وزیر بازرگانی آقای عابدی جعفری، وزیر صنایع سنگین، آقای بهزاد نبوی، وزیر اقتصاد و دارایی، آقای ایروانی و وزیر صنایع آقای شافعی عضو این گروه بودند. دقیقاً یادم است که ماه رمضان بود و یک مأموریت بسیار فشرده برای این گروه تعیین شد. به دلیل اهمیت موضوع، آنها به صورت اشخاص تعیین شدند نه به صورت وزارتخانه و به این افراد مأموریت داده شد که در نخست‌وزیر مستقر شوند و مجموعه مباحث مطروحه را تنظیم کنند. آنها از کارشناسانی که به موضوع اشراف داشتند، دعوت کردند تا نظرات خود را توضیح دهند. به یاد دارم جلسات از بعد از سحر در نخست‌وزیر برگزار می‌شد و مجموعه به طور مستمر و پیگیر تا افطار کار می‌کردند. آقایان وزرا هم اگر می‌خواستند به وزارتخانه‌های خود بروند بعدازظهر می‌رفتند و باز صبح زود می‌آمدند. این کار ادامه پیدا کرد تا در نهایت تبدیل به سندی شد که در سازمان برنامه جمع بندی نهایی روی آن صورت گرفت و به عنوان برنامه

شرایط نوین اقتصادی کشور برای یک افق زمانی دو ساله (سال ۶۵و ۶۶) طراحی و مورد تأیید قرار گرفت. البته آن برنامه شکل سنتی برنامه‌های پنج ساله و کلاسیک را نداشت. برنامه تصویب شده مجموعه‌ای از خط مشی‌های اقتصادی بود که معطوف به سیاست‌های کمبود منابع ارزی و درآمدها بود و در مورد تولید و توزیع کالای اساسی تا تخصیص منابع ارزی در بخش‌های صنعتی، کشاورزی و جنگ، نیازها را پیش‌بینی کرده بود.

همچنین پیش‌بینی شده بود که در چه زمینه‌هایی فعالیت باید گسترش یابد و در چه محورهایی باید فعالیت را متوقف کرد. همین طور در حوزه‌های بازرگانی، صنعتی و کشاورزی سیاست‌هایی برای مقابله با روند کاهش منابع پیش‌بینی شده بود. در حوزه مربوط به صادرات غیرنفتی سیاست‌های تشویقی خوبی در نظر گرفته شد تا صادرات غیرنفتی افزایش یابد. برای اولین بار اجازه داده شد که صادر کنندگان، در آمدهای ارزی حاصل از صادرات را با مقداری انعطاف بیشتر به قیمتی بالاتر از ۷ تومان که در آن زمان مرسوم بود، بفروشند. در نتیجه این امکان به وجود آمد که صادرات غیرنفتی از نرخ رسمی هفت تومان به ازای هر دلار جدا شده و رشد کند. و در جهت منافع صادر کننده قرار گیرد.

● **و بتواند در بازار آزاد به فروش برسد؟**

- آن زمان بازار آزاد به رسمیت شناخته نمی‌شد. فروش به این صورت بود که بانک مرکزی واریزنامه را با قیمت بالا خریداری می‌کرد و ارز لازم را به آنها اختصاص می‌داد. در نتیجه این سیاست در سال ۶۵ صادرات غیرنفتی کشور رشد چشمگیری از خود نشان داد که یقینا در نتیجه سیاست‌هایی بود که درآن مقطع در مورد صادرات در پیش گرفته شد. در مجموع و با توجه به این که کشور در حال جنگ بود و محدودیت‌های زیادی وجود داشت، این مسئله انعطاف پذیری زیادی از خود نشان می‌داد. آن برنامه حوزه پوشش خود را به سال‌های ۶۶-۶۵ محدود کرده بود.

در نتیجه برنامه شرایط نوین ملاک تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کشور قرار گرفت تا این که وارد سال ۶۶ شدیم. در سال ۶۶ آمریکا به سکوهای نفتی ایران در خلیج فارس حمله کرد و مسئله حمله آمریکا و احتمال این که این اقدام در یک

مقیاس گسترده‌تری نیز اتفاق بیفتد جدی شد. با توجه به این که کشور به لحاظ استخراج مواد اولیه و انرژی و نیازهای بسیار مهم وابستگی زیادی به دنیای خارج داشت این موضوع تبدیل به این صورت مسئله شد که اگر کشور مواجه با حمله گسترده آمریکا شود به نحوی که مبادی ورودی کشور غیر قابل استفاده شوند در آن شرایط ما چه کار باید انجام دهیم؟

در آن زمان کمیته ویژه‌ای زیر نظر نخست‌وزیر و با مشارکت آقای مظاهری ایجاد شد که هدف آن تدوین برنامه شرایط بحران بود. آن برنامه با این هدف نوشته شد که اگر کشور مورد حمله قرار بگیرد و امکان صادرات و واردات با دنیای خارج منتفی شود کنترل و اداره کشور چگونه انجام شود. به دنبال آن کمیسیون‌هایی در نخست‌وزیر تشکیل شد. در جلسات کمیسیون‌ها کارشناسان وزارتخانه‌های مختلف بندرت امکان شرکت داشتند چون اطلاعات محرمانه کشور در آنجا مطرح می‌شد، طبیعی بود که شرایط جنگی حاکم بود و این خطر وجود داشت تا اطلاعات مهم کشور در اختیار دشمن قرار بگیرد. بنابراین جلسات کمیسیون‌ها به صورت بسته و محدود با شرکت خود وزراء و چند نفر خیلی محدود که آقای زنجانی، آقای میرمعزی معاون امور تولیدی سازمان برنامه و من عضو آن بودیم تشکیل شد. آن چه که در این جلسات جمع‌بندی شد، عمدتاً به صورت دست نویس که تایپ هم نشده بود ارائه شد. مبنای کمیسیون بر این قرار داشت که اگر با شرایط گفته شده در آن سند مواجه شویم، بلافاصله مفاد آن مورد استفاده قرار بگیرد. تا آن جایی که اطلاع دارم از آن سند دو نسخه بیشتر وجود نداشت که در نخست‌وزیر نگهداری می‌شد. حتی سازمان برنامه هم این سند را در اختیار نداشت.

● چه اطلاعات و راهکارهایی برای مقابله با شرایط بحران در آن سند ذکر شده بود؟

ـ یکی از مسائل مطرح شده این بود که کشور از لحاظ انرژی و تأمین آن در تنگنا قرار دارد. در آن سند گفته شده بود که وضعیت مخازن و ذخایر کشور از نظر بنزین، گازوئیل و نفت به چه میزانی است و تا چه مدت نیازهای کشور در یک شرایط کاملاً بحرانی را تأمین خواهد کرد. همچنین با توجه به اطلاعات موجود مطرح شده

بود که پالایشگاه‌های کشور تا کی و به چه میزان می‌توانند به کار خود ادامه دهند. وضعیت سیلوها از لحاظ موجودی آرد و گندم، کالاهای اساسی و چگونگی تأمین حداقل نیازهای معیشتی و حفظ خطوط ارتباطی در داخل بین مراکز تولیدی و مصرفی از جمله دیگر مسائل مطرح شده در این سند بودند.

البته آن برنامه با آن وسعتی از بحران که پیش‌بینی شده بود، هرگز به اجرا گذاشته نشد. چون حمله آمریکا در ابعاد پیش‌بینی شده انجام نشد. اما تجربه‌ای بود برای چگونگی تدوین برنامه در شرایط اضطراری و بحرانی.

● غیر از سازمان برنامه آیا مراکز دیگری نیز وجود داشت که نگاه کارشناسی به مسائل اقتصادی ـ اجتماعی کشور داشته باشد؟

ـ درست در همان مقطعی که برنامه شرایط نوین در حال تدوین بود. رییس کل بانک مرکزی در شرف تغییر بود وزیر امور اقتصاد آقای ایروانی بود. انجمن اسلامی بانک‌ها از وزیر اقتصاد و دارایی حمایت می‌کردند. تعارض زیادی با مجموعه سیستم بانکی داشتند. رییس کل بانک مرکزی هم آقای دکتر نوربخش بود. وزیر امور اقتصاد تمایل داشت که رییس کل مرکزی عوض شود و مقطعی که برنامه شرایط نوین در حال تهیه و کامل شدن بود درست مقطعی بود که آقای نوربخش با آقای قاسمی جابجا شد. در آن شرایط وزارت اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی و وزارت بازرگانی گزارش‌هایی تهیه می‌کردند، اما هیچکدام از این گزارش‌ها به گونه‌ای نبود که مسائل کلان کشور را تحت پوشش قرار دهد. یکی دیگر از برنامه‌هایی که در واقع مأموریت من از سوی وزیر برنامه و بودجه تعیین شده بود تهیه برنامه کاری برای شورای اقتصاد بود تا شورای اقتصاد را از حالت روزمرگی و پرداختن به مسائل جاری اقتصادی کشور خارج و آن را به سمت مسائل مهم کشور هدایت کند. در این مورد پیش نویسی تهیه شد که شورای اقتصاد در طول چند سال گذشته چه موضوعاتی را بررسی و در دستور کار خود قرار داده بود. مباحثی از قبیل قیمت‌گذاری ترک تشریفات مناقصه یا تصویب سرمایه‌گذاری از منابع داخلی شرکتها و قیمت‌های تضمین شده، مسائل جاری و مقطعی اقتصاد بودند که در شورای اقتصاد مطرح شده بودند. در آن موقع ما برنامه‌ای را ارائه کردیم تا مسائل مهم اقتصادی کشور در دستور کار شورای

اقتصاد گذاشته شود به گونه‌ای که مسائل جاری و مقطعی همچنان در شورا قابل طرح باشد اما مسائل اصلی کشور همانند تولید و سرمایه گذاری، صادرات، واردات و مسائل مالی و سیاست‌های پولی تمامی موضوعات مربوط به اقتصاد کلان کشور به همراه بحث و بررسی وضعیت بنگاه‌های بزرگ به طور منظم و برنامه‌ریزی امکان طرح پیدا می‌کردند. به عنوان مثال ارائه گزارش عملکرد بنگاه‌های بزرگ غیر دولتی، چون بنیاد مستضعفان بود. شرکت‌های دولتی هر از چند گاهی گزارشی از عملکرد خود ارائه می‌دادند و شورای اقتصاد، همگرایی یا عدم انطباق آن عملکرد را با سیاست‌های کلی که در پیش گرفته شده بود، مورد ارزیابی قرار می‌داد. از این جهت تلاش شده بود که بنیادها و نهادهایی چون بنیاد مستضعفان را در حول محور اقتصاد کلان کشور نگه داریم. برای این کار دستورالعمل و برنامه‌ای نیز تدوین شد. سازمان برنامه در آن زمان گزارش در مورد سیاست‌های بودجه‌ای و مالی کشور، به شورای اقتصاد ارائه می‌داد که تقریباً نامرتب بود. ما در برنامه‌ای ارائه آن را زمانبندی و منسجم کردیم. هدف از این اقدام آشنایی هر چه بیشتر مسئولان رده بالای نظام با بحران‌ها و مشکلات پیچیده اقتصادی ـ سیاسی کشور بود تا نظر آنها از مسائل خرد به مسائل کلان معطوف شود.

● یکی از گزارش‌هایی که شما به شورای اقتصاد در آن زمان ارائه کردید، موانع سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را عنوان می‌کرد. آن مسائل و موانع چه بودند؟

ـ واقعیت این است که نطفه‌های اولیه شکل‌گیری تفکر اقتصادی مدرن از پس از انقلاب و از ابتدای دهه ۶۰ در سازمان برنامه و بودجه در حال شکل‌گیری بود. از سال ۱۳۶۱ گزارش‌هایی در خصوص نادرست بودن سیاست ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز، در سازمان برنامه تهیه و به جاهای مختلف فرستاده شد. در سال ۱۳۶۰ تا ۶۱ آقای دکتر طبیبیان مدیر کل دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه گزارش‌هایی تهیه می‌کردند که به ثابت نگه داشتن نرخ ارز و به کنترل و تثبیت غیرمنطقی قیمت‌ها اعتراض داشتند. در گزارش‌هایی که در سازمان برنامه طرح می‌شد و در سال‌های بعد نیز تکرار شد موانع تولید و سرمایه‌گذاری اجرای سیاست‌های کنترلی

و سیاست‌های اداری، بیان می‌شدند که کشور را با رکود مواجه می‌کرد. اما متاسفانه در آن مقطع به جنبه اطلاعاتی این گزارش‌ها بیشتر توجه می‌شد تا به محتوا و پیشنهادهای مندرج در آنها.

یکی از اقدامات دیگری که در راستای همین مسائل مورد توجه سازمان برنامه قرار گرفت و به عنوان یکی از وظایفی بود که در حکمی از طرف آقای روغنی زنجانی در سال ۶۶ به من محول شد، ایجاد یک بخش کارشناسی بود که هدف آن ترسیم وضعیت ده سال آینده کشور بود. بالاخره جنگ پایان می‌یافت و ما باید برای آینده کشور نیروهای کارشناسی تربیت می‌کردیم.

بعد از این که نتیجه سرشماری سال ۶۵ مشخص شد این موضوع خیلی اهمیت پیدا کرد.چون روشن شد که نرخ رشد جمعیت کشور سالانه ۳/۹ درصد است که نرخ عجیب و هشدار دهنده‌ای بود و نشان می‌داد که جمعیت به سرعت در حال رشد است. ازطرفی ظرفیت‌های اقتصادی کشور در معرض تخریب بود. در نتیجه بخش قابل توجهی از منابع کشور به جنگ و تأمین نیازهای اولیه و اساسی مردم اختصاص پیدا می‌کرد. در این شرایط سرمایه‌گذاری به شدت کاهش پیدا کرده بود. یک نگاه خام اولیه نشان می‌داد که اگر این شرایط استمرار پیدا کند، کشور با بحران‌های بسیار جدی مواجه خواهد شد.

وظیفه ما این بود که در سازمان برنامه مجموعه‌ای ازگزارشها را تهیه کنیم تا تصویری روشن از آینده کشور در قالب بخش‌های مختلف و اقتصاد کلان ارائه نماید. این کار آغاز و چارچوب اولیه آن تهیه شد. در سازمان برنامه به تعداد هر کدام از بخشها و وزارتخانه‌ها مدیریت داریم مثل آموزش و پرورش، آموزش عالی، بهداشت و درمان و غیره... ما هم بر اساس سرشماری سال ۶۵ بخشهایی را به عنوان بخش‌های منتخب در نظر گرفتیم که به نظر می‌رسید در آینده در معرض چالش‌های جدی قرار خواهند گرفت. آموزش و پرورش یکی از آنها بود. با توجه به نرخ رشد بسیار بالای جمعیتی پیش‌بینی این که ظرفیت‌های فیزیکی ما و کادر آموزش کشور تا چه حد می‌تواند جوابگوی این موج از جمعیت باشد یکی از مسائل عمده پیش رو بود. و یا تاثیر نیاز کالاهای اساسی هر بخش کشاورزی و بازرگانی یا وضعیت انرژی کشور. در آن مقطع کشور با خاموشی و سهمیه‌بندی فرآورده‌های

نفتی مواجه بود. بسیاری از پالایشگاه‌های کشور بر اثر جنگ تخریب شده بود و سرمایه‌گذاری جدید هم انجام نمی‌شد و اگر هم اندک سرمایه‌گذاری صورت می‌گرفت به دلیل محدودیت‌های مالی پیشرفت فیزیکی قابل توجهی نداشتند. ارائه یک تصویر روشن از آینده، میزان مصرف انرژی و همچنین عرضه فرآورده‌ها در کشور و مشخص کردن معضلات و شکاف موجود بین نیازها و امکانات مهمترین وظیفه ما بود. بخشی را به نام بخش منتخب در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی انتخاب کردیم. از طرف دیگر دفتر اقتصاد کلان نیز تصویری از وضعیت آینده اقتصاد کلان کشور به کمک یک الگوی اقتصادسنجی که مختص ایران بود، تدارک دید. این گزارش پس از ترکیب نظرات بخش‌های دیگر در سازمان برنامه نام چشم‌انداز ده سال آینده کشور را به خود گرفت. در آن گزارش سه سناریوی متفاوت برای آینده کشور طراحی شده بود که متغیرهای اقتصاد کلان بر اساس آن سه سناریو تعریف شده بودند. سناریوی نخست با فرض ادامه فرسایشی جنگ بود و سومین سناریو نیز پایان جنگ را فرض کرده بود.

در این گزارش سناریوهایی را که برای ده سال آینده اقتصاد کشور در صورت ادامه جنگ ترسیم می‌کردند بسیار تاریک و نگران کننده بود. آنها نشان می‌دادند در صورت ادامه جنگ ما با بحران‌های اقتصادی ـ اجتماعی و حتی سیاسی مواجه خواهیم بود. افزایش سریع جمعیت که تا حد بسیار زیادی مورد تأیید مقامات ارشد هم بود از یک طرف و تخریب منابع و امکانات فیزکی از طرف دیگر و همچنین تخصیص بخش قابل توجهی از امکانات به جنگ مانع از هرگونه سرمایه‌گذاری درازمدت شده بود. بخش خصوصی داخلی هم که وجود نداشت اگر هم بود بخش سنتی خصوصی بود که حیات خود را به بازرگانی و واسطه گری گره زده بود، فقط باید سرمایه‌گذاری دولتی انجام می‌شد که دولت برای آنها امکاناتی در اختیار نداشت، اعتبار بین‌المللی هم که به ندرت یافت می‌شد.

سناریوی سوم هم با فرض پایان جنگ تهیه شده بود، اما وضعیت روشنی را برای آینده اقتصادی نشان نمی‌داد. اما خط مشی‌ها و سیاست‌هایی در آن ارائه شده بود که موجب شد پس از پذیرش قطع نامه ۵۹۸ در اواخر خرداد سال ۶۷ تیم کارشناسی سازمان برنامه به فاصله کوتاهی، گزارشی را که حاوی مجموعه‌ای از

سیاست‌هاو خط مشی‌های اجرایی پس از جنگ بود، به هیأت دولت تقدیم کند. پس از آن نیز کتاب تصویرکلان برنامهٔ پنج ساله اول ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ که جزء اسناد سازمان برنامه است و موجود می‌باشد، تهیه و تدوین و به شورای اقتصاد ارائه کرد. این امر نشان دهنده آمادگی زیاد سازمان برنامه بود که به فاصله کمتر از سه ماه از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توانست نظام برنامه‌ریزی و تصویر کلان را به شورای اقتصاد ببرد و در شورای اقتصاد بحث برنامه اول را باز کند.

● قبل از این که به ادامه بحث بپردازیم، می‌خواستم یک مساله دیگر که از جهت شیوه تفکر اقتصاد پس از انقلاب بسیار مهم است، مورد بررسی قرار دهیم. آن هم برخوردی بود که بین آقایان ایروانی به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی و آقای نوربخش رییس کل بانک مرکزی در سال ۶۴ وجود داشت. این تعارض از کجا ناشی می‌شد؟ آیا به خاطر دیدگاه‌های اقتصادی بود یا این که یک جریان جدید قدرت در حال شکل‌گیری بود که بخشی از جریان قدرت قدیمی‌تر در برابر آن مقاومت می‌کرد؟

ـ منشاء اصلی آن تعارض به نوع نگاه اقتصادی این دو نفر باز می‌گشت که هنوز چندان نمود آشکار و بیرونی پیدا نکرده بود. در آن زمان انجمن اسلامی بانک‌ها در مقابل رییس کل بانک مرکزی قرار گرفته بودند. از آن تشکل به عنوان تشکلی که رویکرد ایدئولوژیک، اعتقادی و درونگرا دارد یاد می‌شد و گفته می‌شد که رییس کل بانک رویکرد برون گرا و متمایل به دنیای خارج دارد. آنها افرادی بودند که سال‌ها با هم کار کرده بودند و همدیگر را به خوبی می‌شناختند. در آن شرایط نیز وزیر اقتصاد و دارایی از این وضعیت نهایت استفاده را برای تغییر آقای نور بخش برد.

رویکرد آنها به مسائل عمدتاً رویکرد ایدئولوژیک بود. آنها کسانی را می‌خواستند که به نظرشان پایبندی بیشتری به نگاه درونگرا در داخل کشور در مقابل رویکرد برونگرا و متمایل به دنیای خارج داشتند. من فکر می‌کنم مشکل ناشی از نوع نگاه به مسائل اقتصادی بود که البته هنوز نمود بیرونی پیدا نکرده بود. این‌ها با آن نگاه که هنوز خود را نشان نداده بود مخالف بودند.

● از صحبت‌های شما این طور برداشت می‌کنم که یک گروهی از کارشناسان در بدنه دولت سازمان برنامه و بانک مرکزی در حال شکل‌گیری بود که نگاه معطوف به اقتصاد مدرن داشتند. نمود آن نگاه را بعدها در مراحل تدوین و اجرای برنامه اول شاهد بودیم. در حالی که در دولت و نخست وزیری چنین برداشتی نسبت به اقتصاد وجود نداشت. در واقع آن برخوردی که با آقای نوربخش شد برای جلوگیری از غلبه آن طرز تفکر بود. این دو تفکر چگونه هشت سال با هم کنار آمدند و با هم کار کردند؟

ـ اگر به گزارشهای اقتصاد سازمان برنامه در سال‌های ۶۰ و ۶۱ و از سال ۶۵ به این طرف مراجعه کنید نشانه‌های شکل‌گیری تفکر اقتصاد مدرن را ملاحظه خواهید کرد. نمود بسیار بارز این مطلب در نرخ ارز بود. شاید اصلی‌ترین جایی که تفاوت دو دیدگاه را نسبت به اقتصاد نشان می‌داد، سیاست‌های نرخ ارز بود. در سال ۶۶ جلساتی که بین کمیسیون ویژه برنامه و بودجه مجلس و نمایندگان سازمان برنامه برگزار شد ریاست کمیسیون برنامه و بودجه با آقای عبدالله نوری بود و آقا دری نجف‌آبادی نیز به عنوان یکی از اعضای کمیسیون بیش از این مسئولیت بازنویسی برنامه اول سال‌های ۶۳ـ ۶۶ را تحت عنوان شرایط نوین، به عهده داشت. یکی از وظایفی که برنامه شرایط نوین آن را ملزم کرده بود، ایجاد انعطاف در نرخ ارز و تشویق صادرات غیرنفتی بود. به دنبال ارجای این سیاست قیمت ارز واریز نامه‌ای شروع به افزایش کرد. در آن مقطع نرخ ارز آزاد ۶۵ تومان به ازای هر دلار بود و قیمت ارز واریز نامه‌ای حدود ۴۲ تومان. این اقدام یکی از نتایج نشست‌های مکرر بین کمیسیون برنامه و بودجه، مجلس و نمایندگان سازمان برنامه بود. کم کم صادرات غیرنفتی افزایش یافت. در آن زمان دولت با کمک حضرت امام اختیار تعزیرات حکومتی را از قوه قضاییه گرفته بود و به خود منتقل کرد. هدف نیز برخورد سریعتر و موثرتر با مسائلی چون گران فروشی بود. تحلیل آن، این بود که می‌توان تورم را با کنترل فیزیکی قیمت‌ها مهار کرد. در حالی که نقدینگی در حال افزایش بود. آنها به عدم تعدل‌های کلان اقتصادی توجه نمی‌کردند و ملاک فقط کنترل قیمت‌ها بود. در این شرایط نخست وزیر، ارز واریزنامه‌ای را مشمول مقررات و قوانین تعزیرات کرد و نرخ ارز واریزنامه‌ای را ۳۵ تومان به ازای هر دلار تعیین نمود و هر

کس که مبادرت به خرید و فروش آن با قیمتی بالاتر می‌کرد،شامل تعزیرات می‌شد. در حالی که در شورای اقتصاد و سازمان برنامه و درس تعدادی از نمایندگان مجلس حرف‌های متفاوت و گزارش‌های مختلفی با آن چه در هیأت دولت مطرح می‌شد، در حال شکل گرفتن بود. رویکرد اقتصادی قالب در دولت، رویکرد اقتصاد دولتی بود. افرادی چون آقایان عالی نسب، میرزاده، ایروانی، قاسمی طرفداران این تفکر بودند. آقای نوربخش هم از بانک مرکزی به معاونت پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی رفتند. در آن موقع وضعیت به گونه‌ای بود که وزارت اقتصاد و دارایی و بانک مرکزی پس از آقای نوربخش حرفها و موضع‌گیری‌های متفاوت با سازمان برنامه و کمیسیون برنامه و بودجه داشتند. در واقع از داخل دولت دو حرف شنیده می‌شد. که متعاقب بخشنامه نخست‌وزیری، مبنی بر این که ارز صادراتی مشمول تعزیرات حکومتی است آقای عبداله نوری به عنوان رییس کمیسیون برنامه و بودجه، از همه مسئولان اقتصادی دولت دعوت کردند در جلسه مشترک کمیسیون برنامه و بودجه و کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس با وزرای اقتصادی، صنعتی و بازرگانی که آن موقع آقای قاسمی، ایروانی، میرزاده، نبوی و تعدادی از مشاوران آنها بودند، به بررسی موضوع بپردازند. پرسشی که در آن جا مطرح شد این بود که با توجه به محدودیت منابع ارزی و از آنجایی که اقدام اخیر سازمان برنامه و کمیسیون برنامه و بودجه منجر به افزایش صادرات غیرنفتی شده است چرا دولت اقدام به وضع تعزیرات بر ارز کرده است. آقای نوری رویکرد اقتصاد مدرن داشتند و همگرایی او با ما بیشتر بود و و اما از دولت همه در تأیید اقدام نخست‌وزیر صحبت کردند به جز سازمان برنامه که بنده به نمایندگی از سازمان شرکت کرده بودم. نظر آقای زنجانی مخالف با نظرات دولت و نخست‌وزیر بود. نقطه نظرات ایشان از اواخر سال ۶۵ و اوائل سال ۶۶ معطوف به اقتصاد مدرن بود. ایشان در سمت وزیر برنامه و بودجه نمی‌توانستند مخالف دولت صحبت کنند، بنابراین من به عنوان رییس دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه در این جلسه شرکت کرده و نظرات خودم را بیان کردم. بتدریج محور این بحث‌ها و مرکز آنها به مجلس کشیده شد البته نمایندگان وزارت اقتصاد و دارایی خیلی در این بحث‌ها فعال نبودند، بانک مرکزی هم چون موضوع نرخ ارز در حوزه اختیارات آنها بود، فعال و معتقد بودند نرخ ارز باید ثابت باشد و از هفت تومان بالاتر

نرود.

نظر وزارت برنامه و بودجه در آن مقطع این بود که نرخ ارز باید متناسب با شرایط اقتصادی تغییر کند، در آن موقع آقای الویری معاون پارلمانی وزارت برنامه بود. ایشان هم گرایش به سمت اقتصاد مدرن داشت و چون رابط وزارتخانه با مجلس بود بیشتر این بحث‌ها را در داخل مجلس طرح می‌کردند که خود موجب شکل‌گیری این بحث‌ها در مجلس شد. البته بعضی از بحث‌ها با معاونان وزارتخانه‌ها در نخست‌وزیر طرح می‌شد. به هر حال کم‌کم تفاوت نگاه برنامه و بودجه به اقتصاد با نگاه دولت آشکار شد و مشخص شد که وزارت برنامه و بودجه رویکرد مورد قبول دولت را ندارد. در آن مقطع که اواخر دوره نخست‌وزیر آقای موسوی بود، دولت به عنوان واکنشی در مقابل این مساله، بخشی از وظایف وزارت برنامه و بودجه را به نخست‌وزیر و زیر نظر نخست‌وزیر منتقل کرد. ستاد بسیج اقتصادی، ستاد طرح‌های دهه انقلاب و ستاد بازسازی از جمله نهادهایی بودند که در نخست‌وزیر شکل گرفتند و بخش‌هایی وظایف از وزارت برنامه و بودجه را انجام می‌دادند (البته نه همه آنها)

● در واقع چون اعتماد لازم نسبت به وزارت برنامه و بودجه وجود نداشت، این اقدام صورت گرفت؟

ـ البته تا آخرِ دوره، اعتماد وجود داشت، اما آنها دیگر نمی‌توانستند با هم کار کنند. مثلاً در مورد بودجه، وزارت برنامه با صداقت، نقطه نظرات کارشناسی خود را مطرح می‌کرد و پافشاری لازم را هم بر نقطه نظرات خود انجام می‌داد و این طور نبود که مخالفت صرف داشته باشد، بلکه سعی می‌کرد قبل از اتخاذ تصمیم در دولت و شورای اقتصاد، نقطه نظرات کارشناسی خود را مطرح کند. مهندس موسوی هم این مسأله را کاملاً قبول داشتند و می‌دانستند تفاوت نگاه وجود دارد. ایشان در مورد مسائل بودجه و مسائل مالی که بسیار حساس و مهم بود، اعتماد کامل داشتند که وزارت برنامه همان کاری را خواهد کرد رییس که دولت می‌خواهد.

● آقای دکتر من در این جا تعارضی در گفته‌های شما می‌بینم؛ شما گفتید که

کادری کارشناسی در سازمان برنامه شکل گرفته بود که موافق اقتصاد دولتی به آن شکلی که اجرا می‌شد نبودند، اما تصمیم‌هایی را که توسط ستاد دولت گرفته می‌شد اجرا می‌کرد. آیا این مساله کارشناسان سازمان برنامه را زیر سوال نمی‌برد؟

- خیر. سازمان برنامه فعالیت‌های مختلفی را انجام می‌دهد. بخشی از فعالیت‌ها مطالعاتی و تحقیقاتی است که درگیر مسائل اجرایی نیست اما بخش‌هایی هم درگیر مسائل اجرایی می‌شوند. یکی از آنها بخش‌های بودجه سازمان است که با اجرای بودجه سر و کار دارند و بخش‌هایی نیز خود را درگیر با مصوبات شورای اقتصاد کرده و آنها را پیگیری می‌کنند. بخش‌های مطالعاتی در دفتراقتصاد کلان و شاخه‌های برنامه‌ریزی مدیریتی مستقر هستند اما بخش بودجه آن یک بخش اجرایی است. بنابراین هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد. بخش‌های مطالعاتی و تحقیقاتی همواره و در همه گزارش‌های خود، نقطه نظرات کارشناسی را بیان می‌کرد. با توجه به این که می‌دانست این نظرات در نزد مقامات بالاتر مورد پذیرش واقع نمی‌شود. در واقع یکی از دلایل اصلی ریزش نیروهای کارشناسی قوی از سازمان برنامه همین بی‌اعتمادی وعدم توجه به نظرات کارشناسی آنها بود. تعداد زیادی از نیروهای پژوهش و مطالعاتی سازمان برای ادامه تحصیل به خارج کشور رفتند و تعداد دیگری نیز به نهادها و وزارتخانه‌هایی منتقل شدند که احساس می‌کردند در آنجا بیشتر به نظرات کارشناسی آنها بها داده می‌شود. اما با همه این مسائل بخش‌های اجرایی در زمینه بودجه و پیگیری تصمیم‌های شورای اقتصاد به روال کار خود ادامه می‌داد. اگر چه بی‌تأثیر از شرایط به وجود آمده نبودند.

● گفته می‌شود نخست وزیر به این نتیجه رسیده بود که با تغییر رییس سازمان برنامه نمی‌تواند مانعی برای گسترش و توسعه نظرات کارشناسی درون سازمان ایجاد کند. در واقع جو داخلی سازمان برنامه هر وزیر و رئیسی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و او را به دنبال خود می‌کشد. به همین دلیل نخست وزیر علیرغم همه مخالفت‌هایی که با آقای روغنی زنجانی داشت، برخوردی همانند آن چه که با آقای نوربخش داشتند با ایشان انجام ندادند. آیا این تحلیل درست است؟

ـ من نمی‌دانم تحلیل ایشان از این مسئله چه بوده است. این را باید از خود آقای مهندس موسوی پرسید. ولی تصور من این است که ایشان به آقای زنجانی اعتماد زیادی داشتند و مطمئن بودند ضمن این که با صراحت نقطه نظرات خود را مطرح می‌کنند اما در مقابل کار ایشان نمی‌ایستند. شاید یک دلیلش این بود. دلیل دیگری هم وجود داشت که به مسائل سیاسی داخلی مرتبط بود. در آن زمان و پیش از اصلاح قانون اساسی، ما وزیر برنامه و بودجه داشتیم که تا حدود زیادی مستقل و به مجلس پاسخگو بود. عدم همکاری وزیر برنامه با نخست‌وزیر به گونه‌ای که نخست‌وزیر خواستار دگرگونی وزیر شوند برای نخست‌وزیر تبعات منفی سیاسی به همراه داشت که در آن شرایط مهندس موسوی از آن پرهیز می‌کرد. یکی از مسائلی که آقای موسوی با جدیت پیگیر آن بود، کاهش سطح وزارت برنامه به یک سازمان تحت کنترل و نظارت نخست‌وزیر بود. در این صورت رییس سازمان بیشتر تابع رییس دولت است و باید به او پاسخگو باشد نه مجلس.

وقتی هم بحث تغییر قانون اساسی در سال ۶۸ مطرح شد، یکی از محورهای مهم ایجاد اصلاحات در قانون اساسی، تمرکز قدرت اجرایی در قوه مجریه بود. قرار بود که رییس جمهوری و نخست‌وزیر یک نفر باشد نه دو نفر و دو مقام. در این بحث‌ها صحبت بر این بود که سازمان برنامه هم باید سازمانی تحت نظارت رئیس‌جمهور باشد، که عملاً همین گونه هم شد.

در آن زمان تفاوت در نوع نگاه به مسائل اقتصادی زیاد بود. این تفاوت نگاه نمود خودش را در موضوعاتی چون نرخ ارز و کنترل قیمت‌ها نشان می‌داد، نگاه دولت نسبت به کنترل قیمت‌ها به طور کامل با نگاه کارشناسی سازمان برنامه متفاوت بود. در آن سال دیگر اختلاف نظرها کاملاً آشکار شده بود. به گونه‌ای که با آن شیوه ادامه همکاری میسر نبود.

● شما گفتید که احساس می‌کردید افرادی در مجلس بویژه کمیسیون برنامه و بودجه و آقای هاشمی به عنوان رییس مجلس، نظرات کارشناسی سازمان برنامه را بهتر درک می‌کردند. آیا این یک احساس بود یا از یک واقعیت ناشی می‌شد؟ و آیا این نتیجه تحقیقات و مطالعات اقتصادی بود یا این که آنها نیز به

مرور زمان و بر اساس سیاست آزمون و خطابه چنین نتایج مشابهی رسیده بودند؟

ـ البته بحث و نظر من این نبود که مجلس در حال نزدیک شدن به نظرات کارشناسی سازمان برنامه بود بلکه من گفتم که مجلس در تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، بازتر برخورد می‌کرد. آن زمان در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس جلساتی برگزار می‌شد و نظراتی در خصوص کنترل قیمت‌ها و یا انعطاف پذیری نرخ ارز مطرح می‌شد که کاملاً در تضاد کامل با هم قرار داشتند.

در این جلسات کارشناسان و مسؤلان بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه حضور پیدا می‌کردند و نقطه نظراتی کاملاً متفاوت را مطرح می‌کردند. دراین جلسات بود که من به این نتیجه رسیدم فضا و جو حاکم بر کمیسیون برنامه و بودجه مجلس سوم و ترکیب اعضای آن به گونه‌ای است که مشخصه‌های اقتصاد مدرن را بهتر و راحت‌تر می‌پذیرند. در واقع می‌توان این ادعا را داشت که کمیسیون برنامه و بودجه به دلیل موقعیت خاصی که داشت، به مجموعه‌ای از اطلاعات ویژه در خصوص اقتصاد و سیاست‌های اجرایی دسترسی داشت که این اطلاعات به آنها برای پی بردن به اهمیت تفکر اقتصادی مدرن کمک می‌کرد. کمیسیون برنامه و بودجه تقریباًمشابهت خاصی با سازمان برنامه و فضای کارشناسی حاکم بر آن دارد. وقتی مسائلی چون محدودیت‌های بودجه و کمبود منابع مالی و چگونگی کارکرد متغیرهای اقتصاد کلان در کمیسیون برنامه و بودجه به بحث و تبادل نظر کارشناسی گذاشته می‌شود، طبیعی است که برآیند حاصل از آن گرایش به تفکر اقتصاد مدرن و بازار باشد. همان گونه که در سازمان برنامه این فرایند عمل می‌کند. این مسال‌های که گفتم زمینه ایجاد تحول در نگرش و نگاه برخی از نمایندگان مجلس را فراهم می‌کرد و این گونه نبود که خارج از جلساتی که بین سازمان برنامه و کمیسیون برنامه مجلس و نمایندگان تبادل نظراتی صورت گرفته باشد. خیر. ارتباط ما با آنها در همین سطح بود که در نهایت نیز منجر به گرایش مجلس به طرف نظرات سازمان برنامه شد.

البته ما در فرایند تدوین و تهیه برنامه پنج ساله اول که باید از سال ۶۸ تا ۷۲ به اجرا گذاشته می‌شد از یک ابتکار جدید بهره بردیم. پیش از این و همان طور که

گفتم، دولت در سال ۶۱ قصد اجرای یک برنامه پنج ساله را داشت. مقدمات کار را نیز تا حدودی انجام داد. اما موفق به کسب نظر موافق مجلس نشد و به فراموشی سپرده شد. ما برای پرهیز از آن اتفاق و جلوگیری از توسعه این نظر که اساساً در جمهوری اسلامی امکان تدوین، تصویب و اجرای هیچ برنامه‌ای وجود ندارد دست به یک ابتکار جدید زدیم. آن اقدام این بود که به موازات فرایند برنامه‌ریزی که در سازمان برنامه در حال انجام بود، یک نظام بررسی، تدوین و تصویب برنامه را هم برای افزایش نقش و چگونگی مشارکت مجلس در فرآیند برنامه‌ریزی از ابتدا تا انتها پیش‌بینی کردیم. این اقدام موجب شد وقتی لایحه برنامه از طرف دولت به مجلس تقدیم می‌شد، نمایندگان مجلس از قبل در جریان پیشرفت امور کار قرار گرفته باشند. در واقع ما مانع جلوگیری از مخالفت مجلسیان با لایحه برنامه اول شدیم. این ممانعت هم فقط با افزایش سطح آگاهی و مشارکت نمایندگان به دست آمد.

در نظام برنامه‌ریزی برنامه اول در شوراهای برنامه‌ریزی نمایندگانی از کمیسیون‌های تخصصی، کمیسیون برنامه و بودجه و اقتصادی حضور می‌یافتند. انتظار ما از آنها این بود که شیوه انجام کار و نتایج مباحث را به مجلس و کمیسیون‌های مورد نظر منعکس کنند. که نتایج خوبی از این بابت حاصل آمد. البته ما در این راه با مشکلی روبرو شدیم که ذکر آن اهمیت دارد. برنامه پنج ساله اول در سال آخر دولت مهندس موسوی در حال تهیه و تدوین بود. دولت نیز به خوبی می‌دانست، برنامه‌ای که در حال تدوین است و توسط مجلس به تصویب خواهد رسید، برنامه‌ای است که دولت دیگری مجری آن خواهد بود.

اگر چه به جرأت می‌گویم که مسئولان نظام مسائلی فراتر از سرنوشت خود را مورد توجه قرار می‌دادند، اما نباید انکار کرد که وقتی وزیر و یکسری از مدیران ارشد زیر دست وی مطمئن نیستند ردوره بعد خواهند بود یا خیر، تا حدودی انگیزه آنها برای پیشبرد کار تحت تاثیر قرار می‌گیرد. در آن مقطع ماهم با یک سری مسائل و مشکلاتی روبرو شدیم و نظام برنامه‌ریزی را با سرعتی که پیش‌بینی می‌کردیم نتوانستیم به جلو ببریم. ما معتقد بودیم باید تا قبل از روی کار آمدن دولت جدید در مرداد ماه سال ۶۸ کار تدوین و تهیه برنامه به پایان برسد. چرا که در ماه‌های انتهایی دولت مهندس موسوی و ماه‌های ابتدایی شروع به کار دولت بعدی امکان

ادامه کار با سرعت مورد نظر، میسر نخواهد بود. اصرار ما این بود که در تابستان ۶۸ کار برنامه تمام شود و با آغاز پاییز دولت جدید بتواند آن را اجرا کند. در واقع تابستان ۶۸ آخرین فرصت زمانی مورد نظر ما بود. بنابراین ما در سازمان برنامه در آبان ماه سال ۶۷و به فاصله کوتاهی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، برنامه کلان را به شورای اقتصاد بردیم و یک سقف زمانبندی ۹ ماهه را برای اتمام کار خود در نظر گرفتیم. مشکل ما این جا بود که احساس کردیم کار سرعت لازم را ندارد. انگیزه مجلس بر خلاف انگیزه دولت بسیار قوی بود. آنها در سال دوم دوره چهار ساله خود بودند و می‌خواستند روشن شدن مسیر حرکت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور در سال‌های پس از جنگ را به نام خود به ثبت برسانند. بنابراین از انگیزه بالایی برخوردار بودند.

اما دولت ذوق و شوق چندانی از خود نشان نمی‌داد. در این مقطع وزارت برنامه دست به یک ابتکار دیگر زد. به پیشنهاد آن وزارتخانه و برای پیگیری روند کار برنامه و شناخت نقاط ضعف و تنگناها، یکسری جلسات ماهانه با اعضای شورای اقتصاد، هیأت رئیسه مجلس و روسای کمیسیون‌های مجلس تشکیل داده شد. آقای هاشمی رفسنجانی و روسای کمیسیون‌های مجلس، مهندس موسوی و وزرای عضو شورای اقتصاد در این جلسات حضور می‌یافتند. هدف ما از این اقدام این بود که حساسیت‌های دولت را بالا ببریم تا از برنامه زمانبندی برای پایان کار عقب نمانیم. این اقدام هم در پیشبرد به موقع روند امور موثر واقع شد.

● یکی از دلایل همراهی و همکاری مجلس بویژه آقای هاشمی رفسنجانی، آیا این نبود که ایشان می‌دانستند رییس دولت آینده، خودشان خواهند بود و لازم است تا پیش از شروع کار رسمی دولت جدید بحث‌های مقدماتی مربوط به تدوین، تهیه و تصویب برنامه پنج ساله اول صورت گیرد، و ایشان بلافاصله شروع به کار اجرایی کنند؟

ـ البته این را نمی‌توان نادیده گرفت، به هر حال افکار عمومی و نخبگان کشور احتمال بسیار زیاد می‌دادند که آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور بعدی خواهند بود. اما آنچه را که به تجربه احساس کردم این بود که این بحث خیلی فراتر از

شخص آقای هاشمی و خواست ایشان بود. وقتی با تک‌تک نمایندگان و رؤسای کمیسیون‌های مختلف مواجه می‌شدیم،عطش زیادی در آنها وجود داشت که هر چه زودتر تکلیف آن بخش را که به عهده آنهاست به پایان برسانند. آنها بر این باور بودند که در طول دوران جنگ امکانات مالی و فیزیکی و انسانی کشور تخریب و روند اقتصاد در کشور دچار روزمرگی شده است، پس باید هر چه زودتر مسیر آن روشن شود.

روی هم رفته نتیجه این شد که هر چه به روزهای پایانی بهار سال ۶۸ نزدیک‌تر می‌شدیم بر حجم کار سازمان برنامه افزوده می‌شد و در مقابل بلاتکلیفی و سردرگمی وزاتخانه‌های دیگر دولتی افزایش می‌یافت. اما خوشبختانه رکود حاکم بر کار وزارتخانه مصادف شد با پایان یافتن برنامه‌ریزی بخش‌های مختلف. در نتیجه از این به بعد دیگر سازمان برنامه نیاز به برقراری ارتباط گسترده با دولت و وزارتخانه‌های دیگر نداشت. ادامه کار، تلفیق برنامه و تنظیم نهایی آن که کار بسیار پرحجم، وقت گیر و مشکلی بود توسط کار شبانه روزی سازمان برنامه انجام شد. در آن مقطعی که همه بخش‌های اجرایی کشور دچار رکود نسبی بود سازمان برنامه در تیرماه ۶۸ پیشنویس لایحه برنامه اول را تدوین و پس از جمع‌بندی آن را به صورت کتاب تهیه کرد، اما متاسفانه آن کتاب فرصت طرح در هیأت دولت مهندس موسوی را نیافت. پس از تشکیل دولت جدید به ریاست آقای هاشمی رفسنجانی، در نخستین یا دومین جلسه هیأت دولت لایحه برنامه اول در دستور کار قرار گرفت و پس از تصویب به مجلس داده شد.

● آقای دکتر! در این جا من می‌خواهم یک سؤال انتزاعی را مطرح کنم؛ اگر سازمان برنامه نقطه نظرات دیگری می‌داشت و مسائلی چون گرایش به اقتصاد مدرن، طرح مساله خصوصی سازی، حذف یارانه‌ها، یکسان سازی نرخ ارز و بسیاری مسائل دیگر را که در برنامه اول آمده است بیان نمی‌کرد، آیا باز هم مجلس به یک جمع‌بندی مشخص و قابل قبول با نظرات کارشناسی سازمان برنامه می‌رسید یا خیر؟ در واقع می‌خواهم بدانم کدام یک منشاء اثر بر دیگری بودند؟

ـ مسلماً خیر. گزارش‌هایی را که سازمان تهیه می‌کرد و در کمیسیون به بحث می‌گذاشت قطعاً بسیار مؤثر بوده است. در عین حال من فکر می‌کنم افرادی که در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس مؤثر بودند، که نگاهی معطوف به اقتصاد آزاد و رقابتی داشتند. به عنوان مثال اگر به برخی اقدامات و نظرات کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در سال‌های ۶۵، ۶۶ یا ۶۷ توجه کنیم، مشاهده می‌شود، تغییرات و تصمیم‌های پیشنهادی اعضای این کمیسیون ناشی از نوع نگاه معطوف به اقتصاد رقابتی آنهاست. یکی از اقداماتی که در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس انجام شد و هماهنگ با این نوع رویکرد به اقتصاد مدرن رقابتی است، این بود که شرکت‌هایی چون شرکت برق و شرکت نفت را از بودجه عمومی خارج و به بودجه شرکت‌ها منتقل کردند. این نشان می‌دهد پیشنهاد کنندگان این اقدام بر این باور بودند که اصول بنگاهداری را باید در بخش‌های تصدی‌گری دولت حاکم کرد. این اقدام و تصمیم‌های دیگری از این قبیل علامت‌هایی بود که نشان می‌داد در مجلس و به ویژه کمیسیون برنامه و بودجه رویکردی به اقتصاد مدرن وجود دارد. البته این رویکرد در تعامل با نظرات کارشناسی سازمان برنامه تقویت و حمایت شد.

● بنابراین، هم مجلس چنین گرایشی داشت و هم تحت تاثیر نقطه نظرات کارشناسی سازمان برنامه تمایل به اقتصاد مدرن در آن تقویت شد. حالا پرسش این است آیا آقایانی چون عبدالله نوری و دری‌نجف‌آبادی به عنوان اعضای موثر کمیسیون برنامه و بودجه آقای رفسنجانی به عنوان رییس‌جمهور دارای مطالعات صرف و تئوریک اقتصادی هم بودند؟ چون شما گفتید اقداماتی از سوی این افراد صورت می‌گرفت که نشانه‌هایی از شناخت اولیه نسبت به اقتصاد مدرن را در خود داشتند. واقعا آگاهی آنها نسبت به اقتصاد مدرن چگونه به دست آمد؟ آیا اتفاقی بود. واقعیت این است که در طول هشت سال دوره آقای موسوی اقتصاد دولتی حاکم بود و مجلس و مراکز دیگر قدرت از آن حمایت می‌کردند. چه تغییراتی به وجود آمد که این آقایان مسیر دیگری را در نظر گرفتند؟

ـ همانطور که گفتم ماهیت کمیسیون برنامه و بودجه به گونه‌ای است که باید دارای یک نگاه جامع باشد. این یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر است اگر همین حالا هم

در مجلس ششم به کمیسیون برنامه و بودجه نگاه کنید افرادی را می‌بینید که پیش از این نظرات اقتصادی متفاوتی با آن چه که الان در کسوت عضو کمیسیون برنامه دارند، داشتند. شما این را می‌توانید در اظهارات آنها در زمانی که عضو مجلس نبودند با وضعیت فعلی مقایسه کنید. اصولاً وقتی در معرض اطلاعات واقعی عملکرد اقتصادی کشور قرار می‌گیرید خیلی زود به این نتیجه می‌رسید که راهکارهای پیش رو برای حل مسائل اقتصادی کشور نمی‌تواند متنوع باشد. برای همین است که معمولاً تنوع دیدگاه‌های بیرون از مراکز تصمیم‌گیری، در داخل مراکز تصمیم‌گیری دیده نمی‌شود.

بسیاری از اعضای کمیسیون برنامه و بودجه مجلس ششم افرادی هستند با سوابق دیدگاه‌های چپ در زمینه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. اما مهمترین تحولاتی که در برنامه پنج ساله سوم و در راستای حرکت به سمت اقتصاد مدرن رقابتی لحاظ شده توسط همین کمیسیون پیگیری و مورد حمایت و تصویب قرار گرفته است. جالب این که نه در دولت و نه در مجلس پنجم با گرایش به ظاهر اقتصاد بازار، چنین پیگیری‌هایی صورت نگرفت. اقداماتی که این کمیسیون در راستای تکمیل برنامه سوم پی گرفت، موضوعاتی چون هدفمند کردن یارانه‌ها و یکسان سازی نرخ ارز بود که اتفاقاً هر دوی آن پیشنهاد کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات مجلس ششم است. این اقدامات حاکی از این است که به دلیل مواجهه با انبوه اطلاعات کلان، اعضای کمیسیون و نمایندگان مجلس، خواه‌ناخواه رویکردی منطقی به اقتصاد مدرن رقابتی پیدا می‌کنند. عین این مسأله در مسئولان رده بالای سازمان برنامه صدق می‌کند. مدیریت فعلی سازمان با گرایش‌های اقتصاد دولتی امروز متولی اجرای برنامه‌ای هستند که گرایش به اقتصاد مدرن رقابتی و حمایت از بخش خصوصی دارد.

در حال حاضر سازمان برنامه با همین ترکیب جدید مدیریت خود نظام یکسان نرخ ارز را به اجرا درمی‌آورد. همینطور بحث یارانه انرژی و سوخت و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت کشور. حال پرسش این است واقعاً چه اتفاقی می‌افتد که گرایش افراد در مواضع مختلف متفاوت می‌شود. واقعیت این است که یا باید دولت منابع مورد نیاز را تأمین کند یا مردم و یا بخش‌های خارجی اقتصاد. راه چهارمی وجود ندارد. بخش

خارجی اقتصاد که تابع دستورات اقتصاد داخلی نیست و ساختار، انگیزه و قوانین خاص خود را دارد. مردم هم که باید این منابع را با پرداخت قیمت‌های واقعی خدمات کالاهای مصرفی بپردازند. به صورت طبیعی وقتی این دو راه مسدود باشد، فقط می‌ماند، تأمین از منابع دولتی. حالا اگر کسی در جایگاهی قرار گیرد و دسترسی به اطلاعات مربوط به منابع و مصارف محدود کشور را داشته باشد اقتصاد مدرن رقابتی را پیشنهاد می‌کند. او در این وضعیت به این آگاهی می‌رسد که اگر حوزه وسیعی از فعالیت را برای دولت تعریف کند، گستردگی حوزه‌ها با منابع محدود دولت همخوانی ندارند. سرانجام چنین شرایطی هم، کسری بودجه، استقراض، تورم بالا و از هم پاشیدگی شیرازه اقتصاد است. لاجرم به نوعی تقسیم کار در عرصه دولت و بخش خصوصی و همچنین استفاده از منابع خارجی نیاز خواهیم داشت. ما در بخش نفت نیاز به سرمایه گذاری‌های سنگین داریم و دولت توانایی تأمین آن سرمایه‌ها را ندارد، بنابراین تنها راه، اصلاح و واقعی‌تر کردن قیمت حامل‌های انرژی و جلب مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی است.

این مسیر را که تشریح کردم، فرآیندی است که هر ذهن خلاق و دور اندیشی به طور طبیعی به آن خواهد رسید و آن راه را طی خواهد کرد و نیاز نیست که فرد حتما تحصیلات آکادمیک اقتصاد داشته باشد. به مشاوره اقتصادی هم برای رسیدن به چنین مرحله‌ای نیاز ندارد. اگر چه داشتن تحصیلات و مشاوران، زمان رسیدن به چنین نقطه‌ای را بسیار کاهش خواهد داد و هزینه‌های اجتماعی را نیز تلف نمی‌کند. کافی است که یک فرد فقط به صورت منطقی و عاقلانه چگونگی عمل سیستم اقتصادی را درک کند، توانایی انجام محاسبات اولیه را هم داشته باشد. در این صورت با کنار هم قرار دادن منابع و مصارف به این نتیجه می‌رسد که برای اداره بهینه کشور راهکارها و فرصت‌های اندک و محدودی در اختیار دارد.

● شما در پاسخ به پرسش قبلی من مسائلی را مطرح کردید که خود آنها پرسش‌های دیگری را به ذهن متبادر می‌کند. اگر با قرار دادن منابع و مصارف کشور در کنار یکدیگر و دانستن ابتدایی محاسبات اولیه، فرد مانع تدوین یک بودجه نامتوازن می‌شود و در عین حال تلاش می‌کند که کشور به سمت یک اقتصاد

رقابتی مدرن حرکت کند، چرا تا پیش از این چنین مسائلی مطرح نبود؟ آیا توان انجام محاسبات اولیه وجود نداشت؟ مگر نه این که تا پیش از آن زمان هم سازمان برنامه و بودجه و هم کمیسیون برنامه و بودجه مجلس و هم بسیاری دیگری از مقامات کشور، دسترسی به اطلاعات واقعی از عملکرد اقتصاد کشور داشتند. پس چرا در تمام سال‌های پس از انقلاب تا آن مقطع که شما به آن اشاره کردید همواره شاهد تدوین بودجه‌های شدیداً نامتوازن و استقراض بسیار بالا از بانک مرکزی بودیم. چرا در آن سال‌ها چنین دید و تفکر منطقی بر آنها حاکم نشد؟

- جواب آن کاملاً روشن و واضح است. مهمترین ویژگی آن هشت سال درگیری کشور با جنگ بود. اگر چه به موازات درگیری کشور با جنگ طاقت فرسا و پرهزینه، نوع رویکردهای مختلفی نسبت به اقتصاد کشور مطرح بود و درگیری هایی را موجب شده بود اما دولت از یک طرف به طور بسیار قاطع و جدی بر حقانیت سیستم اداره دولتی اقتصاد و دخالت دولت در شئون مختلف اقتصاد پای می‌فشرد و از آن دفاع می‌کرد و از طرف دیگر هم شرایط جنگی کشور و زمینه عمومی و اجتماعی ایجاد شده از پی آن توجیه اعمال شرایط ویژه اقتصاد دولتی را با خود به همراه داشت.و برای همین هم بود که بلافاصله پس از پایان جنگ تغییر جهت در نوع نگاه به اقتصاد را شاهد هستیم.

جالب این که توجیه اجتماعی ـ سیاسی حاکمیت اقتصاد دولتی به همان سرعتی که تفکر مسئولان نسبت به اقتصاد دولتی تغییر کرد، جای خود را به پایگاه قانونی تدوین و اجرای برنامه پنج ساله اول داد. انعکاس این تغییرات را در رفتار دولت اول آقای هاشمی بخوبی مشاهده می‌کنیم، هر چند چالش‌ها ادامه یافت و اجرای برنامه دوم را در نهایت متوقف کرد. اما آن چه که موجب شد مجموعه‌ای از بدنه قوه مجریه و قوه مقننه را با خود همراه کند، تغییر شرایط محیطی داخل و خارج کشور بود وگرنه طبیعی است که در عرض چند ماه آدم‌ها راجع به مسائل مختلف عوض نمی‌شوند. موضوع برنامه پنج ساله اول از نیمه سال ۶۷ در کمیسیون برنامه و بودجه و در شورای بازسازی که به تازگی تشکیل شده بود و همچنین در برخی مراکز دیگر تصمیم‌گیری، مطرح بود. شورای بازسازی در آن مقطع استفاده از منابع خارجی برای احداث برخی از نیروگاه‌ها و سدها را پذیرفته بود. افرادی که هرگز

استفاده از منابع خارجی را تا پیش از این در ذهن خود نپرورانده بودند، با تغییر شرایط محیطی، حاضر به استفاده از آن منابع شدند. پس شرایط محیطی تعداد همراهان و یاران یک تفکر را کم و زیاد می‌کند و ما هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیسیتم.

● یعنی مسئولان نظام جمهوری اسلامی همواره اسیر شرایط بودند و فقط در مقابل شرایط عکس‌العمل نشان می‌دادند و خود هیچ برنامه‌ای برای اداره کشور نداشتند؟ شرایط جنگ و شرایط اوایل انقلاب هم شرایطی بود که بسیار تاثیرگذارتر از نظرات خود مسئولان بود. آیا این طور است؟

ـ در هیچ کجای دنیا و هیچ دولت و هیچ مجلسی شما سیاستگذاری را پیدا نمی‌کنید که مستقل از شرایط داخلی و خارجی سیاستگذاری کند. اصولاً سیاستگذاری می‌تواند موفق باشد که شرایط را در نظر بگیرد. به اضافه این توضیح که شرایط اول انقلاب به لحاظ ذهنیت‌ها و آرمان‌هایی که در ذهن همه بود و تلقی‌هایی که در گذشته از مسائل اجرایی کشور وجود داشت، شرایط ویژه‌ای بود و در واقع یک شوک سیاست گذاری به کشور وارد شده بود. شرایط جنگ و غیر جنگ هم تمایز خیلی مهمی است. بهر حال کشور درگیر یک جنگ تمام عیار بود که هرچه هم زمان آن طولانی‌تر می‌شد بر وسعت و عمق آن افزوده می‌شد. بنابراین تاثیر آن در مسائل اقتصادی خیلی زیاد بود. بعد از جنگ یعنی تغییر شرایط از جنگی به غیرجنگی شاهد تغییرات بسیار مهمی بودیم. بنابراین به سادگی نمی‌شود حکم داد که همیشه تحت تاثیر شرایط عمل می‌شده است. فرصت‌ها و تهدیدات در شرایط جنگی و غیرجنگی بسیار متفاوت هستند. هنر سیاستگذار این است که فرصت‌ها و تهدیدات را بشناسد و بتواند مسیر حرکت را به نحو درستی طراحی کند.

● دوباره به پرسش پیشین خودم برمی‌گردم. شما گفتید که اطلاعات مربوط به عملکرد واقعی متغیرهای کلان اقتصاد کشور در مقطع سال ۶۷ بارها در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس مطرح شد و چون ماهیت این اطلاعات به نحوی است که افراد در مواجهه با آنها راه منطقی و درست را پیش می‌گیرند، همین امر موجب شد افرادی در مجلس هماهنگی بیشتری با سازمان برنامه و بودجه که

گرایش به اقتصاد مدرن و رقابتی داشت، به عمل آوردند. پرسش این جاست که آیا این اطلاعات به اعضای هیات دولت، شخص نخست وزیر و مشاوران داده نمی‌شد، تا آنها هم متحول شوند؟ چرا که پس از گذشت بیش از ۱۳ سال از آن زمان بسیاری از آن آقایان همچنان از طرفداران پرو پا قرص اقتصاد دولتی هستند. البته بعضی از آنها هم با تاخیر زمانی چند ساله‌ای به اقتصاد مدرن رقابتی روی آورده‌اند. واقعاً چرا در آن زمان ارائه این اطلاعات مهم بر روی آنها اثر نمی‌گذاشت؟

- من نمی‌توانم بگویم چرا این اتفاق برای این آقایان نیفتاد. اما این را تاکید می‌کنم که تمام گزارشهایی که به کمیسیون‌های تخصصی مجلس سوم داده شده بود، پیش از آن در هیأت دولت و شورای اقتصاد طرح و ساعت‌های بسیار بر روی آنها تبادل نظر شده بود. ما به عنوان سازمان برنامه بر اساس یک برنامه زمان‌بندی خاص مرتباً گزارش‌ها و تحلیل‌های خود را از عملکرد متغیرهای کلان اقتصاد کشور برای اعضای هیأت دولت و شورای اقتصاد و مشاوران آنها بیان می‌کردیم. اما این که چرا منجر به تغییر تفکر آنها نشد چیزی است که باید از خود آنها بپرسید. آنها حتما استدلال‌هایی برای خود دارند. برخی از آنها هنوز فکر می‌کنند یک اقتصاد دولت محور می‌تواند راه حل بسیاری از معضلات و مسائل اقتصادی کشور باشد. اما واقعیت این است که زمان به نفع تفکر اقتصاد رقابتی و مدرن حرکت کرده است. به عنوان مثال در آن مقطعی که در حال تدوین برنامه اول بودیم، همین بحث سیاست‌های اقتصادی که الان هم به عنوان سیاست‌های اقتصاد بازار رقابت در برنامه سوم مطرح هستند، آن موقع هم مطرح شدند اما برای این که بتوانیم نمونه‌های عینی و شواهدی را در کشورهای خارجی بیابیم و آن را طرح کنیم، با مشکل مواجه بودیم. در حالی که در این زمان دستمان به طور کامل باز است و به راحتی می‌توان از فواید اقتصاد مدرن رقابتی صحبت و حمایت کرد. اتحاد جماهیر شوروی ظاهراً همچنان قدرتمند بود و از او به عنوان بلوکی نام برده می‌شد که توانسته بسیاری از مسائل مادی انسان‌ها و جوامع را با حفظ عدالت اجتماعی پاسخ دهد. بنابراین ما ناچار بودیم فقط به مسائل اقتصاد کشور و عملکرد متغیرهای کلان اقتصادی اتکا کنیم. ضمن این که لازم بود استدلال‌های تئوریکی که الزام اجرای سیاست‌های اقتصاد

مدرن رقابتی را بیان می‌کرد، تشریح کنیم. در آن مقطع برای همگام و همراه ساختن بسیاری از مسئولان، کارشناسان سازمان برنامه هزینه‌های بسیار زیادی پرداخت کردند. در حالی که تجربیات فعلی بر همگان ثابت کرده که باید در مسیر اقتصاد مدرن رقابتی حرکت کرد.

در سال‌های پایانی دهه ۶۰ شمسی ما از چنین استدلال‌های بدیع و جذابی بی‌بهره بودیم. مشکل آن افراد این بود که اقتصاد را از زاویه ایدئولوژی نگاه می‌کردند نه به عنوان یک علم. طبیعی است که ایدئولوژی هم در طول زمان تغییر نمی‌پذیرد، لذا نوع نگاه آنها به مسائل نیز تغییر پیدا نکرد یا بسیار دیر و با تأخیر زمانی زیادی صورت گرفت.

● آیا واقعا هیچ مساله دیگری وجود نداشت. احتمال نمی‌دهید که مجموعه‌ای از تنش‌ها و رقابت‌های سیاسی وجود داشت که چنین اتفاقاتی را به وجود آورد. زمانی که آقای هاشمی رییس جمهور شد تلاش بسیاری صورت گرفت تا چپ‌هابه حاشیه رانده شوند. ضمن این که در مجلس چهارم شرایطی فراهم شد تا مانع ورود برخی نیروهای وابسته به جناح چپ به مجلس شود. در واقع می‌خواهم بپرسم آیا به حاشیه راندن چپ‌ها نتیجه تنش های سیاسی خاص نبود؟ آقای هاشمی به نوعی در سال ۶۸ پرچمدار یک جریان سیاسی ـ اقتصادی شدند که بسیاری از مسئولان پیشین با آن برنامه‌ها خیلی همراهی و موافقت نداشتند، حتی گفته می‌شود آقای میرحسین موسوی به حدی مخالف ارائه برنامه اول با آن مشخصات و راهکارها بودند که ترجیح دادند مسئولیت ارائه به مجلس و همچنین اجرای آن را به عهده فرد دیگری غیر از خودشان باشد. به همین دلیل بود که در ارائه آن مجلس به تعلل می‌شد. آیا واقعاً چنین مسائلی در جریان بود؟

ـ من به عنوان کسی که در آن سال‌ها حضور زیادی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌های اقتصادی داشتم چنین مسال‌های را که مبنی بر تعلل آقای موسوی باشد ندیدم. حتی حاضرم این گواهی را بدهم که در واقع صداقت بسیار زیاد آقای موسوی مانع از ارائه برنامه اول در زمان ایشان به مجلس شد. آقای موسوی هر گز تصمیم نداشتند برنامه‌ای را به دولت بعد از خودشان تحمیل کنند. ارائه برنامه

در آن شرایط به مفهوم قرار دادن دولت بعدی برای کار در یک چارچوب مشخص بود. همان مشکلی که ما در این سال‌ها به خوبی به آن واقف شده‌ایم. یعنی یک دولت برنامه‌ریزی می‌کند، برای دولت دیگری که او هم باید آن را اجرا کند و همینطور مجلس. آنها برنامه‌ای را تصویب می‌کنند که نمایندگان دیگری باید بر حسن اجرای آن نظارت داشته باشند. مهندس موسوی هم هرگز قصد نداشتند چنین شرایطی را برای جانشین خود ایجاد کنند. این از صداقت ایشان بود، نه چیز دیگری. پس در واقع مسأله فراتر از رقابت‌های سیاسی بود. اگر چه تنش و برخورد سیاسی وجود داشت، اما هنوز خود را به خوبی نشان نداده بود. به نظر من این اقدام مهندس موسوی هیچ منشایی در رقابت‌های سیاسی و جناحی نداشت، اگرچه بعدها چنین تصوراتی به وجود آمد. اما این را هم باید توجه داشت که اصولاً در نوع نگاه و زاویه دید مهندس موسوی به اقتصاد هیچ تغییری ایجاد نشده بود. وی در سال ۶۸ اقتصاد و مسائل پیچیده آن را در همان اقتصاد سال ۶۰ می‌دید. از این لحاظ آقای موسوی یکی از اصول‌گراترین مسئولان اجرایی کشور بعد از انقلاب است. همان قواعد و اصولی را که وی در سال ۶۰ داشت، بدون کمترین تغییری تا سال ۶۸ حفظ کرد و تصور می‌کنم هم اکنون نیز چنین است. مهندس موسوی برای گسترش فعالیت‌های اقتصادی هرگز اعتقادی به استفاده از منابع خارجی نداشت و این چیزی بود که تا آخرین روز دولتش بر آن پافشاری کرد تصور ایشان آن بود که به هر قیمتی باید کشور را به صورت «نقدی» اداره کرد. ناگفته نماند، شرایط وخیم اقتصادی دولتمردان را در سال ۶۶ مجبور به استفاده از منابع خارجی تحت عنون یوزانس کرد و اگر چه این شیوه‌ی بسیار نامطلوب، گران‌قیمت و کوتاه‌مدت استفاده از منابع خارجی بود، اما چون ایشان حاضر به پذیرش استقراض خارجی نبودند، دولت ترجیح داد گران‌ترین شیوه استفاده از منابع خارجی را به صورت غیر آشکار بپذیرد.

ایشان همچنین معتقد به دخالت دولت در قیمت گذاری بودند و تلاش کردند که این اعتقاد خود را تا پایان نگه دارند. بنابراین، اتفاقات، تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی، مسائلی بود که بعداً به وجود آمد. مسأله مجلس چهارم و ترکیب آن، دولت آقای رفسنجانی و بسیاری مسائل دیگر همه پس از آن بود که دولت آقای موسوی به کار خود پایان داد و دور جدیدی از حکومت با شرایط متفاوت شکل گرفت.

من می‌خواهم این نکته را بگویم که تفکر اقتصادی آقای موسوی و تفکر اقتصادی آقای رفسنجانی از قبل شکل گرفته بود و چیزی نبود که بر اثر اتفاقات سال‌های پایانی دهه ۶۰ شکل بگیرد.

همان طور که گفتم در سال ۶۴ بحث تک نرخی کردن ارز در مجلس مطرح بود. پس تفکرات اقتصادی وجود داشت اما بعد از جنگ، عرصه بروز پیدا کرد.

● اما مسلم است که آقای موسوی مخالف برخی از مفاد گنجانده شده در برنامه اول بود؟

ـ قطعاً ایشان مخالف راهکارهایی که بعداً به عنوان سیاست‌های تعدیل اقتصادی نام گرفت، بودند، دلیل آن هم کاملاً روشن بود. این راهکارها در تضاد با تفکر ایشان بود، حتی در جلسه‌ای برنامه اول را «بسته[1] بانک جهانی» نامیدند و معتقد بودند اینها خط مشی‌هایی است که بانک جهانی به کشورهای در حال توسعه تحمیل می‌کند.

● شما قبلا گفتید که مهندس موسوی اعتماد کامل به آقای روغنی زنجانی داشت، آیا نباید این اعتماد در جایی نمود پیدا می‌کرد. برنامه اول که تمام ضد گرایشات فکری آقای موسوی بود؟

ـ این را قبلاً هم توضیح دادم. به هر حال سازمان برنامه نقش‌ها و وظایف متعددی دارد. یک نقش سازمان برنامه تنظیم بودجه و اجرای آن است، یک نقش آن دبیرخانه شورای اقتصاد است و وظیفه دیگر آن تدوین برنامه‌های میان‌مدت. در واقع در عین این که سیاست‌ها و راهکارهای پیشنهادی میان‌مدت و بلندمدت سازمان برنامه، در تعارض با دیدگاه‌های مهندس موسوی و دولتش بود و در شورای اقتصاد هم نظرات متفاوتی می‌داد، اما در اجرا به طور صادقانه وظایفی را که دولت بر عهده‌اش می‌گذاشت انجام می‌داد. البته این فقط تحلیل و تصور من است و از خود این آقایان باید اصل ماجرا را پرسید. ضمن این که دلیل دیگری هم وجود داشت.

1- package

پایان دولت مهندس موسوی نزدیک بود و ایجاد تغییر و تحول در بخشی از وزراء خیلی موضوعیت طرح نداشت.

● قبل از آن که به بررسی دوره نوین حیات سیاسی ـ اقتصادی ایران در سال ۶۸ بپردازیم، چند مساله مبهم وجود دارد که باید در مورد آنها توضیح بیشتری داده شود. گفته می‌شود یکی از دلایل اصلی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در مرداد ماه سال ۶۷، از سوی حضرت امام (ره) گزارشی بود که سازمان برنامه از وضعیت اقتصادی کشور، ارائه داده بود گویا شما از مسئولان تهیه این گزارش هم بودید. در آن گزارش چه مسائلی مطرح شده بود؟

ـ البته در این که این گزارش به چه صورت تقدیم امام خمینی (ره) شد و این که این گزارش به چه میزان، در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نقش داشت. قضاوتی نمی‌کنم. اما سازمان برنامه بر اساس همان توضیحاتی که دادم تقریباً از نیمه دوم سال ۶۵ یک سازماندهی داخلی برای تدوین گزارشی به نام "چشم انداز دهساله آینده اقتصاد کلان و بخش‌های منتخب با محوریت دفتر اقتصاد کلان کشور" ایجاد کرد. در آن زمان من مدیر کل دفتر اقتصاد کلان سازمان بودم.

وظیفه آن گزارش پیش‌بینی وضعیت آینده اقتصاد ایران از سال ۶۶ تا ۷۵ بود. این گزارش شاخص‌های اقتصاد کلان چون درآمد سرانه، تورم، تراز بودجه، تجارت خارجی و همین طور متغیرهای بخش‌هایی چون آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، انرژی و برخی از کالاهای اساسی برای این دهه مورد مطالعه قرار گرفته بودند. هیچ کس نمی‌توانست به وسعت رو به تزاید خاموشی‌های گسترده‌ای که در کشور وجود داشت، بی‌تفاوت باشد، هیچ مقام مسئولی نمی‌توانست به راحتی از کنار تراکم زیاد دانش‌آموزان در مدارس و افزایش شیفت‌های آموزش و یا مشکلات زیادی که در تأمین کالاهای اساسی وجود داشت، بگذرد. آن گزارش دهساله به بررسی چشم‌انداز این متغیرها اختصاص داشت، طبیعی هم بود که نتایج به هیچ وجه رضایت‌آمیز نباشد. تحولات ناخوشایند در هرم سنی جمعیت ایجاد شده بود. آمارگیری سال ۶۵ به خوبی آن تحولات را نشان می‌داد. جمعیت زیر ۱۰ سال کشور به شدت در حال افزایش بود، این مسأله فشار زیادی بر روی بهداشت و درمان و

آموزش و پرورش از یک طرف و کسری‌های زیادی در تأمین کالاهای اساسی مردم از سوی دیگر وارد می‌کرد. علاوه بر این منابع بسیار محدود کشور در مسیری هزینه می‌شد که مسیر قابل قبول و توجیه پذیری نبود. در آن سال‌ها یعنی سال ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ قیمت نفت به پایین‌ترین حد خود رسیده بود و چشم انداز روشنی برای آن وجود نداشت. در سال ۶۷ مجموع درآمد ارزی کشور به زحمت به هفت میلیارد دلار می‌رسید و این یک فاجعه بود. در این سال ۵۳ درصد کسری بودجه وجود داشت که از دید شاخص‌های کلان اقتصادی وجود یک عدم تعادل ناپایدار بود. در واقع برای فهمیدن وضعیت بد اقتصادی کشور شاید نیاز به یک پیش‌بینی دهساله هم نبود. وضعیت سال ۶۷ به اندازه‌ای بد و ناامید کننده بود که نشان دهد این شرایط قابل دوام نیست. سازمان برنامه با این پیشینه آمادگی لازم را برای ارائه چنین گزارش اقتصادی داشت. ما گزارش خود را بر اساس این اطلاعات و داده‌ها ارائه کردیم. این گزارش نشان می‌داد که در صورت تداوم جنگ، در قالب دو سناریوی جنگ فعال و جنگ فرسایشی، با توجه به فشارهای ایجاد شده در نتیجه افزایش جمعیت و ضعف مفرط تولید، اقتصاد کشور به وضعیتی غیر قابل اداره می‌رسد.

● **نحوه ارائه گزارش چگونه بود؟**

ـ من نمی‌دانم. من حضور نداشتم.

● **همواره گفته می‌شود که در آن سال‌ها یعنی از سال ۶۰ تا ۶۸ و بعد از جنگ بزرگ‌ترین معضل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور، وجود یکسری نهادهای موازی با حیطه وظایف مشترک بود. نهادهایی که حتی با هم رقابت هم داشتند. رقابت در زمینه انجام کار، کارشکنی، گرفتن بودجه و غیره. سازمان‌هایی بودند که که زیر نظر نخست وزیر، همان کارهایی را انجام می‌دادند که یک وزارتخانه برای انجام آنها به وجود آمده بود. جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی، ستاد بسیج اقتصادی و سازمان برنامه، کمیته‌ها و پلیس، سپاه و ارتش، آموزش و پرورش و نهضت سواد آموزی و...**

ـ یعنی یک تحلیلی هست که می‌گوید بعد از جنگ تداخل‌ها مهمترین مسئله

کشور بود.

● بله من با برخی دوستان که صحبت کردم می‌گفتند بعد از جنگ مهمترین مشکلی که وجود داشت مشکل تداخل کاری و مسئولیت‌های اجرایی بود. یعنی کارهایی موازی یا حتی متضاد با هم انجام می‌شد که موجب اتلاف منابع می‌گردید؟

ـ من با این موافقم وقتی در فعالیت‌ها توازی وجود داشته باشد راندمان مجموعه‌ها پایین می‌آید و این کاملاً طبیعی است. البته این توازی و درجه اهمیت آن متفاوت است. توازی در اجرا بسیار پرهزینه است که البته از توازی در مدیریت کم هزینه‌تر است. اگر توازی در مدیریت ایجاد شود و تفکرات مختلف به موازات هم در اداره کشور کار کنند کشور با بن بست مواجه می‌شود. بنابراین من قبول دارم که به واسطه وجود برخی نهادها و دستگاه‌های موازی مثل جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی، راندمان کلی مجموعه کاهش یافت. اما این که بخواهیم بعد از مسأله جنگ، تداخل وظایف را مهمترین مشکل کشور بدانیم، باید با احتیاط بیشتری صحبت کرد. حتماً اگر یک وزارتخانه داشتیم که در آن امور کشاورزی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت در مقایسه با حالتی که دو وزارتخانه داشته باشیم بهتر است. اما که این بگوییم کشور به این دلیل پیشرفت نداشته که دستگاه‌ها به موازات هم کار می‌کردند، من این تحلیل را قبول ندارم. ما از ابتدا یک مشکل داشتیم که مشکل اصلی بوده و الان هم وجود دارد و آن فهم درست از مسائل اقتصادی و چگونگی اداره کشور است.

● پس به نظر شما بعد از جنگ مهم‌ترین مساله کشور عدم وجود یک فهم درست از اقتصاد و مدیریت کلان کشور بود، که البته الان هم وجود دارد؟

ـ خیر. این مسأله قبل از جنگ هم وجود داشت و شاید برتر از آن هم بود.

● آقای دکتر منظورم این است که آیا در این سال‌ها بعد از درجه اهمیت جنگ بر شکل‌گیری روندهای مختلف اقتصادی و سیاسی کشور مهمترین مسئله

اداره کشور و اقتصاد بود؟

ـ بله. به نظر من فهم درست از مسائل اقتصادی و اصول مدیریت کلان اداره کشور، استفاده از دستاوردها و تجربه بشر در طول دوران گذشته است. این مسأله بزرگ‌ترین چالش مدیریت اقتصادی کشور در تمام طول دوران بیست و چند سال گذشته بوده است. به نظر من بقیه مسائل با فاصله زیادی نسبت به این موضوع قرار می‌گیرند. شما حالت‌هایی را در نظر بگیرید که ذهنیتی در کشور وجود داشت که تمام یافته‌های بشر را در اداره امور اقتصادی نفی می‌کرد و در نهایت این را در خرید ماشین از خارج خلاصه می‌کردند. این فقط یک حالت بود. شما شرایط را در بخش‌های سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی که بر مسیر کشور تأثیرگذار بودند، بیش از این مشاهده می‌کنید. به نظر من این بزرگ‌ترین چالش، بوده که الان هم هست و تا این حل نشود، پیشرفت قابل توجهی نخواهیم داشت.

● به عنوان یک کارشناس اقتصادی که به نوعی با مسائل هم درگیر بودید، اگر بخواهید آن دوران را تا زمان برنامه اول و شروع به کار آقای هاشمی نقد کنید چه می‌گویید؟

ـ یک نقد اساسی به دوران قبل از آقای هاشمی وارد است و آن این که ساز و کارهای اقتصادی را قبول نداشتند. اقتصاد با یک سری انگیزه‌ها به حرکت ادامه می‌دهد و باید به آن انگیزه‌ها اهمیت داده شود. باید تلاشی در جهت شناخت این پدیده‌ها صورت بگیرد نه نفی آن. به نظر من این بزرگ‌ترین انتقادی است که آن موقع وارد بود. مثل این می‌ماند که شما بخواهید فرزندتان را دو جور تربیت کنید. یک روش این است که قواعد روانشناسی رفتاری را بپذیرید که به مقتضای هر سنی چه نوع رفتار و واکنشی داشته باشید. ضمن این که ممکن است پدر و مادر سلیقه خاص خود را به لحاظ نوع کاراکتر فرزندشان داشته باشند. اگر آن پدر و مادر قواعد حاکم بر روانشناسی رفتاری را بپذیرند می‌توانند فرزند خود را به نحو موفقی تربیت کنند چون قواعد را به رسمیت شناخته‌اند. علم روانشناسی می‌گوید اینها در نهاد افراد است و این چیزی نیست که بتوان نفی کرد. در مقابل پدر و مادری را در نظر بگیرید که بخواهند تربیت مکانیکی فرزندشان را به عهده بگیرند و با عتاب و خطاب او را

تربیت کنند و ممکن است به دلیل ساز و کارهای حاکم بر رفتار او که به رسمیت شناخته نشده هر روز بیشتر او را در تقابل با خود قرار دهند. من فکر می‌کنم نوع نگاه به اقتصاد در کشور همانند نوع نگاه دوم است. مسئولان قواعد حاکم بر ساز و کارهای طبیعی حاکم بر اقتصاد را ساز و کارهای سود جویانه، به معنای اجحاف و بی‌عدالتی و ظلم به مردم و فشار به قشر محروم جامعه تلقی می‌کردند. بنابراین آن ساز و کارها را معطوف به شکل‌گیری یک نظام طبقاتی و سرمایه‌داری می‌دیدند و نه ساز و کار طبیعی حاکم بر رفتار همه جوامع و افراد. به همین دلیل هم به دنبال این بودند که تا آنجا که می‌توانند جلوی این ساز و کارها گرفته شود. چرا که آنها را مانع تحقق عدالت اجتماعی می‌شناختند. به نظر من در این فرآیند با یک مکانیزم غیرطبیعی به جنگ قواعد طبیعی حاکم بر رفتار خلقت رفته‌ایم. در این شرایط سیستم کار نمی‌کند.

این مسئله تبدیل می‌شود به یک چالش رفتاری با جامعه و به نظر من مجموعه این عوامل مهمترین مسال‌های بود که اقتصاد هر چه جلوتر می‌رفت به سمت یک اقتصاد دستوری حرکت می‌کرد. یکی از مسائلی که آن زمان در برنامه اول مطرح بود و بعدها به صورت قانون در برنامه اول مطرح شد این بود که الگوی مصرف باید برای همه مصارف مردم تدوین شود. یعنی پوشاک، خوراک، مسکن و همه چیز باید براساس یک الگوی مصرف اجرا شود و همه موظف به اجرای آن الگو هم باشند. یعنی وارد شدن در کوچک‌ترین محدوده های تصمیم‌گیری فردی و خصوصی. در این شرایط جلوی رشد و خلاقیت گرفته می‌شود.

● یک بحث دیگری هم وجود دارد و آن تضاد بین اظهار نظر در مورد اقتصاد در گروه‌های سیاسی و سود و منافعی که داشتند، همانطور که خود شما هم بارها گفتید، در تمام سال‌های دوران مهندس موسوی همواره چالش بین گروه‌های سیاسی که گرایش به اقتصاد سنتی و واسطه‌گری داشتند و گروه‌هایی که به اقتصاد دولتی معتقد بودند، وجود داشت. طنز تلخ تاریخ این که بیشترین سود را در این زمان همان بازاریان گروه‌های نزدیک به آنها بردند که همیشه عَلَم مخالفت با حاکمیت اقتصاد دولتی برمی‌افراشتند. شما این مساله و تضاد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

ـ اگر تحلیل درستی از این موضوع ارائه کنیم، برای فهم مسائل آینده کمک زیادی به ما خواهد کرد. این مسأله یک پدیده مهم و در عین حال ناشناخته است که کمتر در این سال‌ها به آن پرداخته شده است. اگر به عنوان یک تحلیل گر صرف و بدون وابستگی به گروه‌های سیاسی این پدیده را بررسی کنید، بهتر به جواب خواهید رسید.

در عرصه مدیریت کلان اقتصادی ـ سیاسی کشور گروهی بودند که معتقد به اقتصاد دولتی، دخالت دولت در قیمت گذاری، کنترل تجارت خارجی و عدم انعطاف در ارزش گذاری پول ملی و دیگر فاکتورهای اقتصاد دولتی بودند. از طرف دیگر عده‌ای هم بودند که عمدتاً بیرون دولت بودند. اگر چه نیروهایی را در سطح وزیر در هیأت دولت داشتند. آنها معتقد به بخش خصوصی و اقتصاد آزاد بودند. این دو گروه بازیگران اصلی صحنه سیاسی و اقتصادی آن زمان بودند. هر کدام هم جهت‌گیری خاص خود را داشتند. یکی شعار حمایت از محرومان و مستضعفان می‌داد و آن طرف فقط به فکر فعال شدن اقتصاد کشور بود. البته گروه سومی نیز در بخش کارشناسی سازمان برنامه در حال شکل‌گیری بود، اما جو غالب در اختیار آن دو گروه بود. گروه سوم گرایش به اقتصاد مدرن رقابتی داشت. اما گروه دوم معتقد به اقتصاد تجاری و سنتی بود و نه حاکمیت اقتصاد دولتی و یا حتی اقتصاد مدرن رقابتی. حال اگر یک کارشناس مستقل بخواهد چنین سیستمی را با چنان بازیگرانی تحلیل کند، به این نتیجه خواهد رسید که این دو گروه علی‌رغم این که در گفتار و رفتار سیاسی و اقتصادی کاملاً در تضاد با یکدیگر بودند، اما در عمل مکمل هم عمل می‌کردند. این سیستم در واقع به نفع جناحی بود که در بیرون دولت به اقتصاد آزاد سنتی و تجاری گرایش داشت. دولت تمام تلاشش کنترل قیمت‌ها و گسترش نقش خود در اقتصاد بود. این اقدام موجب افزایش تورم می‌شد. از طرف دیگر رشد تولید ناخالص ملی منفی بود و برای چند سال متوالی درآمدی عاید دولت غیر از صادرات نفت نمی‌شد.

هزینه‌های دولت که افزایش یافت، برای تأمین مالی آن هیچ راهی نبود جز استقراض از بانک مرکزی. این هم یعنی تورم بیشتر. به دنبال بالا رفتن غیررسمی قیمت‌ها لزوم دخالت دولت در اقتصاد بیشتر شد. نتیجه این هم افزایش کسری بودجه و اتکاء بیشتر به استقراض از بانک مرکزی و افزایش تورم بود. این مسیر

منجر شد به ۵۳ درصد کسری بودجه در سال ۶۷. وقتی این اتفاق افتاد فاصله قیمت‌های رسمی و قیمت‌های آزاد به بالاترین حد خود تا آن موقع رسید. اقتصاد سنتی هم از این شکاف بین قیمت‌های رسمی و آزاد حداکثر سود را می‌برد و برد. بخش خصوصی هم یک بخش خصوصی تجاری و سنتی بود. این بخش در آن زمان بیشترین استفاده را از فرصت پیش آمده ناشی از سیاست‌های دو قیمتی، کرد. هر چه فاصله بین نرخ ارز رسمی و غیر رسمی افزایش می‌یافت، آنهایی که توانایی دریافت موافقت اصولی از وزارت صنایع را داشتند، رانت استفاده از سهمیه ارزی به دست می‌آوردند که به اندازه فاصله دو قیمت رسمی و غیر رسمی ارز برای آن فرد سود آور بود. فاصله شمار موافقت‌های اصولی که در آن زمان صادر شده با سرمایه‌گذاری صنعتی که انجام شده بسیار زیاد است. به نظر من آن اقتصادی که در آن سال‌ها ترویج و حمایت می‌شد هر چه بیشتر اقتصاد ما را از اقتصاد رقابتی دور و به یک اقتصاد تجاری نزدیک می‌کرد و با افزایش نقدینگی و ایجاد فرصت‌های سودآور بیشتری برای بخش خصوصی تجاری و سنتی همراه بود. بنابراین به نظر من بخش خصوص و آن جناح مقابل دولت از دو امتیاز برخوردار بودند. یکی این که موضع سیاسی مستقل از دولت می‌گرفتند که این خود بر تعداد طرفداران آنها می‌افزود و امتیاز دوم این بود که هر چه بیشتر بر دولت فشار وارد می‌کردند، دولت وادار می‌شد که با جدیت بیشتری سیاست‌های خود را اعمال کند و این یعنی رانت بیشتر برای آنهایی که ظاهراً مقابل دولت می‌ایستادند. در واقع آنها با مخالفت خود، دولت را وادار به اتخاذ و انجام سیاست‌هایی می‌کردند که رانت بیشتری را برای آنهادر پی داشت. این شد که در پایان سال ۶۷ حدود پنجاه درصد از تولید ناخالص ملی را بخش خدمات تشکیل می‌داد. در این سال دولت با ۵۳ درصد کسر بودجه نیز مواجه بود.

● پس مخالفت هایی که صورت می‌گرفت آگاهانه و بر اساس منافع راست‌ها بود؟

ـ من نمی‌دانم که آیا این کار را آگاهانه می‌کردند یا خیر. ولی به نظر من کسی که در این شرایط منتفع می‌شود بهتر از اقتصاددان دانشگاهی از چگونگی کارکرد

سیستم و منافذ و معبرهای آن آگاهی دارد. به نظر من تفاوت اقتصاد مدرن با اقتصاد سنتی تجاری در همین است، کسی که از بیرون به این دو نظام نگاه کند، فکر می‌کند که هر دو از اقتصاد آزاد دفاع می‌کنند، اما تفاوت این دو در رانت‌هایی است که به افراد و گروه‌های ذی نفوذ می‌رسد. در آن مقطع ما سه گروه فکری اقتصادی داشتیم. یک گروه اقتصاد دولتی همراه با رانت بود، یک گروه اقتصاد خصوصی همراه با رانت و یک گروه هم اقتصاد رقابتی بدون رانت. این گروه سوم تا آن زمان پایگاه اجتماعی ضعیفی داشت. پایگاه آن پایگاه کارشناسی بود، نه پایگاه سیاسی و مردمی. الان هم همین مسئله وجود دارد. به محض این که این گروه می‌خواهد تفکر خود را مطرح کند با یارانه‌ها مواجه می‌شود اما گروه سوم خود را با قیمت‌های متعادل معرفی می‌کند. درحالی که دو تفکر قبلی همچنان می‌توانند کار کنند و پایگاه سیاسی داشته باشند. چون هر دو در رانتی بودن اقتصاد و شرایط اقتصادی وجه اشتراک دارند. جامعه رانت را دوست دارد. منشا اصلی رانت منابع نسل آینده است. آنان که حالا نسل تصمیم گیرنده هستند، می‌توانند رأی دهند تا از منابع فرزندان خود استفاده کنند. پس در یک چنین شرایطی وجه مشترک بودن رانت، به مکمل بودن آن دو گروه در عمل برای یکدیگر کمک می‌کرد.آخرین صحبتم هم این است که افرادی که ما به آنها نوکیسه می‌گوییم افرادی هستند که بدون صلاحیت‌های لازم تخصصی و خلاقیت‌های فردی به مکنت مالی رسیده‌اند. آنها کسانی بودند که توانستند از فاصله ایجاد شده بین دو قیمتی و چند قیمتی حداکثر استفاده را بکنند. اما متخصصان و تکنوکرات‌هایی که در داخل دولت بودند به دلیل محدودیت‌های مالی روز بـه روز قدرت خریدشان کم می‌شد. کسانی که در تجارت آزاد و بخش‌های سنتی و تجاری فعالیت می‌کردند روز به روز وضعیت‌شان بهتر می‌شد. این نیز شاهد دیگری بر این مدعا است که بخش‌هایی که به طور بالقوه می‌توانستند منشاء پیشرفت اقتصاد باشند به دلیل اجرای این سیاست‌ها ضعیف شدند. اما در واقع کسانی با اعمال یکسری سیاست‌ها، ماهی‌هایی را به رودخانه می‌ریختند که می‌دانستند در پایین دست رودخانه، افرادی با تورهایی که پهن کرده‌اند، حداکثر استفاده را خواهند برد. آنهایی که در پایین دست رودخانه در کمین نشسته بودند، کوچک‌ترین هزینه‌ای را برای این صیدهای عظیم خود پرداخت نمی کردند.

● در حین تهیه و تدوین و اجرای برنامه‌ها فشارهایی وارد می‌شود که این برنامه‌ها سمت و سوی خاصی، داشته باشند. شما در مراحل تدوین و اجرای برنامه اول حضور داشتید. آیا در هنگام تهیه و تدوین برنامه اول در زمینه‌های بخشی و یا حتی فرابخشی، اعمال فشارهایی صورت می‌گرفت. بالاخره وزراء و نمایندگان انتظاراتی داشته‌اند و دارند، به نظر می‌رسد که این امر برای جامعه سیاسیون ایران نیز امری طبیعی جلوه می‌کند. اما در فرایند برنامه‌ریزی و تخصیص منابع نواقص و ضررهای خود را دارد. حتی بارها مشاهده شده که یکی از مقامات ارشد نظام به منطقه‌ای مسافرت می‌کند و قول انجام برخی طرح‌ها و پروژه هایی که قبلاً پیش بینی نشده را می‌دهد، آیا این اتفاقات در عملکرد شما تاثیر می‌گذاشت. شما با آن چگونه برخورد می‌کردید؟

ـ ابتدا به مطلبی که جنبه کلی‌تری دارد اما به این موضوع مربوط می‌شود اشاره می‌کنم. تقریباًاز همان اوایل کار برنامه اول (اگر به مذاکرات ستاد برنامه سازمان برنامه مراجعه شود دقیق‌تر استخراج شده)، سئوالی برای ما مطرح بود و آن این که قانون برنامه اول باید دربرگیرنده چه اطلاعاتی و در چه حدی از جزییات باشد. این یک سئوال تعیین کننده بود. اگر یادتان باشد من یکی از علل به تصویب نرسیدن برنامه اول ۶۶-۶۲ را این مسأله ذکر کردم که مجلدات خیلی زیادی به عنوان برنامه اول به مجلس داده شده بود که باید توسط مجلس به تصویب می‌رسید در حالی که این عملی نیست. خواندن ده جلد کتاب و تصویب آن در مجلس کار محالی است. قسمت زیاد آنها هم مربوط به گزارش‌های عملکرد گذشته و وضع موجود و مواردی از این قبیل بود. در سال‌های قبل از انقلاب این مشکل را این طور حل کرده بودند که بر اساس قانون برنامه و بودجه که در سال ۵۱ به تصویب رسیده بود به کمیسیون‌های مجلس اجازه داده شده بود تا برنامه‌های بخشی را تصویب کنند. بنابراین کتاب قطور برنامه که به مجلس ارائه می‌شد، در سندی کمتر از ۵ صفحه در صحن علنی مجلس مطرح و در نهایت تصویب می‌شد. آن سند تصویر بودجه ۵ ساله بود و فقط به کلیات می‌پرداخت. برنامه‌های بخش کشاورزی به کمیسیون کشاورزی، برنامه‌های بخش صنعت در کمیسیون صنعت و به همین ترتیب دیگر برنامه‌ها در کمیسیون‌های

مختلف تصویب می‌شد. اما بعد از انقلاب این امکان وجود نداشت. بر اساس قانون اساسی مجلس اجازه تفویض اختیار به هیچ زیر مجموعه‌ای از خود را نداشت.در آن زمان این سئوال مطرح شد که در برنامه اول یک مجموعه‌ای شبیه با الگوئی بودجه یعنی ماده واحده و تبصره‌ها را تهیه کنیم که متفاوت از آن الگویی بود که بعداً در برنامه سوم دنبال کردیم.

البته این الگو در برنامه دوم هم دنبال شد. اما در برنامه سوم روال برنامه‌ریزی را تغییر دادیم. برنامه اول درست شبیه به بودجه، یک ماده واحده داشت و تعداد زیادی تبصره. کتابی هم که حاوی برنامه بخش‌های مختلف بود به صورت پیوست برنامه قرار دادیم. در متن ماده واحده که قرار بود به تصویب مجلس برسد این جمله هم گنجانده شده بود که "پیوست شماره ۱ برنامه هم جزئی از این قانون است" و عملاً با آن جمله آن کتاب به صورت قانون در آمد. خیلی ساده و بدون این که خوانده شود و به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد. آن کتاب با تمام اجزای خودش تبدیل به قانون شد و در صحن مجلس فقط ماده واحده و تبصره‌ها خوانده و رأی گرفته شد.

● یعنی نمایندگان مجلس هم هیچ توجهی به آن کتاب نکردند؟

ـ البته این کتاب را به کمیسیون برنامه و بودجه داده بودیم و کمیسیون تغییراتی را در آن اعمال کرده بود اما همچنان این یک معضل باقی مانده بود که کتاب را چه کار کنیم. اگر این را به دولت می‌سپردیم، نقش مجلس کم‌رنگ می‌شد. اگر در صحن مجلس خوانده و تصویب می‌شد، شاید بیشتر از یکسال طول می‌کشید. در نهایت با این جمله‌ای که قرار داده شد این مشکل را حل کردیم.

آن نکاتی هم که شما به آنها اشاره کردید مربوط است به تخصیص منابع و منظور کردن منابعی برای فعالیت منطقه‌ای که در آن کتاب تفصیلی گنجانده شد و بیشتر جنبه کلان داشت و بعضی از احکام بنا به ضروریاتی و یا به دلیل حقوقی در آن ذکر شده بود. اما چون بیشتر توجه من به جنبه‌های کلان بود، به مسائل ریز توجه نداشتم. اما فکر نمی‌کنم، تغییرات عمده‌ای صورت گرفته باشد. البته مجموعه‌ای از ابتکارات با هوشیاری سازمان برنامه و بودجه مجلس اجرا شد تا جلوی اعمال فشارها گرفته شود و آن هم کتاب تفصیلی پیوست شماره ۱ بود. یک پیوست شماره

۲ هم بود که دولت به مجلس ارائه کرد و در آن پیوست طرح‌های عمرانی برنامه گنجانده شده بود. آن هم به این دلیل بود که پس از گذشت پنج سال، طرح‌های عمرانی دولت نظمی به خود بگیرند. ما همیشه با این مشکل مواجه بودیم که پایه برخی سرمایه‌گذاری‌هایی در بودجه‌های سالانه گذاشته می‌شد که افق اجرای آن فراتر از برنامه پنج ساله بود. در حالی که اصلاً بودجه ظرف مناسبی برای این جور بررسی‌ها نیست. باید در برنامه‌های پنج ساله این مسائل مورد بررسی قرار گیرد. با این دید پیوست طرح‌ها تهیه شد تا نظمی برای بودجه‌های سالانه ایجاد شود. این کتاب پیوست که داده شد، نماینده‌ها به سرعت طرح‌هایی را که مربوط به حوزه‌های انتخابی خودشان بود شناسایی کردند. به دنبال آن جو بسیار نامطلوبی در مجلس ایجاد شد به طوری که نمایندگان کل برنامه را فراموش کرده بودند و هر نماینده‌ای حوزه خودش و طرحی که آنجا ذکر شده بود را گرفته بود. این مسأله در تمام هدفی که ما در تبیین برنامه داشتیم انحراف ایجاد کرد. بنابراین به سرعت ما پیوست شماره ۲ را از پیوست برنامه خارج کردیم و از ایجاد یک نظم منطقی در طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌های دولت منصرف شدیم. دلیل اصلی هم این بود که این مسأله خود برنامه را تحت‌الشعاع قرار داده بود. بنابراین من الان حضور ذهنی از بابت این که تاثیرگذاری وزراء یا افراد دیگر در تخصیص منابع به چه صورتی بوده ندارم. بعضی چیزها بود که در مجلس اضافه شد. از قبیل بحث خودکفایی در چند محصول اساسی کشاورزی مثل گندم. این‌ها مواردی بود که در کمیسیون برنامه و بودجه و کمیسیون کشاورزی مجلس مطرح بود و باید در کالاهای اساسی خودکفا می‌شدیم. از وزیر کشاورزی می‌خواستند تا آن چه را که می‌خواهد و هر تسهیلاتی را که لازم دارد ذکر کند تا مستند شود. وزیر کشاورزی هم متقابلاً این تعهد را داد که اگر این امکانات در اختیارش قرار گیرد تا پایان برنامه، کشور را در این چند محصول اساسی کشاورزی خودکفا خواهد کرد و این هم جز یکی از مواردی است که به نظر من از نظرتاریخ سیاست گذاری کشور قابل بررسی است. چون ما در نهایت تبدیل به بزرگ‌ترین واردکننده گندم شدیم. در حالی که شاید کمتر کشوری را بتوانید در دنیا پیدا کنید که همه مسئولان روی تولید یک محصول تاکید کرده باشند و دقیقاً نتیجه عکس گرفته شده باشد. این که چه چیز باعث شده که این اتفاق رخ دهد خودش یک مطلب قابل

تجزیه و تحلیل است. مواردی از این قبیل زیاد بود. مثلاً فرض کنید در مورد احداث بیمارستان‌ها که در حال حاضر با یک سری عدم تعادل‌هایی در سرمایه‌گذاری مواجه هستیم به آن زمان بر می‌گردد. به هر حال این مسائل در اسناد سیاست‌گذاری‌ها یا در تخصیص منابع و به ویژه در بودجه‌های سالانه بیشتر نقش عملی پیدا می‌کند. چون ممکن است شما چیزهایی را در برنامه تصویب کنید، ولی مادامی که در بودجه گنجانده نشود قابلیت اجرا پیدا نمی‌کند. اما به هر حال مسأله ما در عدم حصول به یک رشد اقتصادی بالا و پایدار، فقط کمی سرمایه نیست. مسأله انتخاب‌های نادرست در سرمایه‌گذاری کم اهمیت‌تر از دو مورد قبلی نیست. یعنی ما در حصول به یک رشد اقتصادی پایدار و بالا در بعد سرمایه‌گذاری با ۳ مسأله مواجه هستیم. کمبود سرمایه‌گذاری، انتخاب نامناسب سرمایه‌گذاری و کیفیت نامطلوب سرمایه‌گذاری شما نمونه این دو مورد بعدی را می‌توانید در عدم تعادل‌هایی که الان در سرمایه گذاری‌ها وجود دارد مشاهده کنید. به عنوان مثال ما کشوری هستیم که به شدت احتیاج به ظرفیت سازی در بخش صنعت داریم. ولی الان مشاهده می‌کنید که در بیمارستان‌ها به شدت سرمایه گذاری‌های مازاد انجام گرفته است و در سطح کشور با انبوه تخت خالی مواجه هستیم. در حالی که هزینه‌های بسیار گزافی برای راه اندازی یک تخت بیمارستانی وجود دارد یا با تراکم فرودگاه روبرو هستیم. هیچ تعادلی بین تعداد فرودگاه‌ها و تعداد هواپیماها در کشور برقرار نیست. اصولاً برای کشوری که در سطح درآمد سرانه ما قرار دارد این تعداد فرودگاه اصلاً ضرورتی ندارد.این در حالی است که راه‌های معمولی هنوز در وضعیت مناسبی نیستند. یا این روحیه‌ای که دانشگاه‌ها می‌بایستی در سطح کشور و در هر شهرستانی گسترش می‌یابد، چیزی نیست جز گرایش‌های منطقه‌ای که عمدتاً از کانال مجلس و در طی دوران‌های مختلف، ایجاد شده و منابع را به سمت خودش برده است. با توجه به اختلافات منطقه‌ای که وجود دارد و یک شهر با شهر دیگر رقابت دارد و حاضر نیستند که امکاناتشان تحت لوای شهر دیگری قرار گیرد. به دفعات ما شاهد بودیم که صرفاً به همین دلایل ظاهراً کوچک و بی اهمیت منابع کشور جا به جا شده است. مسأله بعدی هم کیفیت سرمایه‌گذاری است. عمدتاً کیفیت سرمایه‌گذاری‌های ما بسیار پایین است. الان به کرات شاهد افتتاح طرح و پروژه‌هایی هستیم که به فاصله

بسیار کوتاهی در بودجه‌های سالانه باید برای تعمیر یا اصلاح آنها ردیف بودجه جداگانه‌ای تعریف شود. طراحی سرمایه‌گذاری‌ها معمولاً برای ظرفیت‌های خیلی بالاتر از آن چه که در آن مقطع مورد نیاز بود صورت گرفته است. این‌ها هم باعث می‌شود که سرمایه‌گذاری انجام شده منجر به رشد اقتصادی متناسب نشود. طبیعتاً ردپاهایی از این‌ها هم در اسناد برنامه کشور وجود دارد. به جز در برنامه سوم که شکل دیگری به خودگرفت و وارد این مقولات نشد و از همان ابتدا حساب خود را با بحث تخصیص منابع جدا کرد. اصولاً در کشور ما همیشه این مسائل وجود داشته است، نکته‌ای که در رابطه با برنامه اول باید ذکر کنم این که برنامه اول سندی بود که در شکل و طبقه‌بندی یک سند برنامه متعارف بود. یعنی برنامه به شکل اهداف کیفی، اهداف کمی، سیاست‌های کلی، سیاست‌های اجرایی، تخصیص منابع تا برسد به طرح و پروژه ارائه شده بود که برنامه سنتی بود و آن موقع کسی در ذهنش به فکر تغییر اساسی در طبقه‌بندی‌ها و برنامه‌ریزی در کشور نبود. اما کتاب برنامه قسمتی داشت که قسمت سیاست‌های اقتصادی برنامه بود. بخش سیاست‌های اقتصادی قسمتی بود که شاید در حین بررسی برنامه در مجلس وقت زیادی روی آن گذاشته نشد. نمایندگان نگران این بودند که ارز و ریال چگونه بین بخش‌ها و فعالیت‌های مختلف تقسیم می‌شود و نگرانی بیشتر روی تخصیص منابع بود و بنابراین، آن قسمت خیلی زود عبور کردند. در حالی که حرف‌های اصلی اقتصاد و آن چه که بعدها به عنوان سیاست‌های تعدیل اقتصادی و تحولات اصلی اقتصادی و کشور مطرح شد مسائلی بود که در آن جا ذکر شده بود. مثلاً در مورد اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و یا این که محصولات صنعتی و کشاورزی به چه نحوی قیمت‌گذاری شوند آنجا صحبت شده بود. یک مطلب فوق‌العاده مهم که در طول سال‌های ۱۳۶۰ تا ۶۷ از موارد اختلاف مجلس و شورای نگهبان بود. بحث لایحه تجارت خارجی بود. آن موقع محور دولت این بود که تجارت خارجی باید در انحصار دولت باشد و اصولاً همه فعالیت‌های بازرگانی خارجی باید در انحصار دولت قرار گیرد. اما شورای نگهبان نظرش این بود که این خلاف قانون اساسی است و نمی‌توان تمام این مسائل را در انحصار دولت قرار داد. آن موقع هم ذهنیت دولت ذهنیت دولت سالارانه بود و تصور می‌کرد که باید تمام فعالیت‌های اقتصادی در

انحصار خودش باشد. این معضلی شده بود که حل نمی‌شد. ما بر اساس مطالعه‌ای که قبلاً انجام داده بودیم متنی را ارائه کردیم که آن متن عملاً راه حل همین مسأله بود. منتها در قالب برنامه آنجا ذکر شده بود که چه قسمت‌هایی از تجارت خارجی در اختیار دولت و چه چیزهایی در اختیار بخش خصوصی است و دولت چگونه می‌تواند دخالت کند. این سند که الان هم موجود است و اگر کسی به سند برنامه اول که به تصویب رسیده مراجعه کند مشاهده خواهد کرد این اقدام شالوده حقوقی بسیار خوبی برای برطرف کردن مشکل بین دولت و مجلس و شورای نگهبان و اصولاً بخش خصوصی و دولت بود. اما این موارد هم خیلی راحت در مجلس به تصویب رسید.

● یعنی بحث زیادی روی این مسائل نشد؟

ـ البته بحث می‌کردند اما تصور خیلی دقیقی از ابعاد این مسائل و اهمیتی که بعدها پیدا می‌کرد نداشتند.

● پس می‌شود این طور عنوان کرد که شناختی هم روی این مسائل وجود نداشت؟

ـ بله. شناخت دقیقی روی این مسائل وجود نداشت. بعضی چیزها بود که راجع به آن شناخت بود اما روی آنها توافق حاصل نمی‌شد. مثلاً یکی از موارد نرخ ارز بود. همان طور که گفتم بیبن بانک مرکزی و سازمان برنامه در این مورد اختلاف نظر بود. طبیعتاً" این موضوع هم نمی‌توانست به نتیجه برسد. من یادم است که در حال خواندن کتاب برنامه کلان در شورای اقتصاد برای تصویب یا اظهار نظر آنها بودم که به قسمت نرخ ارز رسیدم. یک جمله‌ای در آنجا بود که این جمله در حقیقت اذعان می‌کرد علی‌رغم تورمی که در کشور بوده، نرخ ارز ثابت نگه داشته شده است و این اقدام آثار نامطلوبی هم در پی داشته است. همین که من وارد این بحث شدم تا راجع به نرخ ارز صحبت کنم آقای مهندس موسوی بحث را متوقف کردند و گفتند که من اصلاً آمادگی شنیدن بحثی راجع به این موضوع را ندارم و اگر می‌خواهید راجع به این موضوع بحث کنید من جلسه را ترک می‌کنم و آقای زنجانی جلسه را اداره خواهند کرد. در نتیجه آن موضوع کاملاً کنار گذاشته شد. بعضی از مسائل که امکان توافق در

آن نبود، مشخصاً همانند نرخ ارز در قانون برنامه به این صورت حل شد که به دولت اجازه داده می‌شود تا نرخ ارز را خودش تعیین کند. این از این جهت مهم بود که مسال‌های چون نرخ ارز که سیاست مهم اقتصادی است، لازم نبود دیگر در مجلس به بررسی گذاشته شود. بنابراین می‌توان گفت که آن موقع به تحولات اساسی که در سیاست گذاری‌های اقتصادی تاثیرگذار و مهم بودند، خیلی توجه نمی‌شد. بعدها که سیاست‌های اقتصادی کشور از زمان آقای هاشمی شروع به اجرا شد تازه آن موقع یک سری واکنش‌ها و حساسیت‌هایی نشان داده شد. مثلاً قیمت بنزین افزایش پیدا کرد و افزایش اولیه با واکنش زیادی مواجه شد. در حالی که این افزایش‌ها قبلاً در قانون برنامه منعکس و روی آن اجماع نظر شده بود. اما واقعیت آن است که آن چه که به عنوان سیاست‌های تعدیل اجرا می‌شد و آن چه در برنامه اول در بعد سیاست‌های اقتصادی ذکر شده بود دارای یک روح واحد بودند و از یک تفکر ناشی می‌شدند. بر اساس آن تفکر، سیاست اجرایی برای اداره روزمره و کوتاه‌مدت اقتصاد کشور شکل گرفته بود و آن سیاست‌های ذکر شده در برنامه، دورنمای کلیِ کشور را ترسیم می‌کردند. در حقیقت نوعی همخوانی بین رییس جمهور وتیم اقتصادیش و سازمان برنامه، از قبل از زمانی که دولتِ ایشان روی کار بیاید، ایجاد شده بود.

البته این را هم باید گفت که همه برنامه‌های اقتصادی‌ای که در کشور اجرا می‌شد مُنبعث از سیاست‌های مندرج در برنامه اول نبود. بعدها من احساس کردم روندی که طی می‌شود، روند مطلوب و مناسبی نیست. در واقع سیاست‌گذاری‌های اقتصادی که با یک دید مشخص اقتصادی به سمت آزاد سازی حرکت می‌کرد در جریان فضای روزمرگی حاکم بر کشور قرار گرفت و آن چه که ما دنبال می‌کردیم این بود که باید برای تحولات وسیع اجرایی برنامه‌های عملیاتی خاص خودشان را طراحی و تدوین می‌کردیم و حساب شده‌تر عمل می‌شد. مشخصاً در سه مورد می‌توان گفت که سازمان برنامه در مورد چگونگی اجرا با مدیریت اجرایی آنها اختلاف‌نظر داشت. بدهی‌های خارجی، افزایش بدهی‌های شرکت‌های دولتی به سیستم بانکی و مسائل مربوط به نرخ ارز. من این سه مورد را توضیح می‌دهم چون از نظر تاریخ سیاست گذاری اقتصادی آن مقطع مهم، بوده‌اند.

● قبل از این که به این مسائل بپردازید، یک پرسش داشتم. شما گفتید بسیاری از زمینه‌ها که شناخت دقیقی روی آنها وجود نداشت یا اختلاف نظر روی آنها بود، سعی می‌شد که در حین تدوین برنامه‌ها در مجلس نادیده گرفته شوند و خیلی پررنگ نشوند آیا این تعمدی نبود برای این که بگذارند اختلاف به مرور زمان حل شود.

ـ البته منظور من این نبود که می‌خواستند روی این مسائل سرپوش بگذارند. مثلاً در رابطه با نرخ ارز در دولت، اصلاً اتفاق نظری وجود نداشت. چون رییس دولت به طور کامل مخالف این قضیه بود. یعنی می‌توان گفت اختلاف نظرها به این صورت بود. نظر قطعی و رسمی دولت این بود که نرخ ارز نباید از ۷ تومان بالاتر رود. اما درمجلس و به ویژه کمیسیون برنامه و بودجه ذهنیتی وجود داشت که بیشتر متمایل به نگاه سازمان برنامه و بودجه بود. آن زمان اعضای کمیسیون برنامه و بودجه آقایان الویری، نوربخش، جهانگیری، مرحوم مجدآرا و آقای آقایی بود و در مجموع فضای کمیسیون برنامه و بودجه یک فضای بازی برای سیاست گذاری‌های اقتصادی بود. ولی کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس که ترکیب دیگری داشت بیشتر تحت تاثیر وزارت اقتصاد و دارایی بود. چون وزارت اقتصاد و دارایی مخالف این سیاست‌هابود. یک نوع همخوانی بین آنها ایجاد شده بود متقابلاً هم یک نوع همخوانی بین سازمان برنامه و بودجه و کمیسیون برنامه وبودجه مجلس پدید آمده بود. بنابراین فضایی نبود که در صحن علنی مجلس و در مجموعه ۲۷۰ نفر نماینده مجلس امکان تفاهم روی بعضی تغییراتی که تا این اندازه اساسی بود، حاصل شود. بنابراین، این طور موارد که خلاصه می‌شدند در آزاد سازی اقتصادی، یکسان‌سازی نرخ ارز و خصوصی‌سازی به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شدند. البته ما در برنامه اول تبصره مشخصی داشتیم که بر اساس آن، جمعی را زیر نظر معاون اول رئیس‌جمهور به عنوان کمیسیون واگذاری یا کمیته واگذاری تعیین کرده بود که کارهای اجرایی خصوصی‌سازی را زیر نظر داشته باشد. بنابراین لفظ خصوصی‌سازی نبود اما لفظ واگذاری تصدی‌های دولت و واگذاری بخش خصوصی در برنامه‌های اول ذکر شده بود و جزءمصوبات برنامه اول بود اگر چه ما مسأله خصوصی‌سازی را با این روش حل کردیم اما مسأله آزاد سازی قیمت‌ها ونرخ ارز همچنان مورد اختلاف نظر بود. البته

بحث قیمت‌ها در بخش سیاست‌های اقتصادی برنامه به طور مشخص ذکر شده بودند. اما همانطور که گفتیم خیلی به بحث قیمت‌ها پرداخته نشد، نه اینکه بخواهند بر روی آن سر پوش بگذارند. خیر.خیلی به ابعاد آن توجهی نمی‌شد. مجلس فکر می‌کرد که مسأله تخصیص ارز و ریال مهمترین مشخصه برنامه است و باید بیشتر مواظب آن باشد. نگاه‌ها بیشتر متوجه تخصیص منابع بود تا سیاست‌گذاری‌ها بعدها در عمل بیشترمتوجه شدند که این سیاست‌گذاری است که کشور را می‌راند و تخصیص منابع کاملاً تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد. چون کافی بود همین نرخ ارز هفت تومان به یک عدد دیگری تبدیل شود. در آن صورت تمام تخصیص‌های بودجه دولت دگرگون می‌شد. بنابراین این چیزی بود که شاید مجلس در برنامه دوم بیشتر به آن توجه کرد.

● گفتید که در تخصیص منابع به نوعی اعمال نفوذهایی می‌شد که در مورد بحث سرمایه‌گذاری که توضیح دادید کاملاً نمود پیدا می‌کرد. نظر سازمان برنامه چه بود؟ واکنشی نشان نمی‌داد که این همه زحمات مطالعات ما به هدر می‌رود ونظر ما این است که اینگونه نشود؟

- برای پاسخ به این پرسش به سال ۶۶ و زمان تنظیم بودجه سنواتی برمی گردم. ما همواره با مشکلی روبه رو بودیم که همچنان هم وجود دارد و آن این است که مدیریت درکشور ما مدیریت هزینه است، نه مدیریت منابع. آنها همیشه در اظهار نظرهایشان این طور عنوان می‌کنند که اگر به من این منابع داده شود این کارها را خواهم کرد .گویی که رسالت خودشان را فقط در چگونه هزینه کردن می‌بینند نه در چگونگی کسب منابع. این نقیصه بزرگی در کار مدیریت است. این روحیه هم در دولت وجود دارد هم در وزراء و هم در ارکان وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی و هم در مجلس. نمایندگان مجلس اصولاً علاقمند هستند که منابع را در اختیار وزیر ودستگاه اجرایی قرار دهند تا در حوزه انتخابی آنها کارهای عمرانی انجام دهد. بنابراین وقتی که لوایح بودجه تهیه می‌شد سازمان برنامه تمام تلاش خود را می‌کرد تا مانع از هر گونه اعمال نظر و نفوذ شود. در واقع ما مخالفت شدید با طرح‌های مطالعه نشده و جدید و لحاظ کردن آنها در بودجه سنواتی داشتیم. اما وقتی این

بودجه به مجلس فرستاده می‌شد، همه چیز از هم می‌گسست. چرا که در رابطه دولت و مجلس ناهماهنگی زیادی وجود داشت. وزراء هم به کمیسیون‌های تخصصی مربوط به خودشان مراجعه می‌کردند و مواردی را که نتوانسته بودند در قالب لایحه بودجه و در داخل دولت به نتیجه برسانند از طریق مجلس به نتیجه می‌رساندند. آن موارد را نیز نماینده‌ها به صورت پیشنهاد به لوایح بودجه اضافه می‌کردند و به صورت قانون در می‌آمد. سازمان برنامه در بودجه ۱۳۶۶ برای این که بتواند به نوعی با این مسئله برخورد کند طرح‌های عمرانی را به چهار دسته تقسیم کرد. یک دسته طرح‌های مهم، یک دسته طرح‌های یک ساله که باید در سال ۶۶ به بهره برداری می‌رسید، یک دسته طرح‌هایی که تا پایان ۶۷ به بهره‌برداری می‌رسیدند. یا طرح‌های دو ساله و یک دسته هم طرح‌های ادامه‌دار. طرح‌های ادامه‌دار طرح‌هایی بودند که یا ماهیت شان ادامه‌دار بود یا این که به دلیل اولویت کمشان منابع کمتری را می‌گرفتند. این مسأله باعث طولانی شدن آنها می‌شد. این اقدام کارشناسانه برای این بود که بتواند سر و سامانی به وضعیت طرح‌ها بدهد. اما در عمل خیلی از طرح‌های ادامه‌دار را در مجلس به عنوان طرح‌های مهم جابه‌جا می‌کردند و در واقع اساس تقسیم‌بندی چهار گانه طرح‌های سازمان برنامه را به هم ریختند. به هر حال این رویه‌ای بود که همواره وجود داشته و همچنان هم وجود دارد. اما واقعیت این است که سازمان برنامه همواره مخالف شروع طرح‌های مطالعه نشده بوده است و تلاش هم داشته که جلوی آن را بگیرد. ولی وقتی نماینده‌ها طرحی را در پیوست بودجه می‌گذاشتند سازمان برنامه فقط در اجرا می‌توانست نظر خودش را اعمال کند که در آن صورت هم با فشارهای سیاسی مواجه می‌شدک که چرا قانون بودجه و یا قانون برنامه را اجرا نمی‌کنید. این مورد به طور مشخص در مورد بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها و طرح‌های بزرگی که سال‌هاست به بهره برداری نرسیده‌اند صادق بود. سازمان برنامه همیشه پیرو نظر کارشناسی خود بود، چه قبل از تصویب و چه پس از آن و چه در مرحله اجرا. همین مسائل موجب شده که در حال حاضر با انباشت بسیار زیاد طرح‌های مطالعه نشده در سطح کشور مواجه باشیم و همچنین باعث شده منابع کشور تخصیص درستی پیدا نکند. الان مدت اجرای طرح‌های عمرانی به شدت طولانی شده است و این کار موجب می‌شود که سرمایه‌گذاری‌ها تورم‌زا باشند و

چیزی اضافه نکند. ما فقط در حال پرداخت هستیم. کالا و خدمات و تجهیزات خریداری می‌کنیم ولی محصولی به بهره برداری نمی‌رسد.

● حالا بر می‌گردیم به بحث برنامه اول و مسائل سیاست‌های تعدیل اقتصادی؛ مساله خصوصی‌سازی، نرخ ارز، اجرای پروژه‌های بسیار زیاد، مساله بدهی‌های خارجی و بسیاری مسائل دیگر. برای خودکفایی در محصولات کشاورزی تسهیلات ویژه و زیادی داده شد و مسئولان نیز قول یکسری برنامه‌ها و موفقیت‌ها را دادند. ابتدا از خصوصی‌سازی شروع می‌کنیم. واقعاً خصوصی‌سازی آن گونه که در برنامه گنجانده شده بود، با چه هدفی توسط دولت پیگیری شد؟

ـ برنامه اول را مجلس در ۱۱ بهمن ماه سال ۶۸ به تصویب رساند. قبل از آن یکسری مطالعاتی در ادبیات موضوع و سوابق موضوع در سازمان برنامه شروع شده بود. این مطالعات به تدریج روشمند شد و در سال ۶۹ تبدیل به چارچوبی شد برای این که ما معیارهایی را پیدا کنیم تا بر اساس آن معیارها بتوانیم شرکت‌های دولتی را اولویت بندی کنیم. برای واگذاری آنها یکسری شاخص‌هایی پیدا و استخراج و آن شاخص‌ها تبدیل به اعداد و ارقام شد. بر اساس آن اعداد و ارقام در نهایت لیستی از شرکت‌های قابل واگذاری تهیه شد. در سازمان برنامه این کار صورت گرفت و بعد یکسری جلساتی را به صورت مشترک با سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، سازمان صنایع ملی، وزارت اقتصاد و دارایی و مجموعه دستگاه‌های دیگری که به هر حال به نوعی مرتبط با این موضوع بودند برگزار می‌کردیم. در نهایت یک لیستی تهیه شد به عنوان لیست شرکت‌هایی که می‌توانند واگذار شوند. در مرحله اول و مرحله دوم هم همین طور بود. یعنی بر اساس اولویت‌ها مشخص می‌شد که چه شرکتی باید واگذار شود پس از این در کمیسیون واگذاری که مسئولیتش با معاون اول رئیس‌جمهور بود رسیدگی می‌شد. در ابتدا در آن کمیسیون کار خود را به تصویب رساندند. اما در عمل در مورد واگذاری‌هایی که در شرکت‌های تابعه سازمان صنایع ملی شروع شده بود، یکسری گروه‌ها و افراد ذی نفوذ فعال شدند. بنابراین بخشی از این واگذاری‌ها که به صورت مزایده و غیر بورس اجرا شد، مورد انتقاد واقع گردید که

در نهایت منجر به توقف خصوصی‌سازی شد. آن زمان برای خصوصی‌سازی انگیزه‌ها و تفکرهای متفاوتی وجود داشت. کما این که الان هم این اختلافات وجود دارد. یک تفکر این بود که هدف خصوصی‌سازی ارتقاء کارایی اقتصاد و افزایش بهره‌وری است و نه چیز دیگر (حتی نه هدف درآمدی برای دولت و نه هدف توزیع عادلانه درآمد) پیروان این تفکر معتقد بودند که درآمد دولت و توزیع عادلانه درآمد را باید جای دیگری دنبال کنیم. ما نمی‌توانیم همه اهداف را در هر فعالیتی منظور کنیم. بنابراین یک بحث این بود که سهام واحدهای تولیدی و مالکیت آنها باید به کسانی واگذار شود که به بهترین نحو بتوانند آن را اداره کنند و بالاترین کارایی را داشته باشند. تفکری هم که در مقابل این قرار داشت این بود که اموال دولت در سطح جامعه باید به کسانی که صلاحیت آن را دارند، منتقل شود. کسانی هم دارای این صلاحیت هستند که ویژگی‌های کارگران، کارمندان و ایثارگران را داشته باشند. تقابلی که بین این دو نوع نگاه به خصوصی‌سازی وجود داشت، تقابل جدی و مهمی بود. در حقیقت مفهوم آن این بود که هدف خصوصی‌سازی تعریف نشده و اگر هم تعریف شده مورد توافق نیست. در برنامه هم این بحث‌ها صورت نمی‌گرفت.

البته در نهایت خصوصی‌سازی با تصویب قانون ایثارگران در سال ۷۳ متوقف شد و خصوصی‌سازی‌هایی که پیش از این هم انجام شده بود نیز مورد سؤال قرار گرفت. پس از آن قوه قضاییه و سازمان بازرسی کل کشور شروع به بررسی آن واگذاری‌ها کردند. به نظر من ایراداتی هم به آن شکل از خصوصی‌سازی‌ها وارد بود و اصولاً این یک مسئله‌ای است که در کشورهای دیگر هم که کار خصوصی‌سازی را دنبال کرده‌اند پیش آمده است. خصوصی‌سازی اگر در یک قالب شفاف و رقابتی نباشد منافعی را که از یک گروه به گروه دیگر منتقل می‌کند و منجر به افزایش بهره‌وری در اقتصاد نخواهد شد. شاید یکی از ایراداتی که آن موقع به خصوصی‌سازی وارد بود این بود که دو ویژگی ارائه اطلاعات به صورت شفاف و عرضه در یک فضای رقابتی را نداشت. این مسائل سبب شد که کار خصوصی‌سازی به شکل مناسب خودش پیش نرود. بنابراین در ریشه‌یابی مراحلی که منجر به متوقف شدن خصوصی‌سازی شد می‌توانیم دو عامل را می‌توانیم پیدا کنیم. یکی تفکر حاکم بر خصوصی‌سازی و دیگری هم نحوه اجرای آن بود. آن چالش تفکری و

آن روش‌های اجرایی، برنامه خصوصی‌سازی را به طور کامل آسیب‌پذیر کرد. در واقع روند خصوصی‌سازی بسیار کند پیش رفت تا جایی که کاملاً متوقف شد. تصمیم گیران نیز زمان اجرای آن را به بعد موکول کردند تا رسیدیم به برنامه سوم.

● آیا واقعاً در آن زمان بخش خصوصی قابل و کارایی وجود داشت. کما این که همین الان هم نداریم. خود شما گفتید که تا آن زمان بخش خصوصی صنعتی وابسته به رژیم گذشته رفته بود، بخش خصوصی موجود هم عمدتاً بر مبنای دلالی و واسطه گری ارتزاق می‌کرد و تلاش داشت که منابع را به سمت خود هدایت کند. در همین راستا پروار هم شده بود. واقعاً خصوصی‌سازی به چه شکلی و با چه ابزاری می‌خواست انجام شود؟

ـ اینجا باید دو چیز را از هم تفکیک کرد. یکی سرعت خصوصی‌سازی و ابعاد آن و یکی هم اجرای خصوصی‌سازی یا عدم اجرای آن. این دو مطلب متفاوت است. درجه وجود انباشت سرمایه در دست بخش خصوصی و وجود یک بخش تخصص‌گرا یا نبود آن یا شدت و ضعف آن، سرعت خصوصی‌سازی را تعیین می‌کند. مثلاً الان که برگردیم تجربه کشورهایی را که در حال انتقال بودند و خصوصی‌سازی را انجام می‌دادند بررسی کنیم. مشاهده می‌کنیم که یک دسته از کشورها، کشورهایی بودند که خصوصی‌سازی انبوه و در مقیاس وسیع را انجام داده‌اند. یک دسته کشورها نیز به تدریج این کار را انجام دادند. آن چه که مطرح است مشکل ما بر سر ابعاد و سرعت خصوصی‌سازی نبود. مشکل بر سر اصل آن بود. هنوز هم همین است آن روند می‌توانست یک روندی باشد که حداقل با سرعتی ملایم یا کند پایه خصوصی‌سازی را در اقتصاد بگذارد. به هر حال از هر زمانی که می‌خواستیم شروع کنیم باید از این نقطه آغاز می‌کردیم که بخش خصوصی کارایی را در کشور ایجاد کنیم. متخصصان زیادی در کشور بودند که سرمایه نداشتند و سرمایه‌دارهایی که فاقد تخصص لازم بودند. نمونه بارز این موضوع را که چطور این دو به هم پیوند سرمایه‌دارهایی می‌خورند و این پیوند می‌تواند یک فاز میانی برای خصوصی‌سازی تلقی شود را در ساخت و ساز کارهای ساختمانی می‌توانید مشاهده کنید. سرمایه از طرف تجار آمد و یک عده متخصص و مهندس ساختمان با حمایت مالی آنها

مجموعه‌ای از ساخت و ساز در کشور را ایجاد کردند.این ساخت و ساز در فاز بعد متخصصان را صاحب سرمایه کرد و کم‌کم به اینها این امکان را داد که سرمایه‌گذاری کنند. کما اینکه الان مهندسانی هستند که خودشان صاحب سرمایه شده‌اند و می‌توانند سرمایه‌گذاری کنند و بخشی از کارهای عمرانی را مستقلاً پیش ببرند. بنابراین بحث بر سر این نبود که در سال ۶۹ یا ۷۰ اقتصاد دولتی با سرعت زیاد تبدیل به یک اقتصاد مبتنی بر بخش خصوصی شود. بلکه صحبت بر این بود که اصولاً باید اقداماتی در جهت شکل‌گیری بخش خصوصی نوپا در کشور انجام شود.

به نظرم این دو موضوع را باید از هم تفکیک کرد. واقعاً در آن زمان بحث این نبود که خصوصی‌سازی انبوه را باید اجراکرد. اما خصوصی‌سازی با هر سرعت کم یا زیادی می‌توانست جلوبرود. منتها موج مخالف آن را متوقف کرد ومخالفتها شکل گرفت.چپ‌ها تا آن زمان مخالف بعضی مفاد مندرج در برنامه بویژه خصوصی‌سازی بودند و جناح راست سنتی هم که همان زمان مخالف این برنامه شدند. در نتیجه فشارهای سیاسی، کل برنامه تعدیل و خصوصی‌سازی متوقف شد.

● در واقع هم چپ و هم راست به نوعی در تقابل با خصوصی سازی، نظر دولت و سازمان برنامه قرار گرفتند. کسانی هم که آقای هاشمی بعدها از آنها به عنوان کارگزاران سازندگی یاد کرد افرادی بودند که در مدت زمان مدیریت خود به تدریج تبدیل به تکنوکرات شدند .آیا این درست است؟

البته من چون مقطعی که کارگزاران به عنوان یک گروه سیاسی مطرح شدند در ایران نبودم نمی‌دانم که این انگیزه چه بوده است. اما آن چه که من بعداً از اظهار نظرهای راجع به مسائل اقتصادی و یا راجع به برنامه سوم استنتاج کردم این بود که افرادی که در کارگزاران بودند دارای تفکر یکسان اقتصادی نبودند. دکتر نور بخش به عنوان یک چهره‌ای که گرایش به اقتصاد مدرن داشت مطرح بودو شما نمی‌توانستید نگاه ایشان را با نوع نگاه آقای محمد هاشمی یا هاشمی طباء مقایسه کنید. به طور کلی را مشاهده نکردم چه زمانی یک گروه مدرن و امروزی و تخصص گرا در حال شکل‌گیری است. به خصوص بعد از چرخش در سیاست گزاریها که از سال ۷۴ به بعد اتفاق افتاد، گروهی از این مجموعه بودند که به شدت از سیاست‌های سال ۶۸ تا

۷۲ انتقاد می‌کردند، در حالی که به نظر می‌آید حتی خود آقای هاشمی هم سیاست‌های سال ۷۴ به بعد را خیلی تأیید نمی‌کنند. اما به هر حال من نمی‌دانم تا چه اندازه قضای سیاسی در فضای اقتصادی و تشکیل حزب کارگزاران سازندگی نقش داشته است.

● حالا بیاییم بحث بدهی‌های خارجی را بر اساس همان برنامه اول ادامه می‌دهیم فکر می‌کنم در مورد بدهی‌های خارجی اختلاف نظری بین سازمان برنامه و دولت و مشخصا آقای رفسنجانی به عنوان رییس جمهور ایجاد کرده بود. آیا درست است؟

- پایه مسئله بدهی‌های خارجی از بودجه سال ۶۵ یا به احتمال قریب به یقین از بودجه سال ۶۶ گذاشته شد. در آن زمانی که دکتر بانکی وزیر نیرو بودند، یک پیشنهادی را وزارت نیرو مطرح کرد تا بتوانند برای پروژه‌های خودشان تعهد ایجاد کنند ولی ما یک کشور در حال جنگ بودیم و کسی به ما وام نمی‌داد. آن تعهد چیزی بود که بعدها به نام یوزانس معروف شد. آن موقع دولت از مجلس اجازه گرفت که بتواند برای برخی پروژه‌ها که در رأس آن یکسری پروژه‌های وزارت نیرو بود از یوزانس استفاده کند. در فضایی که کشور با کمبود شدید منابع مواجه بود این اقدام یک ابتکار جدیدی به نظر می‌رسید و گشایش‌های مالی فراوانی ایجاد می‌کرد. استفاده از یوزانس بسرعت به دستگاه‌های دیگر گسترش یافت و تبدیل به یک مکانیزم جا افتاده شد. در سال ۶۷ جداولی که بانک مرکزی ارائه می‌داد طبقه‌بندی خاص خود را داشت و خریدهای نقدی و یوزانس دو ستونی بودند که در آن سال باز می‌شد و نشان می‌داد هر دستگاهی چقدر می‌تواند از اعتبارات نقدی و تا چه میزان از اعتبارات یوزانس استفاده کند. این مسأله ضربه‌گیری شد برای آن شرایط سختی که بخصوص در سال ۶۷ کشور با آن مواجه بود و البته یوزانس استقراض خارجی است با هزینه و نرخ بهره بالا؛ ریسک و همه چیز را در آن نرخ بهره، و در زمان کوتاهی که باید بازگردانده می‌شد، منعکس می‌کرد.

● حداکثر نه ماهه بود؟

ـ نه طولانی‌تر هم داشتیم. یوزانس دو ساله هم بعداً درست شد. اما پایه آن پایه کوتاه‌مدت و خیلی هم گران قیمت بود. در زمان ارائه برنامه اول بحثی ارائه شد که هم مورد حمایت سازمان برنامه بود و هم مورد حمایت وزارت امور اقتصاد و دارایی. آن بحث این بود که آیا کشور می‌خواهد از منابع بین‌المللی استفاده کند یا نه. اگر جواب منفی است پس یوزانس هم نباید استفاده شود و اگر مثبت است آیا روش‌های ارزان قیمت‌تری برای استفاده از منابع خارجی وجود دارد یا خیر. قطعاً جواب این سؤال دوم مثبت بود. ما گران‌ترین شیوه را انتخاب کرده بودیم. جواب به سؤال اول هم مثبت بود و گفتند ما می‌خواهیم از منابع بین‌المللی استفاده کنیم. بنابراین جواب سؤال دوم هم این بود که یوزانس چیز خوبی نیست پس ما بیاییم از منابع بین‌المللی استفاده کنیم. همین شد که در تبصره ۲۹ قانون برنامه ۵ ساله اول برخی طرح‌های پتروشیمی و برخی طرح‌های صنعتی و مواردی دیگر به عنوان موارد مجاز از طرف قانونگذار برای استفاده از تسهیلات بین‌المللی مشخص شدند. پس از تصویب، طبیعتاً دستگاه‌هایی که آنجا اسم آنها برده شده بود شروع به فعالیت برای استفاده از منابع خارجی کردند. البته به دلیل این که هم در کشور این کار تجربه نشده بود و جدید بود و هم ما یک کشور قابل اعتماد نبودیم، این کار با کندی پیش می‌رفت. بر خلاف این که برخی‌ها فکر می‌کردند اگر ما روزی بخواهیم از منابع بین‌المللی استفاده کنیم همه کشورها خیلی مشتاق هستند که ما را به خودشان وصل کنند، این طور نشد. خیلی بسختی می‌شد منابع بین‌المللی پیدا کرد که راضی به آمدن به ایران باشند. دولت یوزانس را به موازات آن تسهیلاتی که بود به جریان انداخت. یعنی ادامه سیستم یوزانسی که در گذشته وجود داشت و قبلاً نفی شده بود؛ اما دولت همان مسیر را منتها در ابعاد بزرگ‌تر طی کرد و شروع به ایجاد تعهد در قالب اعتبارات یوزانسی کرد. ضمن این که آنها را هم فعال و دنبال می‌کرد. اصولاً شعار دولت و آن چه که آقای هاشمی رفسنجانی دنبال می‌کردند این بود که تمام واحدهای تولیدی در حد ظرفیت کامل خود تولید کنند و خیلی بر این تاکید می‌کردند. بر اساس محاسباتی که در برنامه اول داشتیم، در سال پایان برنامه یعنی در سال ۷۲ نرخ بهره برداری از ظرفیت‌های صنعت به چیزی زیر هفتاد درصد می‌رسید اما در سال اول برنامه آقای هاشمی رفسنجانی اعلام کردند که در سال اول برنامه می‌خواهند از

ظرفیت کامل صنعت بهره‌برداری شود. معلوم است بین مصارف برنامه و مصارف برنامه‌ای که این هدف را می‌خواست اجرا کند تفاوت عمده‌ای به وجود می‌آمد و آن پروژه‌هایی هم که در برنامه اول دیده شده بود پروژه‌های سرمایه‌گذاری بود. در حالی که مشکل تولید، مشکل مواد اولیه بود. مشکل سرمایه‌گذاری نبود. یعنی بدون نیاز به سرمایه‌گذاری تولید می‌توانست افزایش یابد مشروط بر این که مواد اولیه به آن می‌رسید. به همین خاطر در قالب ایجاد تعهد از طریق یوزانس و منابع کوتاه مدت، دولت تا اواخر پاییز و اوایل زمستان ۶۹ شروع کرد به گشایش اعتبارات زیاد برای ورود قطعات، ماشین آلات و مواد اولیه تا بتواند تولید و سرمایه‌گذاری را راه بیاندازد. طبیعتاً این یک بعد قضیه بود که مصارف ارزی را با شتاب قابل توجهی افزایش می‌داد. طرف دوم قضیه که به همین موضوع مربوط می‌شود (که البته مستقلاً هم قابل بحث است)، مسئله نرخ ارز بود که این هم باز یکی از موارد اختلاف نظر بود. بانک مرکزی در ابتدای اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی ارز رقابتی را اعلام کرد. بر این اساس لیست کالاهایی که واردات آنها آزاد اعلام شد، تعیین و مقرر شد کسانی که با استفاده از ارز رقابتی به ازای هر دلار صد تومان آنها را وارد کنند، مشمول سیاست قیمت‌گذاری نخواهند شد. این خود نوعی آزاد سازی بود. ولی آزاد سازی محدود. تعدادی کالا را انتخاب کرده بودند و افراد و شرکت‌ها می‌توانستند مواد اولیه این کالاها را بیاورند و تولید کنند. وقتی تولید می‌کردند در قیمت گذاری آزاد بودند. این اقدام فضای قیمت گذاری دولت قبلی را تغییر داد. آن موقع نرخ ارز بازار آزاد حدود ۱۳۰ تومان بود. وقتی دولت اعلام کرد که نرخ ارز رقابتی صد تومان است، نرخ ارز آزاد و بازار آزاد ارز دستخوش یک شوک بزرگی شد. یک دفعه اقدام بی‌سابقه‌ای صورت گرفته بود و خود بانک مرکزی که سال‌های سال بود با سیاست‌های کنترل شده ارز توزیع می‌کرد اعلام کرده بود که هر میزان ارز به قیمت ۱۰۰ تومان پرداخت خواهد شد. این یک شوک اطلاعاتی بود که به بازار ارز وارد شد. یک عده از خریداران ارز به این بازار مراجعه کردند و یک عده هم دست نگه داشتند که ببینند این سیاست چیست. پس از چند روز قیمت بازار آزاد به شدت پایین افتاد ولی نظر ما این بود که این موقتی است چرا که در اقتصاد اتفاقی نیفتاده است. اینجا بحث اختلاف نظر روی نرخ ارز شکل جدی به خود گرفت. نظر قالب در دولت در بین

عده‌ای از وزراء این بود که اساساً دنبال کشف یک نرخ ارز گمشده باید گشت. سوالشان هم این بود که در اقتصاد ما نرخ ارز چند است. آنها فکر می‌کردند همان طور که ما شتاب ثقل و عدد پی داریم، پس باید یک اقتصاددان هم باشد که این نرخ ارز را با چند رقم اعشار دقیقاً تعیین کند و در اختیار تصمیم‌گیرندگان بگذارد. در پس ذهن آنها این بود که نرخ ارز در اقتصادی که بالای ۹۵ درصد مصارف آن با دلار هفت تومانی تأمین می‌شود و بخش اندکی از آن با دلار ۱۳۰ تومانی، به راحتی می‌توان نرخ میانگینی در حدود مثلاً بیست تومان را برای ارز تعیین کرد. برخی کارشناسان اقتصادی هم که قبلا در گروه مخالفان تغییر نرخ ارز بودند حالا که با شرایط فضای عمومی و اقتصادی کشور مواجه شده بودند، برای این که یک پله بالاتر قرار گیرند، اعدادی را محاسبه می‌کردند. یادم است تعدادی از آنها حدود ۱۵ تومان را با چهار رقم اعشار برای نرخ ارز واقعی اعلام کردند. به هر حال این فضا، فضایی را ایجاد کرده بود که مجدداً سازمان برنامه شده بود یک دستگاه منفرد. وجه قالب عمدتاً بر این باور بود که نرخ ارز قطعاً پایین‌تر از صد تومان است. بنابراین دولت اعلام کرد هشتاد تومان. البته هم در آن موقع که صد تومان اعلام شد و هم آن موقع که هشتاد تومان اعلام شد سازمان برنامه بی‌اطلاع بود. علی رغم این که سازمان برنامه پایه‌گذار این تفکر و تحول بود ولی در اجرا، سازمان برنامه از طریق اخبار و رادیو مطلع می‌شد که چیزی به نام ارز رقابتی تعیین شده است. بعدها دولت این را به هشتاد تومان کاهش داد. با این دید که ارز آزاد هم پایین می‌آید. اصولاً نظریه‌ای وجود داشت که از دولتِ قبل ناشی می‌شد و خود به خود هم گسترش یافته بود. آن نظریه این بود که دولت همیشه باید یک هدف‌گذاری‌اش این باشد که بازار آزاد ارز را متلاشی کند، یا از بین ببرد، یا قیمت ارز را در آن پایین بیاورد. نرخ ارز بازار آزاد وقتی که نرخ ارز رقابتی هشتاد تومان اعلام شد به جای قبلی خود بازگشت یعنی همان ۱۳۰ تومان. آن موقع ذهنیت دولت حول این محور بود که احتمالاً عده‌ای در جایی نشسته‌اند و تصمیم می‌گیرند که ارز پایین نیاید.

تا آنجایی که به خاطر دارم، کاهش قیمت ارز رقابتی از صد تومان به هشتاد تومان در شورای اقتصاد مطرح نشده بود. شاید یکی از دلایل آن هم این بود که وزراء علاقمند بودند از ارز ارزان قیمت استفاده کنند و خیلی در قدم‌های اول با این موضوع

همراه نبودند. بیشتر وزارت اقتصاد و دارایی و بانک مرکزی برای اجرای این سیاست با رییس جمهوری هماهنگ بودند. وقتی تصمیم گرفته شد که نرخ ارز رقابتی از هشتاد تومان به شصت تومان کاهش یابد، موضوع را به کمیسیون شورای اقتصاد ارجاع دادند. کمیسیون شورای اقتصاد الان هم تشکیل می‌شود. جمعی از معاونان وزرای شرکت کننده در شورای اقتصاد به ریاست معاون اقتصادی سازمان برنامه تشکیل دهنده این شورا هستند و چون من معاون اقتصادی سازمان برنامه بودم به طور طبیعی مسئول کمیسیون شورای اقتصاد بودم. آن موقع ذهنیت آقای رئیس‌جمهور این بود که این پیشنهاد با نظر مثبت از کمیسیون بیرون خواهد آمد و نرخ ارز از هشتاد تومان به شصت تومان به تصویب می‌رسد. اما کمیسیون شورای اقتصاد متنی را به تصویب رساند که به دلایل متعددی که در آن جا ذکر کرده بود با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد و نظرش این بود که این تصمیم درست نیست. من این گزارش را در شورای اقتصاد مطرح کردم. همیشه روال این بود که گزارش‌های کمیسیون در شورا مطرح شود. تا روی آنها بحث صورت گیرد. آن موقع هم متن مصوبه کمیسیون را خواندم که کمیسیون شورای اقتصاد به این دلایل با کاهش نرخ ارز مخالفت کرده است.

چون در دولت نظر این بود که نرخ ارز کاهش یابد کمی اختلاف نظر و اختلاف دیدگاه به وجود آمد و در نهایت برخلاف نظر کمیسیون شورای اقتصاد، ارز به شصت تومان کاهش یافت. یکی از دلایلی که در نظر کمیسیون شورای اقتصاد مطرح شده بود، این بود که اصولاً اگر قیمت غیرواقعی است باید نظام کنترلی داشته باشیم و یا اگر نظام کنترلی نداریم قیمت باید واقعی باشد. نمی‌شود با قیمت غیرواقعی کنترل را برداریم. این اقدام رانتی در اختیار افراد زیادی قرار می‌دهد. مثلاً اگر نرخ در بازار آزاد صد و سی یا چهل تومان است شما ارز را با قیمت شصت تومان می‌فروشید بدون این که کنترلی روی آن داشته باشید. البته کنترل برای تولید باید باشد، اما کنترل‌های اداری که برای بقیه می‌شد برای این‌ها نمی‌شد. به خصوص این که از قیمت گذاری هم معاف بودند. یعنی یک ارز یارانه‌ای داده می‌شد با معافیت از قیمت گذاری و بر روی قسمت اول هم آن کنترل دقیق اعمال نمی‌شد. طبیعتاً اینجا تقاضا برای ارز افزایش می‌یابد. بنابراین از یک طرف مصارف ارزی کشور افزایش یافت به

دلیل این که ارز ارزانتر می‌فروختیم و ازیک طرف هم یوزانس و مکانیزم یوزانس برای تسهیل استفاده از منابع بین‌المللی شروع شد.این مسائل منجر به گشایش اعتبارات بسیار زیادی که در سال ۶۹و ۷۰ شاهد آن بودیم ـ شد. ما بالاترین رقم واردات یعنی سی میلیارد دلار را در سال ۷۰و در سال ۶۹کمی کمتر از سی میلیارد دلار را شاهد بودیم. بخش قابل توجهی از این واردات مواد اولیه برای راه اندازی خطوط تولید بود. ضمن این که کشور نیاز به سرمایه‌گذاری هم داشت. سال‌ها جنگ پالایشگاه‌ها، نیروگاه‌ها، پل‌ها و سدها را تخریب کرده بود. هیچ گونه سرمایه‌گذاری مجدد نیز صورت نگرفته بود. بنابراین هم مصارف سرمایه‌گذاری خیلی افزایش یافته بود و هم خط مشی دولت مبنی بر راه اندازی تولید در کار خانجات ارز زیادی نیاز داشت. این اقدامات در طبیعی‌ترین وخوشبینانه‌ترین حالت ممکن، کشور را به سمت بدهکاری می‌برد. علاوه بر این چون قیمت شصت تومان به ازای هر دلار، یک قیمت تعادلی نبود، صادر کننده تشویق به صادرات نمی‌شد. واردکنندگان مواد اولیه و تولیدکنندگان ترجیح می‌دادند محصولات خود را روانه بازار داخلی کنند. این یعنی حداکثر سود. چرا که آنها دلار ۶۰ تومان می‌گرفتند و به قیمت دلار ۱۳۰ تومان می‌فروختند. در صورتی که صادرات چنین سودی برای آنها به همراه نداشت.

اگرچه ما در نهایت در سال ۷۴ حدود پنج میلیارد دلار صادرات غیرنفتی داشتیم، ولی واردات نیز افزایش یافته بود و هیچ ارزی را جایگزین نمی‌کرد که به اتکای آن بتوان تعهدات مالی کوتاه‌مدت یوزانسی را باز پس دهد.

روند موجود به خوبی نشان می‌داد که در یک جایی مشکل پیش خواهد آمد. از سال ۷۰ تقریباًنشانه‌های وخامت اوضاع مشخص شد و نشان می‌داد که مسیر موجود مسیر مطلوبی نیست. به لحاظ سیاسی موقعیت ما در دنیا موقعیت خوبی نبود. در حالی که با ریسک بالا و به صورت اعتبارات کوتاه‌مدت به ما وام می‌دادند، اعتبارات بلندمدت پرداخت نمی‌کردند. نرخ ارز رقابتی هم که پایین‌تر آمده بود. بنابراین تقاضا برای ارز تشویق می‌شد. مجموعه اینها مقدار مصارف ارزی کشور را خیلی بالاتر از منابع قابل وصولش قرار می‌داد. به طوری که در نهایت در فاصله سال‌های ۷۲ تا ۷۴ با بحران بدهی خارجی مواجه شدیم.

● شما گفتید که سازمان برنامه و مراکز کارشناسی عمدتاً با این رویکرد و نوع عمل اقتصادی هیات دولت و شخص رییس جمهور، مخالف بودند و مخالفت خود را هم بیان می‌کردند، آنها در جواب به شما چه استدلال‌هایی مـی‌آوردند و چگونه کار خود را توجیه می‌کردند؟

ـ پاسخی که در مقابل این بحثی که ما مطرح می‌کردیم، می‌دادند این بود که اگر واحدهای تولیدی ما تولید خود را به وضعیت کامل برسانند می‌توانند صادر کنند. وقتی که صادر می‌کنند منابع ارزی می‌آید و این بدهی‌ها را جبران می‌کند.

البته اختلاف نظر در مورد میزان کشش صادرات یا سرعت واکنش صادرات به این سیاست‌هاوجود داشت. آن مطلبی که در مورد آن چه که ما ذکر می‌کردیم گفته می‌شد این بود که صادرات غیرنفتی افزایش خواهد یافت. آن زمان ابتدای کار دولت بود و وقتی هم لایحه برنامه اول در دولت جدید مطرح شد (در شهریور ماه سال ۶۸) یک رقمی فکر می‌کنم ۱۲/۳ یا ۱۲/۴ میلیارد دلار برای صادرات غیرنفتی در طول برنامه اول پیش‌بینی شده بود. فضای دولت فضایی بود که می‌گفتند مـی‌خواهـیم صادر کننده شویم و وضع موجود باید تغییر یابد. فضای کاری مثبت و بلندپروازانه‌ای به نظر می‌رسید. در همان اولین جلسات وقتی که اعداد و ارقام مطرح می‌شد و بحث بر روی رقم ۱۲/۳ بود، دولت آن را بـه ۱۸/۳ یـا ۱۸/۶ مـیلیارد دلار افـزایش داد. بنابراین آنها بر این باور بودند که صادرات غیرنفتی خیلی افزایش پیدا خواهد کرد و تعهداتی را که ایجاد خواهیم کرد، پاسخگو خواهد بود. بنابراین نباید نگـران ایـن مسئله بود باید اجازه دهیم کشور راه بیفتد و تولید افزایش پـیدا کـند. امـا مـا فکـر می‌کردیم این تحولات کندتر اتفاق خواهد افتاد و با این سرعتی که تحولات ایجاد می‌شود احتمالاً مشکلاتی پیش خواهد آمد. ابعاد این موضوع را کسـی پـیش‌بینی نمی‌کرد.

به هر حال سیستم‌های نگهداری حسابداری و اطـلاعاتی کشـور اشکـالات بسیاری داشتند. ولی می‌شد فهمید که از نظر تعادل با دنیای خارج به سمت مسیر خوبی جلو نمی‌رویم. هر چند که در داخل تولید افزایش پیدا می‌کرد و رونق اقتصادی ایجاد شده چشم اندازی روشن را به تصویر می‌کشید.

● همانطور که گفتید بین نظر سازمان برنامه و دولت در مورد چگونگی استفاده از منابع خارجی و یوزانس، اختلاف نظر وجود داشت. نظر مشخص سازمان برنامه چه بود؟

ـ همان طور که قبلاً اشاره کردم با توجه به مشکلات سیاسی و اقتصادی که کشور در زمان جنگ به آن مبتلا بود و همچنین اعتقاد مدیران کشور به عدم استفاده از منابع خارجی امکان متداول و متعارف استفاده از منابع مالی بین‌المللی و استفاده از سرمایه گذاری‌های خارجی مورد استفاده قرار نگرفت. در حقیقت نه کشورهای خارجی تمایل داشتند که تسهیلاتی را به ما بدهند و نه مدیران کشور در آن مقطع اعتقاد به استفاده از منابع خارجی داشتند. منتها همان طور که قبلاً اشاره کردم در برخی زمینه‌ها و به صورت محدود و به واسطه فشارهای اقتصادی که وجود داشت، منابع بین‌المللی که به عنوان یوزانس مطرح بود، متداول شد. در حقیقت یوزانس خرید نسیه از خارج بود. نه استفاده از وام به شکل رسمی و متعارف بین المللی.به همین دلیل هم این نوع استفاده از تسهیلات بین المللی همراه با بهره‌های زیاد و به شدت هم گران است که معمولاً برای طرح‌های یکساله و دوساله مورد استفاده قرار می‌گیرد. زمان شروع بحث برنامه اول با تشکیل شورای بازسازی در ابتدای تدوین برنامه به عنوان مجموعه تنظیم کننده سیاست‌های کشور (شبیه آنچه که الان در مورد تنظیم سیاست‌های کلی برنامه توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تهیه می‌شود تا به تصویب مقام رهبری برسد) مواجه بودیم. یکی از مواردی که این کمیته در مورد آن به جمع‌بندی رسید استفاده از تسهیلات بین‌المللی به شکل متعارف بود و موضع کارشناسی سازمان برنامه و وزارت اقتصاد و دارایی در آن مقطع این بود که استفاده از منابع بین‌المللی در قالب یوزانس خیلی گران قیمت است و بهتر است اگر می‌خواهیم استفاده کنیم در همین قالب متعارف استفاده کنیم. به همین خاطر هم در نهایت در تبصره ۲۹ قانون برنامه اول مواردی ذکر شد که مشخص می‌کرد در چه زمینه‌هایی و تا چه مبالغی از منابع بین‌المللی استفاده کنیم. البته یکسری قیودی هم در همان تبصره برای آن گذاشته شده بود. در عمل وقتی که اجرای برنامه شروع شد یکی از سیاست‌هایی که آقای هاشمی رفسنجانی اعلام کردند و با جدیت هم آن را دنبال می‌کردند این بود که صنعت کشور باید در حد ظرفیت کامل خودش فعالیت

کند. استفاده از ظرفیت‌های کامل صنعت هم به منابع قابل توجهی ارز نیاز داشت. در کنار معضل تولید هم با توجه به عقب افتادگی‌هایی که در سرمایه‌گذاری‌های سال‌های جنگ و از زمان پیروزی انقلاب به بعد به وجود آمده بود کشور به منابع قابل توجهی از سرمایه احتیاج داشت. بنابراین عنوان کردن هدف به حداکثر رساندن استفاده از ظرفیت‌های تولیدی در بخش صنعت در کنار سرمایه‌گذاری‌هایی که در برنامه اول ذکر شده بود به مفهوم آن بود که سرجمع منابع ارزی مورد نیاز بسیار بالاتر از آن منابعی بود که در برنامه و در مجموع منابع کشور دیده شده بود. در واقع هدف به حداکثر رساندن ظرفیت‌های تولیدی بخش صنعت و استفاده کامل از ظرفیت‌ها هدفی مافوق برنامه اول بود. قرار بود که در سال پایان برنامه (سال ۷۲) ظرفیت‌های استفاده شده از بخش صنعت به ۷۰ درصد برسد. در حالی که هدف آقای هاشمی این بود که در همان سال اول به ظرفیت کامل برسند. خوب طبیعی بود که یک فاصله قابل توجهی بین خواسته و برآوردها به وجود آید. البته این از دیدی نشات می‌گیرد که بر اساس آن دید و تفکر منابع و مصارف برنامه به منزله حداقلی برای فعالیت‌های اقتصادی تلقی می‌شد. از هر جایی که به نظر می‌رسید منابعی را می‌توان تهیه کرد استقبال می‌شد. در نتیجه این دید، تبدیل به یک دید قالب شد و در اجرای سیاست‌های اقتصادی کشور در کنار سیاست‌های آزاد سازی اقتصادی و ایجاد تعادل در بازارها و موارد دیگر این سیاست هم دنبال می‌شد. البته یک تحلیل سیاسی روانشناختی نیز برای اجرای سریع و توام با فشار سیاست‌های آزاد سازی اقتصادی وجود داشت. واقعیت این بود که افکار عمومی فشارهایی را وارد می‌کرد و نیازهای پاسخ نداده‌ای داشت که الان شرایط را برای پاسخ به آنها مهیا می‌دانست. بنابراین یکی از دلایل تسریع و فشار در اجرای برنامه‌ها پاسخ به افکار عمومی و برای تعدیل آن فشارها بود.

با همه اینها نظر سازمان برنامه علی رغم اعتراف به توجه ویژه برای پاسخگویی به نیازهای روز افزون مردم، در مورد یوزانس و استفاده بیش از آن چه که در برنامه تعیین شده بود، متفاوت با نظر و خواست دولت بود. ما معتقد بودیم که در زمان بازپرداخت مشکلاتی برای کشور به وجود خواهد آمد. البته هر دو دیدگاه موافق اجرای سیاست‌های آزاد سازی اقتصادی و تعادل در بازار بودند. اما همان طور که

قبلاً اشاره کردم مشخصاً در دو زمینه خاص اختلاف نظر بود. یکی نگاه به نقدینگی و یکی هم نگاه به بدهی‌های خارجی. در مورد بدهی‌های خارجی دید مجموعه دولت این بود که با به حداکثر رساندن ظرفیت تولیدی بخش صنعت از طریق صادرات منابعی را که استفاده کرده‌ایم باز پس گردانده خواهد شد.

● در حالی که بر اساس برنامه باید در سال آخر به ظرفیت ۷۰ درصد می‌رسید؟

ـ بله تا پایان برنامه. دید سازمان برنامه پایبندی جدی‌تر و محکم‌تر به مندرجات برنامه بود. اگر چه ما با حرکت بر روی اساس برنامه رشد اقتصادی پایین‌تری تجربه می‌کردیم، اما آن رشد، یک رشد پایدار بود. ولی در عمل بانک مرکزی فعالیت بیشتری را برای استفاده از منابع بین‌المللی از خود نشان می‌داد. اگر چه یکی از وظایفش نیز محسوب می‌شد.

بر همین اساس در سال‌های ۶۹ و ۷۰ گشایش اعتبار زیادی برای واردات صورت گرفت. اما سازمان برنامه به دو دلیل با این مسأله مخالف بود. مشکل اول اشکال در برداشت از قانون بود. در بند "د" تبصره ۲۹ قانون برنامه اول در مورد چگونگی استفاده از منابع بین‌المللی در بخش صنعت ضوابطی مشخص شده بود اما در عمل از آن شکل‌های قانونی خیلی کم استفاده شد. باید ابتدا از شیوه‌های رایج استفاده می‌شد و بعد به شیوه یوزانس پناه می‌بردیم. یکی از قیودی که این تبصره داشت توجیه فنی ـ اقتصادی طرح‌ها بود. باید مراحلی طی می‌شد و طرف خارجی هم خودش با آن مراحل همگامی می‌کرد و آنها را قبول می‌کرد تا در اجرای پروژه‌ها مشارکت کند. در آن جا اهمیت بیشتر متوجه پروژه‌های سرمایه‌گذاری بود درحالی که در عمل توجه به تولید و تأمین مواد اولیه برای تولید بود. بنابراین یک دلیل سازمان برنامه در مخالفت با این موضوع همین حساب و کتاب‌ها و تفاوت‌های ابتدایی بود که به نظر می‌رسید در این حجم استفاده از منابع بین‌المللی وجود دارد. دلیل دوم این بود که نرخ ارزی که به عنوان نرخ ارز تعادلی پیش‌بینی شده بود تا صنعت از آن استفاده کند و با آزادی عمل واردات خودش را انجام دهد یک نرخ کاملاً غیر تعادلی بود. یعنی خیلی ارزان‌تر از نرخی بود که باید مورد استفاده قرار می‌گرفت. شاید اگر همان نرخ تعادلی مورد استفاده قرار می‌گرفت، سازمان برنامه مخالفت چندانی با آن

نمی‌کرد. در واقع حساب و کتاب شفاف و روشن مورد استفاده قرار گرفت و انضباط مالی مشخصی اعمال نمی‌شد. در آن زمان در شرایطی که قیمت ارز در بازار آزاد حدود ۱۴۰ تومان بود، نرخ ارزی که با آزادی عمل به صنعت داده می‌شد تا صنعت از آن استفاده کند ۶۰ تومان بود. بنابراین یک یارانه پنهان ۸۰ تومانی در هر یک دلاری که به صنعت داده می‌شد وجود داشت که عاملی می‌شد تا تقاضای اضافی و بی‌جهت برای دریافت ارز به وجود آید. بدون این که به بازده سرمایه‌گذاری اهمیت داده شود صددرصد را در قالب همان ارزی که دریافت کرده بودند به دست می‌آوردند. بنابراین انگیزه‌ای برای فعالیت‌های تولیدی و درگیر کردن خود با مشکلات تولید نداشتند.

● این طور که من استنباط کردم رییس جمهور و بانک مرکزی گرایش به این روش داشتند. یعنی شخص آقای هاشمی رفسنجانی معتقد بودند قیودی در قالب برنامه اول برای استفاده از منابع ناکافی و ناکاراست و باید آنها را دور زد تا از منابع دیگر استفاده کنیم؟

ـ البته تلقی دور زدن برنامه را نمی‌توان برای این موضوع به کار برد چرا که دولت در آن زمان با تمام توان سعی می‌کرد از تمام منابع پیش‌بینی شده در قانون برنامه استفاده کند. شاید برداشت حقوقی آن زمان در مورد این موضوع این بود که یوزانس چیزی نیست که خیلی به برنامه ارتباط پیدا کند. چون خیلی کوتاه‌مدت است و باید در منابع بودجه باشد، ارتباط زیادی با قیود برنامه پیدا نمی‌کند. در واقع اعتقاد بر این بود که قانون برنامه اول ممنوعیتی برای استفاده از منابع یوزانس ایجاد نکرده است. البته ظاهراً هم درست بود. در حقیقت به طور تلویحی گفته شده بود که ما دیگر از یوزانس استفاده نخواهیم کرد و دید خوش‌بینانه‌ای هم وجود داشت که اگر تولید صنعتی رشد کند از مازاد ایجاد شده، صادرات به دست خواهیم آورد. واقعیت این است که نظر سازمان برنامه اجرای سخت‌تر سیاست‌های آزادسازی بود. این موضع در مقایسه با اصلاحات اقتصادی زمان گورباچف در شوروی، بیشتر قابل درک و فهم است. در آن زمان هم یکی از مواردی که گورباچف با اتحادیهٔ اروپا و کشورهای غربی مطرح می‌کرد این بود که اگر بخواهم اصلاحات اقتصادی را درکشورم اجرا کنم

چون این کار همراه با اعمال یکسری فشارها بر روی مردم خواهد بود احتیاج به منابعی دارم که بتوانم کالاهای مصرفی را در اختیار مردم قرار دهم. وی بر روی این خواست خود اصرار زیادی داشت و اگر اشتباه نکنم رقمی حدود بیست میلیارد دلار برای تأمین کالاهای مصرفی مردم که بتواند پشتوانه سیاست اصلاحات اقتصادی باشد، را پیشنهاد داده بود. ما هم در آن زمان شبیه وضعیت گورباچف در شوروی را داشتیم.

● بحث دیگری که در رابطه با برنامه اول وجود دارد، کلنگ زدن طرح‌ها و پروژه‌های زیاد بود. هنوز هم بعد از گذشت ده، دوازده سال بسیاری از آن پروژه‌ها به بهره‌برداری نرسیده است. حتی برخی از آنها هنوز در مراحل اولیه مانده‌اند. گفته می‌شود حدود ده هزار طرح نیمه‌تمام در این سال‌ها به گردن کشور افتاده و عمدتاً هم به خاطر استفاده از یارانه‌های نهفته شده در ارز مورد استفاده بوده که شما گفتید. آیا سازمان برنامه هیچ عکس‌العملی نسبت به این مساله از خود نشان داد. به هر حال باید یک نظارتی بر شیوه مصرف این منابع می‌داشت یا گزارش‌هایی ارائه می‌داد؟

ـ بحث کلنگ‌زنی پروژه‌ها از موضوع تعهدات خارجی جداست. موضوع تعهدات خارجی به هر حال با همان روند طی شد و در سال‌های ۷۱ ـ ۷۳ با شدت بیشتری کشور را با مشکل بحران بدهی‌ها مواجه کرد. آن هم نه به خاطر این بود که منابع استفاده شده بین‌المللی زیاد بود بلکه به خاطر نوع استفاده از منابع درکوتاه‌مدت بود. من روی این موضوع خیلی تاکید دارم چون در برداشت‌های امروز ما هم تاثیر دارد و آن این که کشور به لحاظ سیاسی در آن مقطع در وضعیت کاملاً متفاوت با وضعیت امروز بود. در آن مقطع ایران بالاترین ریسک سرمایه را داشت و یکی از دلایلی هم که منابع مندرج در قانون برنامه اول برای استفاده از تسهیلات بین‌المللی مورد استفاده قرار نگرفت عدم تمایل طرف‌های خارجی برای ارائه تسهیلات به ایران به شکل رسمی بود. بنابراین در قضاوت راجع به این موضوع تاکید دارم که ما نباید دچار تندروی می‌شدیم. اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید گفت: کشور می‌خواست در جبران خطاهای سیاست‌گذاری‌های گذشته تسریع و

تعادل را در اقتصاد ایجاد کند. به همین دلیل بود که هزینه‌های زیادی به جامعه وارد می‌شد. من روی این موضوع کاملاً تاکید و اصرار دارم. همین الان هم همین طور است. هر هزینه‌ای که در نتیجه اصلاحات اقتصادی به جامعه تحمیل می‌شود هزینه ناشی از اصلاحات نیست. بلکه هزینه ناشی از عدم تعادل‌های گذشته است. ما نباید در تحلیل مسائل دچار بزرگ‌نمایی شویم. در آن مقطع کشور می‌خواست مسیر رونق و شکوفایی اقتصادی را طی کند اما به لحاظ مشکلاتی که وجود داشت و عمدتاً هم غیراقتصادی بودند کشور در تعارض با دنیای بیرون بود. در فضای متعارض با دنیای بیرون نمی‌توانید از منابع جهانی استفاده کنید.

در واقع به نظر من مشکل اصلی عدم همخوانی سیاست‌های اقتصادی با چارچوب‌های سیاسی بود. مشکل بیشتر این بود، تا این که بگوییم چرا از منابع بین‌المللی به شکل متعارف استفاده نشد. این کمی ساده نگری به مسئله است. هیچ کشوری را در دنیا پیدا نمی‌کنید که با فضای متعارض با دنیای خارج توانسته باشد به رشد و شکوفایی پایدار اقتصادی برسد. کما این که در مورد ایران هم در فاصله سال‌های ۷۳ و ۷۴ مشکل خود را نشان داد و یک سری مسائلی برای کشور به وجود آمد. اما در پروژه‌های داخلی و کلنگ‌زنی‌هایی که در آن فاصله انجام گرفت یک مسئله ریالی مطرح است نه مسئله دلاری. بعد از جنگ به دلیل این که اصلاحاتی در نرخ ارز ایجاد شد اصلاحاتی هم در قیمت‌ها به وجود آمد که منجر به افزایش شدید حجم منابع بودجه دولت شد.

به طوری که اگر به منابع بودجه دولت در سال‌های ۶۹، ۷۰ و ۷۱ نگاه کنید می‌بینید بودجه خیلی متورم شده است. در همه سطوح سیاسی کشور از مجلس و نمایندگان تا وزراء و رئیس‌جمهور و همه و همه که کمبودها و سرمایه‌گذاری‌های انجام شده جبران شود و می‌خواستند هر چه زودتر این فاصله‌ها پر شود. به دلیل همان فضایی که قبلاً بود و فضای نامساعدی که در مجموع در کشور وجود داشت، بخش خصوصی فعالی هم نداشتیم، نهایتاً دولت به موتور رشد و توسعه و جبران کننده عدم سرمایه گذاری‌های گذشته تبدیل شد. این جا اشکالی که به وجود آمد این بود که طرح‌های متعدد شروع شد، طرح‌هایی که یا مطالعات توجیه فنی اقتصادی‌اش انجام نشده بود یا خیلی ضعیف بودند. در واقع تاکید بر نیاز کشور برای

ظرفیت سازی، توجیه کننده شروع پروژه‌ها بود و مسیر کارشناسی و دقیقی برای برآورد پیامدهای اجرای طرح و تصمیم‌گیری برای شروع یا عدم شروع یک طرح انجام نمی‌شد. اینکه موضع سازمان برنامه در آن مقطع چه بود، خیلی مربوط به آن مقطع نمی‌شود. سال‌های قبل و الان هم همین طور است. اصولاً ماهیت سازمان برنامه اینگونه است. به دلیل این که آینده‌نگری جزء ذات کار سازمان است. یعنی یک یک کارشناسان سازمان برنامه حتی کارشناسانی که کار اجرایی بودجه انجام می‌دهند و به مسائل برنامه‌ریزی خیلی ارتباط کاری ندارند و کاملاً مسائل بودجه را دنبال می‌کنند به طور طبیعی سال‌های بعد طرح و اهداف طرح و حجم عملیات کار را بررسی می‌کنند.

آینده‌نگری جزء ذات کار سازمان برنامه است. همین آینده‌نگری اصولاً سازمان برنامه را به طور تاریخی مخالف شروع پروژه‌های جدیدی کرده است که فاقد توجیه فنی اقتصادی هستند. در زمان جنگ هم همین طور بود و همان طور که اشاره کردم سال ۶۶ سازمان برنامه طرح‌ها را طبقه‌بندی کرد فقط برای این که راه مفری پیدا کند که طرح‌ها به نوعی اولویت‌بندی شده و مانع از شروع طرح‌های جدید شوند. اگر شما به بخشنامه‌های بودجه سالانه که همه ساله سازمان برنامه تهیه می‌کند و قبلاً به امضای نخست‌وزیر و حالا به امضای رئیس‌جمهور می‌رسد مراجعه کنید، می‌بینید شروع پروژه‌های فاقد توجیه فنی ـ اقتصادی منع شده مگر این که ویژگی‌های خاصی اعمال شود. منتها معمولا در دولت و به خصوصی در مجلس این گرایش قوی وجود دارد که طرح‌های جدید شروع شود. در زمان اجرای برنامه اول این روحیه در دولت خیلی قوی‌تر بود که باید طرح‌های جدید شروع و سرمایه‌گذاری در کشور انجام شود. وزراء در شرایط جدید و خیلی تازه نفس شروع به کار کرده بودند و می‌خواستند سرمایه‌گذاری کنند. به نظرشان می‌رسید قیودی که سازمان برنامه تعیین کرده بیشتر قیود اداری و دست و پاگیر است. در نتیجه باید این را به نحوی دور زد. سازمان برنامه در هیأت وزیران حتی یک رأی هم ندارد. بنابراین فقط می‌تواند در آن جا نظرات خودش را اعلام کند. تصمیم‌گیری در هیأت دولت و درنهایت در مجلس انجام می‌شود. مسلما یکی از نقایص بزرگی که کشور با آن مواجه شد شروع بی‌رویه طرح‌های متعددی بود که در آن مقطع با توجیه‌های مختلف اجرا می‌شدند.

امروز نه تنها طرح‌های نیمه تمام زیادی در کشور داریم بلکه پروژه‌های زیادی هم داریم که به بهره‌برداری رسیده اما فاقد توجیه اقتصادی هستند و قدرت رقابت با محصولات مشابه خارجی خود را ندارند و شاید اصلاً لازم نبوده در این زمینه تولید کنیم و بهتر بود که وارد کننده این محصول باشیم. البته موضع مخالف سازمان برنامه تا حدودی روند سرمایه‌گذاری در شروع پروژه‌های جدید را کندتر و طول دوران به بهره‌برداری رسیدن و اتمام طرح‌ها را کوتاه‌تر می‌کرد. البته اعتقاد غالب در مجموعه نظام تصمیم‌گیری کشور این بود که باید به سرعت در زمینه‌های مختلف سرمایه‌گذاری کرد. این یکی از عوارضی بود که برای کشور ایجاد شد.

● من از صحبت‌های شما به این نتیجه رسیدم که شرایط سیاسی و روحی که بر مجموعه دولت و وزرا حاکم بود ایجاب می‌کرد فراتر از برنامه یا قیودی که سازمان برنامه گذاشته بود عمل کنند و کارهای دیگری به نام ایجاد ظرفیت‌سازی در زمینه بخش‌های مختلف انجام دهند. واقعاً انحرافی که در عمل در قوانین و مواضع موجود در برنامه به وجود آمد چقدر ناشی از مسائل سیاسی بوده است؟ به هر حال گروه جدیدی در حال شکل‌گیری بود که بعدها به نام گروه سازندگی، دور آقای رفسنجانی را گرفتند و می‌خواستند پایه‌های خودشان را تحکیم بخشند. ضمن این که یک پشتوانه فکری جدید داشتند که با هشت سال دوره آقای موسوی متفاوت بود. آیا اینها همه، حرکتی برای محکم کردن پایه‌های گروه جدید نبود؟

ـ من البته چون در مقطعی که گروهی که بعداً حزب کارگزاران سازندگی نام گرفت در ایران نبودم، نمی‌توانم تحلیل روشنی ارائه دهم. اما آن مقطعی که من خودم حضور داشتم و شاهد کارها بودم انصافاً هیچ چیزی را به عنوان یک حرکت سیاسی مشاهده نکردم. یعنی چیزی را غیر از همین که باید در کشور سرمایه‌گذاری صورت گیرد ندیدم. آن چه که من شاهد بودم وجود یک روحیه بسیار خوش‌بینانه نسبت به آینده و منابع و پتانسیل‌های کشور بود و این که هر سرمایه‌گذاری که انجام شود ظرفیت‌های جدیدی ایجاد می‌کند که موقعیت کشور را ارتقا می‌بخشد و رفاه جامعه را بیشتر می‌کند. این روحیه غالب بود تا آن مقطعی که من بودم. بعد از آن

دیگر حضور نداشتم تا سال ۷۵. مسلماً در آن فاصله، این تحلیل که شما گفتید مشاهده نمی‌شد چون نقطه شروع کار دولت جدید بود و بیشتر به عنوان یک تلقی متفاوت از نگاه سنتی چپ که در گذشته خیلی بسته و دولتی فکر می‌کرد و هم از نگاه راست تلقی‌اش به مسائل خیلی تجاری و سنتی بود. آنها یک دید تکنوکراسی و متمایل با دید مثبت به دنیای بیرون و استفاده از تکنولوژی روز برخوردار بودند. ولی همان طور که اشاره کردم به نظر می‌رسد در دولت اول آقای هاشمی خود دولت با رویکرد سیاسی‌ای که دنبال می‌کرد موافق بود. یعنی در بعد سیاسی هم در چنین فضایی می‌خواست حرکت کند. ولی بعد از مدتی احساس کردند این کار یعنی پیشبرد موضوع در بعد سیاسی کار مشکلی است و ممکن است در کل کارها خلل ایجاد کند و بنابراین آن را به نفع حرکت‌های اقتصادی خیلی کند کردند و سعی کردند بعد اقتصادی را جلو ببرند که در واقع سر منشاء تعارض شد.

هماهنگی بین بعد سیاسی به خصوص در سیاست خارجی و سیاست‌های اقتصادی وجود نداشت و این مشکلات را تشدید کرد.

● سیاست‌های کشور چطور بود؟ اگر اشتباه نکنم آقای عادلی رییس بانک مرکزی و آقای نوربخش هم وزیر اقتصاد و دارایی بودند. بحثی که وجود دارد عدم نظارت موثر و مفیدی بر وضعیت ارزی آن موقع کشور بود. آیا آن زمان سازمان برنامه هیچ نظری نداشت؟ به راحتی هر کس تقاضا می‌کرد امکانات ارزی در اختیارش قرار می‌گرفت و یارانه‌ای که گفتید پشتوانه آن بود. سازمان برنامه با این موضوع چطور برخورد می‌کرد؟ آیا واقعاً هیچ مخالفتی می‌شد؟

ـ در ادبیات انقلابی می‌گویند که انقلاب فرزندان خودش را می‌خورد. من همیشه به عنوان طنز این را مطرح می‌کردم که شما همین بلا را بر سازمان برنامه آوردید. سازمان برنامه در زمان دولت قبلی که تفکر فراگیر و غالب آن تفکر بسته و درونگرا بود، تفکر اقتصاد مدرن را مطرح کرد و آن را زنده نگه داشت و به تدریج هم در بعد کارشناسی آن را رشد داد و در افکار عمومی هم آن را به تدریج مطرح کرد که در نهایت آن را در برنامه اول متجلی کرد. یعنی یک چارچوب سیاست اقتصادی معطوف به اقتصاد مدرن را در چارچوب برنامه اول مطرح کرد. اما در آن زمان

دستگاه‌های اقتصادی مثل بانک مرکزی، وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان‌های دیگر در مقابل این نوع نگرش بودند. در زمانی هم که دولت جدید تشکیل شد چون نوع تفکر خود آقای هاشمی تفکر نزدیک به این چارچوب بود. ایشان تغییراتی را در وزارت اقتصاد و دارایی دادند و متعاقب آن در بانک مرکزی نگاه هماهنگ با این چارچوب ایجاد شد. بنابراین به لحاظ چارچوب فکری می‌توان گفت یک نگاه اقتصادی شکل گرفته بود که در چارچوب کلی نوعی نگرش به مسائل داشت که مبتنی به تعادل اقتصادی و بقیه چیزها بود. اما در عمل وقتی این سیاست‌هابه جریان افتاد بانک مرکزی و وزارت اقتصاد و دارایی به عنوان دستگاه‌های اجرایی این سیاست‌هاروند مستقلی را به خود گرفتند. در حقیقت تقریباًسازمان برنامه به حاشیه رانده شد.ضمن این که همانطور که عرض کردم کلیت این حرکت را تأیید می‌کرد اما نوع برخورد سازمان برنامه متفاوت با این موضوع بود. مثلاً من یادم است اولین قدمی که در جهت اصلاحات اقتصادی در زمان دولت آقای هاشمی انجام شد، اعلام ارزی به نام «ارز رقابتی» بود. ابتدا هم با نرخ صد تومان اعلام شد و گفتند کسانی که می‌خواهند تولید کنند می‌توانند از این ارز استفاده کنند و بدون محدودیت در اختیار آنها قرار خواهد گرفت. این اولین قدمی بود که برداشته شد. بعدها چیزهای دیگری اتفاق افتاد. من که آن موقع معاون اقتصادی سازمان برنامه بودم این تصمیم مهم را در اخبار ساعت دو بعد ازظهر از طریق رادیو شنیدم.

در حقیقت دستگاه‌های اجرایی اقتصادی آن مقطع که عمدتاً اقتصاد و دارایی و بانک مرکزی بودند به همراه کمیته‌ای به نام کمیته امور تولیدی که با مسئولیت وزیر امور اقتصاد و دارایی اداره می‌شد بتدریج سیاستی را دنبال می‌کردند تا آزادسازی را در بخش صنعت گسترش دهد. در آنجا وزرای صنایع و بازرگانی و مجموعه‌ای از تیم اقتصادی دولت حضور داشتند. آن کمیته تقریباً اصلی‌ترین کمیته‌ای بود که به نوعی به موازات شورای اقتصاد کار می‌کرد. شورای اقتصاد دبیر خانه‌اش در سازمان برنامه بود و کارهای کارشناسی‌اش در آنجا انجام می‌شد. آنها بتدریج، یک سیاستی را دنبال می‌کردند تا آزاد سازی را در بخش صنعت گسترش دهد. کمیته تولید هم با اختیاراتی که داشتند تصمیم‌گیری می‌کردند و ستادی شد برای پیشبرد تدریجی اصلاحات اقتصادی. حضور سازمان برنامه در آن کمیته هم حضوری غیر فعال بود.

زیرا فکر می‌کردند یک رویه با برنامه‌ریزی منسجم‌تری باید در این کار دنبال شود. کما این که سازمان برنامه بر اساس همان اعتقاد، رویه خودش را دنبال می‌کرد و یک برنامه به نام برنامه تعدیل اقتصادی تهیه کرد. هدف از آن کار این بود که آن چه را دولت به صورت پراگماتیستی انجام می‌داد، در قالب سیاست‌های روزمره و بدون دیدن یک تصویر بلندمدت از مجموعه حرکت‌ها، در قالب محاسبات اقتصاد کلان بیاورد و در قالب چارچوب منسجمی که در آن، نظام حمایتی دیده شده باشد تدوین کند. در آن جا توازن خارجی و تعادل در بودجه دیده شده بود. برنامه تعدیل اقتصادی تغییرات نرخ ارز و پیامدهای آن و نظام حمایتی همراه با آن را در کنار ابعاد پولی و مالی ترسیم کرده بود تا بتواند یک مسیر کلان سازگار را هموار کند. در قالب آن هم قدم‌های متفاوتی که برای آن کار باید برداشته شود پیش‌بینی شد. استدلال ما این بود که کشورهای دیگری هم که در آن مقطع شروع به اصلاحات اقتصادی کرده‌اند هیچ کدام به صورت یک کار روزمره اجرایی این را دنبال نکرده بلکه پروژه‌های بزرگی را تعریف کرده؛ مثل این که خصوصی‌سازی چطور انجام شود یا اصلاح قیمت‌ها چطور باشد و تعادل‌های اقتصادی کلان به کجا می‌رسد. اما وجود این تعارض‌ها در آن زمان منجر به این شد تا سازمان برنامه از ادامه روند باز بماند. دیگر دستگاهها می‌خواستند خیلی سریع کار را جلو ببرند. اما سازمان برنامه بر انضباط و تفکر بیشتر اصرار داشت.

در آن مقطع من بر این باور بودم که روندی که در پیش گرفته شده به سمتی می‌رود که آینده آن غیر قابل پیش‌بینی است. فکر می‌کردم که نقش سازمان برنامه به شدت کم‌رنگ شده است. فکر می‌کنم که تغییر مدیریت سازمان برنامه از همین اختلاف دیدگاه ناشی می‌شد.

● برگردیم به بحث چگونگی تامین پروژه‌ها و طرح‌هایی که به سازمان برنامه تحمیل می‌شد، مشخصات نظر سازمان برنامه را در این مورد بگویید؟

ـ این سؤال شما را قبلاً جواب دادم. سازمان برنامه از ابتدا در همه بخشنامه‌های بودجه، شروع طرح‌های جدید را مشروط به تحقق شرایطی می‌کرد.

● بله این را گفتید، اما فشار سیاسی و مسائلی باعث شد که بودجه به جای

این که به توزیع در آمد گرایش داشته باشد، در پی توزیع ثروت باشد، و برنامه عملاً اجرا نمی‌شد. از هر طرف فشار می‌آوردند و چالش ایجاد می‌شد. می‌خواهم بدانم در آن زمان چه فشارهایی وجود داشت؟

ـ بودجه سندی است که اگر در آن دقیق شوید انعکاسی از تمام خواسته‌های سیاسی را در آن می‌بینید. واقعیت این است که در کشور ما چالش اصلی بین نهادهای قدرت و سیاست بر روی بودجه است چرا که بودجه شاید مهمترین منبع توزیع قدرت، ثروت و اعتبار باشد. در نتیجه همه روی آن متمرکز می‌شوند. همانطوری که اشاره کردید سازمان برنامه به طور تاریخی نقش تاثیرگذار و تعیین‌کننده‌ای در تدوین برنامه‌های پنج ساله داشته و دارد. اما نقش آن در غالب طرح و پروژه‌های مهم و عمده، بسیار کم و اندک بوده است. تصمیمات در خارج از سازمان برنامه صورت می‌گرفته و سازمان برنامه مسئول تأمین منابع آن می‌شده است. این رویکرد در سال‌های قبل و بعد از انقلاب به همین شکل وجود داشت. از یک طرف گرایش‌های ملی اما با دید متمرکز و از طرف دیگر هم گرایش‌های منطقه‌ای از طرف نمایندگان مجلس به صورت گسترده‌تری بر آن اثر داشته است. ذهنیتی که پس از انقلاب و به واسطه منشا ایدئولوژیکی ایجاد شده بود، ذهنیت توزیع ثروت بود. ما اصولاً به چگونگی توزیع حساس هستیم و به چگونگی تولید منبع حساسیتی نشان نمی‌دهیم. به همین خاطر است که در ذهن همه نفت تنها منبعی است که وجود دارد و باید توزیع شود. در زمان جنگ شرایطی خاص در کشور وجود داشت و امکان بروز این نوع گرایش ضعیف بود. در حقیقت طرح‌های ادامه‌دار از سال ۱۳۶۶ وارد بودجه شدند. طبقه‌بندی‌هایی بر روی طرح‌های موردنظر صورت گرفت و طرح‌های یک ساله و دو ساله ایجاد شد. پس از مدتی حتی طرح‌های بسیار کوچک در مقیاس روستا هم در رده طرح‌های مهم و طبقه بندی شده قرار گرفتند. پس از مدتی همه متوجه شدند که اگر بتوانند طرحی را در غالب طرح‌های مهم در قانون بودجه بگنجانند، آن طرح از منابع بیشتر بهره‌مند خواهد شد. از سال ۱۳۶۸ همان وضعیت به گونه‌ای دیگر ادامه یافت. منابع جدیدی در اختیار دولت قرار گرفته بود، جنگ تمام شده بود و نیاز به ایفای نقش بخش خصوصی بود. چون بخش خصوصی قوی‌ای وجود نداشت، دولت خود وظیفه سرمایه‌گذاری در بخش‌ها و

حوزه‌های مختلف را به عهده گرفت. منطق پذیرش شروع بسیاری از طرح‌ها، منطق شفاهی و توضیح ضرورت اجرای آن طرح بود. پس از پذیرش و ایجاد تعهد نسبت به آن طرح سازمان برنامه مکلف به مطالعه توجیه‌پذیری آنها می‌شد. مدیران اجرایی بر این باور بودند که هرچه طرح‌ها و پروژه بیشتری در زمان آنها شروع شود در نزد افکار عمومی کل کشور و منطقه موقعیت بهتری کسب خواهند کرد. این مسأله موجب به حاشیه رانده شدن سازمان برنامه در مورد این طرح‌ها و پروژه‌ها شد. اساساً در کشور ما همواره طرح‌های سرمایه‌گذاری عمده به میزان قابل توجهی توسط مدیران سیاسی تعیین می‌شده است. شاید به همین دلیل باشد که تخصص‌های مربوط به ارزیابی فنی و اقتصادی پروژه‌ها در کشور به شدت ضعیف است. علت آن هم عدم وجود اشتیاق و انگیزه برای چنین کاری است. چرا که طرح ها و پروژه‌ها در یک لابی سیاسی ـ اقتصادی به مرحله اجرا در می‌آیند.

● مشخص‌تر بگویید که سازمان برنامه چگونه برخورد می‌کرد؟

روال کار سازمان برنامه همیشه کارشناسی است نه یک روال سیاسی. چون ابزاری در اختیار ندارد که وارد چالش سیاسی شود. در نهایت می‌تواند پیامدهای چگونگی تخصیص منابع و درآمدها را تشریح کند و گزینه‌های مختلف پیش رو را ترسیم کند. این مدیران و تصمیم سازان هستند که تصمیم نهایی را می‌گیرند نه سازمان برنامه، ما نقش یک مشاور ارشد را ایفا می‌کنیم. در ایران هم معمولاً به مشاوران و نظرات آنها بها نمی‌دهند. به آن به دید یک پرستیژ نگاه می‌کنند. در سطوح کارشناسی تا سطوح مدیریتی، سازمان برنامه همیشه با شروع بدون مطالعه طرحها مخالف بوده است.

در حال حاضر هم که کشور ظاهراً با منابع مالی قابل توجهی از طریق حساب ذخیره‌ای ارزی مواجه است، برای بودجه سال ۸۱ شروع طرح‌های زیادی در منابع آب و غیره در نظر گرفته شده است که بر خلاف ماده ۶۳ قانون برنامه سوم است. برنامه، تصریح بر گزارش توجیه فنی ـ اقتصادی و مطالعه طرح‌ها دارد. در سال‌های گذشته در هر لایحه بودجه‌ای که توسط نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور ابلاغ می‌شد، قسمتی از آن مربوط به چگونگی انجام طرح‌های نیمه تمام بود. در خوش

بینانه‌ترین حالت، همیشه بخش اندکی از نظرات سازمان برنامه مورد موافقت دولت و مجلس قرار می‌گرفت. اگر هم سازمان برنامه در مقابل وزراء کوتاه نمی‌آمد، در عمل وزراء با ارتباطات خاصی که با نمایندگان در مجلس داشتند، نظرات خود را برای شروع و چگونگی اجرای طرح‌ها و پروژه‌ها پیش می‌بردند. این نکته را هم باید مد نظر داشت که به هر حال سازمان برنامه یک دستگاه کامل و بدون عیب و نقص نبوده و نیست. اما انصافا در مورد شروع طرح‌ها و پروژه‌های جدید و قرار گرفتن آنها در بندهای مختلف لوایح بودجه، این دید و نظر سیاسی بود که بر نظرات کارشناسی سازمان می‌چربید.

● از چه زمانی متوجه شدید که ادامه شیوه کلنگ‌زنی پروژه‌ها و رها کردن آنها دیگر جواب نمی‌دهد و کشور را با بحران روبرو می‌کند؟

- با توجه به این که بخش قابل توجهی از اتفاقات در فاصله سال‌های ۷۰ تا ۷۴ به وقوع پیوست، بهتر است این را از کسانی که در گیر بودند بپرسید. به ویژه این که در سال ۷۴ شاهد تغییر رییس سازمان هم بودیم. این تغییر به دو عامل برمی‌گشت. نخستین دلیل تغییر جهت در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی بود که سازمان برنامه به شدت با آن مخالف بود. دلیل دوم هم به تداوم شیوه شروع و اجرای طرح‌های جدید برمی‌گشت. تحلیل من این است که چون در آن مقطع یک مدت زمان ۲/۵ ساله از دوران دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی‌رفسنجانی باقی مانده بود، ایشان ترجیح می‌دادند که در این زمان چالش بین رییس سازمان و رییس جمهوری کمتر باشد. رییس سازمان باید کسی باشد که با رئیس‌جمهور همگام‌تر باشد. البته این تحلیل من است و نمی‌دانم که چقدر واقعیت دارد.

● آقای دکتر با یک برش زمانی به زمان تهیه برنامه سوم و دوره آقای خاتمی می‌رویم. شما در این فاصله زمانی سال ۷۰ تا ۷۶ در راس کارهای مربوط به سازمان برنامه نبودید. برخی از مهمترین اهداف برنامه اول و دوم که خصوصی‌سازی، واقعی کردن قیمت و کاهش حجم تصدی‌گری دولت بود، بسیار جزیی و نیم بند انجام شد. اما این مسائل به شکل دیگری در برنامه سوم

گنجانیده شده‌اند. ظاهراً هم گفته می‌شود که یکی از نقاط مثبت دولت آقای خاتمی تدوین و شروع به اجرای برنامه سوم توسعه است. شما و سازمان برنامه چگونه توانستید چنین ویژگی‌هایی را به دولت خاتمی که گرایش چپ و دولتی دارد، بقبولانید؟

ـ به این واقعیت اعتراف می‌کنم که کار برنامه سوم علی رغم تجربه‌ای که داشتم، دشوارترین کاری بود که من در عمر خود انجام دادم. من در شرایط دشواری وارد دولت آقای خاتمی شدم. در آن زمانی که سازمان برنامه را برای ادامه تحصیل ترک کردم، در نظر داشتم که هرگز به کارهای دولتی بازنگردم و تمام وقت خود را در فعالیت‌های علمی و دانشگاهی صرف کنم. تا این که دولت آقای خاتمی به دنبال فضای ایجاد شده پس از دوم خرداد روی کار آمد. فضایی ایجاد شده بود که به نظر می‌رسید امکانات و افق‌های جدیدی را پیش رو می‌گذارد. شور تازه‌ای در مردم به وجود آمده بود و امید زیادی به دولت ایشان بسته شده بود. این فضا در شکل‌گیری ذهنیت من برای تجدیدنظر در تصمیمی که گرفته بودم، موثر بود. وقتی که آقای نجفی به عنوان رییس سازمان برنامه و بودجه معرفی شدند، ایشان از من دعوت به همکاری کردند. من هم آقای خاتمی را خوب می‌شناختم و هم اطرافیان ایشان را و می‌دانستم که آنها دارای خط مشی روشن و مشخص اقتصادی نیستند و عمدتاً رویکرد سیاسی، فرهنگی به مسائل دارند. خود من هم که به مولفه‌های اقتصاد مدرن اعتقاد داشتم و راه پیش رو برایم مشخص بود پیش از این زمان گزارشی تهیه کردم و پروژه‌ای را با مسئولیت خودم برای اصلاح سیاست‌های اقتصادی کشور انجام داده بودم. بنابراین چارچوب برای من روشن بود. دعوت آقای نجفی و به وجود آمدن یک فضای جدید کاری، موجب شد تا در تصمیم قبلی خود تجدید نظر کنم. تصور آقای خاتمی این بود که رییس سازمان برنامه و بودجه باید فردی باشد که بیشتر دارای تفکرات اجتماعی ـ فرهنگی باشد تا اقتصادی. چرا که به اعتقاد ایشان جو سازمان برنامه بیش از حد اقتصادزده بود و باید روح تفکر اجتماعی ـ فرهنگی آن تقویت می‌شد. بنابراین مهم‌ترین و نخستین چالش پیش روی من کار با رییس سازمان برنامه و رییس جمهوری بود که ذهنیت مشخص اقتصادی نداشتند. معاونت اقتصادی سازمان برنامه مهمترین نقش را در سازمان دارد و بدون جهت‌گیری

مشخص تبدیل به یک شغل خنثی می‌شود. این کار دشواری بود که دشواری آن را با آقای نجفی هم مطرح کردم. برای این که آنها به یک جمع‌بندی کلی نسبت به اقتصاد برسند، به زمان نیاز داشتند. ولی من در سمت معاونت اقتصادی نمی‌توانستم منتظر فرارسیدن آن زمان بنشینم. بنابراین لازم بود که حداقل در داخل سازمان برنامه میدان و اختیارات کافی را در اختیار داشته باشم. من شرایط خودم را با آقای نجفی در میان گذاشتم و گفتم اگر این شرایط فراهم نشود، ترجیح می‌دهم به کار علمی و دانشگاهی خود بپردازم. آقای نجفی پذیرفتند که من بر اساس رویه موردنظر خودم و جمع‌بندی خاصی که داشتم کار کنم. تنها شرط ایشان این بود که به طور دائم با ایشان در ارتباط باشم. باید این را اضافه کنم که در عمل من هیچ محدودیتی را از جانب ایشان حس نکردم و آزادانه نظرات خود و جمع‌بندی‌های کارشناسی را در هیأت دولت مطرح می‌کردم. اما چالش بزرگتر با آقای خاتمی و دولتشان بود. آقای خاتمی مرتباً ابراز می‌کردند که باید به یک خط مشی اقتصادی برسیم ولی مباحث تصمیم‌گیری در جلساتی مطرح می‌شد که در این جلسات افراد مختلف با ذهنیت‌های مختلف در آنجا حضور می‌یافتند و ابراز نظر می‌کردند. واقعیت این است که چند صدایی و بیان نقطه نظرات مختلف در سطح جامعه لازم است و نشانه پویایی است. اما چند صدایی در ستاد دولت مضر است و هیچ فایده‌ای ندارد. هیچ دولتی در دنیا وجود ندارد که نداند در مورد ارز، سود بانکی و سرمایه‌گذاری خارجی چه باید بکند و کارش هم پیش برود. افرادی که در این جلسات حضور داشتند، معمولا در مورد اصلی‌ترین مسائل کشور نظر خاصی نداشتند و اگر هم داشتند سطحی، متفاوت و متناقض با یکدیگر بود.

برای حل این معضل جلسات اقتصادی متعددی تشکیل شد تا به این شبهات پاسخ داده شود. این شیوه برخورد با مسائل هم در نوع خود بدیع بود. آنها می‌خواستند از طریق برگزاری چند جلسه محدود و در فرصت‌های زمانی اندک مسائلی که نیاز به طی کردن فرایند چندین ساله یادگیری بود حل کنند، درک عمیق مسائل و تئوری‌های اقتصادی در یک و یا چند جلسه حاصل نمی‌شود. اما این کار را ما باید انجام می‌دادیم. ما پایه کارها و فعالیت خود را در سازمان برنامه که بعدها زمینه‌ای شد برای رسیدن به سند برنامه سوم، بر روی هرم سنی جمعیت کشور و

کارشناسی آن متمرکز کردیم. بر همین اساس بود که سازمان برنامه تصویری از آینده اقتصاد کشور را با توجه به تحولات هرم سنی جمعیت برای اولین بار در همایش برنامه سوم به صورت مقاله ارائه کرد. خود من آن را مطرح کردم. من سعی کردم که نتایج این تحقیق را به زبان ساده اقتصادی طرح کنم که اگر ما می‌خواهیم دارای یک نرخ بیکاری قابل قبول باشیم باید دارای یک رشد اقتصادی ۶ درصد شویم. برای رسیدن به رشد اقتصادی شش درصدی نیاز به رشد سرمایه‌گذاری هشت درصدی است و باید به این میزان سرمایه‌گذاری کرد. در آن زمان یعنی سال ۷۶ که ما در حال تدوین لایحه بودجه سال ۷۷ بودیم، قیمت نفت در روندی نزولی قرار گرفته بود. پیش‌بینی این بود که سال ۷۷ بدترین سال پیش رو باشد. عملاً هم قیمت نفت به ۱۰/۸ دلار برای هر بشکه رسید که پایین‌ترین سطح از سال ۱۳۵۳ به بعد بود. بنابراین دولت نمی‌توانست منابع لازم را برای سرمایه‌گذاری تأمین کند. دولت حتی در تأمین منابع ریالی موردنیاز امور جاری ناتوان می‌نمود، چه برسد به تأمین منابع ارزی برای سرمایه گذاری. بنابراین باید صادرات غیرنفتی و تجارت خارجی کشور رونق می‌یافت و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی رشد قابل توجهی پیدا می‌کرد. این موضوعات خلاصه و چکیده آن مقاله کارشناسی بود که در هیأت دولت نیز مطرح شد.در آن جا من گفتم که لازمه رسیدن به یک وضعیت مطلوب و عبور از بحران کمبود منابع ارزی و ریالی، رشد سرمایه‌گذاری خصوصی و تجارت خارجی بالاتر از ۱۰ درصد است. چون من این مسائل ساده اقتصادی را با اعداد و ارقام مطرح کردم، مخالفت با آنها کار ساده‌ای نبود. یا باید کسی می‌گفت این اعداد و ارقام اشتباه است و یا باید ادعا می‌شد که محاسبات اقتصادی انجام شده که بر پایه هرم سنی جمعیت کشور است، اشتباه می‌باشد.

واقعیت این بود که هیچ کدام از این ارقام و اعداد برای کسی که یک آشنایی ابتدایی با اقتصاد دارد، عجیب و باور نکردنی نبود، بنابراین این مسائل به راحتی پذیرفته شد. نتایجی که ما به عنوان سازمان برنامه از این اعداد و ارقام گرفتیم و آنها را طرح کردیم، کوچک کردن دولت، کاهش حجم تصدی گری دولت، توسعه بخش خصوصی و تجارت خارجی بود. ما تحلیل کردیم که اگر روند به همین شکل پیش

رود، دولت در حوزه‌های حاکمیت خود به شدت تضعیف خواهد شد و نمی‌تواند بهداشت، امنیت، آموزش عمومی و عالی را تأمین کند.

از این برداشت‌ها و نتایج ذهنیتی شکل گرفت که دارای چند ویژگی بود. مهمترین ویژگی این بود که بعد حاکمیت دولت باید تقویت شود. هدف ما حذف و یا تضعیف دولت نبود، بلکه دولت باید تصدی گری‌اش را محدود و حوزه‌های حاکمیتی خود را تقویت و ساختار تشکیلاتی خود را اصلاح می‌کرد. خصوصی‌سازی به راحتی از درون این ویژگی و این ذهنیت استنتاج می‌شد. اگر منابع به سمت اداره بنگاه‌های دولتی رانده شود، دولت از اعمال پرقدرت و فعال حاکمیت خود باز می‌ماند. بنابراین لغو انحصارات و امتیازات خاص و ویژه به منظور تقویت و توسعه بخش خصوصی یکی از الزامات این اقدام در کنار توسعه تجارت خارجی و صادرات غیرنفتی به منظور فراهم کردن شرایط رشد اقتصادی مورد نظر بود. این مسائل و نتایج حاصل از آن پیش شرط درک سیاست‌های عبور از بحرانی بود که باید در پیش می‌گرفتیم. همه این مسائل و نتایج هم یک به یک طرح شد و ساعت‌ها آنها را توضیح دادیم. این مسائل موجب گرایش به سمت یک ذهنیت منسجم و مشخص شد البته جلسات مربوط به ساماندهی اقتصادی به این صورت نبود.

رییس سازمان برنامه، وزیر اقتصاد و دارایی و رییس بانک مرکزی به عنوان روسای این دستگاه‌ها و به عنوان کسانی که دارای سمت هستند در این جلسات شرکت می‌کردند رئیس‌جمهور و بقیه افرادی هم که در این جلسات به عنوان فرد حضور داشتند. من هم به عنوان یک کارشناس و نه معاون اقتصادی سازمان برنامه، شرکت می‌کردم. بعد از این که نقطه نظرات افراد مختلف طرح شد و جلسات پایان یافت، رئیس‌جمهور از همه اعضا خواستند که هر کس را جمع‌بندی خود را از این جلسات مکتوب کند. کار جمع‌بندی مطالب را هم بر عهده مهندس مظاهری قرار دادند. مطالبی که به عنوان جمع‌بندی طرح ساماندهی تهیه شد، در دو سطح متفاوت نگارش شده‌است یک سطح به سیاستگذاری و مسائل کلی مثل خصوصی‌سازی می‌پردازد و در سطح دیگر وارد مسائل ریز اجرایی مثل گمرکات، مقررات صادراتی و مقررات بانکی و ارزی شده است. این مسائل مطالبی نبود که در جلسه مطرح شده باشد بلکه خود آقای مظاهری آنها را تهیه و تدوین کرده بود. اگر شما قسمت

سیاست‌گذاری طرح ساماندهی اقتصادی را نگاه کنید متوجه می‌شوید که بخشی از آن کاملاً با جهت‌گیری‌ها سازگار است. بخش دیگر آن گنجاندن مطالب سیاسی و اجتماعی، در کنار مباحث اقتصادی و در واقع سندی است که گرایشهای اجتماعی هم در آن دیده شده است. قبل از تشکیل جلسات مربوط به طرح ساماندهی اقتصادی، آقای رئیس‌جمهور از آقای نمازی وزیر امور اقتصاد و دارایی خواسته بودند که یک پیش‌نویسی را تهیه کنند و ستاد اقتصادی مورد نظر خودشان را تشکیل دهند. در حقیقت دبیرخانه ستاد، وزارت امور اقتصاد و دارایی تعیین شد. در آن زمان نقطه نظرات وزارت اقتصاد و دارایی با سازمان برنامه و بودجه متفاوت بود. دکتر نمازی هم که در واقع مسئول ستاد اقتصادی دولت برای طرح ساماندهی اقتصادی بودند، افرادی را به همکاری دعوت کردند که گرایش فکری نزدیک به خودشان داشته باشند. آنها گزارشی را با عنوان طرح ساماندهی اقتصادی تهیه کردند که نزدیک به تمایلات وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان امور اداری و استخدامی بود. وزارت اقتصاد و دارایی بخش اقتصادی آن را نوشته بود و سازمان امور اداری و استخدامی هم مسائلی را که به کاهش شوراها و کمیسیون‌های شوراها و کمیسیون‌های تصمیم‌گیری، اصلاح نظام تصمیم‌گیری مربوط می‌شد، تهیه کرده بود. زمانی که من هنوز به سازمان برنامه نیامده بودم گزارشی تحت عنوان چارچوبی برای اصلاح امور اقتصادی کشور در قالب پروژه‌ای با همکاری اساتید و محققان مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه تهیه کرده بودم. وقتی که متوجه تفاوت دیدگاه‌ها در تنظیم پیش‌نویس طرح ساماندهی اقتصادی شدم، به آقای نجفی و نوربخش پیشنهاد کردم آن گزارش را مبنای کار قرار داده و به عنوان نظرات مشترک سازمان برنامه و بودجه بانک مرکزی مطرح کنیم. آن گزارش را سال ۷۶ تهیه کرده بودم و تقریباًدر تمام ابعاد به مسائل اقتصادی پرداخته بود و نیاز زیادی به تغییر نداشت. آن گزارش را با امضای بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه در اختیار وزیر اقتصاد و دارایی به عنوان مدیر دبیرخانه ستاد طرح ساماندهی اقتصادی، قرار دادیم. پس تا این جا دو گزارش متفاوت با عنوان طرح ساماندهی اقتصادی تهیه و به رییس جمهوری ارائه شده بود. هر دو تای آنها نیز منتشر شدند.

● گویا همان زمان اتاق بازرگانی، صنایع و معادن نیز طرحی را به همین منوال ارائه داده بود؟

ـ خیر. اتاق بازرگانی طرحی را برای خصوصی‌سازی ارائه کرده بود. اسم آن هم طرح مالکیت فراگیر بود و می‌خواستند مالکیت بنگاه‌های بزرگ دولتی را در اختیار مردم قرار دهند. خلاصه تدوین طرح ساماندهی اقتصادی تقریباً بیان‌کننده خطوط عمده مورد نظر به لحاظ اقتصادی بود. شاید یکی از مهمترین نتایجی که از جلسات مربوط به طرح ساماندهی اقتصادی،انتظار می‌رفت، ایجاد یک ذهنیت روشن، صریح و شفاف در مورد اقتصاد برای رییس جمهوری بود.

● به نظر می‌رسید که طرح ساماندهی اقتصاد بیش از آن که بیان کننده مسائل اقتصادی و راه حل آنها باشد، اقدامی بود برای آشتی دادن و نزدیک کردن دیدگاه‌های نیروهای سیاسی کشور. آیا واقعا همین طور بود؟

ـ بله. به نظر می‌رسید تلاش شده که جانب احتیاط رعایت شود و نظر هر دو تفکر اقتصادی در آن لحاظ شود. تلاش عمدی در کار بوده که همواره جانب احتیاط گرفته شود. در واقع یک سند و بیان سیاسی بود تا بازتاب دهنده مشکلات و مسائل اقتصادی. به نظر من مشکل اصلی در شکل‌گیری تفکر اقتصادی دولت آقای خاتمی آن بود که از یک طرف به ویژه در شرایط اقتصادی سال ۱۳۷۷ با ضرورت اصلاح قیمت‌ها، توسعه بخش خصوصی، افزایش صادرات و غیره مواجه بود و از سوی دیگر با توجه به تجربه بحران بدهی‌ها در سال ۱۳۷۳ و تورم سال ۷۴، اصرار بر این داشتند که راهی متفاوت از سیاست‌های تعدیل را دنبال کنند.

● اگر امکان دارد این موضوع را بیشتر توضیح دهید. اصولاً این برداشت شما از تفکر آقای خاتمی چگونه به دست آمد؟

ـ در سال ۱۳۷۶ که دولت آقای خاتمی تشکیل شد به صورت ناخواسته‌ای با مشکلات اقتصادی متعددی مواجه شد. کسری بودجه سال ۷۶، مسئله بسیار مهمی بود که دولت به طور ناخواسته با آن روبرو بود. به دنبال آن کاهش شدید قیمت نفت در سال ۱۳۷۷ که یک کاهش بی‌سابقه در طول ۳۰ سال گذشته بود، روی داد. در

کنار این دو عامل عمده، مسائل دیگری هم به طور روزمره برای دولت پیش می‌آمد که مجموعه اینها اقتضا می‌کرد تا دولت بر اساس یک دیدگاه مشخصی بتواند با این مسائل در چنین ابعادی برخورد کند. در آن زمان وزارت امور اقتصاد و دارایی دیدگاه دولتی و کنترل اداری داشت وسازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی دیدگاه‌های متمایل به اقتصاد مدرن و دولتی داشتند. طبیعتاً راه‌حل‌هایی که این دستگاه‌ها به رییس‌جمهور ارائه می‌کردند و در جلسات دولت و شورای اقتصاد مطرح می‌شد در موارد متعددی در تقابل با هم قرار داشت. بنابراین نیاز بود که یک جمع‌بندی و تصمیم‌گیری صورت بگیرد. جهت‌گیری آینده اقتصاد کشور مبتنی بود بر این که کدام یک از این راه حل‌ها ملاک قرار گیرند. تصمیم گیرنده نهایی هم کسی نبود جز رییس جمهور. اما چون ایشان ارزیابی دقیقی از این مسائل نداشتند، دچار مشکل می‌شدند.البته در مورد این مسائل مهم تصمیماتی به صورت مقطعی اتخاذ می‌شد. اما بحث‌های نهایی همچنان باقی بود. به نظر من تصمیمات درستی هم در مورد این دو مسئله اتخاذ شد. البته به این دلیل درست ارزیابی می‌کنم که بیشتر به پیشنهادهایی که سازمان برنامه ارائه داده بود، نزدیک بودند. خود آقای خاتمی در جلسات متعدد این مطلب را اظهار می‌کردند که لازم است هر چه زودتر به یک جمع‌بندی مشخصی در مورد چگونگی برخورد با مسائل اقتصادی برسیم و بر همین اساس هم از ستاد اقتصادی که خودشان تشکیل داده بودند خواستند در این زمینه کار کنند و پیش‌نویسی تهیه کنند.

مسئولیت آن ستاد با آقای دکتر نمازی وزیر اقتصاد و دارایی، بود و مسئولان سازمان برنامه و بودجه، بانک مرکزی، سازمان امور اداری و استخدامی و وزارت بازرگانی عضو این جلسه بودند. این پیش‌نویس را وزارت امور اقتصاد و دارایی با همکاری کارشناسان خود و بخشی ازنظام تصمیم‌گیری و سازمان امور اداری و استخدامی تهیه و به آن ستاد ارائه کردند که این طرح با مخالفت سازمان برنامه و بانک مرکزی مواجه شد. در نتیجه این دو دستگاه به طور مشترک طرح دیگری را ارائه دادند و بعد از کسب اجازه از آقای رئیس‌جمهور این طرح را منتشر کرده و در اختیار همه قرار دادند. از آنجا که آقای خاتمی معتقد بودند باید دیدگاه‌های مختلف را بشنوند و بعد تصمیم بگیرند، عده‌ای از افرادی را که هر کدام به دلایلی دعوت شده

بودند را جمع کردند تا درمجموعه‌ای از جلسات به عنوان «جلسات طرح ساماندهی اقتصادی» شرکت کنند و نقطه نظرات خود را در مورد مسائل اقتصادی بیان کنند. در آن مجموعه می‌توان سه طیف با دیدگاه‌های متفاوت را از هم تفکیک کرد. یک طیف به شدت به تفکر اقتصادی دوره مهندس موسوی پایبند بود و همچنان هم با همان دیدگاه با مسائل برخورد می‌کرد. طیف دوم کسانی بودند که نوع تغییر فرم یافته‌تر آن تفکر بودند و شاید تا اندازه‌ای مدرن شده آن تفکربودند، اما هنوز در مبانی از همان دیدگاه دفاع می‌کردند.این گروه معتقد به فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد کشور بودند و می‌گفتند باید به بخش خصوصی میدان داد تا در حوزه‌های مختلف فعالیت داشته باشد اما به نقش قیمومیت دولت کاملاً اعتقاد داشتند؛ به ویژه نقش دولت را در قیمت‌گذاری و کنترل‌های نرخ ارز و موارد دیگر بسیار پررنگ می‌دیدند. بنابراین اشتراک زیادی بین این دوگروه وجود داشت.گروه سوم هم شامل دیدگاهی بود که عمدتاً سازمان برنامه و بانک مرکزی از آن دفاع می‌کردند که البته برخی دیگر از افراد هم که در جلسه بودند مثل آقای روغنی زنجانی و کسان دیگری از این دیدگاه دفاع می‌کردند. این دیدگاه معتقد بود که بازارها باید تعادل داشته باشند. اقتصاد باید بر مبنای رقابت کار کند و ارتباط آن با دنیا گسترده باشد و مسائلی از این قبیل.

● افراد شاخص دو گروه اول که در جلسات شرکت می‌کردند چه کسانی بودند؟

ـ تا جایی که در خاطرم هست آقای عالی نسب، مهندس میرحسین موسوی و بهزاد نبوی جزء گروه اول بودند و همچنان به اقتصاد دوران آقای موسوی اعتقاد داشتند. آقایان دکتر نمازی، ستاری‌فر و قاسمی هم جزء گروه دوم بودند. آنها از توسعه بخش خصوصی و میدان دادن به بخش خصوصی دفاع می‌کردند، اما همچنان مبانی اولیه را در یک اقتصاد دولتی می‌دیدند. در نهایت این سه گروه دیدگاه‌ها و مواضع خود را در مورد مسائل اقتصادی کشور در آن جلسات بیان کردند. تصور می‌کنم سه جلسه طولانی برگزار شد که منعکس کننده دیدگاه افراد مختلف بود. در نهایت آقای خاتمی در پایان آن جلسه از آقای مهندس طهماسب مظاهری خواستند که این مجموعه نظرات مختلفی را که مطرح شده است جمع‌بندی کرده و

به ایشان ارائه نمایند.

● ایشان به عنوان مشاور رییس جمهور این کار را انجام دادند؟

ـ آن زمان ایشان هنوز معاون تولیدی سازمان برنامه و بودجه بودند. اما ارتباطشان با ریاست جمهوری بسیار قوی‌تر از ارتباط یک معاون تولیدی سازمان با رئیس‌جمهور بود. این نوع رابطه هم برمی‌گشت به آشنایی قبلی مهندس مظاهری با آقای خاتمی. البته رییس جمهوری از بنده و اگر اشتباه نکنم از آقای شمس اردکانی هم خواستند که جمع‌بندی خود را تدوین کرده و به ایشان ارائه کنیم. من نسخه‌ای را که جمع‌بندی خودم از مسائل بود به آقای مظاهری دادم و ایشان جلسه‌ای گذاشت و با هم بحث کردیم و در نهایت آقای مهندس مظاهری نسخه نهایی را تنظیم کردند و به رئیس‌جمهور دادند. آن سند را در سه سطح می‌توان دسته بندی کرد. یک سطح کاملاً اجرایی و عملیاتی است که مربوط به مقررات بانکی، ارزی وگمرکی است که البته هیچکدام از آنها هم درجلسات ساماندهی مطرح نشده بود. در واقع جمعبندی خود آقای مظاهری در مورد این مسائل بود.

● یعنی نقطه نظرات خودشان را مطرح کرده بودند؟

ـ بله. هیچکدام از آن مباحث در جلسات مطرح نشده بود. در واقع در جلسات ساماندهی تا این حد وارد جزئیات نشده بودیم. چون در آن جلسات فقط به دیدگاه‌های اصلی در مورد مسائل اقتصادی پرداخته می‌شد. سطح دوم به خطوط اصلی سیاست گذاری اقتصادی در مورد خصوصی سازی، انحصارات یارانه‌ها و موارد دیگر برمی‌گشت. سطح سوم هم اعلام مواضع سیاسی و اقتصادی بود. در واقع بیشترین قسمتی که تعارضات وتناقضات خود را نشان می‌داد در این بخش سوم و یا سطح سوم قابل بررسی است. در آنجا این طور مطرح شده بود که نگاه ما به اقتصاد نگاه اقتصادی ـ اجتماعی است و نه یک نگاه صرفاً اقتصادی. هرکجا که سیاست‌های اقتصادی و یا رشد اقتصادی در تعارض با عدالت اجتماعی قرار گیرد، عدالت اجتماعی را ملاک قرار می‌دهیم. در واقع بیشتر به بیانیه یک حزب در بدو تاسیس شبیه بود. چرا که حزب هم نباید اینطور مواضع کلی اتخاذ کند بلکه باید

راه‌حل‌های مشخص برای مسائل ارائه کند. قاعدتاً یک سند سیاست‌گذاری باید چگونگی تحقق این مطالب را بگوید نه این که تنها مواضع را بیان کند. در اینجا فرض بر این است که سیاستگذار دیگر متوجه شده است که عدالت اجتماعی با رشد اقتصادی در کجا با هم تعارض پیدا می‌کنند و آن را باید همانجا برطرف کند و دیگر نیازی نیست که این را به صورت اعلام مواضع مطرح کند. به هر صورت به این دلیل که افراد شرکت‌کننده در جلسات ساماندهی اقتصادی ترکیبی از افراد کارشناس و افراد سیاسی بودند چنین مسائل و تعارضاتی به وجود آمد.البته وزن افراد سیاسی در آن جلسات بسیار بیشتر از افراد کارشناس اقتصادی بود. در نتیجه خواه ناخواه به نظر می‌رسید این سند طوری تنظیم شده است که هر گروه ردپایی از نقطه نظرات خود را در آن پیدا کند تا اعتراضی به این فرآیند تصمیم‌گیری نداشته باشد. این مسئله باعث شد که یک سند تلفیقی یا التقاطی از نظرات مختلف ارائه شود. هر چند که به نظر من دیدگاه کاملاً غالب در آن سند رویکردهای اقتصاد مدرن است. خصوصی‌سازی و حذف انحصارات و مسائل دیگری در آن مطرح شده است که بیشتر جزء مواردی بود که سازمان برنامه به شکل منسجم در آن جلسات مطرح می‌کرد.اما مطلبی که من در اینجا به اختصار به آن اشاره می‌کنم و شاید توضیح آن ضروری باشد این است که آقای خاتمی در ابتدا دیدگاه اقتصادی مشخصی نداشتند و از طرفی نگاهشان هم به تجربه گذشته بود. ایشان این تجربه را یعنی رویکرد کاملاً دولتی دهه ۶۰ را یک الگوی مناسب برای اداره اقتصاد در سال ۷۶ و اواخر دهه ۷۰ نمی‌دیدند. لذا نمی‌توانستند آن را بپذیرند. در سیاست‌های بعد از جنگ هم به دلیل بروز تورم سال ۷۴ و بحران بدهی‌های سال ۷۳ که بخشی از آن هم در سال ۷۲ بود و مسائل دیگری همچون شروع حجم بسیار زیاد طرح‌های جدیدِ بدون مطالعه که بارها در فواصلی که این سیاست‌هااجرا می‌شد و یا بعد از آن مطرح شده بود، به عنوان نقاط منفی یا نقاط تاریک عملکرد سیاست‌های تعدیل اقتصادی در ذهن ایشان شکل گرفته بود. من فکر می‌کنم تصور ایشان بر این بود که آن سیاست‌هاو این پیامدها باهم یک واحد یکپارچه و لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در نتیجه اگر ما وارد این سیاست‌ها شویم ممکن است دوباره آن پیامدها درکشور ظاهر شود.لذا باید از این مسئله احتراز کرد. در نتیجه ایشان به نوعی جهت را به سمت سیاست‌های

سال ۷۴ به بعد می‌دیدند. سیاستی که یک الگوی تلفیقی بود. در آن زمان سیاست‌هایی که در دوره برنامه دوم در کشور اجرا می‌شد، سیاست‌های انقباضی در بخش‌های پولی و مالی بود و همچنین به لحاظ بازگشت مجدد کنترل‌های اداری، کنترل قیمت‌ها، کنترل تجارت خارجی و پرداخت یارانه‌ها نقش دولت در آن پر رنگ بود. ضمن این که برخی حوزه‌هایی که در آن زمان گشایش یافته بود چون آسیبی به کل بحث وارد نمی‌کردند، امکان تداوم فعالیت پیدا کردند و میدان‌هایی بسیار مطلوب برای برخی فعالیت‌ها فراهم شده بود. بنابراین به نظر می‌رسید این یک الگوی جدیدی است که ایشان به شکل‌گیری آن امید بسته بودند. هر چندکه آقای هاشمی رفسنجانی مدافع سیاست‌های الگوی سال ۷۴ به بعد نبود و نگاه کارشناسی هم نشان می‌داد که آن الگوی سیاست گذاری یک الگوی اضطراری برای مواجهه با یک وضعیت بحران بوده است، نه یک الگوی اداره مستمر اقتصاد کشور. لیکن به نظر من نگرانی‌های آقای خاتمی که ممکن است این پیامدها در کشور اتفاق بیافتد، نگرانی درستی بود. اما ایرادی که وارد است این است که ایشان یک رویکرد علمی به این موضوع نداشتند که چه عواملی باعث شده تا چنین پیامدهایی اتفاق افتد و چه عواملی همچنان عوامل درستی است و می‌تواند بدون این که آن بحرانها را ایجاد کند استمرار پیدا کنند. بناراین چون این تفکیک صورت نمی‌گرفت، ایشان تأکید داشتند که همیشه مرز سیاستگذاری‌های کشور از آن چهارچوب‌های سیاست‌های گذشته کاملاً روشن و تفکیک شده باشد. این موضوع باعث می‌شد که اسناد سیاستگذاری نتواند از انسجام لازم درونی برخوردار باشد و همیشه دیدگاه‌های مختلف در آن منعکس شده باشد. این شاید مهمترین ایرادی بود که دولت آقای خاتمی تا قبل ازورود کارشناسی به برنامه سوم توسعه با آن مواجه بود. یعنی همواره در مباحث اقتصادی دیدگاه‌های متناقضی مطرح می‌شد و به نوعی از آنها میانگین گرفته می‌شد، به جای این که یک دیدگاه روشن و مشخصی در پیش گرفته شود. همان طور که اشاره کردم به دلیل مهم بودن دو پدیده کسری بودجه سال ۷۶ وکاهش قیمت نفت در سال ۷۷ دولت باید بسیار موشکافانه وارد این موضوع می‌شد. بنابراین، این فرصت پیش آمد که نگاه‌های عمیق‌تری مطرح شود و در نتیجه دولت تصمیمات درستی در این مورد اتخاذ کند. اما به هر حال این زمینه‌ها شاید مسئله‌ای

بود که به نظر من بعدها هم با گذار از یک دوره دوساله تدوین برنامه و تصویب برنامه سوم ظهور پیدا کرد و مجدداً همان نگرانی‌ها و دیدگاه‌ها در پایان تصویب برنامه و شروع اجرای برنامه سوم ظاهر شد و منجر به بروز تغییرات در سازمان برنامه و عدم اجرای بخشی از برنامه سوم و مسائل دیگر شد.

● در مورد چگونگی شکل‌گیری نظام برنامه‌ریزی و محتوای برنامه سوم بیشتر توضیح دهید. چگونه به اجماع نهایی رسیدید؟

اصول برنامه سوم و نظام برنامه‌ریزی را از مقاله ارائه شده در همایش برنامه سوم گرفتیم. این گزارش را با عنوان منطق تدوین سیاست‌های اقتصادی کشور مبنای کار خود قرار دادیم. هدف این گزارش آن بود که برای عبور از بحران‌ها، سیاست‌هایی تدوین شود که منجر به همگرایی شود. به دلیل آن که تئوری مشخصی برای اداره کشور وجود نداشت، در مواجهه با بحران‌ها برای پیشگیری از یک سری مسائل ناخواسته به همگرایی و وحدت رویه و نظر روی آورده می‌شد. ما هم با استفاده از این تجربه به تبیین بحران‌های پیش روی کشور پرداختیم. در حقیقت شرایط اقتصادی کشور بحرانی بود و ما با بیان آن فقط قصد ایجاد وحدت و نزدیک کردن نظرات به همدیگر را داشتیم. اگر چه بعدها کسانی سازمان برنامه را به بزرگ‌نمایی مشکلات کشور متهم کردند. در هر صورت چارچوب و مبنای کار ما بر آن قرار گرفت و مشکلات اقتصادی کشور را که با آن دست به گریبان بود و یا ممکن بود در آینده نزدیک به آن گرفتار شود را به خوبی نشان دادیم.

بزرگ‌ترین مشکل ما نشان دادن وجود مسائل و مشکلات حاد اقتصادی و دست‌یابی به یک ذهنیت مشخص برای برخورد با آنها بود. چرا که تا آن زمان چارچوب مشخصی برای اداره اقتصاد وجود نداشت. نه در دولت و نه در جاهای دیگر، البته باید اذعان داشت که کاهش قیمت نفت در سال ۱۳۷۷ خیلی به ما کمک کرد. چرا که باعث شد واقعیت‌ها و نارسایی‌های موجود در اقتصاد به نحو بارزی آشکار شود. شرایط نامطلوب اقتصادی ایجاد شده به دنبال کاهش قیمت نفت در کنار تصویر بلندمدت اقتصاد کشور که تحت تاثیر تحولات هرم سنی جمعیت وضعیت نگران کننده‌ای به خود می‌گرفت در گزارش سازمان برنامه و بودجه به

خوبی منعکس شده بود و همین باعث ایجاد یک نوع همگرایی نظری در برخورد با مسائل اقتصادی در شرایطی شد که به نظر من بی‌هویت‌ترین دوران سیاست‌گذاری اقتصادی کشور بود. دومین مشکل ما وجود نگاه سنتی به برنامه‌ریزی بود. نگاهی که نهادینه شده بود و برخورد با آن مشکل می‌نمود. برنامه‌های سنتی دارای اهداف کمی و کیفی و سیاست‌های راهبردی است و تا سطح چگونگی اجرای پروژه‌ها و طرح‌ها، ریز و جزیی می‌شود. از قبل از انقلاب هم شیوه تدوین برنامه‌های عمرانی به همین شکل بود و برنامه‌های پنج ساله، به نام برنامه‌های توسعه‌ای شناخته نمی‌شدند. بنابراین از دید سنتی برنامه، زمانی یک برنامه کامل بود که از چنین ساختاری تبعیت کند. ما به این نتیجه رسیدیم که در شرایط فعلی موقعیت مناسبی ایجاد شده تا به بازنگری در تجربیات برنامه‌ریزی پرداخته شود.

تجربیات قبل از انقلاب به سند برنامه و بودجه‌های عمرانی محدود می‌شد. در بعد از انقلاب هم تجربه تدوین دو برنامه را داشتیم. عمده‌ترین انتقادهایی که به این دو برنامه شده بود مربوط به سیاست‌های تعدیل اقتصادی بود که البته هم در عمل و هم در خود برنامه وزن کمی را به خود اختصاص می‌داد. برنامه‌ها عمدتاً به دنبال تحقق اهداف بخشی، منطقه‌ای، کلان و تخصیص منابع بودند. بنابراین اندکی از حجم برنامه و اهتمام تصمیم‌گیران به چگونگی انجام اصلاحات اقتصادی اختصاص یافته بود. پس از یک بازنگری و بررسی در برنامه‌ها در قبل و پس از انقلاب، ما پرسیدیم که هدف و رسالت برنامه چیست؟ و تا چه میزان می‌تواند وارد جزییات شود و تا چه حد باید تفصیلی باشد؟ مسأله دومی که با آن روبرو شدیم، به تجربه کشور در برنامه‌ریزی برمی‌گشت.

در زمان تدوین برنامه دوم، ظاهراً سیاست‌های کلی توسط مقام رهبری که برای اولین بار انجام می‌شد در زمانی به دولت ابلاغ شد که دولت بخشی از مراحل تدوین و تهیه برنامه دوم را پیش برده بود. در واقع تا آن زمان سیاست‌های کلی در فرایند برنامه‌ریزی نقش و جایگاه تعریف شده‌ای نداشت. این مسأله موجب شد که وقتی دولت لایحه برنامه را به مجلس تقدیم کرد این ذهنیت به وجود آید که دولت موارد ذکر شده در سیاست‌های کلی برنامه که توسط مقام رهبری اعلام شده را در مراحل تدوین برنامه لحاظ کرده یا نکرده است. به همین علت بود که کمیسیون

برنامه و بودجه مجلس وقتی شروع به بررسی و مطالعه برنامه دوم کرد، سند دولت را دگرگون کردند و مطابق سیاست‌های کلی اعلام شده، متن جدیدی را دوباره نویسی کردند. هدف آنها از این کار هماهنگ کردن سند برنامه دوم با سیاست‌های کلی اعلام شده از سوی مقام رهبری بود. این تجربه دومین نکته‌ای بود که ما در زمان تدوین برنامه سوم مد نظر داشتیم و تلاش کردیم که گرفتار آن چالش و بلاتکلیفی نشویم. به ویژه این که نقش و جایگاه سطوح مختلف تصمیم‌گیری در کشور مشخص نیست.

در واقع اگر بخواهم مطالب را خلاصه کنم، باید بگویم که دولت هنوز فاقد یک چارچوب نظری مشخص برای اداره امور اقتصادی کشور بود. نظام کارشناسی دارای یک دید و نگاه سنتی به برنامه‌ریزی بود. انتظار از برنامه تخصیص منابع بود و نقش هر یک از ارکان تصمیم‌گیری نیز در فرآیند برنامه‌ریزی مشخص نبود. تا قبل از برنامه سوم، الگوی برنامه‌ها به طور کامل و صددرصد از الگوی بودجه برگرفته می‌شد. به عبارت دیگر همانند بودجه از یک ماده واحده و تعداد زیادی تبصره تشکیل شده بود. ما به این نتیجه رسیدیم که حاصل این فرایند تشتت بیشتر است. در حالی که ما به دنبال همگرایی بودیم.

بنابراین در این حالت که تخصیص منابع مهم‌ترین مشخصه برنامه است، برنامه بیش از آن که یک سند وفاق ملی باشد، عامل تنش و چالش بین ارکان تصمیم‌گیری کشور است. از طرف دیگر مهمترین بخش برنامه تخصیص منابع است که با کوچک‌ترین تغییری در قیمت نفت انسجام منطقی خود را از دست می‌دهد. پس در واقع ما تدوین برنامه سوم را از زوایای مختلف آغاز کردیم. از یک طرف برای شکل‌دهی یک ذهنیت منسجم نسبت به اقتصاد با رئیس‌جمهور و هیأت دولت وارد مذاکره و بحث شدیم و از طرف دیگر برای از بین بردن بدبینی نظام کارشناسی و مجلس نسبت به برنامه که دارای دید سنتی بودند باید تلاش می‌کردیم. ما به دنبال طرح یک نگاه نو بودیم و لازم بود با احتیاط قدم برداریم. و همه اینها در شرایطی انجام شد که فضای کشور با چالش‌های سیاسی بسیار جدی و عمیقی مواجه بود، که انعکاس آن در تنش بین ارکان مختلف نظام تصمیم‌گیری کشور بروز کرده بود.

ما به دنبال این بودیم که در تدوین اصلی‌ترین سند اداره کشور بین سطوح مختلف تصمیم‌گیری خط و مرز بکشیم و این کار بسیار دشواری بود و همه این کارها را باید با توان محدود کارشناسی سازمان برنامه پیش می‌بردیم. در واقع ما در جبهه‌های مختلف نبرد را شروع کرده بودیم. در دولت کار را با زبان اعداد و ارقام و نگاه به آینده جلو بردیم، در مجلس هم‌بیان می‌کردیم که به نظر می‌آید ما در موقعیتی هستیم که باید در شیوه برنامه‌ریزی کشور بازنگری کنیم و از این که یک الگوی جدیدی را مطرح کنیم نترسیم. نگاه جدید هم این بود که کمیّات و تخصیص منابع، مسئله دست چندم است. به نظر ما اصلی‌ترین مسأله در آن زمان به دست آوردن یک تئوری مشخص برای اداره اقتصاد کشور، شناخت ریشه‌های اصلی مشکلات اقتصادی و ارتقا سطح برنامه از یک سند تخصیص منابع بودجه به سند سیاست گذاری اداره کشور بود. این کار باید هم در محتوای برنامه و هم در شکل آن و هم در نظام برنامه‌ریزی کشور اعمال می‌شد. البته زمان هم برای این کار بسیار کم بود. ولی خوشبختانه موفق به ایجاد یک چارچوب کاملاً متفاوت از لحاظ شکل و محتوا در برنامه شدیم. که در حقیقت متضمن اصلاحات ساختاری اقتصادی بود. موضوع را با مجلس و دولت مطرح کردیم و برای این که مشکل سطوح مختلف سیاست گذاری حل شود تدوین و ارائه برنامه را به سه مرحله تقسیم کردیم. مرحله اول: مشخص شدن سیاست‌های کلی که اسم آن را "رهنمودهای کلی" گذاشتیم. این هم اقدامی بود که ادبیات برنامه‌ریزی را از سیاست‌های کلی جدا می‌کرد. قرار بر این شد تا پیش‌نویس رهنمودهای کلی را دولت تهیه کرده و بصورت پیشنهادی تقدیم مقام رهبری کند. این یک اتفاق تازه بود. قبلاً این طور نبود و دولت در فرایند تدوین سیاست‌های کلی مشارکت نمی‌کرد. پس یک مرحله را با نام رهنمودهای کلی پیش بردیم، دولت آن را نوشت، در اختیار مقام رهبری قرار داد. ایشان بررسی این سند را به مجمع تشخیص مصلحت نظام سپردند. پس از ابلاغ رهنمودهای کلی با روشن شدن چارچوب کار کل فرایند در اختیار دولت و مجلس قرار گرفت. مرحله دوم کار، توسط دولت و مجلس که به ترتیب از سطوح بالای سیاست‌گذاری پایین می‌آمد انجام شد که نام آن را قانون برنامه گذاشتیم. اما در مرحله سوم فقط دولت مشارکت می‌کرد. در این مرحله قرار بود برنامه تفصیلی سالانه بخش‌ها که در واقع همان

انضباط درونی است را دولت تهیه کند و پیش‌بینی کرده بودیم که همراه با بودجه سنواتی، این برنامه تفصیلی به مجلس فرستاده شود تا نمایندگان مجلس از سیاست‌های دولت در بخش‌های مختلف آگاه شوند.

در واقع مرحله سوم، نزدیک به همان بخش سنتی نگاه به برنامه بود که قبلاً به عنوان کل برنامه در نظر گرفته می‌شد. در شکل فصول مختلف آن هم اسامی جدید و تعبیرات نو به کار رفته بود که تا پیش از آن معمول نبود. با این کار ما نشان دادیم که برنامه ماده واحده و تبصره نیست بلکه مواد مختلف است. تدوین برنامه به این شکل دستاوردی بود که سازمان برنامه چه در پیش و چه در پس از انقلاب، هرگز حاصل نکرده بود؛ اگر چه قبل از انقلاب به دلیل هماهنگی بین مدیریت اقتصادی و سیاسی، شرایط برای انجام این اصلاحات فراهم‌تر بود. در دوره برنامه اول، سازمان برنامه مشکل دیدگاهی با رییس‌جمهوری و مجموعه دولتش نداشت اما این اولین تجربه فرصت تکامل یافته برنامه سوم را به راحتی پیش‌رو نداشت. در برنامه دوم هم تقریباً وضع به همین شکل بود، اما در برنامه سوم سازمان برنامه با چالش دیدگاهی عمیقی در درون دولت مواجه بود. ضمن این که مجلس پنجم هم با دولت درگیر چالش شدیدتری بود. تمام توان و تجلی قدرت جناح مقابل دولت در مجلس متبلور بود. دولت با شعار جدید سیاسی واصلاحات وارد شده بود و جایگاه دولت در فرایند تدوین برنامه و نقشش در سیاست‌های کلی روشن نبود. علاوه بر همه اینها مجمع تشخیص مصلحت نیز وارد عرصه شده بود. قیمت‌های جهانی نفت به پایین‌ترین حد خود در طول نزدیک به ۳۰ سال گذشته رسیده بود و این خود دورنمای تیره و نامشخصی را ترسیم می‌کرد. اما سازمان برنامه با وقوف به تمام این مسائل و مشکلات و امکانات محدود، دستاوردی در قالب برنامه سوم ارائه کرد که منجر به ارائه یک الگوی نوین برنامه‌ریزی در یک فضای کاملاً متلاطم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شد.

● پس در واقع به نظر شما علی رغم انسجام سیاسی ـ اقتصادی در پیش از انقلاب، تدوین برنامه سوم در زمان اوج تلاطم‌های سیاسی، اقتصادی جامعه یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌ها به شمار می‌آید. آیا این طور است؟

ـ بله. اگر اسناد برنامه را در سال‌های قبل از انقلاب و بعد از آن بررسی کنید متوجه می‌شوید که برنامه سوم یک نگاه نو است. این موضوع را همه قبول دارند و به آن اعتراف می‌کنند. در موقع تدوین برنامه مخالفت‌های بسیار شدیدی با آن می‌شد. بخشی از این مخالفت‌ها مربوط به این تلقی بود که با از بین رفتن دیدگاه سنتی که علمی هم است، یک روند جدید غیرعلمی جانشین آن می‌شود. عده‌ای با محتوای آن مخالف بودند و مخالفت‌های محتوایی می‌کردند. در نهایت سازمان برنامه موفق شد این قسمت کار را با توفیق زیادی پیش ببرد. در طول دوران تدوین برنامه یکی از دشواری‌های ناشی از اختلاف دیدگاهی که وجود داشت از طرف دولت بروز می‌کرد. همواره به نظر می‌رسید که سازمان برنامه، طرح ساماندهی اقتصادی را قبول ندارد و به دنبال جایگزین کردن چیز دیگری است. اما سازمان برنامه و بودجه همواره خود را متعهد به اجرای برنامه و طرح ساماندهی اقتصاد می‌دانست و همواره جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. اما کسی متوجه این موضوع نشد که طرح ساماندهی اقتصادی سندی بود که شعارهای اقتصاد سیاسی را مطرح می‌کرد و برنامه سوم چون می‌خواست تبدیل به قانون شود نمی‌توانست شعارهای متناقض و متعارض را کنار هم بگذارد. در این جا لازم است که به یک موضوع جالب توجه اشاره کنم. مجلس پنجم در شرایطی برنامه سوم را بررسی می‌کرد که اواخر کارش بود. بعضی از نمایندگان مجلس که با تجربه‌تر و در ضمن از لحاظ سیاسی در مقابل دولت قرار داشتند، بر این باور بودند که سند برنامه سوم اختیارات زیادی به دولت می‌دهد که به نوعی نگران‌کننده است، آنها فکر می‌کردند که هدف ما مجلس زدایی است. وقتی که کلیات برنامه سوم مطرح شد آنان به مخالفت برخاستند. مرکز پژوهش‌های مجلس هم گزارشی ارائه داد که مخالفت شدیدی با برنامه داشت و آن را مغایر با چارچوب سنتی برنامه می‌دانست. علی‌رغم آنکه مجلس پنجم از نظر سیاسی در برابر دولت قرار داشت اما این یکی از موفقیت‌های سازمان برنامه بود که توانست در قالب قانون برنامه سوم، بیشترین اختیارات را برای دولت بگیرد. دلیلش این بود که این مسأله سیاسی نبود، بلکه یک کار کارشناسی شده بود.

پس از روی کار آمدن مجلس ششم تصور اولیه این بود که مشکلات سازمان برنامه با این مجلس، بسیار بیشتر از مجلس قبلی خواهد بود. جو غالب این مجلس

نگاه چپ به مسائل داشت. در حالی که در عمل تعدادی از اصلاحیه‌هایی که آنها به مجلس پیشنهاد دادند و تصویب هم شد در جهت انطباق بیشتر با برنامه سوم توسعه بود. بحث هدفمند کردن یارانه‌ها و یکسان‌سازی نرخ ارز مواردی بود که ما نتوانسته بودیم با مجلس پنجم به توافق برسیم. مجلس ششم خود اصلاحیه‌هایی را طرح و تصویب کرد که منجر به تقویت سند برنامه شد. در واقع همگرایی سیاسی و اقتصادی خوبی ایجاد شده بود. اما مساله‌ای که از همان موقع برای ما مشخص شد و بعدها نیز گذشت زمان آن را ثابت کرد، این بود که مجلس با عمر تقریباً یک سال، برنامه سوم را از دولتی که حداقل چهار سال از عمر آن می‌گذشت، بهتر درک کرده بود. شاید همین عدم درک درست و صحیح دولت نسبت به برنامه سوم منجر به اجرا نشدن یا ناقص اجرا شدن برخی از مفاد برنامه از قبیل ایجاد حساب ذخیره ارزی گردید. واقعیت این است که ایجاد حساب ذخیره ارزی اقدامی بود که تا حدود زیادی در جهت شرایط اقتصاد ایران با نوسانات قیمت نفت بسیار موثر بود. یکی از مهمترین دلایلی که در حال حاضر شاهد افزایش قیمت ارز نیستیم، این است که حساب ذخیره ارزی پشتوانه روانی بسیار موثری است. در سال ۷۳ که قیمت ارز به شدت بالا رفت به این دلیل بود که همه می‌دانستند در بانک مرکزی هیچ ارزی وجود ندارد.

یکی دیگر از نوآوری‌های برنامه سوم ارائه نگاه جدیدی از اصل ۴۴ قانون اساسی بود. تا پیش از این همه تصور می‌کردند بعضی از مواد قانون اساسی از جمله اصل ۴۴ باید مورد بازنگری قرار گیرند. واقعیت این است که اصل ۴۴ قانون اساسی در تعارض آشکار با ساختار اقتصاد مدرن است. ما توانستیم تشکیل بانک‌های خصوصی، واگذاری راه آهن و مخابرات به بخش خصوصی و مواردی از این قبیل را در برنامه سوم بگنجانیم. من فکر می‌کنم وقتی ما توانستیم این را در برنامه بگنجانیم که بانک مرکزی اجازه انتشار اوراق مشارکت را داد و تصویب هم شد ولی کسی به ارزش و وزن واقعی این اقدام در آینده اقتصاد ایران پی نبرد. هدف این کار انتشار اوراقی بود برای کنترل نقدینگی جامعه و این برای نخستین بار بود که پس از انقلاب به بانک مرکزی چنین اجازه‌ای داده می‌شد. من فکر می‌کنم این مساله‌ای بود که خود دولت هم آن را بخوبی درک نکرد. من با صراحت و با قطعیت می‌گویم که

اهمیت کاری را که سازمان برنامه طی مسیر پرپیچ و خم و پر از تلاطم و پیچیده‌ای که به تنهایی و با اتکا به توان کارشناسی خود انجام داد تا به سند برنامه سوم ختم شد، هیچگاه درک نشد. الان متاسفانه بدون توجه به گذشته، خیلی از چارچوب برنامه تبعیت نمی‌کنیم و در تنظیم بودجه‌های سالانه چندان به مفاد برنامه توجهی نداریم.

● آقای دکتر از چه زمانی اختلاف بین کارگزاران و چپ‌های دولت شروع شد. تقریباً به بخشی از آن که مربوط به طرح ساماندهی اقتصادی شد اشاره کردید و گفتید که نظر بانک مرکزی و سازمان برنامه مخالف نظر وزارت اقتصاد و دارایی بود. نقل قول‌ها و شنیده‌هایی وجود دارد مبنی بر این که همین اختلافات در نهایت منجر به کنار گذاشتن رییس سازمان برنامه و بسیاری از کارشناسان آن و همچنین تضعیف موقعیت رییس کل بانک مرکزی شد. واقعاً اختلاف از چه زمانی شروع شد؟

ـ اختلاف‌ها در همان ابتدا شکل گرفته بود و می‌توان گفت از همان نخستین روزهای تشکیل دولت اول آقای خاتمی وجود داشت. نوع نگاه وزارت اقتصاد و دارایی به اقتصاد، یک نگاه اقتصاد دولتی بود که تقریباً تداعی‌کننده سال‌های دهه ۶۰ بود. اما بانک مرکزی و سازمان برنامه به اقتصاد باز و مدرن گرایش داشتند. نگاه وزارت بازرگانی نیز در ابتدا خیلی منتقدانه به سیاست‌های تعدیل و نگاه از زاویه مباحث صِرف ارزشی بود. برای همین هم بود که به سیاست‌های باز اقتصاد نگاه نقادانه داشت.هر چند به نظر می‌رسد نگاه این وزارتخانه به تدریج متحول شده است. مشاوران اقتصادی رییس جمهوری هم از گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی انتخاب شده بودند. شاید یکی از نخستین موارد اختلاف نظر و دیدگاه‌هایی که بعدها شکاف بین طرفداران اقتصاد دولتی و طرفداران اقتصاد بازار مدرن در دولت آقای خاتمی را شدت بخشید مسائل مربوط به لایحه بودجه سال ۱۳۷۷ بود. این لایحه نخستین سندی بود که دولت آقای خاتمی تنظیم می‌کرد و بسیار حائز اهمیت بود. سازمان برنامه مخالف استقراض از بانک مرکزی بود و ما نباید برای خارج شدن از رکود به استقراض از بانک مرکزی روی می‌آوردیم. اما وزارت اقتصاد و دارایی نظر

دیگری داشت و بر اساس تئوری‌های سنتی اقتصاد معتقد بود که برای خروج از رکود، استقراض چیز بدی نیست. در واقع از سال ۷۷ اختلافات شروع شد.

البته من موضوع اختلاف کارگزاران و غیر کارگزاران را به عنوان کسی که حضور عینی در آن داشتم قبول ندارم. برای نظر خودم هم دو دلیل دارم. یکی این که از منتقدان و مخالفان جدی سازمان برنامه و من در دولت، آقای محمد هاشمی معاون اجرایی رئیس‌جمهور بود. در حالی که وی یکی از اعضای فعال کارگزاران سازندگی است. ما اعضایی از کارگزاران سازندگی را داشتیم که مخالف جدی سیاست‌هایی بودند که دنبال می‌شد. در مقابل کسانی از کارگزاران هم بودند که موافق سیاست‌هابودند. در حال حاضر در مجلس ششم چهره‌های فعال اقتصادی مجلس هم عضو مشارکت هستند و هم کارگزاران که با بسیاری از مواد برنامه سوم موافق هستند. به نظرم اگر مسائل را به وابستگی سیاسی مدیران دستگاه‌های اقتصادی مرتبط کنیم، سطح بحث را بسیار پایین آورده‌ایم. درست است که دکتر نجفی به عنوان رییس سازمان برنامه یکی از اعضای کارگزاران سازندگی بود اما به دلیل این که ایشان در ابتدای شروع کار ذهنیت مشخصی نسبت به اقتصاد نداشتند، ممکن بود هر دیدگاه و جهتی را پیدا کنند. احزاب متاسفانه در کشور ما هنوز به آن حد از بلوغ نرسیده‌اند که هویت مشخص اقتصادی ـ اجرایی پیدا کنند که من آن را قبلا تشریح کردم.

● در بخش دیگری از صحبت‌هایتان به وجود سطوح مختلف تصمیم‌گیری در کشور اشاره کردید و همینطور به نفوذ آنها در جهت‌گیری‌های برنامه‌های اقتصادی. اگر امکان دارد، این مساله را قدری شفاف‌تر بررسی کنیم؟

ـ در کشورهایی که تئوری مشخص و منسجمی برای اداره اقتصاد دارند، وضعیت به گونه‌ای است که بر اثر تمرین و ممارست و کار کردن در طول زمان بر روی مصادیق، تک تک نخبگان سیاسی، اقتصادی و احزاب به ضرورت اجرای آن تئوری منسجم واقف شده‌اند. برای همین است که معمولا اختلاف‌نظرهای متضاد در مورد مسائل مختلف کمتر دیده می‌شود. در این شرایط کار کردن خیلی راحت است. در بعضی کشورها مثل انگلستان حتی قانون اساسی به عنوان سند میثاق

دولت و ملت وجود ندارد. در حالیکه اعضای دولت، همزمان عضو مجلس هم هستند تعارضی در اداره کشور مشاهده نمی‌شود. آنها بر اساس یک فهم عمومی، به همه مسائل نگاه می‌کنند. نقطه مقابل این وضعیت در کشور ما حاکم است. ظاهراً ما دارای قانون اساسی هستیم و استقلال سه قوه وجود دارد، اما واقعیت این است که تئوری مشخصی برای اداره کشور نداریم و در زمینه اقتصادی هم همینطور. بنابراین هیچ مصداق مشخص و منسجمی هم که افراد و گروه‌ها در طول زمان بر روی آنها کار کرده باشند و به تفاهمی رسیده باشند وجود ندارد. هنوز پس از ۲۳ سال معلوم نیست وقتی در مورد آزادسازی اقتصادی، جهانی شدن، عدالت اجتماعی و... صحبت می‌کنیم منظور چیست؟ هر کس و هر گروهی بر اساس ذهنیت و برداشت خود که آن را ملاک تصمیم‌گیری هم می‌داند، اقدام کرده و نظر خود را در سطح جامعه مطرح می‌کند. در یک چنین شرایطی اعتماد افراد نسبت به هم کم می‌شود و تصمیم‌گیری هم بسیار دشوار می‌گردد. نتیجه این می‌شود که صنعت بسیار پیچیده و گسترده‌ای به نام "صنعت جلسه" در کشور ما ایجاد شده است. به گونه‌ای که ماهیت نظام تصمیم‌گیری کشور با جلسه و رایزنی عجین شده است. شاید از دید یک ناظر بیرونی خیلی عجیب باشد که مسئولان و تصمیم‌گیران کشور ایران چرا این قدر در جلسه‌های مختلف ساعات بسیار زیادی از وقت و انرژی خود را هدر می‌دهند. اما این به ماهیت نظام تصمیم‌گیری کشور بر می‌گردد که بسیار هم خطرناک است. افراد متفاوت با تفکرات گاه متضاد در ترکیب‌های مختلف تصمیم‌گیری اوقاتشان را از صبح تا شب برای مذاکره با یکدیگر صرف می‌کنند. گفتگوها و مسائلی هم که در این جلسات مطرح می‌شود فی البداهه و مبتنی بر یکسری گزارش‌های کارشناسی بسیار ضعیف است. در زمان دولت آقای خاتمی بر این پیچیدگی‌ها افزوده شد. ستاد اقتصادی ایشان با گرایش‌های مختلف به قالب‌های دیگر تصمیم‌گیری اقتصادی کشور اضافه شد.

شورای اقتصادی کمیسیون اقتصادی دولت، هیأت دولت، ستاد اقتصادی دولت، شورای عالی صادرات غیرنفتی، شورای عالی اشتغال، شورای عالی مناطق آزاد، ستاد تنظیم بازار و یکسری جلسات موردی که برخی افراد در هیأت دولت و ریاست جمهوری تشکیل می‌دادند، مراکز تصمیم‌گیری اقتصادی کشور هستند که

معمولا بسیاری از اعضای آنها مشترکند. اما دبیر خانه‌هایشان در جاهای متفاوتی است و این خود بر پیچیدگی کارها می‌افزاید. وزراء و معاونان آنها سال‌ها در این جلسات با نوع کار و پیچیدگی‌های آن آشنا شده‌اند. آنها با شناخت از روال کار این ستادهای تصمیم‌گیری، وقتی احساس می‌کنند یک مرکز تصمیم‌گیری ممکن است با پیشنهادشان مخالفت کند، آن پیشنهاد را در جای دیگر و در ستاد تصمیم‌گیری دیگری مطرح می‌کنند و آن پیشنهاد تصویب می‌شود. این مشکلی است که نظام تصمیم‌گیری اقتصادی کشور با آن دست به گریبان است. قرار بود بخشی از طرح ساماندهی اقتصاد کشور به اصلاح ساختار تصمیم‌گیری کشور بپردازد. در همین راستا سازمان امور اداری و استخدامی کشور طرحی را ارائه کرد که از نظر کارشناسی ضعیف بود، علی رغم قول‌های مساعد رییس جمهوری در سخنرانی‌های متفاوت برای اصلاح نظام تصمیم‌گیری کشور، آن طرح به جایی نرسید و مسکوت ماند. به دنبال آن سازمان برنامه و بودجه با توافق آقای خاتمی، طرح مطالعاتی را اجرا کرد.

ما سفارش کار مطالعاتی آن طرح را دادیم و به نتایج مشخصی هم رسیدیم. این طرح به عنوان یکی از کتاب‌هایی که جز اسناد مقدماتی برنامه بود، مطرح شد. ما آن را به رئیس‌جمهور ارائه کردیم و در سه جلسه با حضور ایشان و تعدادی از کارشناسان آن را به بحث و تبادل نظر گذاشتیم. یکی از نتایج این کار مطالعاتی، حذف تعدادی از این شوراهای تصمیم‌گیری و دبیر خانه‌های آنها بود. اما تعدادی از افرادی که عضو شوراهایی بودند که باید حذف می‌شدند، با اعمال فشارهایی بر رییس جمهور، استدلال آوردند که با تعطیلی این شوراها وضعیت بغرنج و نابسامان اقتصادی تشدید می‌شود. نتیجه آن شد که آن کار مطالعاتی نیز به قفسه کتابخانه‌ها و اسناد مدارک سازمان برنامه و بودجه سپرده شده و نظام تصمیم‌گیری با همان پیچیدگی‌های خاص خود همچنان ادامه می‌دهد.

● آقای دکتر بحث تغییر در ساختار و تشکیلات سازمان برنامه از کجا و چگونه مطرح شد؟

ـ دو مطلب را به عنوان پیش زمینه‌های تحولات مدیریتی سازمان برنامه می‌توان مطرح کرد. یک مطلب تشکیل سازمان جدیدی بود که از ادغام دو سازمان

برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی شکل می‌گرفت. در نتیجه خواه ناخواه یک تغییر مدیریتی اتفاق می‌افتاد. البته یکسری جلسات با مسئولیت معاونت پارلمانی رئیس‌جمهور و با مشارکت دو رییس این دو سازمان به عنوان تمهید دوره انتقال و این که چگونه این سازمان‌های موجود به سازمان جدید مدیریت و برنامه‌ریزی منتقل شوند، تشکیل شد. فکر می‌کنم جلسات با حضور همین سه نفر بود و اطلاعی ندارم کس دیگری هم بوده است یا نه.

● در آن زمان آقای صدوقی معاون پارلمانی رییس جمهور بودند؟

ـ بله. آنجا این مسئله مطرح شده بود که چگونه سازمان جدید را سازماندهی کنیم تا به برنامه سوم آسیب وارد نشود. چون یک سازمانی که خودش مجری برنامه است و می‌خواهد تغییر سازماندهی بزرگی پیدا کند، این مسئله می‌توانست مدیریت سازمان را به خود مشغول کرده و تحولات زیادی به لحاظ افراد در سازمان ایجاد کند. در نتیجه باعث بروز مشکلاتی در اجرای برنامه شود. به خصوص که فرآیند تدوین برنامه سوم را به سه مرحله تفکیک کرده بودیم.

مرحله اول رهنمودهای کلی بود که با مقام رهبری رفت و برگشت داشت. مرحله دوم قانون برنامه بود که با مجلس رفت و برگشت داشت و مرحله سوم برنامه تفصیلی بود که با دولت رفت و برگشت داشت. در آن مقطع مرحله سوم هنوز آغاز نشده بود و تنها قانون آن تصویب شده بود. در آن جلسه آقایان راه‌حلی پیدا کردند این بود که در صورت بروز هر گونه تغییر مدیریتی در سازمان برنامه در دوره انتقال، معاون اقتصادی سازمان برنامه، حداقل تا زمانی که یک ثباتی در سازمان آینده ایجاد شود تغییر نکند تا بتواند به عنوان کسی که مسئول تدوین برنامه بوده است فعالیت‌های خود را ادامه دهد. لذا یکی از آن موارد این بود که معاونت اقتصادی سازمان حداقل تا شش ماه پس از دوره انتقال تغییر نکند و بعد از آن در صورت لزوم، تغییرات صورت بگیرد. اما در سطح روسای سازمان آقای نجفی و آقای باقریان برای ریاست سازمان جدید مطرح بودند. به هر حال یکی از آن دو نفر مسئولیت سازمان را بر عهده می‌گرفت.

بنابراین یک مورد مسئله اداری و مدیریتی این مجموعه بود. مسئله دومی که

به وجود آمد این بود که پس از تنظیم نهایی برنامه سوم توسط سازمان باید آن را به عنوان سندی که به صورت لایحه می‌خواهد از طرف دولت به مجلس تقدیم شود، ارائه می‌دادند. این سند یکبار توسط آقای دکتر حبیبی ویرایش شد و خود آقای رئیس‌جمهور هم برخی از نگارش‌های برنامه را اصلاح کردند. در زمانی که برنامه در حال شکل‌گیری در دولت بود، حداقل من به عنوان کسی که تجربه زیادی در کار برنامه‌ریزی داشتم هیچ گاه شاهد نبودم که برنامه‌ای تا این حد در دولت به بحث گذاشته شود. حدود ۵۵ جلسه هیأت دولت یا زیر مجموعه‌ای از هیأت دولت برای بررسی سند برنامه سوم تشکیل شده بود .در نتیجه تصور این بود که بخصوص خود آقای رئیس‌جمهور و وزراء با اشراف کامل به محتوای برنامه سوم و آگاهی کامل برنامه را در دولت به تصویب رساندند.

در نتیجه ارزیابی خود من از فعالیت برنامه سوم این بود که برنامه یک نقطه چرخش در تاریخ برنامه‌ریزی کشور تلقی می‌شود و دستاوردهای بسیاری داشته است. اما یکی از دستاوردهایی که به نظر خود من اهمیت زیادی داشت این بود که صرف وقت قابل توجه برای برنامه سوم توسط رئیس‌جمهور و وزراء، منجر به شکل‌گیری یک دیدگاه منسجم اقتصادی در دولت و به ویژه در خود آقای رئیس‌جمهور شد. من این دستاورد را مهم‌تر از خود برنامه می‌دیدم. چرا که اگر این انسجام وجود داشته باشد بقیه مسائل هم به دنبال آن حل خواهد شد. ما به دنبال این نبودیم که یک کتاب به تصویب برسد بلکه به دنبال آن بودیم که یک نظریه مشخص برای اداره کشور در دولت شکل گیرد و آن کار انجام شده بود.

● و این حاصل آن ۵۵ جلسه کارشناسی در سطح هیات دولت بود؟

ـ بله. حاصل همین بود. برای من بسیار جالب و روحیه دهنده بود که می‌دیدم آقای خاتمی چقدر خوب با تحلیل‌هایی که در دولت ارائه می‌شد و بحث‌هایی که صورت می‌گرفت، همراهی می‌کنند و خودشان می‌توانند بخوبی تجزیه و تحلیل کنند و به جمع‌بندی برسند. به نظر من ایشان در برخورد با مسائل اقتصادی در آن مقطع یک ذهن منسجم پیدا کرده بودند. زمانی که ما برنامه را به چاپخانه ارسال کرده بودیم تا لایحه برنامه به چاپ برسد، نقطه نظری توسط یکی از مشاوران

رئیس‌جمهور به صورت نامه به ایشان داده شد که در آن اظهار شده بود که در خصوص مسائل اقتصادی دو دیدگاه وجود دارد. یکی این که ممکن است لازم باشد سیاست‌های اقتصادی خیلی خشن به اجرا درآید و یک نسل فدا شوند. این دیدگاهِ کسانی است که سیاست‌های تعدیل را دنبال می‌کنند. در واقع بیشتر منظور این بود که این گروه به ابعاد اجتماعی ـ سیاسی چنین سیاست‌هایی توجه ندارند و صرفاً به ابعاد اقتصادی نگاه می‌کنند؛ دیدگاه دوم هم دیدگاهی است که بیشتر ابعاد اجتماعی را در نظر می‌گیرد. بنابراین هر جا که قیمتی می‌خواهد اصلاح شود، اینها، چگونگی برطرف کردن لطمه‌ای را که وارد می‌شود پیش‌بینی می‌کنند.

● این مشاور چه کسی بود؟

ـ من نمی‌خواهم اسم ایشان را بگویم.

● مشکلی پیش نمی‌آید.

ـ من فکر می‌کنم اگر الان بگویم مشکل ایجاد می‌شود. سپس ایشان استدلال کرده بودند که در برنامه سوم دیدگاه اول حاکم شده است و توجه داشته باشید علی رغم این که شما به عنوان رئیس‌جمهور این دیدگاه را نداشته‌اید اما چنین دیدگاهی دربرنامه شما غالب شده است .در آن نامه مثال‌هایی زده بودند که در برنامه پیش‌بینی شده است نرخ ارز اصلاح شود، قیمت انرژی اصلاح شود و موارد دیگر که اینها فشارهایی را به مردم وارد می‌کند و شما آن را نادیده گرفته‌اید. خلاصه از این جهت که شما درجریان باشید این تذکرات داده می‌شود. حال این در زمانی بود که قرار بود رئیس‌جمهور هفته بعد لایحه برنامه را به مجلس تقدیم کند و برنامه سوم هم در چاپخانه بود. آقای خاتمی این مسئله را به آقای دکتر حبیبی ارجاع دادند که جلسه‌ای از افراد ستاد اقتصادی دولت و سازمان برنامه تشکیل دهند و به این نامه و مطالب مندرج در آن رسیدگی کنند که آیا درست است یا نه. به نظر من تمام آن جلسات، جلسات مهمی برای ما بود چرا که فکر می‌کردیم برنامه، برنامه رئیس‌جمهور است و ایشان با آگاهی کامل از محتوای برنامه این سیاست‌هارا اتخاذ کرده‌اند ضمن این که به هیچ وجه هم اعتقاد نداشتیم که چنین جهت‌گیری‌هایی در

برنامه دیده شده است. واقعیت این است که هر تغییر قیمتی که منجر به شکل‌گیری معضلات اجتماعی و سیاسی نمی‌شود. اتفاقاً نقطه قوت برنامه سوم در این بود که خیلی خوب این مسائل را با یکدیگر تنظیم کرده بود.

ما تصور می‌کردیم این نکات بر همه، به خصوص تصمیم گیرندگان اصلی عیان است. بنابراین شکل‌گیری این سؤال و به جریان انداختن آن از نظر ما این بود که بعد از این همه کار و بحث‌هایی که در دولت صورت گرفته، ما دوباره به پله اول برگشته‌ایم که تعدیل چیست و تثبیت چیست؟ دوباره همان داستان شروع شد. در نتیجه حداقل برای خود من که در شرایط دشواری از زندگی شخصی‌ام در این فعالیت شرکت کرده بودم، یک احساس بیهودگی به وجود آمد که در نهایت ما به چه نتیجه‌ای رسیدیم و کار به کجا ختم شد. به هر صورت برنامه مسیر خود را طی کرد و بدون هیچ تغییری به مجلس رفت و به تصویب رسید. اما به نظر من آن سؤال کم‌کم و با گذشت زمان جای خود را بیشتر باز کرد و به تدریج نگرانی‌هایی ایجاد شد که به عنوان مثال نگاه برنامه در مورد نرخ ارز چیست. در حالیکه این مسائل به تفصیل توضیح داده شده بود. اما مجدداً این مسائل مطرح شد که نرخ ارز در پایان برنامه چقدر خواهد شد، در ابتدای برنامه چقدر بوده است، چه پیامدهایی خواهد داشت و مواردی از این قبیل. به هر صورت همانطور که در ابتدا عرض کردم در انتصاب آقای نجفی به عنوان رییس سازمان برنامه و بودجه یکی از معیارهای مهم این بود که رییس سازمان باید بیشتر دیدگاه اجتماعی ـ فرهنگی داشته باشد تا دیدگاه اقتصادی و آقای نجفی هم همین خصوصیات را داشتند. اما عملاً رییس سازمان در پایان تدوین برنامه سوم فردی شده بود که دیدگاه‌های اقتصادی بسیار روشنی داشت و به این نتیجه رسیده بود که مسائل اقتصادی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و در این مورد هم به جمع‌بندی رسیده بود. یعنی بر خلاف وضعیت اولیه‌ای که در انتصاب ایشان وجود داشت. درنتیجه اگر همچنان آن معیار انتصاب را اصل قرار دهیم به نظر می‌رسد که مجدداً باید فرد دیگری که دیدگاه اجتماعی ـ فرهنگی نسبت به مسائل داشته باشد جایگزین او شود، به همین دلیل من فکر می‌کنم این دو موضوع با هم، یعنی ادغام دو سازمان و آن جمع‌بندی‌ها، شرایط را برای تغییر مدیریت فراهم کرد و منجر به این شد که رئیس‌جمهور فردی را در

ریاست سازمان قرار دهد که ارتباط نزدیکی با ایشان داشته باشد تا اطمینان بیشتری حاکم شود. در واقع این امر ملاک تغییر مدیریت قرار گرفت.

● چرا شما از مقام خود کنار رفتید. چون قرار بود معاونت اقتصادی حداقل شش ماه بدون تغییر بماند؟

ـ در ابتدا که من به سازمان آمدم، آقای دکتر نجفی برای قبول مسئولیت معاونت اقتصادی‌شان بنده را پیشنهاد داده بودند. اما چون ابهامات زیادی برای من وجود داشت، از جمله این که نمی‌دانستم آیا کار کردن با ایشان موفقیت‌آمیز خواهد بود و یا این که دیدگاه اقتصادی ایشان چیست، چراکه خود ایشان هم صراحتا به من گفته بودند که ممکن است در طول زمان به یک جمع‌بندی برسند. من با تردید به مسائل نگاه می‌کردم. بنابراین من در ابتدا به ایشان گفتم که ما یکسالی کار کنیم تا بعد ببینم به چه صورتی می‌شود. اما ایشان در نهایت با اصرار زیاد این قول را از من گرفتند که حتماً برای چهار سال همراه ایشان باشم.در نتیجه بنده یک تعهد اخلاقی به ایشان داشتم که حتماً چهار سال در سازمان برنامه و در همین سمت معاونت اقتصادی بمانم. زمانی که موضوع تغییر ایشان مطرح شد و این مسئله با دکتر عارف که هنوز در وزارت پست و تلگراف بودند عنوان گردید ایشان برای پذیرفتن این سمت مردد بودند، لذا در مورد قبول این مسئولیت با بنده مشورت کرده و ارزیابی من را جویا شدند. بنده هم نظرات خود را گفتم و ضمناً به ایشان گفتم که من با دکتر نجفی قراری داشتم که تا چهارسال ایشان را همراهی کنم و الان سه سال از این موضوع گذشته است. من هم به شدت خسته هستم و ترجیح می‌دهم به دانشگاه برگشته و به کارهای دانشگاهی خود بپردازم. البته ایشان بعدها اظهار نگرانی کرده بودند که اگر قرار باشد من از سازمان بروم مسائل به چه صورت در خواهد آمد.

به هر حال آقای دکتر عارف به سازمان برنامه و بودجه آمدند و باید معاونان سازمان را تعیین می‌کردند. بنده هم از قبل عدم تمایل خود را برای حضور در سازمان به ایشان گفته بودم اما نمی‌خواستم اعلام عدم همکای با ایشان بکنم. چون به هر حال من برنامه سوم را مانند فرزند خود می‌دانستم چرا که شاهد شکل‌گیری تمام مراحل و تولد آن بودم و حال که ابتدای تولد برنامه سوم بود و می‌خواست اجرا شود

نمی‌توانستم از برنامه سوم دل بکنم. اما از طرفی آقای دکتر عارف باید در مورد معاونان سازمان مجدداً با رئیس‌جمهور بحث می‌کردند و به جمع‌بندی می‌رسیدند که این مذاکرات حدود یک ماه و نیم طول کشید و البته من در این فاصله با جدیت کامل فعالیت‌های قبلی را دنبال می‌کردم و در ضمن پیگیر بحث‌های ایشان در مورد معاونان سازمان به خصوص معاونان اقتصادی بودم که در نهایت ایشان گفتند نظر آقای خاتمی این است که فرد دیگری در معاونت اقتصادی سازمان قرار بگیرد. دکتر عارف به بنده پیشنهاد مسئولیت مرکز آمار را دادند که من در آن مسئولیت نه تخصصی داشتم و نه علاقه‌ای و از ابتدا هم ترجیح می‌دادم دیگر در سازمان برنامه نباشم و فعالیت‌های دانشگاهی‌ام را دنبال کنم. بنابراین این مسئولیت را نپذیرفتم و یک توافق دو طرفه خیلی خوبی برقرار شد. البته ایشان اصرار زیادی داشتند که من همچنان به عنوان مشاور سازمان همکاری‌هایی را داشته باشم که من در ابتدا پذیرفتم و ایشان هم حکم مشاور سازمان را برای من صادر کردند. اما به فاصله خیلی کوتاهی از این سمت کناره‌گیری کردم و ترجیح دادم در دانشگاه فعالیت کنم.

● آیا شما در مورد دلیل مخالفت آقای خاتمی با حضور شما در سازمان، سوالی نکردید؟

ـ خیر من هیچ سوالی در مورد این موضوع نکردم. اما تصور می‌کنم همان دیدگاهی که به عنوان نظر غالب در برنامه مطرح شده بود عامل این مسئله بود، چرا که من تنظیم کننده نهایی برنامه سوم بودم و اگر آقای رئیس‌جمهور آن نظر را حمل به صحت می‌کردند، قاعدتاً باید با حضور من هم مخالفت می‌کردند. از طرفی دیگر به هر حال در سیستم‌های حکومتیِ ما از قدیم‌الایام، از زمان شاهانِ گذشته، سعایت پدیده‌ای بوده است که افرادی که در رده‌های سیاسی قرار می‌گرفتند همواره در معرض آن قرار داشتند. بخصوص کسانی که تاثیرگذاری زیادی داشتند همیشه قرینه‌ای در آن طرف داشتند که برای این جابجایی‌ها و تغییرات فعالیت می‌کردند.شاید در مورد این موضوع هم همین مسأله اتفاق افتاده است.

● گفتید آقای عارف پیش از پذیرفتن ریاست سازمان، نظر شما را در این

مورد جویا شدند. شما در ارزیابی خود به ایشان چه گفتید؟

ـ من در ارزیابی خود به ایشان گفتم که پاسخ این سؤال دو مؤلفه دارد: یک مؤلفه این است که سازمان برنامه به مدیری با چه ویژگی‌هایی نیاز دارد و دوم این که آیا شما مدیر هستید یا خیر؟ از قسمت دوم اطلاعی ندارم، چراکه من با آقای دکتر عارف سابقه کار نداشتم و تنها شناختی اجمالی از ایشان، در جلسات هیأت دولت به دست آورده بودم که ایشان در برخی از آنها شرکت می‌کردند و تنها یک ارزیابی شخصیتی از ایشان داشتم. به نظرم می‌رسید ایشان یک شخصیت بسیار متواضع و سالم و یک شخصیت اداری و نرمالی دارند. اما برای پاسخ به این سؤال نیاز به اطلاعات بیشتری بود. که من چنین اطلاعاتی را در مورد ایشان در اختیار نداشتم. بنابراین در پاسخ به ایشان گفتم من قسمت اول را توضیح می‌دهم یعنی سازمان برنامه به چه کسی احتیاج دارد و سپس این را به خودتان واگذار می‌کنم که ببینید تا چه اندازه حائز این ویژگی‌ها هستید. بعد برای ایشان تشریح کردم که سازمان برنامه به مدیری با چه ویژگی‌هایی نیاز دارد. که البته این را تقریباً به صورت سازمان یافته‌تر در مراسم تودیع و معارفه دکتر نجفی که بنده به عنوان نماینده سازمان برنامه صحبت کردم، ذکر کردم که این سازمان به مدیری با این ویژگی‌ها نیاز دارد و بعد برای ایشان آرزوی موفقیت کردم.

● **آن ویژگی‌ها چه هستند؟**

ـ در حال حاضر در مورد آنها حضور ذهن ندارم. اما یکی این بود که مدیر سازمان برنامه باید کسی باشد که رویکرد کارشناسی‌اش به رویکرد سیاسی‌اش غلبه کند. این مهمترین خصوصیت است و اگر مدیری این خصوصیت را نداشته باشد در کار با کارشناسان سازمان برنامه ناتوان خواهد بود. تجربه خود من نشان می‌دهد که سازمان برنامه نه تنها کارشناسان این سازمان را بلکه کل توان کارشناسی دولت را سازماندهی می‌کند. کارشناسان کشور هم مبانی رفتاری خاص خود را دارند. اگر احساس کنند مدیری که با آنها کار می‌کند رویکرد غیر کارشناسی دارد تمام توان خود را فعال نمی‌کنند. بنابراین به نظر من اولین معیار مدیر سازمان این است که بتواند برخورد کارشناسی داشته باشد. تجربه گذشته هم نشان داده است در مواردی

که مدیرانی با نگاه سیاسی در رأس سازمان قرار گرفتند، مدیریت موفقی نداشته‌اند و نتوانستند کار را به پیش ببرند. معیار دوم که با معیار آقای خاتمی برای انتخاب رییس سازمان کمی متفاوت بود، این است که جمع‌بندی من چه در آن زمان و چه در حال حاضر این است که جامعه باید چند صدایی باشد. چرا که در این صورت استعدادها و توانمندی‌ها رشد می‌کند و این چند صدایی هم در قالب احزاب شکل می‌گیرد.

احزاب باید بتوانند دیدگاه‌های خود را با مردم مطرح و در نهایت به هرم قدرت راه پیدا کنند. اما مرکز تصمیم‌گیری کشور باید به شدت از چند صدایی احتراز کند. زیرا جز تشتت و وقت‌کشی و از دست دادن فرصت‌ها و منابع کشور، نتیجه دیگری به دست نخواهد آمد. سازمان برنامه محلی است که تفکر اصلی اداره دولت در آن شکل می‌گیرد. بنابراین رییس سازمان باید دارای دیدگاه کاملاً مشخصی باشد. حال این دیدگاه ممکن است هر دیدگاهی باشد. همچنین باید ارتباط این دیدگاه را با مسائل اجتماعی و فرهنگی و سیاسی به خوبی فراهم کند. معیار سوم این است که رییس سازمان باید کسی باشد که بتواند علی‌رغم روحیات بسیار متفاوت و تمایلات و گرایشات مختلفی که در وزراء وجود دارد، با آنها کار کند چرا که سازمان از دید بودجه و تنظیم مسائل اداری کشور با مسائل اصلی اداره وز ارتخانه‌های دیگر تلاقی دارد. در نتیجه خواه ناخواه با وزرای دیگر مواجهه و برخورد پیش می‌آید. بنابراین باید بتواند با این پدیده به خوبی برخورد کند. اگر کسی رییس سازمان باشد که روحیه و سعه صدر لازم را برای برخورد با وز ارتخانه‌ها نداشته باشد و از طرف دیگر استحکام رأی لازم را نداشته باشد، بودجه به یک سند متشتت تبدیل خواهد شد و دولت با کسری بودجه مواجه می‌شود. در واقع روحیات مدیر سازمان در توازن و عدم توازن بودجه به شدت موثر است. عامل بعدی این است که ارتباط رییس سازمان با رئیس‌جمهور یک ارتباط منحصر به فرد است. به عبارتی تمام مسائل کارشناسی کشور در سازمان برنامه به همدیگر گره می‌خورد و تلفیق می‌شود. پس سازمان برنامه باید در مورد چگونگی اداره دولت و اداره کشور به رئیس‌جمهور مشورت دهد. بنابراین رییس سازمان باید بتواند چنین ارتباطی را با رئیس‌جمهور برقرار کند. پس باید کسی باشد که از صراحت لهجه لازم برخوردار باشد و بتواند واقعیت‌ها را توضیح دهد. متاسفانه

در سطوح تصمیم‌گیری کشور ما تعارفات و روابط تشریفاتی اداری بر صراحت بیان غالب شده است و ما از این نظر آسیب‌های بسیاری دیده‌ایم. اگر رابطه رییس سازمان برنامه و بودجه با رئیس‌جمهور تحت تاثیر تشریفات اداری و تعارفات قرار گیرد، منجر به حذف منافع کشور و حذف سطحی از رفاه جامعه خواهد شد. این به هیچ وجه یک مسئله شخصی نیست لذا رییس سازمان باید بتواند با صراحت مسائل مختلف کشور را نه تنها با رئیس‌جمهور بلکه با تمام سطوح تصمیم‌گیری کشور در میان بگذارد و مسیر درست تصمیم‌گیری را نشان دهد. فکر می‌کنم اینها برخی از مواردی بود که در آنجا مطرح کرده بودم.

به هر حال هر گاه صحبت رییس سازمان برنامه در میان باشد فکر می‌کنم شرط موفقیت این است که چه خصوصیاتی در رییس سازمان متجلی است.

واقعیت این است که برنامه سوم برنامه رئیس‌جمهور بود. اما متولی آن من بودم. من در اوائل شروع به کار نظام برنامه‌ریزی در ملاقاتی با آقای دکتر حبیبی برای ایشان استدلال کردم که کسی که متولی برنامه اقتصادی رئیس‌جمهور است باید دارای همان اعتبار و نقشی باشد که آقای تاجزاده در حوزه سیاست‌های داخلی برای آقای خاتمی داراست. درست است که آقای تاج زاده معاون سیاسی وزیر کشور بود ولی در بعد سیاسی به طور کامل مورد اعتماد شخص آقای خاتمی بود و همچنان هم هست. ما نیاز داشتیم که در سازمان برنامه هم شخصی چون آقای تاج زاده در امور اقتصادی حاضر باشد. لازمه وجود چنین شخصی هم این است که آقای خاتمی خواسته‌های اقتصادی خود را ترسیم و سپس بررسی کنند که برآورده کردن این خواسته‌ها به قیافه چه کسی می‌خورد. اما در حوزه اقتصادی چنین اتفاقی نیفتاد. دلیل آن هم مشخص نبودن تفکر شخص رئیس‌جمهور از اقتصاد بود. اما چون در حوزه سیاست داخلی و خارجی خواسته‌های ایشان روشن بود، آقایان امین‌زاده و تاجزاده مورد وثوق و اعتماد کامل ایشان در این دو حوزه بودند. من در آن جا به آقای حبیبی به عنوان معاون اول رییس جمهوری گفتم هیچ علاقه و احساس خوب و روشنی برای انجام کار در این قسمت ندارم، علی‌رغم این که می‌دانم این شغل و سمت برای برنامه‌ریزی کشور بسیار حساس است. الان بهترین زمان ممکن است برای این که آقای خاتمی فرد مورد وثوق و اعتماد خود را در زمینه اقتصادی معرفی

کنند. این طوری من هم به کارهای علمی خود بر می‌گردم.

قرار ما بر این شد که آقای حبیبی با آقای خاتمی صحبت کنند و در مدت یک هفته اگر آقای خاتمی جواب منفی نسبت به ماندن من در سمت معاونت اقتصادی سازمان برنامه دادند، ایشان با من تماس بگیرند، در غیر این صورت، نتیجه را باید مثبت تلقی کرد و با جدیت به کار ادامه داد. علاوه بر این من در مواقعی به این نتیجه می‌رسیدم که نظر آقای خاتمی به طرف ما در سازمان برنامه گرایش دارد. بویژه در مورد قیمت انرژی و نرخ ارز بارها شاهد بودم که وقتی در هیأت دولت درباره این موارد رای‌گیری می‌شد علی‌رغم موافقت آقای خاتمی برخی از وزراء رأی مخالف می‌دادند و ایشان هم بسیار ناراحت می‌شدند. اما این دارای یک سابقه تاریخی در کشور ماست که برای پیشبرد کارها در بعضی موارد شرایط بسیار سختی وجود دارد. الان هم که ظاهراً سیستم حکومتی ما مدون شده به همان بلا گرفتار هستیم. سعایت و سخن‌چینی یکی از مواردی است که در تاریخ کشور ما جایگاه خاص دارد و منجر به تغییرات و اتفاقات بزرگی هم شده است. در مورد من هم ظاهراً سعایت و سخن چینی خیلی موثر بود. ظاهراً برخی از آقایان این طور مطرح می‌کردند که مسائلی که در مورد نرخ ارز و قیمت‌های انرژی و دیگر سیاست‌های اصلاح ساختار اقتصادی مطرح می‌شود خلاف آن چیزی است که فلانی (یعنی من) می‌گوید. آنها استدلال می‌کردند که سازمان برنامه به دنبال افزایش قیمت انرژی و نرخ ارز است و این برای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت خطرناک می‌باشد. از طرف دیگر من بر این باور بودم که باید کسی در سمت معاونت اقتصادی در سازمان برنامه حضور داشته باشد که اعتماد و هماهنگی بالایی با شخص رئیس‌جمهور داشته باشد. ضمن این که خودم هم علاقه به ماندن طولانی مدت در سازمان برنامه را نداشتم. به آقای نجفی هم این را گفته بودم که ترجیح می‌دهم یک دوره چهار ساله با شما کار کنم. چون تجربه کاری با ایشان نداشتم، قرار ما بر این شد که اگر متوجه شدم که نمی‌توانم با ایشان کار کنم، خیلی زودتر از موعد چهارساله از ایشان جدا شوم. اما اگر هماهنگ بودیم، چهار سال را با هم خواهیم بود. تا وقتی که صحبت رفتن ایشان پیش آمد. هنوز حدود یکسال به پایان دوره چهار ساله ایشان مانده بود. من هم با رفتن ایشان دیگر خود را متعهد به ماندن در سازمان برنامه ندیدم. در این جا این را

هم اضافه کنم که ما در هیچ مقطعی به اندازه برنامه سوم و درباره برنامه سوم، با دولت بحث نکردیم.

ما بر روی آن وسواس زیادی به خرج دادیم.طرح نهایی را آقای دکتر حبیبی ویرایش کردند و بعضی از موارد آن هم توسط آقای رئیس‌جمهور اصلاح شد ما تلاش زیادی آن انجام داده بودیم. در این جا به یک خاطره اشاره می‌کنم، برنامه پس از طی مراحل متعدد برای چاپ به چاپخانه ارسال شده بود. در زمان چاپ گزارشی برای رئیس‌جمهور تهیه می‌شود با این مضمون که تفکر غربی در برنامه سوم حاکم شده است. رئیس‌جمهور آن نامه و گزارش را با قید فوریت به آقای دکتر حبیبی ارجاع دادند که جلسه تشکیل دهید و موضوع را بررسی کنید. آن روز یک شنبه بود و قرار بود روز چهارشنبه برنامه به مجلس تقدیم شود. موضوع جلسه با قید فوریت بر این محور بود که آیا برنامه، برنامه تعدیل است یا برنامه تثبیت. این موضوع برای من سخت و گران بود که پس از این هم بحث و جدل و جلسات کارشناسی و این همه وسواس در آخرین دقایق بر روی تعدیلی و یا تثبیتی بودن برنامه جلسه فوری گذاشته شود. من از ابتدا که به عنوان کارشناس وارد فعالیت‌های تحقیقاتی و سازمان برنامه و بودجه شدم مدیریت فکری و کارشناسی خود را به هیچ‌چیز نفروختم. آن موقع من شرایط بسیار سختی را داشتم. تمام فکر و آرزوی من اجرای موفق و موثر برنامه بود و نه چیز دیگر.

● آقای دکتر شما یکی از افراد موثر در طراحی و تدوین برنامه سوم بودید. همینطور هم رییس سازمان برنامه، فکر می‌کنید، چرا دولت تصمیم گرفت تیم جدیدی را جایگزین شما کند و نگذاشت خود شما به اجرای برنامه‌ای که طراحی و تدوین کرده بودید، بپردازید؟

ـ من واقعاً نمی‌دانم دلیل انتخاب تیم جدید چه بود. اما تلقی من این است که در دوره اول برای انتخاب رییس سازمان این معیار خیلی مطرح بود که رئیس‌جمهور او و تیمش را قبول داشته باشد. انتخاب رییس سازمان برنامه و بودجه با وزراء متفاوت است. رئیس‌جمهور ممکن است در بعضی مواقع با یک وزیر هماهنگ ولی رییس سازمان باید همیشه با او هماهنگ باشد. دومین معیار این بود که رییس

سازمان یک چهره اقتصادی نباشد. ترجیح داده می‌شد که فردی باشد با گرایش‌های فرهنگی و سیاسی تا بتواند توسعه متوازن را شکل بدهد. در واقع با این دو ویژگی بود که جناب دکتر نجفی انتخاب شدند. ایشان هم از نزدیکان و اطرافیان آقای خاتمی بودند و هم یک چهره غیر اقتصادی بود.

اما در عمل ایشان نشان داد در ابراز دیدگاه‌های خود مستقل است. آقای نجفی وقتی به یک جمع‌بندی خاص می‌رسید، نظر خود را به طور کامل و شفاف بیان می‌کردند. همینطور در مورد انتخاب دکتر عارف آن ویژگی‌ها مدنظر بود. هم یک شخصیت علمی و فرهنگی بودند و هم غیراقتصادی. ضمن این که ایشان وفاداری کامل و هماهنگی لازم را با آقای خاتمی داشتند. هم در عمل و هم در تئوری. اما این راهم بگویم که آقای نجفی هرگز در سازمان برنامه سیاسی کاری نکردند و حتی یکبار هم به من پیشنهاد عضویت در کارگزاران سازندگی را ندادند.

دکتر محمدعلی نجفی

محمدعلی نجفی را ساعت چهار بعدازظهر هر شنبه تابستان سال ۸۰ در طبقه دهم، ساختمان وزارت صنایع و معادن می‌دیدم. صریح و صادق به پرسش هایم پاسخ داد. انتقادهایی راکه به روش انجام کارها داشت تا حدود بسیاری از صمیمیت و صداقت او حکایت دارد.

پس از پایان گفتگوها از من خواست تا ماحصل کار را پیش از چاپ ببیند. خیلی نگران شدم، احساس کردم پس از پایان مصاحبه، بسیاری از صحبت‌هایش را حذف خواهد کرد. اما او چنین کاری نکرد. چند جمله‌ای را اضافه کرد و یکی دوکلمه را هم تغییر داد. در نهایت یک نسخه از تمام صفحات مصاحبه را نزد خود نگاه داشت.

● شما در نخستین دوره‌نخست وزیری مهندس موسوی در سال ۶۰ به عنوان وزیر آموزش عالی (علوم) در کابینه حضور داشتید. پس از گذشت چندین سال، به مدت سه سال از سال ۷۶ تا ۷۹ نیز ریاست سازمان برنامه و بودجه را بر عهده گرفتید. احتمالاً پذیرش این پست مدیریت اقتصادی از توجه به مسائل اقتصادی ناشی می‌شد. البته دلایل دیگری نیز داشته است. برای شروع و رسیدن به این موضوع نخستین پرسش را از وضعیت تفکر اقتصادی مدیران ارشد کشور در ابتدای انقلاب، آغاز می‌کنیم؟

ـ این مطلب بارها گفته شده که به دلیل سرعت پیروزی انقلاب و همچنین قاطعیتی که رهبر انقلاب برای پیروزی از خود نشان دادند، مسئولان آینده نظام نوپای جمهوری اسلامی بسیار غافلگیر شده بودند. این غافلگیری در حدی بود که آنها در هیچ زمینه‌ای آمادگی لازم و کافی را برای اداره کشوری با این وسعت و مشکلات و پیچیدگی‌ها نداشتند. در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این ضعف نمود عینی داشت. هیچکدام از آقایان برنامه مشخصی در سر نداشتند، البته ممکن است در ذهن خود چیزی را به عنوان ایده‌آل پرورانده بودند، اما چیزی که بر روی آن اتفاق نظر باشد و ساعت‌ها برای چگونگی پیاده کردن و اجرای آنها فکر و بحث شده باشد،وجود نداشت. این را خیلی خوب به خاطر دارم، یکی از وزیران در همان دوره اول تعریف می‌کرد، در روز اول وزارت وقتی منشی دفتر وزارتی گفت این کارتابل شماست و باید این نامه‌ها را پاراف کنید من معنی کارتابل و پاراف کردن را نمی‌دانستم. با این خاطره در حقیقت می‌خواهم وضعیت موجود آن زمان را تا حدودی تشریح کنم.

به هر حال در آن زمان وضعیت این گونه بود که مافاقد تجربه برای اداره کشور و یک برنامه مشخص برای ترسیم آینده بودیم. در زمینه اقتصادی هم به طبع همین‌گونه بود. تا پیش از پیروزی انقلاب برخی از نیروهای شاخص اسلامی از شهید صدر گرفته تا بسیاری دیگر از نویسندگان و صاحب نظران جسته و گریخته به مسائل اقتصادی از دیدگاه اسلام اشاراتی داشتند. در سخنرانی‌ها و نوشته‌های دکتر شریعتی یا مهندس بازرگان و یا حتی حضرت امام به این موضوع توجه شده بود. اما این اشارات در حد مسائل بسیار بسیار کلی بود. مثل این که در اسلام بهره‌وری و

استثمار کردن دیگران امری مذموم است. یا اینکه با توجه به آیه لیس للانسان الا ما سعی،بحث می‌شد که آنچه که به انسان تعلق می‌گیرد، حاصل و نتیجه کار و زحمت است،پس کار در اقتصاد اسلامی اصل است. البته درستی یا نادرستی این مباحث بحث دیگری است. اما مسائلی که در باب اقتصاد در آن زمان در میان نخبگان مطرح بود، بسیار کلی و غیردقیق بودند. معمولاً هم کسانی که آن موقع در مسائل اقتصادی اظهارنظر می‌کردند و نظر صائب و ذی نفوذی داشتند، کسانی بودند که آشنایی علمی و تجربی با مسائل اقتصادی روز دنیا نداشتند.

باید این را قبول کنیم که وقتی انقلاب پیروز شد ،یک تز و الگوی اقتصادی روشن نداشتیم. بنابراین برنامه اقتصادی روشنی هم وجود نداشت. اما به نظر من در روزهای ابتدایی انقلاب دو گرایش عمده در ارتباط با مسائل اقتصادی وجود داشت. که البته هیچ کدام از آنها مبتنی بر یک تفکر اقتصادی منسجم شکل نگرفته بود. بلکه به مطالعات کلی و تجربیات شخصی افراد خاصی اتکاء داشت. یک گرایش معروف به گرایش بازار و جریان راست حاکمیت بود، که از اقتصاد بخش خصوصی و مشارکت مردم صحبت می‌کرد که آن را هم محدود به یکسری فعالیت‌های تجاری و بازاری می‌دیدند، آنها هیچ دیدگاهی نسبت به شالوده‌های اقتصادکشور و بنیان های تولید در یک اقتصاد و همچنین روابط علمی بین اجزای مختلف اقتصادی نداشتند این جریان در موضع‌گیری‌های اقتصادی طرفدار اقتصاد آزاد بود. بدون اینکه آگاهی علمی از این نوع اقتصاد داشته باشند و صرفاً از آن بخش از اقتصاد که فعالیت آزاد بازار در آن مقبول بود دفاع می‌کردند و در بسیاری از مباحث و گفتگوها که بین مسئولان و منتقدان کشور در جریان بود و همینطور در بسیاری از چالش‌های کشور این گرایش را به خوبی می‌توان دید. در دوران مهندس موسوی از موضع اقتصادی اینطور مطرح می‌کردند که دولت طرفدار اقتصادی بسته و دولتی است و ما معتقد به اقتصاد باز و مشارکت مردم و بخش خصوصی هستیم. این گرایشی بود که از ابتدا وجود داشت. گرایش دیگر هم در نقطه مقابل گرایش اول بود اینها عمدتاً کسانی بودند که مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر اقتصاد سوسیالیستی بودند و از یک نوع اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی حمایت می‌کردند. از نظر ریشه تفکر فلسفی و سیاسی مارکسیست نبودند و افرادی مسلمان و موجه بودند، اما خمیر مایه تفکر

اقتصادی این افراد را اقتصاد برنامه‌ریزی شده و دولتی شکل می‌داد. عده زیادی از روحانیون و غیرروحانیون مذهبی و اسلامی این طیف را تشکیل می‌دادند. مثلاً زمان دولت مهندس موسوی کارگزاران اقتصادی دولت عمدتاً از این گرایش دفاع می‌کردند. حتی آقای هاشمی رفسنجانی که فرد مؤثری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بود به دلیل بر عهده داشتن ریاست مجلس و نقش جانشین فرمانده کل قوا، کم و بیش از همین گرایش دفاع می‌کردند. یادم هست افرادی از جناح راست ایشان را متهم به کمونیست بودن می‌کردند و حتی توهین می‌کردند که در زیر عمامه ایشان داس و چکش پنهان شده است!

به هر حال این گرایش دوم هم که بیشتر نزدیک به اقتصاد سوسیالیستی و برنامه‌ریزی شده بود وجود داشت. البته مسئله جنگ به تقویت گرایش دوم کمک کرد. چرا که در هر کشوری که چنین جنگی با این ابعاد روی می‌دهد دولت باید نقش مؤثرتری در همه مسائل کشور به خصوص اقتصاد ایفا کند. زیرا در این شرایط هنجارهای معمولی کارایی خود را در عرصه فعالیت‌های اجتماعی از دست می‌دهند و دولت مجبور می‌شود با هنجارهای دیگری اداره جامعه را به عهده بگیرد. در دوره دفاع مقدس یک گرایش اقتصاد دولتی شکل گرفته بود و به صورت قوی از عدالت اجتماعی و حمایت از مستضعفان دفاع می‌کرد. که تحقق آن را در گرو یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی می‌دید.

و از طرف دیگر جنگ ایجاب می‌کرد بخشی از مایحتاج مردم از طریق کوپن توزیع شود. این مسائل باعث ایجاد یک نظام بوروکراسی شد که توزیع ارزاق را از طریق کوپن تأمین می‌کرد و به نوبه خود موجب گرایش بیشتر به سمت اقتصاد دولتی شد. دولت مجبور بود هر روز به وسعت دخالت خود در اقتصاد بیفزاید. مثلاً تولیدات داخلی یا واردات خارجی برخی کالاها را که جنبه حیاتی برای کشور داشت را در کنترل گرفت. لازمه این کنترل هم ایجاد مؤسسات وسیع دولتی بود. به هر حال فکر می‌کنم تا پایان دوره نخست‌وزیر مهندس موسوی گرایش اقتصادی حاکم در کشور همین گرایش اقتصادی دولتی بود. البته یک عده از موضع حمایت از محرومان و عدالت اجتماعی این پایگاه را اتخاذ کرده بودند که تا حدی نیز به خصوص به دلیل جنگ قابل دفاع بود.

مسئله دیگری که غیر از جنگ به این گرایش دامن می‌زد فرار گروهی از سرمایه داران وابسته به رژیم شاهنشاهی بود که موجب شد بخش عمده‌ای از صنایع بزرگ و زمین‌های کشاورزی بدون صاحب رها شود و دولت مجبور شد که مدیریت اینها را بر عهده بگیرد. البته چون یک پایگاه علمی برای برنامه‌ریزی اقتصادی در اختیار نداشتیم، طبیعی بود که برخی تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات در جهت حرکت سریع‌تر به سمت اقتصاد دولتی باشد.

نکته دیگر اینکه در آن دوره کشور شوروی به عنوان یک قدرت جهانی در همسایگی ما بود و به کسانی که چنین گرایشی داشتند ـ چون احساس می‌کردند حکومتی برای سال ها در روسیه حاکم بوده و ظاهراً عدالت اجتماعی را هم بر قرار کرده است، اعتماد به نفس بیشتری می‌بخشید. مجموعه این مسائل مبنای اصلی برنامه‌ریزی های اقتصادی بود که در دوره آقای مهندس موسوی اجرا شد. افرادی هم که تصمیم گیران اصلی بودند یا از قبل به چنین گرایشی اعتقاد داشتند یا در طول اجرا اعتقاد زیادی به این نوع برنامه‌ریزی پیدا کردند. من فکر می‌کنم دوره ۵۷ تا ۶۷ را باید دوره‌ای بدانیم که گرایش حاکم در بخش اقتصاد، اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی بود. در این دوره مشکلات و جنگ به دولت اجازه چندانی نداد که بتواند کارهای زیربنایی فراوانی انجام دهد.

مثلاً در آمدهای ارزی دولت از بابت صادرات نفت بسیار محدود بود. این محدودیت برای نیازهایی که بخش عمده آن نیازهای نظامی و یا واردات کالاهای اساسی برای اداره امور زندگی مردم بود بیشتر لمس می‌شد.

از طرف دیگر بخش عمده زیرساخت‌های اقتصادی کشور در جنگ نابود شد. از نیروگاه‌ها گرفته تا صنایع بزرگ مثل پتروشیمی، پالایشگاه ها و سدها. بنابراین اگر دولت درآمد مازادی هم بدست می‌آورد در وهله اول باید بازسازی آن امکانات از دست رفته را مورد توجه قرار می‌داد. پس در مجموع می‌توان گفت گرچه گرایش اقتصادی دولت در آن دوره اقتصاد دولتی بود اما دولت نتوانست با یک برنامه منسجم همان گرایش خود را هم به اجرا بگذارد.

● گفتید که گرایش حاکم بر دولت تا پایان دوره مهندس موسوی اقتصاد دولتی بود، چرا هیچگونه برنامه مدونی مثل همان برنامه‌های پنجساله که بعدها

وارد سیستم اقتصاد کشور شد- آن هم در زمانی که صحبت از اقتصاد بازار بود!- تهیه و به اجرا گذاشته نشد؟

دلایل مختلفی داشت. یک دلیل این بود که اصولاً در زمان دولت مهندس موسوی کسانی بودند که با برنامه و برنامه‌ریزی اقتصادی مخالفت می‌کردند. یادم هست در همان سال های اول نخست‌وزیر آقای موسوی در سال ۶۰ و۶۱ تلاش وسیعی صورت گرفت تا یک برنامه پنجساله تنظیم شود. گروه‌های کاری متعدد و جلسات طولانی که خود مهندس موسوی ریاست آن‌را در دولت عهده‌دار بود تشکیل شد.

با عده‌ای از صاحبنظران دانشگاه و حوزه مذاکرات زیادی انجام شد. بحث‌ها و گفت‌وگوها عمدتاً در مورد ضوابط تدوین یک برنامه اقتصادی اسلامی بود. اما چون یک جریانی اصولاً برنامه‌ریزی اقتصادی را خلاف تعالیم اسلامی می‌دانست با آن مخالفت شدید می‌کرد. یکی از آقایان وزرا از همین گروه مخالفان وابسته به جناح سنتی بازار بر اساس آیه‌ای از قرآن که مفهوم آن این است: «خداوند روزی شما را از جایی خواهد رساند که شما هرگز حساب آن را نخواهید کرد»، استدلال می‌کرد که اگر دولت اسلامی به دنبال یک برنامه‌ریزی اقتصادی باشد که بر اساس آن منابع درآمدی خود را حساب کند تا چگونگی هزینه کردن آنها را هم بیاندیشید، بر خلاف آیه قرآن و اسلام عمل کرده است. این اقدام بر خلاف توکل است و خداوند اگر بخواهد از نظر اقتصادی به ملتی کمک کند، آن کمک از مجاری و راه‌هایی خواهد بود که آنها هرگز تصورش را نمی‌کنند.» شاید در شرایط فعلی این یک طنز تلخ باشد. اما یک واقعیت انکار ناپذیری است که متأسفانه وجود داشته است. این سخنان و دیگر سخنانی از این نوع بارها در هیأت دولت مطرح بود و مخالفت‌های گسترده‌ای به برنامه‌ریزی اقتصادی صورت می‌گرفت.

این کمیته روحانیونی را هم از حوزه علمیه دعوت کرده بود و بحث‌های مفصلی را با آنها داشت. این بحث‌ها در راستای ایجاد چارچوبی برای برنامه‌ریزی اقتصادی اسلامی انجام می‌شد. این افراد به دنبال مدلی از برنامه‌ریزی اقتصادی بودند که در عین‌حال مبتنی بر ریشه‌های تعالیم اسلامی باشد. البته تمام این تلاش‌ها و

بحث‌ها به نتیجه مثبتی نرسید. و در نهایت نخستین برنامه‌ای که در زمان آقای موسوی نوشته شد، غیرقابل اجرا تشخیص داده شد و پس از مدتی دیگر کسی پیگیر آن هم نشد.

دلیل دیگر عدم موفقیت برنامه‌ریزی دولتی، جنگ بود. درگیری‌هایی که جنگ برای مدیران کشور به وجود آورده بود و همین طور مشکلاتی که فروش نفت و کسب درآمد ارزی مستمر برای دولت ایجاد کرده بود در نهایت دولت را به این نتیجه رساند که شاید برنامه‌ریزی برای فعالیت اقتصادی به صورت میان‌مدت اصلاً میسر نباشد. چون در بسیاری از سال‌های جنگ ما حتی نتوانستیم یک بودجه سالانه منظم و دقیق داشته باشیم و در طول سال مجبور به اصلاح آن و استقراض از سیستم بانکی برای تأمین بودجه می‌شدیم.

معمولاً بخش عمده‌ای از بودجه از طریق استقراض و با استفاده از مجوزهایی که یا در مجلس صادر می‌شد و یا گاهی اوقات از طرف حضرت امام(ره)صادر می‌شد، تأمین می‌گردید. فکر می‌کنم به خاطر همین دو دلیل دولت نتوانست یک برنامه اقتصادی منسجمی در آن زمان تهیه کند. البته علت‌های فرعی هم وجود داشت، مثلاً در دولت اول آقای موسوی عدم انسجام به چشم می‌خورد. ما درگیر بحث‌هایی بودیم که بین دو جناح سیاسی در دولت صورت می‌گرفت. هر دو جناح هم نمایندگانی در دولت داشتند، رسیدن به یک برنامه اقتصادی در چنین دولتی کار را بسیار مشکل می‌کرد. فکر می‌کنم به این دلیل دولت نتوانست یک برنامه منسجمی تنظیم کند. ولی به هر حال آن گرایش همواره در پشت فعالیت‌های دولت وجود داشت. شاید دلیل دیگر هم عدم آشنایی به نحوه اداره حکومت و عدم آشنایی علمی با اقتصاد بود، در نتیجه کارشناسانی هم که در سازمان برنامه در طی سال‌ها آموزش دیده بودند مورد بی‌مهری قرار گرفتند چرا که عمدتاً تصمیمات خارج از سیستم کارشناسی اتخاذ می‌شد.

البته اگر دولت می‌خواست برنامه‌ای بنویسد می‌توانست بخشی از بدنه کارشناسی سازمان برنامه را با خود همراه کند. ممکن بود عدم استفاده کافی از کارشناسان منجر به تهیه برنامه ضعیفی شود ولی داشتن برنامه میسر بود. البته دولت نمی‌توانست از همه نیروها در سطح کارشناسی بالا استفاده کند.

سال های اول انقلاب دولت مدت‌ها درگیر این مسئله بود که برخی کارشناسان و مدیران حاضر نبودند با نظام و حکومت اسلامی کنار بیایند. بنابراین اینها منجر به ضعف تصمیم‌گیری‌ها از نظر کارشناسی می‌شد و علت اصلی، نداشتن برنامه نبود .چون می‌شد همواره برنامه‌ای داشت ولو این که ضعیف باشد. دولت به همان دلایلی که گفتم یکی عدم اعتقاد به داشتن برنامه و دوم مسئله جنگ و مشکلات روزمرگی که جنگ ایجاد می‌کرد، نتوانست برنامه بنویسد.

● نقش سازمان برنامه در این سال‌ها چه بود؟

به نظر من یکی از ضعف‌های آن دوران این بود که نقشی که سازمان برنامه می‌توانست ایفا کند، از آن سلب شده بود. حالا یا بخشی از آن به دلیل ضعف خود سازمان برنامه بود یا به دلیل برداشت غلطی بود که دولت نسبت به سازمان برنامه داشت. اگر کمی عقب‌تر برویم، اصولاً دولت بعد از انقلاب رفتار خود را نسبت به سازمان برنامه با یک نوع بدبینی آغاز کرد.

زمانی که آقای خیر رییس سازمان برنامه و بودجه شدند به تقلید از آقای دوزدوزانی که در آن زمان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند، سازمان برنامه را تعطیل کردند. آقای دوز دوزانی معتقد بود کارکنان وز ارتخانه‌اش صلاحیت انقلابی و اسلامی ندارند و در نظر داشت با تعطیل کردن وزارت و پاکسازی کارکنان آن افرادی را که دارای صلاحیت هستند انتخاب نماید. در حالی که جنگ بود و نیاز شدیدی احساس می‌شد که یک دستگاهی تبلیغات خارجی جنگ را عهده‌دار شود. آقای خیر هم وقتی رییس سازمان برنامه و بودجه شد به تقلید از ایشان و به عنوان یک حرکت انقلابی سازمان برنامه را تعطیل کردند. فکر می‌کنم اگر الان از کارشناسان سازمان برنامه که قبل و بعد از انقلاب در این سازمان خدمت کرده‌اند سؤال شود، تلخ‌ترین خاطره آنها از آن روزهایی است که سازمان برنامه تعطیل شده بود و هیچ افق روشنی در برابر سازمان برنامه وجود نداشت. البته بعد از مدتی مشخص شد که این تعطیلی حرکت نادرستی بوده و سازمان دوباره آغاز به کار کرد. در آن زمان یک نگاه بدبینانه‌ای نسبت به سازمان برنامه و بودجه وجود داشت. من متاسفانه از برخی مسئولان آن دوران می‌شنیدم که می‌گفتند سازمان برنامه را امریکایی‌ها درست

کرده‌اند. بنابراین نمی‌شود در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و تصمیم‌گیری‌ها به چنین دستگاهی تکیه کرد. در مجموع سازمان برنامه در سال‌های اول بعد از انقلاب بسیار تضعیف شد و دولت به خوبی از سازمان برنامه استفاده نکرد. طبیعتاً بعد از مدتی کارشناسان این سازمان انگیزه‌هایشان را از دست دادند. برخی از کارشناسان خوب سازمان برنامه به این نتیجه رسیده بودند که به دستگاه دیگری بروند. در مورد دولت مهندس موسوی یک اشکال دیگری هم وجود داشت. در زمانی که آقای بهزاد نبوی در نخست‌وزیر کار می‌کردند ستاد بسیج اقتصادی را تشکیل دادند.البته از یک جهاتی هم قابل دفاع بود. چرا که باید مسائل عمومی مربوط به معیشت مردم را با توجه به شرایط جنگی یک دستگاهی که زیر نظر نخست‌وزیر است تعقیب کند و با دستگاه‌های تولیدی کشور دائما در ارتباط باشد. اما اشتباهی که انجام شد این بود که این ستاد که برای یکسری کارهای خاص ایجاد شده بود به‌تدریج برخی وظایف سازمان برنامه و بودجه را هم عهده دار شد و دخالت‌هایی در کارهای این سازمان کرد. تا جایی که در اواخر دولت مهندس موسوی وقتی که آقای میرزاده معاون اجرایی ایشان و رییس ستاد بسیج اقتصادی بودند بخشی از فعالیت‌هایی که انجام می‌شد مستقیما فعالیت‌ها و مسئولیت‌های مربوط به سازمان برنامه بود.

برخی هم مسئولیت‌های دستگاه‌های اجرایی بود. مثلاً معاونت اجرایی نخست‌وزیر و آن ستاد در خیلی فعالیت‌های اجرایی دخالت می‌کردند و پروژه‌هایی را اجرا می‌کردند.

علاوه برآن ستاد دیگری تحت عنوان ستاد طرح‌های دهه انقلاب در نخست‌وزیری ایجاد شد که مهندس هاشمی‌طبا مسئولیت آنرا بر عهده داشت. یکسری طرح‌ها را به عنوان طرح‌های مهم تعریف کردند و اجرای این طرح‌ها را این ستاد پیگیری می‌کرد. البته در مواردی خودش مجری طرح بود و برخی دیگر از موارد از طریق دستگاه‌های اجرایی دیگر دنبال می‌کرد.بنابراین تداخل‌هایی از این نوع، کارایی سازمان برنامه و بودجه را تقلیل داد.

● چه طرح‌هایی بود؟

ـ طرح‌های مختلفی بود. مثلاً فولاد مبارکه. طرح‌های خوبی بود که احساس

می‌شد در دهسال بعد از پیروزی انقلاب باید به نتیجه رسیده باشند. با توجه به شرایط جنگی و مشکل ارزی که برای اجرای طرح‌ها وجود داشت می‌خواستند از قدرت اداری ـ سیاسی نخست‌وزیر برای پیشبرد این طرح‌ها استفاده کنند. از یک جهت این کار درست بود و آثار مثبتی هم داشت ولی از جهت سیستماتیک اینکه مسئولیت یک دستگاه اجرایی را بگیرد و به نخست‌وزیر بیاورد طبیعتاً یک نوع اغتشاش و تداخل کار ایجاد می‌کرد. سازمان برنامه بعد از انقلاب و به خصوص در دهه اول به شدت تضعیف شد. نگاهی که به سازمان برنامه بود یک نگاه کم و بیش بدبینانه بود و همین نگاه منفی باعث شد که برخی کارشناسان خوب سازمان برنامه یا از سازمان بروند،یا اگر در آن ماندند منفعل شوند.به جرات می‌توان گفت در دهه اول انقلاب نقش اصلی سازمان برنامه محدود به تنظیم بودجه و نظارت بر بودجه و تخصیص آن بود و نقش کمرنگی در سایر مسائل اقتصادی کشور داشت.

● آیا انتقال وظایف سازمان برنامه به ستاد بسیج اقتصادی یا ستاد طرح های دهه انقلاب ناشی از این نبود که آقایان اعتقادی به سازمان برنامه نداشتند و فکر می‌کردند امریکایی است یا می‌خواستند که طرح‌ها سریع‌تر پیش رود؟

دلایل مختلفی داشت،عده‌ای اصولاً نظر منفی به سازمان برنامه داشتند.

● این دیدگاه منفی از کجا نشأت می‌گرفت؟

دیدگاه خاصی نداشتند. هر چه را که مربوط به رژیم گذشته بود منفی می‌دانستند.بیشتر در اثر بدبینی به رژیم گذشته بود. البته ما بعد از انقلاب در این مورد دچار یک خطا شدیم و هر چیزی را که از رژیم قبل برای ما باقی مانده بود با یک نگاه شک و تردید و حتی در مواردی با سوءظن نادرست مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. الان گاهی اوقات نهادی تأسیس می‌شود که قبل از انقلاب وجود داشته اما ما بعد از انقلاب آن را تعطیل کرده‌ایم. حالا مجبوریم یا همان نهاد را یا مشابه آنرا ایجاد کنیم.

این ناشی از همان نگاه بود. در مورد سازمان برنامه و بودجه هم یک عده‌ای

بودند که اصولاً نگاهشان به سازمان برنامه منفی بود و این منفی بودن بیشتر برخاسته از نگاه منفی نسبت به رژیم قبل بود. نه اینکه سازمان برنامه اشکالی داشته باشد یا آنها اشکالی را در سازمان کشف کرده باشند،فرض آنها این بود که چون این سازمان با کمک امریکایی‌ها شکل گرفته بنابراین نمی‌توان در انقلاب اسلامی آنطور که باید از آن استفاده کرد. البته بعدها مشخص شد که این فرض نادرست بود. یک علت دیگر هم این بود که خود سازمان برنامه و بودجه بعد از انقلاب دچار اغتشاش فکری شد. به هر حال بخشی از کارشناسان و مدیران این سازمان کسانی بودند که با یک سیستم سیاسی و اداری و برنامه ریزی دیگری تمرین کرده و پیش آمده بودند و بعد از انقلاب با مسائل تازه‌ای مواجه شدند. خود این مسئله یک اغتشاشی در سطح کارشناسی در سازمان برنامه ایجاد می‌کرد که به ضعف آن انجامید. بعد هم تصمیم‌گیری‌هایی که دولت در مورد انتقال بخشی از وظایف سازمان برنامه به بیرون از این سازمان کرد این مسئله را تشدید و عده دیگری دچار انفعال شدند. به هر حال من فکر می‌کنم در این مورد نباید به دنبال یک موضوع تک‌علتی باشیم بلکه باید همه علت‌ها را بررسی کنیم چون همه این علت‌ها مؤثر بوده است.

● در بخشی از صحبت‌هایتان گفتید یکی از دلایل عدم موفقیت دولت آقای موسوی در تهیه برنامه علی رغم اینکه گرایش به اقتصاد دولتی داشتند وجود مخالفت هایی به خصوص در داخل دولت ایشان در مقابله با برنامه‌ریزهای اقتصادی بود. آیا این عدم موفقیت ناشی از این نبود که قدرت مخالفان بیشتر بود؟

ـ البته در مجموع قدرت نخست‌وزیر و کسانی که هماهنگ با ایشان بودند بیشتر بود. ولی به هر حال یک اقلیت قوی می‌تواند در خیلی جاها مشکل ایجاد کند. هم در مجلس این اقلیت قوی وجود داشت که در برخی مواقع تبدیل به اکثریت می‌شد و هم در دولت وجود داشت. برای برنامه ریزی به خصوص اگر هدف، طراحی یک برنامه جامعی باشد انسجام در دولت شرط اول است. ممکن است برنامه در نهایت برنامه خوبی نباشد اما اگر دولت منسجم نباشد قطعاً هیچ برنامه‌ای از دولت

خارج نمی‌شود. در مورد دولت آقای مهندس موسوی هم همین امر صادق بود.

● طراحی و اجرای سیستم اقتصاد دولتی به عهده شخص نخست وزیر بود یا نیروهای خارج از دولت هم بودند،آیا غیر از نخست‌وزیر نیروهایی هم در داخل دولت موافق برنامه ریزی بودند؟

ـ اگر شما به آن دهه نگاه کنید هم در مجلس،هم در دولت،هم در جریانات سیاسی و هم در بین روحانیون جریاناتی بود که مدافع این مسئله بودند. قبلاً هم گفتم شخصیتی چون آقای هاشمی رفسنجانی از نظر تقسیم‌بندی آن زمان به عنوان مدافع این گرایش اقتصادی شناخته شده بودند. در نقطه مقابل هم چه در دولت، چه در مجلس و چه در جامعه و گروه‌های سیاسی کسانی مدافع اقتصاد بازار به معنی بازار سنتی بودند. البته نه بازار به معنای علمی آن. البته در روحانیون و حوزه‌های علمیه این گرایش قوی تر بود. لذا می‌توان گفت این چالش و زورآزمایی فکری وجود داشته اما معمولا بخش عمده‌ای از مسئولان اجرایی طرفدار تز دولت و نخست‌وزیر بودند و در بیشتر سازمان های دولتی و شرکت‌ها کسانی به عنوان مدیر فعالیت می‌کردند که طرفدار این مطلب بودند و در دوره بعدی که بحق خصوصی‌سازی مطرح شد،رسوبات این تفکر دوره اول اجازه نداد که خصوصی‌سازی خیلی به نتیجه برسد. روی هم رفته من فکر می‌کنم اگر بخواهیم در مورد مسئولان اجرایی کشور صحبت کنیم باید گفت اکثراً طرفدار همین گرایش بودند.

جهت‌گیری اقتصادی آن زمان کشور در واقع برآیندی بود از زورآزمایی نیروهای ابتدای انقلاب. اما چون همیشه توان نیروی مخالف و موافق به هم نزدیک بود،این برآیند یک برآیند پرقدرتی نبود که بتواند با قدرت به پیش برود.

● برآیند همین زورآزمایی هم بود که نیروهایی وابسته به جناح راست مثلاً آقای عسگراولادی در زمانی که وزیر بازرگانی بودند در رأس جایگاه تصمیم‌گیری های مهم کشور قرارداده شده بودند؟

ـ بله. به هر حال در دولت مهندس موسوی افرادی را می‌بینید که از نظر تفکرات اجتماعی و سیاسی تفاوت زیادی با خود ایشان داشتند. مثلاً آقای توکلی که

در انتخابات دورهٔ هفتم ریاست جمهوری بیشتر شناخته شدند،وزیر کار و امور اجتماعی بودند و از نظر تفکرات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تفاوت زیادی با آقای موسوی داشتند و بسیار بسته و محدود نسبت به مسائل اجتماعی فکر می‌کردند. و من از شنیدن سخنان ایشان در زمان کاندیداتوری ریاست جمهوری بسیار متعجب شدم. چون ایشان با توجه به شناختی که ما از وی داشتیم چه در مورد مسائل اجتماعی و چه مسائل کار و نیروی انسانی نظراتشان در آن زمان بسیار متفاوت با نظراتی بود که امروز عنوان می‌کنند. آقای عسگراولادی هم همین طور. یا در وزارت آموزش پرورش و آقای پرورش بودند که ایشان هم تفاوت دید زیادی با مهندس موسوی داشتند و یا حتی آقای ناطق نوری که وزیر کشور بودند. به هر حال افراد زیادی از جناح راست و همین طور افردی از جناح چپ بودند. این امر نشان می‌دهد که دولت در اعمال آن خط اقتصادی که مورد نظرش بود توانایی کافی یا عزم کافی نداشت. مثلاً در دولت اول آقای موسوی دکتر نمازی وزیر امور اقتصاد و دارایی بودند که بیشتر به اقتصاد دولتی معتقد بودند. یا آقای نوربخش رییس بانک مرکزی بودند که ایشان هم در آن زمان تا حدی طرفدار اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی بودند. از آنطرف در وزارت بازرگانی یک نظر مقابل این نظرات وجود داشت. من فکر می‌کنم دولت از انسجام فکری برخوردار نبود چه در بخش سیاسی ـ اجتماعی و چه در بخش اقتصادی. البته دولت دوم آقای موسوی انسجام بیشتری پیدا کرد اما باز هم فشارهایی بود. ولی در دوره دوم فشار جنگ در ناتوانی دولت برای اجرای یک برنامه اقتصادی منسجم بیشتر مؤثر بود.

● پس با وجود این همه اختلاف و عدم انسجام، تصمیم‌گیری‌ها چطور گرفته می‌شد؟

ـ در واقع خود این مسائل تصمیم‌گیری را سخت و کند می‌کرد. به هر حال این اختلاف نظرها و عدم انسجام در مدیریت کشور، چیزی است که همواره در دولت‌های پس از انقلاب شاهد آن بوده‌ایم. این اختلاف نظر در دولت آقای خاتمی هم وجود داشته و دارد. واقعیت این است در چنین شرایطی پروسه تصمیم‌گیری بسیار کند و زمان بر است. وقتی هم یک پروسه تصمیم‌گیری اینقدر زمانبر باشد و هزینه‌هایی را

برای دولت و افراد داشته باشد،خیلی‌ها ترجیح می‌دهند اصلاً وارد آن پروسه نشوند. همین امر سبب شد که در زمینه اقتصادی مسؤلان اجرایی وارد میدان واقعی کار نشدند و بر روی یک برنامه اقتصادی زیاد پافشاری نکردند. ضمن این که جنگ هم محمل خوبی برای نداشتن برنامه اقتصادی بود.

● و در واقع جنگ روپوشی بود برای عدم انسجام و ناتوانی دولت؟

ـ در برخی مواقع بله.

● و اینکه گفتید در بعضی مواقع برای استقراض از بانک مرکزی برای تامین کسری بودجه به امام (ره) مراجعه می‌شد ناشی از همین امر بود؟

ـ البته این امر بیشتر جنبه کارگشایی داشت. چون برای استقراض از سیستم بانکی به شکل قانونی دو مانع وجود داشت. یکی اینکه استفاده از راه قانونی زمان زیادی می‌برد ـ باید لایحه‌ای به مجلس ارائه می‌شد ـ در حالی که در آن شرایط دولت باید با عجله تصمیم می‌گرفت. دومین مانع این بود که وقتی موضوعاتی به مجلس برده می‌شود در سطح عمومی مطرح و در باب آن گفتگو می‌شود،بنابراین موضوعی مثل استقراض از سیستم بانکی در شرایطی که درگیر جنگ بودیم می‌توانست تبعات منفی اقتصادی و یا سیاسی با خود به همراه داشته باشد.

رویهم رفته استقراض از نظام بانکی برای تأمین بودجه نمی‌توانست نقطه قوت یک اقتصاد و دولت باشد. بنابراین ترجیح داده می‌شد که راه کوتاهتری که هیچکدام از این دو عارضه را نداشته باشد انتخاب شود. حضرت امام هم با توجه به اشرافی که به مسائل داشتند و دفاعی که از دولت می‌کردند وقتی با تقاضایی از سوی دولت مواجه می‌شدند فرض را بر این می‌گذاشتند که چاره‌ای جز این راه وجود ندارد. در خیلی از این موارد ایشان درخواست‌های دولت را تأیید می‌کرد و بانک مرکزی هم اجرا می‌کرد.

● مواردی که به مجلس مراجعه می‌شد بیشتر بود یا مواردی که به امام (ره) مراجعه می‌شد؟

ـ دقیقاً خاطرم نیست چون در آن زمان من مسئولیت اقتصادی نداشتم.

● در بخشی ازصحبت‌هایتان گفتید یکسری نظرات خارج از دولت بر تصمیم‌گیری‌ها اثر می‌گذاشت. ممکن است بگویید این نظرات از طرف چه منابعی بود؟

ـ یکی مسئله گروه‌های سیاسی بیرون دولت بود. مثلاً گروهی چون جمعیت مؤتلفه که دارای پایگاه و نفوذ اقتصادی خاصی در بازار سنتی کشور بود، با ابزارهایی که در اختیار داشت هر جا که لازم می‌دانست فشار خود را وارد می‌کرد. یادم می‌آید انتقادهایی که برخی از اعضای شورای مرکزی جمعیت مؤتلفه به آقای موسوی و در جهت تضعیف ایشان انجام می‌داد، آن هم در شرایط جنگی بسیار متأثر کننده بود،زیرا در آن زمان ما نیازمند یکپارچگی و حمایت از دولت بودیم. عمده مسائلی که این‌ها داشتند بر سر مسائل اقتصادی بود. جریان دیگری که بر روند تصمیم‌گیری‌ها فشار وارد می‌کرد بخشی از روحانیون بودند. آنها از نظر اقتصادی بیشتر متمایل به اقتصاد سنتی و بازار سنتی بودند و آن را تجویز می‌کردند. واقعیت آن است که غیر از آن هم شناختی از اقتصاد نداشتند.

به ویژه اینکه برخی ازروحانیون تصوراتی از اقتصاد دولتی داشتند که به مارکسیسم و سوسیالیسم ختم‌می‌شد و از این بابت احساس خطر می‌کردند و چون نقطه مقابل این تفکر اقتصادی که برای آنها شناخته شده بود همان تفکر اقتصاد متکی بر بازار سنتی بود، به ناچار آن را تبلیغ و ترویج می‌کردند. البته بحث کلی آنها این بود که باید مشارکت مردم و بخش خصوصی بیشتر باشد اما هیچ تئوری و برنامه اقتصادی پشت این حرف‌ها نبود و فقط یکسری کلی گویی بود.

● مگر این گروه‌های سیاسی مثلامؤتلفه نمایندگانی در دولت نداشتند ـ مثل آقای عسگراولادی و پرورش ـ آیا نمی‌توانستند از طریق آنـها در هیات دولت صحبت و نظرات خود را اعمال کنند؟

ـ خوب وقتی در دولت در اقلیت قرار می‌گرفتند از ابزارهای بیرون دولت استفاده می‌کردند. از نظر سیاسی هم همین طور است. این یک مشکلی است که

متاسفانه از آن رنج می‌بریم. در تمام دنیا وقتی دولت ائتلافی تشکیل می‌شود به دلیل امتیازاتی که از دولت می‌گیرند، تعهد می‌کنند که در مقابل آن امتیازات ازسیاست‌های دولت دفاع کنند. ائتلافی که یک منطق معامله‌گری هم پشت آن است که این از نظر اداره جامعه و منافع ملی هم خوب است،در تمام سال‌های بعد از انقلاب دولت‌هایمان در واقع ائتلافی بوده است و افرادی را از احزاب مختلف دعوت می‌کردند ولی رییس دولت با آن جناح‌ها و احزاب سیاسی توافق قبلی نکرده بود تا در ازای پست‌ها و موقعیت‌هایی که در اختیار احزاب گذاشته می‌شود دولت چه انتظاری از آنها دارد؟ در دولت آقای خاتمی هم با این مشکل مواجه هستیم. وقتی افرادی از جناح‌های سیاسی مختلف به دولت دعوت می‌شوند، مهمترین علت دعوت آنها به یک دولت ائتلافی، جلب حمایت یک گروه سیاسی از دولت است به نحوی که دولت از منافع چنین تصمیمی برخوردار شود، اما در ایران اینگونه نیست. دولت هیچ منفعتی از ائتلافی بودن نمی‌برد و جناح‌های سیاسی فکر می‌کنند هر وقت لازم دیدند می‌توانند دولت را هر گونه که می‌خواهند تضعیف کنند. آنها فکر می‌کنند دولت وظیفه‌اش این است که به آنها پست و مقام بدهد و هیچ تعهدی هم به دولت ندارند. در یک دولت ائتلافی تضعیف دولت توسط حزب وگروهی که خود در دولت نماینده دارد کاری است کاملاً غیرمنطقی که در تمام سال‌های پس از انقلاب متاسفانه ما شاهد آن بوده‌ایم. در آن زمان افرادی هم از جناح‌های مخالف بودندکه در دولت عضو بودند اما همان‌ها ـ نه خودشان بلکه گروه‌های سیاسی که متعلق به آن بودند ـ انتقاداتی را علیه دولت مطرح می‌کردند.

● این انتقادات اقتصادی که مطرح می‌کردند چه بود؟

ـ بطور دقیق نمی‌توانم مطرح کنم. ولی کلا در آن زمان بیشترین حمله‌ای که جناح مخالف نسبت به دولت داشت در ارتباط با مسائل اقتصادی بود و مسائل اجتماعی، سیاسی حتی در وهله دوم هم قرار نمی‌گرفت، یعنی اول، دوم و سوم اقتصاد بود و در بحث انتقادات اقتصادی هم کسی که بیش از همه مورد حمله قرار می‌گرفت شخص نخست‌وزیر بود. البته وزرای دیگر هم به تناسب وضعیت و موقعیتشان مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. اگر به گفته‌ها و نوشته‌های آن دوران مراجعه شود دیده می‌شود در عین حال که همه معترف بودند در شرایط جنگ باید از دولت و

بویژه نخست‌وزیر که مسئولیت‌های اجرایی کشور را بر عهده داشت باید حمایت کرد، اما بیشترین حمله متوجه او بود.

● تعریف اقتصاد در هیات دولت اولیه بود؟و چه برداشتی از اقتصاد داشتند؟

ـ تا جایی که من در جریان هستم بحث‌هایی می‌شد اما در حد همین مقدمات بود. مثلاً یادم هست در برنامه‌ای که آقای دکتر بانکی رییس سازمان برنامه و بودجه در سال ۶۰ و ۶۱ برای اقتصاد مطرح می‌کردند. روی آن خیلی کار شد. بحث‌های زیادی در دولت صورت گرفته بود و حتی از علمای حوزه علمیه قم و از جامعه مدرسین افرادی دعوت شدند تا در این بحث‌ها شرکت کنند و برخی از کسانی هم که تخصص در برنامه‌ریزی اقتصادی و سیستم‌ها و مدل های برنامه ریزی داشتند به دولت دعوت می‌شدند و بحث می‌کردند.

● مثلا چه کسانی؟

ـ مثلاً آقای بانکی از دکتر مشایخی و دکتر طبیبیان دعوت کرده بودند. وی در سازمان برنامه تیمی را بسیج کرده بود تا مسائل برنامه‌ریزی را تعقیب کند. یادم هست که اینها چندین جلسه آمدند و بحث‌های تئوریکی در باب مسائل اقتصاد و برنامه ریزی مطرح کردند. البته با توجه به گرفتاری های دیگر دولت و با توجه به هزاران مشکلی که دولت داشت چنین بحث‌هایی خیلی جدی گرفته نمی‌شد.

● یعنی بحث‌های آکادمیک داشتند؟

ـ بله بحث‌هایی در حد شناخت اقتصاد و روش های مختلف برنامه‌ریزی .

● به نوعی برنامه‌های آموزشی اقتصاد برای هیات دولت برگزار می‌کردند؟

ـ بله در واقع یک آموزش غیرمستقیم برای وزرا بود تا با مفاهیم اساسی اقتصاد آشنا شوند. ولی اینطور نبود که دولت روی یک برداشت واحد از برنامه اقتصادی به تفاهم برسد و بعد بر اساس آن برنامه‌ای را تنظیم کند.

● روی تعاریفی مثل سرمایه گذاری و نرخ بهره که به صورت عملی باید اجرا

می‌شد چطور توافق می‌شد؟

- سازمان برنامه و بودجه یک مدل اقتصادی تنظیم کرده بود که البته خیلی هم دقیق نبود. فقط یک پیش‌بینی کرده بود که مثلاً با حجم معینی از سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی، نرخ تورم در پنج سال آینده چه میزان است، نرخ رشد اقتصادی چقدر خواهد بود و یا اینکه منحنی توزیع درآمد یا میزان سرانه درآمد ملی در طول این پنج سال چه خواهد بود. سازمان برنامه چنین مباحثی را در قالب یک مدل اقتصاد ـریاضی مطرح کرده بود ولی هیچ کدام آنها مبنای علمی قوی نداشت. البته در حد توانایی سازمان برنامه کارهایی انجام شده بود که در آن زمان خوب بود. اما مدل‌هایی که ارائه شده بود قابلیت پیش‌بینی قوی نداشتند. بویژه فاکتورهای غیر قابل پیش‌بینی زیادی در اقتصاد داشتیم. مسأله جنگ و نیازهای جنگی فاکتوری بود که نمی‌شد آن را به صورت برنامه ریزی شده در مدل مورد نظر قرار داد .چرا که باید گزینه‌های بسیاری را در ارتباط با آن در مدل‌ها پیش‌بینی می‌کردند تا جواب لازم را از آن مدل بگیرند. بنابراین به هیچ وجه این طور نبود که مولفه‌های کلان اقتصاد تجزیه و تحلیل شود و روی هر کدام از آنها توافق جمعی بدست آید. ما هنوز این بحث را از لحاظ تئوری و عملی داریم که عامل اصلی تورم در ایران چیست. از سال ۵۲ تاکنون جامعه درگیر نرخ‌های تورمی بسیار بالایی بوده است که این برای کشور بسیار وحشتناک است.هنوز در درون دولت و تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان،نتوانسته‌ایم به یک توافق برسیم که علت اصلی تورم چیست و این علت را چگونه می‌شود حذف یا تضعیف کرد. طبیعی است وقتی روی چنین مسئله‌ای توافقی صورت نگرفته باشد. روی مولفه‌های کلان اقتصادی هم اختلاف نظر هم چنان باقی می‌ماند. دولت مهندس موسوی نیز به شدت گرفتار این ضعف علمی و اقتصادی بود. علاوه بر این در مورد استفاده از منابع بانکی،دولت در آن زمان با یک نوع دست و دلبازی عمل می‌کرد. این نیز به نوبه خود به یک سری مشکلات اقتصادی دیگر دامن می‌زد. البته دولت بدین ترتیب بسیاری از گرفتاری های خود را حل می‌کرد. اما از آن طرف مشکلات دیگری ایجاد می‌شد. مثلاً تورم، تضعیف قدرت پول ملی و غیره.

● در رده‌های وزرا و معاونان، تحصیلکرده اقتصادی هم بود؟

ـ بله در مدتی که دکتر نمازی وزیر اقتصاد بودند وآقای نور بخش هم رییس کل بانک مرکزی، و بعد هم که تیم آقای ایروانی و دکتر قاسمی آمدند، به هر حال این افراد تحصیلکرده اقتصادبودند.

● اما مسائل سیاسی بر تحصیلات اقتصادی یا نظرات اقتصادی آنها حاکم بود و در واقع موقعیت سیاسی آنها بود که موقعیت اقتصادی‌شان را موجه می‌کرد؟

ـ من فکر می‌کنم نظرات اقتصادی مبانی نداشتند چون با یک نفر یا دو نفر مسائل اقتصادی حل نمی‌شود. ما به تعداد زیادی اقتصاددان نیاز داریم که بطور فعال در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی نقش داشته باشند،متاسفانه این شرایط در آن دوران در کشور نبود. من فکر می‌کنم هیچ گاه بیش از دو نفر اقتصاددان در دولت نداشته‌ایم. معمولا سایر وزرا هم با اقتصاد علمی و تئوریک بیگانه بودند.

● در تیم مشاوران چطور؟ آیا در تیم مشاوران تحصیلکرده اقتصاد وجود داشت؟ یا اینکه مفهوم تیم مشاور اقتصادی در آن زمان هنوز جایگاه خود را پیدا نکرده بود؟

ـ در زمان مهندس موسوی ، اتفاقاً نظرات مشاوران اقتصادی خیلی تاثیر گذار بود. در شورای اقتصاد ایشان همیشه از دو نفر به عنوان مشاور اقتصادی دعوت می‌کردند. یکی از این‌ها آقای عالی‌نسب بود که مهندس موسوی به نظرات ایشان خیلی اهمیت می‌داد. ایشان به نسبت دوره‌های بعد به نظر مشاوران بیشتر بها می‌دادند. مسأله این است که ما در روش بهره‌گیری از نظر مشاوران چه در حوزه اقتصاد و چه بقیه بحث‌ها دچار مشکل هستیم یعنی روش تعیین شده‌ای نداریم. ضمن اینکه تعداد مشاوران بسیار محدود است و معمولا مشاوران را به بازی نمی‌گیریم. نتیجه این می‌شود که بعد از مدتی آنها فکر می‌کنند این تنها یک عنوان تشریفاتی است و بهتر است که دخالتی نکنند.

● غیر از آقای عالی نسب چه کسانی مشاور ایشان بودند؟

ـ دقیقاً در خاطرم نیست. اما همیشه دو نفر از مشاوران اقتصادی در شورای اقتصاد حضور داشتند. یکی آقای عالی‌نسب و فکر می‌کنم دومی آقای توکلی بینا بود. این افراد چون از نظر تجربی در مسائل بازار و اقتصاد سنتی ارتباطات گسترده‌تری داشتند به عنوان مشاور انتخاب شده بودند.

● آیا بحث‌های آن زمان حول وحوش اقتصاد اسلامی هم بود؟

بعد از یک مدتی که آن بحث‌ها در دولت و بیشتر در سازمان برنامه و بودجه انجام شد، خاطرم هست که یکسری کلاس‌هایی در سازمان برنامه گذاشته بودند و روحانیونی از حوزه در آنجا مبانی اقتصاد اسلامی را تدریس می‌کردند. البته آشنایی با این مسائل از جهاتی لازم بود، اما وقتی بنا بود مباحث دقیق‌تر و تخصصی‌تر مطرح شود مثلاً مشخص کند در ارتباط با حجم نقدینگی باید چکار کنیم این توانایی از آن آموزش‌ها برنمی‌آمد،یا مثلاً مشخص نبود در بحث عدالت اجتماعی که به عنوان یکی از مولفه‌های اقتصاد اسلامی روی آن تاکید می‌کردند ما چه تصمیمات اقتصادی باید بگیریم تا با عدالت اجتماعی تناقضی نداشته باشد و یا اینکه چه تصمیمی این تناقض را دارد و کدام ندارد. در مجموع بعد از یک دوره‌ای که این مباحث کلی طرح شد همه به این نتیجه رسیدندکه در تصمیم گیری‌های روزمره اقتصادی کشور و تصمیماتی که مربوط به تکنیک‌های تخصصی اقتصاد می‌شود از آنچه به عنوان اقتصاد اسلامی مطرح می‌شود نمی‌توان در جهت کارگشایی استفاده کرد. واقعیت این است که در آن زمان به این جمع‌بندی رسیدند که این بحث‌های مربوط به اقتصاد اسلامی مبنایی علمی و روشن برای بکارگیری در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های مشخص ندارند.

معمولا برخی برداشت‌های غلط و نادرست از آیه‌های قرآن بود که واقعاً مانع برنامه‌ریزی و گرفتن تصمیمات درست اقتصادی می‌شد. من هنوز نمی‌دانم که آن آقایان این برداشت‌ها از آیه‌های قرآن را چگونه بطور مستقیم به اقتصاد مرتبط می‌کردند. مثلاً از آیه (لیس للا نسان الا ما سعی) نتیجه می‌گرفتند که در اقتصاد اسلامی اصالت همه چیز را باید به نیروی کار داد. در حالی که این آیه در ارتباط با روز

قیامت است و اینکه در آن روز انسان به چیزی غیر از آنچه تلاش کرده نخواهد رسید. حالا آیا می‌توان از این آیه برداشت کرد که نقش علم، تکنولوژی، ابزار تولید و سرمایه را باید نفی کرد و فقط نیروی کار را در نظر گرفت، چیزی بود که همچنان هم برای من عجیب است که چطور این آقایان چنین برداشت‌هایی داشتند. البته بعدها مباحث دقیق‌تری در قالب اقتصاد اسلامی صورت گرفت که در برخی زمینه‌ها موثر وکارگشا بود. مثلاً در زمینه بانکداری، از زمانی که این پدیده وارد جامعه بشری شد، همواره عملکرد آن مورد مطالعه و بررسی قرار داشته است. در زمینه تفکرات اسلامی نیز برخی علمای اسلامی همواره به آن اشاره داشته‌اند و با دیده شک و تردید به آن نگاه می‌کردند. میرزای شیرازی در این مورد یک جمله معروف دارد که (و ما ادراک ما البنک) شما چه می‌دانید بانک چیست! که حاکی از دید شک و تردید نسبت به عملکرد آن بوده است. واقعیت این است که ماهیت بانک در اقتصاد جهانی یک ماهیت ربوی است. پولی را می‌گیرد و به آن سود می‌پردازد یا پول را می‌دهد و بابت آن نیز سود می‌گیرد.

در این هم شک نیست که ربا در اسلام حرام است. آن زمان بحث‌ها حول این محور بود که چگونه می‌توان سیستم بانکداری را به نوعی متحول کرد که با این اعتقاد اسلامی در تناقض نباشد و یا اینکه اگر قادر به متحول ساختن آن نیستیم به گونه‌ای آن را دگرگون کنیم که منافاتی با دستورات اسلامی نداشته باشد. آیت ا.. رضوانی که در آن زمان عضو فقهای شورای نگهبان بودند، مطالعات وسیعی را در این مورد انجام دادند. همین طور هم آیت ا.. موسوی اردبیلی که رییس شورای عالی قضایی بودند. بانک مرکزی هم تا حدودی از این مطالعات و بررسی‌ها استفاده کرد و بالاخره ما توانستیم قانونی تنظیم کنیم به نام قانون بانکداری بدون ربا. یا همان بانکداری اسلامی. البته برخی مولفه‌های این قانون هنوز در اجرا با مشکل مواجه است. ولی بالاخره توانستیم با بکارگیری نظر فقها و علمای اسلامی یک بخشی از اقتصاد کشور را طوری برنامه ریزی کنیم که حداقل در حد فهم ما و ظاهر عملکرد مغایرتی با تعالیم اسلامی نداشته باشد. غیر از این مورد در بقیه موارد آقایان به این نتیجه رسیدند که این بحث‌ها چندان راهگشا نیست. به همین دلیل بعد از مدتی جلساتی که هیأت دولت با علمای حوزه داشت، تعطیل شد. آن برنامه‌ای هم

که دولت در صدد تهیه آن بود بدست فراموشی سپرده شد. اما بعدها مسائل دیگری مطرح شد که با استفاده از آن تجربیات از تعالیم اسلامی در باب اقتصاد استفاده شد و بعضی سیستم‌های اقتصادی طراحی گردد از جمله سیستم بانکی بدون ربا.

● یعنی در ابتدا بیشتر بحث‌ها تئوری بود تا عملی و در اجرا با یکسری نارسایی‌هایی مواجه بودید؟

ـ بله عمدتاً تئوری بود و در عمل با مشکل مواجه می‌شد. البته در مسائل تئوریک هم از موضوعات دقیق اقتصاد دور بود و در باب کلی‌ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی بود. حتی در جاهایی بحث‌های فلسفی بود. مثلاً از نوع بحث‌هایی که شهید آیت ا.. صدر در کتاب اقتصاد ما دارند. که البته بحث‌های مهمی است اما بخشی از آن بحث‌های فلسفی و اقتصادی است و خود اقتصاد نیست که بتوان از آنها دستورالعمل اقتصادی تنظیم کرد.

● برای اینکه بحث اقتصاد اسلامی را در اینجا تمام کنیم اجازه بدهید بپرسم که آیا در کل این فرایند اقتصاد اسلامی به یک تئوری دست یافته‌اید یا خیر؟

ـ به نظر من هنوز نرسیده‌ایم. اگر ما بخواهیم به تئوری منسجم اقتصاد اسلامی برسیم در مرحله اول این تئوری باید در مکان‌های علمی و تحقیقاتی ما مطرح شود و مورد قبول قرار گیرد و در مرحله دوم است که باید دستگاه اصلی برنامه ریزی اقتصادی کشور را بر اساس آن تشکیل داد. فکر می‌کنم ما نتوانسته‌ایم هنوز به یک تئوری منسجمی برسیم. دلیل آن هم این است که هنوز در دانشگاه دروسی از اقتصاد اسلامی که اساتید دانشگاه و علمای اسلامی روی آن توافق داشته باشند وجود ندارد و تدریس نمی‌شود. و الان هرکسی که صحبت از اقتصاد اسلامی می‌کند غیر از مسائل کلی در بقیه موارد دیدگاه و برداشت شخصی خود از اقتصاد اسلامی را بیان می‌کند. بنابراین ما هنوز به این نقطه نرسیده‌ایم و این که برای رسیدن به چنین مجموعه‌ای از مباحث اقتصاد اسلامی چه باید کرد بحث جداگانه‌ای است.

● آیا اصولا می‌توان اقتصاد را به صورت علمی به عنوان اقتصاد اسلامی و غیر اسلامی تعریف کرد و یا اینکه هنوز نتوانسته‌اید چنین کاری انجام دهید؟

- من نمی‌توانم نظر قاطعی در این زمینه بدهم چون نه در مباحث اسلامی صاحب نظر هستم و نه در مسائل اقتصادی. اما برداشت من این است که مجبوریم مسائل اقتصادی را دو قسمت کنیم. در برخی مسائل اسلام تا یک جایی نظر دارد و می توان این نظر را استخراج کرد و بصورت علمی از آن دفاع کرد. در یک بخش هم اسلام نظر ندارد و آن را به عهده عقل بشری گذاشته تا متناسب با شرایط روز و فهم انسان از طبیعت و مسئولیت‌های خود قوانین لازم برای بهبود زندگی خود تدوین کند. من فکر می‌کنم اگر کسی بگوید اسلام در مورد مسائل اقتصادی نظر ندارد اشتباه می‌کند و از طرفی دیگر هم اگر کسانی فکر می‌کنند همه مسائل خرد و کلان اقتصادی را می‌توان از اسلام استخراج کرد، اشتباه کرده‌اند.

● شما گفتید بانک‌ها با سیستم بانکداری اسلامی کار می‌کنند و البته هنوز هم ظاهراً از آن استفاده می‌شود، از طرفی دیگر اشاره کردید که در مورد اقتصاد اسلامی به هیچ جمع‌بندی خاصی نرسیده‌اید، این تناقض را چطور می‌توان با هم داشت؟

- تلاش‌هایی که در زمان مهندس موسوی برای تدوین یک تئوری اقتصاد اسلامی انجام شد کم و بیش با شکست مواجه و در نهایت رها شد و همزمان با رها شدن آن مسائل برنامه پنج ساله‌ای که خود مهندس موسوی به‌دنبال آن بود و روی آن هم کار شده بود منتفی اعلام شد. این برای آن دوره است. در حال حاضر ما در ارتباط با آشتی دادن نظرات اسلام با مسائل اقتصادی در برخی جاها موفق بوده‌ایم که یک مورد آن هم بانکداری اسلامی یا عملیات بانکی بدون ربا است. الان بسیاری از علمای ما قبول دارند که این سیستم مغایرتی با مسائل اسلامی و مسائل مربوط به ربا ندارد. ازطرف دیگر اکثریتی از کارشناسان و اقتصاددانان در سیستم بانکی هستند که می‌گویند چنین سیستمی در دنیای امروز قابل اجرا است. بنابراین ما در این قسمت موفق بوده‌ایم. این نتیجه تلاش‌های بعدی بوده است. شاید آن شکست‌های اولیه در این مورد بی‌تاثیر نبوده‌اند. ما با شکست در آن مرحله به این

نتیجه رسیدیم که واقعاً باید صحبت بر روی مسائل کلی و عمومی را کنار گذاشت و به سراغ موضوعات خاص اقتصادی رفت و برای هر موضوع این بررسی را به عمل آورد که آیا در تعالیم اسلامی راه حلی برای آن وجود دارد یا خیر. اگر هست در برنامه‌ریزی‌ها از آن استفاده کنیم و اگر نیست بر اساس علم روز و فهم کارشناسان برنامه‌ریزی کنیم تا زمانی‌که به کشف جدید و نظرات و فهم جدیدی در اسلام برسیم. به نظر من الان مجموعه کارشناسی اقتصاد کشور به چنین بلوغی رسیده است. لذا می‌بینید که در مراحل بعدی که برنامه نوشته شد کسی نگفت که این برنامه بر خلاف اسلام است. در برنامه اول یک مسائل کلی از اسلام مطرح شد. اما یک برنامه اقتصاد اسلامی نبود. روی هم رفته آن تلاش‌های ده ساله اول یک بلوغی ایجاد کرد که در ده سال دوم دیگر کسی مانع تهیه برنامه برای کشور نشود. در دهه اول واقعاً یک عده مانع این بودند که کشور برنامه داشته باشد و در دهه دوم دیگر کسی جرات نمی‌کرد بگوید برنامه خلاف توکل است، در حالیکه در دوره اول کسانی با همین استدلال جلو کار را می‌گرفتند.

● **بیشتر گروه‌هایی که مخالف اقتصاد برنامه‌ریزی شده بودند خودشان بیشترین بهره مالی را از این دوره و آن سیستم بردند. این تناقض را چطور تحلیل می‌کنید؟ آنها رانت‌ها و اندوخته‌های فراوانی از آن دوران بردند که بعدها در مناقشات سیاسی ـ اقتصادی آینده بسیار به دردشان خورد و به خوبی از آنها استفاده کردند. این بهره‌وری از کالاهای ساختمانی تا مواد مصرفی بود. آیا هم سود می‌بردند وهم مخالفت می‌کردند؟**

ـ البته به نظر من تناقضی وجود ندارد آن سود و مخالفت هم جهت با هم بود. در واقع ازسیستم کوپنی و دولتی و استفاده از رانت‌های مربوط به واردات و توزیع کوپنی بهره‌مند بودند و مایل هم بودند همان سیستم ادامه پیدا کند. اما نگرانی آنها این بود که سیستم برنامه ریزی شده ممکن است برخی از این روابط را بهم بریزد و ابزارهای دولت را جایگزین آنهاکند. آنها هرگز نمی‌گفتند توزیع کوپنی آهن بد است چون توزیع آن در دست خودشان بود. از کارخانه به اینها تحویل داده می‌شد و آنها در سیستم کوپنی هر طور می‌خواستند توزیع می‌کردند و سودهای سرشار را هم

می‌بردند. آنهانگران این بودند که حیطه عمل دولت در سیستم کوپنی بیشتر شود و به گونه‌ای در جاهایی دست آنها قطع شود.یا مثلاً دولت شکر، گندم یا پنیر وارد می‌کرد و در سیستم کوپنی توزیع می‌کرد. در واقع توزیع در دست آنها بود. سر نخ های اصلی برخی واردات دولتی هم در اختیار آنها بود. سازمان غله سال های طولانی در دست همان جریان بود و مدیران عامل نیز وابسته به آن جریان بودند یا بعضی مراکز تهیه و توزیع کالا در دست همان جناح بود. نگرانی آنها فقط این بود که اگر دولت به سمت یک اقتصاد برنامه ریزی شده دولتی حرکت کند برخی جاها که سر نخ در اختیار آنهاست در دست دولت قرار خواهد گرفت. بنابراین با روش سیستم اقتصاد دولتی چندان مخالف نبودند. چون سودشان در همان روش بود.رانت‌ها و مسائلی که در دوره جنگ داشتیم عمدتاً ازهمان روش سیستم دولتی اقتصاد به این افراد داده شد یا همینطور ارز ارزان قیمت که در اختیار یک عده قرار می‌گرفت و آنها استفاده‌اش را می‌بردند.

● تلاشی برای گرفتن سیستم توزیع از این افراد نشد، به هر حال دولت نیز می‌دانست که چه رانت‌هایی نصیب اینها می‌شود؟

به نظر من اگر هم تلاشی شد موفقیت آن کم بود. دلایل این عدم موفقیت هم متعدد است. فکر می‌کنم خود مهندس موسوی به عنوان نخست‌وزیر قطعاً می‌خواست که برخی از این گلوگاه‌های اقتصادی کشور که در دست جناح مخالف ایشان بود از اختیار آنهاخارج شود ولی عملاً یا میسر نبود یا برنامه دقیقی برای موفقیت در این کار نداشتند. یک نگرانی که همواره وجود داشت این بود که اگر بازار با دولت همکاری نکند ممکن است در شرایط جنگی قحطی ایجاد شود. واقعیت این است که ازنظر سنتی آنهامهارت بیشتری داشتند. جناح چپ دولت و خود آقای مهندس موسوی و کسانی که هنوز هم به عنوان جناح چپ در جامعه حضور داشتند کسانی نبودند که قبل از انقلاب کار اقتصادی کرده باشند. مثلاً یکی ازتئوریسین‌های جناح چپ اقتصادی دولت آقای بهزاد نبوی بود که از نظر فکری عنصری قوی است. هم در مسائل اقتصادی و هم سیاسی ولی قبل از انقلاب بیشتر در زندان و در مواقع دیگر هم در یک شرکت کامپیوتری مشغول به کار بودند .اینها کسانی نبودند که وارد به چگونگی گردش فعالیت‌های اقتصادی باشند. مثلاً اگر می‌خواستند یک میلیون

تن گندم وارد کنند معلوم نبود که بتوانند این کار را انجام دهند. لذا کار چه در بخش واردات و چه توزیع در اختیار آن شبکه قدیمی بود که سال ها در کشور کار کرده بود که در واقع پایگاه اقتصادی جناح راست را تشکیل می‌داد. لذا دولت این نگرانی را داشت که در صورت مقابله با اینها ممکن است در برخی موارد در اداره کشور و تأمین مایحتاج عمومی مردم دچار مشکل شود. البته این یکی از دلایل بود و دلایل دیگری نیز وجود داشت که دولت نتوانست نظام توزیع سنتی و رانت هایی که این افراد از آن بابت می‌خوردند را مانع شود.

● آیا در آن زمان که وجه غالب اقتصاد ایران (دولتی بود) هیچ گزارش کارشناسی شده مبنی بر اینکه چنین سیستمی دارای چه معایبی است و موجب ایجاد چه رانت‌هایی می‌شود، تهیه و ارائه شد. آیا در هیات دولت در این باره صحبتی می‌شد؟

ـ البته من فاصله زمانی ۶۳ تا ۶۷ در دولت نبودم. اولین حضورم در دولت از ۶۰ تا ۶۳ بود و دوباره در شهریور ۶۷ وارد دولت شدم که مصادف بود با سال آخر نخست‌وزیر مهندس موسوی. ولی تا آنجایی که من اطلاع دارم بخصوص از سال ۶۶ به بعد گزارش‌هایی در مورد مشکلات حاد اقتصادی که ادامه اجرای آن سیستم می‌توانست برای کشور مسائلی را بوجود آورد به دولت داده شده بود .مثلاً در سال ۶۶ یک گزارشی برای دولت در سازمان برنامه توسط دکتر نیلی و چند نفر از همکارانشان تهیه شده بود که محرمانه بود و حتی تایپ هم نشد، آن گزارش نشان می‌داد ما از نظر اقتصادی مشکلات زیادی داریم. رشد منفی اقتصاد را در آن چند سال مورد توجه قرار داده بودند و مشکلات مربوط به تولید و ضعف بنیان‌های اصلی کشور که البته مربوط به جنگ هم می‌شد یادآوری شده بود. در سال ۶۷ صحبت از تدوین برنامه اول پنج ساله شد. البته در این شرایط دولت تجربه شکست و عدم موفقیت در تدوین برنامه‌ریزی در ابتدای دولت آقای مهندس موسوی را پشت سر خود داشت.

با این تفاوت که در سال ۶۷ آقای هاشمی به عنوان رئیس‌جمهور برای تدوین یک برنامه پنج ساله دولت را تحت فشار قرار داده بودند و از دولت می‌خواستند در

طراحی برنامه تعجیل داشته باشند. وقتی که در این سال بحث‌های مربوط به طراحی برنامه اول شروع شد، طبیعتاً یکسری گزارش‌هایی به دولت آمد که ابراز نگرانی‌های جدی در مورد دولت و کشور و یا مشکلات جدی اقتصادی را مطرح می‌کردند. از سال ۶۶ به بعد شاخص‌های اقتصاد کلان خیلی نگران کننده شده بودند، به نحوی که حتی یکی دو سال رشد منفی در اقتصاد داشتیم. این مسأله به طور جدی بازنگری در سیاست‌های اقتصادی را گوشزد می‌کرد. برخی از این گزارش‌های محرمانه به گونه‌ای بود که شاید در حال حاضر نسخه‌ای از آنها در دسترس نباشد و برخی دیگر هم به عنوان مقدمه ورود به تنظیم برنامه اول توسعه مورد استفاده قرار گرفت که موجود هستند.

● همه این گزارش‌ها از طرف سازمان برنامه می‌آمد؟

ـ بله. خاطرم هست وقتی مباحثی در این زمینه در دولت مطرح می‌شد، گروه زیادی از اعضای دولت در آنها حضور فعال داشتند. این خود نشان می‌داد که این مسأله یک نگرانی عمومی را در سطح مقامات بالا و جامعه دامن زده است. وضعیت بانک‌ها به دلیل چند سال استقراض پی‌درپی دولت از آنها خیلی بحرانی بود.

تولید در برخی بخش‌ها بسیار نگران کننده بود. زیربناها و زیرساخت‌ها به‌خصوص در بخش برق و انرژی بسیار وضعیت نگران‌کننده‌ای داشتند. تقریباً همه وزرا به نوعی نگرانی‌هایی را مطرح می‌کردند ولی محوریت با سازمان برنامه بود.

● شما در صحبت‌های پیشین خود گفتید که از نظر کارشناسی در آن سال‌ها خیلی به سازمان برنامه توجهی نمی‌شد. اما گفته‌های اخیر شما نشان می‌دهد که گویا در اواخر دوره آقای مهندس موسوی کم کم به نظرات کارشناسی این سازمان بها داده می‌شد؟

ـ بله من فکر می‌کنم از همان سال ۶۶ به بعد تحولی در برخورد دولت با سازمان برنامه ایجاد شد که منجر به تهیه گزارش سال ۶۷ این سازمان و تقدیم آن به حضرت امام (ره) شد.

اینطور که گفته شده و حضرت امام هم در پیام خودشان اشاره‌ای به این

موضوع داشتند این گزارش در تصمیم‌گیری امام برای قبول قطعنامه موثر بوده است.البته گزارش فرمانده وقت سپاه پاسداران هم موثر بود. اما آن گزارش اختصاص به مسائل نظامی داشت. ولی به هر حال به نظر من از سال ۶۶ تحولی را در نگاه دولت به سازمان برنامه شاهد بودیم که به تدریج این نگاه به سمت مثبت شدن تغییر شکل داد.

● پیش زمینه‌های ایجاد این تحول چه بودند؟

-وقتی آقای روغنی زنجانی رییس سازمان برنامه و بودجه شدند، ایشان خیلی مورد وثوق آقای موسوی بود. زمانی که آقای موسوی ایشان را به مجلس برای گرفتن رأی اعتماد برای پست وزارت برنامه و بودجه معرفی کردند، آقای موسوی در تعریف از آقای روغنی زنجانی گفتند که ایشان را می‌آوریم تا فضای کارشناسی سازمان برنامه و بودجه را به نحوی متحول کند که در خدمت انقلاب باشد. معنی مخالف آن این است که در آن زمان فکر می‌کردند تا آن موقع سازمان برنامه خیلی در خدمت انقلاب نبوده است. خود آقای زنجانی هم وقتی در دفاع از برنامه‌هایشان در مجلس صحبت کردند، یکی از رسالت‌هایی را که برای خود قائل بودند، این بود که کارشناسان حزب اللهی را در سازمان برنامه حاکم کند. معنی مخالف این سخن آن است که آقایان فکر می‌کردند تا آن موقع کارشناسان برنامه و بودجه مواضع حزب اللهی‌شان ضعیف بوده است. این نگاه که فکر می‌کردند با آمدن آقای روغنی زنجانی سازمان برنامه به انقلاب و دولت نزدیک‌تر می‌شود نکته مثبتی برای تحولات آینده سازمان برنامه بود. در عین حال که من معتقدم این برداشت نسبت به سازمان برنامه غلط بود، اما به هر حال این باعث شد نگاه مثبت شود .اقداماتی هم که سازمان برنامه انجام داد و تلاش‌هایی که آقای زنجانی کردند موثر شد. به گونه‌ای که از سال ۶۶ آثار یک نگاه مثبت به سازمان برنامه را مشاهده می‌کنیم. مطلب دوم اینکه عمق مشکلات اقتصادی و نگرانی‌هایی که در کشور وجود داشت موجب شد تا مسئولان کشور به سازمان برنامه و بودجه عنایت بیشتری کنند. آنها احساس کردند که تاکنون در تصمیم‌گیری‌های دولت جای نظرات کارشناسان خالی بوده است، بنابراین فکر کردند باید به کارشناسان دولت که بخش عمده آنها در

سازمان برنامه بودند توجه بیشتری کنند. این نیز باعث شد که به کمک عامل اول نگاه به تدریج مثبت شود.

● شما به عنوان یک کارشناس اقتصادی وپس از سه سال مدیریت سازمان برنامه اگر الان بخواهید آن دوران را نقد کنید چه انتقاداتی بر هشت سال دوره آقای مهندس موسوی دارید؟

ـ خیلی سخت است چون من در فاصله سال‌های ۶۰ تا ۶۳ وزیر فرهنگ و آموزش عالی بودم و ارتباطم با مسائل اقتصادی کشور کمتر بود.

● شما سال‌ها ریاست سازمان برنامه را برعهده داشتید و دید اقتصادی پیدا کرده‌اید، از این دید به آن هشت سال نگاه کنید؟

ـ الان برای دقیق صحبت کردن نیاز به این است که همه تصمیمات آن دوره مجدداً ارزیابی شود و دلایل آن تصمیمات را به درستی بدانیم. تا بعد بتوان نظر داد که علی‌رغم آن شرایط می‌شد تصمیم بهتری گرفت یا خیر.من تا کنون چنین بررسی و مطالعاتی نداشته‌ام.ولی به نظر من ایراد اصلی در ارتباط با تصمیم‌گیری‌ها گرایش بیش از حد دولت به اقتصاد دولتی و کوپنی بود.من فکرمی‌کنم گرایش دولت به تصمیم‌گیری‌ها در چارچوب اقتصاد دولتی، در آن سال ها زیاد بود. به ویژه تیمی که توسط آقای میرزاده و یک عده از دوستانشان به عنوان ستاد اقتصادی نخست‌وزیر ایجاد شده بود در این مورد و گرایش بیش از پیش به اقتصاد دولتی نقش مهمی داشتند. آن تیم به تفکرات اقتصاد دولتی بیش از آنچه که لازمه آن دوران و لازمه اداره جامعه در یک شرایط جنگی بود، دامن می‌زد. بزرگ ترین ایراد آن سال ها همین است. اگر دولت نگاه مثبت‌تری به فعالیت‌های بخش خصوصی و کم کردن نقش دولت در آن جاهایی که موثر بود داشت می‌توانست جلوی بسیاری از رانت‌ها را بگیرد. در آن ده ساله جنگ تحمیلی خیلی از ثروتمندان فعلی کشور به ناحق ثروتمند شدند. از همان دوران و در شرایط جنگ رانت‌هایی وجود داشت و فعالیت‌های زیرزمینی و بازار سیاهی که در چارچوب آن فعالیت‌ها اتفاق می‌افتاد، درآمدهای کلانی را به این گروه‌های تازه به دوران رسیده، منتقل کرده بود. اگر دولت

نگاه مثبت‌تری به اقتصاد بخش خصوصی می‌داشت، هم می‌توانست جلوی نابسامانی‌ها و رانت‌ها را بگیرد و هم می‌توانست تا حدودی بنیادهای اقتصاد را قوی‌تر کند به گونه‌ای که در سال های ۶۵و ۶۶ با آن بحران‌های حاد اقتصاد و ضعف شدید تولید مواجه نشویم، مهمترین ایرادی که من الان می‌توانم مطرح کنم همین است.

● بحث دیگری که وجود دارد و لازم است به آن پرداخته شود، ایجاد و شکل‌گیری یکسری از بنیادها در زمان آقای موسوی است. این بنیادها بعدها در مسائل سیاسی ـ اقتصادی کشور نقش تاثیرگذاری داشتند .امتیاز دادن به گروه‌های سیاسی بوسیله همین بنیادها، یکی از نقاط ضعف دولت آقای موسوی بود یا حتی اگر ایشان کاری نکردند، حداقل برخوردی هم با آنها نداشتند. برخی از کارشناسان بر این باورند که دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی ،عمدتاً متأثر از بنیان‌های هشت سال دولت آقای موسوی هستند. شما به عنوان یک کارشناس این مسائل را ناشی از چه می‌دانید؟

ـ من فکر می‌کنم این مسأله علت نیست بلکه معلول است. یعنی اگر فضای کشور یک فضای رقابتی باشد و برنامه‌ها و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی شفاف باشد، به طور طبیعی جلوی بسیاری از رانت‌ها و فعالیت‌هایی که در چارچوب بنیادها صورت می‌گرفته و می‌گیرد، گرفته می‌شود. اینکه برخی از بنیادها و نهادها در زمان آقای موسوی رشد پیدا کرد و قدرت بیشتری کسب کردند، معلول سیاست‌هایی بود که بر عدم شفافیت و جلوگیری از فعالیت اقتصادی به صورت رقابتی تاکید داشت. ضمن اینکه ممکن بود در یک جاهایی به عنوان علت عمل کند. البته تا یک حدی توانایی برخورد و مقابله با بنیادها و جلوگیری از این فعالیت‌های رانت‌طلبانه وجود داشته است. اما متأسفانه هیچ یک از دولت‌ها نه عزم قاطع و نه توانایی کافی برای برخورد با این مسائل را نداشتند. برخی از این نهادها و بنیادها ریشه در جاهایی دارند که قدرت آن شاید در وهله اول بیش از قدرت دولت است و دولت همیشه فکر می‌کرده که اگر با اینها برخورد کند و یا اینکه وارد یک چالش جدی شود ،لطمات و ضرباتی بر پیکره دولت وارد می‌شود که ضرر آن بیشتر از نفع مبارزه با آن

بنیادهاست، به نظرم هر دو مطلب در مورد دولت مهندس موسوی وجود داشته است. یک جاهایی ایشان نمی‌خواستند وارد عمل شوند. کما اینکه برخی از این رانت‌ها و یا ایجاد برخی از این مراکز را خود دولت به دلایل سیاسی و یا غیرسیاسی تجویز می‌کرد. بنابراین دولتی که خودش برخی از اینها را تجویز می‌کند نمی‌تواند جلوی برخی دیگر بایستد. البته این فقط بحث دولت آقای مهندس موسوی نبود بعد از ایشان هم این مساله ادامه داشت.

● غیر از مساله جنگ مهمترین دغدغه‌هایی که در جلسات هیات دولت مطرح می‌شد، چه بود؟

ـ در زمینه اقتصاد و کل اداره کشور بزرگ‌ترین دغدغه دولت بعد از جنگ، مسأله تداخل وظایف و دخالت افراد و ارگان‌های بدون مسئولیت در دستگاه‌های مسئول بود. این مسئله‌ای است که بعد از انقلاب به شدت از آن رنج برده و لطمه دیده‌ایم. در دوره مهندس موسوی هم این تداخل‌هابسیار بود. این تداخل‌ها در بعضی جاها ریشه در ضعف قانون داشت. بر اساس قوانین بعد از انقلاب نهادها و ارگان هایی ایجاد شده بود که با نهادها و ارگانهای قبل از انقلاب که عهده‌دار مسئولیت بودند تداخل وظیفه و حیطه کاری داشتند. این تداخل مسئولیت‌ها نیز در جاهایی ریشه در قانون نداشت، بلکه در قدرت‌طلبی‌ها و جناح‌های قدرت که هر کس می‌خواست مسائل را به سمت خودش سوق دهد، ریشه داشت. به نظر من این دومین مسئله‌ای بود که ما بعد از جنگ با آن مواجه بودیم که بارها هم در دولت درباره آن بحث شد.

● مواردی را به خاطر دارید که در نتیجه دخالت نهادها یا افراد در تصمیم‌گیری ها بحث‌هایی را ایجاد کرده باشد؟

ـ یادم هست زمانی که دکتر نمازی وزیر دارایی بود، خیلی از دخالت‌های نهادهای قضایی در کار ماموران مالیاتی گله داشتند. بازرسی‌ها و دخالت های زیادی وجود داشت. وی همیشه گله‌مند بود که به خاطر برخی بازرسی‌ها، اداره سالم و صحیح شرکت‌ها یا سازمان‌هایی که وابسته به وزارت اقتصاد و دارایی بودند، خیلی مشکل بود، من فکر می‌کنم بنیاد مستضعفان در آن زمان وارد یک مجموعه از

فعالیت‌های اقتصادی شده بود که در جاهایی این فعالیت‌های اقتصادی تاثیرات مخربی بر روی تصمیمات دولت داشت.در آن سال‌ها دو سه مورد پیش آمد که آنها از طریق واردات برخی کالاها روی بازار محصولاتی که تولیدات داخلی داشتند، اثر گذاشتند.محصولات داخلی به دلیل واردات به شدت لطمه دیده بودند. این تداخل در مسائل وجود داشت. ضمن اینکه مسائلی هم در خارج از حوزه اقتصاد بود. مثل درگیری هایی که کمیته با شهربانی داشت و مسائلی که از تداخل کاری این دو نهاد پیش می‌آمد. یا مثلاً تداخل‌هایی که بین وزارت جهاد سازندگی و وزارت کشاورزی بود. که البته تا همین اواخر هم وجود داشت، اما من کمتر یادم هست در دوران مهندس موسوی این تداخل مسولیت‌ها در جاهایی به وضعیت بحرانی برسد. در مجموع فکر می‌کنم دومین مشکل دولت مسئله تداخل وظایف بود. البته یک تداخل دیگری هم وجود داشت که مشکل اساسی بود و آن وجود رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در کنار هم بود. قانون اساسی در این مورد ابهاماتی داشت و حیطه مسئولیت‌های رئیس‌جمهور با مسئولیت‌های نخست‌وزیر در جاهایی اصطکاک پیدا می‌کرد. من یادم هست در برخی موارد اختلاف نظرهایی وجود داشت که در دولت آثار منفی از خود باقی می‌گذاشت و همین مشکلات باعث شده بود که حضرت امام به این جمع بندی برسند که باید در قانون اساسی تجدید نظر شود که بعدها منجر به حذف پست نخست‌وزیر از قانون اساسی شد.

● اگر کمی جلوتر بیاییم به مرحله‌ای می‌رسیم که دولت و کارشناسان شروع به تدوین برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی کردند. بخش عمده‌ای از این برنامه معطوف به خصوصی‌سازی، کاهش حجم دولت و حذف یارانه‌ها و در یک کلام حرکت به سمت اقتصاد بازار بود. عمده کارشناسانی هم که در راستای تدوین چنین برنامه‌ای کار کردند، افرادی بودند که از دل همان دولت مهندس موسوی برآمده بودند. ضمن این که حامیان اصلی آنها، هم می‌توانست دولت مهندس موسوی باشد و هم آقای هاشمی رفسنجانی. چطور یک تعداد افرادی که اعتقاد به اقتصاد دولتی داشتند و هشت سال هم در آن راستا کار کرده بودند به یک باره برنامه‌ای در جهت خلاف حرکت آن سال‌ها تدوین کردند و قصد اجرای آن را

داشتند؟

ـ به نظر من این مسئله، یک تغییر جهت فکری دفعی و آنی نبود. به صورت تدریجی انجام شد. من دو سه نمونه را ذکر می‌کنم که البته حالا ممکن است آقایانی که در این جا از آنها نام می‌برم خیلی این حرف‌ها را قبول نداشته باشند. به عنوان مثال آقای دکتر نوربخش در مسائل اقتصادی صاحب نظر بودند. ضمن این که تحصیلات اقتصادی هم داشتند. ایشان فرد با استعدادی بودند. و در دوره جنگ و تا سال‌های ۶۶ و ۶۷ کم و بیش مدافع سیاست‌های اقتصاد دولتی بود و به عنوان رییس کل بانک مرکزی از آن سیاست‌هادفاع می‌کردند. به نظر من از همان سال‌های ۶۶ و ۶۷ و به خاطر مشکلاتی که مجموعه کارشناسان کشور در عمل با آنها مواجه شده بودند، تغییر تدریجی در فکر ایشان نسبت به اقتصاد کشور ایجاد شد به نحوی که دفاع قوی ایشان از اقتصاد دولتی تبدیل به توجه به مسائل خصوصی‌سازی و رفتن به سمت سیاست‌های تعدیل شد. این تحول فکری ممکن است زمانی ریشه در مسائل تئوریک و در جاهایی هم ریشه در واقعیت‌ها داشته باشد.

وقتی مدیری با مجموعه‌ای از واقعیت‌ها مواجه می‌شود به تدریج روی فکر و برنامه‌اش تجدیدنظر می‌کند. آقای روغنی زنجانی هم همین طور. من فکر می‌کنم یکی از کسانی که وقتی به عنوان معاون دکتر بانکی وارد سازمان برنامه شدند و به شدت از اقتصاد دولتی دفاع می‌کردند ایشان بودند. یک نوع سوسیالیسم اقتصادی در زمان آقای زنجانی شکل گرفت. اما ایشان هم جزء کسانی بودند که در سال‌های ۶۶ و ۶۷ به بعد طرفدار سیاست تعدیل شدند. برنامه اول توسعه که در زمان ریاست ایشان تهیه شده بود هم در دفاع از سیاست‌های تعدیل برنامه شکل گرفت. او از آن تیپ کارشناسان و مدیران برجسته کشور بود که نقش کارشناسی از سطوح پایین در سازمان برنامه داشتند. در آن زمان یکسری مباحثی در دنیا به عنوان اقتصاد نوین مطرح شده بود که مدیران ما هم در جریان آنها بودند. با توجه به همه این واقعیت‌ها به هر حال آنها هم مجبور بودند در افکارشان تجدید نظر کنند. از طرف دیگر مسئله و مشکلات حادی که ناشی از بزرگ شدن دولت و کارایی پایین نظام مدیریت دولتی چه در بخش اقتصاد و چه در بخش غیراقتصادی بود آقایان را وادار به تجدید نظر

اساسی کرد. این مسائل رفتن از اقتصاد دولتی به سمت بازار و اعمال سیاست‌های تعدیل را ضروری کرد. به نظر من اگر کسی گفته‌ها و نوشته‌های آن سال‌ها را پیگیری کند به نوعی چرخش و البته تدریجی در افکار اقتصادی مسئولان کشور برمی‌خورد. این ضرورت‌ها در افکار کسانی چون آقای بهزاد نبوی که از نظر تئوری سیاسی در مسائل اقتصادی قوی بودند و طرفدار شدید اقتصاد دولتی بودند تغییراتی را ایجاد کرد. اما این تغییر در آقایان با یک اختلاف زمانی همراه بود. نظرات آقای نبوی امروز بسیار متفاوت با نظرات ایشان در سالهای دهه ۶۰ است. افرادی مثل آقای زنجانی و نوربخش زودتر از این‌ها به اقتصاد بازار و تعدیل گرایش پیدا کردند و آن را درک و از آن دفاع کردند. من فکر می‌کنم دو عامل باعث شد مدیران و کارشناسان اقتصادی دولت به تدریج از اقتصاد دولتی به سمت اقتصاد آزاد حرکت کنند. که گرایش دوم به مرور زمان غالب شد. عامل اول تغییر و تحولات تئوریک که با آموخته‌های جدیدی از اقتصاد همراه بود. این تحولات در خارج ایران انجام شده بود و فضای کارشناسی داخل کشور نیز خود را با آن هماهنگ کرد و عامل دوم هم تضاد بین واقعیات اجتماعی و مشکلات اقتصادی با تئوری‌های سابق اقتصادی بود، به گونه‌ای که مسئولان وادار به تجدید نظر در تصمیمات قبلی خود شدند.

● آیا این تصمیمات کارشناسی هم مورد توجه آقای هاشمی قرار گرفت چون می‌توان گفت به نوعی پرچمدار این جریان بودند؟

ـ بله. من فکر می‌کنم خیلی موثر بوده است. اصولاً یکی از ویژگی‌های اخلاقی و روحی آقای هاشمی رفسنجانی توجه به مسائل کارشناسی است. اما اگر خودشان به یک نقطه و نظری برسند، در جاهایی این مسائل کارشناسی را هم زیر پا می‌گذارند. ولی تا وقتی که به جمع‌بندی نرسیده‌اند به نظرات کارشناسان خیلی توجه دارند. فکر می‌کنم در سال ۶۷ و پس از آن در سال ۶۸ که رئیس‌جمهور شدند خیلی روی مسائل اقتصادی و بحث‌هایی که می‌شد توجه داشتند. ایشان قانع شدند که برای نجات اقتصاد کشور باید سیاست‌های تعدیل را دنبال کنیم. قطعاً نظرات کارشناسی روی ایشان خیلی موثر بوده است. کما این که روی آقای مهندس موسوی هم موثر بود اما کمتر. در واقع زحمت‌های کارشناسی برنامه اول در زمان

آقای مهندس موسوی و در سال ۶۷ کشیده شد ولی این برنامه اوایل سال ۶۸ برای ارائه به مجلس آماده شد. چون مهندس موسوی رغبت زیادی برای عرضه این برنامه به مجلس نداشتند. استنباط من این است که آقای موسوی در مجموع به صورت صددرصد قانع نشدند که آیا این برنامه اقتصادی خوب است یا خیر؟ آن چه که ایشان را قانع نمی‌کرد سیاست‌هایی بود که تحت عنوان سیاست‌های تعدیل در برنامه منظور شده بود. در ارتباط با نرخ ارز، یارانه‌ها و بقیه مسائل مهندس موسوی نسبت به سیاست‌های جدید کمتر از آقای هاشمی قانع شده بودند. با این حال تمام کارهای برنامه اول که در زمان مهندس موسوی انجام شده بود به مجلس ارائه نشد و وقتی آقای هاشمی رئیس‌جمهور شدند جلسات فشرده‌ای در دولت گذاشتند و برنامه را با تغییراتی جمع و جور کردند و به مجلس ارائه دادند. از این جهت فکر می‌کنم در تغییر نظر آقای هاشمی نظرات کارشناسان خیلی موثر بوده است.

● پس رییس دولت مخالف برنامه اول بود و اکراه داشت آن را به مجلس بدهد. آیا این نشان نمی‌دهد که نیروهای تصمیم‌گیر خارج از دولت در حال شکل‌گیری بودند که بعدها هم نهادینه شدند؟

ـ البته نمی‌شود گفت آقای مهندس موسوی صددرصد مخالف بودند. یک جاهایی هست که آدم اغنای وجدانی نسبت به یک چیزی نمی‌شود. مثلاً در یکی دو مورد آقای موسوی با عصبانیت مطرح می‌کردند که این پیشنهادی را که در مورد ارز می‌شود قبول ندارند. معلوم بود ایشان علی رغم بحث‌های کارشناسی سازمان برنامه و بودجه و البته دستگاه‌های مختلف دیگر، به شخصه این مسأله را باور نداشتند. در بحث‌های کارشناسی نمی‌شود خیلی نظرات سازمان برنامه را رد کرد. فکر می‌کنم آقای موسوی در یک حالت متعارضی گرفتار شده بودند. از یک طرف بحث‌های کارشناسی بود که ایشان باید تأیید می‌کردند و کم و بیش هم این کار را انجام می‌دادند و از طرف دیگر مسائل از صمیم قلب برای ایشان جا نیفتاده بود. ایشان نمی‌توانست بپذیرد که این سیاست‌ها، سیاست‌های درستی است و می‌تواند کشور را نجات دهد. بنابراین با توجه به این که آخرین ماه‌های خدمتشان هم بود به این جمع‌بندی رسیده بودند که چنین تصمیم مهمی را به تعویق بیندازند تا در آینده هم

اگر این تصمیم خطا بود مورد سؤال قرار نگیرند. البته این برداشت من از موضوع در آن شرایط است.

● نمی‌توان این طور برداشت کرد که کادر کارشناسی به خصوص در بخش اقتصادی کم کم به سمت مرکز دیگری مثل آقای هاشمی رفسنجانی در راس مجلس شورای اسلامی گرایش پیدا می‌کرد؟

ـ به نظر من اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم چیزی که موجب قوت قلب و خوشحالی کادر کارشناسی برای اجرای سیاست‌های جدید می‌شد، حمایت‌های آقای هاشمی و تاییدی بود که ایشان از آنها می‌کرد. که البته این با آن چه گفتید فرق می‌کند، اگر بگوییم آقای هاشمی چنین سیاست‌هایی را می‌خواست و کادر کارشناسی هم متناسب با نظرات ایشان مسائل را مطرح می‌کرد، اشتباه رفته‌ایم. در واقع کادر کارشناسی دولت خودش به یکسری جمع‌بندی‌ها و نظراتی رسیده بود که دولت خیلی آن نظرات را تحویل نمی‌گرفت. اما رییس مجلس از آنها حمایت می‌کرد. ضمن این که در آن سال‌ها همه می‌دانستند با تغییر قانون اساسی کاندیدای جدی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی است و به احتمال زیاد هم ایشان رییس دولت خواهد شد، لذا او قوت قلب به کادر کارشناسی می‌داد. خود آقای هاشمی هم کسی نبودند که مستقیماً بخواهند یک تز اقتصادی را ارائه دهند و از کارشناسان بخواهند در چارچوب آن تز برنامه‌ریزی کنند. وقتی کارشناسان با ایشان صحبت می‌کردند و ایشان مجموعه مسائل و مشکلات را می‌دیدند، احساس کردند این پیشنهاد، با واقعیات جامعه و با آن سیاست‌هایی که در ذهن ایشان بود، بیشتر همخوانی دارد، لذا مدافع آن سیاست‌هاشدند.

● با وارد شدن به زمان اجرای برنامه اول، کشور وارد فاز جدید اقتصادی شد. تا پیش از آن مخالفان اقتصاد دولتی گروه‌های جناح راست بودند، احتمالا در این زمان هم چپ‌ها مخالف اجرای برنامه اول بودند. با توجه به این که گفتید هنوز در این مورد تکلیف خود را با مسائل روشن نکرده بودند، صف‌آرایی این دو جریان در آن زمان چگونه بود؟

ـ به نظر من معادله زمان اجرای برنامه اول این‌طور بود که وقتی آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور شدند و برنامه اول را به مجلس دادند، جناح راست قبلی مدافع این برنامه شد. چون بخش عمده‌ای از این برنامه ناظر به همان مسائلی بود که آنها سال‌ها مدعی آن بودند، حداقل در شعار. در جناح چپ هم افراد دو قسمت شدند یک عده کسانی بودند که مدافع این برنامه بودند. مثلاً تیپ آقای نوربخش و زنجانی که از نظر جناحی تا سال ۶۷ عضو جناح چپ محسوب می‌شدند. بنابراین این گروه از جناح چپ در دفاع از برنامه‌های تعدیل به جناح راست اضافه شد. در مجلس هم خیلی از نمایندگان بودند که به عنوان جناح چپ شناخته شده بودند ولی به شدت موافق برنامه‌های تعدیل شدند. اما بخش دیگری از جناح چپ که بیشتر سنتی بودند و می‌شود به عنوان چپ سنتی در آن ایام از آنها اسم برد، در مواضع خودشان باقی ماندند و به عنوان مخالف برنامه اظهار نظر کردند که البته آقای هاشمی با مانورهای سیاسی که انجام دادند در مجلس چهارم آنها را حذف کردند. شاید یکی از دلایل حذف جناح چپ از مجلس چهارم حمایت‌هایی بود که آقای هاشمی از حذف آنها انجام داد. در نهایت مجموعه فضایی که در آن زمان از لحاظ سیاسی ساخته شد به نفع آقای هاشمی شکل گرفت.به نظر من از آنجا به بعد جناح چپ مخالف دولت از نظر اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در جامعه شکل گرفت و معادله جدید قدرت در ایران به وجود آمد. بعد از یکی دو سال اول دوره آقای هاشمی رفسنجانی آنها تلاش کردند که در همه مسائل در مقابل آقای هاشمی موضع بگیرند. هم در مسائل اقتصادی، هم سیاسی و هم مسائل اجتماعی ـ فرهنگی این موضع‌گیری‌ها آشکار شد.

● پس حذف بخش عمده جناح چپ به خاطر پیشبرد مقاصد اقتصادی مطرح شده در برنامه اول بود؟

ـ به نظر من این طور بود. وقتی آقای هاشمی رئیس‌جمهور شدند، اهداف و ایده آل‌هایی را دنبال می‌کردند که واقعاً هم به آنها معتقد بودند. یادم هست یکی دو نفر از آقایان وزرا مطرح کردند که این مسائل ممکن است مشکل‌ساز شود و بعدها دولت را زیر سؤال ببرد. ایشان گفتند اگر ما به این هدفی که داریم معتقد باشیم باید

حاضر شویم که خودمان را فدا کنیم. این جمله‌ای است که من بارها از ایشان شنیدم و هیچ گاه هم فراموش نمی‌کنم. آن زمان من وزیر آموزش و پرورش بودم و مشکلات زیادی در آموزش و پرورش داشتیم و من به تبع آقای هاشمی این جمله را چندین بار برای مدیران آموزش و پرورش تکرار کردم. عرض من این است که آقای هاشمی به یک اهداف و ایده‌آل‌هایی در رابطه با اقتصاد کشور رسیده بودند که تحت عنوان برنامه سازندگی از آن نام می‌بردند و معتقد بودند که ما باید این کارها را انجام دهیم. لذا فکر می‌کردند کسانی که مخالف این برنامه‌ها هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه در مقابل رشد و توسعه کشور و برخاستن مجدد کشور کارشکنی می‌کنند. یادم هست برخی تعابیری را که در نماز جمعه به کار می‌بردند. از قبیل سنگ‌اندازی در کارها و فعالیت دولت که بارها تکرار کردند. آنها را مخالفت فکری در برابر یک برنامه نمی‌دانستند، بلکه یک نوع سنگ‌اندازی و مخالفت اجرایی و عملی می‌دانستند، به خاطر این که به آن اهداف و برنامه‌ها اعتقاد پیدا کرده بودند و راه نجات کشور را از آن طریق جستجو می‌کردند و به این نتیجه رسیدند که باید مخالفان را کنار زد. لذا با آن مهارت سیاسی و پشتوانه مردمی که در سال‌های اول ریاست جمهوری داشتند، توانستند جناح چپ سنتی را که بر سر مواضع خودش مانده بود منزوی کنند. ابتدا از مجلس و بعد هم به تدریج برخی از آنها از دولت کنار گذاشته شدند.

● یکی از ایراداتی که برخی کارشناسان از برنامه اول می‌گیرند این است که تحت تاثیر القائات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی طراحی و تدوین شده است. با توجه به این که شما حدود سه سال رییس سازمان برنامه بودید و در مقطع طراحی و اجرای برنامه اول با بسیاری مسائل آن درگیر بوده‌اید، آیا چنین چیزی صحت دارد؟ چرا که برخی‌ها بر این باورند که از این نهادهای بین‌المللی کمک گرفته شده و یا به نظرات آنها توجه شده است. در واقع توجه به این نظرات باعث شد که بعدها ایران بتواند از آنها وام‌هایی دریافت کند.

ـ من این را یک تهمت می‌دانم. این که برنامه اول ما با آن چه که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توصیه می‌کردند نزدیک است حرف درستی است، اما این نزدیکی به معنای آن نیست که آنها در تنظیم برنامه دخالت داشته‌اند. کارشناسان

اقتصادی کشور و مدیران و تصمیم گیران به اتفاق نظری رسیدند که بر اساس آن تفاهم نتیجه گرفتند برای رهایی از وضعیت بحرانی اقتصادی چاره‌ای جز اجرای چنین برنامه‌ای نیست. البته فضای بین‌المللی هم در جهت تأیید این سیاست‌هاپیش می‌رفت. در خیلی از کشورها این سیاست‌هابا موفقیت اجرا شده بود و نتایج مثبتی هم گرفته بودند. رشد اقتصادی بالای کشورهایی مثل مالزی و کره جنوبی به تازگی در ایران مطرح و البته تا حدودی هم موجب تعجب بود و هم باعث نگرانی و سرافکندگی. این‌ها کشورهایی بودند که تا قبل از انقلاب از ایران بسیار عقب‌تر بودند. همین طور وضعیت دبی و پیشرفت هایی که در امارات متحده عربی ایجاد شده بود. همه اینها در تقویت آن تفکر در جامعه موثر بود. به هر حال اتفاقاتی که از نظر اجتماعی، سیاسی و یا اقتصادی می‌افتد در ایجاد یک فکر در جامعه موثر است. مثلاً وقتی اتفاق ناهنجاری می‌افتد می‌توان از آن استفاده کرد و افکار عمومی را به سمت خشونت‌گرایی سوق داد. یا این که فرض کنید وقتی تروری در کشور انجام می‌شود بلافاصله در سایه آن احساساتی در جامعه ایجاد می‌گردد که جامعه را از حالت متعادل خارج می‌کند و به یک حالت انتقامی و برخورد خشونت‌آمیز سوق می‌دهد. آنچه در آن سال‌ها در فضای بین‌المللی بود حاکی از این بود که سیاست‌های توصیه شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سیاست‌های موفقی بوده‌اند. تحلیل‌هایی که وجود داشت حاکی از این بود که این کشورها در راستای آن سیاست‌هابود که توانستند آن موفقیت‌ها را کسب کنند. البته بخشی از این تحلیل‌ها درست بود و بخشی نادرست. از طرف دیگر تصمیم‌گیران و مدیران کشور هم این سیاست‌هارا تأیید می‌کردند. مجموعه این تحولات سبب شد که برنامه اول تهیه و پیشنهاد شود و بدون هیچ تغییر مهمی در مجلس تصویب شود. مجلس سوم هم مجلسی بود که آقای کروبی رییس آن بود و فضای آن جو راست‌گرا یا غرب‌گرا نبود که استدلال کنیم آنها هم تحت تاثیر بانک جهانی و یا صندوق بین‌المللی پول بودند. تعداد کمی از نمایندگان تحصیلاتی در غرب داشته و با این مفاهیم از نظر اقتصاد غربی آشنا بودند. فکر می‌کنم آن فضا و مجموعه جمع‌بندی که ما از دوران بعد از جنگ داشتیم ایجاب می‌کرد که آن برنامه تصویب شود. البته بعدها در فرایند اجرای برنامه دو اشکال به وجود آمد. یکی این که خود برنامه تا حدودی

ناقص بود. یعنی مکانیزم‌های جبرانی را که باید در برنامه تعبیه می‌کردند پیش‌بینی نشده بود. مکانیزم‌هایی چون عدالت اجتماعی یا در سطح کارشناسی‌تر و ساده‌تر مسائلی مثل تأمین اجتماعی به خوبی مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته بودند. از طرف دیگر در اجرا تا حدودی از برنامه عدول شده بود. به خصوص در ارتباط با تعهدات خارجی ومسئله نرخ ارز و تصمیم‌گیری‌های ارزی، اشتباهاتی اتفاق افتاد که منجر به فشارهای سال ۷۳ شد. بالا رفتن نرخ ارز و مشکلاتی که دولت را به شدت تهدید می‌کرد، رشد سریع تورم در سال پایانی برنامه و مسائل دیگری که اتفاق افتاد عمدتاً ناشی از عدول از برنامه بود. در مجموع من فکر می‌کنم برنامه اول در مجموع برنامه‌ای بود قابل دفاع. اما از یک طرف خود برنامه نواقصی داشت، به خصوص در بخش تأمین اجتماعی و از طرف دیگر اجرای برنامه و بلندپروازی‌هایی که وجود داشت منجر به بروز مشکلاتی در سال پایانی برنامه شد.

● یکی از فصل‌های بحث‌برانگیز برنامه اول، خصوصی‌سازی است، که همواره ایراداتی به آن گرفته شده است. آیا در آن زمان گزارش‌هایی مبنی بر آماده کردن پیش‌زمینه‌های خصوصی‌سازی مطرح بود و به دولت داده شده بود یا خیر؟ آیا اصولا کشور در آن زمان دارای توان و ظرفیتی در بخش خصوصی بود که بتواند به راحتی آن همه کارخانه و سهام آنها را خریداری کند؟

ـ به نظر من یکی از برنامه‌های ناموفق در برنامه اول و البته برنامه دوم، خصوصی‌سازی است. اولین اشکال ما در خصوصی‌سازی این بود که هدف اصلی خصوصی‌سازی را مشخص نکرده بودیم. خصوصی‌سازی ممکن است با اهداف مختلفی تعقیب شود، یک هدف اصلی باشد و بقیه مسائل در چارچوب آن تعریف شوند. مثلاً ممکن است در یک جایی خصوصی‌سازی با هدف کوچک کردن حجم دولت یا با هدف تأمین منابع مالی برای دولت باشد و در جاهایی ممکن است خصوصی‌سازی با هدف افزایش بهره‌وری انجام شود. همانند کاری که آلمان غربی بعد از ادغام با آلمان شرقی کرد. هدف آنها در خصوصی‌سازی افزایش بهره‌وری و کارایی بود. بنابراین، این که چه میزان منابع مالی از این رهگذر کسب کنند در درجه چندم بود، برای همین یک کارخانه را به یک مارک می‌فروختند چرا که مطمئن بودند

بعد از سه سال بهره‌وری آنها دو سه برابر خواهد شد. ما در برنامه خصوصی‌سازی و در برنامه‌های اول و دوم هدف روشن و محوری نداشتیم. اما خوشبختانه در برنامه سوم این ضعف جبران شد. مسئله دوم همان مطلبی است که شما گفتید. خصوصی‌سازی زمانی می‌تواند موفق باشد که قابلیت و پتانسیل لازم در بیرون دولت وجود داشته باشد. در هر کاری همین طور است. شما وقتی می‌خواهید یک امانتی را تحویل کسی بدهید آن فرد باید توانایی قبول این امانت را داشته باشد و الا هر چقدر هم عزم شما در کار راسخ باشد اما طرف مقابل توانایی انجام این کار را نداشته باشد، شما با مشکل مواجه می‌شوید. ما اصلاً نهاد بخش خصوصی در کشور نداشتیم و هنوز هم نداریم. یک سازمانی که واقعاً در اقتصاد کشور موثر باشد و روابط تعریف شده بین آن وجود داشته باشد، هنوز نداریم.یکی از اهدافی که برنامه سوم دنبال می‌کند این است که نهاد بخش خصوصی را در کشور ایجاد کند.این ضعف دوم برنامه اول بود و ضعف سوم هم این بود که بعد از انقلاب و به خصوص بعد از جنگ گروه‌ها و افرادی در کشور رشد کردند که عادت به استفاده از رانت‌های دولتی و سود جویی زالووار از امکانات دولتی پیدا کردند. اولین کسانی که به سراغ خصوصی‌سازی آمدند و از دولت تقاضای استفاده از امکانات و واگذاری کارخانه‌ها را داشتند، عمدتاً این افراد بودند. البته نمی‌خواهم همه را متهم کنم، ولی واقعیت این است که اکثر کسانی که آمدند و داوطلب دریافت امکانات دولتی در قالب بخش خصوصی شدند کسانی بودند که به دنبال رانت بودند. از این راه آنها رانت‌های متعددی بدست آوردند و قسمت اعظم سرمایه‌داران نوکیسه از آنجا پدید آمد پس از خرید کارخانه، زمین و امکانات کارخانه را فروختند و پول آن را از کشور خارج کردند و یا در داخل پول آن را صرف کارهای تجاری و بازرگانی و واسطه‌گری کردند. این سه عامل سبب شد خصوصی‌سازی به عنوان یک بخش از برنامه اول و دوم با عدم توفیق مواجه شود.

● **پس با توجه به گفته‌های شما افرادی ذی نفوذ بدون اینکه توان مدیریتی و کوچکترین امکانات مالی و صنعتی داشته باشند کارخانه‌های بزرگ تولیدی کشور را به نام خصوصی‌سازی در اختیار گرفتند .آیا هیچ گاه در هیات دولت و با شخص آقای هاشمی در این مورد صحبت شد که این کار اشتباه است؟**

ـ تا جایی که خاطرم هست فکر می‌کنم این بحث‌ها در دولت مطرح نشد. یکی ازضعف‌های ما در همه سال‌های بعد از انقلاب این بود. و همچنان هم هست که ارزیابی از عملکردمان در کوتاه‌مدت انجام نمی‌شود. معمولاً نقد عملکردها زمانی صورت می‌گیرد که مسؤلی کنار می‌رود وعده‌ای در مخالفت با آن مسؤل تمام مشکلات را لیست می‌کنندو می‌گویند این هم نتیجه عملکرد او است.هیچگاه ارزیابی از عملکردها در دولت مطرح نشده است.خوشبختانه این را هم در برنامه سوم به نوعی حل کردیم.آخرین ماده برنامه سوم قبل از ماده ۱۹۸ مسئله نظارت و ارزیابی است. حداقل آن این است که رئیس‌جمهور باید در شهریور ماه هر سال یک گزارش به مجلس بدهد. بگوید در این دوره‌ای که برنامه را اجرا کرده‌ایم این میزان از آن را نتوانسته‌ایم اجرا کنیم و علت آن چه بوده است. اما در برنامه‌های اول و دوم هیچگاه چنین مکانیزمی نداشتیم که مثلاً در یک زمان مشخصی از سال رییس سازمان برنامه و بودجه بیاید و گزارش جامعی از عملکرد برنامه تا آن روز را ارائه دهد و روی آن بحث شود و بگویند این قسمت از برنامه اشکال داشته و فرضاً باید اصلاح شود. متاسفانه حداقل بنده چنین بحثی را در دولت آقای هاشمی در آن زمان شاهد نبودم. اصولاً وقتی در دولت مباحث اقتصادی مطرح می‌شود عده کمی از وزرا که کارشان مستقیماً مربوط به این مباحث است دخالت می‌کنند و بقیه حالت تماشاچی را دارند .

● **یعنی سازمان برنامه هم هیچ گزارش مفصلی ارائه نداده بود؟**

تا آنجایی که یادم هست در زمان تقسیم بودجه اشاراتی به این مسائل می‌شد. یا هنگام تنظیم برنامه دوم ارزیابی از عملکرد برنامه اول در دولت مطرح شد. اما آن مطلبی که شما گفتید که در حین اجرای برنامه باید یک سیستم کنترل وجود داشته باشد تا اگر احساس شد برنامه غلط است آن سیستم کنترل چراغ قرمز را روشن کند و دولت هم به موقع برنامه را اصلاح یا تکمیل کند، وجودنداشت.

● **غیر از سازمان برنامه نهاد دیگری نبود که این گزارش‌ها را ارائه دهد؟**

ـ من نمی‌دانم که بوده یا نه. حتماً گزارش‌های جسته و گریخته‌ای وجود داشته

است. هنوز هم نهادهای مدنی که به صورت کارشناسی مسائل را بررسی کنند نداریم.البته در زمان دولت آقای خاتمی تلاشی در جهت ایجاد این نهادها شده است. اما خیلی موفق نبوده یا اینکه سرعت آن کم بوده است. اما طبیعتاً گزارش‌های موردی توسط سازمان بازرسی کل کشور یا دیوان محاسبات ارائه می‌شده است. همین طور یادم هست گزارشی در مورد خصوصی‌سازی از طرف دستگاه قضایی که نمی‌دانم سازمان بازرسی کل کشور بود یا بخش دیگری، از عملکرد سازمان صنایع ملی ارائه شد و ایراداتی جدی هم گرفته بود اما اینها گزارش‌های موردی بود و گزارش‌هایی نبود که در دل نظام تصمیم‌گیری برای آن جایگاهی در نظر گرفته باشند، تا بر تصمیم‌گیری‌های بعدی اثرگذار باشد. سازمان برنامه هم همواره در هنگام شکل‌گیری برنامه جدید گزارشی از برنامه قبلی می‌داد. اما آنها گزارشی‌هایی بودند که در مورد شاخص‌های کلان اقتصاد و فعالیت‌های کلی بحث می‌کردند که کمتر می‌تواند تعیین‌کننده جهت‌گیری‌های برنامه‌های بعدی باشد.

● بحثی که در برنامه اول خیلی مطرح است، بحث بدهی‌های خارجی است. بدهی‌های گسترده‌ای که تا سی میلیارد دلار از بانک‌های مختلف خارجی گرفته شد. البته بخشی از آن در قالب قوانین برنامه اول بود که به دولت اجازه داده می‌شد از آن استفاده کند، اما از آن عدول شد و بیش از آن مقداری که در برنامه پیش‌بینی شده بود از وام بانک‌های خارجی استفاده شد که البته بعدها بصورت بحران بدهی‌ها نمود پیدا کرد. تصمیم‌گیری در این مورد چطور انجام می‌شد؟

ـ در ابتدای برنامه اول یک اختلاف نظری در این مورد بین رییس دولت و تصمیم گیران اقتصادی دولت از یک طرف و برخی نمایندگان مجلس و کارشناسان اقتصادی از طرف دیگر، وجود داشت.آن اختلاف نظر این بود که برخی کارشناسان اقتصادی و برخی نمایندگان مجلس که منتقد دولت بودند، اعتقاد داشتند سقفی که مجلس برای استفاده از تسهیلات ارزی تعیین کرده هم شامل فاینانس می‌شود وهم شامل یوزانس، اما آقای رفسنجانی و مدیران اقتصادی دولت بر این باور بودنداین سقف فقط شامل فاینانس می‌شود و اضافه بر این هم می‌توان از یوزانس استفاده کرد. استنباط آقایان این بود که یوزانس یک امر جاری دولت است که از یک

بانک و یا کشور خارجی گرفته می‌شود و پس از چند ماه هم باز پرداخت می‌شود، من فکر می‌کنم ریشه مشکل به این برمی‌گشت. بنابراین علاوه بر فاینانس مقدار زیادی تسهیلات به صورت یوزانس گرفته شد. حال من نمی‌دانم که واقعاً نظر منتقدان دولت درست بود یا برداشت شخص رئیس‌جمهور و دولت.

این را باید از خودشان بپرسید. اما این را می‌توان گفت که اشتباه دولت استفاده نامناسب از تسهیلات یوزانس بود. چرا که آنهارا صرف سرمایه‌گذاری میان‌مدت و بلندمدت کرد. در حالی که بازپرداخت آنها کوتاه‌مدت بود. علاوه بر این دولت اشتباه دیگری را هم مرتکب شد و آن اشتباه محاسبه در درآمدهای ارزی بود. آنها بر این باور بودند که درآمدهای ارزی دولت از محل صادرات غیر نفتی خیلی بیش از آن چیزی خواهد بود که در برنامه ذکر شده است. بنابراین نباید از هزینه کردن یوزانس در سرمایه‌گذاری بلندمدت و میان‌مدت واهمه داشت چرا که به راحتی می‌توان از محل درآمدهای نفتی و غیرنفتی آن را باز پرداخت کرد. این اشتباه در هزینه کردن یوزانس‌ها و اشتباه محاسبه در درآمدهای نفتی بود که منجر به این شد دولت از سال ۷۲ در شرایطی قرار گیرد که توان بازپرداخت برخی از وام‌های کوتاه‌مدت را نداشت. به نظر من ضعف‌هایی هم در بانک مرکزی وجود داشت. حتی در مواردی گفته می‌شد که حساب و کتاب وام‌هایی که دریافت شده دقیقاً در بانک مرکزی وجود نداشت. همه اینها دست به دست هم داد و بحرانی را ایجاد کرد که منجر به افزایش بی‌رویه قیمت ارز در سال ۷۳ شد.

بنا براین در نتیجه وارد شدن فشارهایی بر دولت بود که بعضی‌ها به فکر تجدید نظر در ادامه سیاست تعدیل افتادند. احساس آنها این بود که این ناکامی‌ها ناشی از اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی است .بنابراین لازم بود که در برنامه دوم سیاست‌های تعدیل را تعدیل کنند. نتیجه آن شد که در سال ۷۲ ما حتی نتوانستیم برنامه‌ای تنظیم کنیم و یک سال کشور بدون برنامه اداره شد.

● گفته می‌شود که در مورد شیوه هزینه کردن تسهیلات ارزی که از محل وام‌های خارجی تامین می‌شدند هم برنامه خاصی وجود نداشت. علاوه بر این نظارت خوبی نیز اعمال نمی‌شد.

ـ البته دولت در هزینه کردن ارزهای خود اشتباهاتی داشت ولی در مجموع اگر صد دلار ارز در اختیار دولت بود ۹۰ دلار آنرا واقعاً خوب هزینه کرد. دولت یکسری سرمایه گذاری‌هایی در زمینه‌های زیربنایی از قبیل سد، پتروشیمی، برق، گاز و نفت انجام داد که چند سال بعد که به نتیجه رسیدند، درستی انجام آن سرمایه گذاری‌ها بر همگان روشن شد. اما در ده درصد دیگر امکانات ارزی و نحوه هزینه کردن آن اشکالاتی بروز کرد. عمده آن اشتباه هم مربوط به تصمیم‌گیری برای فروش ارز توسط دولت در بازار آزاد به متقاضیان و با قیمت پایین بود. دولت بر این باور بود که فاصله کم نرخ ارز شناور که توسط دولت عرضه می‌شد، نشانه مثبتی است از اینکه دولت نرخ ارز رسمی را در قیمت مناسبی تعیین کرده است و در نهایت منجر به این خواهد شد که قیمت بازار آزاد خود را با قیمت رسمی تطبیق دهد.برای همین بود که دولت اقدام به عرضه ارز با قیمت پایین‌تر از قیمت بازار کرد. حدود ۶۰ تومان، قبلاً ۸۰ تومان بود. فکر می‌کردند که قیمت ارز بازار آزاد هم کاهش می‌یابد، اما اینطور نشد و بازار آزاد پیروی نکرد. چرا که آنها می‌دانستند دولت در میان‌مدت و بلندمدت توان ارائه ارز ارزان با قیمت ۶۰ تومانی را نخواهد داشت. در واقع آنها بهتر از دولت از میزان ذخیره ارزی کشور آگاه بودند. این اشتباه اول دولت بود.

اشتباه دوم این بود که مقدار زیادی از ارز را به عنوان ارز مسافرتی که به ۵ هزار دلاری معروف شد با قیمت پایین به مردم فروخت. در نتیجه همین موضوع رانتی ایجاد کرد که هر کسی می‌توانست پاسپورت بگیرد و از این ۵ هزار دلار به بهانه سفر خارجی استفاده کند. مثلاً به ترکیه می‌رفتند و برمی‌گشتند و نه تنها تمام مخارج سفر سه چهار روزه را تأمین می‌کردند بلکه مقدار زیادی هم پول کسب می‌کردند. آن سود، ناشی از تفاوت نرخ رسمی ارز و نرخ آزاد بود. این موضوع باعث شد از یک طرف ذخیره ارزی دولت کم شود و از طرف دیگر فشاری که روی قیمت‌های نفت آمد امکان ادامه این روند را به دولت نداد و به بحران های بعدی منجر شد.

● اشتباه برآورد درآمدهای نفت ناشی از رئیس‌جمهوری و دولت بود یا سازمان برنامه؟

بیشتر وزارت نفت و خود آقای رئیس‌جمهور در این تصمیمات دخیل بودند،

سازمان برنامه و بودجه معمولاً در این موارد رعایت احتیاط را می‌کرد. هنوز هم همین طور است. عملاً هم روشن شده که معمولاً پیش‌بینی‌های سازمان برنامه بیشتر به واقعیت نزدیک است. حتی قبل از انقلاب هم همین طور بود. من فکر می‌کنم بانک مرکزی و وزارت نفت بیشتر در این محاسبات دخیل بودند. بانک مرکزی هم از این جهت مقصر بود که اگر پیش‌بینی دولت را قبول نداشت باید در مقابل هزینه بی‌حساب و کتاب ارز ایستادگی می‌کرد، اما این کار را نکرد.

● یک بحث دیگر که به همان مسئله خصوصی‌سازی برمی‌گردد رانت‌هایی بود به گروه‌های سیاسی داده می‌شد.در دولت آقای هاشمی به خصوص در دوره اول این امر خیلی به چشم می‌آمد. هیات دولت در آن زمان چه توجیهی برای این موضوع داشت؟

من البته نمی‌دانم که به گروه‌های سیاسی به طور خاص رانت داده شد یا نه.

● در قالب محورهای مختلف و در قالب همین رانت‌هایی که گفتید؟

در خصوصی‌سازی به هر حال مدیران دسترسی به اطلاعات داشتند حالا یا خودشان جلو می‌آمدند یا از طریق کانال‌های خاص و افراد واسطه وارد جریان می‌شدند. به نظر من یک نوع از هم گسیختگی وجود داشت. به نحوی که هر کس زرنگ بود می‌توانست از این امکانات استفاده کند. اما نمی‌دانم که این اقدامات با یکسری اغراض سیاسی همراه بوده یا خیر. تصمیم‌گیری‌ها اصولاً تصمیماتی نبود که در سطح دولت انجام شود. بحثی بود که عمدتاً در خود وزارت صنایع بود. چون بیشتر شرکت‌ها هم از طریق وزارت صنایع واگذار می‌شدند و عمدتاً در حیطه تصمیم‌گیری مجمع سازمان صنایع ملی و هیأت مدیره آن سازمان انجام می‌گرفت. شاید با رئیس‌جمهور هم هماهنگی صورت گرفته بود، اما من از آنها بی‌خبرم.

● گفتید که در زمان اجرای برنامه اول که برنامه تعدیل بود بعضی نخبگان سیاسی و اقتصادی کشور دچار یکسری تغییرات فکری شدند که باید در تعدیل هم تعدیل ایجاد شود. این تغییرات شامل چه کسانی بود؟

در سال‌های آخر برنامه اول و قبل از سال ۷۲ مشکلاتی مثل مسئله بدهی‌ها پیش آمد که در سال ۷۳ اوج گرفت. به نحوی که هم مشکل بدهی‌های خارجی داشتیم و هم مشکلاتی در مورد قیمت ارز و تورم و مسائلی از این قبیل. لذا این فکر تقویت شد که اشکال اصلی مربوط به برنامه تعدیل است. البته در همین سال‌ها در سطح جهانی هم یکسری مخالفت‌هایی در رابطه با برنامه تعدیل ساختاری که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مطرح می‌کردند در حال شکل‌گیری بود. یعنی باز فضای بین‌المللی به کمک تفکری که در داخل کشور در حال شکل‌گیری بود آمد و آدم هایی مثل دکتر ایروانی و دکتر قاسمی که در وزارت اقتصاد و بانک مرکزی هم قبلاً کار می‌کردند، به عنوان منتقدان برنامه‌های اقتصادی حرف‌هایی زدند. به نظرم در خود دفتر مقام رهبری هم گروهی بودند که نسبت به این برنامه‌ها انتقاد داشتند. تا جایی که خود مقام رهبری هم از یک موضع انتقادی نسبت به برنامه اول و سیاست های اقتصادی دولت در سال ۷۳ برخورد کردند. به هر حال ایشان خیلی تاکید داشتند که در اجرای این برنامه‌ها از عدالت اجتماعی غفلت شده است. آن تورم و مشکلات ناشی از فشار قیمت‌ها را ایشان به عنوان اینکه به عدالت اجتماعی کمتر توجه شده تعبیر کرده بودند. به هر حال این باعث شد وقتی برنامه دوم در اواخر سال ۷۳ تهیه شد درست در همان روزهایی که قرار بود برنامه به مجلس برود مقام رهبری نامه‌ای را به آقای هاشمی نوشتند که در برنامه دوم باید این نکات در نظر گرفته شود. ولی این نامه بسیار دیرهنگام بود یعنی زمانی بود که دولت جمع‌بندی خودش را روی برنامه دوم کرده بودو در حال تقدیم برنامه تعدیل ساختاری دوم به مجلس بود. با این تفاوت که بعضی اشکالات برنامه اول را برطرف کرده بود. در این زمان فرصتی برای دولت نبود که بتواند بر اساس رهنمودهای رهبری برنامه تنظیم شده را تغییر دهد. آقای رفسنجانی همراه با برنامه‌ای که به مجلس فرستادند نامه و نظرات رهبری را هم فرستادند. رییس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس آقای دری نجف‌آبادی بودند، ایشان گروهی را با هدف هماهنگ کردن برنامه دوم با نظرات مقام رهبری تشکیل دادند. بنابراین با کمک فضای بین‌المللی و فضای داخلی که به هر حال برخی مشکلات اقتصادی حاد هم ایجاد شده بود، یک جناحی در مجلس در مخالفت با برنامه پیشنهادی دولت شروع به

فعالیت کردند. البته یک جناح هم موافق این برنامه بود. جالب است که بخش عمده‌ای از جناح مخالف را جریان راست سنتی تشکیل می‌داد. جریان راستی که علی‌القاعده باید از برنامه تعدیل حمایت می‌کرد در مجلسی که عهده‌دار رسیدگی به برنامه دوم بود، به عنوان مخالف این برنامه عمل می‌کرد. نتیجه این شد که برنامه دوم ملقمه‌ای شد از سیاست‌های تعدیل و بعضی سیاست‌هایی که با تعدیل در تعارض بود. من فکر می‌کنم اگر کسی روی برنامه دوم دقت کند می‌بیند که این برنامه دستخوش تعارضات بسیاری است. به نظرم آنچه که دولت و سازمان برنامه و بودجه با کمک معاونت اقتصادی‌اش دکتر طبیبیان که نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، ادامه داده بود، در مجموع قابل دفاع‌تر از آنچه که از مجلس بیرون آمد، نشان می‌داد. برنامه‌ای که از مجلس خارج شده بود، همان نقطه نظرات سازمان برنامه بود با یکسری ناسازگاری‌هایی که به آن اضافه شده بود. بدین ترتیب برنامه دوم شکل گرفت.

● انتقاداتی که جناح راست به برنامه دوم داشت چه چیزهایی بود، بویژه که گفتید علی‌القاعده به نفع جناح راست بود؟

به نظر من جناح راست می‌خواست موج سواری کند. در فضایی قرار داشتیم که قیمت‌ها و نرخ ارز بالا رفته بود، و هر روز مسولان باید به کشورهای مختلف می‌رفتند و برای استمهال بدهی‌ها و دریافت اعتبارات جدیدتر مذاکره می‌کردند. جناح راست برای اینکه دامن خود را از این سیاست‌هامبرا کند یک موضع انتقادی گرفت و برخوردشان در این قضیه کاملاً سیاسی بود، کسانی هم که مدافع برنامه تعدیل بودند در فشار قرارگرفتند. اصولاً سازمان برنامه همواره یک عده مخالف حرفه‌ای در دولت دارد. برخی هستند بدلیل اینکه میزان منابعی را که لازم دارند سازمان برنامه نمی‌تواند در اختیار آنها بگذارد مخالفت‌هایی با آن دارند. طبیعت کار سازمان برنامه به شکلی است که در برخی جاها در کار سازمان‌ها و تصمیمات آنها دخالت می‌کند. خود این موضوع منشا اختلافاتی می‌شود. لذا وقتی این مشکلات مطرح شد در درون دولت هم عده‌ای سازمان برنامه را مورد حمله قرار دادند همین فشارها و مسائلی که

مطرح شد بالاخره منجر به استعفای آقای زنجانی شد. البته بعد از دو سال یعنی در سال ۷۴. من فکر می‌کنم مجموعه این مسائل باعث شد یک جریان قوی در مخالفت با برنامه پیشنهادی دولت در مجلس شکل بگیرد. عملاً هم چون از موضع کارشناسی نمی‌توانستند برخورد کنند نتوانستند برنامه‌ای سازگار و بر اساس پیشنهادهای مقام رهبری بنویسند. فقط یک مسائلی را وصله پینه کردند. همان برنامه قبلی را نگه داشتند و بعضی مواد را به آن اضافه کردند و ظاهراً برنامه جدیدی نوشته شد که بیشتر از آن به عنوان برنامه تثبیت یاد می‌کردند. در حالیکه اگر مواد برنامه دوم را بخوانید در یک جاهایی خیلی تعدیلی است و نهایت اینکه برنامه دوم هرگز به طور کامل و به درستی اجرا نشد.

● کوتاه آمدن آقای هاشمی رفسنجانی در برخی زمینه‌ها در دوره دوم ریاست جمهوری شان که همزمان با مشکلات اقتصادی و مشکلات تنظیم برنامه دوم بود و کنار آمدن با جناح راست تا چه حد ناشی از عدم موفقیت‌های برنامه‌های اقتصادی بود؟

من فکر می‌کنم عقب‌نشینی آقای هاشمی دو علت داشت، یکی اینکه به هر حال برنامه‌های اقتصادی ایشان با مشکلات جدی مواجه شده بود. البته خودشان معتقد بودند که این برنامه‌ها شکست نخورده است. من هم معتقدم این برنامه‌ها در صد بالایی از موفقیت را داشت. ولی کمی تحمل و تامل نیاز داشت که برخی نقاط ضعف این برنامه‌ها را بپوشانیم تا یک برنامه مناسب‌تری را به اجرا بگذاریم. به نظر می‌آمد که صبر، برای اینکه نتایج اقدامات آقای هاشمی روشن شود تمام شده بود. یک عده هم با این مسائل سیاسی برخورد می‌کردند بنابراین یکی از علل عقب‌نشینی آقای هاشمی این بود که دیدند در آن میدانی که خیلی ابراز قدرت می‌کردند ضعف‌های جدی ظاهر شده است. پس مجبور شدند مقداری امتیاز بدهند، بخشی از آن هم به نظرات و مخالفت‌های مقام رهبری با آن برنامه‌ها و روش‌ها مربوط می‌شد. آقای هاشمی هم به عنوان رئیس‌جمهور باید رهنمودها و سیاست‌های کلی رهبری را لحاظ می‌کردند، طبیعی بود که وادار به عدول از نظرات خود شوند و عقب‌نشینی‌هایی داشته باشند. به نظر من این دو علت مسئله اصلی بود.

که علت دوم حاکی از پایبندی آقای هاشمی به نظرات رهبری بود و علت اول هم مجموعه مسائلی بود که از نظر سیاسی روانی و اقتصادی پیش آمده بود.

● در بخشی از صحبت‌هایتان گفتید در طراحی برنامه اول بخش عمده‌ای از نظرات کارشناسان بانک مرکزی و سازمان برنامه به آقای هاشمی گرایش نشان دادند و ایشان را توجیه کردند که این برنامه‌ها خوب است. آقای رفسنجانی هم با توجه به جایگاه سیاسی که بعدها پیدا کردند و قوی‌تر شدند از آنها حمایت کردند. آیا این کارشناسان در برنامه دوم نتوانستند به خوبی برخی مسولان را توجیه کنند یا اینکه در بازی‌های سیاسی کم آوردند و ترجیح دادند عقب بکشند؟

من فکر می‌کنم آقای هاشمی توجیه شده بود و به این نظرات پایبند بود. اما بقیه تصمیم‌گیران کشور را نتوانستند به درستی توجیه کنند. البته یک دلیل آن هم اتفاقاتی بود که افتاد.وقتی قیمت ارز در یک فاصله کوتاهی یکباره چهل پنجاه درصد بالا رفت یا یک تورم ۵۷ درصدی در جامعه نمود پیدا کرد، طبیعی بود که کارشناسان قدرت خود را برای توجیه دیگران از دست می‌دهند.بنابراین نتوانستند در مقابل اتفاقاتی که در اقتصاد کشور افتاده بود روی نظرات خود اصرار کنند. پس مجبور بودند از موضع ضعف وارد بحث شوند در عین حال که اعتقاد خود را حفظ کرده بودند. مثلاً دکتر طبیبیان معتقد به این فکر بود و تعدیل را دنبال می‌کرد. در نهایت هم بعد از این که برنامه دوم تصویب شد ایشان استعفا داد چون احساس می‌کرد برنامه‌ای که تصویب شده هم مورد دخل و تصرف مجلس قرار گرفته و هم دولت قادر به انجام آن نیست.

آقای زنجانی هم از همان اواخر سال به این نتیجه رسیده بودند که نمی‌توانند ادامه دهند. تا بالاخره بعد از حدود یکسال و نیم آقای هاشمی استعفایشان را پذیرفت. در واقع کارشناسان روی نظرات خودشان ماندند اما نتوانستند آن نظرات را به کرسی بنشانند.

● شما تجربه مسئولیت در سازمان برنامه را دارید و با توجه به این که همیشه کادر کارشناسی سازمان برنامه و بودجه تحت فشار نهادهای بیرون

دولت یا درون دولت قرار داشته و دارند، شما هیچ وقت این فشارها را احساس کردید. علاوه بر این خود شما چند سال نیز وزیر بوده‌اید. در دولت‌های آقایان موسوی و هاشمی. آیا هرگز بر سازمان برنامه برای دریافت اعتبارات بیشتر فشار وارد کردید؟

ـ ببینید در این مورد قبل و بعد از انقلاب نقطه مشترکی وجود دارد و آن این است که بودجه تحت حمله مدیران اجرایی کشور بوده است. این حملات هم با دو توجیه صورت می‌گرفت. یکی این که می‌گفتند سازمان برنامه و بودجه آن طور که باید درد ما را درک نمی‌کند لذا منابع کافی در اختیار ما نمی‌گذارد. معمولاً وزیر کشاورزی یا وزیر جهاد دستگاه‌هایی بودند که منابع زیادی هم لازم داشتند و از این موضع به سازمان برنامه حمله کردند و یا حتی وزیر آموزش و پرورش و وزیر آموزش عالی. بعد از انقلاب در جاهایی روابط دستگاه‌ها با سازمان برنامه و بودجه آنقدر تیره می‌شد که به مطبوعات و تریبون‌های عمومی هم کشیده می‌شد. من یادم هست زمان آقای زنجانی، دکتر معین مدتی وزیر فرهنگ و آموزش عالی بودند و در روزنامه‌ها بر علیه آقای زنجانی صحبت می‌کردند. آقای زنجانی هم بر علیه ایشان، مکاتباتی انجام دادند. در طول این بیست و سه سال همواره این موارد بوده است. توجیه دومشان هم این بود که سازمان برنامه در کارها دخالت می‌کند. مثلاً طرحی را می‌خواستند اجرا کنند سازمان برنامه می‌گفت این طرح از نظر اقتصادی قابل توجیه نیست یا میزان زیربنایی که برای طرح در نظر گرفته‌اید زیاد است یا مثلاً نوع تجهیزاتی که می‌خواهید انتخاب کنید قدیمی است و انواع ایرادهایی که در اجرای طرح‌ها گرفته می‌شود. زمان آقای هاشمی من ندیدم که فشار زیادی به سازمان برنامه وارد شود تا مجبور شود برخی کارها را علی‌رغم میل خودش انجام دهد. در واقع وزرا و مسئولان دستگاه‌ها هیچکدام آنقدر قدرت سیاسی یا قدرت نفوذ در سازمان برنامه را نداشتند که آن را وادار به کاری کنند. در سه سالی هم که خودم رییس سازمان برنامه بودم البته در جاهایی بحث و جدل خیلی تلخی با بعضی وزرا ومسئولان داشتم. اما در هیچ موردی مسئله‌ای که تحمیل شود وجود نداشت. معمولاً همان چیزی را که قبول می‌کردیم اجرا می‌کردیم و البته در هر تصمیم‌گیری مجبورید که انعطاف‌هایی نشان دهید تا اصل قضیه دچار مشکل نشود.

● خود شما زمانی که هشت سال وزیر آموزش و پرورش بودید اصولاً این مسائل را چطور حل می‌کردید؟

ـ سال اول که من وارد وزارت آموزش و پرورش شدم مشکلات مالی زیادی وجود داشت. این اشکال از هر دو طرف بود سازمان برنامه و بودجه موضع منفی نسبت به وزارت آموزش و پروش داشت. البته نگاه آقای زنجانی یک نگاه توسعه انسانی بود ولی به عملکرد آموزش و پرورش انتقاد داشتند. چون زمانی خودشان معاون اجتماعی سازمان برنامه بودند و آموزش و پرورش زیر نظر ایشان بود. اما به هر حال نسبت به عملکرد آموزش و پرورش خیلی انتقاد وجود داشت.

آموزش و پرورش هم نگاه منفی به سازمان برنامه داشت و واقعاً برخی توصیه‌های به حق سازمان را عمل نمی‌کرد. مثلاً آموزش و پرورش برای چند سال، هر ساله حدود چهل، پنجاه هزار نفر دیپلمه به عنوان حق‌التدریس استخدام می‌کرد. وقتی اینها را استخدام می‌کرد دیگر نمی‌توانست آنها را از سیستم خارج کند و این اقدام یک بار نیروی انسانی مضاعفی را بر دوش دولت قرار می‌داد. این افرادی که دیپلمه بودند با آموزش یکی دو ماهه یک معلم خبره نمی‌شدند و معمولاً هم دیپلمه‌هایی بودند که در دانشگاه قبول نشده و یا کار بهتری پیدا نکرده بودند. چون حقوق معلم حق‌التدریس خیلی کم است لذا آدم‌هایی بودند که توانایی بالایی نداشتند البته برخی هم قوی بودند ولی معمولاً جو غالب این طور بود. سازمان برنامه به آموزش و پرورش انتقاد داشت که این کار را ادامه ندهید. آموزش و پرورش هم می‌گفت ما نیاز داریم و باید این کار را انجام دهیم. سازمان برنامه هم در مقابله با چنین تصمیمی از بودجه آموزش و پرورش کم می‌کرد.لذا همواره تعداد زیادی از معلم‌های آموزش و پرورش بودند که حقوقشان را دریافت نکرده بودند. این مسأله منجر به درگیری و رفت و آمدهای زیاد می‌شد. در سال اول مسئولیتم مشکلات این چنینی با سازمان برنامه زیاد داشتیم. ولی سعی کردیم یک رابطه مثبتی را با سازمان برنامه تعریف کنیم. حتی برخی افرادی را که در سازمان برنامه مدیر بودند به همکاری با آموزش و پرورش دعوت کردیم. دو تن از معاونان من از مدیران سازمان برنامه بودند که به آموزش و پرورش آمدند. مسائل سازمان برنامه را

می‌فهمیدند و پس از مدتی مسائل آموزش و پرورش را هم درک کردند و به شکل طبیعی پل ارتباطی ما و سازمان برنامه شدند. با آقای زنجانی هم رابطه خوبی داشتیم و در زمانی که آقای طبیبیان معاون اقتصادی ایشان در حال تهیه برنامه دوم بودند ما جلسات خیلی خوبی داشتیم و من فکر می‌کنم آقایان احساس کردند کار ما هم از یک منطقی برخوردار است مثلاً ما هم با سیستم حق‌التدریسی مخالف بودیم و تصمیم گرفتیم دیگر استخدام نکنیم. سازمان برنامه این را یک قدم مثبت ارزیابی کرد. به سراغ این رفتیم که مشکلات نیروی انسانی را از طریق دیگری حل کنیم. در مجموع آن دوره‌ای که من در آموزش و پرورش بودم از نظر رابطه با سازمان برنامه دوره مثبتی بود و امکانات و اعتبارات آموزش و پرورش را در یک مدت کوتاهی خیلی افزایش دادیم. ما یک فضایی در بین معلمان و فضای عمومی کشور ایجاد کردیم و سیاست‌هایی هم که آقای هاشمی تحت عنوان سازندگی مطرح می‌کردند این فضا را در اختیار ما می‌گذاشت یعنی این امکان را ایجاد می‌کرد که فرد بتواند به نفع توسعه نیروی انسانی فضاسازی کند.

● نهادهای خارج از دولت که به سازمان برنامه اعمال نفوذ می‌کردند چگونه عمل می‌کردند و چه رابطه‌ای با آنها داشتید؟

ـ شاید نتوان گفت اعمال نفوذ، اما نهادهایی که به سازمان برنامه فشار می‌آوردند چند دستگاه هستند. به طور کلی یکی از آنها دستگاه‌های نظامی هستند چون اینها خارج از دولت بودجه خودشان را تقاضا می‌کنند. وزیر دفاع در ارتباط با بودجه خود وزارت دفاع و سازمان‌های وابسته مسئولیت دارد. نهادهای نظامی مستقیماً زیر نظر ستاد فرمانده کل قوا بودجه‌شان تنظیم می‌شود. معمولاً هم یکی از فشارهایی که به سازمان برنامه می‌آید در ارتباط با بودجه نظامی و تنظیم این بودجه است که به یک سنت هم تبدیل شده است و هر ساله، در روزهای آخر بودجه‌ریزی با دستگاه‌های نظامی توافق می‌شود. معمولاً از طرف آقای رئیس‌جمهور هم زمان آقای خاتمی و هم زمان آقای هاشمی دکتر حبیبی به عنوان معاون اول حَکَم می‌شدند و جلسات متعددی بین سازمان برنامه و مسئولان نظامی کشور برگزار می‌شد، تا به یک توافق مشترکی برسند که این معمولاً فشاری بود که به سازمان

برنامه می‌آمد. اما من اسم این را اعمال نفوذ نمی‌گذارم چون در نهایت توافقی بود در چارچوب امکانات دولت. برخی نهادهای فرهنگی که بیرون دولت هستند آنها هم فشارهایی را وارد می‌کنند متاسفانه یا خوشبختانه نمی‌دانم چرا تعداد این نهادها زیاد شده است. الان تعداد زیادی از دستگاه‌های فرهنگی که برخی از آنها در ارتباط با حوزه‌های علمیه و روحانیت هستند و برخی در ارتباط با فعالیت‌های فرهنگی غیرروحانیت عمل می‌کنند از دولت بودجه می‌گیرند و مستقیماً به سازمان برنامه مراجعه می‌کنند و از طریق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی عمل نمی‌کنند. ارشاد بخشی را پوشش می‌دهد و بخشی هم مستقل هستند. آنها هم فشار زیادی می‌آورند این فشار هم به واسطه تقاضای بالاست و هم به واسطه تعداد زیاد آنها.

● نمایندگان مجلس چطور؟

ـ بله البته مقداری از این‌ها طبیعی است. در مجلس هنگام بررسی بودجه نمایندگان نگاه منطقه‌ای دارند اما سازمان برنامه نگاه ملی دارد. ما به شدت مخالف ایجاد طرح‌های جدید در دل طرح‌های قبلی بودیم. نمایندگان مجلس به خصوص وقتی که مجلس عوض می‌شد یک قول‌هایی در مناطق خودشان داده بودند و اصرار داشتند طرح‌های جدیدی به طرح‌های قبلی اضافه شود.

مسئله طولانی شدن عمراجرای پروژه‌ها، ریشه در همین دارد وقتی صد تومان پول دارید و به اندازه هزار تومان طرح می‌ریزید، عمر پروژه‌هایتان ده سال می‌شود، این خیلی روشن است. اگر بخواهید این زمان را پنج ساله کنید وقتی صد تومان پول دارید باید به اندازه پانصد تومان پروژه در دست اجرا داشته باشید. این است که نوع فشارها همیشه وجود داشته است. اینها قابل تحمل بود و مسائلی نبود که مشکل ایجاد کند. بودجه‌های دولت هم زمان آقای هاشمی رفسنجانی و هم زمان آقای خاتمی با دو و نیم تا سه درصد تغییر با آن چه که دولت ارائه می‌کرد به تصویب مجلس می‌رسید و تغییرات اساسی در بودجه‌ها داده نمی‌شود. البته برخی‌سال ها بوده که در بخش درآمدها تغییرات اساسی داده شده است. مثلاً فرض کنید ما در مورد حذف یارانه سوخت در دولت تصمیم گرفتیم و آن را به مجلس بردیم و مجلس تصویب نکرد. این می‌توانست نکته مهمی در تصمیم‌گیری‌های دولت باشد که

مجلس پنجم زیر بار نرفت. در مورد افزایش قیمت خدمات و کالاهای شرکت‌های دولتی در برخی سال‌ها مجلس محدودیت‌هایی اعمال می‌کرد که ممکن بود از نظر ظاهر به نفع مردم باشد ولی در عمل برای برخی شرکت‌های دولتی که نیاز به درآمدهای بیشتری برای سرمایه‌گذاری داشتند مضر بود و به آنها فشار وارد می‌کرد. مثلاً در بخش آب و برق ما با این مشکل مواجهیم که از یک طرف دولت نمی‌تواند بودجه و اعتبار برای پروژه‌های جدید بدهد و از طرف دیگر در درآمدها محدودیت دارند و نمی‌توانند قیمت‌هایشان را تعدیل کنند. در نتیجه اگر این وضع پیش رود ما با مشکلاتی در بخش آب و برق مواجه می‌شویم. چنین مشکلاتی با مجلس همواره وجود داشته است.

● رییس سازمان برنامه در این صورت مجبور بوده با خیلی از سلیقه‌های مختلف گروه‌های سیاسی توافق نظر داشته باشد پس به همین دلیل شاهد تغییرات مکرر رییس سازمان برنامه هستیم؟

ـ من معتقدم که رییس سازمان برنامه و بودجه حتی اگر یک آدم سیاسی دارای یک گرایش سیاسی مشخص باشد در کار سازمان برنامه و بودجه باید بدون گرایش سیاسی عمل کند و اگر ممکن باشد در آن ایام اشتغال در سازمان برنامه از آن دسته سیاسی که عضو آن هست فاصله بگیرد. در غیر این صورت سوء تفاهمات زیادی پیش می‌آید و هر تصمیمی را عده‌ای به مسائل سیاسی ربط می‌دهند و مانع اجرای کار می‌شوند. از طرف دیگر به هر حال رییس سازمان برنامه و بودجه تصمیم‌گیر توزیع منابع برای کل کشور است. بخشی از کسانی که این منابع را تقاضا می‌کنند از جناح‌های سیاسی مخالف دولت هستند. یک رییس خوب کسی است که با آنها هم صحبت کند و بخش‌های منطقی صحبت‌های آنها را قبول کند و آنهایی را که منطقی نمی‌داند قانع کند. از این جهت کار رییس سازمان برنامه و بودجه خیلی مشکل است. از طرف دیگر سطح کارشناسی سازمان برنامه به گونه‌ای است که رییس سازمان برنامه برای اجرای تصمیم‌هایش، باید کارشناسان سازمان برنامه را توجیه کند و نمی‌تواند بگوید در پشت این مسئله یک قضیه سیاسی است بنابراین آن را قبول کنید. کسی در سازمان برنامه و بودجه زیر بار این حرف‌ها نمی‌رود بنابراین کار

بسیار مشکل است و حتماً باید کسی که سعه صدر زیادی دارد ریاست این سازمان را قبول کند. به هر حال وقتی منابع مالی یک آدم صد تومان است اما به اندازه هزارتومان تقاضا دارد، به همه یا باید یک دهم تقاضایشان را بدهد یا به عده‌ای یک دوازدهم، به برخی یک هشتم و به برخی یک دهم بدهد. طبیعی است که یک عده ناراضی می‌شوند. آنهایی که به مجلس و رهبری و رئیس‌جمهور دسترسی دارند نارضایتی خود را به نحوی عنوان می‌کنند و معمولاً هم رو راست نمی‌گویند که چون به ما پول کم دادند بدگویی می‌کنیم. بلکه چیزهای دیگری را مطرح می‌کنند و این باعث می‌شود جایگاه رییس سازمان به تدریج تضعیف شود.

● چطور شد که شما ریاست سازمان برنامه را پذیرفتید؟ در بخشی از صبحت‌هایتان گفتید که دولت‌های بعد از انقلاب، دولت‌های ائتلافی بودند. این گفته در مورد دولت آقای خاتمی نیز صادق است. آیا انتخاب شدن شما در این راستا بود؟

ـ رابطه من با آقای خاتمی یک رابطه بسیار صمیمی و دوستانه بود. از زمانی که ایشان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شدند و من در کابینه‌های مختلف سمت‌های متعدد داشتم با هم همکار بودیم و همدیگر را می‌دیدیم. بعضاً رفت و آمد خانوادگی هم داشتیم. حتی در زمانی که ایشان در دولت آقای هاشمی استعفا دادند و به کتابخانه ملی رفتند، این رابطه باز حفظ شد و هر دو سه ماه یک بار جلساتی با ایشان داشتیم و یا این که ایشان به وزارت آموزش و پرورش می‌آمدند. در واقع رابطه ما غیر از رابطه کاری که از کابینه شروع شده بود، یک ارتباط صمیمانه و دوستانه هم بود که منجر به رفت و آمدهای خانوادگی شد. وقتی ایشان می‌خواستند برای کاندیداتوری ریاست جمهوری تصمیم‌گیری کنند با عده‌ای مشورت کردند. من از جمله آن افراد بودم. من جزء کسانی بودم که توصیه می‌کردم ایشان کاندیدای ریاست جمهوری شوند. البته شانس انتخاب ایشان را در آن روزهای اول که تازه مطرح شده بودند، خیلی کم می‌دانستم. اما فکر می‌کردم کاندیداتوری ایشان آثار مثبتی برای کشور خواهد داشت. به ویژه از بعد اجتماعی و طرح برخی حرف‌ها و شعارهای جدید در جامعه که انتظارش می‌رفت. به هر حال وقتی ایشان رسماً

کاندیداتوریشان را اعلام کردند، بعد از بحث‌های زیاد گروه‌های مختلف، برخی به عنوان حامی ایشان و برخی به عنوان حامی رقیب ایشان وارد میدان شدند. گروه کارگزاران سازندگی از گروه‌هایی بود که از کاندیداتوری آقای خاتمی حمایت کرد. البته ما در جلسات خصوصی که با ایشان داشتیم این حمایت را خیلی زودتر بیان کردیم، اما اعلام رسمی و علنی آن نسبتاً دیر انجام شد. اگر اشتباه نکنم در اسفندماه سال ۷۵ به عنوان یک بیانیه مطرح شد. اما قبل از آن اعضای کارگزاران چه در مصاحبه‌هایی که داشتند و چه در جلسات خصوصی اعلام کرده بودند که از آقای خاتمی حمایت خواهند کرد. به هر صورت ایشان انتخاب شدند. بعد از انتخابشان من هنوز وزیر آموزش و پرورش بودم. در دو سه ماه فاصله‌ای که بین انتخاب ایشان و عهده‌داری ریاست جمهوری و انتخاب کابینه فرصت وجود داشت ایشان هیاتی را انتخاب کردند تا در مورد انتخاب اعضای کابینه آینده رایزنی کنند. این هیأت ۱۰ نفر عضو داشت. من هم عضو و دبیر آن هیأت ۱۰ نفره بودم. چون در برخی جلسات خود ایشان شرکت نمی‌کردند، لازم بود که مطالب جمع‌بندی شده نتایج به اطلاع ایشان رسانده شود. مسئولیت این کار را بر عهده من گذاشتند. درهمان مباحث افراد مختلفی به ایشان پیشنهاد شد. ترکیب کابینه اول ایشان عمدتاً کسانی بودند که در آن هیأت انتخاب شده بودند. البته هیأت برای برخی از وزارتخانه‌ها دو یا سه نفر را معرفی کرد. در حقیقت غیر از سه یا چهار نفر از اعضای کابینه اول آقای خاتمی بقیه کسانی بودند که در انتخاب اول یا دوم هیأت قرار داشتند. آقای خاتمی از جناح‌های مختلف هم نظرخواهی کرده بودند و با شخصیت‌های مختلف و مقام رهبری جلساتی داشتند و مشورت‌هایی کردند. در همان جلسات جمع‌بندی، هیأت به این نتیجه رسید که من باید از وزارت آموزش و پرورش به یکی از پست‌های ستادی انتقال یابم. نظر خود آقای خاتمی هم در یکی دو جلسه خصوصی که با ایشان داشتم، همین بود. ایشان می‌گفتند من یا باید به سازمان برنامه و بودجه بروم و یا به سازمان امور اداری و استخدامی. در مورد سازمان امور اداری و استخدامی اگر چه بنده رشته‌ام ارتباطی به کار امور اداری و استخدامی نداشت اما اصولاً به مسائل اداری و تشکیلاتی علاقمند بودم و هنوز هم فکر می‌کنم جزء معدود مسئولانی هستم که اطلاعات خوبی در مورد مسائل تشکیلات و قوانین استخدام و این جور مسائل

دارم. زمانی هم که در آموزش و پرورش بودم برخی کارشناسان قدیمی آموزش و پرورش می‌گفتند جزء وزرایی از آموزش و پرورش هستم که در مسائل تشکیلاتی و اداری و مقرراتی اطلاعات و مهارت لازم و کافی دارم. در مجموع به کار سازمان امور اداری و استخدامی علاقمند بودم و فکر می‌کردم اگر این مسئولیت را عهده‌دار شوم اگرچه رشته‌ام، رشته مدیریتی نیست، اما می‌توانم از عهده کار آن سازمان برآیم. در مورد سازمان برنامه و بودجه هم چون رشته من ریاضیات و برنامه ریزی ومدل‌سازی ریاضی بود علی‌رغم عدم آشنایی با مسائل تئوریک اقتصادی، فکر می‌کردم، اطلاعات لازم را برای مدیریت آن دارم. تز آقای خاتمی هم این بود که به دنبال کسی هستند که اقتصاددان نباشد، بلکه دارای تفکر و دید اجتماعی و فرهنگی باشد. بنابراین با انتخاب کسی که به مسائل فرهنگی و اجتماعی آشنایی داشته باشد این مشکل برطرف خواهد شد. آقای خاتمی بین من و آقای باقریان برای مدیریت سازمان برنامه و بودجه مردد بودند. به طوری که تا روزهای آخر هنوز تصمیم نهایی خود را نگرفته بودند. ایشان از من خواستند جلسه‌ای با آقای باقریان داشته باشم و صحبت کنیم که کدامیک از ما آمادگی بیشتری برای اداره سازمان برنامه و بودجه داریم. در آن جلسه ما هر دو به این نتیجه رسیدیم که هر کدام از دو مسئولیت به ما داده شود می‌پذیریم. در واقع خودمان انتخاب نکردیم. این را هم یادآوری کنم که من از سال‌ها پیش معتقد به ادغام سازمان برنامه و سازمان امور اداری و استخدامی بودم. حتی در زمان آقای هاشمی رفسنجانی و در دولت اولشان در سال ۶۸ این پیشنهاد را ارائه دادیم. بعد از انتخاب دوم آقای رفسنجانی باز هم در سال ۷۲ همین پیشنهاد را کردیم. آن زمان آقای عبدالله نوری وزیر کشور بودند و قرار بود از وزارت کشور کناره‌گیری کنند. در کابینه دوم آقای هاشمی آقای بشارتی وزیر کشور شدند. پیشنهاد ما این بود که آقای نوری رییس سازمان ادغام شده سازمان امور اداری و استخدامی و سازمان برنامه و بودجه شوند. بنابراین در ذهن من این بود که این دو سازمان باید ادغام شوند و تفاوتی نداشت که مسئول کدامیک باشم. به آقای خاتمی هم گفتم که اگر به عنوان مشاور در کنار شما باشم، حضورم مفیدتر خواهد بود و مسئولیت اجرایی نداشته باشم، بهتر است. در نهایت با مشورت‌هایی که کردند به خصوص وقتی آقای نمازی را به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی انتخاب

کرده بودند، ولی هنوز علنی نشده بود، جلسه‌ای با آقای نمازی، نوربخش و بنده داشتند. در آن جلسه جمع‌بندی‌شان این بود که من در سازمان برنامه و بودجه باشم. در نتیجه این مأموریت را به من دادند که با آقای نمازی و نوربخش به مدت ده روزی قبل از این که کابینه معرفی شود، با هم کار کنیم و مسائل برنامه و بودجه و اقتصاد را بررسی کنیم و آقای باقریان هم به سازمان امور اداری و استخدامی رفتند.

● در این ده روزی که با آقای نمازی و نوربخش کار می‌کردید و جلسه داشتید چه. صحبت هایی در مورد مسائل اقتصادی داشتید؟

ـ از اوایل تابستان سال ۷۶ نشانه‌هایی از مشکلات اقتصادی در کشور ظاهر شده بود و به نظر می‌رسید رکود اقتصادی در بخشهای مختلف اقتصادی خود را تحمیل خواهد کرد. به نظر می‌آمد دولت تا پایان سال با مشکل تأمین درآمد مواجه شود و قیمت جهانی نفت هم تدریجا به سمتی می‌رفت که قیمت آن افت پیدا می‌کرد و پیش بینی می‌شد که در آن سال قیمت نفت در بازار جهانی کمتر از آن چیزی خواهد شد که در بودجه پیش بینی شده بود. لذا یک بخشی از بحث‌های ما بحث مسائل بودجه سال ۷۶ بود و این که چگونه مدیریت کنیم که دولت تازه تشکیل شده با مشکلات جدی مواجه نشود. بخش دیگری از مسائلی که مورد بحث قرار دادیم سیاست‌های اقتصادی به طور عمومی و مسائلی که بعداً نطفه طرح ساماندهی اقتصاد را تشکیل داد به طور ویژه بود. مشکلاتی که در سیستم بانکی بود، مشکلاتی که در نظام مالیاتی وجود داشت و مشکلاتی که در خود نظام برنامه ریزی ما هست و برنامه‌ای که باید تنظیم شود از دیگر بحث‌های مطرح شده بود. ما می‌خواستیم تا قبل از تشکیل رسمی دولت، اصولی را برای مجموعه جهت گیریهای کشور آماده کنیم. یادم هست که توافق کاملی هم بین بنده و آقای نمازی و نوربخش ایجاد شد و آن مسائلی که بعداً به عتون اختلاف نظرهای تیم اقتصادی دولت مطرح شد، واقعاً درست نبود.

● اصولی که روی آن توافق شده بود را به خاطر دارید؟

ـ من فکر می‌کنم بخش عمده‌ای از آن چه بعداً به عنوان طرح ساماندهی

اقتصاد تنظیم شد چیزی بود که ما در آن جلسات مورد بحث قرار داده بودیم. مثلاً یکی از بحثها بحث کسری بودجه دولت بود. با این تحلیل که کسری بودجه روی ایجاد تورم مزمن با نرخ متوسط بیست درصد در سال‌های ۷۰ تا ۷۶ نقش تعیین کننده داشته است. یکی از اصول توافق فی ما بین این بود که هم در اجرای بودجه سال ۷۶ و هم در تنظیم بودجه سال ۷۷ کاری کنیم که کسر بودجه صفر باشد. طبیعی بود که این کار تبعاتی داشت و آثاری ایجاد می‌کرد و ما نمی‌خواستیم به رکودی که اقتصاد کشور را در خود می‌برد، دامن بزنیم. لذا باید در سال ۷۶ کسر بودجه نمی‌داشتیم. ضمن این که پیش بینی می‌شد درآمدهای دولت چه در بخش نفت و چه در بخش مالیاتها با مشکل مواجه خواهد بود. از طرف دیگر می‌خواستیم سیاست انقباضی کاملی را اجرا نکنیم. چون ممکن بود باعث تسریع رکود در اقتصاد کشور شود. این‌ها بحث‌هایی بود که ما با هم داشتیم. جهت‌گیری‌هایی کلی را هم قبول کردیم به ویژه در ارتباط با اجرای بودجه سال ۷۶. مسئله خصوصی‌سازی و رفتن به سمت آزاد سازی در اقتصاد از مسائلی بود که آن زمان روی آن توافق وجود داشت و ما فکر می‌کردیم باید یک راهی را برای حرکت به سمت خصوصی‌سازی به نحو منضبط‌تری پیدا کنیم. بعدها هم در قالب برنامه سوم و هم در بودجه سال‌های ۷۷ و ۷۸ بود که تبصره ۳۵ بودجه را مبتنی بر همان بحث‌ها وارد بودجه کردیم. گرایش آقای خاتمی این بود که ما به مسائل اجتماعی و تعبیری که ایشان به کار می‌بردند کاستن از چهره‌های خشن فقر اهتمام کنیم بنابراین یکی دیگر از محورهای صبحت‌های ما تأمین اجتماعی بود. یکی از بحث‌ها این بود که چه راهی برای کمک به گروه‌هایی که زیر خط فقر هستند وجود دارد؟ برای بودجه سال ۷۶ کاری نمی‌توانستیم انجام دهیم و می‌بایستی در بودجه سال ۷۷ کاری انجام داد، که انجام دادیم. در تبصره‌های بودجه ۷۷ چند تبصره جدید آوردیم برای کمک به بازنشسته‌ها، بیمه مکمل برای گروهی از اقشار جامعه مثل زنان بی‌سرپرست و افراد میانسال. البته ما زمان کوتاهی‌در اختیار داشتیم. چون وقتی آقای خاتمی به طور قطعی در مورد سازمان برنامه و سازمان امور اداری تصمیم‌گیری کردند، فقط ده روز به تشکیل کابینه مانده بود. علاوه بر آن آقای دکتر نمازی هم مشکلات خود را داشتند و باید به بررسی وزارت امور دارایی و اقتصادی می‌پرداختند و برنامه می‌دادند.

● گفتید نظر آقای خاتمی این بود که یک اقتصاددان محض رییس سازمان برنامه نشود برای همین هم شما انتخاب شدید. با توجه به این که جـو غـالب سازمان برنامه دید کارشناسی و اقتصادی است آیا شما در آن جا با مشکلات و تعارضاتی روبرو نشدید؟

ـ بـه نـظر مـن سازمان بـرنامه یک دستگاه هـوشمند است. بـنابرایـن موضع‌گیری‌های ناپخته و سریع در آن کمتر دیده می‌شود. استنباط من این بود که مجموعه کارشناسی سازمان برنامه و بودجه مترصد این هستند که ببینند اقدامات و تصمیم‌گیری‌های من در مورد مسائل سازمان برنامه و بودجه چیست و بعد تصمیم بگیرند. احساس اولیه‌ام این بود که نسبت به حضور من موضع‌گیری منفی وجود ندارد البته کسانی بودند که مـی‌گفتند کسـی کـه رییس سـازمان بـرنامه مـی‌شود بـاید اقتصاددان باشد، با برنامه‌ریزی و برنامه‌های اقتصادی و توسعه آشنا باشد و کسانی هم بودند که در نقطه مقابل استدلال می‌کردند. من فکر می‌کنم ارزیابی کارشناسان سازمان برنامه از عملکرد من در آموزش و پرورش ارزیابی مثبتی بود و فکر می‌کردند که من در مدیریت قبلی خودم موفق بوده‌ام بنابراین موضع منفی نداشتند و یا اگر بود خیلی کمرنگ بود. سازمان برنامه و بودجه تا قبل از کابینه آقای خاتمی به مشکلاتی دچار شده بود. این مشکلات هم به درگیری‌های داخلی سازمان مربوط می‌شد و هم به یکسری طرح‌ها و پروژه‌های غیرکارشناسی که در حال اجرا بودند، برمی‌گشت. مثلاً همین طرح ایران ۱۴۰۰ یکی از آن موارد محل مناقشه بود.همه کارشناسان سازمان برنامه معتقد بودند این طرح از پایگاه کارشناسی برخوردار نـیست و تـیم کارشناسی سازمان برنامه با تیمی که این طرح را تهیه می‌کرد رابطه‌ای نـداشت. اینها همه شرایطی را ایجاد کرده بود که از لحاظ درونی آنـها آمـاده پـذیرش یک مدیریت جدید بودند. در ابتدا موضع‌گیری منفی نسبت به من نبود و منتظر بودند که من اولین صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های خود را نشان دهم. لذا به نظر مـی‌آمد کـه انتخاب‌های اول من در سازمان بـرنامه خـیلی مـهم است. در واقـع آنـها از روی انتخاب‌های نخست من متوجه اهداف و نوع تفکر من می‌شدند. به هـمین دلیـل سعی کردم تمام معاونانی را که به سازمان دعوت کردم، کسانی باشند که پیش از این

سابقه کار در سازمان برنامه را داشته باشند. بنابراین افرادی که همراه من به عنوان معاون و مدیر به سازمان آمدند تقریباً همه سابقه خدمت در سازمان برنامه و بودجه را داشتند. همه به عنوان افراد سازمان برنامه و بودجه‌ای شناخته شده بودند. مثلاً مرحوم آقای شمس که ایشان را که از مدیران قدیمی سازمان بودند از ریاست جمهوری به عنوان معاون تولیدی بردم، آقای دکتر نیلی را که از کارشناسان قبلی سازمان برنامه بودند به عنوان معاون اقتصادی معرفی کردم. مهندس بنیانیان هم از کسانی بودند که در سازمان برنامه و بودجه مدیر بودند و در آموزش و پرورش به عنوان رییس نوسازی و تجهیز مدارس فعالیت می‌کردند. همچنین آقای مهندس قاضوی سال‌ها مدیر راه و ترابری سازمان برنامه و بودجه بودند. یعنی در واقع یک نهضت برگشت مدیران و کارشناسان قدیمی و محبوب به سازمان برنامه را ایجاد کردم. فکر می‌کنم این نوع عملکرد به من کمک کرد که جو کارشناسی سازمان برنامه و بودجه قانع شود که تصمیمات از مبنای کارشناسی درستی برخوردار است. در سه سالی که من در سازمان برنامه بودم از نظر یادگیری و فعالیت کاری برای من مدت زمان خیلی خوبی بود. همکاری نیروهای سازمان با من در حد اعلای خود بود. به طوری که هیچ گاه احساس عدم همکاری نیروها به من دست نداد.

● در این زمان جو غالب تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کشور، سازمان برنامه و وضعیت تفکر کارشناسان آن چگونه بود؟

ـ به نظرم از نوعی عدم انسجام رنج می‌بردیم؛ وقتی من وارد سازمان برنامه شدم تفکری که در سازمان پذیرفته شده بود و در برنامه اول و دوم هم نمود داشت، تفکر حرکت به سوی سیاست‌های تعدیل بود. البته با تعریف درست و اقتصادی آن. چون در جامعه ما یک عده تلقی نادرستی از سیاست‌های تعدیل داشتند و نام هر چیز بدی را تعدیل می‌گذاشتند. اما آقای میرزاده رییس سازمان برنامه تا حدود زیادی مخالف با این سیاست‌هابودند و بیشتر معتقد به کنترل بخش نامه‌ای، اجرای تعزیرات و کنترل نرخ‌ها و از جمله نرخ ارز از طریق دستورالعمل بودند یکبار برای اینکه خودم نسبت به مساله عدم انسجام بر روی تئوری‌های فکری و اقتصادی اطمینان پیدا کنم، از جمع معاونان و مدیران پرسیدم این که برخی از آقایان می‌گویند

فلان کس تعدیلی است و دیگری تثبیتی است، منظور چیست؟ البته همه مدیران در این مورد صحبت نکردند، چون منظورم را درک کردند، اما آن کسانی از معاونان و مدیران قبلی که صحبت کردند، هیچ کدام تعریف درست و روشنی ارائه نداند. معلوم بود یک جو شعارزدگی به همراه نوعی بلاتکلیفی بر آنجا حاکم است. بنابراین نمی‌توان گفت جو غالب سیاسی ـ اقتصادی، چه بود، اما پس از اینکه من به آن جا رفتم گرایش سازمان برنامه روشن بود. هم آقای دکتر نیلی به عنوان معاون اقتصادی و هم آقای دکتر عسلی به عنوان رییس دفتر اقتصاد کلان ازکارشناسان خوب سازمان برنامه بودند که برای ادامه تحصیل و گرفتن دکترا از سازمان خارج شده بودند. انتخاب این دو به خوبی جهت‌گیری‌های اقتصادی ما را نشان می‌داد.

● آیا در هیات دولت یک جمع‌بندی روشن برای جهت‌گیری اقتصادی وجود داشت یا خیر؟

ـ ما در ارتباط با برنامه سوم بحث‌های طولانی در دولت داشتیم. فکر می‌کنم زمانی که مسأله برنامه سوم در دولت باز شد و فرصت‌ها و تهدیدها و تنگناها و مشکلات به طور مفصل در دولت مورد بررسی قرار گرفت، وقتی که می‌خواستیم در مورد برنامه سوم دردولت تصمیم بگیریم جهت‌گیری‌ها همه به همان جهتی بود که در برنامه سوم می‌بینید. برنامه سوم برآیند نظرات کارشناسی در مجموعه دولت و بیرون دولت بود و کسی نبود که مخالفت جدی با جهت‌های برنامه داشته باشد. بنابراین اگر جهت‌های برنامه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید، جهت‌گیری دولت از نظر اقتصادی و توسعه‌ای مشخص می‌شود.

● آیا خارج از سازمان برنامه و دولت گرایش اقتصادی دیگری بود که به نوعی بر این دو اعمال شود و بخواهد که جهت‌گیری خاصی را تجویز کند؟

ـ بله. حتماً بود. به هر حال گروهی از اطرافیان و همکاران آقای خاتمی و کسانی که در قبل از انتخابات با ایشان ارتباط داشتند و در ستادهای ایشان فعالیت کرده بودند، افرادی هستند که نوع جهت‌گیری به سمت اقتصاد بازار را قبول ندارند و بیشتر تیپ اقتصاد دولتی و برنامه‌ریزی شده را می‌پسندند. طبیعی بود وقتی اینها در

دستگاه‌های مختلف پست اجرایی گرفتند، از طریق آن دستگاه‌ها فشارهایی می‌آوردند. البته این که ایشان بتوانند دولت را مجبور به کاری کنند خیر، چون آن اندازه توان کارشناسی نداشتند، بلکه بحث‌هایی که مطرح می‌کردند نوعی فشار روانی و بحث‌های کارشناسی را دامن می‌زد به گونه‌ای که روند تصمیم‌گیری را کند می‌کرد. اگر آدم نسبت به چیزی صددرصد توجیه باشد زودتر تصمیم می‌گیرد. اما اگر افرادی در اطراف او باشند که برخی بگویند این کار خوب است و برخی بگویند خیر، طبیعتاً تصمیم‌گیری کند می‌شود. عده‌ای از دوستان آقای خاتمی و همراهان دولت ایشان که امروزه هم در جبهه دوم خرداد هستند هنوز هم مخالفت‌های خود را با برنامه و جهت‌های آن دارند. ولی جو غالب این بود که برنامه را بپذیرند. در حال حاضر که جو غالب مجلس گرایش به جبهه مشارکت دارد، می‌بینیم که حتی تندتر از برنامه سوم به سیاست‌های تعدیل و اقتصاد بازار علاقه نشان می‌دهند. بنابراین فکر می‌کنم در ارگانی مثل جبهه مشارکت که اصولاً نیروهای چپ در آن جمع شده‌اند، خطی که از نظر اقتصادی حاکم است همان خطی است که در برنامه سوم مورد قبول قرار گرفته است.

● جناح راست چطور؟ چون بعد از دوم خرداد به نظر می‌رسید کنار گذاشته شده اما باز اهرم‌های اعمال فشار خود را در اختیار دارد. آنها چطور نفوذ می‌کردند؟

ـ عمده حضور جناح راست از طریق مجلس بود و با تغییر مجلس قدرت نفوذ یا اثرگذاری بر دولت را از دست دادند. حالا ممکن است شخصی از جناح راست ارتباطی با وزرا یا رئیس‌جمهور داشته باشد و نظراتی را ارائه دهد که آن نظر مورد توجه قرار گیرد. اما به طور کلی قدرت نفوذ و تاثیرگذاری بر دولت را از دست داده بودند. اما چون درمجلس پنجم اکثریت با جناح راست بود، (رییس مجلس که آقای ناطق نوری و رقیب انتخاباتی آقای خاتمی بود) ما حدس می‌زدیم که برای تصویب برنامه سوم و لوایح بودجه با مشکل مواجه شویم. اما خوشبختانه این طور نشد. به ویژه با کمک‌هایی که آقای ناطق‌نوری کردند. انصافاً آقای ناطق نوری وقتی متوجه اهمیت برنامه سوم شدند، کمک زیادی به ما کردند. گروهی هم که در مجلس به

ریاست آقای باهنر برای رسیدگی به مسائل برنامه تشکیل شد، نیز کمک‌های زیادی برای تصویب برنامه به عمل آوردند. البته بعضی مواد برنامه جابه‌جا شد اما مشکل خاصی ایجاد نکرد. بنابراین در آنجایی که جناح راست می‌توانست به دولت فشار آورد و یا کارشکنی کند مجلس بود که حداقل در مورد بودجه‌های سالانه و برنامه چنین چیزی را ندیدیم.

● آیا اتفاقی افتاده بود؟ وقتی در برنامه دوم به این شدت فشار آوردند که برنامه اصلاً اجرا نشد و چیز دیگری از آن بیرون آمد، به همین راحتی نمی‌توان باور کرد مخالفتی با برنامه سوم که همان جهت‌گیری‌های برنامه اول و پیش‌نویس اولیه برنامه دوم را داشت، مخالفتی نکرده باشند؟

ـ فکر می‌کنم چند تفاوت وجود داشت. یکی این که ما برنامه سوم را با رهنمودهای مقام رهبری آغاز کردیم و خدمت ایشان دادیم و ایشان به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع دادند و مجمع هم با اصلاحاتی آن را تصحیح کرد و دوباره به ایشان داد و ایشان آن را ابلاغ کردند و در واقع خود مقام رهبری به عنوان کسی که باید سیاست‌های کلی نظام را تعیین کنند آن رهنمودهای اصلی برنامه را مورد تأیید قرار داده بودند. خود این روند قدرت و قوتی به برنامه می‌داد که در برنامه دوم نبود. مسئله دوم این بود که گستردگی استفاده از کارشناسان در برنامه سوم بسیار بیشتر از برنامه‌های اول و دوم بود. مجموعه بزرگی از کارشناسان و مدیران دولتی در برنامه‌ریزی دخیل بودند. تعداد زیادی از آنها هم وابسته به جناح راست بودند که خود این نیز کار و شیوه عمل ما را تقویت می‌کرد. ما جلسات خصوصی متعددی با نمایندگان مجلس داشتیم و آن چه را که از آینده و چالش‌های پیش رو می‌دانستیم برای آنها هم به خوبی شکافتیم. مثلاً چندین پدیده را به عنوان پدیده‌هایی که حیات اجتماعی ما را در سال‌های آینده مورد تهدید قرار می‌دهند تجزیه و تحلیل کردیم. در واقع توان بیان مطلب و توان کارشناسی که در برنامه مستتر بود کمک کرد تا برنامه بهتر پیش رود. از طرف دیگر هم فکر می‌کنم مجلس به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهند با برنامه سوم به عنوان یک موضوع سیاسی برخورد کنند چند مشکل ایجاد می‌شود یکی این که کشور لطمه می‌خورد و از برنامه‌ای که می‌تواند

بخشی از مشکلات کشور را حل کند محروم می‌شود و دوم این که احساس می‌کردند اگر چنین برخوردی با برنامه شود ما هم بدل آن را خواهیم زد. ما می‌توانستیم مسائل خصوصی‌ای را که با مجلس در میان می‌گذاشتیم با مردم نیز طرح کنیم. گرچه ما هیچ گاه چنین نکردیم. خود این موضوع صداقت دولت را به مجلس نشان می‌داد. ضمن این که خود آنها نیز بر این باور بودند که اگر قصد برخورد سیاسی داشته باشند، کشور شدیداً لطمه خواهد دید.

● اما در چند سال اخیر شاهد اتفاقاتی بودیم که نشان داد حداقل طرف مقابل دولت آقای خاتمی خیلی به فکر کشور و صدماتی که ممکن است بخورد نبود. بنابراین، این گفته شما در تناقض آشکار با این حوادث قرار دارد. فکر نمی‌کنم جناح راست سیاست ایران خیلی دغدغه امنیت مدیران و کشور را داشته باشد. کما این که اقدامات آنها منجر به افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در ایران شد.

ـ به هر حال در هر مسئله‌ای هر جناح سیاسی باید ضررها و منفعت‌های آن را بررسی کند. به نظر من تحلیل آنها این بود هزینه‌ای که برای مخالفت با برنامه سوم خواهند داد خیلی بیشتر از نفعی است که از آن حاصل می‌شود. احتمالاً در ارتباط با استیضاح آقای مهاجرانی یا نوری یا موارد دیگری از این قبیل، تحلیل آنها این بود که کنار رفتن افرادی مثل این آقایان بر از دست دادن پایگاه اجتماعی‌شان و شفاف شدن مواضع ضد اصلاح‌طلبی آنها، می‌ارزد.

اما در مورد برنامه به این نتیجه رسیده بودند که هزینه‌های مخالفت گسترده و شدید با آن بیشتر از فایده‌هایش است و بخصوص آنکه برنامه از نظر کارشناسی نقاط قوت زیادی داشت. در هر حال ما فکر نمی‌کردیم برنامه سوم به راحتی در مجلس تصویب شود. آقای خاتمی هم از این بابت خوشحال و راضی بودند و می‌گفتند کمکی که مجلس کرد قابل تقدیر و ستایش است.

● خود آقای خاتمی چه نگاهی به اقتصاد داشت. باور برخی‌ها این است که ایشان هیچ تفکر خاص اقتصادی نداشتند و انتخاب‌هایشان هم تا حدودی این

گفته را ثابت می‌کند. گویا ایشان ترجیح می‌دادند مسائل فرهنگی و اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گیرد. تیم اقتصادی‌ای هم که انتخاب کردند بسیار ضد و نقیض بود. ایشان چه تفکری داشتند و چطور تصمیم‌گیری می‌کردند؟

ـ حرف شما صحیح است. آقای خاتمی یک برنامه اقتصادی روشن برای حل مسائل اقتصادی کشور نداشتند. روششان هم این بود که در مورد هر مسئله اقتصادی از لابلای بحث‌های کارشناسی که افراد مختلف مطرح می‌کردند به یک جمع‌بندی برسند و آن چه را که درست و متناسب با شرایط تشخیص می‌دادند بکار می‌بستند. یا برای این که به یک جمع‌بندی درستی برسند و تحت تاثیر گرایش خاص نباشند سعی می‌کردند هم در انتخاب نیروها و هم در دعوت آنها برای حضور در جلسات، تکثر نظر، ایده و افراد را لحاظ کنند. برای این که همه حرف‌ها گفته شود. مثلاً اگر کسی به شدت موافق رفتن به سوی اقتصاد بازار بود فرد دیگری هم از آن طرف از موضع عدالت اجتماعی و دفاع از مستضعفان و تقویت اقتصاد دولتی بحث می‌کرد و این دو با هم بحث می‌کردند و ایشان هم به عنوان یک ناظر بی‌طرف معمولاً گوش می‌دادند و از لا به لای این بحث‌ها به جمع‌بندی می‌رسیدند. البته باید این را گفت که یکی از مشکلات دولت آقای خاتمی همین بود که خودشان به هیچ کدام از این دو گرایش اقتصادی تمایل و علاقه نداشتند. بنابراین در بسیاری مواقع تناقض‌هایی در تصمیمات و دستورالعمل‌ها دیده می‌شد. مثلاً فکر می‌کردند اگر آقای نوربخش رییس کل بانک مرکزی هستند پس کسی مثل دکتر نمازی یا مظاهری هم باید وزیر اقتصاد و دارایی باشد تا اینها در یک جهت قرار نگیرند.به نظر من روش تصمیم‌گیری آقای خاتمی بهره جستن از تعارض‌های فکری طرفداران دو اقتصاد دولتی و بازار بود.

● **آیا به نتیجه هم می‌رسیدند؟**

ـ در بعضی موارد به نتیجه نرسیدند. شاید هم در خیلی موارد. من فکر می‌کنم برنامه سوم از کارهای قابل دفاع دولت آقای خاتمی بود که در آینده در مورد آن قضاوت بهتری می‌شود و فکر می‌کنم اگر این برنامه به درستی اجرا شود، شاهد خواهیم بود که اجرای آن چه خدمت بزرگی به کشور بوده است. اما آقای خاتمی

بعضی اوقات حتی در مورد این برنامه که در سطح دولت توافق بر روی آن شده بود و با سختی و صرف وقت زیاد تنظیم شده بوده دچار تردید می‌شد. کسی در مورد یک یا چند ماده برنامه با ایشان صحبت می‌کرد و در دل ایشان تردید و نگرانی پیدا می‌شد که آیا این تصمیمی که گرفته شده درست است یا خیر. حتی در برخی از مواد بسیار مهم و بحث‌برانگیز برنامه که مورد موافقت دولت قرار گرفته بود، دچار شک و تردید شدند و خیلی بدشان نمی‌آمد که مجلس آن را تصویب نکند.

در واقع ایشان هیچ گاه اطمینان صددرصد نسبت به برخی مواردی که در دولت تصویب شده بود نداشتند. ضمن این که یک عده بودند تا دائماً حرف‌هایی را علیه برنامه بزنند و تردید و دودلی آقای خاتمی را تشدید کنند.

● پس در یک فضای بلاتکلیفی برنامه سوم تصویب شد؟

ـ بلاتکلیفی خیر، اما یک فضای تزلزل و تردید در برخی موارد وجود داشت.

● بحث طرح ساماندهی اقتصادی کشور از کجا شروع شد. جنجال خیلی زیادی بر روی آن هم در پیش از تصویب و هم پس از تصویب صورت گرفت و پس از آن نیز هرگز اجرا نشد و مورد استفاده نیز قرار نگرفت. برخی‌ها معتقدند این طرح در واقع محملی بود برای آشتی دادن گروه‌های سیاسی چپ و راست. آیا درست است؟

ـ این ایده ابتکاری بود که با مشورت‌هایی که شده بود به ذهن آقای خاتمی رسیده بود.

● یعنی می‌خواستند گروه‌ها را با هم آشتی دهند؟

ـ خیر. در واقع وقتی مسئولیت‌شان را در ریاست جمهوری شروع کردند به این نتیجه رسیدند که اصلی‌ترین مسئله اقتصاد است. رکود، بیکاری و افت شدید قیمت‌های نفت که در سال ۷۷ فشار زجردهنده‌ای را بر دولت وارد کرده بود آقای خاتمی را متوجه اهمیت اقتصاد و نقش آن در آینده اصلاحات، زندگی مردم و نظام جمهوری اسلامی کرد. تا پیش از آن ایشان اهمیت اقتصاد را در مقایسه با دیگر

حوزه‌های علوم اجتماعی ناچیز می‌دانستند، اما پس از یک سال به یک جمع‌بندی در مورد اهمیت اقتصاد رسیدند. ضمن این که متوجه شدند که اختلاف نظر و دیدگاه‌های متفاوتی در مورد اقتصاد وجود دارد. نظرات کارشناسی در بعضی مواقع بسیار متناقض بود. تعدادی از آنها عملکرد دولت آقای هاشمی رفسنجانی را مثبت و عده‌ای کاملاً منفی معرفی می‌کردند. این موضوع خیلی برای آقای خاتمی اهمیت داشت و چون خودشان گرایش خاصی نداشتند، ترجیح دادند تا مجموعه‌ای از مسئولان اقتصادی و کارشناسان دور هم جمع شوند و با برگزاری یکسری جلسات فشرده یک راه اصولی برای اقتصاد کشور ارائه کنند. آقای خاتمی در ابتدای شروع این جلسات گفتند دغدغه اصلی ما اقتصاد است و باید پس از بحث‌های مفصل مشخص شود که مهمترین چالش‌های اقتصاد چیست و برای آنها راه حل ارائه کنیم. ایشان فکر می‌کردند می‌توانند در طی هشت نه جلسه فشرده برنامه اقتصادی مناسبی تهیه کنند. البته افرادی که دعوت شده بودند از نظر فکری از طیف‌های مختلف بودند. آن چه هم ایشان جمع‌بندی کردند متن سازگار و بدون تعارضی نبود. طبیعی هم بود این همه علمای اقتصاد در دنیا هستند که نظرات متفاوتی دارند اگر می‌شد نسخه‌ای پیچید که نظرات همه آنها در آن نسخه جمع شده باشد، این همه بحث اقتصادی در دنیا مطرح نبود. در حال حاضر حتی در خصوص مدل‌های ریاضی اقتصاد که می‌توان روی آن قسم خورد نیز اختلاف نظر وجود دارد چه رسد به مسائلی چون جهت‌گیری‌های کلی اقتصادی و عدالت اجتماعی و غیره. پس از پایان آن جلسات و جمع‌بندی نهایی ایشان گفتند که همه این مذاکرات در قالب طرحی به نام طرح ساماندهی اقتصاد تدوین شود.

● نظر سازمان برنامه چه بود؟

- مخالفتی نبود. چون ما فکر می‌کردیم مطرح شدن این مسائل در حضور رئیس‌جمهور مثبت است و ذهن ایشان را با مسائل اقتصادی آشنا می‌کند. البته ما به عنوان پیشنهاد برای طرحی که باید مبنا و مورد بحث قرار می‌گرفت، متنی آماده کردیم و برای این که پخته‌تر و کارشناسی‌تر باشد آن را به بانک مرکزی هم ارائه دادیم تا دکتر نوربخش و همکارانشان هم نظر بدهند. در نهایت آن را به عنوان متن

پیشنهادی به جلسه ارائه دادیم. البته روش کار آقای خاتمی این نبود که یک متن را مبنا بگذارند. بلکه گفتند بحث آزاد باشد هر که هرچه می‌خواهد بگوید تا ما از لابه‌لای آنها به یک جمع‌بندی برسیم.

● اتاق بازرگانی هم نظر خودش را بیان کرده بود؟

ـ بله. چند متن تهیه شده بود. برخی آقایان بعد از جلسه اول رفتند و متن‌های چند صفحه‌ای تهیه کردند. آمار و منحنی‌هایی آوردند. مثلاً ما بحث می‌کردیم که یارانه‌ها باید هدفمند شود. یکی از آقایان این مسئله را مطرح کرد که اصلاً دولت به مردم یارانه می‌دهد یا از آنها یارانه می‌گیرد؟ بحث یارانه گرفتن دولت از مردم تعبیر جدیدی بود که خود ما هم نفهمیدیم منظور چیست. ایشان هم یک جدولی آوردند که مطابق آن ثابت می‌شد دولت از مردم یارانه می‌گیرد. چون دولت در قبال دستمزد رقم کمی را به کارمندان و کارگران خود می‌دهد پس از قِبَل دستمزد آنها یارانه برمی‌دارد. انواع و اقسام طرح‌ها در جلسه طرح شد. اولین طرح مکتوبی که مدون شد توسط سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی بود علت آن هم این بود که موسسه پژوهش در برنامه‌ریزی وتوسعه که زیر نظر سازمان برنامه کار می‌کند از حدود هفت، هشت ماه قبل از تشکیل دولت آقای خاتمی و در دوران آقای هاشمی مجموعه‌ای از سمینارها و گردهمایی‌ها را تشکیل داده بودند و مطالعات جامعی در مورد اقتصاد ایران، موانع و چالش‌های پیش روی آن انجام داده بودند. بنابراین وقتی چنین بحثی مطرح شد ما آمادگی داشتیم که آن مجموعه را با جمع‌بندی دوباره تبدیل به یک طرح پیشنهادی کنیم. مدعی هم نبودیم که آن طرح حتما باید اجرا شود. ولی جمع‌بندی نهایی چند اشکال داشت. یکی این که خیلی از موارد آن طرح مسائلی کلی بود. یعنی چیزی نبود که بتوان دستورالعملی در کنار آن گذاشت. دسته دوم مسائلی بودند که با هم در تعارض قرار داشتند. دسته سوم مسائلی بود که کلی نبود. سازگار هم بود ولی نیاز به یکسری برنامه اجرایی داشتند که باید نوشته می‌شد. فکر می‌کنم در قسمت سوم دولت خوب عمل کرد. آیین‌نامه‌های لازم تصویب و اقداماتی هم شروع شد. در واقع برنامه سوم تکامل یافته همین طرح بود. آن را از حالت کلی خارج و برخی از عدم سازگاری‌ها را برطرف کرد. طرح ساماندهی فقط مسائل

اقتصادی را مورد توجه قرار داده بود ولی برنامه سوم عموم مسائلی را که در ارتباط با توسعه کشور بود مورد توجه قرار داد.

● **پس چرا اجرا نشد؟**

ـ البته هیچ گاه بحث این نبود که اجرا نشود. فکر می‌کنم همین حالا هم عزم است که برخی مواد اجرا نشده طرح ساماندهی را اجرا کنند ولی این برداشت وجود داشت که اجرای برخی از این مواد نیاز به قانون و روشن شدن و شکافتن جنبه‌های بیشتر مسائل دارد. مسائلی همچون کاهش پیش پرداخت گشایش اعتبارها تا سطح ۱۵ درصد مطرح شد که بانک مرکزی موظف شد، برنامه زمانبندی مشخصی را برای آن تدوین کند. همین طور کاهش میزان تسهیلات تکلیفی نظام بانکی نیز از دیگر مواردی بود که در برنامه سوم به آن اشاره شد و دولت به طور جدی در پی آن بوده و هست. همچنین کاهش میزان وابستگی بودجه دولت به درآمدهای نفتی یکی دیگر از مسائل مهم مورد توجه بود که راهکار اجرایی آن ایجاد حساب ذخیره مازاد درآمد ارزی مطابق برنامه سوم بود. در واقع نمی‌توانیم بگوییم طرح اجرا نشد بلکه این اشتباه از آن جا ناشی شد که برخی‌ها فکر می‌کردند با اجرای طرح ساماندهی اقتصادی، مشکلات اقتصادی کشور در مدتی کوتاه حل خواهد شد. اما آنها اشتباه فکر می‌کردند. چرا که این طرح در صورت خوب اجرا شدن فقط ما را یک قدم به وضعیت مطلوب نزدیک می‌کرد. خوب است این طور فکر کنید که در بخش‌هایی که طرح قابل اجرا است، فرض کنید که همه آنها همین فردا اجرا شود. بعد بر اساس آن فرض ببینید آیا همه مشکلات اقتصادی کشور حل شده است؟ قطعاً نه. یعنی واقعاً از این طرح باید در حد ظرفیت آن انتظار داشت و به نظر من عده‌ای زیاد از حد ظرفیت آن تبلیغ کردند.

● **شما در زمانی که رییس سازمان برنامه بودید، احتمالاً اعمال فشارهایی سیاسی و غیرسیاسی را برای تخصیص بودجه و منابع مالی به بخش‌های خاصی شاهد بودید. یا مثلاً برخی از مقامات ارشد نظام سفرهایی به مناطقی داشتند و قول اجرای یک سری پروژه و طرح را می‌دادند که سازمان برنامه را به طور**

ناخواسته در مقابل تخصیص منابع برای طرح‌های خاص قرار می‌داد. می‌توانید به برخی از این موارد اشاره کنید؟

ـ در مجموع تقاضا زیاد بود ولی این که این تقاضا منجر به تحمیل نظر بر سازمان برنامه و بودجه شود، وجود نداشت. حتی در مواردی که از دفتر مقام رهبری تقاضایی درخواست می‌شد ما بررسی می‌کردیم و اگر می‌دیدیم انجام آن تقاضا عملی نیست، پاسخ منفی می‌دادیم. با توجه به تجربه‌ای که من در سازمان برنامه داشتم نمی‌توانم موردی را بگویم که این گونه بوده باشد. همین طور هم از طرف آقای رییس جمهور. یکی از نکات مثبت کار کردن با آقای خاتمی این است که ایشان اصولاً اهل تحمیل نظر خود بر دیگران نیست. گرچه جایی ممکن بود وزیری از ایشان در مورد طرحی تقاضای بودجه کند و ایشان هم به جد بخواهند که این کار انجام شود، ولی در این موارد اگر سازمان برنامه گزارش کارشناسی تهیه می‌کرد که به این دلایل نمی‌توانیم منابع را در این مورد تخصیص دهیم ایشان می‌پذیرفتند. من هرگز از ایشان نشنیدم که "چون نظر من این است، باید حتماً انجام شود" و به نظر من دوران خوبی بود و تحمیلی بر سازمان وجود نداشت.

● اختلافات شما با آقای نمازی و نوربخش از کجا شروع شد گرچه به گفته خودتان در ابتدا توافق‌هایی صورت گرفته بود؟

ـ من هیچگاه بحث و جدلی که منجر به مشاجره شود بین خودم و جناب دکتر نمازی را شاهد نبوده‌ام. دکتر نمازی خیلی در بحث‌های برنامه و بودجه فعال نبودند. اصولاً ایشان آدم کم حرفی است. خوب هم بود. برخی‌ها خیلی پرحرفی و خودنمایی می‌کنند اما ایشان این طور نبود. از طرف دیگر هم یکی از نکات منفی یک مدیر همین فعال نبودنش است. وقتی کسی مدیریتی را قبول می‌کند تا آن جا که ممکن است باید حضور فعال در مسائل مربوط به حوزه مدیریت خود داشته باشد. تنها جایی که با هم بحث داشتیم میزان مالیات‌ها و درآمدها بود. به خصوص درآمدهای مالیاتی که ایشان معمولاً می‌گفتند باید کمتر باشد و ما می‌گفتیم باید بیشتر شود. و در نهایت هم توافق می‌کردیم و تیمی که با ایشان کار می‌کردند می‌گفتند که اختیارات برای ما از نظر بودجه در نظر بگیرید در عوض ما تلاش می‌کنیم مالیات پیش‌بینی

شده را تحقق بخشیم. در مورد مسائل کلی‌تر مثل سود بانک‌ها یا سود سپرده‌ها ایشان نظراتی داشتند که با نظرات بانک مرکزی در تعارض بود. مهمترین اختلاف نظر ایشان با دکتر نوربخش روی همین قضیه بود. ایشان معتقد بودند که سود سپرده و سود تسهیلات را باید کاهش داد تا افراد به سرمایه‌گذاری تولیدی تشویق شوند. چون سودی که ما برای سپرده‌ها می‌پردازیم باعث می‌شود کسی تمایل به سرمایه‌گذاری از خود نشان ندهد یا در مورد تسهیلات بانکی معتقد بود سودی که بانک‌ها از سرمایه گذاران بخش‌های مختلف می‌گیرند آنقدر بالاست که توجیه پذیری آن طرح‌ها را از بین می‌برد. یک اختلاف نظر دیگر هم در مورد نرخ ارز بود. ایشان با محاسباتی که کرده بودند، معتقد بودند قیمت ارز در جامعه خیلی کمتر از آن چیزی است که در ارز واریزنامه‌ای عمل می‌شود. مهمترین اختلاف آنها با دکتر نوربخش در این مورد بود. البته من معتقدم در هر دو موضوع نظر دکتر نوربخش درست بود. اما هیچ مسئله‌ای که در کار تعارض ایجاد کند وجود نداشت.

● چه فرآیندی طی شد تا آقای خاتمی به این نتیجه برسند، شما باید جایتان را با آقای عارف عوض کنید. آیا انتخاب آقای عارف هم منطبق با همان صحبت آقای خاتمی است که هیچ اقتصاددانی بر سازمان برنامه حاکم نشود. اما در بیرون این صحبت‌ها بود که آقای خاتمی به این نتیجه رسیده‌اند که شما خیلی با ایشان هماهنگ نیستید و نظرات ایشان را مد نظر قرار نمی‌دهید و حتی ممکن است در عمل با نظراتی که ایشان اعمال می‌کردند مخالف باشید؟

ـ البته من در جریان بخشی از آن هستم. بقیه آن را نه من از ایشان سؤال کردم و نه ایشان برای من گفته‌اند. آن را هم به عنوان یک حدس می‌گویم. آن بخش این است که بعد از این که قرار شد سازمان امور اداری و استخدامی و سازمان برنامه ادغام شوند، اولاً خود من هم به دلیل فشارهای زیادی که در تنظیم برنامه تحمل کرده بودم تمایلی به ادامه کار در سطح وزیر یا معاون رئیس‌جمهور نداشتم و فکر می‌کردم چند سالی کار سبک‌تری که به آن علاقمند هم بودم، یعنی تدریس در دانشگاه را انتخاب کنم. کما این که بعد از دوره وزارت آموزش و پرورش هم به این کار پرداختم و ایام خوبی برای من بود. نکته دوم این که احساس می‌کردم اگر کسی

که رییس سازمان برنامه بوده رییس سازمان جدید شود، بخش سازمان امور اداری و استخدامی با سرخوردگی مواجه می‌شوند و احساس می‌کنند که اینها به عنوان کارشناسان درجه دو هستند و همین طور برعکس و البته توانایی سازمان امور اداری و استخدامی هم در این حد نبود که سازمان برنامه را کنترل کند. به نظر من این مطلبی بود که ما به آقای خاتمی هم گفتیم و هم در ذهن ما بود و هم ایشان که اگر بیرون از این دو دستگاه کسی انتخاب شود بهتر خواهد بود. سومین مطلب بحث فرد بود. آقای خاتمی فکر می‌کردند که اگر آقای باقریان انتخاب شوند ممکن است من ناراحت شوم در حالی که اصلاً اینطور نبود. یا برعکس آن فکر می‌کردند با انتخاب من آقای باقریان ممکن است ناراحت شوند و نمی‌خواستند این طور باشد که کسی را بر کس دیگر ترجیح دهند. من و آقای باقریان به عنوان دو دوست و همکار و معاون رئیس‌جمهور در این سال‌ها با هم هماهنگ بودیم. بنابراین در ذهن ایشان این طور بود که شاید کسی از بیرون بیاید بهتر است. آن چه که بعدها مطرح شد و شاید در تصمیم آقای خاتمی هم دخیل بود، دو، سه نکته است. یکی این که برخی از دوستان آقای خاتمی از جناح چپ ایشان را تحت فشار قرار دادند که من را انتخاب نکنند. بحث‌شان این بود که حضور من در سازمان برنامه‌ای که سازمان امور استخدامی را هم گرفته، نقش من و کارگزاران را خیلی پر رنگ می‌کند و به ویژه این که آقای نوربخش هم در بانک مرکزی بودند. آقای نمازی هم که آدم فعالی در حیطه کاری خود نبودند بنابراین احساس می‌کردند صلاح نیست کارگزاران تا این حد قوی شوند. این ایده‌ای بود که عده‌ای داشتند و به خود من هم می‌گفتند هر جای دیگری بروید اما اینجا نمانید. حتی به من می‌گفتند شما بروید جای آقای عارف ایشان بیایند جای شما. نکته دوم این بود که آقای خاتمی گاهی اوقات نسبت به تصمیم‌گیری‌هایی چه در مورد برنامه و چه بیرون از برنامه می‌شد، دچار تردید می‌شد. من فکر می‌کنم هم در مورد برنامه و هم در مورد برخی دیگر از تصمیماتی که در شورای اقتصاد گرفته شد تردیدهایی پیدا کردند و فکر می‌کردندآنها ناشی از این است که من به نظرات ایشان توجه نکرده‌ام. البته هیچ گاه چنین حرفی را به من نزدند اما استنباط من این است. نکته سوم این که یکی از نزدیکان ایشان به یکی از دوستان ما گفته بود که آقای نجفی حرف آقای خاتمی را گوش نمی‌دهد. البته گفته بود حرف ما را گوش

نمی‌کند ولی من استنباط کردم که منظورش حرف آقای خاتمی است. چون من که نباید حرف آنها را گوش می‌دادم و گفته بود سازمان برنامه هم چون بسیار مهم است کسی باید در آن باشد که با آقای خاتمی هماهنگ‌تر باشد، شاید هم این حرف‌ها روی آقای خاتمی تاثیر داشت. چون همان طور که گفتم گاهی اوقات ایشان چیزهایی می‌خواستند و ما توجیه می‌کردیم که درست نیست و ایشان هم می‌پذیرفتند اما شاید با صفای باطنی که دارند قبول می‌کردند، اما در عمق دلشان قانع نبودند. این موضوع تداعی می‌کند که گاهی ایشان حرفی زده و ما گوش نداده‌ایم. آن سه علت اول که گفتم علنی بود و همواره در صحبت‌هایی که با ایشان داشتیم مطرح می‌شد و سه علت دیگر هم تشدید کننده و غیرعلنی بودند، مجموعه اینها باعث شد ایشان لطف کنند و استعفای من را بپذیرند.

● آیا شما به عنوان یکی از طراحان برنامه سوم و برخی مدیرانی هم که آن جا بودند و رفتند، نمی‌خواستید نتیجه کارتان را در قالب اجرای برنامه سوم شاهد باشید؟

ـ تنها چیزی که من را نگران می‌کرد و تصمیم‌گیری را برای عدم حضور دچار تردید می‌کرد همین امر بود. البته اگر از من خواسته می‌شد که بمانم می‌ماندم. رابطه من با آقای خاتمی طوری است که اگر ایشان چیزی را به عنوان یک مسئله ضروری به من تکلیف کنند من حتماً انجام می‌دهم و اگر ایشان می‌خواست می‌ماندم. اما یک نکته‌ای من را امیدوار می‌کرد، وقتی که آقای عارف آمدند استنباط ما این بود که آقای نیلی که نقش اصلی را در برنامه سوم داشتند در سازمان برنامه باقی خواهند ماند. چند روز قبل از صادر شدن حکم دکتر عارف با هم صحبت می‌کردیم و من به دکتر عارف گفتم که شما با آقای نیلی شرط کنید که بمانند و گفتم وقتی آقای نیلی به سازمان برنامه آمدند ما با هم شرط کردیم که چهار سال با هم کار کنیم. یعنی تا بعد از دوره اول ریاست جمهوری آقای خاتمی. ایشان چنین تعهدی نسبت به من دارند و من هم همین طور و قرار بود بعد از چهار سال من و ایشان آزاد باشیم. بنابراین ایشان تا یکسال دیگر تعهد به من دارند تا در سازمان برنامه باشند. حتی آقای عارف از من خواستند پیشاپیش با آقای نیلی صحبت کنم. بنابراین آن چه قوت قلب

من بود این بود که آقای نیلی که تسلط کافی به برنامه دارند و در مرحله بعدی باید تمام سیاست‌های اجرایی در دولت را تدوین و به تصویب برساند، این کار را ادامه خواهد داد. اما متاسفانه ایشان هم بعد از مدتی از برنامه و بودجه خارج شدند. متاسفانه آقای شمس هم فوت کردند و این هم ضربه‌ای به سازمان بود. البته دکتر عارف از نظر رابطه شخصی به آقای خاتمی خیلی نزدیکند و رییس سازمان برنامه و بودجه باید هم با ایشان خیلی نزدیک باشد. در واقع آقای عارف مطیع هستند. خیلی ولایت آقای خاتمی را قبول دارند. دکتر عارف شخصیت اخلاقی قوی دارد و با هر کسی که کار می‌کند، فکر می‌کند از نظر شرعی باید کاملاً حرف‌های او را بپذیرد. ایشان در وزارت فرهنگ و آموزش عالی حدود سه سال معاون خود من بودند. این روحیه ایشان را من در آنجا تشخیص دادم. به هر حال این برای کسی که می‌خواست رییس سازمان برنامه شود نکته مهمی بود. آقای خاتمی اطمینان کافی به آقای عارف داشتند و آقای عارف در دستگاه‌های مختلف آموزش عالی و پست و تلگراف موفق بودند. در واقع آن زمان آقای عارف و آقای نبوی مدنظر بودند که در مجموع امتیاز آقای عارف بیشتر به نظر می‌رسید. البته آقای عارف چون رشته فنی خوانده‌اند ذهن ریاضی قوی هم دارند.

● **پس چرا پس از مدتی ایشان از ریاست سازمان برنامه استعفا دادند؟**

ـ فکر می‌کنم علت آن این بود که در معاون اولی رئیس‌جمهور جای خالی پیدا شد و لازم بود یک آدم مورد اعتماد و همراه با آقای خاتمی در آنجا باشد. یک عده فکر می‌کنند چون آقای خاتمی، آقای عارف را در سازمان برنامه موفق ندیدند به آنجا بردند. عده‌ای هم فکر می‌کنند چون آدمی بهتر از آقای عارف پیدا نکردند تا مورد اعتماد باشد.من فکر می‌کنم از نظر آقای خاتمی دومین مورد درست است.

● **در آن‌جا هم باز آقای عارف و نبوی مطرح بودند؟**

ـ بله. در آنجا هم باز آقای خاتمی امتیاز آقای عارف را بیشتر دید.

● **پس در اینجا اعتماد به اشخاص تعیین کننده‌تر بود تا توجه به وضعیت**

اقتصادی کشور؟

- من این طور فکر می‌کنم. یکی از انتقاداتی که من به دولت آقای خاتمی داشتم و دارم چه آن زمان که خودم در آنجا بودم و چه حالا، این بود که شایسته سالاری آن طور که خود ایشان می‌گفتند اجرا نشد. به تعبیر یکی از دوستان مریدپروری بیشتر از شایسته‌سالاری مطرح بود. وقتی افراد می‌خواهند کسی را برای مسئولیتی انتخاب کنند اول نگاه می‌کنند آن فرد چقدر نسبت به آنها وفادار است و چقدر مرید آنهاست و بعد می‌سنجند که چقدر شایستگی دارد و آدمی که هم مرید باشد و هم شایسته باشد کمتر پیدا می‌شود. البته در بین برخی از وزرایی که الان آقای خاتمی دارند چنین چیزی هست. اما گاهی اوقات هم این طور نمی‌شود.

● **آقای دکتر نیلی چرا رفتند مگر به شما قول ندادند که می‌مانند؟**

- آقای نیلی تا آخرین لحظه هم می‌خواستند بمانند. اما خود آقای عارف خواستند که ایشان نباشد. این طور که من شنیدم خود آقای خاتمی خیلی تمایل نداشتند که دکتر نیلی بمانند. البته این را از خود آقای خاتمی نشنیده‌ام اما از کانال‌های دیگر گفته شد که آقای خاتمی اشاره‌ای به دکتر عارف کرده‌اند تا اگر از آقای نیلی در جای دیگری استفاده شود بهتر است. البته اگر من جای آقای عارف بودم با آقای خاتمی بحث می‌کردم کما این که در مورد یکی از معاونان که اسم او را نمی‌آورم یک‌بار به من گفتند ایشان را عوض کنید، من گفتم اجازه دهید من اول یک نکته‌ای را به شما بگویم، بعد هر چه شما بفرمایید اجرا می‌کنم. فردا هم که وقت ملاقات داشتیم، تمام بحث ما روی این بود که من بگویم تعویض آن آقا به صلاح نیست و ایشان هم پذیرفتند. در مورد آقای نیلی آقای خاتمی اشاره‌ای به دکتر عارف کرده بودند و ایشان هم به آقای نیلی پیشنهاد کردند در بخش دیگری از سازمان عهده‌دار مسئولیت شوند. گویا در مرکز آمار و آقای نیلی هم گفتند اگر من در حد معاون برنامه و بودجه مورد قبول شما و رئیس‌جمهور هستم در جایی که تخصص من هست و علاقه دارم و کار نیمه تمام است می‌مانم. اگر نه که بهتر است کلاً همکاری خودم را با سازمان قطع کنم.

● **چه دلیلی برای عدم حضور ایشان وجود داشت؟**

ـ من دلیل آن را نمی‌دانم.

● **خودتان چطور فکر می‌کنید؟**

ـ تا آنجایی که من به یاد دارم همواره آقای خاتمی از دکتر نیلی به نیکی یاد می‌کردند. یک‌بار به من گفتند من در بین اقتصاددانانی که با آنها نشست و برخاست داشتیم آقای نیلی را هم ملّا دیدم و هم با شخصیت. از نظری که دارد به شکل علمی دفاع می‌کند و این طور نیست که با نظر دیگران نظرش را تغییر دهد. حالا بعد در فاصله تغییر بنده چه اتفاقی افتاد، نمی‌دانم اما حدس می‌زنم که کسانی ذهن آقای خاتمی را مشوش و بدبین کرده باشند که نمی‌خواهم اسم بیاورم. فکر می‌کنم یکی از مشاوران آقای خاتمی نقش اصلی را در همه این تغییرات به عهده داشت.

دکتر حسین عادلی

حسین عادلی از یکی از دوستان شنیده بود که فلانی کتابی دربارهٔ اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب در قالب گفتگو تهیه کرده است، به من تلفن زد و برای صحبت کردن اظهار تمایل کرد.

من هم که در فکر پیدا کردن رابطه‌ای برای جلب رضایت او جهت مصاحبه بودم، پذیرفتم. اصرار شدیدی داشت که روایت او از حوادث سال‌های ۶۸ تا ۷۳ دقیق‌تر از دیگران است. و ریشه این مسائل را باید در جاهای دیگری جستجو کرد.

● ابتدا از خودتان بگویید، رشته تحصیلی‌تان چه بود و چگونه به وزارت خارجه راه پیدا کردید؟

ـ تحصیلات من ابتدا در رشته بازرگانی و سپس اقتصاد بود. از جمله بخش‌های اقتصادی که علاقه داشتم اقتصاد بین‌الملل بود. لذا دو فوق لیسانس را همزمان با هم شروع کردم اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد توسعه و رفاه.

● در چه سالی؟

ـ سال ۱۳۵۳ فوق لیسانس را شروع کردم. یک رشته در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دیگری در مرکز مطالعات عالی بین المللی وابسته به دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. البته بعد از یک‌سال که متوجه شدند من همزمان در دو رشته فوق لیسانس تحصیل می‌کنم، گفتند باید یکی را انتخاب کنی و من اقتصاد بین‌الملل را برگزیدم. بعد از آن در امتحان اعزام به خارج اعضای هیأت علمی مهندسی بازرگانی شرکت و رتبه اول آن امتحان را به دست آوردم و بورسیه آمریکا را انتخاب کردم. البته با بورس وزارت علوم آن زمان به عنوان استخدام هیأت علمی این سازمان به آمریکا رفتم. چون علاقه اصلی‌ام به اقتصاد بین‌الملل بود در نتیجه در همین رشته تحصیل کردم. در واقع گرایش‌های من در زمینه اقتصادی بیشتر اقتصاد کلان، اقتصاد توسعه و اقتصاد بین الملل بود.

از بعد از انقلاب با توجه به این که شورای انقلاب از طریق کسانی که در آنجا بودند می‌دانستند که من به اقتصاد بین الملل علاقمند هستم و تدریس می‌کنم و زبان انگلیسی را خوب می‌دانم و در ضمن ارتباطات خوبی هم دارم، از من دعوت کردند که به وزارت خارجه بپیوندم.

● چه کسانی شما را معرفی کردند؟

من قبل از انقلاب عضو انجمن اسلامی و نماینده دانشجویان بودم. در واقع من از سال سوم دبیرستان که در دارالفنون درس می‌خواندم عضو انجمن اسلامی بودم تا انتهای تحصیلات فوق لیسانسم در ایران. لذا شبکه وسیعی از دوستانی را داشتم که تعدادی از آنها بعداً شهید شدند و جزء شهدای ۷۲ تن بودند. تعدادی از آنها با شهید

بهشتی و تعدادی هم در شورای انقلاب با شهید مطهری بودند. در خارج از کشور هم من عضو انجمن اسلامی و یکی از سخنرانان اصلی حوزه انجمن اسلامی در نیویورک بودم. در آنجا کلاس‌های درسی داشتیم و تدریس می‌کردیم. این شبکه در انقلاب و زمان تکوین نهضت آزادیخواهی دوره ۵۶ و ۵۷ فعالیت‌های زیادی چه در داخل و چه در خارج داشت. لذا شبکه‌ای درست شده بود که همه یکدیگر را می‌شناختند. بنابراین تمام کسانی که در پاریس و ایران اطراف امام بودند، آدم هایی مثل ما را می‌شناختند. به همین دلیل حتی قبل از انقلاب وقتی قرار شد سفارت ایران در واشنگتن سفارتی مستقل از سفارت شاهنشاهی باشد حضرت امام افرادی را برای این کار تعیین کردند از جمله آقای احمد عزیزی که بعدها نماینده مجلس و قائم مقام وزیر خارجه شدند و آخرین سمت‌شان سفیر درآلمان بود.

● قرار بود سفارت دیگری در واشنگتن ایجاد شود؟

ـ بله. ساخته شد.

● در چه سالی ؟

ـ اوایل سال ۱۳۵۷ به حکم امام سفارتی در آنجا درست شد با عضویت چهار، پنج نفر از جمله آقای شهریار روحانی، دکتر ضرابی، احمد عزیزی و آقای طباطبایی که این سفارت انقلابی ایران بود.

● دولت امریکا هم این را قبول کرد؟!

ـ به عنوان سفارت رسمی نبود. بلکه نمایندگان جنبش بودند که در این شبکه خارج از کشور همه یکدیگر را می‌شناختند لذا بعد از انقلاب که سفارت ایران در آمریکا اشغال شد، تعدادی از دوستانی که در آنجا با شورای انقلاب همکاری می‌کردند از من دعوت کردند تا با آنها همکاری داشته باشم. در واقع از همان روزهای اول انقلاب ما با کمک شبکه افراد خارج از کشور که من هم جزء آنها بودم کارهای خارجی نهضت و جنبش را پیش می‌بردیم.

البته به عنوان افراد فعال خارج از کشور و نمایندگان جنبش، نه به عنوان

نمایندگان رسمی. در واقع به عنوان کسانی که کمک می‌کردند تا صدای مردم را به خارج از کشور برسانند. البته من مدت کوتاهی از طرف شورای انقلاب سرپرست سفارت ایران در آمریکا و حتی مسئول برگزاری رفراندوم سال ۵۸ در کانادا شدم. برای انجام این رفراندم، به همراه گروهی که اعضای آن آقای قاسمی‌پور، سعید اسماعیلی و دکتر بانکی بودند به کانادا رفتیم و سرپرستی برگزاری رفراندوم در کانادا را بر عهده داشتم. همه اینها افرادی بودند که در خارج عضو انجمن اسلامی بودند و ارتباطات زیادی داشتند. البته این نکته را بگویم که زمانی که من سرپرستی سفارت را بر عهده داشتم آقای ابراهیم یزدی وزیر خارجه بودند و ایشان از ما خواستند که بمانیم و مراقب اوضاع سفارت باشیم که بعد از یک‌سال آقای یزدی عوض شدند و من هم بعد از ماجراهای سال ۵۹ و در اواخر این سال داوطلبانه به ایران آمدم.

● آن زمان جنگ شروع شده بود؟

ـ بله، جنگ شروع شده بود و من چند ماه بعد از جنگ به ایران آمدم. در آن زمان وضع به گونه‌ای بود که شهید رجایی به نحوی سرپرستی وزارت خارجه را بر عهده داشتند و آقای محمد هاشمی رفسنجانی هم به عنوان معاون ایشان کارهای بین‌المللی وزارت خارجه را انجام می‌دادند. زمانی که من وارد وزارت خارجه شدم، آقای مهندس موسوی وزیر خارجه و آقای احمد عزیزی معاون اقتصادی و بین المللی بودند. با توجه به تحصیلات من که اقتصاد بین‌الملل بود از من تقاضا کردند کار اقتصادی اینجا را به عهده بگیرم که من هم پذیرفتم.

● معاون اقتصادی وزارت خارجه؟

ـ خیر. مدیر کل اقتصادی وزارت خارجه شدم. آن زمان وزارت خارجه با امروز تفاوت زیادی داشت. تمام کارهای اقتصادی خارجی کشور به وزارت خارجه مربوط می‌شد. در واقع خاستگاه و کانون اصلی روابط اقتصادی خارجی کشور بود. به همین دلیل من آن زمان پیشنهادی دادم که مورد استقبال مهندس موسوی قرار گرفت و بعد از این که مهندس موسوی نخست‌وزیر شد این پیشنهاد به هیأت دولت رفت و تصویب شد و آن تشکیل ستادی به نام ستاد هماهنگی روابط اقتصاد خارجی بود

خود من دبیری آن ستاد را بر عهده گرفتم. با توجه بـه ایـن کـه تـعداد زیـادی از بورکراتهای کشور که در این مسائل مهارت داشتند از کشور خارج و پاکسازی شده بودند و دستگاه‌های کشور نیاز شدیدی داشتند تا کسی بتواند آنها را در خارج از کشور عرضه و معرفی کند و کسی هم جز وزارت خارجه و آن ستاد نمی‌توانست این کار را انجام دهد، آن ستاد نقش بسیار برجسته‌ای در شروع مجدد روابط خارجـی مـا بـا دنیای خارج ایفا کرد. به طوری که اولین مذاکرات اقتصادی ایران با خارج، اولیـن یادداشت تفاهم و اولین سفرهای اقتصادی کشور توسط این اداره تنظیم شد. حتی تمام کارهای اقتصادی که برخی دستگاه‌های فنی مثل بانک مـرکزی داشـتند از طریق این ستاد و خود من انجام می‌شد. به طوری که یا خودم سرپرستی بسیاری از مذاکرات اقتصادی را بر عهده داشتم یا این که با سرپرستی یک وزیر، همه کارهای اجرایی و اصلی آن اعم از نوشتن تفاهم نامه‌ها، موافقتنامه‌ها، استراتژی مذاکره و این که چه نیازهایی داریم، در دست من بود. این کار نیاز به یکسری هماهنگی‌های ریز و مینیاتوری داخلی داشت. برای انجام یک کار خارجـی بـاید هـماهنگی‌های مختلفی با دستگاه‌های داخلی برقرار می‌کردیم. لذا کار مـن از نـمایندگی اقـتصاد خارجی رسیده بود به این که وارد مسائل داخلی اقتصاد کشور شوم تا بتوانم با کمک دستگاه‌های ذیـربط نـیازهای واقـعی داخـلی را بـه دست آورم و سـپس آن را بـه خارجی‌ها عرضه کرده و پیش بروم.

● این موضوعی راکه پیش کشیدید بسیار جالب است. آن زمان چه تضادی بین مسائل داخلی و خارجی وجود داشت که کار هماهنگی را برای شـما دشـوار می‌کرد؟

ـ در آن زمان تضاد وجود نداشت. بلکه خلاء بود. یکباره انقلاب شده بود، روابط کشور با خارج قطع شده بود و یکی دو سال روابط چندانی با دنیای متمدن و غرب نداشتیم. بسیاری از قراردادها هم لغو شده بود و بسـیاری دیگـر اجـرا نـمی‌شدند. پول‌های زیادی از کشور را در جاهای مختلف خورده بودند، بسیاری از کشـورهای خارجی که در ایران سرمایه گذاری کرده و رفته بودند، ادعای خسارت علیه ایـران کرده بودند و در عین حال دستگاه‌های اجرایی کشور نیاز به خرید از خارج کشـور،

ارتباط با آنها و وارد کردن تکنولوژی داشتند.

● متوجه هستم، ولی این مسئله‌ای که گفتید پول ایران را می‌خوردند و بسیاری قراردادها لغو شد، چه میزان به عملکرد دولت برمی‌گشت. چون دولت هم خیلی از این شرکت‌ها و قراردادها را قبول نداشت و معتقد بود صهیونیستی و امریکایی هستند، به طور کلی جهت‌گیری آن نسبت به غرب و خارج نسبت به قبل از انقلاب تغییر کرده بود.

ـ بله. نمی‌خواهم وارد این بحث مفصل شوم اما به هر حال انقلاب شده بود. چون در حقیقت انقلاب ما یک انقلاب واقعی بود. مانند کودتاهای از پیش تعیین شده نبود. بلکه یک انقلاب مردمی واقعی بود که نظیر آن در تاریخ بسیار کم است. لذا اتفاقاتی در آن رخ داد که با منطق اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی منطبق نبود. امروز هم که به آن دوران برمی‌گردیم می‌بینیم خیلی از تصمیمات شتابزده‌ای که دولت در آن زمان برای خاتمه دادن به بعضی از قراردادها گرفته بود با وضعیت امروز، منطقی جلوه نمی‌کند اما با فضای انقلابی و شعارهای تند انقلابی آن روز و از لحاظ احساسی و عاطفی سازگار جلوه می‌کرد. لذا آن تصمیمات انقلابی که در آن موقع در بعد سیاسی و اجتماعی گرفته شده بود، ده سال بعد نتیجه خود را نشان داد اما در بعد اقتصادی بلافاصله نتیجه‌اش منعکس می‌شد و یکی دو سال بعد همه ما متوجه شدیم که باید با فلان شرکت سوئیسی یا همان شرکت انگلیسی کار کنیم. چرا که نمی‌توانیم قطعات پالایشگاه‌ها را نخریم. چون از انگلیس می‌آید و ما بر علیه آن شعار می‌دهیم. نمی‌توانیم هزاران بیماری را که نیاز به دارو دارند منتظر بگذاریم و دارو نخریم چون از سوئیس می‌آید. نمی‌توانیم با شرکتی که در فرانسه کار نیروگاه‌های ما را انجام می‌دهد رابطه خود را به سادگی قطع کنیم. آن تصمیمات انقلابی که آن زمان گرفته شده بود یکی دو سال بعد بلافاصله تاثیرات خود را در اقتصاد کشور نشان داد. بنابراین نیاز به یک بسیج اقتصادی و یک کار فشرده اقتصادی ـ بین‌المللی بود و تمام این بار بر عهده بخش اقتصادی ما در وزارت خارجه بود. ما در وزارت خارجه نه فقط کار خارجی اقتصادی کشور را انجام می‌دادیم بلکه مجبور بودیم به مطالب داخل دستگاه‌ها و ریز قراردادها هم بپردازیم. در نتیجه

دخالت و آشنایی ما با متن اقتصاد کشور در بخش‌های کشاورزی ـ صنعتی، مالی و بانکی، خدمات، حمل و نقل، پست و تلگراف، نیرو و همچنین با آن چه که در قبل بود و متوقف شده بود و با آنچه که در جریان بود افزایش یافت. بعد از چند سال به توصیه مهندس موسوی از وزارت خارجه به وزارت نفت رفتم. زمانی که آقای آقازاده وزیر نفت بود من به عنوان مسئول امور اپک با ایشان کار کردم. شرکت در جلسات اپک، آشنایی من را با مهمترین بخش‌های اقتصادی کشور سبب شد. بعد از آن بود که بحث ژاپن و تعیین سفیر برای آنجا پیش آمد. در شرایط آن روز مهمترین شریک تجاری که با ما رابطه دوستانه‌تری داشت و در ضمن غربی هم محسوب می‌شد ژاپن بود. لذا این مسئله مطرح شد که یک فرد با توانایی اقتصادی به آنجا فرستاده شود که بتواند نیازمندی‌های ما را با کشوری که می‌تواند با ایران دیالوگ داشته باشد مطرح کند و ارتباط خوبی برقرار کرده، کار را پیش ببرد. در ضمن بتواند فضای سیاسی لازم را هم به وجود آورد. این پیشنهاد را به بنده کردند. در واقع اواسط دوره جنگ و زمانی بود که آینده خوبی برای وضع اقتصادی کشور پیش‌بینی نمی‌شد، به همین‌دلیل من به ژاپن رفتم و در سفارت حجم روابط خود را افزایش دادم. به گونه‌ای که میزان تعامل ما با ژاپنی‌ها به شدت گسترش پیدا کرد. در آنجا من علاوه برکار روابط دو جانبه، علاقمندی ویژه‌ای به بازسازی ژاپن بعد از جنگ پیدا کردم. گرچه جنگ ما هنوز تمام نشده بود و در اوج خود بود اما آنقدر علاقمند شدم که کسانی را که شخصاً در برنامه‌ریزی اقتصاد ژاپن بعد از جنگ نقش داشتند پیدا کردم. پیرمردانی در نقاط مختلف ژاپن بودند که با آنها صحبت و شروع به نوشتن مقدمات کتابی کردم تحت عنوان بازسازی اقتصاد بعد از جنگ در ژاپن. خوشبختانه در اواخر تالیف این کتاب بودم که جنگ ما هم تمام شد. من به همین دلیل و به دلیل شبکه وسیعی که با اساتید و مجریان این کار در ژاپن داشتم، سمیناری را در ژاپن طراحی کردم تحت عنوان سمینار "تجربیات ژاپن در بازسازی بعد از جنگ" و از اشخاصی مثل دکتر طبیبیان، دکتر نیلی، آقای زالی که بعداً وزیر کشاورزی شدند، آقای نوربخش و رئیس اقتصادی بانک مرکزی، آقای زرین طلب و دیگران که حدود سی، چهل نفر بودند، دعوت کردم تا در این سمینار شرکت کنند. تمام دست‌اندرکاران اصلی بازسازی ژاپن را هم آوردم و در طی دو روز از ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر آنها تجربیات خود را در اختیار

ایرانی‌ها قرار دادند. در واقع باید بگویم که ارتباطات وسیع من در وزارت خارجه و وزارت نفت و سپس در ژاپن و بخش‌های مختلف کشور و بحث‌های مهمی که در آنجاها مطرح بود، من را در معرض ارتباط صرف با معاون وزیر و وزیر قرار نمی‌داد بلکه با تمام مسئولان رده اول کشور در ارتباط بودم. رئیس جمهور وقت آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس، آقای موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور و شخصیت‌های مختلف دیگر از جمله حاج احمدآقا که در دفتر حضرت امام بودند از جمله این افراد بودند.

● شما گفتید یکسری تصمیمات اقتصادی در مورد روابط خارجی کشور و مسائل اقتصادی و مورد نیاز کشور گرفته شده بود و بر اساس آنها انجام می‌شد، با توجه به روابطی که شما با خارج کشور داشتید و دانش تئوریکی که گفتید از آن برخوردار بودید، چه توصیه‌هایی به مقامات کشور می‌کردید؟ آیا پیش می‌آمد که به نخست وزیر یا دیگر مقامات در مورد تصمیمات اقتصادی تذکری بدهید؟ مثلا در مورد بحث ملی کردن بانک‌ها،اقتصاد دولتی و ایجاد یک اقتصاد اسلامی که اصلا تئوری آن در آن زمان وجود نداشت. آیا هرگز این مسائل را مطرح می‌کردید و چه پاسخی به شما داده می‌شد؟

ـ از ابتدایی که ما کار اقتصاد خارجی و به نحوی کمک به اقتصاد داخلی را شروع کردیم، این مسائل وجود داشت. در آن زمان با توجه به موضع‌گیری‌هایی که می‌شد ، بر چسب‌هایی به افراد می‌خورد، ما هم از همان ابتدا که شروع به بحث و صحبت کردیم برچسب طرفداری از اقتصاد آزاد را خوردیم. اما نکته جالبی که باید بدانید این است که در فضای آن روز بر خلاف امروز این برچسب، برچسب خوبی نبود. حالا شاید احساس من اشتباه باشد اما همیشه احساس خود من و دوستانم این بود که یکی از عوامل رفتار تبعیض‌آمیزی که آن زمان در مورد من و دوستان نظیر من اعمال می‌شد این برچسب بود که ما کمی معتدل و یا لیبرال هستیم و تفکرات بازی نسبت به دیگران داریم. اگر هم کمی بیشتر از آن تفکرات خود جلوتر می‌رفتیم خطرناک می‌شد ، حتی خطر این بود که تصور شود ما با برخی اصول اساسی انقلاب مخالف هستیم. ما هم به هر حال

جوانی مان را برای نهضت ایران گذاشته بودیم و علاقمند به این نهضت بودیم و خود را جزء آن می‌دانستیم، بنابراین حواسمان جمع بود که به خاطر وضعیت ناشی از جنگ فرصت این را نداریم که به این افکار بپردازیم. یعنی باید یک خط را می‌گرفتیم و جلو می‌رفتیم . عده‌ای هم همین کار را کرده بودند. کسانی هم که مثل ما فکر می‌کردند و چنین بر چسب‌هایی خورده بودند سقفی داشتند که نمی‌توانستند از آن بالاتر بروند. به عنوان مثال اگر اشتباه نکنم در سال ۶۶ بود و هنوز جنگ تمام نشده بود که من را کاندیدای وزارت بازرگانی کردند. آن زمان رئیس دفتر و هماهنگ کننده کارهای رئیس جمهور، آقای محمدخان بودند که به من تلفن کردند و گفتند آقای خامنه‌ای می‌خواهند در زمینه پست وزارت بازرگانی با شما صحبت کنند، من گفتم اجازه بدهید فکر کنم. فکرهایم را کردم که وارد جزئیات آن نمی‌شوم اما در نهایت پذیرفتم تا برای صحبت به آنجا بروم. زمانی که مذاکره می‌کردیم ایشان از من پرسیدند در مورد بازرگانی چه ایده‌ای مد نظرتان است. من گفتم ایده من در حال حاضر تکوین پیدا نکرده است بلکه من قبلا ایده‌ام را در کتابی که تحت عنوان اقتصاد بین‌الملل و بازرگانی خارجی نوشته‌ام بیان کرده‌ام. من طرفدار باز شدن درهای کشور به دنیا و برخورداری اقتصاد از یک دینامیسم بالا هستم که این مستلزم ورود بخش خصوصی به صحنه اقتصادکشور است. در آن زمان بخش خصوصی یک ضد ارزش بود. این کار هم نیاز به یکسری ملزومات سیاسی ـ اجتماعی خاص داشت. به هر حال ایشان گفتند با توجه به این که شما برای این کار مورد تأیید قرار گرفته‌اید، برنامه خود را بنویسید. اما بعدها اینطور نشد، به این دلیل که گفتند شما زیاد از حد تفکرات اقتصاد آزاد دارید.

● چه کسی این را گفت؟

ـ به طریقی این را به من رساندند. آن را کنار گذاشتم. اتفاقاً در خلال مأموریتم به ژاپن بود لذا چند روزی صبر کردم دیدم خبری نیست سپس به ژاپن رفتم. که پرسیدند چرا رفتید، گفتم مشکلی نیست هر گاه تصمیم خود را گرفتید برمی‌گردم. در نهایت فرد دیگری را برای این پست انتخاب کردند. آن فرد هم معروف بود به این که گرایش‌های دولتی را بیشتر از من قبول دارد. به هر حال افراد در آنجا باتوجه به

برچسب فکری خودشان البته برچسب اقتصادی نه برچسب سیاسی و انقلابی، شناخته می‌شدند. کسانی که بیشتر طرفدار اقتصاد دولتی بودند از ارزش و منزلت خاصی برخوردار بودند و کسانی که موافق گسترش حیطه دولت نبودند، سقفی داشتند که از آن بالاتر نمی‌رفتند. ما هم این سقف را می‌فهمیدیم چرا که به طرق مختلف به مانشان داده می‌شد. لذا در این که ما نظر خود رامطرح می‌کردیم شکی نیست به همین دلیل هم بر چسب‌مان مشخص بود. در واقع چون ما از همان روزهای اول حرف می‌زدیم بر چسب‌مان مشخص می‌شد. البته در تحلیل کل اقتصاد دوران جنگ صرف نظر از این که قضاوت‌های حرفه‌ای کوچکی می‌شود که مثلاً این کار غلط انجام شده است و این کار نباید انجام می‌شد، باید بگویم در کل نمی‌توان به اقتصاد جنگ یک چهره اقتصاد دینامیک خصوصی داد. در اقتصاد جنگ و در تمام دنیا، دولت نقش بسیار زیادی دارد، به خصوص در کشور ما که انواع مشکلات اقتصادی هم در آن وجود داشت. لذا در عین حال که می‌توان گفت اقتصاد جنگ را می‌توانستیم بهتر اداره کنیم اما نمی‌شود ایرادات اساسی و بزرگی نسبت به کل جریان گرفت و آن را زیر سؤال برد. چرا که فکر می‌کنم در اقتصاد جنگ، قبل از این که ما اقتصاد را زیر سؤال ببریم باید به این نکته توجه کنیم که در این صورت خون پاک صدها هزار نفر که با یک عشق پاک برای کشورشان جنگیدند هم زیر سؤال می‌رود.

● آقای دکتر شما چگونه برای ریاست بانک مرکزی برگزیده شدید؟ البته توضیح دادید که کارهایی از جنبه بین‌المللی انجام داده بودید و آقای نوربخش و دیگر دوستان و همکاران دولت دوم مهندس موسوی را به سمیناری که برای بازسازی در ژاپن برگزار شده بود، دعوت کردید. بعد از اتمام جنگ و پذیرش قطعنامه، دولت جدید آقای هاشمی با رویکرد جدید روی کار آمد و شما به عنوان رئیس بانک مرکزی معرفی شدید. با توجه به این که شما سابقه بانکی هم نداشتید، چگونه شما را انتخاب کردند؟

ـ این سؤال را باید از کسانی که مرا کاندیدا کردند بپرسید.

● منظور من این نبود که چرا این کار را کردند. می‌خواهم بدانم اولین باری که این مسئله مطرح شد در چه زمانی و توسط چه کسی بود؟

ـ من در تابستان سال ۱۳۶۸ در تهران بودم و آن زمانی بود که آقای هاشمی در حال رایزنی برای تشکیل کابینه بودند، از گوشه و کنار می‌شنیدم که بنده جزء کسانی هستم که برای پست‌های اقتصادی مورد پیشنهاد دیگران هستم. البته من برای مدت کوتاهی به ایران آمده بودم تا در سمیناری که در دانشگاه تربیت مدرس بود و من هم مقاله‌ای ارائه کرده بودم شرکت و کنم و برگردم . از افراد مختلف می‌شنیدم که خیلی از دوستان و کسانی که مرا می‌شناختند، بنده را به عنوان یکی از مدیران اقتصادی پیشنهاد می‌کردند و شاید این پیشنهادهایی که از این طرف و آن طرف شده بود به نتیجه رسیده بود.

● چه صحبت‌هایی صورت گرفته بود؟

ـ صحبت‌هایی که من می‌شنیدم مختلف بود. از بانک مرکزی گرفته تا وزارت بازرگانی. البته این نکته را هم عرض کنم که بانک مرکزی نام بانک را دارد اما دارای یک مسئولیت اقتصادی بزرگ است. از این رو یک آدم بانکی لزوماً یک فرد اقتصادی نیست. در نتیجه رئیس بانک مرکزی باید کسی باشد که اقتصاد دان باشد نه کسی که فقط بانکی عمل کند. به هر حال بنده هم به عنوان یکی از مدیران اقتصادی، مطرح بودم. در طول تاریخ تاسیس بانک مرکزی ایران هم تعداد بسیار کمی از کسانی که به بانک مرکزی رفتند از خود بانک برآمده بودند و تجربیات کمی بانکی داشتند. البته بسیار خوب است که فرد تجربیات بانکی داشته باشد. اما برای این کار داشتن تصویری از اقتصاد و شیوه‌های حل اقتصادی بسیار ضروری‌تر به نظر می‌رسد.

● اولین بار چگونه و در چه زمانی رسما به شما اطلاع دادند که قصد دارند مسئولیت بانک مرکزی را به شما بسپارند؟

ـ من ژاپن بودم که از دفتر آقای هاشمی به بنده اطلاع دادند که ایشان می‌خواهند تا من به تهران بیایم. خود من هم نمی‌دانستم برای چه کاری است چون

حرفی به بنده نزدند. فقط گفتند هر چه سریع‌تر به تهران بیایید.من هم ظرف چند روز کارهایم را انجام دادم و از دفتر رئیس جمهور خواستم که اجازه‌ام را برای آمدن به ایران از وزارت خارجه بگیرند، به محض ورود به تهران دکتر نوربخش به من تلفن کرد و قراری را که با آقای هاشمی گذاشته بودند را به من اطلاع داد. ابتدا آقای نوربخش ماجرا را به بنده گفتند و بعد به اتفاق ایشان نزد آقای هاشمی رفتیم و ایشان گفتند که باید به بانک بروید.

● آیا در آن جلسه انتظارات خاصی را مطرح کردند. یعنی با توجه به توانایی‌هایی که شما داشتید آیا شما را برای یک برنامه و هدف خاصی در نظر گرفته بودند؟

ـ بحث آقای هاشمی این بود که کشور بعد از سال‌ها جنگ نیازمند یک بازسازی بزرگ است و ما قصد داریم در خلال سال‌های آینده این وضعیت روند اقتصادی رو به رکودی را که به خصوص در سال‌های آخر جنگ پیدا شده معکوس کنیم و از هر بخش اقتصادی من جمله بانک می‌خواهیم که نقش خود را در این فرآیند بازسازی کند. طبعاً بانک مرکزی و سیستم بانکی به عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی می‌تواند با ارائه طرح‌های تازه این نقش را ایفا کند و بار مسئولیت اصلی تأمین منابع لازم برای این بازسازی را به دوش بکشد. ایشان همچنین گفتند با توجه به این که بانک مرکزی همانند آدم هایی است که از جنگ آمده و خسته هستند، دستگاه‌های ما هم چنین حالتی را دارند. بانک هم از این امر مستثنی نیست . لذا باید بتواند با کسب اعتبار بین المللی و اعتبار ویژه، سیستم بانکی ایران را به تدریج به جایگاه اصلی خود در جامعه بین المللی برگرداند.

● و شما هم این مسئولیت را پذیرفتید. یک سوال برای من پیش آمده و آن این است که اگر آقای هاشمی در آن جلسه از شما می‌خواستند مثلاً وزیر بازرگانی شوید، آیا می‌پذیرفتید. در واقع برای شما مهم بود که چه شغلی به شما پیشنهاد می‌شود یا این که هدفتان این بود که هر شغل اقتصادی را بپذیرید؟

ـ من هرگز در طول دوران خدمتم خود را همه فن حریف نمی‌دانستم و همیشه

در یک خط کاری مشخص فعالیت کرده‌ام.

● پس اگر در آن جلسه از شما می‌خواستند وزیر بازرگانی شوید نمی‌پذیرفتید؟

ـ من فکر می‌کنم زمانی که ایشان این پیشنهاد را به بنده دادند کابینه رأی اعتماد خود را گرفته بود و وزرا تعیین شده بودند.

● به عنوان یک فرض گفتم.

ـ البته راجع به آن فکر می‌کردم. مسلماً بلافاصله نمی‌پذیرفتم.

● آیا در مورد ریاست بانک مرکزی هم فکر کردید یا همان لحظه آن را قبول کردید؟

ـ خیر. ابتد فکر کردم و بعد به این نتیجه رسیدم که بپذیرم.

● گفتید که ایشان از شما خواسته بودند طرح‌های نو ارائه دهید و وظیفه اصلی بانک را هم تامین منابع مالی برای بازسازی کشور برشمرده بودند، شما چه طرح‌های جدیدی ارائه داده بودید و خطمشی خودتان به عنوان رئیس بانک مرکزی و با توجه به شناختی که گفتید از اقتصاد بین‌المللی داشتید چه بود؟ چرا که در آن زمان اولین برنامه جمهوری اسلامی در بعد از انقلاب و در سال ۶۸ در حال اجرا بود، رویکرد برنامه نیز نسبت به سال‌های قبل متفاوت بود. سیاست تعدیل اقتصادی، حرکت به سمت آزادسازی قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها و یکسان‌سازی نرخ ارز که کاملا با ده سال قبل متفاوت بودند و مدیران موجود هم با این شیوه آشنا نبودند در حال اجرا شدن بود. شما در اینجا چه طرح و برنامه‌ای پیشنهاد دادید؟ آیا فکر خاصی از خود داشتید یا تحت تاثیر برنامه بودید؟

ـ هر دو. در واقع ما در ابتدا به بررسی وضع اقتصادی کشور پرداختیم تا ببینیم در چه شرایطی قرار داریم. طبعاً اطلاعات ما از اوضاع مملکت در قبل و بعد از قبول مسئولیت کامل نبود. با استفاده از اطلاعاتی که کارشناسان در اختیار داشتند

توانستیم وضعیت واقعی کشو را در آن روز به دست آوریم. ما با اختلالات عمیقی که در اقتصاد کشور بود روبرو شدیم. از جمله مشکل تأمین منابع و عدم وجود منابع کافی. خاطرم هست در روزهای اول حضورم در بانک مرکزی اولین مسئله‌ای که نمایان شد نیاز به منابع کافی برای تأمین گندم کشور بود که از ابتدای سال شروع شده بود. من در ۲۴ شهریور سال ۶۸ به بانک رفتم. این مسئله به دلیل این که دولت هنوز انتخاب نشده بود معوق و حادتر شده بود. در نتیجه اولین و فوری‌ترین کار این بود که بتوانیم با لحاظ داشتن قانون و مقررات منابعی برای تأمین گندم فراهم کنیم. همچنین انتظارات بسیار بالایی از جانب مردم پس از انتخاب آقای هاشمی وجود داشت. جنگ تمام شده بود و وضع کشور باید تغییر می‌کرد. یکی از اولین نیازهای فوری مردم این بود که از کمبودهای معمول در جامعه کاسته شود و به تدریج به سمت تأمین کمبود کالاهای مورد نیاز برود. در رأس آن مواد غذایی و ضروری‌ترین آنها گندم بود. سیلوها به اندازه کافی ذخیره نداشتند و به اندازه کافی منابع مالی نداشتیم. نیاز اولیه این بود که اعتباراتی برای این کار بگیریم. در آن زمان متوجه شدیم نه تنها منابع کافی نداریم بلکه مقروض هم هستیم. جمع بدهی‌های ما در آن زمان با توجه به یوزانس‌هایی که انجام داده بودیم حدود ۱۲/۹ میلیارد دلار بود. یعنی در سال ۶۸ که بنده وارد بانک مرکزی شدم، با این میزان بدهی مواجه بودیم.

● سر رسید آن بدهی‌ها در چه زمانی بود؟

ـ به تدریج بود. در سال ۶۸، ۶۹و ۷۰.

● و در قالب یوزانس و کوتاه مدت بوده است؟

ـ بله. البته حدود ۱/۲ میلیارد دلار آن مربوط به دو سال قبل از آن بود. در نتیجه اولین مسئله‌ای که مطرح شد چگونگی تأمین منابع برای گندم بود. مسئله دیگر پیش‌بینی‌های برنامه اول بود. چراکه برنامه‌ای بود که طی سال‌های جنگ و دو، سه سال قبل از پایان جنگ نوشته شده بود و برنامه جدیدی نبود که بعد از دولت آقای هاشمی نوشته شود، بلکه از قبل نوشته شده بود و احتمالاً بعدها اصلاحاتی در آن ایجاد شده بود. جدولی را تعیین کرده بودند که مهم‌ترین شاخص آن این بود که ما در

سال اول و دوم و سوم برنامه از استقراض خارجی استفاده کنیم. چرا که بر اساس آن پیش‌بینی‌ها در سال‌های چهارم و پنجم برنامه درآمد نفتی بالا می‌رود و می‌توانیم از محل آنها قرض‌هایی را که در سال اول گرفته بودیم، پرداخت کنیم. بنابراین موازنه ارزی خود را در پایان پنج سال خواهیم داشت. در واقع برنامه اول طبق جداولی که آن زمان چاپ شده بود پیش‌بینی یک موازنه سالانه را نمی‌کرد. بلکه بر اساس برآوردهایی که از آینده و قیمت نفت داشت، پیش‌بینی یک موازنه پنج ساله را می‌کرد. برنامه نویسان آن را ارائه کرده بودند و در دولت هم تصویب شده بود. زمانی که بنده وارد بانک مرکزی شدم این موارد از مراحل خود عبور کرده و تمام شده بودند. مهمترین مشخصه این کار این بود که زمانی که برنامه به قانون تبدیل شد حقی را برای دستگاه‌های مصرف کننده قائل می‌شد که بتوانند بودجه‌ای را در خلال پنج سال و به طور سالانه مصرف کنند و این تکلیف را هم بر عهده بانک قرار داده بود که به شیوه‌های مقتضی بتواند این میزان را برآورده کرده و به دستگاه‌های مختلف بپردازد. اگر به آن جدول پنج ساله رجوع کنید مشاهده می‌کنید که حدود ۱۳۶ میلیارد دلار جمع هزینه‌های برآوردی برنامه بود که ۱۲۰ میلیارد دلار آن قرار بود از طریق معمولی و مابقی از طریق یکسری قراردادهای ویژه و قراردادهای بیع متقابل تأمین شوند. چنین قراردادهایی در یکی دو سال آخر برای تأمین مصارف بخش نیرو و انرژی منعقد شده بود. یعنی در قانون بودجه سال ۶۸ که در سال قبل از آن تدوین شده بود و همین طور در قانون بودجه سال ۶۶ مواردی را لحاظ کرده و اعتباراتی را به وزارت نیرو و وزارت نفت داده بودند. لذا برنامه‌ای که ارائه شده بود از چنین وضعیتی برخوردار بود.

● شما هم مجبور بودید در چارچوب چنین برنامه‌ای طرح‌هایتان را ارائه دهید.در واقع به نوعی محدود شده بودید؟

ـ محدود خیر. اما می‌توان گفت کار را برای ما مشخص کرده بودند. خاطرم هست زمانی که به بانک مرکزی رفتم، اولین بحث‌های ما با مجلس در مورد این بود که چگونه این کار را انجام دهیم. با وجود این که برنامه تدوین شده بود، هنوز هم در مجلس برخی موافق استقراض و برخی مخالف آن بودند. در صورتی که در حال

تصویب نهایی بود. یعنی از کمیسیون‌ها درآمده و در حال طرح در صحن علنی بود. شاید یکی دو جلسه آخر آن به من رسید که همراه با دیگر مسئولان اقتصادی در آن جلسات شرکت کردم که مربوط به بحث‌های استقراض بود. اما صرف نظر از این، برخی مسائل در برنامه وجود نداشت. اما جزء مسائل اصلی اقتصادی بود. همان نکاتی که شما مطرح کردید. اگر توجه کرده باشید برنامه به بحث تصحیح قیمت‌ها و بحث ارز و یارانه‌ها نمی‌پردازد. در واقع جهت‌گیری برنامه اول مناسب بود. اما خیلی کلی و با تفکراتی خاص نوشته شده بود. در دوران برنامه اول که به برنامه‌های تعدیل معروف شد، فقط اشاراتی به مشخصه‌های آن داشت. جزء اولین موارد ما، البته بعد از بحث تأمین منابع این مسئله بود که بار سنگینی را بر دوش بانک مرکزی گذاشت. حداقل این بار سنگین در دو سه سال اول با بانک مرکزی همراه بود و چون بانک هم برای این کار مجهز نبود سعی کرد خود را مجهز کرده و تیم‌های قوی را برای این کار آماده کند، تا بتواند این انتظار بسیار بزرگ را که از طریق تصویب برنامه در دستگاه‌های مختلف به وجود آمده بود، برآورده کند. حرکتی برای بازسازی کشور در آن سال به وجود آمده بود و احساس می‌شد که کشور سال‌هایی را از دست داده و باید هر چه سریع‌تر جبران کند، بنابراین مسئولیت سنگینی را بر عهده بانک می‌گذاشت که خوشبختانه توانستیم بانک را تجهیز کنیم و باارائه برنامه‌های اصلاحات اقتصادی که بسیاری از آنها به مسائل مالی و پولی برمی‌گشت چهره خوبی از اقتصاد کشور و روند آن به دنیا ارائه دهیم.

● گفتید که در سه چهار جلسه آخر تصویب برنامه در مجلس حضور داشتید، می‌خواهم بدانم نظر خودتان نسبت به محتویات این برنامه و تعهداتی که برای بانک مرکزی گذاشته بودند، چیست. به هر حال در آن زمان برنامه در حال تدوین بود و ممکن بود تعهداتی در آن باشد که مورد نظر شما که رئیس بانک بودید نباشد.و بر شما تحمیل شده باشد، نظرتان در این باره چیست؟

ـ موضع من از همان ابتدا این بود که موافق استفاده از اعتبارات خارجی بودم و هنوز هم هستم. فکر می‌کنم هیچ کشوری نمی‌تواند بدون استفاده از اعتبارات خارجی و استقراض خارجی به سمت توسعه برود. در نتیجه من از کسانی بودم که

موافق این مسئله بودم. چرا که من موازنه ارزی کشور را نه یک ساله بلکه پنج ساله می‌دیدم و موافق استقراض بودم و هنوز هم معتقدم این کار درستی بود و در حال حاضر هم کشور باید چنین کاری را انجام دهد. اما ما در تمام طول برنامه همواره در زمینه قیمت نفت با بقیه دوستانی که در بخش انرژی و دیگر بخش‌ها بودند، اختلاف داشتیم. ما همیشه به عنوان افراد بانک مرکزی که خیلی محتاطانه به قیمت نگاه می‌کنیم معروف بودیم و می‌خواستیم با احتیاط بیشتر قدم برداریم. به هر حال افرادی هم در دستگاه نفت و دستگاه برنامه و دستگاه دولت بودند که قیمت‌ها را بررسی می‌کردند. ما یک صدا داشتیم و بقیه هم صداهای متفاوتی داشتند. ما همیشه در مورد قیمت نفت این اختلاف را داشتیم. اگر فرضاً آنها قیمت ۱۷ دلار را می‌گفتند ما ۱۴ دلار می‌گفتیم و به طور کلی برآوردهای کارشناسی که در بانک مرکزی بود پایین‌تر از برآوردهایی بود که وزارت نفت، داشت. چرا که وزارت نفت برآورد می‌کرد و به سازمان برنامه می‌داد و سازمان برنامه برآورد کرده و به دولت می‌داد. این وضعیتی بود که ما در آن زمان داشتیم و بر همین اساس هم مدیریت می‌کردیم.

● پس برخی از آن مواردی که به بانک تحمیل شد، مد نظر خود شما هم بود و تمام آنها تحمیلی نبود؟

ـ من نمی‌گویم چیزی به بانک تحمیل شد. بلکه چارچوب برنامه این بود و ما در آن چارچوب مجبور بودیم تمام امکانات خود را برای آن کار بسیج کنیم. فکر می‌کردیم باید به یک اعتبار بین‌المللی دست یابیم و به وضعیتی برسیم که بتوانیم این کار را انجام دهیم. چرا که اخذ اعتبار به این معنا است که شما بتوانید از پس‌اندازهای دیگر کشورها برای ساختن کشور خود استفاده کنید. این کار نیاز به جلب اعتماد داشت که کار ساده‌ای نیست. اما ما باید این اعتماد را جلب می‌کردیم.

● زمانی که شما وارد بانک شدید وضع بانک از نظر بدهی‌های بین‌المللی، اعتبار بین‌المللی و بدهی به داخل کشور چگونه بود؟ چون ظاهراً تا آن سال وظیفه بانک مرکزی تامین کسری بودجه دولت از طریق انتشار اسکناس بود. این انتشار

از طریق مجوزهایی بود که از مجلس یا حضرت امام گرفته می‌شد. می‌خواهم بدانم وضعیت بانک مرکزی در زمان ورود شما چگونه بود و چه ارزیابی از آن دارید؟

- من در زمان ورود احساس کردم باید برای چند کار برنامه‌ریزی شود. یکی تعدد نرخ ارز که حدود ۱۲ نرخ بود و اختلالات وسیعی در قیمت‌ها ایجاد کرده بود. در نتیجه انجام برنامه‌ریزی معین و مناسب اقتصادی برای تصحیح اختلالات قیمت و به خصوص قیمت ارز را شروع کردیم. برنامه خود را هم ارائه دادیم. برنامه دوم ما این بود که بتوانیم یک نرخ سود بانکی درستی که نرخ داخلی پول است، ایجاد کنیم. ارز نرخ خارجی پول و نرخ سود، نرخ داخلی پول است. ما باید نرخ داخلی پول را هم تصحیح می‌کردیم و تا آن زمان بانک مرکزی تأمین کننده منابع کسری بودجه دولت بود، برنامه سوم ما رفع این معضل بود. ما از ابتدا شعار کاهش کسری بودجه و به موازنه کشاندن مالی دولت را داشتیم و این که بانک مرکزی نباید تأمین کننده کسری بودجه باشد. در این مورد طرح‌هایی را به شورای پول و اعتبار ارائه دادیم. شاید نخستین بانک مرکزی بعد از انقلاب بودیم که در برابر دولت ایستادگی کرده و از سال بعد یعنی سال ۶۹ به دولت اعلام کردیم که باید بدهی‌هایش را به بانک مرکزی پرداخت کند. دوم این که ما برای نخستین بار لایحه‌ای را به شورای پول و اعتبار برده و تصویب کردیم. مبنی بر این اگر دولت بخواهد از منابع بانک مرکزی استفاده کند باید نرخ سودش را بپردازد. البته این طرح با مخالفت شدید سازمان برنامه و دولت مواجه شد و آن را وتو کردند. اما سال‌های بعد با پایداری ما نسبت به این سیاست که بانک مرکزی نباید تأمین کننده کسری بودجه باشد و باید مطالبات خود را از دولت بگیرد و اگر هم بخواهد پولی بدهد باید با یک نرخ سود مناسبی باشد تا دولت را در استفاده از منابع بانک مرکزی محتاط‌تر کند، توانستیم آن را ادامه داده و جلو ببریم. مطلب دیگر این بود که در کل سیستم بانکی کشور، اغلب بانک‌ها زیان ده بوده و زیان‌های بسیار بالایی هم داشتند، به اضافه این که مجموعاً حدود ۷۰ سال بانک‌ها حسابرسی نشده بودند (مثلا بانک صادرات ۸ سال، بانک سپه شش سال و...)

● یعنی بانک‌ها تا سال ۶۸ حسابرسی نشده بودند؟

ـ اغلب بانک‌ها نه تنها به روز نبودند بلکه برخی از آنها از سال ۵۹ حسابرسی سالانه هم نشده بودند و زیان ده بودند. لذا یک کار عظیمی در سیستم بانکی ما، که در حالت رکود ناشی از جنگ قرار داشت صورت گرفت و آن را به یک سیستم نسبتاً قابل قبولی برای آن زمان تبدیل کرد.

● آقای دکتر سوالم را دوباره تکرار می‌کنم. زمانی که شما وارد بانک مرکزی شدید وضعیت بانک مرکزی از نظر بدهی به دولت، مردم و اعـتبار بـین‌المـللی چگونه بود؟

ـ بانک مرکزی نه تنها به دولت بدهکار نبود، بلکه طلبکار هم بود. در آن زمان بانک مرکزی هزاران میلیارد ریال از دولت طلب داشت و در نتیجه تبدیل به جایی شده بود که بخش بسیار زیادی از بودجه دولت را تأمین می‌کرد که من به محض ورود سیاست عکس این را اعلام کردم که دولت باید کسری بودجه‌اش را کم کند و از منابع بانک مرکزی استفاده نکند. در درجه اول از منابع خودش استفاده کند و اگر نیاز به پول داشت از منابع سیستم بانکی به صورت قرض در برابر طرح و برنامه و انجام مطالعات اقتصادی و مالی پروژه‌ها استفاده کند و در مرحله آخر به بـانک مـرکزی بیاید. آن هم حداقل استفاده را با یک نرخ معین داشته باشد. این وضع بانک و دولت بود. وضع بدهی‌های ارزی بانک حدود ۱۲ میلیارد دلار بود و سررسیدهای ماهانه‌ای داشت که هر ماه باید پرداخت می‌شد.

● یعنی در قالب یوزانس‌های سه ماهه و شش ماهه بود؟

ـ یوزانس‌های مختلف بود. سه ماهه، شش ماهه، نه ماهه، یکساله و دو ساله. آن زمان یوزانس دو ساله هم داشتیم و لذا هر ماه باید مبلغی را بابت این بدهی‌ها پرداخت می‌کردیم.

● وضع اعتبار بین‌المللی بانک چگونه بود؟

ـ وضع اعتبار بین‌المللی خوب نبود. به همین دلیل میزان استفاده بانک از منابع

خارجی چندان امکان‌پذیر نبود و ما در همان اوایل که به منابع مالی بین‌المللی رجوع می‌کردیم از شیوه پاسخ آنها متوجه می‌شدیم که آنها اعتباری برای ما قائل نیستند. در نتیجه کار خیلی سخت بود.

● هنگام مراجعه به آنها چه پاسخی دریافت می‌کردید؟

ـ به طور مثال اگر درخواست اعتبار می‌کردیم پاسخ می‌دادند نداریم که بدهیم یا شرایطی که اعلام می‌کردند ، نرخ ریسک ۱۵ و ۲۰ درصد برای آن قرار می‌دادند. در ضمن ما ارتباطی هم نداشتیم. با وجود این که جزء موسسان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم بودیم، اما هیچ موسسه ثالث معتبر دنیا ما را تأیید نمی‌کرد، چون رابطه ما با صندوق بین‌المللی پول قطع بود.

● از بعد از انقلاب تا سال ۶۸ این ارتباط قطع شده بود؟

ـ بله. لذا یکی از اقداماتی که در فکر آن بودیم، بازسازی اعتبار بین‌المللی بانک بود که سعی کردیم آن را انجام دهیم.

● این ضعف اعتبار تا چه میزان به وضعیت اقتصادی و برنامه‌های اقتصادی کشور که آن زمان امضاء شده بود برمی‌گشت و چه میزان به درگیری‌های سیاسی و عمل سیاسی حاکمیت؟

ـ بیشتر به جنگ و آنچه که کشور دچار آن بود برمی‌گشت. یعنی کشور در آن سال‌ها در یک وضعیت جنگی به سر می‌برد و به عنوان یک منطقه جنگی محسوب می‌شد و نرخ ریسک آن بسیار بالا بود. اقتصاد جنگ هم که مشخص است و در تمام کشورهای دنیا شبیه هم است. از اقتصاد جنگ توقع رشد بالا نمی‌رود. البته یک سری جهت‌گیری‌های دولتی خاصی که در اقتصاد اتفاق افتاده بود و مصادره‌هایی که انجام شده بود و شیوه‌های اداره بنگاه‌های اقتصادی بی‌تاثیر نبود. اما به طور کلی با توجه به وضعیت عمومی که در کشور حاکم بود همه این مسائل دست به دست هم داده بود و تصویر نامناسبی از ایران ارائه کرده بودکه چندان مناسب نبود.

● برگردیم به این بحث که شما رئیس بانک مرکزی بودید و در جلسات دولت حضور داشتید؛ گویا مهمترین وظیفه دولت آقای هاشمی در آن زمان این بود که برای بازسازی، یکسری منابع مالی را به صورت اعتبارات بین‌المللی تامین کند. اما اختلاف نظرهایی در برداشت از مفاد برنامه وجود داشت. برخی افراد در سازمان برنامه معتقد بودند که دولت نباید از یوزانس استفاده کند اما گویا دولت و بانک مرکزی برداشتشان این بود که هم می‌توان از یوزانس استفاده کرد و هم از اعتبارات بین‌المللی مندرج در برنامه. این مسئله موجب شد که در نهایت با حجم بالایی از بدهی‌های خارجی روبرو شوند. آن زمان چه بحث هایی در این مورد انجام می‌شد؟

ـ اصلاً چنین بحثی نبود که یکی موافق و یکی مخالف یوزانس باشد. اگر به قانون بودجه سال ۶۹، ۷۰ و ۷۱ رجوع کنید می‌بینید، بر اساس پیش‌بینی برنامه و بودجه به بانک مرکزی تکلیف شده بود که به صورت یکساله و دو ساله استقراض کند. در بودجه سال ۶۹ آمده که بانک مرکزی ۵/۴ میلیارد دلار تأمین منابع کند به صورتی که از سال‌های بعد یعنی سال‌های ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ اصل و فرع آنها را پرداخت کند و دوباره در سال ۷۰ بانک را مکلف کرده بودند که ۴/۸ میلیارد دلار استقراض کند که از سال بعد آن یعنی یکساله و دو ساله و سه ساله بپردازد. این نکته جالبی است که در بودجه‌های سنواتی که در واقع تقسیم برنامه پنج ساله به سالانه بود، دریافت اعتبارات کوتاه مدت پیش‌بینی و به صورت قانون در آمده بود. جالب این است که بانک مرکزی مخالف این مسئله بود. در واقع بانک همواره مخالف این بود که گردش نقدینگی بانک به صورت قانون در آید و یا برنامه آن را مکلف کند. ما مخالف این امر بودیم که دستگاه برنامه‌ریزی کشور و یا قانون جدول نقدینگی برای بانک تعیین کند که چگونه قرض کنید و به چه صورت بپردازید.

این بر عهده مدیریت داخلی بانک است. شما باید به بانک بگویید که تا جایی که می‌تواند تأمین منابع کند به هر صورتی که نقدینگی‌اش اجازه می‌دهد بپردازد. اما سال‌های اول کسی چنین بحثی نمی‌کرد و موافق این روند نبود. اما از سال ۶۹ به بعد بانک مرکزی موضع شدیدی بر علیه این مسئله داشت و در مذاکرات مجلس هم ثبت است. در این رابطه ما کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس را همراه خود کردیم و

مرحوم حسینی شاهرودی که رئیس کمیسیون بود و آقای بهزادیان از جمله کسانی بودند که علی رغم دیدهای متفاوتی که در ابتدا با بانک مرکزی داشتند، به شدت از بانک مرکزی دفاع کردند و معتقد بودند که نباید این موارد را در برنامه ذکر کرد. بلکه باید اجازه داد که بانک بر اساس توانایی گردش نقدینگی خود این کار را انجام دهد.

● در مورد نحوه هزینه کردن هم توضیح بدهید، چون گفتید اعتبارات کوتاه‌مدت می‌گرفتید اما در بلندمدت هزینه می‌کردید. در نتیجه سال بعد امکان بازپرداخت آن وجود نداشت و در این مورد هم اختلاف نظری نبود. چون ۴ یا ۵ میلیارد دلار اعتبار بین‌المللی گرفته بودید و در سال بعد باید پرداخت می‌کردید. پرسش من این است که منبع تامین این پرداخت‌ها در سال بعد کجا بود؟ به هر حال این دلارها در طرح‌های بلندمدتی هزینه شده بودند. در واقع اعتبارات کوتاه‌مدت در طرح‌های بلندمدت گرفته شده بود. در نتیجه عدم تعادلی را بعدها در پرداخت‌ها ایجاد می‌کرد؟

ـ به نظر من تمام این مسائل به پیش‌بینی کلی برنامه از قیمت نفت و درآمدهای صادرات غیرنفتی برمی‌گشت. در اوایل تولید نفت حدود دو میلیون بشکه در روز بود که این به تدریج به ۲/۵ و ۳ میلیون بشکه و بالاتر هم رسید. یعنی با افزایش تولید نفت از یک سو و پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه قیمت نفت از سوی دیگر و افزایش صادرات غیرنفتی ناشی از تزریق ارز در دستگاه‌های مختلف در بخش صنعت و کشاورزی و صنایع تبدیلی، درآمدهایی ایجاد می‌کند که طبق جدول برنامه و پیش‌بینی برنامه می‌تواند پاسخگو باشد. در واقع برنامه این مسئله را تعیین و اعلام کرده بود که نگران نباشید به همین دلیل هم بود که در بودجه‌های سنواتی گذاشته شده بود و مجلسی‌ها نیز قانع شدند و تصویب کردند. یعنی احساس می‌کردند از آن طرف پول تزریق می‌شود، یک مقدار به نفت می‌دهیم و یک مقدار به دستگاه‌های دیگر و آن میزانی که به نفت داده می‌شود ایجاد درآمد نفتی جدید می‌کند. در آن زمان در نفت برنامه‌ای پایه‌ریزی شده بود به نام برنامه افزایش تولید که سالانه مقدار زیادی ارز به آنجا تزریق می‌شد، در دستگاه‌های دیگر هم به همین صورت بود. همچنین شورایی به نام شورای تولید زیر نظر آقای رئیس جمهور ایجاد

شد که اعضای آن رئیس سازمان برنامه، وزیر دارایی، وزرای صنعتی، وزیر بازرگانی و رئیس کل بانک مرکزی بودند. وظیفه مهم شورا این بود که برنامه‌ریزی برای ارزی که به این دستگاه‌ها تزریق می‌شد انجام دهد تا بتوانند تولید کنند و به صادرات برسند و از عواید ناشی از صادرات بتوانند پول‌هایی را که گرفته‌اند پرداخت کنند.

● پس شما به عنوان رئیس کل بانک مرکزی مشکلی از این بابت نداشتید که در کجا هزینه می‌شوند. شما تنها به مفاد برنامه توجه داشتید که برای صادرات یکسری کالاهای غیرنفتی به کار رود و بازپرداخت شود و هیچ‌گاه نحوه هزینه را مطرح نمی‌کردید؟

ـ خیر. چرا که نحوه هزینه کردن مربوط به برنامه و بودجه است. بانک مرکزی به هیچ وجه مسئول این امر و در مقام این نبود که بگوید مثلا این میزان به کشاورزی و این مقدار به صنعت داده شود.

● اما مسئول بازپرداخت آنها بودید؟

ـ بله. ما این مسئولیت را بر عهده داشتیم که در مورد نحوه پیش‌بینی درآمدها بحث کنیم که همیشه هم بحث و جدل داشتیم. بحث‌های زیادی را با دستگاه نفت و برنامه و بودجه در مورد میزان درآمدها و عواید سال‌های آتی داشتیم. اما در مورد این که این عواید کجا می‌رود، آیا نفت و صنعت آن را به درستی مصرف می‌کنند بحثی نداشتیم. چرا که دستگاه ناظر آن سازمان برنامه، وزارت اقتصاد و دارایی و دولت بود. اصلاً وظیفه بانک در این حد تعیین نشده و در حال حاضر هم بانک‌ها چنین کاری نمی‌کنند.

● مهم‌ترین وظیفه بانک مرکزی غیر از برنامه‌هایی که گفتید از نظر نرخ ارز و تعیین سود بانکی داخلی و طرح‌هایی که برای کاهش حجم بدهی‌های دولت داشتید، بحث و چانه زنی با موسسات بین‌المللی بود. این کار را چگونه شروع کردید با توجه به این که روابط ایران با موسسات بین‌المللی قطع شده بود و شما

قصد داشتید اعتبار جدیدی برای بانک و دولت ایران ایجاد و اعتبارات بین‌المللی را کسب کنید. این روابط برای اولین بار چگونه شروع و در چه زمانی و با کجا آغاز شد و چه پاسخ‌هایی دریافت می‌کردید؟

ـ اولین کار ما این بود که یک برنامه عملی اصلاحات اقتصادی تدوین کنیم، این برنامه عبارت بود از کاهش تعدد نرخ‌های ارز و رفتن به سمت تک نرخی شدن. دوم این که خود این برنامه اختلالات و انحرافات قیمت در داخل کشور را کاهش می‌داد و جایگاه نسبتاً خوبی به قیمت در اقتصاد می‌داد؛ چرا که در آن زمان اقتصاد ما از نظر قیمت دچار انحرافات وسیعی بود و قیمت نمی‌توانست علائم خود را در بازار نشان دهد. به همین دلیل در آن زمان می‌دیدید که قیمت یک تراکتور کمتر از یک پنجم قیمت یک موتورسیکلت بود و یا قیمت بلیط پرواز تهران ـ مشهد به اندازه قیمت اصلاح سر در آرایشگاه بود و اینها با هم همخوانی نداشت. چرا که قیمت‌ها علائم واقعی خود را نمی‌دادند. یکی از دلایل آن این بود که قیمت ارز بسیار متفاوت بود که ما باید آن را تصحیح می‌کردیم. همچنین باید سیاست پولی را تصحیح می‌کردیم و از سیاست‌های پولی اداری کاسته و استفاده از ابزارها و مکانیسم‌های بازار را افزایش می‌دادیم. همین طور تدوین سیاست‌های مربوط به یارانه که باید به سمت اصلاح و تعدیل آن می‌رفتیم. شاید سیاست‌های تعدیل هم از اینجا آغاز شد که ما اعلام کردیم که قیمت‌ها و یارانه‌ها باید تعدیل شود و به سمتی برود که قیمت بتواند علائم خود را ارائه دهد. از جمله بحث‌های سیاستی که تدوین کردیم این بود که نرخ‌های سود بانکی را ایجاد کنیم. مسئله اساسی این بود که ما به سمتی برویم که کسری بودجه قابل قبولی داشته باشیم. در آن زمان ۱۰/۵ درصد تولید ناخالص ملی کشور را کسری بودجه تشکیل می‌داد. ما قصد داشتیم این را به حداقل یعنی زیر پنج درصد و سه درصد و پایین‌تر برسانیم. از مجموعه سیاست‌هایی که تدوین کردیم و در کنار برنامه قرار گرفت، برداشت‌های مختلفی شد. برخی می‌گفتند این‌ها جزء برنامه نیست، عده‌ای می‌گفتند این در زیر چتر برنامه است و برنامه این علائم را می‌دهد. اما به هر حال این‌ها سیاست‌هایی بود که ما از ابتدا به طور روشن در بانک مرکزی تدوین کردیم و جلو بردیم.

● در واقع این سیاست‌ها زیربناهایی بود برای این که بانک مرکزی اعتباری کسب کند و بعد به چانه زنی بین‌المللی بپردازد؟

ـ ما این سیاست‌ها را قبل از هر گونه اقدامی شروع کردیم. از همان ماه‌های اول بحث کاهش تعدد نرخ‌های ارز را به عنوان سیاست خود و همچنین ایجاد مشوق‌هایی برای صادرات در بانک مطرح کردیم. وقتی قسمتی از این سیاست‌ها را اعلام و شروع به اجرا کردیم که تمام این‌ها پاسخ‌های مثبت و موفق هم از اقتصاد و هم جامعه گرفته بود، آنگاه پشتوانه بسیار خوبی برای عرضه به دنیا ایجاد شد.

● این برنامه را بانک مرکزی ارائه داده بود یا با کمک وزارت اقتصاد و دارایی یا سازمان برنامه تهیه شده بود؟

ـ خیر این ابتکار بانک مرکزی بود. ما این را تدوین کردیم اما برای این که این برنامه با بقیه اجزای اقتصادی کشور سازگار باشد آن را با وزیر دارایی و رئیس سازمان برنامه و دولت و شورای تولید در میان گذاشتیم و با استفاده از نظراتی که بقیه دادند ، توانستیم آن را به صورتی که مورد قبول همگان باشد و در چارچوب قوانین بگنجد مشخص و به تدریج اجرا کنیم.

● و به پشتوانه این مراحل سراغ منابع بین‌المللی رفتید؟

ـ ما این برنامه را در داخل و خارج اعلام کردیم ، سپس با صندوق بین‌المللی پول که به نوعی بانک مرکزی دنیا است رابطه برقرار کردیم.

● این در چه زمانی بود؟

ـ اوایل سال ۶۹ بود که ما اجازه دادیم صندوق بین‌المللی پول هیأت خود را به ایران بفرستد و ما هم برنامه‌های خود را اعلام کردیم. این صندوق به طور عادی و طبق تعهداتی که همه کشورها دارند، سالانه هیاتی را برای بررسی اوضاع اقتصادی کشور و ارائه گزارشی از آن می‌پذیرد. برای همین امر آنها برای نخستین بار پس از انقلاب به ایران آمدند و در واقع رابطه ما که بعد از جنگ قطع شده بود پس از ده ، یازده سال دوباره برقرار شد. گزارش صندوق بین‌المللی پول از اوضاع اقتصادی ما به

اضافه ملاقات‌ها و مذاکراتی که خود من با رؤسای بانک‌های اروپایی و ژاپنی در حاشیه اجلاس‌های بین‌المللی مختلف داشتم و ارائه برنامه جدید سیاست‌های پولی روزنه امیدی را برای همه کسانی که با ما کار می‌کردند باز می‌کرد و احساس می‌کردند که اقتصاد کشور به سمت جهت‌گیری صحیحی حرکت می‌کند و اقتصاد بازسازی و رشد آغاز شده است و اقتصاد جنگ جای خود را به اقتصاد صلح و رشد داده است. کارهایی هم که ما انجام می‌دادیم از نظر اقتصادی کاملاً قابل قبول بود و در همه جا یک مفهوم داشت. تصحیح قیمت ارز، و تصحیح نرخ پول؛ تمام این‌ها بر این امر دلالت داشت که اقتصاد به سمت صحیحی می‌رود و این اعتبار مجددی برای ایران به وجود آورد و پشتوانه عظیمی برای تعامل ما با دنیا شد.

● اولین مذاکره برای گرفتن اعتبار با چه کشوری انجام شد. چون طی مصاحبه‌هایی که داشته‌ام آقایان اغلب اظهار می‌کردند که هدف آقای هاشمی به عنوان رئیس جمهور و روی کار آمدن ایشان با شعارهای جدید، بازسازی اقتصاد کشور و رفاه و فراوانی در جامعه بود. اما در آن یکسال اول تا مدت‌ها

توانایی مقامات اقتصادی دولت از جمله بانک مرکزی برای جذب اعتبارات بین‌المللی چندان مطلوب نبود. به نحوی که ایشان در یکی از جلسات هیات دولت ناراحت شده و گفته بودند اگر شما نمی‌توانید این کار را انجام دهید خود من وارد عمل می‌شوم. می‌خواهم بدانم علت این کندی کار چه بود و چگونه این نوسانات مطرح شد و در آن زمان چه بحث‌هایی در این مورد شد؟

ـ من یادم نمی‌آید آقای هاشمی چنین مطلبی را گفته باشند یا این که دولت احساس کرده باشد که در استفاده از منابع، کندی وجود دارد. به هر حال اوایل نه بانک مرکزی و نه سایر دستگاه‌ها مانند وزارت دارایی قادر به تأمین تمام آن چه که می‌خواستند نبودند. اما در سال ۶۹ اشتهای بسیار بالایی توسط دستگاه‌ها ایجاد شد که فکر می‌کردند باید تمام منابعی را که قانون برنامه به آنها داده است از بانک بگیرند و یک رابطه و فضای ویژه‌ای به وجود آوردند مبنی بر این که بانک حق ما را نمی‌دهد و می‌خواهیم استفاده بیشتری از منابعمان داشته باشیم و حق خود را بگیریم. ما هم در همان سال‌ها بود که بعد از تدوین

برنامه‌هایمان توانستیم زیربنای اعتباری مناسبی را در دنیا فراهم کنیم و اعتباراتی که می‌خواستیم بگیریم.

در آن زمان هم وزارت نفت و هم سازمان برنامه و وزارت اقتصاد و دارایی در این کار سهیم بودند و کمک می‌کردند که به تدریج وزارت نیرو، نفت و به ویژه بخش پتروشیمی هم آمدند. برای این که بتوانند پروژه‌های مختلف را به خارجی‌ها ارائه دهند.

● خود آقای زنجانی و نوربخش به این مورد اشاره داشتند که در تامین اعتبارات بین‌المللی کندی به وجود آمده بود به نحوی که در نهایت آقای هاشمی از همه وزرا و مسئولان کشور خواستند که وارد عمل شده و برای تامین این اعتبارات چانه زنی کنند و با واسطه‌ها ارتباط برقرار کنند و به مرحله نهایی که رسید بانک مرکزی مراحل بعدی آن را انجام دهد.

ـ البته در مقاطعی بانک مرکزی به دلیل فشار زیاد امور مالی، علاقمند به تأمین بیش از آن چه که مناسب می‌دید نبود. در برخی موارد این اختلاف را با تعدادی از دستگاه‌ها پیدا می‌کردیم که تمام بودجه ارزی را که قانون برنامه یا بودجه به آنها اختصاص داده است نپردازیم. گاهی اوقات خود دستگاه‌ها به جاهای دیگری مراجعه می‌کردند و کار را انجام می‌دادند. در واقع علی رغم این که برنامه، ما رامکلف و بودجه ما را مشخص کرده بود اما گاهی اوقات دیگر توانمان نمی‌رسید که این کار را انجام دهیم. در اخذ اعتبار همین بس که بگویم با آن وضعیت نابسامان جنگی که تازه از آن بیرون آمده بودیم و وضعیت نه چندان مطلوب قیمت نفت، توانستیم آن میزان اعتبار برای کشور بگیریم. به طوری که در آن سال‌ها هر آنچه ساخته شد و همین طور کل فرآیند بازسازی کشور با استفاده از این اعتبارات بود شاید در صددرصد اعتبارات، بانک مرکزی دخالت موثر داشت. البته سازمان‌های دیگر از جمله وزارت نفت و برنامه و بودجه به بانک مرکزی کمک می‌کردند. بنابراین فکر می‌کنم عملکرد اخذ اعتبارات مسئله‌ای نبود که کسی آن را زیر سؤال ببرد.

● چه زمانی متوجه شدید مدیریت ذخایر ارزی کشور دچار مشکل شده

است. به هر حال دو سال تلاش کرده بودید تامین اعتبار کنید و بر اساس قوانین بودجه هم باید سال به سال مقداری از آن را بازپرداخت می‌کردید. اما در سال ۷۳ با حجم زیاد بدهی‌های خارجی مواجه شدید که در نهایت تمام آنها روی برنامه اقتصادی اثر گذاشت و مجبور شدید تا سیاست تعدیل را کنار بگذارید. می‌خواهم به زمینه‌های این کار بپردازیم؟

ـ در هیچ دوره‌ای مشکل مدیریت ذخایر ارزی کشور را نداشتیم.

● **یعنی شما چنین مشکلی نداشتید که ندانید چه بدهی‌هایی را در چه تاریخ‌هایی بپردازید؟**

ـ ما به هیچ وجه چنین مشکلی را در هیچ دوره‌ای نداشتیم. در سال دومی که من در بانک مرکزی بودم، برای تبدیل شیوه‌های سنتی مدیریت ارزی به شیوه‌های مدرن مدیریت ذخایر و سایر کارهای بانک و سیستم بانکی که آن زمان به صورت دستی انجام می‌شد به ویژه ذخایر ارزی که در کتاب‌ها و دفاتر حسابداری نوشته می‌شد اقداماتی را شروع کردیم. من تعدادی از کارشناسان ارشد بانک مرکزی را به دوره‌های آموزشی خاصی فرستادم، مانند آقای نیازی و کامیار که هنوز هم هستند و یک مدیریت مدرن ذخایر ارزی را تشکیل دادیم. همان چیزی که بعد از من هم ادامه پیدا کرد. بسیاری از سیستم هایی که ما در آن زمان شروع کردیم، در دوران بعد از من جواب داد. مثلا در مورد تولید آمار ماهانه، کلیه شاخص‌های اصلی بانکی و اقتصادی را که به صورت شش ماهه انجام می‌دادیم، می‌خواستیم ماهانه کنیم. من در سال ۷۱ یا ۷۲ گروهی را از بانک فرستادم که رفتند و برگشتند و کار را انجام دادند، اما جواب آن به دوره بعد از من رسید. یعنی ما تمام کارهای آن را انجام دادیم اما اولین شماره آن دو، سه ماه بعد از من چاپ شد و بیرون آمد. همین نماگرهایی که می‌بینید. لذا ما در مورد بدهی‌ها مشکلی مدیریت ارزی نداشتیم و به اعتقاد من عده‌ای بر اساس اغراض سیاسی یا رقابت حرفه‌ای این بحث‌ها را مطرح می‌کردند که آیا بانک می‌داند بدهی‌ها چقدر است. ما اصلاً چنین بحث‌هایی نداشتیم و مشکلی از این بابت هم وجود نداشت. حتی بعدها هم کسانی آمدند و بررسی کردند که آیا حرفهای ما با آمارها همخوانی دارد یا خیر، که آن را تأیید کردند.

● در گفتگویی که من با آقای نوربخش که آن زمان وزیر اقتصاد و دارایی بودند، داشتم، ایشان اذعان کردند که آن زمان مدیریت ذخایر ارزی نداشتیم و آقای زنجانی هم این مسئله را بیان می‌کردند که ما هیچ وقت نمی‌دانستیم که چه زمان و به چه میزان بدهی‌هایمان سررسید می‌شود. پس این مساله ناشی از چه بود. چون شما می‌گویید ما این آمار را داشتیم آیا به آنجا داده نمی‌شد. و یا اگر گزارش می‌شد. خلاف واقع آن بوده است؟

- ما به طور مرتب گزارش می‌دادیم. جداولی که ما در سال ۱۳۷۰ درست کردیم تا سال ۷۵ و ۷۶ را هم پوشش می‌داد. یعنی جداولی را که ما در بانک قبل از رفتن داشتیم، پرداخت‌های ما تا سال ۸۰ را نشان می‌داد. بنابراین ما هیچ مشکلی نداشتیم. نمی‌خواهم بگویم ما از پیشرفته‌ترین سیستم برخوردار بودیم. سیستم ابتدا سنتی بود، آن را مدرن کردیم. سیستم مدرن شفافیت بیشتری نشان می‌داد و مشخص بود در سال‌های مختلف چه باید بکنیم. اما آنچه که مفقود بود، پیش‌بینی قیمت نفت و درآمد صادرات غیرنفتی بود. شما با بهترین مدیریت ذخایر ارزی هم اگر پیش‌بینی درآمد آینده‌تان این باشد که قیمت نفت ۱۸ دلار باشد اما تا ۹ دلار کاهش یابد دچار مشکل می‌شوید. پس این مشکل مدیریت ذخایر ارزی نیست. مشکل برآورد برنامه‌ریزی است. مشکل این است که شما چگونه اقتصادتان را با این مبلغ که هرگز پیش‌بینی هم نکرده‌اید، بگردانید.

● رئیس سازمان برنامه و بودجه در آن زمان، می‌گفتند تا قبل از سال ۷۲ که یکباره در جلسه‌ای با حجم عظیم بدهی‌ها روبرو شدند از آن اطلاعی نداشتند. وزیر اقتصاد و دارایی وقت، هم می‌گفت ما نمی‌دانستیم؛ این سوال پیش می‌آید که شما این جداول را به کجا می‌فرستادید؟ آیا به شخص رئیس جمهور می‌دادید یا خیر؟ علی‌القاعده باید به این سازمان‌ها هم داده می‌شد یا این که آقایان انکار می‌کنند، می‌خواهم این را شفاف مطرح کنید؟

- من دو نکته را عرض می‌کنم. یکی این که در بانک مرکزی کمیسیونی به نام ذخایر بانک مرکزی وجود دارد که هر هفته تشکیل جلسه می‌دهد و گزارش تهیه

می‌کند. این کمیسیون هر هفته گزارش خود را به مقامات عالی کشور از جمله وزیر اقتصاد و دارایی ارائه می‌دهد. این گزارش‌ها هنوز هم هست. نکته دوم این که من در مورد اظهار نظر آقایان هیچ نظری ندارم. من فکر می‌کنم پاسخ خود را گفتم. مدیریت ذخایر ما به این صورتی بود که عرض کردم و این گزارش‌ها را هم می‌دادیم. اولین علائم ایجاد مشکل هم زمانی شروع شد که قیمت نفت کاهش پیدا کرد و ما در برابر دو گزینه قرار گرفتیم. گزینه اول این بود که با مجموع درآمدهای اندک اقتصاد را بگردانیم و بدهی‌هایمان را بپردازیم. گزینه دوم هم این بود که به جای بازپرداخت بدهی‌ها آنها را استمهال کنیم و وام مجددی روی آنها بگیریم و به حرکت اقتصادی خود ادامه دهیم.

● با توجه به جداولی که گفتید در اختیار داشتید، این دو گزینه و این که بانک مرکزی باید بدهی‌ها را استمهال کند از چه زمانی برای شما مسجل شده بود؟

ـ از اواخر سال ۷۰ و ابتدای سال ۷۱ که درآمد نفتی کاهش پیدا کرد.

● پس چرا این مسئله در سال ۷۲ برای همه مقامات اقتصادی و سیاسی کشور بروز کرد. یعنی شما به عنوان رئیس بانک مرکزی در اواخر سال ۷۰ به این نتیجه رسیدید که به زودی با مشکل بدهی‌های ارزی روبرو خواهید شد، اما بقیه مقامات اقتصادی کشور از جمله وزیر اقتصاد و دارایی و رئیس سازمان برنامه و رئیس جمهور در پایان سال ۷۲ با این معضل مواجه شدند؟

ـ چنین چیزی نیست.

● یعنی آنها هم در همان سال‌های ۷۰ و ۷۱ این موضوع را می‌دانستند؟

ـ بله. قطعاً می‌دانستند.

● پس چرا هیچ اقدامی انجام ندادند.

ـ نمی‌دانم.

● هیچ گاه هم صحبتی پیش نیامد که باید اقدامی برای حل آن معضل انجام شود؟

ـ خیر. اصلاً قضیه این طور نیست. جریان این است که وقتی قیمت نفت کاهش پیدا کرد، همه متوجه معضل شدند. به طور مثال زمانی که ما برای تأمین کسری درآمد ارزی‌مان تصمیم به پیش فروش نفت گرفتیم، این کار با نظارت وزارت اقتصاد و دارایی، سازمان برنامه، وزارت نفت و بانک مرکزی صورت می‌گرفت. اولین پیش فروش‌ها هم در اواخر سال ۷۰ انجام شد. بنابراین همه در جریان بودند.

● برداشت من از صحبت‌های شما این است که تمام مسئولان سیاسی و اقتصادی دولت در آن زمان این اطلاعات را در اختیار داشتند که به زودی با مشکل بازپرداخت بدهی‌های ارزی مواجه خواهند شد و معضلاتی را برای کشور به وجود خواهد آورد؛ اما به آن توجه نکردند تا دو سال بعد که مجبور به تن دادن به عواقب آن شدند؟

ـ خیر توجه کردند. آنها تمام تلاش خود را انجام دادند. من مخالف این هستم که بگویید اقدامی انجام نشد. از همان اوایل که چنین مسئله‌ای پیش آمد، تصور بر این بود که احتمالا قیمت نفت در سال‌های بعد افزایش خواهد یافت و جبران کمبودها خواهد شد و درآمد امسال موقتی است و سال آینده جبران می‌شود. در نتیجه امسال می‌توانیم با پیش فروش نفت و یکسری تمهیدات دیگر کمبودها را جبران کنیم تا سال آینده. ولی در اواخر سال ۷۱ تقریباً محرز شده بود که قیمت نفت دیگر بالا نمی‌رود. چون سال ۷۱ قیمت بالا نرفته بود و برای سال ۷۲ هم پیش‌بینی مناسبی نمی‌شد. همچنین سه سال از برنامه گذشته بود و آن میزان صادرات غیرنفتی که باید تحقق پیدا می‌کرد، محقق نشده بود. در آن زمان دیگر معلوم شد که باید به فکر یک چاره اساسی باشیم نه چاره سالانه. چرا که در چاره سالانه همه با هم چاره می‌کردند. برای مسائل مربوط به پیش‌فروش نفت همه افراد در جریان بودند و همه هم با طیب خاطر این کار را انجام می‌دادند ولی در اواخر سال ۷۱ کاملاً مشخص شد که نمی‌توانیم این معضل را سالانه حل کنیم و بگوییم انشاءا... سال آینده کار درست خواهد شد. در آن زمان بود که همه به این نتیجه رسیدند که چه باید

بکنیم. یک راه حل این بود که همه برنامه‌ها را متوقف کنیم و بدهی‌های ارزی را بپردازیم. یعنی از ده، یازده میلیارد دلار درآمد سالانه حدود سه میلیارد دلار آن را بابت پرداخت بدهی‌هایی که سررسید شده بودند بدهیم و یا این که برنامه را ادامه بدهیم . البته یک نکته را هم عرض کنم، من تصور می‌کنم که مشکل بدهی‌ها بیشتر مشکل سیاست داخلی و سیاست خارجی بود تا مشکل اقتصادی. به این فکر کنید که در سال ۱۳۷۲ یا ۱۳۷۱ به بعد چه اتفاقی افتاد که همه متوجه این موضوع شدند. تغییراتی در ساختار سیاسی کشور صورت گرفته بود و مجلس تغییر کرده بود.

در سال ۷۲ هم دولت عوض شد و هم ساختار سیاسی داخل کشور به سمتی رفت که به نحوی سیاست‌های سازندگی و دولت سازندگی و در رأس آن آقای هاشمی را هدف قرار داده بود و به آن حمله می‌کرد. طبیعی بود که از جمله مواردی که فکر می‌کردند می‌توانند از آن استفاده کنند مسئله بدهی‌های ارزی بود. حتی روزنامه‌ها تا ۶۰ میلیارد دلار بدهی ارزی را برآورد کرده بودند. یکی هم می‌گفت ۴۰ میلیارد دلار و یکی می‌گفت ۳۵ میلیارد دلار و خودشان هم نتیجه‌گیری می‌کردند که گویا هیچ‌کس نمی‌داند بدهی‌ها چقدر است. از طریق جوسازی و ارائه ارقام توهم‌آمیز، سعی در استفاده از این مسئله داشتند. آنقدر این حملات و انتقادات نظام یافته بود که گاهی اوقات خود مسئولان هم که چندان دقیق از مسائل مطلع نبودند، فکر می‌کردند بدهی‌ها واقعاً این اندازه است که روزنامه‌ها می‌نویسند. حتی برخی از ارگان‌های بازرسی کشور را به صرافت انداختند که ارقامی را که ما ارائه داده بودیم، بررسی کنند. از طرف دیگر هم آن دوران با آغاز تشدید تحریم‌ها بر علیه ایران مقارن بود. اتفاق دیگری هم که افتاد این بود که به دلیل موضع‌گیری‌های سیاسی برخی از کشورها بر علیه ایران بیمه‌های دولتی کشورهای مختلف پوشش خود را از ما قطع کردند. قطع پوشش بیمه‌ها بیشتر از آن که یک امر اقتصادی باشد، سیاسی بود. چون زمانی که این پوشش را قطع کردند بدهی‌های ارزی کشور رقم زیادی نبود. حدود ۲/۸ میلیارد دلار سپرده ثابت ذخیره ارزی در بانک‌های آلمان داشتیم و حدود یک میلیارد مارک به آلمان مقروض بودیم که می‌خواستیم آن را استمهال کنیم. چون این طبیعی است که یک میلیراد مارک مبلغی نبود. لذا موضوع بدهی‌ها یک

جنجال سیاسی بود. من راجع به آن بحث دارم. نسبت بدهی خارجی خالص به تولید ناخالص داخلی در کشورهای مختلف یک رقم استاندارد و متوسطی است. در کشورهای در حال توسعه حدود ۳۲ درصد و در کشورهای در حال توسعه نفتی حدود ۴۰ درصد است. یعنی آنها بیشتر بدهی دارند چون درآمد نفتی دارند. این رقم برای ما در آن زمان ۲۰ درصد بود. بنابراین ما با مشکل حادی مواجه نبودیم. من به هیچ وجه معتقد به بحران بدهی‌ها نیستم. من معتقدم می‌توانستیم در یک فضای سالم سیاسی داخلی و یک وضعیت نسبتا مطلوب بین‌المللی به‌راحتی مشکلاتمان را حل‌کنیم و در نهایت هم خیلی خوب حل کردیم.

در دو سال آخر حضور در بانک مرکزی گروه‌هایی را برای حل این معضل انتخاب کردیم. خود من سرپرستی مذاکره با دو کشور آلمان و ژاپن‌که بیشترین بدهی را به آنها داشتیم بر عهده گرفته و با آنها مذاکره کردم، بقیه تیم‌ها هم با کشورهای دیگر وارد مذاکره شدند. درنهایت نه فقط بدهی‌هایی را که قبلا به‌وجود آمده بود بلکه آنچه که برای آینده بود را هم استمهال کردیم. ما توانستیم در سال ۷۲ بدهی‌ها را تا سال ۸۰ و به میزان ۱۳ میلیارد استمهال کنیم. زمانی که من از بانک مرکزی بیرون آمدم هر آن چه را که تأمین مالی کرده بودیم به یک جدول نقدینگی بازپرداخت بلندمدت تبدیل کرده و تحویل مقامات اقتصادی کشور دادم. این نکته مهمی است که ما قبل از شهریور ۷۳ این کار را انجام دادیم. بنابراین اگر عده‌ای معتقدند که ما بی‌خود قرض کرده‌ایم، بنده معتقدم که کار خوبی انجام داده‌ایم. باید برای راه انداختن تولید و اقتصاد کشور این کار را انجام می‌دادیم. اگر هم عده‌ای می‌گویند بدهی‌ها در کشور بحران ایجاد کرده است من می‌گویم خیر. ما در داخل بحران سیاسی و بحران رقابت گروهی داشتیم و این بود که بدهی‌های ارزی کشور را جنجالی می‌کرد. چون هیچ کشوری که به میزان بیست درصد تولید ناخالص داخلی‌اش بدهی دارد، ورشکسته نیست. علاوه بر این ما در اعتبارات بین‌المللی هنوز از آن میزان اعتباری برخوردار بودیم که بتوانیم بدهی‌های ارزی را استمهال کنیم. اما دو سه مسئله، ایجاد اشکال کرد. اول این که قیمت نفت سقوط کرد، که باید دید چه کسی مقصر است. دوم این که از ابتدا اصرار روی یک سری پیش‌بینی‌ها و برآوردهای نادرست از قیمت نفت بود و بانک مرکزی همواره با آن مخالفت می‌کرد.

تمام صورت جلسه‌های دولت و مجلس گواه است بر این که ما اصرار داشتیم ارقام کمتری برای برآوردهای قیمت نفت پیش‌بینی شود. سوم آن که ما در برابر ارقام درخواستی دستگاه‌های مختلف که برنامه به آنها داده بود مقاومت می‌کردیم. حتی بارها از سوی کمیسیون‌های مختلف مجلس احضار می‌شدیم که چرا به اندازه کافی به فلان دستگاه ارز نداده‌ایم. به نظر من این‌ها نکات اصلی‌اند. نکته اصلی در مدیریت ذخایر نیست که کسی بگوید مدیریت ذخایر مناسب نبود و من آن را اصلاح کردم. اگر ما بخواهیم مسائل اصلی کشور را بشکافیم نباید همه چیز را در یک امر ساده به نام مدیریت ارزی خلاصه کنیم. این انحراف دادن مغز افراد و تاریخ از مسئله اصلی است. مشکل در این بود که مسائل سیاسی داخلی، ایجاد جنجال کرد و اجازه نداد دولت برنامه‌های خود را پیش ببرد. اگر این را نگوییم حرف درستی را به نسل‌های آینده نزده‌ایم. اگر نظام‌های برآورد و تصمیم‌گیری ما غلط بود این ناشی از اشکالات نظام تصمیم‌سازی اقتصادی در داخل کشور بوده است نه این که مدیریت ذخایر ارزی دچار اشکال بود. این که چگونه گردش نقدینگی بانک مرکزی را تبدیل به قانون کنند، چگونه برای بازپرداخت‌های بانک مرکزی رأی‌گیری کنند و چگونه درآمدهای آینده بانک مرکزی را از طریق ارگان‌های دیگر برآورد کنند، نادرست است‌کارهایی که هنوز هم انجام می‌شوند.

● در برخی از صحبت‌هایتان گفتید که بانک مرکزی معتقد بود ارقامی که برای قیمت نفت و میزان صادرات غیرنفتی در برنامه اول پیش‌بینی شده‌اند غیرواقعی هستند و باید کاهش یابند. چه کسانی در این مورد با شما مخالفت می‌کردند؟

ـ تمام کسانی که غیر از بانک مرکزی بودند.

● یعنی سازمان برنامه و وزارت اقتصاد و دارایی و شخص رئیس جمهور؟

ـ چون نمی‌خواهم اسم کسی را بیاورم اجازه دهید این طور پاسخ بدهم تا کسی هم مورد توهین قرار نگیرد. به هر حال تمام کسانی که غیر از بانک مرکزی بودند ارقام را بالاتر از بانک مرکزی برآورد می‌کردند. در رأی‌گیری نهایی هم بانک مرکزی

تنها یک رأی داشت.

● آقای هاشمی چه رابطه‌ای با شما داشتند. یعنی به گزارش‌های شما تمایل داشتند یا گزارش‌هایی که از دیگر دستگاه‌ها ارائه می‌شد. به هر حال ایشان بر روی این مسائل تاثیر گذار بودند و حق وتو هم داشتند و می‌توانستند تصمیم دیگری علی رغم صحبت‌هایی که می‌شد بگیرند؟

ـ در آن زمان آقای هاشمی عزم جدی برای به حرکت درآوردن اقتصاد کشور داشت و با همین عزم خود، شور زیادی در کل دولت ایجاد کردند و فضای آن روز دولت، فضای شور و سازندگی و رشد اقتصادی بود. علاقمندی ایشان در دو جهت بود. هم علاقمند بود تا دستگاه‌ها پولی را که بر اساس برنامه به آنها اختصاص داده شده، بگیرند و هم صحبت‌های ما را مورد توجه قرار می‌داد. از مشکلات ما می‌پرسیدند و اگر با مشکل مواجه بودیم همکاری می‌کردند. مانند مشکلی که در سال ۷۰ شروع شد و با دستور ایشان وزارت نفت برای پیش‌فروش نفت همکاری کرد. ایشان نهایت سعی خود را برای پوشاندن کمبود درآمدها انجام می‌داد و همین طور پیش می‌رفت. زمانی که بر سر دو گزینه مردد بودیم همه اعضای شورای تولید کشور یعنی کلیه وزرای صنعتی به اضافه وزیر بازرگانی، رئیس سازمان برنامه، وزیر اقتصاد و دارایی و آقای هاشمی به عنوان رئیس شورای تولید و رئیس بانک مرکزی، همه راه‌حل‌هایی را برای کمبود درآمد ارائه می‌کردیم. چون بحران بدهی وجود نداشت. بلکه بحران کمبود درآمد بود. مگر در سال ۶۷ یا ۶۶ دچار کمبود درآمد نشدیم؟ آیا اسم آن را بحران بدهی گذاشتیم؟ مگر بدهکار نبودیم اما نام آن را بحران بدهی نگذاشتیم در حالی بدهکار هم بودیم. بلکه گفتیم بحران کمبود درآمد. در سال ۷۱ و ۷۲ هم دچار کمبود درآمد شدیم. البته اتفاق دیگری هم در آن سال افتاد که من در جای خود نگفتم و آن این بود که به دلیل تغییر در اوضاع اقتصادی دنیا، برابری نرخ دلار و ین و مارک چنان به ضرر دلار به هم خورد که یکباره ما بیش از ده درصد ضرر کردیم. چون درآمدهای ما اغلب به دلار بود. دلار می‌گرفتیم اما خریدهایی که می‌کردیم از آمریکا نبود، بلکه از ژاپن و آلمان بود. لذا باید مارک آلمان می‌خریدیم. اما در آن سال یکباره قیمت مارک به تقریباً ۱/۲ دلار رسید در حالی که قبلا دو مارک

برابر با یک دلار بود. این موضوع هزینه‌های ارزی کشور را بالا برد. در نتیجه در آن زمان همگی چاره اندیشی کرده و تصمیم گرفتیم به جای آن که به فکر این باشیم که بدهی‌هایمان را بپردازیم، می‌توانیم آنها را استمهال کنیم و اجازه بدهیم چرخه صادراتی کشور به حرکت خود ادامه دهد. اگر چه من هرگز موافق آن میزان نبودم. اما از نظر گزینه فکر می‌کنم گزینه درستی را انتخاب کردیم.

● شما با چه مبلغی برای گرفتن اعتبار خارجی موافق بودید؟

ـ رقم آن را به خاطر ندارم. اما بر اساس گردش نقدینگی هر سال، کارشناسان بانک مرکزی به ما پیشنهادی می‌دادند و ما هم بررسی و مقدار را تعیین می‌کردیم.

● یعنی شما همیشه مقدار کمتری را در نظر داشتید؟

ـ شاخص ما این بود که همیشه رقم کمتری را بگوییم. حتی یادم است یکبار در این مورد خیلی حساس شده بودم. چرا که یکی دو سال بود که اصرار می‌کردم برآورد قیمت نفت پایین‌تر باشد. اما نظر ما مورد تأیید قرار نمی‌گرفت. یکبار قبل از جلسه دولت، در اتاق وزیر اقتصاد و دارایی جلسه‌ای را با حضور رئیس سازمان برنامه و وزیر نفت گذاشتیم تا راجع به برآورد قیمت نفت به توافق برسیم. در آن جلسه من خواهش کردم که مطالب جلسه ضبط شود. ضبط صوت گذاشتیم و هر کسی یک قیمتی را گفت و بالاخره نه در قیمت پیشنهادی ما، اما با کمی اختلاف با آن، جلسه به اجماع رسید؛ قرار بود یکی دو ساعت بعد هم جلسه هیأت دولت تشکیل شود. من فقط این را سربسته بگویم وقتی بنده در هیأت دولت جمع‌بندی جلسه دو ساعت گذشته را اعلام کردم یکی از اعضای آن جلسه که دو ساعت قبل تشکیل داده بودیم به شدت بر خلاف آن اجماعی که انجام داده بودیم با جمع بندی من مخالفت کرد و اعضای دیگر جلسه هم کاملاً سکوت کردند. این مسأله موجب شد که من در جلسه هیأت دولت عصبانی شوم و احساس یک نوع ناجوانمردی کنم.اینها مسائل اساسی است یعنی شیوه‌های تصمیم‌گیری است که ما هنوز در آن مشکل داریم.

● بخش دیگری از صحبت‌هایتان در مورد این بود که دستگاه‌ها و

وزارتخانه‌ها و نهادهای انقلابی فشار می‌آوردند که بانک مرکزی باید بـه آنـها بودجه‌ای بدهد. این فشارها تا چه حد و چگونه بود. آیا مسائلی پشت پرده بود مبنی بر این که این فشارها در بیشتر مواقع غیر اقتصادی بود؟

ـ قبل از این که این درخواست به بانک بـیاید در مـورد بـخش سیاسی آن تصمیم‌گیری‌ها انجام شده بود و دیگر در بانک صحبتی بر روی آنها نمی‌شد. چون اساساً در یک تعامل بین دولت و دستگاه و مجلس و گروه‌های مختلف این تصمیم گرفته می‌شد. مثلاً در مورد این که در جایی فلان کارخانه را احداث کنند، مسلماً با سازمان برنامه تعاملی می‌شد، حالا من اصطلاح دیگری را به کـار نـمی‌برم فـقط می‌گویم که تعامل می‌شد و به یک جمع‌بندی می‌رسیدند. سپس آن را در جـدول بودجه قرار می‌دادند و تبدیل به قانون می‌کردند، وقتی هم قانون می‌شد دیگر جزء حق دستگاه بود. بنابراین در این شرایط رئیس یک دستگاه توجهی به این مسئله نداشت که بانک مرکزی پول دارد یا نه. این حقش بود و آن را می‌خواست.

● **بله. اما می‌خواهم بدانم برداشت خود شما چیست؟ احساس می‌کنید چقدر از این فشارها سیاسی بود. آیا خاطره‌ای در مورد فشارهای سیاسی کـه بـرای گرفتن ارز و تامین منابع اعمال می‌شد دارید، آیا اصلاً شاهد چنین مواردی بودید؟**

ـ قضاوت آن از جانب من کمی مشکل است. گاهی به نظر می‌رسید که برخی پروژه‌ها خیلی توجیه ندارد اما به هر حال پروژه جلو می‌رفت. مـا بـرخـی مـبالغ و اعتبارات را طبق قانون می‌دادیم. اما می‌دیدیم نتیجه‌ای ندارد. لیکـن مـا مسئول نظارت آن نبودیم. به عنوان مثال افزایش تولید نفت هیچ گاه متناسب با مقدار پولی که ما می‌دادیم نبود. البته افزایش می‌یافت اما نه به تناسبی که قرار بود انجام شود. همین طور در زمینه صادرات غیرنفتی، دستگاه‌های صنعتی کشور و وزارت صنایع سنگین مسئول بودند تا در یک مدت زمان مشخصی مقدار معینی از محصولات خود را صادر کنند اما این اتفاق نمی‌افتاد و البته ما هم مسئول نظارت بر عملکرد آنـها نبودیم.

● **یکـــی از مـــهمترین مـحورهای اسـاسی بـرنامه اول تـوسعه بـحث**

سیاست‌های تعدیل و خصوصی‌سازی بود. برای اجرای این کار در سال ۶۸ بورس اوراق بهادار تهران احیا شد و با سازمان و امکانات جدیدی شروع به کار کرد. اما واقعیت این است که آن زمان قوانین ویژه‌ای برای خصوصی‌سازی وجود نداشت و معلوم نبود بر اساس چه قوانین و مقرراتی می‌خواهند این کار را انجام دهند. همین بحثی که خود شما گفتید که زمینه‌ها آماده نبود به این مورد هم برمی‌گردد. یعنی بدون این که زمینه‌ها آماده باشد شروع به خصوصی سازی کردید. آیا زمانی که این کار شروع شد، بحثی صورت گرفت که بر اساس چه اصول و قوانینی می‌خواهیم خصوصی‌سازی را انجام دهیم؟

- من موضوع خصوصی‌سازی را از دو منظر بیان می‌کنم. یکی از منظر این که در محیط اقتصادی ما چه اتفاقاتی افتاد و چه فرازها و فرودهایی داشت و یکی هم از منظر این که بانک مرکزی چه کمکی به این جریان کرد. نکته‌ای که در مورد بخش اول وجود دارد این است که دولت و به ویژه مجموعه اقتصادی آن به این نتیجه رسیده بود که مدیریت دولتی بر واحدهای تولیدی و صنعتی کشور کارآمد نیست و لازم است که اینها به تدریج خصوصی شوند. به نحوی هم در برنامه اول به آن اشاره شده بود. در آن زمان لازمه ایجاد تحرک در اقتصاد هم این مسئله بود که واحدها به بخش خصوصی واگذار شوند. خاطرم هست که قرار شد برای این مسئله مقرراتی تدوین شود که یک دستورالعملی هم تدوین و در هیأت دولت به بحث گذاشته شد و پس از یک بحث مفصل در مورد آن تصمیم‌گیری و تصویب شد و بر اساس آن هم عمل کردیم. آنچه که بدان عمل کردند این بود که واحدها وقتی می‌خواهند به بخش خصوصی واگذار شوند در درجه اول به کارکنان آن واحد عرضه و پیشنهاد شوند. اگر کارکنان آن واحدها توانستند آنها را تصاحب کنند ابتدا به آنها بدهند و در مرحله بعدی به بخش‌های دیگر. این موضوع خود نشان‌دهنده فضای آن زمان است. فضای آن روز در مورد خصوصی سازی به اندازه تیم اقتصادی دولت مصمم نبود. گرچه برخی از واحدهای تولیدی که به دست کارکنان افتاد، بعدها ثابت شد که آنهاخیلی خوب توانستند آن را مدیریت کنند و باز اگرچه برخی واحدها وقتی که به ایثارگران داده شده بسیار پویا شدند، اما اینها قاعده نبودند بلکه استثناء بودند. لذا این یک بحثی بود که بر این اساس جلو رفت. بحث مهم دیگر این بود که واحدهایی که می‌خواهند به

فروش بروند از طریق بورس به فروش برسند تا کسی در مورد مسئله قیمت گذاری آنها دچار مشکل نشود. خود این مسئله مشکلاتی را برای بورس فراهم کرد که بعداً عرض خواهم کرد. اما روی هم‌رفته کار خوبی بود. اما یکسری واحدهایی هم بودند که زیان‌ده بودند و باید مدیرانی را می‌یافتیم و آنها را قانع می‌کردیم تا این واحدها را در اختیار خود بگیرند. در حالی که در همه دنیا برای واحد زیان‌ده از یک مدیر درخواست می‌کنند که آن را اداره کند، در ایران جامعه بر این باور بود که در حال بذل و بخشش امتیازاتی به یک گروه افراد خاص هستیم. همه در مورد قیمت‌گذاری و تجدید ارزیابی آنها سؤال داشتند و مشکل ایجاد می‌شد و این روند با کندی زیادی پیش می‌رفت، به علاوه این که بحث‌های جنجالی زیادی به وجود آمد مبنی بر این آیا اصلاً ما باید این کار را به بخش خصوصی بدهیم یا نه و آیا اینها افرادی مدیر هستند یا سرمایه‌دار. به هر حال دیدگاه جامعه در مورد فرد کارخانه‌دار دو نوع است. یا این که آدمی است که پولدار و سرمایه‌دار و زالو صفت است و یا این که مدیر است و می‌تواند با سرمایه مردم بالاترین کارایی را به وجود آورد و عرضه تولیدات کشور و ارائه محصولات را افزایش دهد. در واقع خصوصی‌سازی با یک چالش ارزشی و اجتماعی مواجه بود. دوم این که با یک چالش تازگی کار و این که بر اساس یک مقررات ساده انجام می‌شد هم روبرو بود. از منظر بانک مرکزی سیستم بانکی تصمیم داشت به طور فعال در این جریان وارد شود و شرایط انجام این کار را فراهم کند. منافع ما در این بود که موسسات تولیدی دولتی بیشتری خصوصی شوند. چرا که شیوه مراجعه آنها به بانک منطقی‌تر می‌شد. بنابراین ما علاقمند به این مسئله بودیم. اولین اقدامی که انجام دادیم احیا بورس اوراق بهادار تهران بود که تا آن زمان مرده بود. احیاء این بورس باعث شد محلی برای عرضه کارخانجاتی که دارای سود هستند به وجود آید. اما مشکل در این جا بود که بسیاری از کارخانجات یا سود نداشتند یا در سه سال متوالی قبل از آن سودآور نبودند. چون تنها آنهایی می‌توانستند وارد بورس شوند که سه سال پشت سر هم سودآوری داشته باشند. تعداد این کارخانجات هم بسیار کم بود. به همین دلیل بورس با این مسئله مواجه بود که نمی‌توانست تمام آنهایی را که خواهان ورود به بورس هستند بپذیرد. بنابراین در دولت شیوه‌های دیگری برای واگذاری واحدهای تولیدی طراحی شد. شیوه مذاکره و

حراج و دیگر شیوه‌ها که بعدها حرف و حدیث زیادی درباره آنها ایجاد شد. در آن میان درخواست‌های زیادی وجود داشت مبنی بر این که سیستم بانکی به کسانی که مجموعه‌ای را می‌خرند اعتبار دهد. این مسأله تا حدودی خوب بود. اما سیستم بانکی کمی از این بابت دچار نگرانی بود که یک واحد زیان‌ده بتواند به راحتی وام و اعتبارات دریافت کند، مگر این که یک مدیریت پویا داشته باشد.

● واگذاری از طریق مذاکره، چقدر منجر به تقسیم منافع اقتصادی بین گروه‌های سیاسی شد. همان حرف و حدیث‌هایی که اشاره کردید، وجود دارد و هنوز هم هست. سوالی هم در مورد بحث اعتبارات سیستم بانکی برای کسانی که می‌خواستند یک واحد را بخرند داشتم. بسیاری از این افراد از میان مردم عادی نبودند که برای خرید واحد تقاضا کنند. احتمالاً بسیاری از آنها به گروه‌های سیاسی و افراد ذی‌نفوذ وابسته بودند. برداشت من از صحبت‌های شما این است که یکسری افراد ذی‌نفوذ می‌خواستند کارخانه‌ها را بخرند و پول خریدشان را هم از سیستم بانکی بگیرند. آیا این درست است؟

ـ من یادم نمی‌آید که بانک مرکزی درگیر این درخواست‌ها بوده باشد. واقعیت این است که ما هم می‌شنیدیم برخی واحدها و مجموعه‌های تولیدی در خلال مذاکره با نظریات خاصی به آنها توجه شده و به‌گروه خاصی وابسته بودند. حالا این که چه اتفاقی افتاد را نمی‌دانم چون ما سرگرم کار خود بودیم و توجه چندانی به این مسئله نداشتیم. بیشتر سازمان صنایع ملی و سازمان گسترش و بنیاد مستضعفان و سازمان گسترش مالکیت صنعتی که مربوط به وزارت امور اقتصاد و دارایی بود، درگیر مسائل کارخانجات بودند و سیستم بانکی درگیر این مسائل نبود. بحثی که همیشه در مورد قیمت واحدها وجود داشت این بود که آیا قیمت کم است یا بالا است. اختلافاتی از این قبیل که به این گروه فروختند و به آن گروه فروختند و گروه‌های مختلف اتهاماتی را به هم می‌زدند و چندان هم مشخص نبود که چه هستند، هم البته وجود داشت. تصور من این است که تمام گروه‌ها و دست‌اندرکارانی که از این مسائل اطلاع داشتند و ارتباطات لازم را هم داشتند توانستند جلو بیایند و کارخانجاتی را بخرند. بسیاری از آنها وابسته به یکسری گروه‌های سیاسی بودند، برخی هم خصوصی بودند

و وابسته به جایی نبودند. فقط چون از این مسئله اطلاع داشتند توانستند استفاده‌هایی را بکنند.

● تعداد آنها هم کم نبود. چون اطلاع داشتن از این سیستم یک رانتی بود که هر کسی به آن دسترسی نداشت.

ـ در جامعه ما هنوز هم این گونه است. جامعه ایران و شرایط حاکم بر آن هرگز شفاف نبوده است. در تمام جوامع غیرشفاف هم یکسری اطلاعات رانتی وجود دارد. این تنها مخصوص گروه‌های سیاسی نیست، حتی کسانی که در بخش خصوصی بودند و وابستگی خاصی به جایی نداشتند چون توانستند این اطلاعات را کسب کنند و ارتباط لازم را برقرار کنند موفق به انجام این کارها شدند. نکته‌ای که وجود دارد این است که روی هم رفته شاید آنها برای انجام این کار چاره دیگری نداشتند. البته کسانی که واحدها را فروختند خودشان هم باید دفاع کنند؛ اما شاید چاره دیگری نداشتند. آن چه که باعث شد حرف و حدیث به وجود آید، این بود که این شیوه چندان قانونمند نبود.

● من هنوز جواب سوالم را نگرفته‌ام با توجه به این که شما یکی از مهمترین متولیان خصوصی‌سازی بودید، آیا هیچ گاه در هیات دولت به این مسئله اعتراض نکردید که چرا قانون خاصی برای این کار وجود ندارد و آنها چه پاسخی می‌دادند؟

ـ ما مقرراتی داشتیم که مصوب هیأت دولت بود.

● آن مقررات کلی بود که باید بر اساس سه روش بورس، مزایده و مذاکره واگذار می‌شدند، اما به صورت جزئی وارد مسائل نشده بودند؟

ـ جزئیات آنها را بر عهده مجامع گذاشته بودند. مجامع هر کدام از واحدها به اضافه وزرایی که آن واحدها زیر مجموعه آنها بود می‌توانستند این مقررات را تصویب کنند. البته یکسری قوانین در قوانین سنواتی بودجه و بر مبنای سیاست کلی برنامه اول ارائه شده بود و منظور من از قانونمند بودن یعنی وجود ریزترین مقررات و قوانین

اجرایی که این مقررات وجود نداشت، به همین دلیل گروه‌هایی می‌توانستند بر علیه یکدیگر، از این مسئله استفاده کنند. ممکن بود موردی هم درست انجام شده باشد اما یک گروه رقیب بر علیه آن استفاده می‌کرد. من بخشی را هم مربوط به این موضوع می‌دانم که خصوصی‌سازی هنوز از فاز ارزشی به فاز حرفه‌ای نرسیده بود.

● در خصوص بحث واگذاری اعتبارات به متقاضیان، آیا موردی پیش آمده بود که صددرصد یا قسمت اعظم هزینه یک طرح را به صورت اعتبار پرداخت کنید؟

ـ خیر. برای خرید کارخانجات جنجال بزرگی ایجاد شد اما ما به هیچ‌وجه زیر بار نرفتیم که برای خرید کارخانجات وام بدهیم.

● چه کسی این طرح را داده بود که برای خرید واحدها باید وام به آنها داده شود. از طرف چه کسانی این مسئله مطرح شده بود؟

ـ به خاطر ندارم که دقیقاً از طرف چه کسی بود. اما بیشتر از جانب کسانی بود که برای انجام خصوصی‌سازی تحت فشار بودند. یعنی دستگاه‌های تولیدی. ما اعلام کردیم که فقط آمادگی دادن اعتبار به طرح‌ها را داریم و اگر کارخانه‌ای طرحی بیاورد که با هدف احیای کارها باشد و برنامه‌ای ارائه دهد که قابل اجرا و توجیه‌پذیر باشد و این مسئله هم از جانب بانک عامل تأیید شود، ما طبق عقود اسلامی حاضر هستیم تا ۸۰ درصد در آن طرح و پروژه مشارکت مدنی کنیم.

● این در مورد طرح هایی بود که در حال مطالعه بودند و یا می‌خواستند راه اندازی شوند؟

ـ خیر. همان کارخانجات موجود. یعنی یک فرد باید با پول خودش کارخانه‌ها را می‌خرید و ما کاری به این مسئله نداشتیم. حالا ممکن بود توافق کند که به صورت قسطی بخرد. ما برای خرید کارخانه زیر بار اعتباردهی نرفتیم.

● برای طرح‌های توسعه‌ای آن کارخانه‌ها اعتبار می‌دادید؟

ـ خیر. برای راه اندازی آنها. مثلاً یک کارخانه زیان‌ده بود. اگر یکباره یک گروه جدید، با ارائه یک برنامه جدید می‌آمدند ما می‌گفتیم که بانک در مقامی هست که به برنامه‌های جدید واحدهای تولیدی وام بدهد. ما به برنامه‌های جدیدی که مورد تأیید بانک قرار می‌گرفت وام می‌دادیم. اما چون خیلی از افراد نتوانستند آن طرح‌ها را بیاورند و به تصویب بانک برسانند نتوانستند وام هم بگیرند.

● یک مساله‌ای که در اینجا وجود دارد ارائه تسهیلات ارزی و ریالی است که در آن دوران با گشاده دستی زیاد و براساس خواست دولت انجام می‌شد گویا برای این که واحدهای تولیدی به مرحله اجرا برسند و سطح تولیدات بالا برود و به نیازهای جامعه پاسخ داده شود این کار صورت می‌گرفت. به نظر می‌رسد که هیچ گاه یک گزارش حسابرسی از چگونگی ارائه این تسهیلات واگذار شده تهیه نشده است. پرسش من این است که آیا گزارشی درباره تسهیلات ارزی که به بخش‌های مختلف داده شد و همین طور در مورد تسهیلات و اعتبارات ریالی داده شده ارائه شد. چون در حال حاضر پس از گذشت سال‌ها شنیده می‌شود که بخش بسیار زیادی از بدهی‌های همان افرادی که در آن زمان تسهیلاتی به آنها داده شده و بعدها پرداخت نکرده‌اند، در نظام بانکی کشور انباشته شده است. حالا یا به دلیل نفوذهای سیاسی و یا عدم برآورد دقیق مطالعاتی طرح خودشان که منجر به ورشکستگی آنها شد. اینها در نهایت روی دست دولت و سیستم بانکی کشور ماند که بعدها و گویا در سال ۷۴ سرمایه‌ای شدند برای تشکیل بانک توسعه صادرات وگفتند هر چه از این مطالبات وصول نشده را این بانک بتواند پس بگیرد به عنوان سرمایه‌اش منظور کند. آیا واقعا گزارش‌هایی توسط سیستم بانکی تهیه شده یا خیر. خودتان گفتید که ۳۲ میلیارد دلار از آن تسهیلات ارزی طی پنج سال به بخش صنعت داده شد. آیا گزارش حسابرسی از این تسهیلات گرفته شد که در کجا خرج شده است و آن‌ها پاسخی به شما دادند. اگر گزارشی تهیه شده آن را به کجا دادید؟

ـ سؤال بسیاری خوبی است. من فکر می‌کنم این مسئله از نکات بسیار مهمی است که جزء آفت‌های دولتی بودن واحدهای تولیدی ما محسوب می‌شود. یعنی

وقتی یک مدیریت دولتی در یک واحد تولیدی وجود دارد و در بالا سر آن یک وزیر هست که از این واحد تولیدی حمایت می‌کند، آن واحد پاسخگویی زیادی نخواهد داشت و به نحوی حمایت سیاسی را از جانب وزیر و دستگاه مربوطه خود دارد. شاید علت اصلی لزوم و ضرورت خصوصی‌سازی هم از این جهت است که وقتی واحد تولیدی خصوصی باشد پاسخگو است اما وقتی دولتی باشد و از حمایت وزیر هم برخوردار باشد، اگر نتواند به موقع بدهی خود را پرداخت کند، وزیر مربوطه از آن حمایت لازم را به عمل خواهد آورد. این موردی است که بسیار اتفاق افتاده است.

● آیا شما هیچ گاه از آن وزیر می‌پرسیدید که گزارش عملکرد شرکت‌های تحت پوشش خود را که تا این حد تسهیلات گرفته‌اند را ارائه دهید؟ به هر حال شما به عنوان بانک مرکزی متولی و پاسخگوی این ارزها و تسهیلات به مقامات بالاتر بودید؟

ـ بله. ما دو خط داشتیم. خط ریالی و خط ارزی. شیوه عملکرد در این دو خط هم متفاوت بود. در ریالی وقتی بانک‌ها به صورت عادی وامی می‌دادند نظارت هم داشتندو باید سر موقع پرداخت می‌شد، اگر نمی‌شد قسط‌های بعدی اش را نمی‌دادند و همیشه یک کشمکش شدید بین بانک و واحد تولیدی برای این کار وجود داشت. ما هم در این مورد کوتاه نمی‌آمدیم. به همین دلیل بسیاری از کارخانجات از این بابت شاکی بودند. اما در بخش ارزی، بانک مرکزی ارز را به واحد تولیدی نمی‌داد، بلکه آن ارز به دستگاهی اختصاص پیدا می‌کرد و این دستگاه یا وزارتخانه بود که به واحد تولیدی تحت پوشش خود می‌داد. یکی از اعتراضاتی که آن زمان به طور مکرر از جانب ما به مجلس و دولت و برنامه و بودجه می‌شد این بود که بودجه ارزی کار اشتباهی است و بودجه را نباید به صورت ارزی تقسیم‌بندی کرد چون بودجه ارزی بدین مفهوم است که ما یک پول خارجی را به صورت "دوفاکتو" به عنوان پول ملی قبول می‌کنیم و بودجه کشور را با ارز می‌بندیم، و این غلط است. در آن زمان این کار غلط صورت می‌گرفت و بودجه ارزی به طور مستمر به وزارتخانه‌ها و نهادها و دستگاه‌ها اختصاص داده می‌شد. بدین صورت که درآمد نفتی مشخص می‌شد و بودجه ارزی را هم تعیین می‌کردند و سپس آن بودجه را به دستگاه و بخش مربوطه

می‌دادند. مثلاً وزارت صنایع دو میلیارد دلار می‌گرفت، وزارت صنایع سنگین یک میلیارد دلار، وزارتخانه دیگر یک و نیم میلیارد و همینطور تا آخر. لذا خود دستگاه‌ها بودجه را می‌گرفتند و متولی این بودند که به مجموعه‌های تحت پوشش خود هر میزانی را که تشخیص می‌دهند بپردازند. بنابراین بررسی این که این واحد به دو میلیون دلار نیاز دارد یا چهار میلیون و اگر این دو میلیون را بدهند چقدر باید بازده داشته باشد را آن دستگاه‌ها و وزارتخانه انجام می‌دادند نه بانک مرکزی. همیشه هم جدال دائمی دستگاه‌ها و بانک مرکزی بر سر همین مسئله بود. ما در سال‌های اول و دوم کمی ارز به واحد تولیدی اختصاص دادیم و از سال سوم سؤالمان این بود که این واحدهای تولیدی چه محصولی را پس داده‌اند. چون قرار بود ما دو سال به آنها تسهیلات بدهیم تا اینها به تدریج خود را بسازند. این جدال بعدها به وادی‌های دیگری هم کشیده شد. یعنی اعتراضاتی که دستگاه‌ها درمورد مسائل دیگر به بانک مرکزی می‌کردند ناشی از سخت‌گیری بانک مرکزی در مورد این مسئله بود که ارزهایی که ما داده‌ایم کجا رفته است و شما باید نظارت می‌کردید که اگر به یک واحد فلان مقدار را داده‌اید، در حال حاضر چقدر تولید می‌کند. نکته جالب اینجاست به دلیل این که آن واحدهای تولیدی دولتی و غیردولتی با گشاده دستی از جانب دستگاه‌ها روبرو بودند و نه با سخت‌گیری، با این تسهیلات ارزی فراوان هم نیازهای جاری خود را و هم نیازهای سه سال بعدشان را می‌خریدند. به همین دلیل نیاز آن روزشان نیازهای واقعی آن روز نبود. بلکه نیازهای سال‌های متمادی گذشته و آینده‌شان هم بود. به همین دلیل همیشه تقاضایشان را بیشتر از واقع جلوه می‌دادند. مثلاً یک واحدی یک میلیون دلار نیاز داشت فکر می‌کرد اگر چهار میلیون بگیرد، می‌تواند قطعات یدکی چهارسال بعدش را هم داشته باشد به همین دلیل می‌بینید که بعد از سال‌های اول و دوم بسیاری از واحدها در سال ۷۱ و ۷۲ قطعات یدکی مورد نیاز خود را در سال ۷۵ و ۷۶ را هم خریداری کرده‌اند و این مسئولیتی بود که به دستگاه‌ها واگذار شده بود و ما برای حل این مسئله این شعار را داده بودیم که باید بودجه ارزی را منحل کنیم.

● **شما طبیعتاً باید به رئیس جمهور و وزیر اقتصاد و دارایی گزارش**

می‌دادید. آیا چنین مسئله‌ای را با آن‌ها مطرح کردید که واحدهای تحت پوشش وزارتخانه‌های مختلف جوابگوی تخصیص بودجه ارزی که به آنها شده نیستند و پاسخی نمی‌دهند که چه کرده‌اند؟

ـ اساس هر دو دستگاه یعنی وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان برنامه و بودجه در جریان این کار قرار داشتند. چون بودجه ارزی را سازمان برنامه تهیه می‌کرد نه بانک مرکزی. سازمان برنامه، بودجه را مشخص می‌کرد، وزارت دارایی هم چون رئیس کمیته تخصیص ارز بود آن را تعیین می‌کرد و ما به عنوان کسی بودیم که باید این تسهیلات را پرداخت می‌کردیم. در واقع ما به همین نقش بانک مرکزی معترض بودیم که آن را به همه آنها هم می‌گفتیم.

● آیا هیچ گاه این مسئله را با رئیس جمهور مطرح کردید که چنین معضلاتی وجود دارد. آیا این مسئله به صورت مکتوب یا علنی مطرح شد و ایشان چه پاسخی دادند؟

ـ موضع ما همیشه به صورت علنی این بود که بودجه ارزی و گردش نقدینگی بانک مرکزی یک موضوع تصمیم‌گیری جمعی نیست بلکه یک موضوع حرفه‌ای است که باید بر عهده بانک مرکزی گذاشته شود. ما این را در مجلس و دولت هم مطرح کردیم، اما در دولت رأی نمی‌آورد. چون تمام کسانی که ذینفع بودند باید در دولت به آن رأی می‌دادند که چنین کاری نمی‌کردند. بانک مرکزی هم در هیأت دولت صاحب رأی نیست. این مسئله بارها مطرح شد. ما درخواست کردیم که در دستور کار دولت قرار گیرد. اما نتیجه‌ای نگرفتیم. ما هر سال تلاش می‌کردیم بودجه ارزی در قانون بودجه وارد نشود، اما موفق نمی‌شدیم. البته این شعار ما بعدها تحقق پیدا کرد. به طوری که در حال حاضر در بخش کلان یک بودجه ارزی داریم نه در جزء. اما آن موقع به صورت جزئی و دستگاه به دستگاه مشخص می‌شد که هر کدام باید چقدر بگیرند. همانند بودجه ریالی. این هم کار میراث شیوه تفکر زمان جنگ بود و تغییر این شیوه نیاز به جدال بسیار عظیمی داشت. ما این جدال را انجام می‌دادیم و قربانی هم می‌دادیم و انتقادات زیادی هم به خاطر این مسئله به کل دستگاه بانک مرکزی می‌شد.

● به بحث یکسان سازی نرخ ارز برگردیم. یکی از اهداف برنامه اول توسعه یکسان‌سازی نرخ ارز بود. چرا شما این کار را شروع کردید. در گفت‌وگویی که من با دکتر نوربخش داشتم ایشان معتقد بودند که آن زمان زمینه‌های انجام این کار فراهم نبود، اما چون شما به عنوان رئیس کل بانک مرکزی گفتید که می‌توانید این کار راانجام دهید و ایشان به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی وقتی رئیس کل بانک مرکزی اعلام می‌کند توانایی انجام این کار را دارد، آن را پذیرفتند و به نوعی همه مسئولیت‌ها را به شما منتقل کردند. می‌خواهم بدانم آیا این واقعاً صحت داشت و اگر صحت دارد بر چه مبنایی تصمیم گرفته شد که سیاست یکسان سازی نرخ ارز انجام شود. که بعدها آن مسائل و پیامدهای منفی را در پی داشته باشد، بدون آن که زیربناهای آن مهیا باشد؟

ـ من در مورد اظهار نظرهای وزیر اقتصاد و دارایی آن زمان قضاوتی نمی‌کنم. هر گاه این مطالب چاپ شد من پاسخ لازم را خواهم داد. اما در آن زمان در اقتصاد آشفتگی از نظر قیمت‌ها بود که هیچ راهی جز تصحیح آن انحرافات در مناسبات اقتصادی وجود نداشت. تنها چاره ما این بود که نرخ ارز را به حالت واقعی برگردانیم. در تابستان ۶۸ نرخ ارز آزاد از ۱۳۸ تا ۱۴۲ تومان نوسان داشت، در حالی که نرخ رسمی هفت تومان بود و به دلیل این تفاوت یک سری نرخ‌هایی بین این دو وجود داشت. نرخی برای صادرات میوه و سبزیجات، یک نرخ برای صادرات کالاهای سنتی و فرش و یک قیمت هم برای واردات کالاهای ضروری مثل کاغذ. در آن زمان نرخ‌های رسمی و غیر رسمی ارز در کشور حدود ۱۲ نرخ بود. این موضوع انحرافات زیادی را در اقتصاد ایجاد کرده بود که هیچ چاره‌ای جز کاهش تعدد نرخ وجود نداشت. در شورای تولید که اعضای آن وزیر دارایی، رئیس سازمان برنامه و وزرای تولید و بنده به عنوان رئیس کل بانک مرکزی بودند، و به ریاست رئیس جمهور تشکیل می‌شد، این سیاست که اولاً نرخ ارز را منطقی کنیم و دوم این که تعدد نرخ ارز را کاهش دهیم و سوم این که به سمت یک نرخی حرکت کنیم، تصویب شد. در جایی تصویب شد که همه این اعضاء حضور داشتند. این کار را هم در چند مرحله انجام دادیم. در اولین مرحله نرخ‌های ارز غیررسمی را از بین بردیم و نرخ ارز تعریف

کردیم. نرخ ارز رسمی هفت تومان، نرخ ارز رقابتی که ابتدا ۸۰ تومان بود و بعد ۶۰ تومان شد و نرخ ارز بازار آزاد که ۱۴۰ تومان بود. برای سامان دادن به این کار گفتیم این نباشد که هر کالایی بسته به این که چه کسی آن را وارد می‌کند نرخش تعیین شود. چون قبلاً این گونه بود. من وارد جزئیات این مسئله نمی‌شوم چون سیاسی است.

● حالا اگر ممکن است تا حدی توضیح بدهید؟

ـ مثلاً یک گروهی می‌توانستند نرخ ارز را گاهی ۱۸/۵ تومان بگیرند، برخی دیگر با نرخ ۳۲ تومان، تعدادی دیگر با قیمت هفت تومان. بنابراین در برخی اوقات یک کالایی با سه نرخ متفاوت وارد جامعه می‌شد.

● پس در واقع بستگی به فرد یا گروه وارد کننده کالا داشت؟

ـ بله. بستگی به وارد کننده داشت. حالا دستگاه، گروه یا فرد بود، تفاوتی نمی‌کرد.

● یعنی بسته به این که وارد کننده چه کسی باشد و به کجا وابسته باشد، قیمت کالای وارداتی و نرخ ارز پرداختی تعیین می‌شد؟

ـ یک واردکننده‌ای کالایی را با ارز آزاد وارد می‌کرد و همزمان همان کالا با ارز هفت تومان و ۳۲ تومان و ۱۹ تومان هم توسط افراد دیگری وارد می‌شد و تمام آنها به نرخ آزاد در بازار به فروش می‌رسیدند. اما وارد کننده‌های مختلف با قیمت‌های متفاوت وارد می‌کردند، در نتیجه سودهای مختلفی می‌بردند. ما به این کار خاتمه دادیم. در نتیجه شورای تولید، وزیر بازرگانی را مأمور کرد که سه لیست ارائه دهد و ایشان سه لیست ارائه داد. لیست اول کالایی که منحصراً و بدون توجه به واردکننده با ارز رسمی ۷ تومانی وارد می‌شد، کالایی که هرکس خواست آن را واردکند باید با نرخ رقابتی آن را بیاورد و کالایی که باید با نرخ آزاد وارد کشور می‌شد. این اولین ساماندهی بود که صورت گرفت و ساماندهی بسیار خوبی هم بود. در یکی دو سال اول این کار را انجام دادیم. مرحله دوم این بود که نرخ صادراتی آن زمان را که ۴۲

تومان بود (۳۷ تومان و پنج ریال برای کشورهای اروپای شرقی و برای سایر کشورها ۴۲ تومان و پنج ریال بود. این هم جالب است که یک صادر کننده اگر به کشورهای اروپای شرقی صادر می‌کرد نرخ ارز او کمتر بود.) تثبیت و یکسان کردیم و بعد به این سمت رفتیم که آن را نرخ آزاد کنیم. در اواخر سال ۶۹ برای این که رشد خوبی داشته باشند، صادرات را به نرخ آزاد وصل کردیم. این موضوع تحول و جهش شدیدی را در اقتصاد ایجاد کرد و نشان دهنده این مسئله بود که ما نمی‌توانیم با صادر کننده با نرخ غیرواقعی رفتار کنیم. چون انحرافات و کارهای پشت پرده زیادی صورت می‌گیرد. مرحله سوم این بود که این سه نرخ را به دو نرخ تبدیل کنیم که بعدها هم به تدریج به دو نرخ تبدل کردیم. البته منظور از دو نرخ این است که آن سه لیست را به دو لیست تبدیل کردیم. لیست هفت تومانی حذف شد و بالاتر آمد و بعد رقابتی و آزاد شد و در مرحله آخر که سال ۱۳۷۲ بود توانستیم آن را به یک لیست برسانیم. نکته مهم در مورد شیوه تصمیم‌گیری اداری‌اش این است که این طرحی بود که بانک به شورای اقتصاد و هیأت دولت و شورای تولید می‌برد، در شورای تولید هم با حضور همه آقایان تصمیم‌گیری می‌شد و این تصمیمی بود که به آن اعتقاد داشتیم و فکر هم می‌کنم تصمیم ناگزیری بود. وقتی امروز به آن زمان برمی‌گردیم می‌بینیم آن تصمیمی که باعث شد صادرات غیر نفتی ۸۰۰ میلیون سال ۶۸، در سال ۷۳ به ۴/۸ میلیارد دلار برسد و ظرف چهار سال هر سال یک میلیارد دلار به صادرات ما اضافه شود، ناشی از تصمیم منطقی کردن ارز بود. منطقی کردن نرخ ارز مهمترین عامل آن بود. بعدها که از این تصمیم عدول کردیم از سال ۷۳ صادرات غیرنفتی ما هم عدول کرد و کاهش یافت. در حال حاضر که ما دوباره به همان سیاست متوسل شده‌ایم، یعنی سیاست استفاده از نرخ ارز منطقی برای صادرات که قبل از یکسان سازی هم آن را شروع کردیم، صادرات غیرنفتی کشور بالا رفته است. لذا ارزیابی من این است که در آن زمان زمینه‌های لازم برای این کار را داشتیم. چون انحرافات آنقدر زیاد بود که این زمینه را فراهم کرده بود و فواید آن را هم بردیم. علت این که تولید هفت میلیون تن سیمان به ۱۶ یا ۱۷ میلیون تن رسید و یا این که در مواد غذایی به سطحی از خودکفایی رسیدیم، همین سیاست بود. لذا ارزیابی من از این سیاست مثبت است و فکر می‌کنم سیاست خوبی بود که انجام شد. از ابتدای سال ۷۲ قرار را

بر یکسان‌سازی نرخ ارز گذاشتیم که این فواید بسیار زیادی داشت و تولید را از این که توجیه‌پذیر است یا خیر، اصلاح می‌کرد. ما پنج سال بود که تولید می‌کردیم اما نمی‌دانستیم کدام تولیدات با صرفه است و کدام با صرفه نیست. اگر سیاست تک نرخی شدن ارز را اعمال نمی‌کردیم مزیت نسبی ما مشخص نمی‌شد. لذا قطعاً ارزیابی من از آن سیاست مثبت است و فکر می‌کنم که از این طریق خدمت بزرگی کردیم تا جهت‌گیری‌های تولیدی کشور تا حدودی تصحیح شود و به سمت تولید بیشتر برویم. اصلاً راه افتادن تولید در کشور به دلیل منطقی شدن نرخ ارز بود. من با کسانی که فکر می‌کنند زمینه برای اجرای سیاست یکسان‌سازی نرخ ارز مناسب نبود موافق نیستم. زمینه‌های اقتصادی آن کاملاً مناسب بود و ما باید آن کار را انجام می‌دادیم.

● پس چرا شکست خورد؟ اگر زمینه‌های اقتصادی آن مهیا بود، پس عوامل سیاسی ، اجتماعی در این امر دخیل بوده است؟

- ارزیابی من از چرایی این که یک عقب گرد در سیاست‌های اقتصادی صورت گرفت این نیست که سیاست ارزی دچار مشکل شد، من این ارزیابی را قبول ندارم. آن سیاست موفق بود. علت این که عقب گرد صورت گرفت که من ترجیح می‌دهم این نام را به آن بدهم این بود که مسئولان اقتصادی تحت تاثیر جوسازی سیاسی قرار گرفتند و بلافاصله عقب‌نشینی کردند. چون فکر می‌کردند با این عقب‌نشینی می‌توانند برای پیشبرد مدیریت خود تعادل سیاسی ایجاد کنند. نکته بعدی این است در زمانی که سیاست تک نرخی ارز اجرا شد، یعنی در فروردین ۱۳۷۲، این سیاست مجموعه‌ای بود از یکسری برنامه‌ها، یعنی یک مجموعه با هم این سیاست را تشکیل می‌دادند که چند بخش آن از اهمیت خاصی برخوردار بود. یک بخش آن مربوط به سیاست بانکی بود که در سیستم بانکی بتوانیم یکسری از تقاضاهای موجود در بازار آزاد را تا اندازه معقولی پاسخگو باشیم. بخش دیگر سیاست بازرگانی خارجی بود. این که واردات تحت کنترل باشد و بی‌رویه جلو نرود. دو سیاست دیگر هم بود. سیاست پولی که باید منظم می‌شد و سیاست‌های برنامه‌ای که باید توقعات دستگاه‌ها، را زیاد بالا نمی‌برد و از نظر مالی آنها را آنقدر پولدار نمی‌کرد که تقاضای

کاذب ایجاد کنند. یعنی سیاست مالی باید نظم می‌داشت تا اعتبار زیادی به دستگاه‌ها تزریق نشود و سیاست پولی هم می‌باید کنترل می‌شد تا وام زیادی در اختیار دستگاه‌ها و نهادها نگذارد، سیاست بانکی باید تقاضای بازار آزاد را در حد مناسب خود پاسخ می‌داد و سیاست بازرگانی خارجی باید نظم خود را می‌داشت که از نظم خارج نشود. ما در بانک، سیاست محدود کردن اعتبارات پولی را اجرا کردیم و به همین دلیل هم جنجال زیادی به وجود آمد و خیلی از دستگاه‌ها به ما ایراد می‌گرفتند و روزنامه‌های سال ۷۲ پر از مصاحبه‌های وزیر صنایع و وزیر صنایع سنگین است که به بانک مرکزی بد و بیراه می‌گفتند. چون ما مقدار اعتبارات بانکی لازم را در اختیارشان قرار نمی‌دادیم. در بخش جذب تقاضاهای معقول بازار آزاد ارز هم ما کار خود را کردیم و گفتیم آماده هستیم به کسانی که مسافر، دانشجو و بیمار هستند تا حد ۵ هزار دلار، ارز بفروشیم و نه بیشتر و این‌کار را انجام دادیم. در بخش سیاست مالی ارزیابی من این است که ما کنترل لازم را نداشتیم. اما کنترل نسبی وجود داشت. چون در سال ۷۲ که ارز یکسان می‌شد باید مابه تفاوت هفت تومان تا ۱۶۰ تومان بازار آزاد را(نه تمام آن را و نه برای همه تقاضاها بلکه حدودی از آن را) سازمان برنامه جبران کند. سازمان برنامه هم تا جایی که توان داشت آن را کنترل می‌کرد. ولی در بسیاری موارد هم قادر نبود. در نتیجه اگر کسی قبلاً یک میلیون دلار بودجه ارزی داشت و برای یک میلیون دلار، سازمان برنامه هفت میلیون تومان به او پول می‌داد، حالا قرار بود وقتی که یک میلیون دلار را از سیستم بانکی به قیمت ۱۶۰ میلیون تومان بخرد، سازمان برنامه ۱۶۰ میلیون تومان به او ندهد، بلکه سازمان برنامه بر اساس نیازهای واقعی آن دستگاه مقداری از آن بودجه را بدهد، اگر خیلی ضرورت داشت و در موارد استثنایی همان ۱۶۰ میلیون تومان را بدهد. اما اگر ضرورت نداشت صد میلیون تومان بدهد، بعد با آن صد میلیون تومان دستگاه‌های ذیربط دیگر نمی‌توانستد یک میلیون دلار را بخرند بلکه کمتر می‌خریدند. لذا تقاضا برای سیستم بانکی کمتر می‌شد. در اینجا سازمان برنامه تحت فشار شدید دستگاه‌های مختلف و عناصر سیاسی و گروه‌های مختلف، مجبور بود به برخی دستگاه‌ها آن مقداری را که نباید بدهد، بپردازد. ارزیابی مهم من در این جا در بخش سیاست بازرگانی است. سیاست تک نرخی شدن ارز تا اواخر مهرماه ۷۲ یک

سیاست موفق بود و ما هیچ مشکلی نداشتیم. چرا که تقاضاهای بیرون سیستم بانکی از داخل سیستم بانکی تأمین می‌شد. نرخ آزاد ارز که در ابتدای سال ۷۲ حدود ۱۶۲ تومان بود تا مهر سال ۷۲ تا حدود ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ تومان در نوسان بود که نوسان بسیار خوبی بود و ما هیچگونه مشکلی هم نداشتیم. اما با تغییر دولت در ۲۵ مرداد ۷۲ در شهریور همان سال یک تغییر سیاست در بازرگانی خارجی صورت گرفت که آن سیاستی که جزء اصلی مجموعه تک نرخی ارز بود را دگرگون کرد و آن عبارت بود از آزاد کردن واردات بدون انتقال ارز. این یک حلقه اصلی‌ای بود که از مجموعه سیاست تک نرخی شدن ارز جدا می‌شد. جالب این جاست که من در سمینار سیاست پولی ـ ارزی اردیبهشت سال ۷۲ یک سخنرانی تحت عنوان ارتباط بین تک نرخی شدن ارز و سیاست بازرگانی خارجی داشتم و در آنجا هشدار دادم در صورتی سیاست تک نرخی شدن ارز موفق خواهد بود که بازرگانی خارجی کشور کنترل شود و به جای این که کالاها از جاده‌ها، شاهراه‌ها و کوره‌راه‌های مختلف وارد کشور شوند، از یک شاهراهی به نام شاهراه کنترل دولت، تقاضاها وارد و واردات صورت گیرد، تا واردات که مهمترین بخش تقاضا برای ارز را تشکیل می‌دهد بتواند در کنترل باقی بماند. این کنترل از ابتدای سال ۱۳۷۲ صورت گرفته بود. تقاضاهای معقول داده می‌شد و کنترل هم انجام می‌شد و واردات بدون انتقال ارزی وجود نداشت. در شهریور سال ۷۲ اتفاقی که افتاد این بود که در اولین جلسه کمیته تنظیم بازار که در هشت شهریور ۷۲، با اعضای جدید دولت و مجلس تشکیل شده بود، پیشنهاد دادند که واردات بدون انتقال ارز آزاد شود.

● چه کسی این پیشنهاد را داد؟

ـ این پیشنهاد از سوی وزارت بازرگانی، وزارت صنایع و صنایع سنگین و با پشتیبانی اعضای ناظر مجلس در آنجا صورت گرفت.

● اعضای ناظر چه کسانی بودند؟

ـ تا جایی که در خاطرم هست آقای مرتضی نبوی و محمدرضا باهنر بودند.البته فکر می‌کنم آقای دری نجف آبادی هم به عنوان رئیس کمیسیون برنامه و

بودجه مجلس نیز در آن جلسه خاص حضور داشتند و در کنار من نشسته بودند. من از ایشان تقاضا کردم که چون با امور اقتصادی آشنایی دارند در مخالفت با این مسئله با ما همدردی کند. آن جلسه کمی به تشنج کشیده شد.

● یعنی دستور جلسه این نبود و یکباره اعلام شد؟

ـ خیر. دستور جلسه همین بود. یعنی اعضای جلسه این مسئله را درخواست داده بودند و در دستور کار بود و ما هم امیدوار بودیم که بتوانیم آنها را قانع کنیم چون با آزادی واردات بدون انتقال ارز مخالف بودیم.

● در مدت زمانی که در دستور قرار گرفت تا زمان تشکیل جلسه، شما رایزنی با رئیس جمهور و جاهای دیگر انجام ندادید تا آنها را راضی کنید این کار انجام نشود؟

ـ این فاصله یکی دو روز بیشتر نبود و ما این کار را انجام دادیم، ضمن این که همه موضوع را می‌دانستند.

● موضع شما روشن بود اما برای این که آنها را منصرف کنید تلاشی کردید؟

ـ بله. ما با آقای رئیس جمهور و با معاون ایشان در امور اقتصادی که آن زمان آقای نوربخش بود و رئیس سازمان برنامه هم صحبت کردیم. با تمام اعضای جلسه صحبت کردیم.

● چه پاسخی در بیرون از جلسه به شما دادند؟

ـ در بیرون و قبل از جلسه همه گفتند بررسی می‌کنند، حالا ببینند در جلسه چگونه طرح می‌شود و نسبتاً هم با ما همدردی می‌کردند. اما متاسفانه در داخل جلسه با وجود آن که جلسه تا بیش از دو برابر زمان معمول خود به طول انجامید، بانک مرکزی توفیق نداشت و تصویب شد که واردات بدون انتقال ارز آزاد شود.

● در مقابل چند رای مخالف تصویب شد؟

ـ دقیقاً خاطرم نیست. اما فکر می‌کنم ما تنها مخالف آن جلسه بودیم. از وزیر امور دارایی سابق که آن زمان معاون رئیس جمهور بود توقع پشتیبانی داشتیم که البته چون ایشان هنوز در درون شوک عدم رأیی که آورده بودند، قرار داشتند و نمی‌توانستند حمایت کنند، کاری انجام ندادند. سازمان برنامه هم تا حدی همدردی کرد اما تا جایی که خاطرم هست تعداد زیادی رأی دادند چون اغلب اعضاء همین افراد بودند. وزرای دولتی، وزرای تولیدی، به اضافه اعضاء ناظر مجلس. خیلی به ما سخت گذشت.

● در واقع علی رغم این که قبل از جلسه گفته بودند همکاری می‌کنند اما در جلسه این کار را انجام ندادند؟

ـ بله. این سیاست هم طبیعتاً نمی‌توانست توسط بانک مرکزی اجرا شود، چون خودکشی یک سیاست بانکی تلقی می‌شد، به همین دلیل بانک نتوانست این کار را ابلاغ کند.

● نتوانستید یا نخواستید؟

ـ ما نمی‌توانستیم اجرا کنیم و نخواستیم. عدم اجرای این کار مورد اعتراض وزرای تولیدی قرار گرفت. وزیر صنایع سنگین و وزیر صنایع اعتراض کردند. ما هم پاسخ دادیم که نمی‌توانیم اجرا کنیم. آنها این اعتراض را به رئیس جمهور رساندند. ایشان هم از ما سؤال و بازخواست کردند و به ایشان هم گفتیم که نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. این مسائل منجر شد به جلسه اواخر شهریور ۱۳۷۲. یعنی ۲۰ روز بعد از آن جلسه. من از برگزاری آن جلسه اطلاع نداشتم. یک روز حدود ساعت ده صبح من را به ریاست جمهوری فراخواندند. خدمت آقای رئیس جمهور رفتم و دیدم یک جلسه درباره بحث واردات بدون انتقال ارز است و علت این که بانک مرکزی این سیاست را اجرا نمی‌کند. در واقع یک جلسه بازخواست از بانک مرکزی بود، که چرا این سیاست را اجرا نمی‌کند. من در مقابل تمام اعضای حاضر در جلسه آقای نژادحسینیان، آقای نعمت‌زاده، آل اسحاق، محلوجی، نوربخش، وهاجی به عنوان سرپرست وزارت امور اقتصاد و دارایی، روغنی زنجانی و از بانک هم من و آقای

فخریه کاشان، استدلال خود را گفتیم، که اگر این کار را انجام بدهیم نرخ ارز بالا می‌رود و فاتحه یک نرخی شدن ارز خوانده می‌شود. تقریباً بدیهی بود که ما این را بگوییم و آنها هم آن را قبول نکنند. نکته جالب این بود که در آخر جلسه که بحث‌ها به نتیجه‌ای نرسید از یک طرف ما مخالف بودیم و از طرف دیگر گروه اکثریت موافق بودند، یکی از آقایان وزراء بخشنامه را از جیب خود درآورد و به آقای رئیس جمهور داد و گفت ما این را می‌خواهیم. مشخص بود که از قبل این مسئله را بین خودشان حل کرده بودند.

● چه کسی بود؟

- یکی از آقایان وزرای تولیدی. اجازه بدهید من در این قسمت نام نبرم. این بخشنامه را داد و در آنجا می‌خواستند این را به من بدهند تا اجرا کنم و من از قبول این کار عذرخواهی کردم و گفتم بنده نمی‌توانم این کار را انجام بدهم. همان بخشنامه را به سرپرست وقت وزارت دارایی دادند و او هم آن بخشنامه را گرفت و بعد از سه، چهار هفته آن را ابلاغ کرد و آن بخشنامه اجرا شد. در نتیجه ما تیر خلاص را به خودمان نزدیم بلکه گذاشتیم تا دیگران بزنند و آن تیر خلاصی بود که به تک نرخی شدن ارز زده شد. ارزیابی من این است که اگر ما آن زمان این کار را انجام نمی‌دادیم هیچ دلیلی وجود نداشت تا روندی که از فروردین ۷۲ تا اواخر مهر ۷۲ درکشور به خوبی پیش می‌رفت ادامه پیدا نکند. وقتی آن کار را کردیم بلافاصله سقف و تقاضا برای ارز افزایش پیدا کرد. سقف برای پنج‌هزار دلار بالا رفت و به مدت سه هفته در مقابل بانک‌ها صف بسته شد و قیمت شروع به بالا رفتن کرد و منجر به یک جنجالی شد که موجبات عقب‌نشینی آقایان را فراهم کرد. همان زمان راه‌حل‌هایی را که ما در اوج جریان یعنی نیمه آبان ماه که قیمت‌ها بالا رفت، داشتیم. به محض آن که آن بخشنامه صادر شد و بعد از یکی دو هفته که همه فهمیدند چه خبر است و می‌توانند واردات انجام دهند قیمت ارز شروع به بالا رفتن کرد. در آن زمان قیمت ۱۶۰ تومان بود که به ۱۶۵، ۱۷۰ و ۱۷۲ هم رسید. کاری که بانک انجام می‌داد این بود که قیمت ارزی را که می‌فروخت همگام با تغییرات قیمت در بازار بالا ببرد. چون معتقد به قیمت بازار بود. تا روزی که نرخ به ۱۷۵ تومان رسید. رئیس اتاق بازرگانی،

جناب آقای خاموشی به این شیوه برخورد بانک معترض بودند و می‌گفتند علت این که قیمت افزایش می‌یابد این است که بانک قیمت را بالا می‌برد و اگر قیمت در بازار ارز بالا می‌رود، بانک نباید بالا ببرد و قیمت را ثابت نگه دارد. ما برای رئیس جمهور استدلال می‌کردیم که این حرف اتاق بازرگانی اشتباه است. چون اگر قیمت را ثابت نگه داریم بلافاصله صف در مقابل بانک‌ها ایجاد می‌شود و تفاوت قیمت بانک و بیرون باعث رانتی می‌شود که گروه‌های زیادی از آن منفعت خواهند برد.

● ضمن این که مخالف یکسان سازی نرخ ارز هم بود؟

- بله. این جدال بین ما و اتاق بازرگانی آنقدر به رئیس جمهور فشار آورد که ایشان این مسئله را در دستور جلسه هیأت دولت قرار داد. روزی که قیمت ۱۷۵ تومان بود به دولت رفتیم و دیدیم این مسئله در آنجا مطرح است. ما هم چند راه حل ارائه دادیم. راه حل اول این بود که واردات بدون انتقال ارز را ملغی کنیم تا قیمت بالا نرود. حالت دوم این بود که هرچقدر قیمت بالا برود، بانک هم بالا برود و این توسط سیاست‌های مالی و پولی کنترل می‌شود. چون به هر حال مردم هم حدی دارند مگر چه میزان پول ریالی دارند. ضمن این که از یک طرف سرچشمه پولی که در دست مردم بود یکی در دست سازمان برنامه و در سیاست‌های پولی و مالی و یکی هم در دست بانک مرکزی و با سیاست‌های پولی بود. در نتیجه این حدی دارد و در جایی متوقف می‌شود و دیگر بالا نمی‌رود. راه‌حل سوم این بود که پنج هزار دلار را برداریم و از تک نرخی کردن ارز منصرف شویم و یک سیاست اداری را اعمال کنیم. شما اگر بخواهید واردات بدون انتقال ارز را آزاد نگه دارید ما هم این کار را انجام می‌دهیم که با هیچکدام اینها موافقت نشد جز این که گفتند بانک حق بالا رفتن از قیمت ۱۷۵ تومان به ازای هر دلار را ندارد. در آنجا بانک به تصویب هیأت دولت مجبور شد نرخ را در ۱۷۵ تومان نگه دارد. این در نیمه دوم آبان ماه بود. تا آن زمان از نظر اجتماعی هنوز هیچ اتفاقی درکشور نیفتاده بود. از آن زمان به بعد قیمت به ۱۸۰ تومان رسید و بانک عکس‌العملی نشان نداد. در اینجا پنج تومان اختلاف به وجود آمد. از این جا بود که یک پدیده اجتماعی هم به وجود آمد و آن این بود که یک عده از بانک ارز می‌خریدند و در بیرون آن را می‌فروختند. این کار سه هفته طول کشید و در روزهای

آخر به یک پدیده اجتماعی زشتی تبدیل شده بود. این اقدام به مفهوم بازگشت به سیاست دو نرخی و چند نرخی قدیم بود. در حالی که بانک معتقد به این مسئله نبود. در نهایت سیاست دو نرخی برقرار شد و روال کار به هم ریخت. بنابراین اگر ما بخواهیم موضوع را خوب بررسی کنیم باید بگوییم اتفاقی که در این میان می‌افتد این است که هیأت دولت تغییر می‌کند و یک گروه وزیر جدید با ترکیب جدید می‌آیند و یک سیاست جدیدی را که یکی از سیاست‌های محوری ما بود را از بین می‌برند. سیاست آزادی واردات بدون انتقال ارز اتخاذ می‌شود و کل کارها را به هم می‌ریزد.

● من برای بیشتر روشن شدن این مسئله دو سوال دارم. خارج از بحث‌های فنی و اقتصادی که گفتید بحث تک نرخی شدن ارز را اتخاذ کردید، چرا گروه جدیدی که آمد سعی داشت آن سیاست را به هم بزند، آیا مبنای اقتصادی داشت یا مسئله دیگری مطرح بود؟ و این مسئله تا چه حد به درگیری‌هایی که با دولت آقای هاشمی داشتند برمی‌گشت؟

ـ آنچه که در ظاهر وجود داشت و استدلال اقتصادی که می‌کردند این بود که می‌خواهیم اجازه بدهیم پولی یا ارزی در دست کارخانجات تولیدی باشد تا واردات خُرد خود را انجام دهند. جالب است بدانید پیشنهاد اولیه‌شان این بود که به آنها اجازه داده شود با چهل هزار دلار این کار را انجام دهند.

● چهل هزار دلار برای هر واحد تولیدی؟

ـ خیر. برای هر متقاضی‌ای که می‌آمد.

● یعنی هر کسی با شناسنامه وارد می‌شد، چهل هزار دلار به او فروخته شود؟

ـ بله. البته چون در ابتدا که چهل هزار دلار را مطرح کردند ما مخالفت کردیم، تصویب نشد، بعد از آن به ده هزار دلار رضایت دادند و جالب اینجا است که آنچه مصوب شد ده هزار دلار بود و آنچه که ما عمل کردیم عدد پنج هزار دلار بود.

تحلیل من این است که گروهی در کشور، ابتدا با سیاست‌های آزادسازی

اقتصادی و نوعی لیبرالیسم اقتصادی هم‌آوایی کردند. چرا که این سیاست را مخالف سیاست‌های دولت مداری زمان جنگ می‌دانستند. این گروه در زمان جنگ تحت فشار سیاسی و اقتصادی قرار داشتند. وقتی دولت آقای هاشمی روی کار آمد آنچه در رأس سیاست‌های آقای هاشمی در خط مقدم جبهه دولت ایشان قرار داشت، سیاست‌های ارزی و پولی بود که نماد اصلی اصلاحات اقتصادی یا تعدیل اقتصادی به شمار می‌رفت. اینها با این سیاست‌ها هم‌آوایی کردند. چرا که فکر می‌کردند این سیاست‌ها ضد سیاست‌های دولت مداری آن زمان است. در حالی که این سیاست‌های اقتصاد آزاد بر ضد آن سیاست‌ها نبود. بلکه بر اساس یکسری استدلال‌های منطقی و برای تصحیح انحرافات اقتصادی بوجود آمده بود. نه این که چون ضد آن این باشد این کار را بکند. از نظر تحلیل اقتصاد سیاسی در هر سیاست جدید اقتصادی، یک گروه منتفع و یک گروه متضرر می‌شوند به نظر می‌رسید این سیاست اقتصاد آزاد می‌تواند گروهی را که در آن زمان تحت فشار بودند به یک منفعت اقتصادی برساند و تاحدی هم رساند، اما بعد از مدتی دیدند این اقتصاد هم قانونمند است و اولین قانون آن این است که فرقی بین افراد نگذارد. وقتی صحبت از یکسان سازی نرخ ارز می‌کند همه افراد مشمول این قاعده می‌شوند. چه افرادی که ذی‌نفوذ باشند و چه آنهایی که نیستند، چه خصوصی باشند و چه دولتی. کم‌کم متوجه شدند که اقتصاد آزاد آن چیزی نبود که آنها تصور می‌کردند. به نظر می‌رسد نفوذ این گروه در بخش واردات هم بالا است. من اسم آن را طرفداران واردات می‌گذارم و نمی‌خواهم آن را زیاد به گروه‌های سیاسی نسبت بدهم. می‌خواهم از نظر قضاوتی کمی با احتیاط‌تر صحبت کنم. لذا گروه طرفداران واردات در کشور به این نتیجه رسیدند که باید از مسئله واردات دفاع کنند. در نتیجه به تدریج نسبت به سیاست‌های تعدیل اقتصادی و اقتصاد آزاد، منتقد شدند. زمانی که هم، در دولت و هم در مجلس به قدرت رسیدند، این انتقاد را به اوج رساندند. ارزیابی من این است که دولت را تحت فشار قرار دادند. هم زمانی که در مجلس و هم وقتی که در دولت بودند این فشار را وارد می‌کردند تا این که دولت تسلیم آنها شد. علت آزاد شدن واردات در آن زمان این بود که تعدادی طرفدار واردات و واردات بدون انتقال ارز بودند. ما با واردات مخالف نبودیم. ما موافق این بودیم که واردات از کانال دولت و با یک

نظم و ترتیب وارد شود. چون بدون انتقال ارز یعنی واردات بدون حساب و کتاب، بدون این که کسی آن را مشخص کند. نگاه من به واردات بدون انتقال ارز این است. اما اینها آمدند و موفق شدند. این که اینها گروه سیاسی بودند یا نبودند، مسائلی است کلاً من ارزیابی سیاسی از آن دارم. یعنی اقتصاد سیاسی در اینجا پاسخگو است که این افراد فشار آوردند و این فشار باعث تسلیم دولت شد.

● به طور خلاصه در مورد واردات بدون انتقال ارز توضیح دهید که این سیاست چه بود و آنها چه می‌خواستند؟

ـ مسیر اصلی واردات در کشور این است که کسی که می‌خواهد چیزی را وارد کند، در وزارت بازرگانی ثبت سفارش می‌کند، ارز خود را هم از بانک مرکزی می‌گیرد و یک L.C باز می‌کند و حواله‌ای که شرکت طرف قرارداد خود در خارج می‌کند، از آن طرف وارد می‌شود. واردات بدون انتقال ارز وارداتی است که لازم نیست از این مسیر بیاید و ارزی به آن تخصیص داده نمی‌شود. وارداتی که از این مسیر می‌آید حجم کلی آن پیش بینی شده است و مشخص است که چقدر است. بدون انتقال ارز واژه‌ای است که در زمان جنگ به وجود آمد و گفتند کسانی که می‌خواهند وارد کنند بدون این که از بانک مرکزی ارز بگیرند، خودشان وارد کنند. یعنی لازم نیست برای این افراد ارز بفرستیم و ارز نمی‌خواهند. خودشان در خارج ارز دارند. اما همین سیاست به عکس تبدیل شد. یعنی به شما مجوز می‌دادند که بدون انتقال ارز وارد کنید. شما از بازار آزاد ارز را می‌خریدید و این از راهی غیر از نظام بانکی عبور داده می‌شد و کالا وارد می‌شد. در واقع این کار به یک نوع واردات بی‌نظم و بی‌برنامه و بدون دانستن سقف عملی دامن می‌زد. البته ادعا بر این بود که چون ما از طریق لیست کالا این را کنترل می‌کنیم به نوعی تحت کنترل است. وقتی شما می‌گویید من فلان کالا را می‌خواهم وارد کنم ممکن است نیاز کشور ده میلیون دلار باشد یک عده، سی میلیون دلار بیاورند و احتکار کنند، صد میلیون دلار باشد و آنها پانصد میلیون دلار بیاورند و احتکار کنند و همین کار هم تحت این عنوان انجام می‌شد. لذا بدون انتقال ارز نوعی واردات بی‌نظم در برابر واردات با نظم است، که هیچ حساب و کتابی هم پس نمی‌داد.

● بعد از این که دوره شما برای ریاست بانک مرکزی به پایان رسید، خودتان تصمیم به رفتن گرفتید یا قرار بر این شد که بروید؟

ـ من در زمانی که بحث واردات بدون انتقال ارز در سال ۷۲ به وجود آمد، در ۱۹ مهر ۷۲ طی یک استعفای کتبی به آقای هاشمی از ایشان درخواست کردم که عذر بنده را بپذیرند و با رفتن من موافقت کنند. این زمانی بود که اتفاق پنج‌هزار دلاری هنوز نیفتاده بود، اما بدون انتقال ارز تصویب شده بود. آقای رئیس جمهور هم بعد از مدتی با درخواست من موافقت کردند و گفتند تا وقتی که جانشینی برای من فراهم شود درکار بمانم و سرپرستی بانک مرکزی را برعهده داشته باشم. من هم به دلیل این که در این شرایط کار سیاسی انجام ندهم قبول کردم. چهار سال بود که آقای رئیس جمهور با سیاست‌های ما همراهی کرده بود و انصاف این است که بگویم از این سیاست‌ها هم حمایت کردند. لذا من هم متوجه می‌شدم که کابینه جدید آمده است، وزیر دارایی و بازرگانی جدید و وزرای دیگر آمده‌اند و ما دیگر از آن به بعد همخوانی زیادی نداریم و اعصابمان خرد می‌شود، به خصوص که واردات بدون انتقال ارز هم تصویب شده بود. بنابراین وقتی ایشان به بنده گفتند من قبول کردم بدون آنکه سر و صدایی بلند کنم. چون نمی‌خواستم بر علیه کسی که تا آن زمان از ما حمایت کرده بود موضع‌گیری کنم. لذا در بانک ماندم تا زمانی که ایشان فردی را جایگزین کنند و قرار شد ایشان هم طی یکی دو ماه این کار را انجام دهند. اما این موضوع به مسئله پنج هزار دلاری برخورد کرد. البته یکی دو تا از روزنامه‌های آن زمان که فکر می‌کنم کیهان و سلام بودند، جریان استعفای من را به عنوان شایعه منتشر کردند و من هم نه تکذیب و نه تأیید کردم. چون نمی‌خواستم اوضاع را بهم بریزم و موضع‌گیری سیاسی کنم. در واقع موضع‌گیری حرفه‌ای داشتم چون می‌دیدم شرایط برایم مساعد نیست. در زمستان آن سال که یکی دو بار پیگیری کردم، آقای رئیس جمهور به من گفتند که با توجه به این که چند ماه دیگر به پایان پنج سال شما بر ریاست بانک مرکزی باقی مانده است، شما باشید و در پایان دوره بروید. علی رغم این که ما در مسائل مربوط به سیاستگذاری‌ها مشکلاتی داشتیم، اما باز به پاس همکاری‌هایی که داشتیم من نتوانستم پاسخ منفی بدهم و ماندم. البته اختلافات مربوط به سیاستگذاری ما و دستگاه‌های ذیربط در شب عید سال ۷۳ به اوج خود

رسید. به طوری که من به آقای دکتر حبیبی در روز ۲۹ اسفند ۷۲ گفتم که بعد از تعطیلات دیگر سر کار نمی‌آیم.

روز اول بعد از تعطیلات هم سرکار نرفتم تا این که آقای دکتر حبیبی دوباره من را خواستند و باز به دلیل این که من نمی‌خواستم موضع‌گیری سیاسی داشته باشم، ماندم. از آن زمان رایزنی آقای رئیس جمهور با من شروع شد مبنی بر این که چه کسی جایگزین من شود و تقریباً در اواخر خرداد و یا اوایل تیرماه بود که آقای هاشمی به من اطلاع دادند بهترین گزینه آقای نوربخش است و همان زمان من و آقای نوربخش و رئیس جمهور می‌دانستیم که در پایان دوره پنج ساله من می‌روم و آقای نوربخش جایگزین من می‌شوند. به همین ترتیب هم ادامه پیدا کرد تا در روز موعود اعلام شد و ایشان جایگزین من شدند. در واقع این داستانی است که از ۱۹ مهر ۷۲ آغاز شد و در اوایل سال ۷۳ همه چیز برای همه مسجل بود. اما ما این را به صورت غیرعلنی نگه داشتیم.